

کلام نورانی حضرت مولی الموحدین امیرالمومنین علی علیه السلام در متن اصلی این نهج البلاغه برای نخستین بار ، با قلم و رسم الخط قرآن منتسب به آن حضرت در کتابخانه مرکزی و موزه آستان قدس رضوی که توسط مهندس حمید رابعی با مساعدت و همکاری مدیر محترم مرکز نسخ خطی کتابخانه مرکزی جناب آقای دکتر علی سوزنچی در نرم افزار جامع بازآفرینی قرآنهای منتسب به ائمه اطهار علیهم السلام طراحی شده ، نگارش شده است . این نسخه در تاریخ ۲۵ ذی الحجه سال ۱۴۴۰ هجری قمری به مرکز پژوهشهای آستان قدس رضوی اهدا گردید .

خطبه شماره ۱

الحمد لله الذي لا يبلغ مدحته القائلون، و لا يحصي نعماءه العادون، و لا يؤدي حقه المجتهدون، الذي لا يدركه بعد الهمم، و لا يناله غوص الفطن، الذي ليس لصفته حد محدود، و لا نعت موجود، و لا وقت معدود و لا أجل ممدود، فطر الخلائق بقدرته، و نشر الرياح برحمته، و وتد بالصخور ميدان أرضه كمال معرفته التصديق به و كمال التصديق به توحيده الإخلاص له، و كمال الإخلاص له نفي الصفات عنه، لشهادة كل صفة أنها غير الموصوف، و شهادة كل موصوف أنه غير الصفة فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه، و من قرنه فقد ثناه و من ثناه فقد جزأه، و من جزأه فقد جهله، و من جهله فقد أشار إليه و من أشار إليه فقد حده، و من حده فقد عده، و من قال فيم فقد ضمنه، و من قال علام فقد أخلى منه، كائن لا عن حدث موجود لا عن عدم، مع كل شيء لا بمقارنة، و غير كل شيء لا بمزايلة، فاعل لا بمعنى الحركات و الآلة، بصير إذ لا منظور إليه من خلقه، متوحد إذ لا سكن يستأنس به و لا يستوحش لفقده، أنشأ الخلق إنشاء، و ابتدأه ابتداء، بلا روية أجالها و لا تجربة استفادها، و لا حركة أحدثها، و لا همامة نفس اضطرب فيها، أحال الأشياء لأوقاتها، و لأم بين مختلفاتها،

و غرز غرائزها و الزمها اشباحها عالما بها قبل ابتدائها محيطا بحدودها و انتهائها، عارفا بقرائنها و
احنائها. ثم انشأ سبحانه فتق الاجواء و شق الارجاء و سكائك الهواء، فاجرى فيها ماء متلاطما
تياره، متراكما زخاره، حمله على متن الريح العاصفة، و الزعزع القاصفة، فامرها برده، و
سلطها على شده، و قرنها الى حده، الهواء من تحتها فتيق، و الماء من فوقها دفيق، ثم انشأ سبحانه ريحا
اعتقم مهبها و ادام مربها، و اعصف مجراها، و ابعد منشاها، فامرها بتصفيق الماء الزخار،
و اثارة موج البحار، فمخضته مخض السقاء، و عصفت به عصفها بالفضاء، ترد اوله على
آخره، و ساجيه على مائره، حتى عب عبابه، ورمى بالزبد ركامه فرفعه في هواء منفتق، و جو منفهق،
فسوى منه سبع سماوات جعل سفلاهن موجا مكفوفا و علياهن سقفا محفوظا، و سمكا مرفوعا بغير عمد
يدعمها، و لا دسار ينظمها، ثم زينها بزينة الكواكب، و ضياء الثواقب، و اجرى فيها
سراجا مستطيرا، و قمرا منيرا، في فلك دائر، و سقف سائر، و رقيم مائر. ثم فتق ما بين
السماوات العلى، فملأهن اطوارا من ملائكته، منهم سجود لا يركعون، و ركوع لا ينتصبون،
و صافون لا يتزايلون، و مسبحون لا يسأمون، لا يغشاهم نوم العيون، و لا سهو العقول، و لا فترة الابدان، و
لا غفلة النسيان، و منهم امناء على وحيه، و السنة الى رسله، و مختلفون بقضائه و امره، و منهم

الحفظة لعباده، والسدنة لأبواب جنانه، ومنهم الثابتة في الأرضين السفلى أقدامهم، والمارقة من السماء العليا أعناقهم، والخارجة من الأقطار أركانهم، والمناسبة لقوائم العرش أكتافهم، ناكسة دونه أبصارهم، متلفعون تحته بأجنحتهم، مضروبة بينهم وبين من دونهم حجب العزة وأستار القدرة، لا يتوهمون ربهم بالتصوير، ولا يجرون عليه صفات المصنوعين، ولا يحدونه بالأماكن، ولا يشيرون إليه بالنظائر

منها في صفة خلق آدم عليه السلام

ثم جمع سبحانه من حزن الأرض وسهلها، وعذبها وسبخها، تربة سنها بالماء حتى خلصت، ولاطها بالبلة حتى لزبت، فجبل منها صورة ذات أحناء ووصول وأعضاء وفصول، أجمدها حتى استمسكت، وأصلدها حتى صلصلت، لوقت معدود، وأجل معلوم، ثم نفخ فيها من روحه فمثلت إنسانا ذا أذهان يجيلها، وفكر يتصرف بها، وجوارح يختدمها، وأدوات يقلبها، ومعرفة يفرق بها بين الحق والباطل، والأذواق والمشام، والألوان والأجناس، معجونا بطينة الألوان المختلفة، والأشباه المؤتلفة، والأضداد المتعادية، والأخلاط المتباينة،

من الحر والبرد، والبلة والجمود، والمساءة والسرور، واستأدى الله سبحانه الملائكة وديعته لديهم وعهد وصيته إليهم، في الإذعان بالسجود له، والخنوع لتكرمته، فقال سبحانه: اسجدوا لآدم فسجدوا إلا إبليس اعترته الحمية، وغلبت عليه الشقوة، وتعزز بخلقة النار، واستهون خلق الصلصال، فأعطاه الله النظرة استحقاقاً للسخطة، واستتماماً للبلية، وإنجازاً للعدة، فقال: إنك من المنظرين إلى يوم الوقت المعلوم، ثم أسكن سبحانه آدم داراً أرغد فيها عيشه، وآمن فيها محلته، وحذره إبليس وعداوته، فاغتره عدوه نفاسة عليه بدار المقام، ومرافقة الأبرار، فباع اليقين بشكه، والعزيمة بوهنه، واستبدل بالجذل وجلاً، وبالاغترار ندماً، ثم بسط الله سبحانه له في توبته، ولقاه كلمة رحمته، ووعده المرد إلى جنته، فأهبطه إلى دار البلية، وتناسل الذرية، واصطفى سبحانه من ولده أنبياء أخذ على الوحي ميثاقهم، وعلى تبليغ الرسالة أمانتهم، لما بدل أكثر خلقه عهد الله إليهم فجهلوا حقه، واتخذوا الأنداد معه، واجتالتهم الشياطين عن معرفته، واقتطعتهم عن عبادته، فبعث فيهم رسله، وواتر إليهم أنبياءه، ليستأدوهم ميثاق فطرته، ويذكروهم منسي نعمته، ويحتجوا عليهم بالتبليغ، ويثيروا لهم دفائن العقول، ويروهم آيات المقدرة من سقف فوقهم مرفوع، ومهاد تحتهم موضوع، ومعايش تحييهم، وآجال تفنيهم، و

وأوصاب تهرمهم، وأحداث تتابع عليهم، ولم يخل سبحانه خلقه من نبي مرسل، أو كتاب منزل، أو حجة لازمة، أو محجة قائمة، رسل لا تقصر بهم قلة عددهم، ولا كثرة المكذبين لهم، من سابق سمي له من بعده، أو غابر عرفه من قبله، على ذلك نسلت القرون، ومضت الدهور، وسلفت الآباء، وخلفت الأبناء، إلى أن بعث الله سبحانه محمداً رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إلى الله عليه وآله لإنجاز عدته، وتمام نبوته، مأخوذاً على النبيين ميثاقه، مشهورة سماته، كريماً ميلاده، وأهل الأرض يومئذ ملل متفرقة، وأهواء منتشرة، وطرائق متشتتة، بين مشبه لله بخلقه، أو ملحد في اسمه أو مشير إلى غيره، فهداهم به من الضلالة، وأنقذهم بمكانه من الجهالة ثم اختار سبحانه لمحمد صلى الله عليه وآله لقاءه، ورضي له ما عنده وأكرمه عن دار الدنيا ورغب به عن مقام البلوى فقبضه إليه كريماً صلى الله عليه وآله، وخلف فيكم ما خلفت الأنبياء في أممها إذ لم يتركوهم هملاً، بغير طريق واضح، ولا علم قائم، كتاب ربكم فيكم مبيناً حلاله وحرامه وفرائضه وفضائله وناسخه ومنسوخه، ورخصه وعزائمه، وخاصه وعامه، وعبره وأمثاله، ومرسله ومحدوده، ومحكمه ومتشابهه مفسراً مجمله ومبيناً غوامضه، بين مأخوذ ميثاق في علمه وموسع على العباد في جهله، وبين مثبت في الكتاب فرضه، ومعلوم في السنة نسخه، وواجب

في السه ا حده، و موحص في الصاف بوصه، و بر و احب ، و دا ابر في مسعله، و مابر
بر مادمه مر بحسو ا و صد عله بوابه، ا و حسو ا مصد له عحوابه و بر معول في ا د باه موس
في ا هماه

مقام و حسر الس

و و صر علصم حي سه الدي حمله فله للا بام بوصوبه ومود الاسام و ا لعور الله ولوه الحماه حمله
سابه علامه لبوا سهم لسطمه و ادعاهم لبوبه، و احاد مر حاقه سماعا ا حابوا الله دعوبه،
و بدموا طمه، و وهموا مواهم ا سابه، و سموا بملابسه المطهر بوسه بمودر
الاداني في مسو عبادبه و سادور عبده موحد معموبه، حمله سابه و سالي للاسلام علما و للابدر حوما،
و صر حمه و احب حمه و صد علصم وفادبه هدار سابه و له علي الباس حي الس مر
اسطاي الله سلا و مر صعو فار الله حيو حر العالمير

ترجمه خطبه

نهج البلاغه

حمد باد خداوندی را که سخنوران در ثنایش فرو مانند و شمارندگان از شمارش نعمتهایش عاجز آیند و کوشندگان هر لکه داره کوشند، حق نعمتش را آنسان که شایسته اوست ، ادا کردن نتوانند خداوندی ، که اندیشه های دور پرواز او را درک نکنند و زیرکان تیزهوش ، به عمق جلال و جبروت او نرسند خداوندی که فراخنای صفاتش را نه حدّی است و نه نهایتی و وصف جلال و جمال او را سخنی درخور نتوان یافت ، که در زمان نگنجد و مدت نپذیرد آفریدگان را به قدرت خویش بیافرید و بادهای باران زای را بپراکند تا بشارت باران رحمت او دهند و به صخره های کوهساران ، زمینش را از لرزش بازداشت

اساس دین ، شناخت خداوند است و کمال شناخت او، تصدیق به وجود اوست و کمال تصدیق به وجود او، یکتا و یگانه دانستن اوست و کمال اعتقاد به یکتایی و یگانگی او، پرستش اوست دور از هر شایبه و آمیزه ای و، پرستش او زمانی از هر شایبه و آمیزه ای پاک باشد که از ذات او، نفی هر صفت شود زیرا هر صفتی گواه بر این است که غیر از موصوف خود است و هر موصوفی ، گواه بر این است که غیر از صفت خود است هرکس خداوند سبحان را به صفتی زاید بر ذات وصف کند، او را به لکه داریزی مقرون ساخته و هر که او را به لکه داریزی مقرون دارد، دو لکه داریزش پنداشته و هر که دو لکه داریزش پندارد، لکه دارنان است که به اجزایش تقسیم کرده و هر که به اجزایش تقسیم کند، او را ندانسته و نشناخته است و هر که او را ندانسته به سوی او اشارت کند و آنکه به سوی او اشارت کند محدودش پنداشته و هر که محدودش پندارد، او را بر شمرده است و هر که گوید که خدا در لکه داریست ، خدا را درون چیزی قرار داده و هر که گوید که خدا بر روی چیزی جای دارد، دیگر جایها را از وجود او تهی کرده است

خداوند همواره بوده است و از عیب حدوث ، منزه است موجود است ، نه آنسان که از عدم به وجود آمده باشد؛ با هر چیزی هست ، ولی نه به گونه ای که همنشین و نزدیک او باشد؛ غیر از هر چیزی است ، ولی نه بدان سان که از او دور باشد کننده کارهاست ولی نه با حرکات و ابزارها به آفریدگان خود بینا بود، حتی آن زمان ، که هنوز جامه هستی بر تن نداشتند تنها و یکتاست زیرا هرگز او را یار و همدمی نبوده که فقدانش موجب تشویش گردد موجودات را چنانکه باید بیافرید و آفرینش را چنانکه باید آغاز نهاد بی آنکه نیازش به اندیشه ای باشد یا به تجربه ای که از آن سود برده باشد یا به حرکتی که در او پدید آمده باشد و نه دل مشغولی که موجب تشویش شود آفرینش هر چیزی را در زمان معینش به انجام رسانید و میان طبایع گوناگون ، سازش پدید آورد و هر چیزی را غریزه و سرشتی خاص عطا کرد و هر غریزه و سرشتی

را خاص کسی قرار داد، پیش از آنکه بر او جامه آفرینش پوشد، به آن آگاه بود و بر آغاز و انجام آن احاطه داشت و نفس هر سرشت و پیچ و خم هر کاری را می دانست

آنگاه ، خداوند سبحان فضاهای شکافته را پدید آورد و به هر سوی راهی گشود و هوای فرازین را بیافرید و در آن آبی متلاطم و متراکم با موجهای دمان جاری ساخت و آن را بر پشت بادی سخت وزنده توفان زای نهاد و فرمان داد، که بار خویش بر پشت استوار دارد و نگذارد که فرو ریزد، و در همان جای که مقرر داشته بماند هوا در زیر آن باد گشوده شد و آب بر فراز آن جریان یافت و تا آن آب در تموج آید، باد دیگری بیافرید و این باد، سترون بود که تنها کارش ، جنبانیدن آب بود آن باد همواره در وزیدن بود وزیدنی تند، از جایگاهی دور و ناشناخته و فرمانش داد که بر آن آب موّاج ، وزیدن گیرد و امواج آن دریا برانگیزد و آنسان که مشک را می جنبانند، آب را به جنبش واداشت باد به گونه ای بر آن می وزید، که در جایی تهی از هر مانع بوزد باد آب را پیوسته زیر و رو کرد و همه اجزای آن در حرکت آورد تا کف بر سر برآورد، آنسان که از شیر، کره حاصل شود آنگاه خدای تعالی آن کفها به فضای گشاده ، فرا برد و از آن هفت آسمان را بیافرید در زیر آسمانها موجی پدید آورد تا آنها را از فرو ریختن باز دارد و بر فراز آنها سقفی بلند برآورد بی هیچ ستونی که بر پایشان نگه دارد یا میخی که اجزایشان به هم پیوسته گرداند سپس به ستارگان بیاراست و اختران تابناک پدید آورد و چراغهای تابناک مهر و ماه را بر افروخت ، هر یک در فلکی دور زننده و سپهری گردنده چونان لوحی متحرک سپس ، میان آسمانهای بلند را بگشاد و آنها را از گونه گون فرشتگان پر نمود برخی از آن فرشتگان ، پیوسته در سجودند، بی آنکه رکوعی کرده باشند، برخی همواره در رکوعند و هرگز قد نمی افرازند صف در صف ، در جای خود قرار گرفته اند و هیچ یک را یارای آن نیست که از جای خود به دیگر جای رود خدا را می ستایند و از ستودن ملول نمی گردند هرگز چشمانشان به خواب نرود و خردهاشان دستخوش سهو و خطا نشود و اندامهایشان سستی نگیرد و غفلت فراموشی بر آنان چیره نگردد گروهی از فرشتگان امینان وحی خداوندی هستند و سخن او را به رسولانش می رسانند و آنچه مقدر کرده و مقرر داشته ، به زمین می آورند و باز می گردند گروهی نگهبانان بندگان او هستند و گروهی دربانان بهشت اویند شماری از ایشان پایهایشان بر روی زمین فرودین است و گردنهایشان به آسمان فرازین کشیده شده و اعضای پیکرشان از اقطار زمین بیرون رفته و دوشهایشان آنچنان نیرومند است که توان آن دارند که پایه های عرش را بر دوش کشند از هیبت عظمت خداوندی یارای آن ندارند که چشم فرا کنند، بلکه ، همواره ، سر فرو هشته دارند و بالها گرد کرده و خود را در آنها پیچیده اند میان ایشان و دیگران ، حجابهای عزّت و عظمت فرو افتاده و پرده های قدرت کشیده شده است هرگز پروردگارشان را

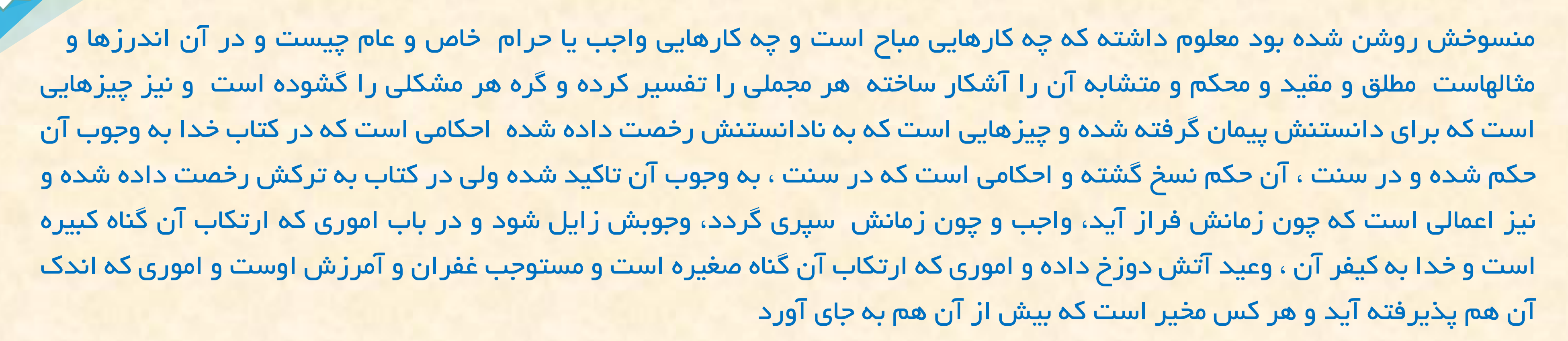


در عالم خیال و توهم تصویر نمی کنند و به صفات مخلوقات متصفش نمی سازند و در مکانها محدودش نمی دانند و برای او همتایی نمی شناسند و به او اشارت نمی نمایند

هم از این خطبه در صفت آفرینش آدم علیه السلام

آنگاه خدای سبحان ، از زمین درشتناک و از زمین هموار و نرم و از آنجا که زمین شیرین بود و از آنجا که شوره زار بود، خاکی بر گرفت و به آب بشست تا یکدست و خالص گردید پس نمناکش ساخت تا چسبنده شد و از آن پیکری ساخت دارای اندامها و اعضا و مفاصل و خشکش نمود تا خود را بگرفت چونان سفالینه و تا مدتی معین و زمانی مشخص سختش گردانید آنگاه از روح خود در آن بدمید آن پیکر گلین که جان یافته بود، از جای برخاست که انسانی شده بود با ذهنی که در کارها به جولانش درآورد و با اندیشه ای که به آن در کارها تصرف کند و عضوهایی که چون ابزارهایی به کارشان گیرد و نیروی شناختی که میان حق و باطل فرق نهد و طعمها و بویها و رنگها و چیزها را دریابد معجونی سرشته از رنگهای گونه گون برخی همانند یکدیگر و برخی مخالف و ضد یکدیگر چون گرمی و سردی ، تری و خشکی و اندوه و شادمانی خدای سبحان از فرشتگان امانتی را که به آنها سپرده بود، طلب داشت و عهد و وصیتی را که با آنها نهاده بود، خواستار شد که به سجود در برابر او اعتراف کنند و تا اکرامش کنند در برابرش خاشع گردند پس ، خدای سبحان گفت که در برابر آدم سجده کنید همه سجده کردند مگر ابلیس که از سجده کردن سر بر تافت گرفتار تکبر و غرور شده بود و شقاوت بر او چیره شده بود بر خود ببالید که خود از آتش آفریده شده بود و آدم را که از مشتی گل سفالین آفریده شده بود، خوار و حقیر شمرد خداوند ابلیس را مهلت ارزانی داشت تا به خشم خود کیفرش دهد و تا آزمایش و بلای او به غایت رساند و آن وعده که به او داده بود، به سر برد پس او را گفت که تو تا روز رستاخیز از مهلت داده شدگانی آنگاه خداوند سبحان آدم را در بهشت جای داد؛ سرایی که زندگی در آن خوش و آرام بود و جایگاهی همه ایمنی و از ابلیس و دشمنی اش برحذر داشت ولی دشمن که آدم را در آن سرای خوش و امن ، همنشین نیکان دید، بر او رشک برد آدم یقین خویش بداد و شک بستد و اراده استوارش به سستی گرایید و شادمانی از دل او رخت بر بست و وحشت جای آن بگرفت و آن گردن فرازی و غرور به پشیمانی و حسرت بدل شد ولی خداوند در توبه به روی او بگشاد و کلمه رحمت خویش به او بیاموخت و وعده داد که بار دگر او را به بهشت خود بازگرداند لیکن نخست او را به این جهان بلا و محنت و جایگاه زادن و پروردن فرو فرستاد خداوند سبحان از میان فرزندان آدم ، پیامبرانی برگزید و از آنان

پیمان گرفت که هر چه را که به آنها وحی می شود، به مردم برسانند و در امر رسالت او امانت نگه دارند، به هنگامی که بیشتر مردم ، پیمانی را که با خدا بسته بودند، شکسته بودند و حق پرستش او ادا نکرده بودند و برای او در عبادت شریکانی قرار داده بودند و شیطانها از شناخت خداوند، منحرفشان کرده بودند و پیوندشان را از پرستش خداوندی بریده بودند پس پیامبران را به میانشان بفرستاد پیامبران از پی یکدیگر بیامدند تا از مردم بخواهند که آن عهد را که خلقتشان بر آن سرشته شده ، به جای آرند و نعمت او را که از یاد برده اند، فرا یاد آورند و از آنان حجّت گیرند که رسالت حق به آنان رسیده است و خردهاشان را که در پرده غفلت ، مستور گشته ، برانگیزند و نشانه های قدرتش را که بر سقف بلند آسمان آشکار است به آنها بنمایانند و هم آنچه را که بر روی زمین است و آنچه را که سبب حیاتشان یا موجب مرگشان می شود به آنان بشناسانند و از سختیها و مرارتهایی که پیرشان می کند یا حوادثی که بر سرشان می تازد، آگاهشان سازند خداوند بندگان خود را از رسالت پیامبران ، بی نصیب نساخت بلکه همواره بر آنان ، کتاب فرو فرستاد و برهان و دلیل راستی و درستی آیین خویش را بر ایشان آشکار ساخت و راه راست و روشن را خود در پیش پایشان بگشود پیامبران را اندک بودن یاران ، در کار سست نکرد و فراوانی تکذیب کنندگان و دروغ انگاران ، از عزم جزم خود باز نداشت برای برخی که پیشین بودند، نام پیامبرانی را که زان سپس خواهند آمد، گفته بود و برخی را که پسین بودند، به پیامبران پیشین شناسانده بود قرنها بدین منوال گذشت و روزگاران سپری شد پدران به دیار نیستی رفتند و فرزندان جای ایشان بگرفتند و خداوند سبحان ، محمد رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله را فرستاد تا وعده خود برآورد و دور نبوّت به پایان برد در حالی که از پیامبران برایش پیمان گرفته شده بود نشانه های پیامبری اش آشکار شد و روز ولادتش با کرامتی عظیم همراه بود در این هنگام مردم روی زمین به کیش و آیین پراکنده بودند و هر کس را باور و عقیدت و آیین و رسمی دیگر بود پاره ای خدا را به آفریدگانش تشبیه می کردند پاره ای او را به نامهایی منحرف می خواندند و جماعتی می گفتند که این جهان هستی ، آفریده دیگری است خداوند به رسالت محمد صلی اللّه علیه و آله آنان را از گمراهی برهانید و ننگ جهالت از آنان بزدود خداوند سبحان ، مرتبت قرب و لقای خود را به محمد صلی اللّه علیه و آله عطا کرد و برای او آن را پسندید که در نزد خود داشت پس عزیزش داشت و از این جهان فرودین که قرین بلا و محنت است ، روی گردانش نمود و کریمانه جانش بگرفت درود خدا بر او و خاندانش باد محمد صلی اللّه علیه و آله نیز در میان امّت خود چیزهایی به ودیعت نهاد که دیگر پیامبران در میان امّت خود به ودیعت نهاده بودند زیرا هیچ پیامبری امّت خویش را بعد از خود سرگردان رها نکرده است ، بی آنکه راهی روشن پیش پایشان گشوده باشد یا نشانه ای صریح و آشکار برای هدایتشان قرار داده باشد محمد صلی اللّه علیه و آله نیز کتابی را که از سوی پروردگارتان بر او نازل شده بود، در میان شما نهاد؛ کتابی که احکام حلال و حرامش در آن بیان شده بود و واجب و مستحب و ناسخ و

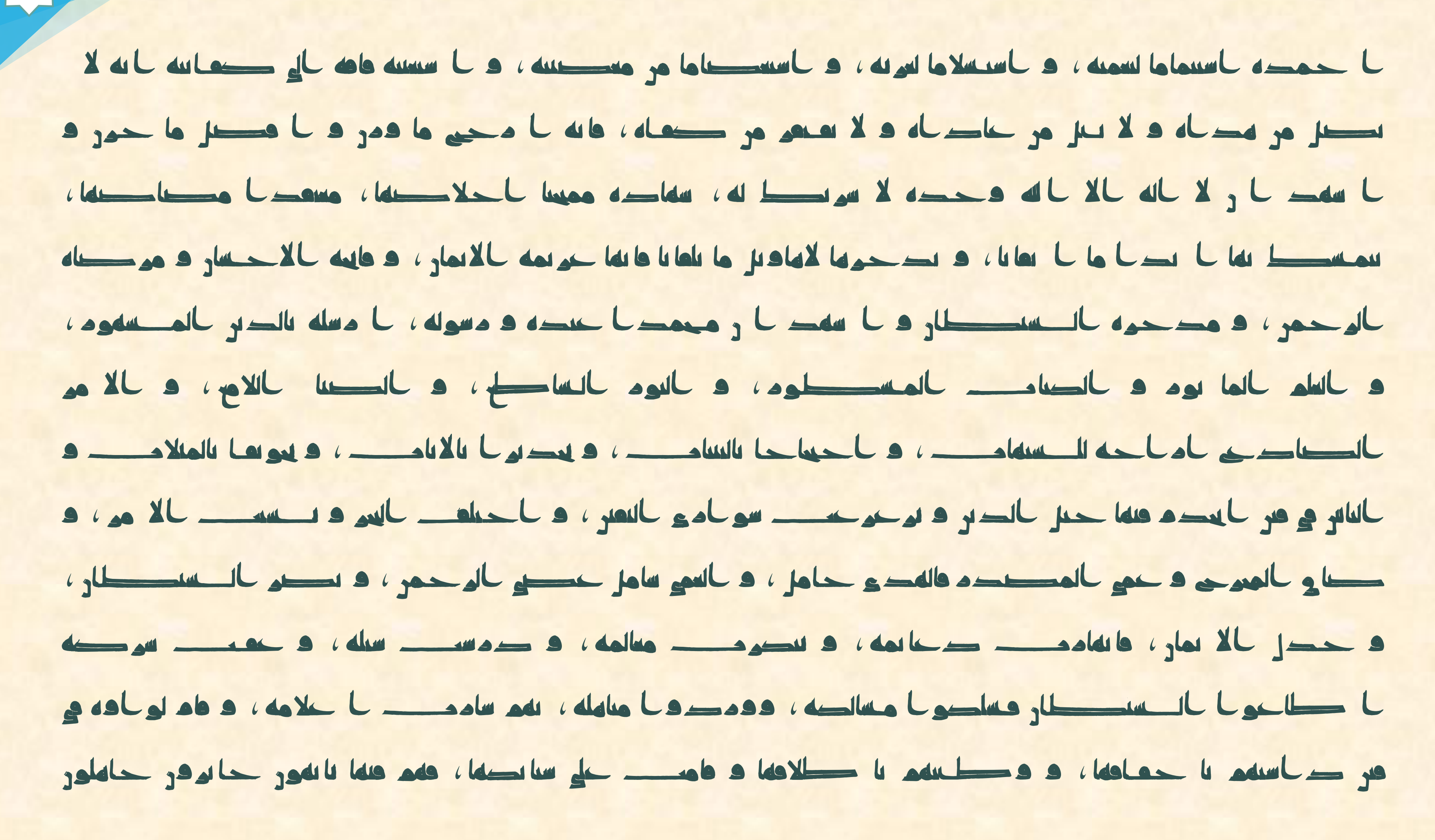


منسوخش روشن شده بود معلوم داشته که چه کارهایی مباح است و چه کارهایی واجب یا حرام خاص و عام چیست و در آن اندرزها و مثالهاست مطلق و مقید و محکم و متشابه آن را آشکار ساخته هر مجملی را تفسیر کرده و گره هر مشکلی را گشوده است و نیز چیزهایی است که برای دانستنش پیمان گرفته شده و چیزهایی است که به نادانستنش رخصت داده شده احکامی است که در کتاب خدا به وجوب آن حکم شده و در سنت ، آن حکم نسخ گشته و احکامی است که در سنت ، به وجوب آن تاکید شده ولی در کتاب به ترکش رخصت داده شده و نیز اعمالی است که چون زمانش فراز آید، واجب و چون زمانش سپری گردد، وجوبش زایل شود و در باب اموری که ارتکاب آن گناه کبیره است و خدا به کیفر آن ، وعید آتش دوزخ داده و اموری که ارتکاب آن گناه صغیره است و مستوجب غفران و آمرزش اوست و اموری که اندک آن هم پذیرفته آید و هر کس مخیر است که بیش از آن هم به جای آورد

و از این خطبه در ذکر حج

خداوند، حج خانه خود را بر شما واجب گردانید و خانه خود را قبله گاه مردم ساخت مردم با شوق تمام ، آنسان که ستوران به آبشخور روی نهند و کبوتران به آشیانه پناه برند، بدان درآیند خدای سبحان حج را مقرر فرمود تا مردم در برابر عظمت او فروتنی نشان دهند و به عزت و جبروت او اعتراف کنند و از میان بندگان خود کسانی را برگزید تا صلای دعوت او شنیدند و اجابت کردند و سخن حق تصدیق نمودند و در آنجا پای نهادند که پیامبرانش نهاده بودند و به آن فرشتگان همانند شدند که گرد عرشش طواف می کنند و در این سودا که سرمایه شان عبادت اوست ، سود فراوان حاصل کردند و تا به میعاد آمرزش او دست یابند بر یکدیگر پیشی جستند خداوند، سبحانه و تعالی ، حج را نشانه و علامت اسلام قرار داد و کعبه را پناهگاه پناهندگان و حج را فریضتی واجب ساخت و حقش را واجب گردانید و حج را بر شما مقرر فرمود و گفت برای خدا حج آن خانه بر کسانی که قدرت رفتن به آن داشته باشند، واجب است و هر که راه کفر پیش گیرد بداند که خدا از جهانیان بی نیاز است

خطبه شماره ۲



أحمده استتماما لنعمته، واستسلاما لعزته، واستعصاما من معصيته، وأستعينه فاقة إلى كفايته إنه لا يضل من هداه، ولا يئل من عاداه، ولا يفتقر من كفاه، فإنه أرجح ما وزن، وأفضل ما خزن، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، شهادة ممتحنا إخلاصها، معتقدا مصاصها، نتمسك بها أبدا ما أبقانا، وندخرها لأهاويل ما يلقانا، فإنها عزيمة الإيمان، وفاتحة الإحسان، ومرضاة الرحمن، ومدحرة الشيطان، وأشهد أن محمدا عبده ورسوله، أرسله بالدين المشهور، والعلم المأثور، والكتاب المسطور، والنور الساطع، والضياء اللامع، والأمر الصادع، إزاحة للشبهات، واحتجاجا بالبينات، وتحذيرا بالآيات، وتخويفا بالمثلات، والناس في فتن انجذم فيها حبل الدين، وتزعزعت سواري اليقين، واختلف النجر، وتشتت الأمر، وضاق المخرج، وعمي المصدر، فالهدى خامل، والعمى شامل، عصي الرحمن، ونصر الشيطان، وخذل الإيمان، فانهارت دعائمه، وتنكرت معالمه، ودرست سبله، وعفت شركه، أطاعوا الشيطان فسلكوا مسالكه، ووردوا مناهله، بهم سارت أعلامه، وقام لواؤه في فتن داستهم بأخفافها، ووطئتهم بأظلافها، وقامت على سنابكها، فهم فيها تائهون حائرون جاهلون

مفتونون في خير دار و شر جيران، نومهم سهود، و كحلهم دموع، بأرض عالمها ملجم و جاهلها مكرم

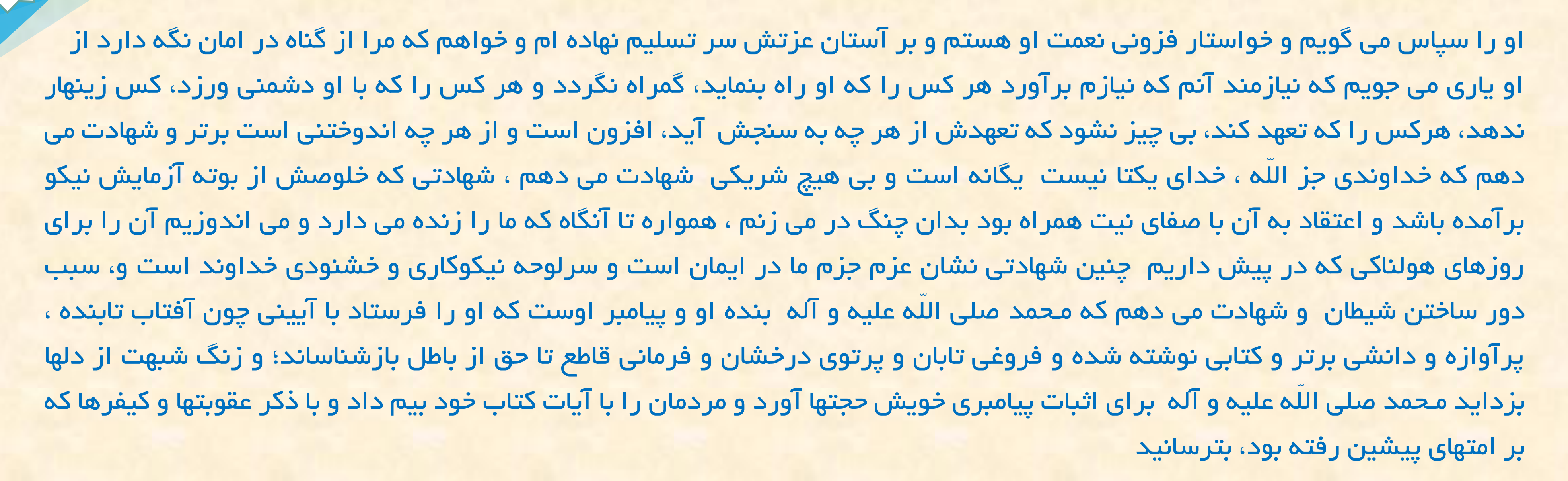
و منها و يعني آل النبي صلى الله عليه و آله و سلم

هم موضع سره و لجأ أمره و عيبة علمه و موئل حكمه و كهوف كتبه، و جبال دينه، بهم أقام انحناء ظهره و أذهب ارتعاد فرائصه

منها في المنافقين

زرعوا الفجور، و سقوه الغرور، و حصدوا الثبور، لا يقاس بآل محمد صلى الله عليه و آله من هذه الأمة أحد و لا يسوى بهم من جرت نعمتهم عليه أبدا، هم أساس الدين، و عماد اليقين، إليهم يفيء الغالي، و بهم يلحق التالي، و لهم خصائص حق الولاية، و فيهم الوصية و الوراثة، الآن إذ رجع الحق إلى أهله و نقل إلى منتقله

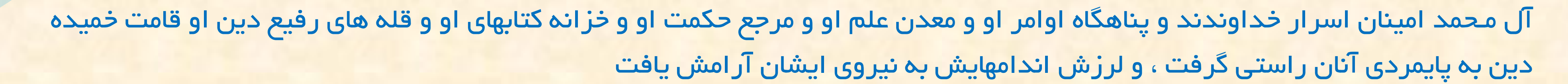
ترجمه خطبه



او را سپاس می گویم و خواستار فزونی نعمت او هستم و بر آستان عزتش سر تسلیم نهاده ام و خواهم که مرا از گناه در امان نگه دارد از او یاری می جویم که نیازمند آنم که نیازم برآورد هر کس را که او راه بنماید، گمراه نگردد و هر کس را که با او دشمنی ورزد، کس زینهار ندهد، هرکس را که تعهد کند، بی چیز نشود که تعهدش از هر چه به سنجش آید، افزون است و از هر چه اندوختنی است برتر و شهادت می دهم که خداوندی جز اللّه ، خدای یکتا نیست یگانه است و بی هیچ شریکی شهادت می دهم ، شهادتی که خلوصش از بوته آزمایش نیکو برآمده باشد و اعتقاد به آن با صفای نیت همراه بود بدان چنگ در می زنم ، همواره تا آنگاه که ما را زنده می دارد و می اندوزیم آن را برای روزهای هولناکی که در پیش داریم چنین شهادتی نشان عزم جزم ما در ایمان است و سرلوحه نیکوکاری و خشنودی خداوند است و، سبب دور ساختن شیطان و شهادت می دهم که محمد صلی اللّه علیه و آله بنده او و پیامبر اوست که او را فرستاد با آیینی چون آفتاب تابنده ، پرآوازه و دانشی برتر و کتابی نوشته شده و فروغی تابان و پرتوی درخشان و فرمانی قاطع تا حق از باطل بازشناساند؛ و زنگ شبهت از دلها بزداید محمد صلی اللّه علیه و آله برای اثبات پیامبری خویش حجتها آورد و مردمان را با آیات کتاب خود بیم داد و با ذکر عقوبتها و کیفرها که بر امتهای پیشین رفته بود، بترسانید

مردمان در فتنه هایی گرفتار بودند، که در آن رشته دین گسسته بود و پایه یقین شکست برداشته و می لرزید هرکس به چیزی که خود اصل می پنداشت چنگ زده بود کارها پراکنده و درهم ، راه بیرون شدن از آن فتنه ها باریک ، طریق هدایت مسدود و کوری و بی خبری آنسان شایع و همه گیر که هدایت را آوازه ای نبود خدا را گناه می کردند و شیطان را یار و یاور بودند ایمان خوار و ذلیل بود، ستونهایش از هم گسیخته و نشانه هایش دگرگون و راههایش ویران و جاده هایش محو و ناپدید همگان در راه شیطان گام می زدند و از آبشخور او می نوشیدند به یاری این قوم بود که شیطان پرچم پیروزی برافراشت و فتنه ها برانگیخت و آنان را در زیر پاهای خود فرو کوفت و پی سپر سمهای خود نمود آنان ، در آن حال ، حیرت زده و نادان و فریب خورده بودند و بهترین خانه ها را بدترین همسایه شبها خواب به چشمانشان نمی رفت و سرمه دیدگانشان سرشک خونین بود آنجا سرزمینی بود که بر دانایش چون ستوران لگام می زدند و نادانش را بر اورنگ عزت می نشاندند

و از این خطبه در وصف آل محمد ص



آل محمد امینان اسرار خداوندند و پناهگاه اوامر او و معدن علم او و مرجع حکمت او و خزانه کتابهای او و قله های رفیع دین او و قامت خمیده دین به پایمردی آنان راستی گرفت ، و لرزش اندامهایش به نیروی ایشان آرامش یافت

و از این خطبه درباره منافقین

گناه می کارند و کشته خویش به آب غرور آب می دهند و هلاکت می درونند در این امّت هیچ کس را با آل محمد صلی اللّه علیه و آله مقایسه نتوان کرد کسانی را که مرهون نعمتهای ایشان اند با ایشان برابر نتوان داشت ، که آل محمد اساس دین اند و ستون یقین که افراط کاران به آنان راه اعتدال گیرند و واپس ماندگان به مدد ایشان به کاروان دین پیوندند ویژگیهای امامت در آنهاست و بس و وراثت نبوّت منحصر در ایشان اکنون حق به کسی بازگشته که شایسته آن است و به جایی باز آمده که از آنجا رخت بر بسته بود

خطبه شماره ۳

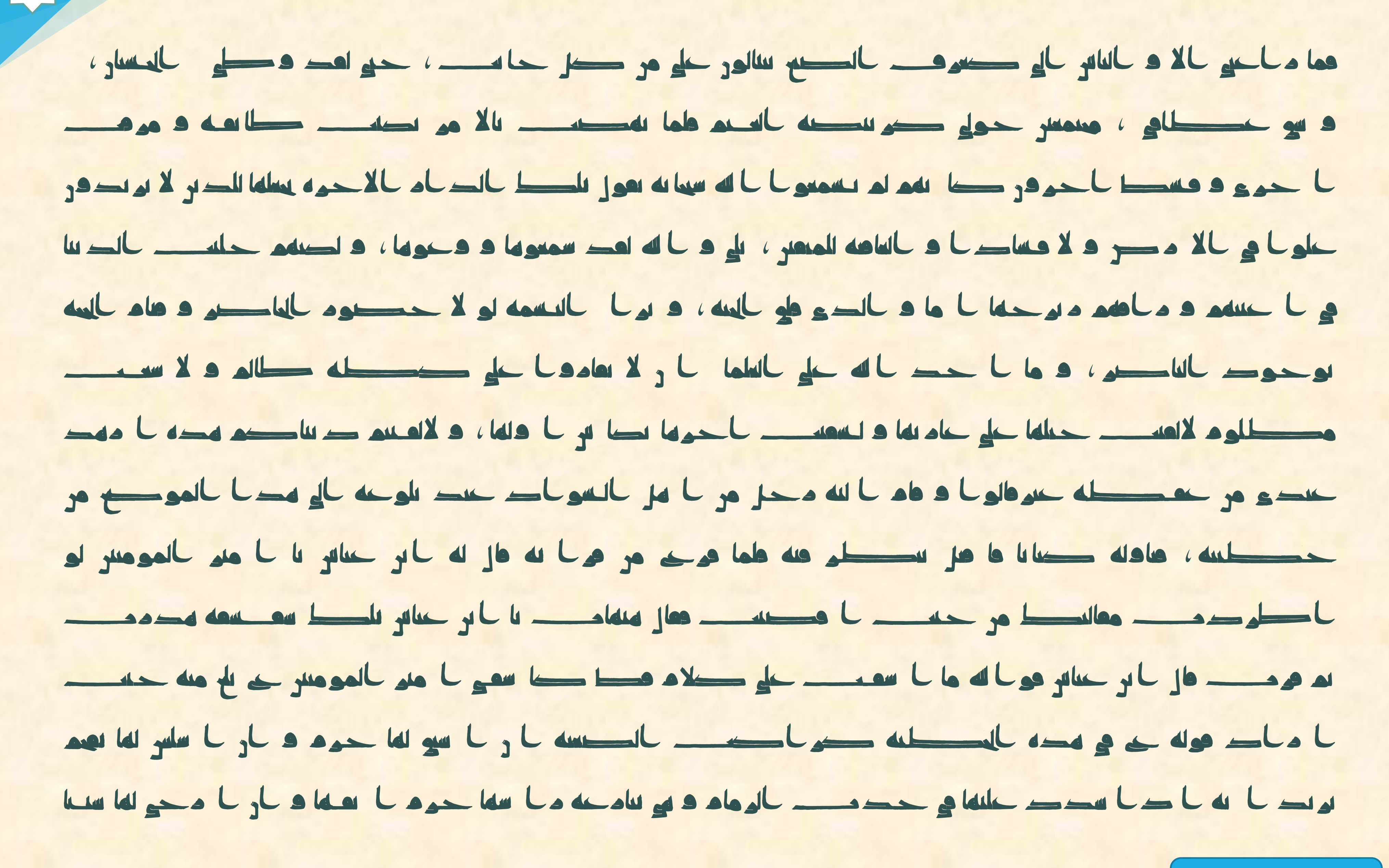
أما والله لقد تقمصها فلان وإنه ليعلم أن محلي منها محل القطب من الرحى ، ينحدر عني السيل ولا يرقى إلي الطير ، فسدلت دونها ثوبا وطويت عنها كشحا ، وطفقت أرتئي بين أن أصول بيد جذاء أو أصبر على طخية عمياء يهرم فيها الكبير ويشيب فيها الصغير ، و

تحدى فيها موهم حتى نهى دمه، وما ا س ا ن الحسن على ماانا ا حتى فحسوف و في ناسر فدى، و
في ناليلو سا، ا دى نوناي نها حتى محسي الاول لنسله فا دلي نها ناي فلار سده

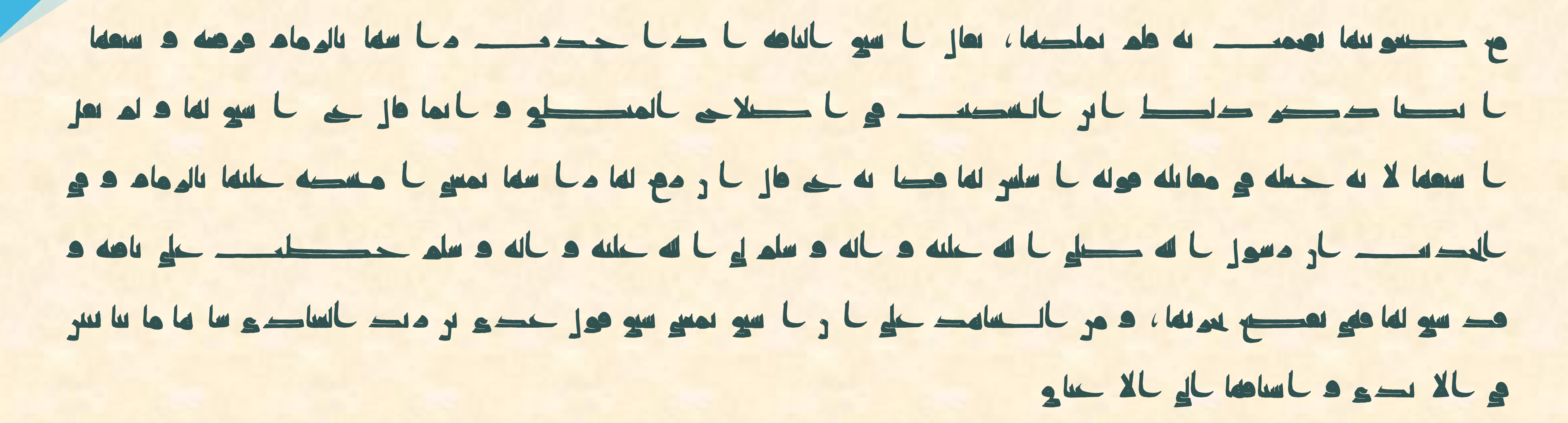
سار ما نومي على سوده ما   و نوم حنار ا حتى حاس فنا حسا نسا

مو تسعلها فسانه ا ت حعدها لاحو سد وفانه، لسد ما استطوا احسرحتها، فحسوها في حوده
حسا، سلط طاهما و لحسر مسها، و نصو الساه فنها، و الاحسداه منها، فصاحتها
صواحت الحسنه ا ن ا سو لها حوه، و ا ن ا سارلها لعهم، فمي الناسر لسو ا الله، لسط و سماسر، و
تلور و احساحسر، فحسوحت على طول المده و سده المهه حتى ادا ا محسي لنسله، حسلها في
حماحته محم ا لي ا حددهم، فنا لله و للسودى، مي احسرحسر اوسى في م الا ول مهم حتى
سروحت ا هو الي مده السلاسر لحسي ا سعمت ادا ا سعوا و طوحت ادا طاده وا،
فحسا محل مهم لحسنه، و مار الاحو لحتموه، م مر و مر

الي ا ن ماه الساقي العوه انها حسحسه بن لسله و مسلفه، و فاه مه سو ا لله لحصور مار ا لله حسحمه
الا بن سه الوين، الي ا ن احسي فله، و ا حمو عله عمله و حسي له لحسلسه



فما ماتعي الا و الناس الي ـصوفـ الـصح سالور على مر ـكل حاـ ، حتى اقد وطى الحسار ،
و سو عـطافي ، مسمسر حولي ـصوسه اسم فلما نهصـ بالا مر ـصـ طاقه و مومـ
ا حوى و فسط احوفر ـطا بهم لم سمعوا ا الله سبانه معول تلط الداه الاحوه بسلها للدير لا يودور
علوا في الالا دمـر و لا فسادا و الباقه للمعير ، بلى و الله لقد سمعوها و وعوها ، و لصهم حلـ الدسا
في ا عسهم و داقهم دبرحها ا ها و الذي فلق الحبه ، و برا السمه لو لا حصور الحاصر و قام الحجه
بوحود الناصر ، و ما ا حد الله على العلما ا ر لا يعادوا على ـصطه ظالم و لا سعـ
مطلوم لالقـ حبلها على غاربها و لسعـ احرها ثا بس ا ولها ، و لالفـ د ساكم هده ا دهد
عـدي مر عـطه ، عرقالوا و قام ا لله دحل من ا مر السواد عند بلوعه الي هدا الموضع مر
حطبه ، فاوله ـصابا فا قبل سطر فيه فلما فرغ مر قرا ته قال له ابر عباس يا ا مير المومسر لو
اطردـ مقالـط مر حيـ ا فصـ فقال هبهاـ يا ابر عباس تلط سقسقه هدرـ
ثم قرـ قال ابر عباس فوالله ما ا سفـ على كلام قط كا سفي ا مير المومسر ع الا يكون
ا مبر قوله ع في هده الحطبه صوبا صـ الصعبه ا ر ا شبق لها حرم و ا ر ا سلس لها تقحم
يريد ا نه ا د ا سدد عليها في حديـ الرمام و هي سارعه دبا سفا حرم ا نفها و ا ر ا رحى لها سيا

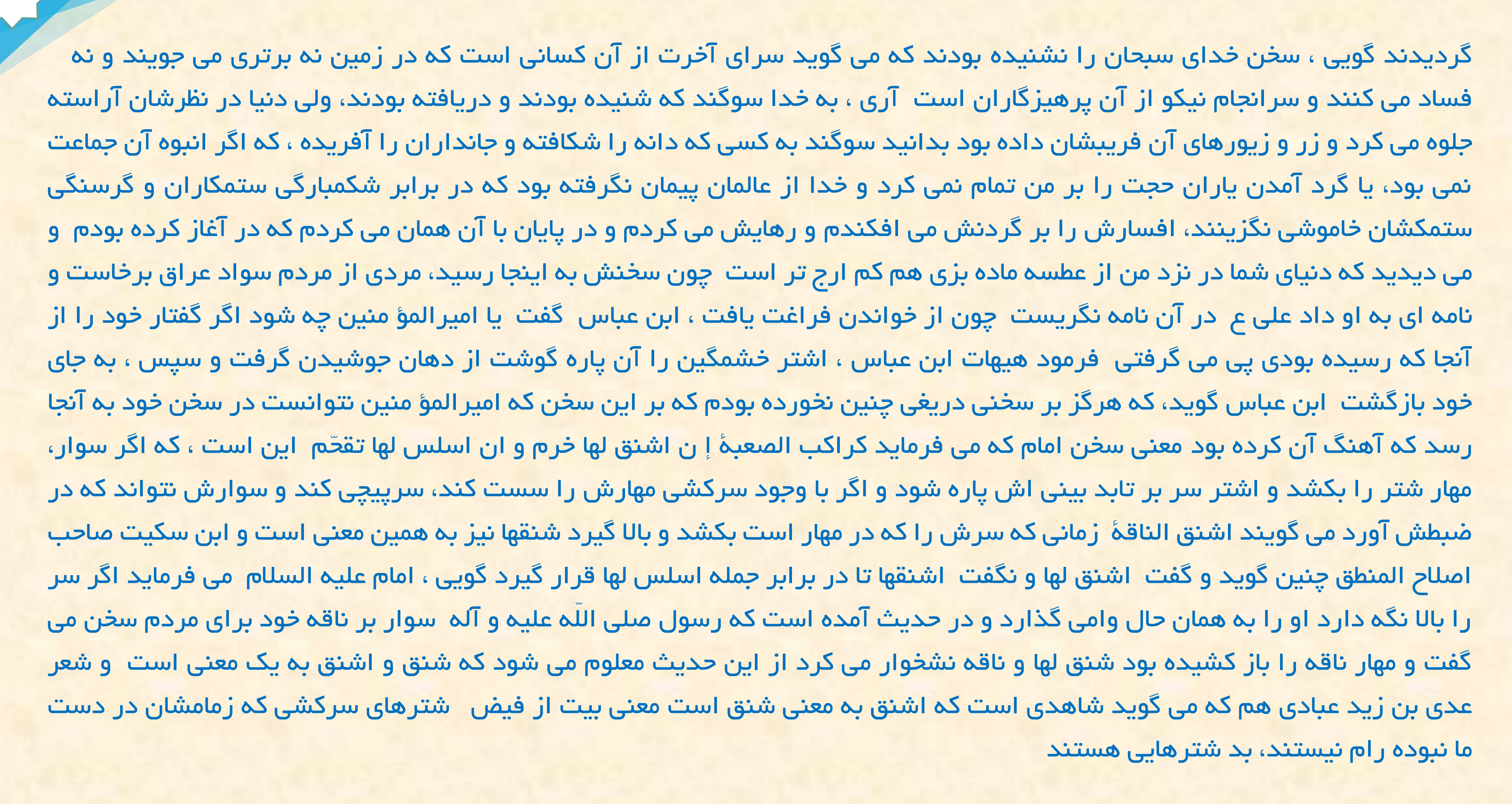


ترجمه خطبه

آگاه باشید به خدا سوگند که فلان خلافت را چون جامه ای بر تن کرد و نیک می دانست که پایگاه من نسبت به آن چونان محور است به آسیاب سیلها از من فرو می ریزد و پرنده را یارای پرواز به قله رفیع من نیست پس میان خود و خلافت پرده ای آویختم و از آن چشم پوشیدم و به دیگر سو گشتم و رخ برتافتم در اندیشه شدم که با دست شکسته بتازم یا بر آن فضای ظلمانی شکیبایی ورزم ، فضایی که بزرگسالان در آن سالخورده شوند و خردسالان به پیری رسند و مؤ من ، همچنان رنج کشد تا به لقای پروردگارش نایل آید دیدم ، که شکیبایی در آن حالت

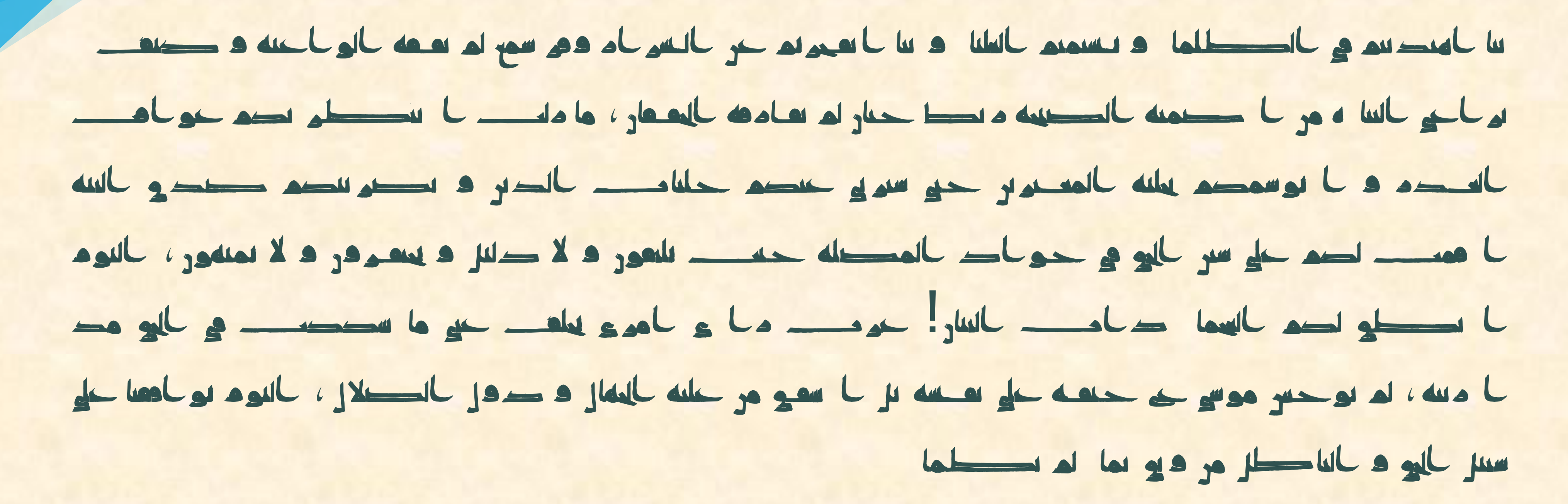
خردمندانه تر است و من طریق شکیبایی گزیدم ، در حالی که ، همانند کسی بودم که خاشاک به چشمش رفته ، و استخوان در گلویش مانده باشد می دیدم ، که میراث من به غارت می رود تا آن نخستین به سرای دیگر شتافت و مسند خلافت را به دیگری واگذاشت

چه فرق بزرگی است میان زندگی من بر پشت این شتر و زندگی حیان برادر جابر ای شگفتا در آن روزها که زمام کار به دست گرفته بود همواره می خواست که مردم معافش دارند ولی در سراشیب عمر، عقد آن عروس را بعد از خود به دیگری بست بنگرید که چسان دو پستانش را، آن دو، میان خود تقسیم کردند و شیرش را دوشیدند پس خلافت را به عرصه ای خشن و درشتناک افکند، عرصه ای که درشتی اش پای را مجروح می کرد و ناهمواری اش رونده را به رنج می افکند لغزیدن و به سر درآمدن و پوزش خواستن فراوان شد صاحب آن مقام ، چونان مردی بود سوار بر اشتری سرکش که هرگاه مهارش را می کشید، بینی اش مجروح می شد و اگر مهارش را سست می کرد، سوار خود را هلاک می ساخت به خدا سوگند، که در آن روزها مردم ، هم گرفتار خطا بودند و هم سرکشی هم دستخوش بی ثباتی بودند و هم اعراض از حق و من بر این زمان دراز در گرداب محنت ، شکیبایی می ورزیدم تا او نیز به جهان دیگر شتافت و امر خلافت را در میان جماعتی قرار داد که مرا هم یکی از آن قبیل می پنداشت بار خدایا، در این شورا از تو مدد می جویم چسان در منزلت و مرتبت من نسبت به خلیفه نخستین تردید روا داشتند، که اینک با چنین مردمی همسنگ و همطرازم شمارند هرگاه چون پرندگان روی در نشیب می نهادند یا بال زده فرا می پریدند، من راه مخالفت نمی پیمودم و با آنان همراهی می نمودم پس ، یکی از ایشان کینه دیرینه ای را که با من داشت فرایاد آورد و آن دیگر نیز از من روی بتافت که به داماد خود گرایش یافت و کارهای دیگر کردند که من از گفتنشان کراهت دارم آنگاه سومی برخاست ، در حالی که از پرخوارگی باد به پهلوها افکنده بود و چونان ستوری که همّی جز خوردن در اصطبل نداشت خویشاوندان پدریش با او همدست شدند و مال خدا را چنان با شوق و میل فراوان خوردند که اشتران ، گیاه بهاری را تا سرانجام ، آنچه را تابیده بود باز شد و کردارش قتلش را در پی داشت و شکمبارگیش به سر درآوردش بناگاه ، دیدم که انبوه مردم روی به من نهاده اند، انبوه چون یالهای کفتاران گرد مرا از هر طرف گرفتند، چنان که نزدیک بود استخوانهای بازو و پهلویم را زیر پای فرو کوبند و ردای من از دو سو بر درید چون رمه گوسفندان مرا در بر گرفتند اما، هنگامی که ، زمام کار را به دست گرفتم جماعتی از ایشان عهد خود شکستند و گروهی از دین بیرون شدند و قومی همدست ستمکاران



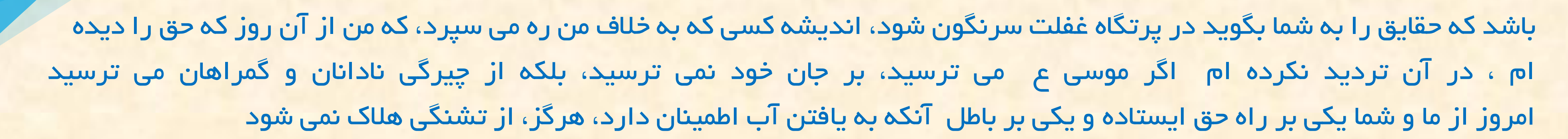
گردیدند گویی ، سخن خدای سبحان را نشنیده بودند که می گوید سرای آخرت از آن کسانی است که در زمین نه برتری می جویند و نه فساد می کنند و سرانجام نیکو از آن پرهیزگاران است آری ، به خدا سوگند که شنیده بودند و دریافته بودند، ولی دنیا در نظرشان آراسته جلوه می کرد و زر و زیورهای آن فریبشان داده بود بدانید سوگند به کسی که دانه را شکافته و جانداران را آفریده ، که اگر انبوه آن جماعت نمی بود، یا گرد آمدن یاران حجت را بر من تمام نمی کرد و خدا از عالمان پیمان نگرفته بود که در برابر شکمبارگی ستمکاران و گرسنگی ستمکشان خاموشی نگزینند، افسارش را بر گردنش می افکندم و رهایش می کردم و در پایان با آن همان می کردم که در آغاز کرده بودم و می دیدید که دنیای شما در نزد من از عطسه ماده بزی هم کم ارج تر است چون سخنش به اینجا رسید، مردی از مردم سواد عراق برخاست و نامه ای به او داد علی ع در آن نامه نگریست چون از خواندن فراغت یافت ، ابن عباس گفت یا امیرالمؤ منین چه شود اگر گفتار خود را از آنجا که رسیده بودی پی می گرفتی فرمود هیهات ابن عباس ، اشتر خشمگین را آن پاره گوشت از دهان جوشیدن گرفت و سپس ، به جای خود بازگشت ابن عباس گوید، که هرگز بر سخنی دریغی چنین نخورده بودم که بر این سخن که امیرالمؤ منین نتوانست در سخن خود به آنجا رسد که آهنگ آن کرده بود معنی سخن امام که می فرماید کراکب الصعبهٔ إ ن اشنق لها خرم و ان اسلس لها تقحّم این است ، که اگر سوار، مهار شتر را بکشد و اشتر سر بر تابد بینی اش پاره شود و اگر با وجود سرکشی مهارش را سست کند، سرپیچی کند و سوارش نتواند که در ضبطش آورد می گویند اشنق الناقهٔ زمانی که سرش را که در مهار است بکشد و بالا گیرد شنقها نیز به همین معنی است و ابن سکیت صاحب اصلاح المنطق چنین گوید و گفت اشنق لها و نگفت اشنقها تا در برابر جمله اسلس لها قرار گیرد گویی ، امام علیه السلام می فرماید اگر سر را بالا نگه دارد او را به همان حال وامی گذارد و در حدیث آمده است که رسول صلی اللّه علیه و آله سوار بر ناقه خود برای مردم سخن می گفت و مهار ناقه را باز کشیده بود شنق لها و ناقه نشخوار می کرد از این حدیث معلوم می شود که شنق و اشنق به یک معنی است و شعر عدی بن زید عبادی هم که می گوید شاهدی است که اشنق به معنی شنق است معنی بیت از فیض   شترهای سرکشی که زمامشان در دست ما نبوده رام نیستند، بد شترهایی هستند

خطبه شماره ۴



ترجمه خطبه

در تاریکی ، راه خود را به هدایت ما یافتید و بر قله عزّت و سروری فرا رفتید و از شب سیاه گمراهی به سپیده دم هدایت رسیدید کر باد، گوشی که بانگ بلند حق را نشنود؛ که آنکه بانگ بلند را نشنود، آواز نرم چگونه او را بیاگاهاند هر چه استوارتر باد، آن دل که پیوسته از خوف خدا لرزان است من همواره در انتظار غدر و مکر شما می بودم و در چهره شما نشانه های فریب خوردگان را می دیدم شما در پس پرده دین جای کرده بودید و پرده دین بود که شما را از من مستور می داشت ؛ ولی صدق نیت من پرده از چهره شما برافکند و قیافه واقعی شما را به من بنمود برای هدایت شما بر روی جاده حق ایستادم ، در حالی که ، بیراهه های ضلالت در هر سو کشیده شده بود و شما سرگردان و گم گشته به هر راهی گام می نهادید تشنه بودید و، هر چه زمین را می کندید به نم آبی نمی رسیدید امروز این زبان بسته را گویا کرده ام ،



باشد که حقایق را به شما بگوید در پرتگاه غفلت سرنگون شود، اندیشه کسی که به خلاف من ره می سپرد، که من از آن روز که حق را دیده ام ، در آن تردید نکرده ام اگر موسی ع می ترسید، بر جان خود نمی ترسید، بلکه از چیرگی نادانان و گمراهان می ترسید امروز از ما و شما یکی بر راه حق ایستاده و یکی بر باطل آنکه به یافتن آب اطمینان دارد، هرگز، از تشنگی هلاک نمی شود

خطبه شماره ۵

ایها الناس شقوا امواج الفتن بسفن النجاة و عرجوا عن طریق المنافرة و ضعوا تیجان المفاخرة،
افلح من نهض بجناح او استسلم فاراح، هذا ماء آجن و لقمة یغص بها آکلها، و مجتنی الثمرة لغیر
وقت ایناعها کالزارع بغیر ارضه فان اقل یقولوا حرص علی الملک و ان اسکت یقولوا جزع من
الموت هیهات بعد اللتیا و التی! و الله لابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل بثدی امه بل
اندمجت علی مکنون علم لو بحت به لاضطربتم اضطراب الارشیة فی الطوی البعیدة

ترجمه خطبه

ای مردم ، بر درید امواج فتنه ها را به کشتیهای نجات و، به راه تفاخر به نژاد و تبار مروید و دیهیم مباهات به مال و جاه را از سر فرو نهید رستگار و پیروز است کسی که او را یاورانی است و به نیروی آنان قیام می کند و یا تسلیم می شود و خود را آسوده می سازد آبی است بدبو

و گنده و، لقمه ای است گلوگیر کسی که می بلعدش آن کس که ثمره بستان خود را پیش از رسیدنش بچیند، همانند کشاورزی است که در زمین دیگری می کارد

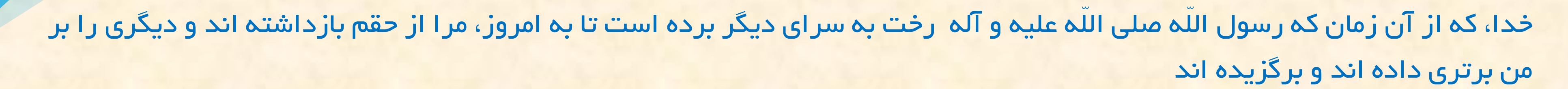
اگر بگویم ، گویند که آزمند فرمانروایی هستم و گر لب بربندم و خاموشی گزینم ، گویند، که از مرگ می ترسد چه دورند از حقیقت آیا پس از آن همه جانبازی در عرصه پیکار، از مرگ می ترسم به خدا سوگند، دلبستگی پسر ابوطالب به مرگ از دلبستگی کودک به پستان مادر بیشتر است ولی اسراری در دل نهفته دارم ، که اگر آشکار کنم ، لرزه بر اندامتان افتد، چونانکه طناب فرو شده در چاه می لرزد

خطبه شماره ۶

و الله لا اکون کالضبع تنام علی طول اللدم حتی یصل الیها طالبها و یختلها راصدها و لکنی اضرب بالمقبل الی الحق المدبر عنه و بالسامع المطیع العاصی المریب ابدا حتی یاتی علی یومی فوالله ما زلت مدفوعا عن حقی مستاثرا علی منذ قبض الله نبیه صلی الله علیه و سلم حتی یوم الناس هذا

ترجمه خطبه

به خدا سوگند، که من همانند آن کفتار نیستم ، که با آواز کوبیدن سنگ و چوب در کنامش ، به خوابش کنند، تا بر در کنام رسند و صیادانش ، بفریب ، به دام اندازند بلکه به پایمردی یارانی که روی به حق دارند، روی برتافتگان از حق را فرو می کوبم و به مدد کسانی که گوش به فرمان من نهاده اند، شورشگرانی را که همواره در حق من تردید می ورزیده اند، می زنم و این شیوه من است ، تا مرگم فرا رسد سوگند به



خدا، که از آن زمان که رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله رخت به سرای دیگر برده است تا به امروز، مرا از حقم بازداشته اند و دیگری را بر من برتری داده اند و برگزیده اند

خطبه شماره ۷

[illegible]

ترجمه خطبه

شیطان را ملاک کار خود قرار دادند و شیطان نیز آنان را شریک خود ساخت پس ، در سینه هایشان ، تخم گذاشت و جوجه برآورد و بر روی دامنشان جنبیدن گرفت و به راه افتاد، از راه چشمانشان می نگریست و از زبانشان سخن می گفت ، به راه خطایشان افکند و هر نکوهیدگی و زشتی را در دیده شان بیاراست و در اعمالشان شریک شد؛ و سخن باطل خود بر زبان ایشان نهاد

خطبه شماره ۸

[illegible]

ترجمه خطبه

می گوید که با دستش بیعت کرده و با دلش بیعت نکرده دست بیعت فراپیش آورد و مدعی شد که در دل چیز دیگری نهان داشته اگر در ادعای خود بر حق است ، باید دلیل بیاورد و گرنه ، به جمع یاران من که از آنان دوری گزیده است بازگردد

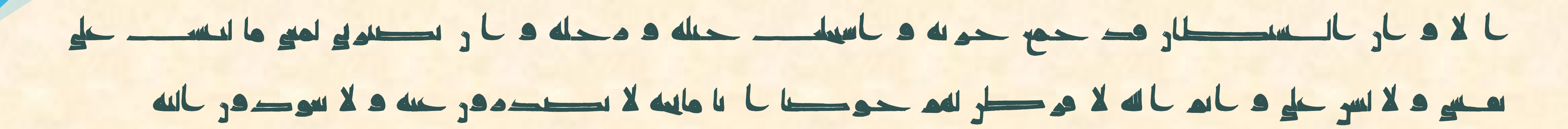
خطبه شماره ۹

و قد ارعدوا و ابرقوا، و مع هذین الامرین الفشل، و لسنا نرعد حتی نوقع و لا نسیل حتی نمطر

ترجمه شماره

همانند تندر خروشیدند و چون آذرخش شعله افکندند با اینهمه ، ترسیدند و در کار بماندند ما چون تندر نمی خروشیم ، مگر آنگاه ، که خصم را فرو کوبیم و سیل روان نمی کنیم مگر آنگاه که بباریم

خطبه شماره ۱۰



ترجمه خطبه

آگاه باشید که شیطان حزب خود را گرد آورده و سواران و پیادگانش را بسیج کرده است همان بصیرت دیرین هنوز هم با من است چنان نیستم که چهره حقیقت را نبینم و حقیقت نیز بر من پوشیده نبوده است به خدا سوگند، بر ایشان گودالی پر آب کنم ، که چون در آن افتند بیرون شدن نتوانند و چون بیرون آیند، هرگز، هوس نکنند که بار دیگر در آن افتند

خطبه شماره ۱۱

تزول الجبال و لا تزل ، عض على ناجذك ، أعر الله جمجمتك ، تد في الأرض قدمك ، ارم ببصرك أقصى القوم ، و غض بصرك ، و اعلم أن النصر من عند الله سبحانه

ترجمه خطبه

اگر کوهها متزلزل شوند، تو پایدار بمان دندانها را به هم بفشر و سرت را به عاریت به خداوند بسپار و پایها، چونان میخ در زمین استوار کن و تا دورترین کرانه های میدان نبرد را زیر نظر گیر و صحنه های وحشت خیز را نادیده بگیر و بدان که پیروزی وعده خداوند سبحان است

نهج البلاغه

خطبه شماره ۱۲

[illegible]

ترجمه خطبه

پس همراه ما بوده است ما در این سپاه خود مردمی را دیدیم که هنوز در صلب مردان و زهدان زنان هستند روزگار آنها را چون خونی که بناگاه از بینی گشاده گردد، بیرون آورد و دین به آنها نیرو گیرد

خطبه شماره ۱۳

[illegible]



[illegible]

[illegible]

ترجمه خطبه

شما سپاهیان آن زن بودید و پیروان آن ستور که چون بانگ کرد اجابتش کردید و چون کشته شد روی به گریز نهادید خلق و خویتان همه فرومایگی است پیمانهایتان گسستنی است و دینتان دورویی است و آبتان شور است آن کس که در میان شما زیست کند گرفتار کیفر گناه خویش است و آنکه از میان شما رخت بربندد، به رحمت پروردگارش رسیده است گویی مسجد شما را می بینم ، که چون سینه کشتی است بر روی دریا، زیرا شهرتان در گرداب عذابی که خداوند از فرازش و فرودش فرستاده ، گرفتار است و همه ساکنان آن غرق شده اند در روایتی چنین آمده است سوگند به خدا شهرتان در آب غرق می شود، چنانکه گویی مسجدتان را می بینم که همانند سینه کشتی سر از آب بیرون دارد یا همانند شتر مرغی بر زمین خفته و در روایتی چون سینه پرنده ای بر لجّه دریا

خطبه شماره ۱۴

[illegible]

[illegible]

ترجمه خطبه



سرزمینتان به آب نزدیک است و از آسمان دور مردمی سبک عقل هستید و بردباریتان سفیهانه آماج هر تیر بلایید و طعمه هر خورنده و شکار هر کس که بر شما تاخت آورد

خطبه شماره ۱۵

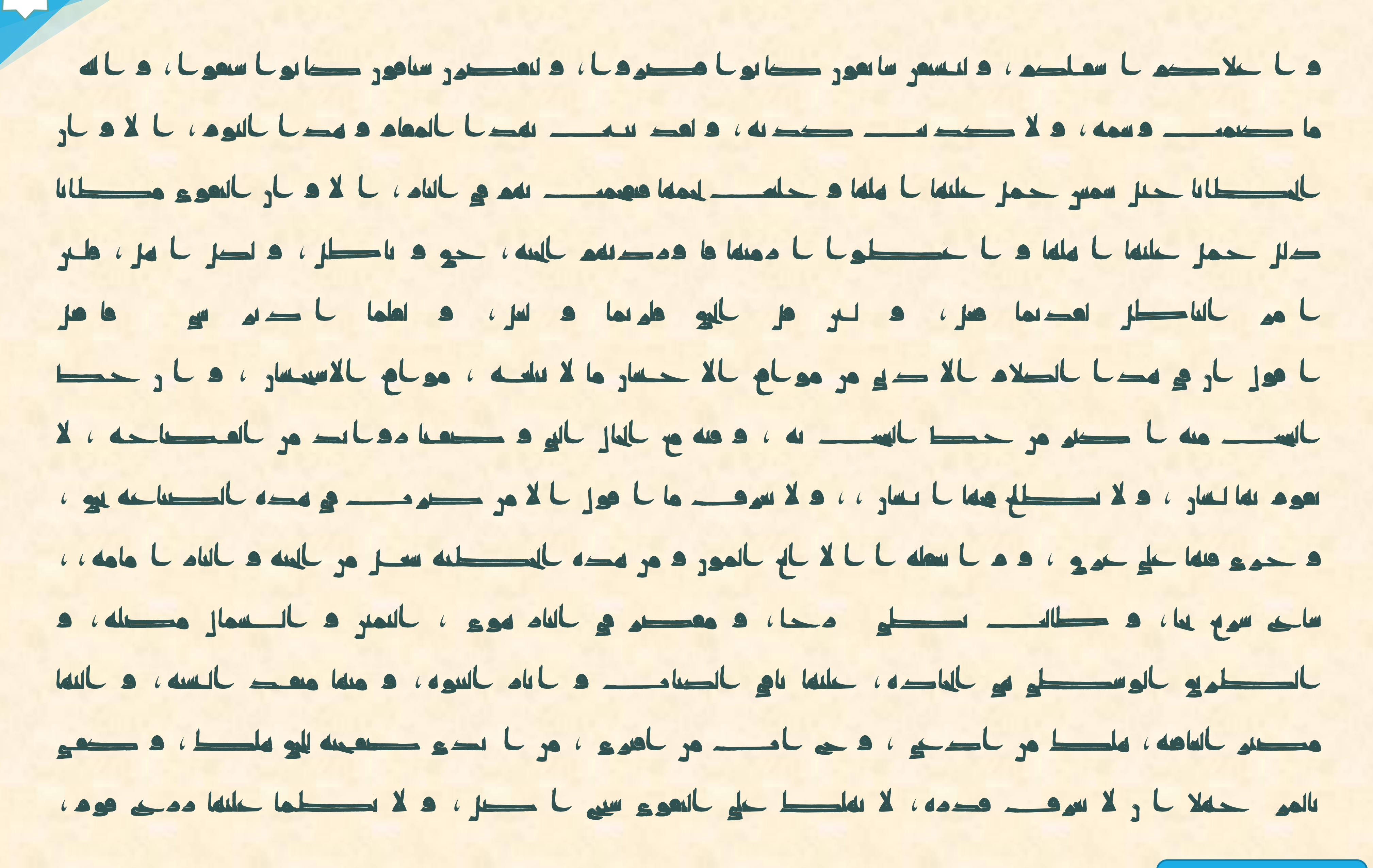
والله لو وجدته قد تزوج به النساء وملك به الاماء لرددته، فإن في العدل سعة، ومن ضاق عليه العدل فالجور عليه أضيق

ترجمه خطبه

به خدا سوگند، اگر چیزی را که عثمان بخشیده ، نزد کسی بیابم ، آن را به صاحبش باز می گردانم ، هر چند، آن را کابین زنان کرده باشند یا بهای کنیزکان که در دادگری گشایش است و آنکه از دادگری به تنگ آید از ستمی که بر او می رود، بیشتر به تنگ آید

خطبه شماره ۱۶

ذمتي بما أقول رهينة، وأنا به زعيم، إن من صرحت له العبر عما بين يديه من المثلات حجزته التقوى عن تقحم الشبهات، ألا وإن بليتكم قد عادت كهيئتها يوم بعث الله نبيه، والذي بعثه بالحق لتبلبلن بلبلة، ولتغربلن غربلة، ولتساطن سوط القدر، حتى يعود أسفلكم أعلاكم



و ا علاصم ا سعلصم، و لسعم ساعور طابوا صوروا، و لعصور ساعور طابوا سعوا، و ا اله

ما صمصد وسمه، و لا ححد سد ححد به، و لعد سعد بعدا المعاه و مدا الىوم، ا لا و ار

الطانا حلر سمر حمل علىها ا ملها و حلسد لحمها وصعمد بمه ي الناه، ا لا و ار العوى مطانا

دلر حمل علىها ا ملها و ا عطلوا ا دمىها فا ودحدىهم الحىه، حي و باطر، و لصل ا مر، طلر

ا مر الباطر لعدىما صر، و لىر مر اليو طودىما و لىر، و لعلما ا دىر سى ها مر

ا مول ار ي مدا الطلاه الا دي مر مواج الا حسار ما لا سفه، مواج الاسسار، و ا ر ححد

السده مىه ا صطو مر ححد السده به، و فقه مع الدار اليو و صىعىا دوابد مر العصاحه، لا

نعوم بىا لسار، و لا سطلع فهما ا سار، ، و لا سوف ما ا مول ا لا مر صورىد ي مده السلعه بىو،

و حوى فىها علي حوى، و م ا سطه ا ا لا ابع المور و مر مده الحطله سىر مر الحه و الناه ا مامه، ،

ساى سوع ىما، و طالد سطى محا، و معصود ي الىاه موى، المصر و السمال محطىه، و

الطرىو الوسطي مي الحاده، علىها نامي الصادد و ا ناه السوه، و مىها معصد السىه، و الىها

مصىو العامه، ملد مر ادعى، و حى اد مر افىرى، مر ا ىدى صعحىه للىو ملط، و كعى

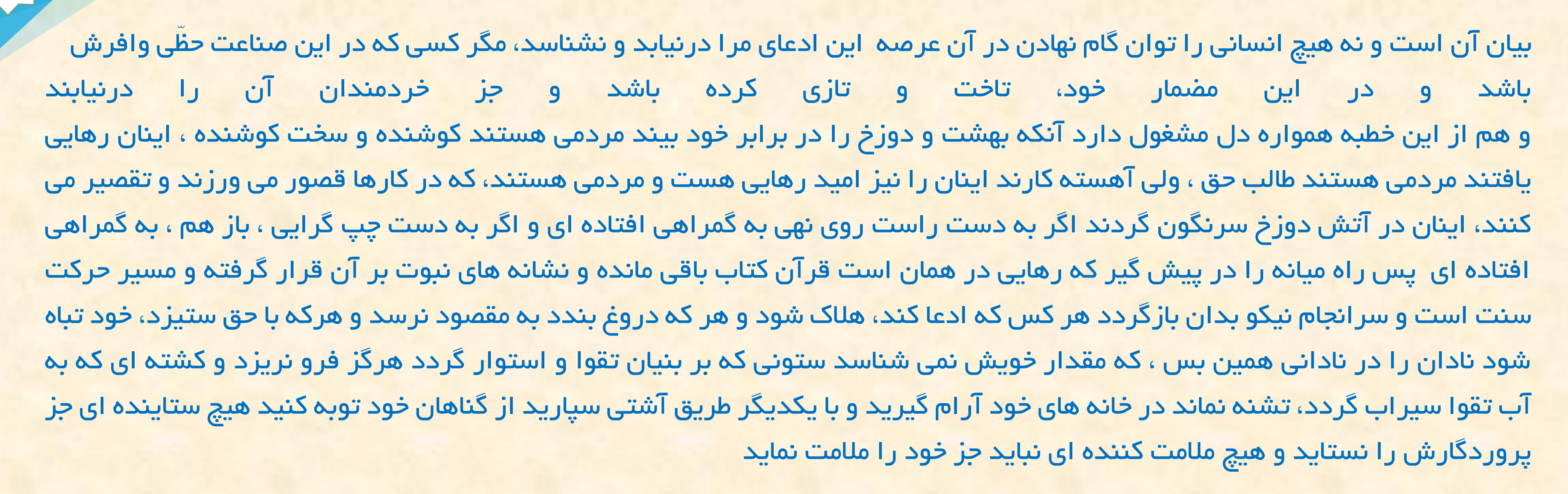
بالمرو حملا ا ر لا سوف ودمه، لا ىملط علي العوى سىى ا صر، و لا سطما علىها ددعى موم،



ترجمه خطبه

آنچه می گویم بر عهده من است و من خود ضامن آن هستم آن کس که حوادث عبرت آموز روزگار را به چشم ببیند و از آن پند پذیرد، پرهیزگاریش او را از آلوده شدن به کارهای شبهه ناک باز می دارد بدانید که بار دیگر همانند روزگاری که خداوند، پیامبرتان را مبعوث داشت ، در معرض آزمایش واقع شده اید سوگند به کسی که محمد را به حق فرستاده است ، در غربال آزمایش ، به هم درآمیخته و غربال می شوید تا صالح از فاسد جدا گردد یا همانند دانه هایی که در دیگ می ریزند، تا چون به جوش آید، زیر و زبر شوند پس ، پست ترین شما بالاترین شما شود و بالاتریتان ، پست تریتان واپس ماندگانتان پیش افتند و پیشی گرفتگانتان واپس رانده شوند به خدا سوگند، که هیچ سخنی را پنهان نداشته ام و دروغ نگفته ام که من از چنین مقامی و چنین روزی آگاه شده بودم بدانید که خطاکاریها همانند توسنان چموش و سرکش اند که خطاکاران را بر آنها سوار کرده اند آن اسبان لجام گسیخته به ناگاه می تازند و سواران خود را به آتش دوزخ سرنگون می کنند و بدانید، که پرهیزگاریها همانند اسبان رام و نجیب اند که پرهیزگاران را بر آنها سوار کرده و افسارها به دست سواران داده اند و آن اسبان ، سواران خود را به بهشت داخل می کنند حقی است و باطلی گروهی هواداران حق اند و گروهی پیروان باطل اگر پیروان باطل سروری یابند چه شگفت که از روزگاران دیرین شیوه چنین بوده است و اگر شمار هواداران حق اندک است ، بسا، روزگاری رسد که افزون گردد، ولی ، کم اتفاق اوفتد که آنچه پشت کرده ، بار دیگر روی بنماید

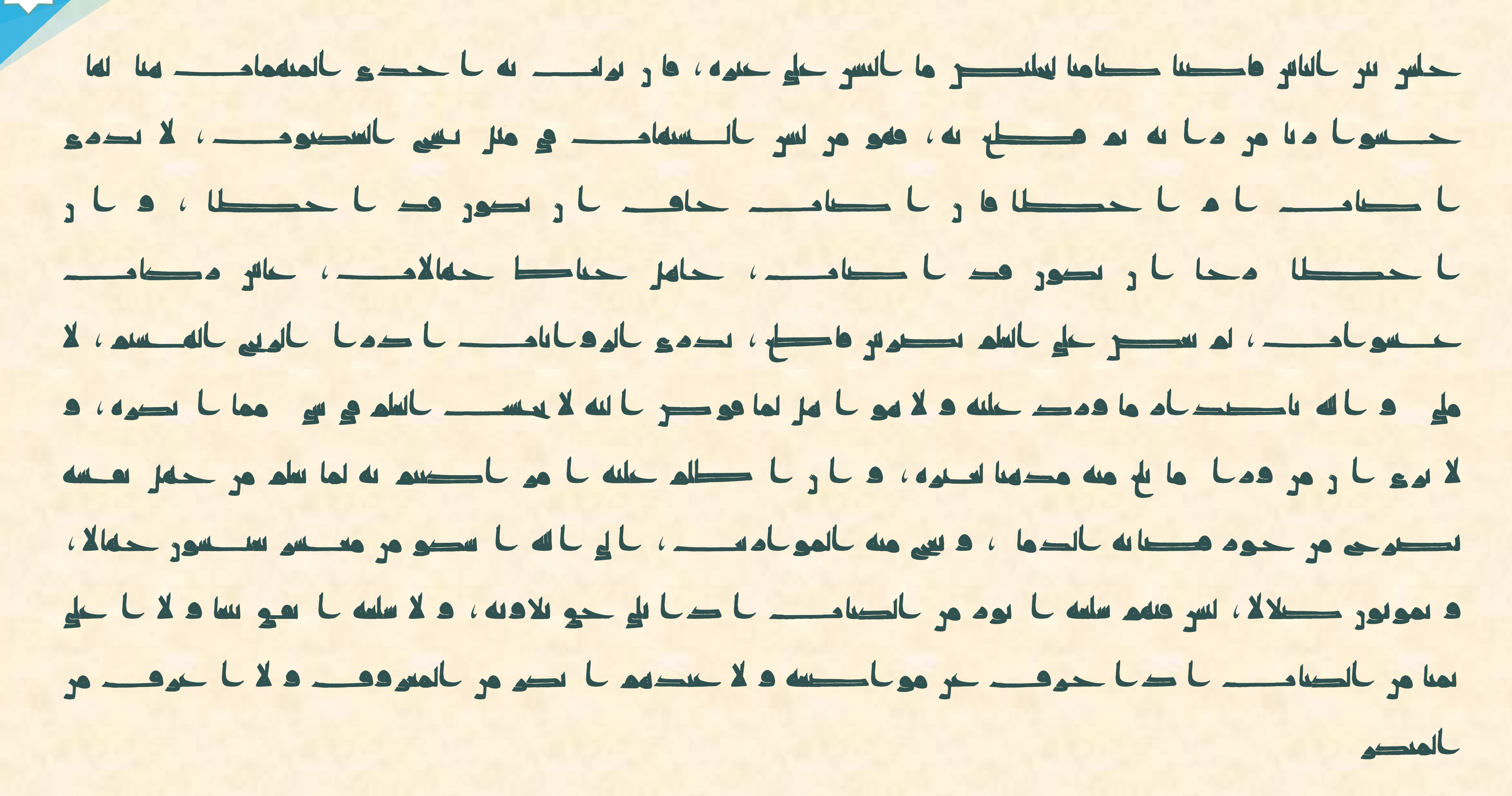
من می گویم قسمت آخر این سخن به پایه ای از زیبایی رسیده که هیچ کلامی بدان پایه نتواند رسید آنکه در آن بنگرد تا محاسن آن بشناسد، بیش از آنکه بر فراست خود ببالد شگفت زده خواهد شد با توصیفی که از آن کردیم ، در آن فصاحتی است ، افزون که نه هیچ زبانی را یارای



بیان آن است و نه هیچ انسانی را توان گام نهادن در آن عرصه این ادعای مرا درنیابد و نشناسد، مگر کسی که در این صناعت حظّی وافرش باشد و در این مضمار خود، تاخت و تازی کرده باشد و جز خردمندان آن را درنیابند و هم از این خطبه همواره دل مشغول دارد آنکه بهشت و دوزخ را در برابر خود بیند مردمی هستند کوشنده و سخت کوشنده ، اینان رهایی یافتند مردمی هستند طالب حق ، ولی آهسته کارند اینان را نیز امید رهایی هست و مردمی هستند، که در کارها قصور می ورزند و تقصیر می کنند، اینان در آتش دوزخ سرنگون گردند اگر به دست راست روی نهی به گمراهی افتاده ای و اگر به دست چپ گرایی ، باز هم ، به گمراهی افتاده ای پس راه میانه را در پیش گیر که رهایی در همان است قرآن کتاب باقی مانده و نشانه های نبوت بر آن قرار گرفته و مسیر حرکت سنت است و سرانجام نیکو بدان بازگردد هر کس که ادعا کند، هلاک شود و هر که دروغ بندد به مقصود نرسد و هرکه با حق ستیزد، خود تباه شود نادان را در نادانی همین بس ، که مقدار خویش نمی شناسد ستونی که بر بنیان تقوا و استوار گردد هرگز فرو نریزد و کشته ای که به آب تقوا سیراب گردد، تشنه نماند در خانه های خود آرام گیرید و با یکدیگر طریق آشتی سپارید از گناهان خود توبه کنید هیچ ستاینده ای جز پروردگارش را نستاید و هیچ ملامت کننده ای نباید جز خود را ملامت نماید

خطبه شماره ۱۷

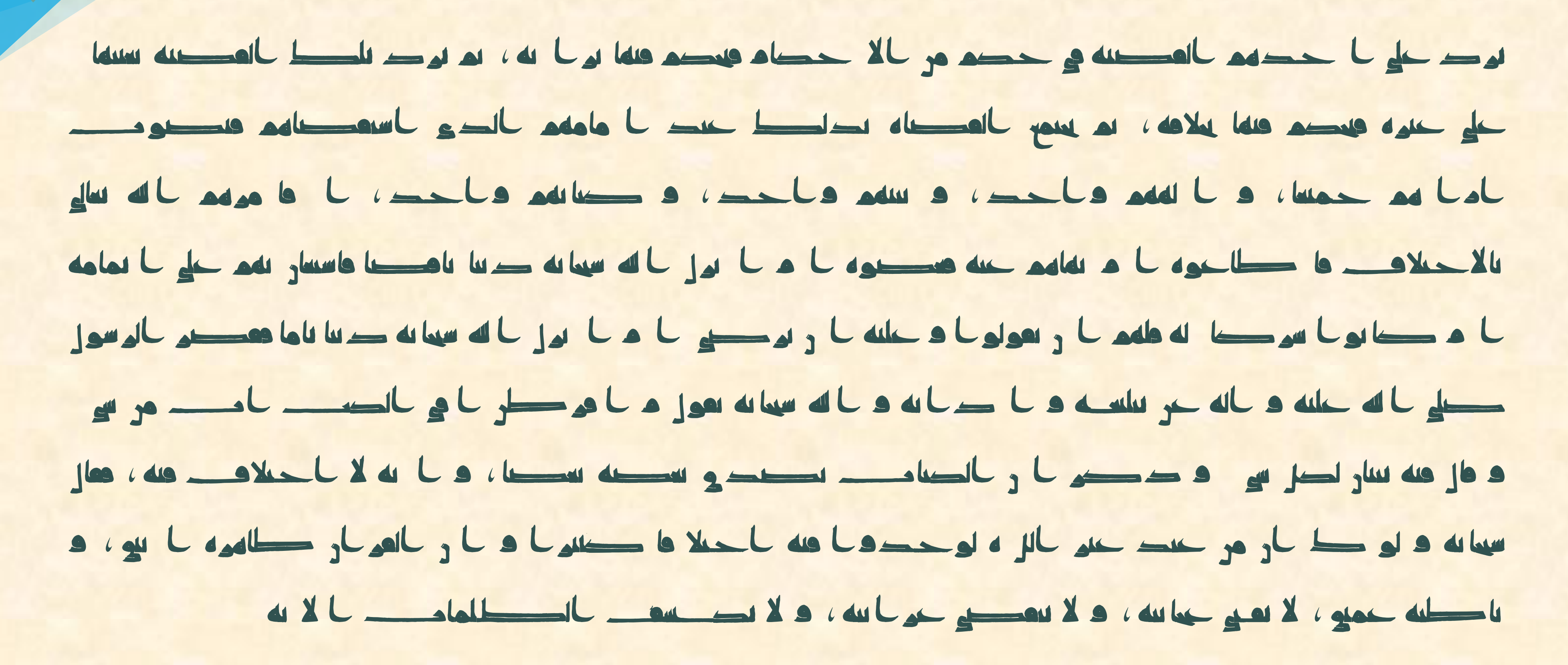
ان ابغض الخلائق الی الله رجلان رجل وکله الله الی نفسه، فهو جائر عن قصد السبیل، مشغوف بکلام بدعة ودعاء ضلالة، فهو فتنة لمن افتتن به، ضال عن هدی من کان قبله، مضل لمن اقتدی به فی حیاته وبعد وفاته، حمال خطایا غیره، رهن بخطیئته، ورجل قمش جهلا، موضع فی جهال الامة، غار فی اغباش الفتنة، عم بما فی عقد الهدنة، قد سماه اشباه الناس عالما ولیس به، بکر فاستکثر من جمع، ما قل منه خیر مما کثر، حتی اذا ارتوی من آجن، واکتنز من غیر طائل



ترجمه خطبه

دشمنترین مردم در نزد خدا، دو کس باشند یکی آنکه خداوند او را به حال خود رها کرده ، پس ، از راه راست منحرف گشته است ، به سخنان بدعت آمیز دلبسته و مردم را به ضلالت فرا می خواند فریبی است برای کسی که بدو فریفته شود از راه هدایتی که پیشینیانش به پیش پای گشانده اند، رخ بر می تابد و کسانی را که در ایام حیاتش یا پس از مرگش به او اقتدا می کنند، گمراه می سازد بار خطاهای دیگران بر دوش کشد و در گرو خطای خود باشد دیگری ، کسی است که کوله بار نادانی بر پشت گرفته و در میان جماعت نادانان امت در تکاپوست در ظلمت فتنه و فساد جولان دهد و، همانند کوران ، راه اصلاح و آشتی را نمی بیند جمعی که به ظاهر آدمی اند، او را دانشمند خوانند و حال آنکه در او دانشی نیست آغاز کرده و گردآورده ، چیزی را که اندکش از بسیارش بهتر است خویشتن را از آبی گنده سیراب کرده و بسا چیزهای بی فایدت که در گنجینه خاطر خود نهان دارد در میان مردم به قضاوت نشست و بر عهده گرفت که آنچه را که دیگران در شناختش درمانده اند برایشان آشکار سازد اگر با مشکل و مبهمی رویاروی گردد، برای گشودن آن سخنانی بیهوده از راءی خویش مهیا کند، که آن را کلامی قاطع پندارد و بر قامت آن جامه ای می بافد، در سستی ، چونان تار عنکبوت نداند راءیی که داده صواب است یا خطا اگر صواب باشد، بیمناک است که مبادا خطا باشد و اگر خطا باشد، امید می دارد که آنچه گفته صواب باشد نادانی است ، در عین نادانی ، دستخوش خبط و خطا، و با این حال ، بر اشتری سوار است که آن هم پیش پای خود نبیند هرگز در علمی حکم قطعی نراند روایات را بر باد می دهد آنسان که گیاه خشک را بر باد دهند به خدا سوگند، توانایی آن ندارد که درباره آنچه بر او وارد می شود حکمی صادر کند شایسته مسندی که بر آن نشسته است نباشد و نمی پندارد که دیگران را در چیزی که خود بدان جاهل است دانشی باشد و نمی بیند که آن سوی آنچه او بدان دست یافته دیگری را راءی و نظری بود اگر مطلبی بر او پوشیده ماند کتمانش کند، زیرا به جهل خود آگاه است خونهای به ناحق ریخته ، از جور او فریاد می آورند میراثهای بناحق تقسیم شده از ظلم او می نالند به خداوند شکوه می کنم از مردمی که در جهل زیستند و در ضلالت مردند در نظر آنان هیچ متاعی کاسدتر از کتاب خدا نیست اگر آنچنانکه شایسته است تلاوت شود و هیچ متاعی رواجتر و گرانبهاتر از آن نیست اگر تحریف شده باشد و از معنی واقعی خود گردیده باشد هیچ چیز را زشت تر از کار نیک نمی دانند و هیچ چیز را نیکوتر از زشتکاری نمی شمارند

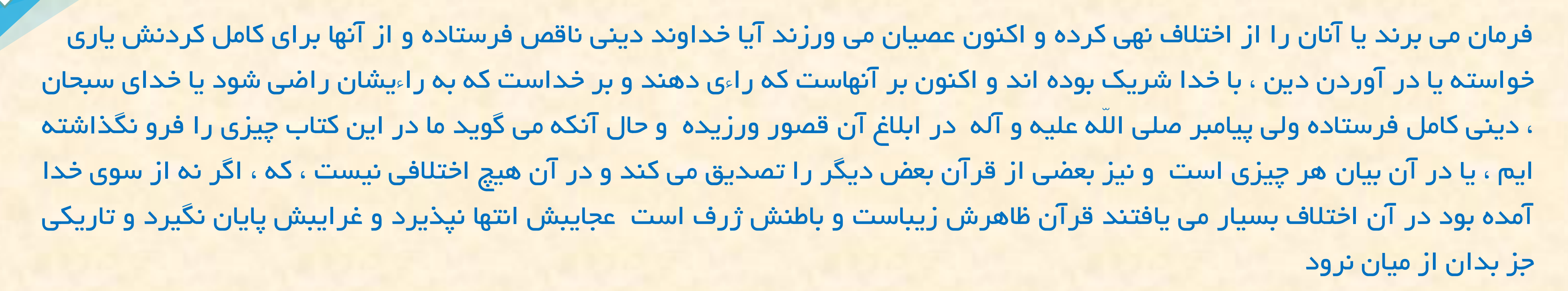
خطبه شماره ۱۸


ىرد على ا حدهم القصىه في حكم من الا حكام فىحكم فىها براىه ، ثم ىرد ىلك القصىه ىعىها
على عىره فىحكم فىها بخلافه ، ثم ىجىمع القصاه بذلك عند الامام الذي استقصاهم فىصوب
ارائهم جمىعا ، و الههم واحد ، و ىبىهم واحد ، و كىابهم واحد ، افامرهم الله سبحانه
بالاختلاف فاطاعوه ام نهاهم عنه فعصوه ام انزل الله سبحانه دىنا ناقصا فاستعان بهم على اىمامه
ام كانوا شركاء له فلهم ان ىقولوا وعلىه ان ىرضى ام انزل الله سبحانه دىنا تاما فقصر الرسول
صلى الله علىه و آله عن ىبلىغه و ادائه و الله سبحانه ىقول ما فرطنا في الكىاب من شيء
و فىه ىىىان لكل شيء و ذكر ان الكىاب ىصدق بعضه بعضا ، و انه لا اختلاف فىه ، فقال
سبحانه و لو كان من عند غىر الله لوجدوا فىه اختلافا كثىرا و ان القرآن ظاهره انىق ، و
باطنه عمىق ، لا تفنى عجائبه ، و لا تنقضي غرائبه ، و لا تكشف الظلمات الا به

ترجمه خطبه

در حکمی از احکام ، به نزد یکی از ایشان مسئله ای می آید، به راءی خود حکمی می دهد سپس ، آن مسئله را عینا نزد دیگری می برند، به خلاف راءی پیشین راءیی می دهد سپس قاضیان آن مسئله را به نزد امامی که آنها را به شغل قضا برگماشته می برند و او آراء همه ایشان را صواب می شمارد خدایشان یکی است و پیامبرشان یکی است و کتابشان یکی آیا خدای سبحان آنان را به اختلاف فرمان داده و اکنون از او

نهج البلاغه


فرمان می برند یا آنان را از اختلاف نهی کرده و اکنون عصیان می ورزند آیا خداوند دینی ناقص فرستاده و از آنها برای کامل کردنش یاری خواسته یا در آوردن دین ، با خدا شریک بوده اند و اکنون بر آنهاست که رأی دهند و بر خداست که به رأیشان راضی شود یا خدای سبحان ، دینی کامل فرستاده ولی پیامبر صلی اللّه علیه و آله در ابلاغ آن قصور ورزیده و حال آنکه می گوید ما در این کتاب چیزی را فرو نگذاشته ایم ، یا در آن بیان هر چیزی است و نیز بعضی از قرآن بعض دیگر را تصدیق می کند و در آن هیچ اختلافی نیست ، که ، اگر نه از سوی خدا آمده بود در آن اختلاف بسیار می یافتند قرآن ظاهرش زیباست و باطنش ژرف است عجایبش انتها نپذیرد و غرایبش پایان نگیرد و تاریکی جز بدان از میان نرود

خطبه شماره ۱۹

ما يدريك ما علي مما لي عليك لعنة الله ولعنة اللاعنين، حائك ابن حائك، منافق ابن كافر، والله لقد أسرك الكفر مرة والاسلام أخرى فما فداك من واحدة منهما مالك ولا حسبك! وإن امرأ دل على قومه السيف، وساق إليهم الحتف، لحري أن يمقته الأقرب، ولا يأمنه الأبعد أقول يريد عليه السلام أنه أسر في الكفر مرة وفي الاسلام مرة، وأما قوله عليه السلام دل على قومه السيف فأراد به حديثا كان للأشعث مع خالد بن الوليد باليمامة، غر فيه قومه، ومكر بهم حتى أوقع بهم خالد، وكان قومه بعد ذلك يسمونه عرف النار، وهو اسم للغادر عندهم

ترجمه خطبه

تو چه دانی ، که چه چیز به سود من است و چه چیز به زیان من لعنت خدا بر تو باد و لعنت لعنت کنندگان ای که خود و پدرت همواره دروغی چند به هم می بافته اید ای منافق فرزند کافر به خدا سوگند، که یک بار در زمان کافریت به اسارت افتاده ای و یک بار در زمان مسلمانیت ، و در هر بار نه توانگریت تو را از بند اسارت رهانید و نه جاه و منزلتت مردی که شمشیرهای کین را بر قوم خود رهنمون شود و مرگ را بر سر آنان راند، سزاوار است ، که خویشاوندانش دشمن دارند و بیگانگان از شر او ایمن ننشینند من می گویم عبارت مردی که شمشیر کین را بر قوم خود رهنمون شود اشارت است به ماجرای اشعث با خالد بن ولید در یمامه اشعث قوم خود را بفریفت و بر آنها مکر کرد و خالد از آنان کشتار بسیار کرد از آن پس ، قوم اشعث او را عرف النّار می نامیدند و این نام را به کسی دهند که بر آنها غدر کرده باشد

خطبه شماره ۲۰

فإنكم لو عاينتم ما قد عاين من مات منكم لجزعتم و وهلتم ، و سمعتم و أطعتم ، و لكن محجوب عنكم ما قد عاينوا، و قريب ما يطرح الحجاب ، و لقد بصرتم إن أبصرتم ، و أسمعتم إن سمعتم ، و هديتم إن اهتديتم ، بحق أقول لكم لقد جاهرتكم العبر ، و زجرتم بما فيه مزدجر ، و ما يبلغ عن الله بعد رسل السماء إلا البشر

ترجمه خطبه

هر آینه ، اگر می دیدید آنچه را که مردگانتان پس از مرگ دیده اند، بیتابی می نمودید و وحشت بر شما چیره می شد و آنچه را ناشنیده می گرفتید، می شنیدید و سر به فرمان خدا می آوردید ولی آنچه مردگانتان پس از مرگ دیده اند، اکنون از چشم شما پنهان است و بزودی پرده های بالا خواهد رفت آن حقایق را به شما نیز نشان دادند، ولی دیدن نخواستید و به گوش شما رسانیدند، ولی شنیدن نخواستید شما را راه نمودند، ولی ره یافتن نخواستید براستی می گویم که عبرتها و اندرزها بر شما آشکار بود و از آنچه می باید دوری جویید شما را منع کردند و پس از ملائکه ، که رسولان آسمان اند، جز انسان فرمان خداوند را ابلاغ ننماید

خطبه شماره ۲۱

و من خطبة له عليه السلام و هي كلمة جامعة للعظة و الحكمة فإن الغاية أمامكم ، و إن وراءكم الساعة تحدوكم تخففوا تلحقوا، فإنما ينتظر بأولكم آخركم. قال السيد الشريف أقول إن هذا الكلام لو وزن بعد كلام الله سبحانه و بعد كلام رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم بكل كلام لمال به راجحا ، و برز عليه سابقا فأما قوله عليه السلام تخففوا تلحقوا فما سمع كلام أقل منه مسموعا و لا أكثر منه محصولا ، و ما أبعد غورها من كلمة و أنقع نطفتها من حكمة و قد نبهنا في كتاب الخصائص على عظم قدرها و شرف جوهرها

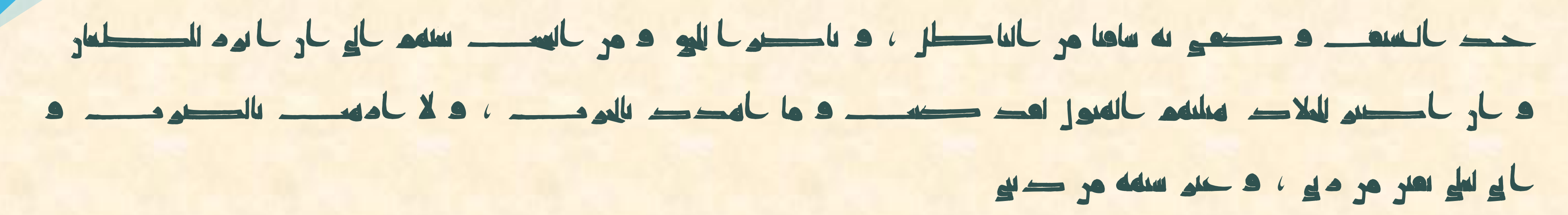


ترجمه خطبه

سبکبار شوید تا به قافله برسید رستاخیز و قیامت در برابر شما است و مرگ همچنان شما را می راند سبکبار شوید تا به قافله برسید پیشینیان شما در انتظار عقب ماندگان هستند مرحوم سیدرضی می گوید این سخن امام پس از سخن خدا و پیغمبر ص با هر سخنی سنجیده شود بر آن برتری خواهد داشت و از آن پیشی خواهد گرفت و اما جمله تخففوا تلحقوا سبکبار شوید تا به قافله برسید کلامی کوتاهتر و پر معنی تر از آن شنیده نشده چه کلمه ژرف و عمیقی چه جمله پر معنی و حکمت آمیزی است که تشنگی دانش را برطرف می کند ما عظمت و شرافت این جمله را در کتاب خود به نام الخصائص بیان کرده ایم

خطبه شماره ۲۲

و من خطبة له عليه السلام حين بلغه خبر الناكثين ببيعته و فيها يذم عملهم و يلومهم على دم عثمان و يتهددهم بالحرب ، ألا و إن الشيطان قد ذمر حزبه ، و استجلب جلبه ، ليعود الجور إلى أوطانه ، و يرجع الباطل إلى نصابه ، و الله ما أنكروا علي منكرا ، و لا جعلوا بيني و بينهم نصفا ، و إنهم ليطلبون حقا هم تركوه ، و دما هم سفكوه ، فلئن كنت شريكهم فيه فإن لهم لنصيبهم منه ، و لئن كانوا ولوه دوني ، فما التبعة إلا عندهم ، و إن أعظم حجتهم لعلى أنفسهم ، يرتضعون أما قد فطمت ، و يحيون بدعة قد أميتت ، يا خيبة الداعي من دعا و إلام أجيب و إني لراض بحجة الله عليهم و علمه فيهم فإن أبوا أعطيتهم

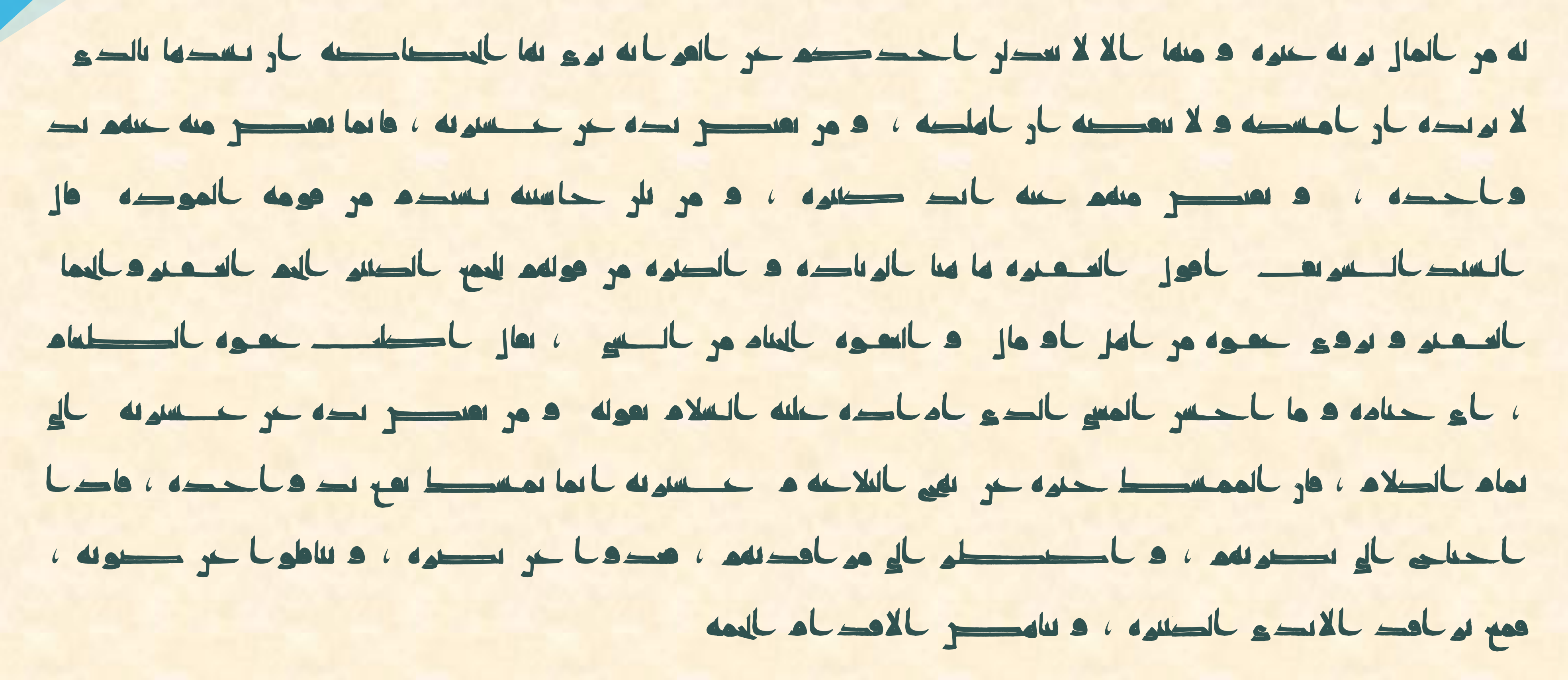


ترجمه خطبه

آنگاه که خبر پیمان شکنان به او رسید این خطبه را ایراد فرمود آگاه باشید شیطان حزب و طرفداران خویش را بسیج کرده و سپاه خود را گرد آورده است تا بار دیگر ستم را به جایش برگرداند و باطل را به جایگاه نخستینش بازفرستد بخدا سوگند آنها هیچ منکری از من سراغ ندارند انصاف را بین من و خود حاکم نساختند آنها حقی را مطالبه می کنند که خود آن را ترک گفته اند انتقام خونی را می خواهند که خود ریخته اند اگر در ریختن این خون شریکشان بوده ام پس آنها نیز سهیمند و اگر تنها خودشان مرتکب شده اند کیفر مخصوص آنها است مهمترین دلیل آنان به زیان خودشان تمام می شود از پستانی شیر می خواهند که مدتها است خشکیده بدعتی را زنده می کنند که زمانها است از بین رفته چه دعوت کننده ای و چه اجابت کنندگانی من به کتاب خدا و فرمانش درباره آنها راضیم اما اگر از آن سر باززنند لبه شمشیر تیز را در اختیار آنها قرار می دهم و این کار برای درمان باطل و یاری حق کفایت می کند شگفتا از من خواسته اند که در برابر نیزه هاشان حاضر گردم و در مقابل شمشیر آنان شکیبائی ورزم سوگواران در سوگشان بگریند من کسی نبودم که به نبرد تهدید شوم و یا از ضرب شمشیر بهراسم من به پروردگار خویش یقین دارم و در دین و آئین خود گرفتار شک و تردید نیستم

خطبه شماره ۲۳

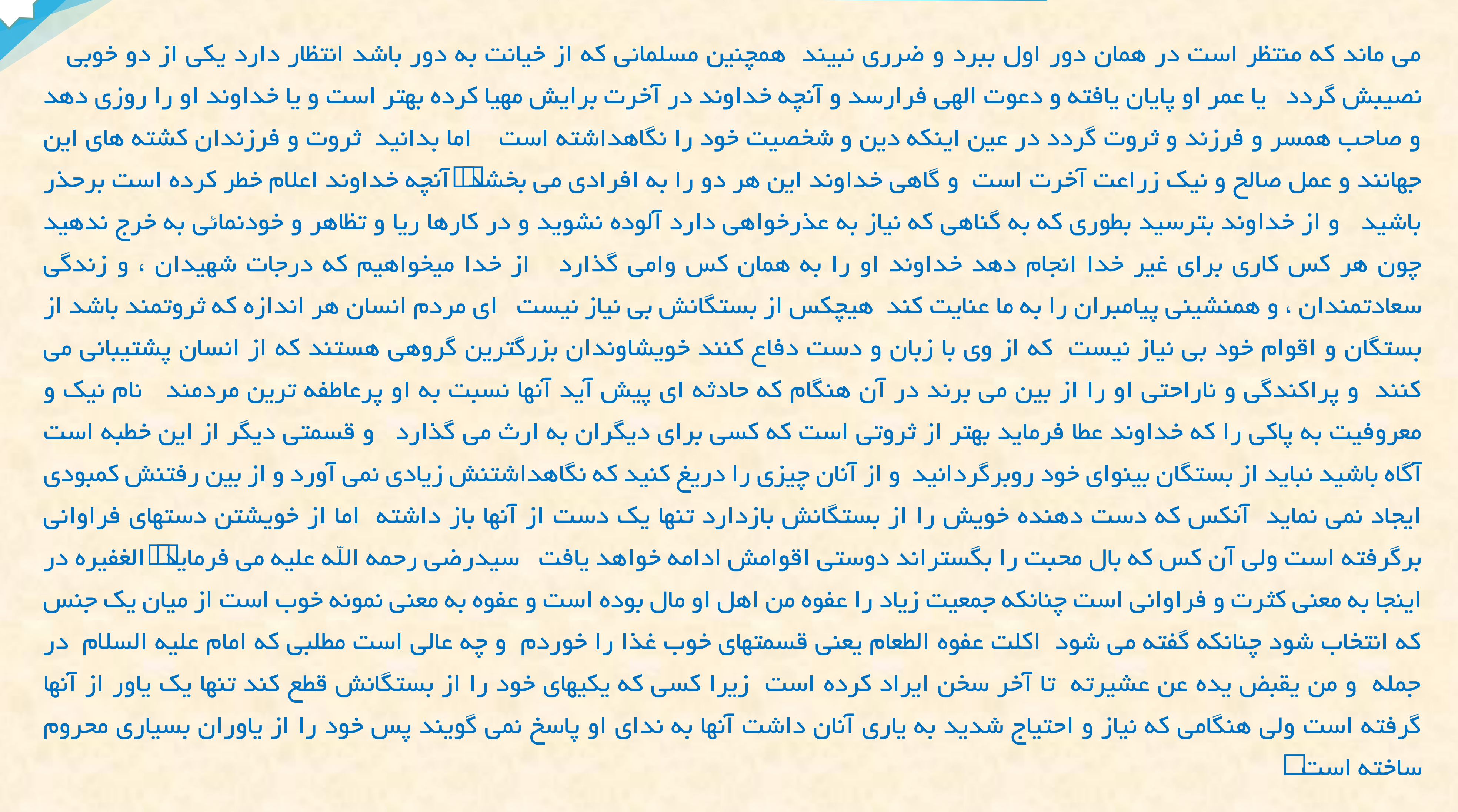
ومن خطبة له عليه السلام وتشتمل على تهذيب الفقراء بالزهد وتأديب الأغنياء بالشفقة
تهذيب الفقراء أما بعد، فإن الأمر ينزل من السماء إلى الأرض كقطرات المطر إلى
كل نفس بما قسم لها من زيادة أو نقصان، فإن رأى أحدكم لأخيه غفيرة في أهل أو مال أو نفس
فلا تكونن له فتنة، فإن المرء المسلم ما لم يغش دناءة تظهر فيخشع لها إذا ذكرت، ويغرى
بها لئام الناس، كان كالفالج الياسر الذي ينتظر أول فوزة من قداحه توجب له المغنم، و
يرفع بها عنه المغرم وكذلك المرء المسلم البريء من الخيانة ينتظر من الله إحدى الحسنيين
إما داعي الله فما عند الله خير له، وإما رزق الله فإذا هو ذو أهل ومال، ومعه دينه وحسبه
وإن المال والبنين حرث الدنيا، والعمل الصالح حرث الآخرة، وقد يجمعهما الله تعالى لأقوام
، فاحذروا من الله ما حذركم من نفسه، واخشوه خشية ليست بتعذير، واعملوا في غير
رياء ولا سمعة، فإنه من يعمل لغير الله يكله الله لمن عمل له نسأل الله منازل الشهداء، ومعايشة
السعداء ومرافقة الأنبياء تأديب الأغنياء أيها الناس، إنه لا يستغني الرجل وإن كان ذا مال
عن عترته، ودفاعهم عنه بأيديهم وألسنتهم، وهم أعظم الناس حيطة من ورائه، وألمهم
لشعثه، وأعطفهم عليه عند نازلة إذا نزلت به ولسان الصدق يجعله الله للمرء في الناس خير



له من المال يورثه غيره. ومنها: ألا لا يعدلن أحدكم عن القرابة يرى بها الخصاصة أن يسدها بالذي لا يزيده إن أمسكه، ولا ينقصه إن أهلكه، ومن يقبض يده عن عشيرته، فإنما تقبض منه عنهم يد واحدة، وتقبض منهم عنه أيد كثيرة، ومن تلن حاشيته يستدم من قومه المودة. قال السيد الشريف: أقول: الغفيرة هاهنا الزيادة والكثرة من قولهم للجمع الكثير: الجم الغفير والجماء الغفير. ويروى: عفوة من أهل أو مال، والعفوة الخيار من الشيء، يقال: أكلت عفوة الطعام، أي خياره. وما أحسن المعنى الذي أراده عليه السلام بقوله: ومن يقبض يده عن عشيرته... إلى تمام الكلام، فإن الممسك خيره عن عشيرته إنما يمسك نفع يد واحدة، فإذا احتاج إلى نصرتهم، واضطر إلى مرافدتهم، قعدوا عن نصره، وتثاقلوا عن صوته، فمنع ترافد الأيدي الكثيرة، وتناهض الأقدام الجمة.

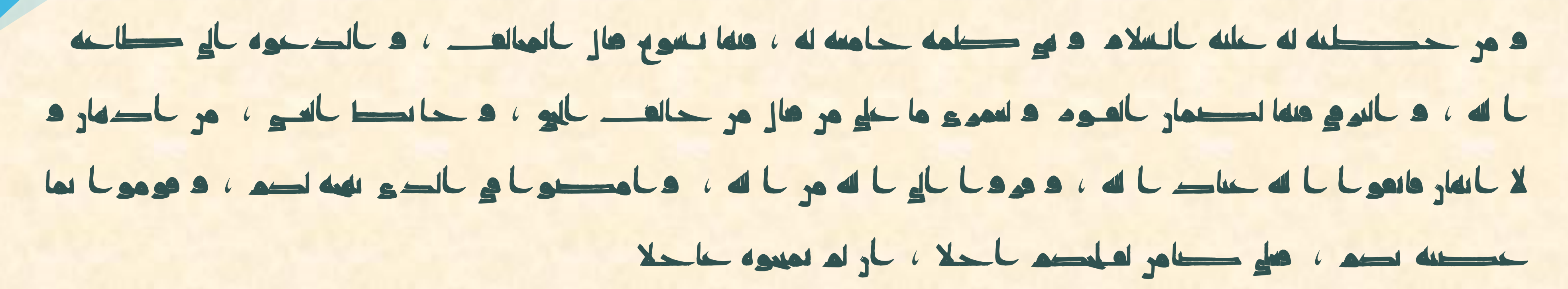
ترجمه خطبه

از سخنانی است که امام ایراد فرموده است در آن فقرا را به زهد و ثروتمندان را به محبت سفارش می کند مواهب الهی متناسب با استعدادها است. مواهب الهی همچون قطره های باران از آسمان به زمین می بارد و به هر کس سهمی زیاد یا کم می رسد بنابراین هنگامی که یکی از شما برای برادر خود برتری در مال و همسر و فرزند ببیند نباید موجب فتنه گردد و بر او حسد و رشک برد   زیرا مسلمان تا وقتی که دست به عمل پستی نزده که از آشکارشدنش شرمنده باشد و مردم پست آن را وسیله هتک حرمتش قرار دهند به مسابقه دهنده ماهری



می ماند که منتظر است در همان دور اول ببرد و ضرری نبیند همچنین مسلمانی که از خیانت به دور باشد انتظار دارد یکی از دو خوبی نصیبش گردد   یا عمر او پایان یافته و دعوت الهی فرارسد و آنچه خداوند در آخرت برایش مهیا کرده بهتر است و یا خداوند او را روزی دهد و صاحب همسر و فرزند و ثروت گردد در عین اینکه دین و شخصیت خود را نگاهداشته است   اما بدانید ثروت و فرزندان کشته های این جهانند و عمل صالح و نیک زراعت آخرت است و گاهی خداوند این هر دو را به افرادی می بخشد آنچه خداوند اعلام خطر کرده است برحذر باشید   و از خداوند بترسید بطوری که به گناهی که نیاز به عذرخواهی دارد آلوده نشوید و در کارها ریا و تظاهر و خودنمائی به خرج ندهید چون هر کس کاری برای غیر خدا انجام دهد خداوند او را به همان کس وامی گذارد   از خدا میخواهیم که درجات شهیدان ، و زندگی سعادتمندان ، و همنشینی پیامبران را به ما عنایت کند هیچکس از بستگانش بی نیاز نیست   ای مردم انسان هر اندازه که ثروتمند باشد از بستگان و اقوام خود بی نیاز نیست که از وی با زبان و دست دفاع کنند خویشاوندان بزرگترین گروهی هستند که از انسان پشتیبانی می کنند و پراکندگی و ناراحتی او را از بین می برند در آن هنگام که حادثه ای پیش آید آنها نسبت به او پرعاطفه ترین مردمند   نام نیک و معروفیت به پاکی را که خداوند عطا فرماید بهتر از ثروتی است که کسی برای دیگران به ارث می گذارد   و قسمتی دیگر از این خطبه است آگاه باشید نباید از بستگان بینوای خود روبرگردانید و از آنان چیزی را دریغ کنید که نگاهداشتنش زیادی نمی آورد و از بین رفتنش کمبودی ایجاد نمی نماید آنکس که دست دهنده خویش را از بستگانش بازدارد تنها یک دست از آنها باز داشته   اما از خویشتن دستهای فراوانی برگرفته است ولی آن کس که بال محبت را بگستراند دوستی اقوامش ادامه خواهد یافت   سیدرضی رحمه اللّه علیه می فرماید الغفیره در اینجا به معنی کثرت و فراوانی است چنانکه جمعیت زیاد را عفوه من اهل او مال بوده است و عفوه به معنی نمونه خوب است از میان یک جنس که انتخاب شود چنانکه گفته می شود اکلت عفوه الطعام یعنی قسمتهای خوب غذا را خوردم و چه عالی است مطلبی که امام علیه السلام در جمله و من یقبض یده عن عشیرته تا آخر سخن ایراد کرده است زیرا کسی که یکیهای خود را از بستگانش قطع کند تنها یک یاور از آنها گرفته است ولی هنگامی که نیاز و احتیاج شدید به یاری آنان داشت آنها به ندای او پاسخ نمی گویند پس خود را از یاوران بسیاری محروم ساخته است

خطبه شماره ۲۴

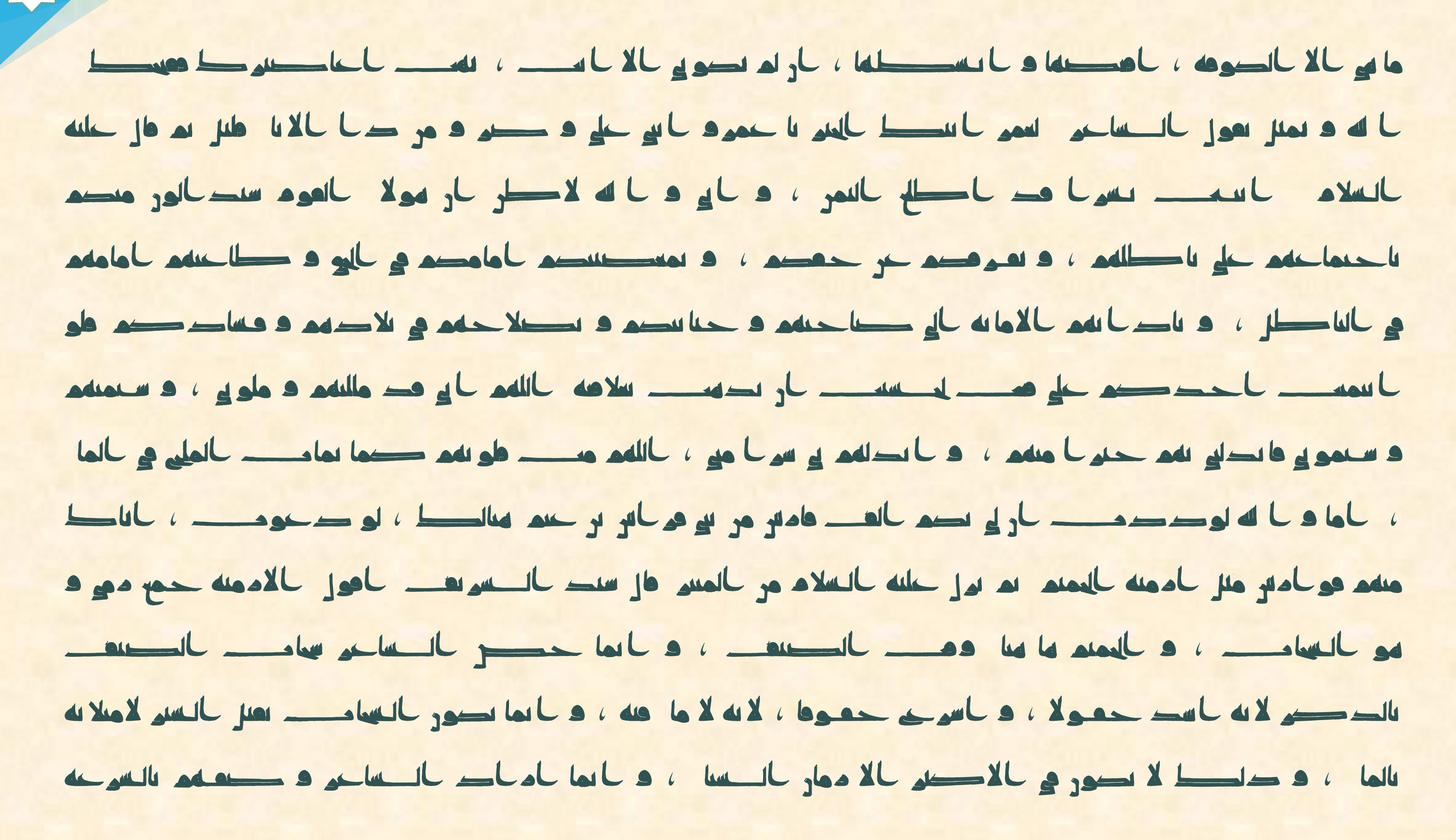

و من خطبة له عليه السلام و هي كلمة جامعة له ، فيها تسويغ قتال المخالف ، و الدعوة الى طاعة الله ، و الترقي فيها لضمان الفوز و لعمري ما علي من قتال من خالف الحق ، و خابط الغي ، من ادهان و لا ايهان فاتقوا الله عباد الله ، و فروا الى الله من الله ، و امضوا في الذي نهجه لكم ، و قوموا بما عصبه بكم ، فعلي ضامن لفلجكم آجلا ، ان لم تمنحوه عاجلا

ترجمه خطبه

یکی از سخنانی است که امام علیه السلام ایراد فرموده و در آن اجازه جنگ با دشمنان خداوند آمده است سستی در مبارزه با گمراهان روا نیست به جان خودم سوگند در مبارزه با مخالفان حق و آنان که در گمراهی غوطه ورند آنی مدارا و سستی نمی کنم پس ای بندگان خدا از خدا بترسید و از خدا به سوی خدا فرار کنید از غضبش به سوی رحمتش و از راهی که به سوی شما گشوده بروید و به آنچه از وظائف برای شما تعیین کرده است قیام نمائید اگر چنین کنید علی ضامن پیروزی شما است و اگر امروز به آن نرسید در آینده به آن خواهید رسید

خطبه شماره ۲۵

و من خطبة له عليه السلام و قد تواترت عليه الاخبار باستيلاء اصحاب معاوية على البلاد ، و قدم عليه عاملاه على اليمن ، و هما عبيد الله بن عباس و سعيد بن نمران لما غلب عليهما بسر بن ابي ارطاة ، فقام عليه السلام على المنبر ضجرا بتثاقل اصحابه عن الجهاد ، و مخالفتهم له في الراي ، فقال



ما هي الا الكوفة ، اقبضها و ابسطها ، ان لم تكوني الا انت ، تهب اعاصيرك فقبحك الله و تمثل بقول الشاعر لعمر ابيك الخير يا عمرو انني على وضر من ذا الاناء قليل ثم قال عليه السلام انبئت بسرا قد اطلع اليمن ، و اني و الله لاظن ان هؤلاء القوم سيدالون منكم باجتماعهم على باطلهم ، و تفرقكم عن حقكم ، و بمعصيتكم امامكم في الحق و طاعتهم امامهم في الباطل ، و بادائهم الامانة الى صاحبهم و خيانتكم و بصلاحهم في بلادهم و فسادكم فلو ائتمنت احدكم على قعب لخشيت ان يذهب بعلاقته اللهم اني قد مللتهم و ملوني ، و سئمتهم و سئموني فابدلني بهم خيرا منهم ، و ابدلهم بي شرا مني ، اللهم مث قلوبهم كما يماث الملح في الماء ، اما و الله لوددت ان لي بكم الف فارس من بني فراس بن غنم هنالك ، لو دعوت ، اتاك منهم فوارس مثل ارمية الحميم ثم نزل عليه السلام من المنبر قال السيد الشريف اقول الارمية جمع رمي و هو السحاب ، و الحميم ها هنا وقت الصيف ، و انما خص الشاعر سحاب الصيف بالذكر لانه اشد جفولا ، و اسرع خفوقا ، لانه لا ماء فيه ، و انما يكون السحاب ثقيل السير لامتلائه بالماء ، و ذلك لا يكون في الاكثر الا زمان الشتاء ، و انما اراد الشاعر وصفهم بالسرعة

[illegible]

ترجمه خطبه

هنگامی که اخبار متواتری به امام علیه السلام رسید که اصحاب معاویه برپاره ای از بلاد استیلا یافته اند و عبداللّه بن عباس و سعیدبن نمران فرمانداران امام در یمن پس از شکست از بسربن ابی ارطاه به نزد امام برگشتند امام علیه السلام برای توبیخ اصحابش به خاطر کندی در جهاد و مخالفت با دستورات به منبر رفت و سخنان ذیل را ایراد فرمود در حقیقت با این روشی که شما در پیش گرفته اید غیر از کوفه در دست من نیست که آن را بگشایم یا ببندم اما ای کوفه اگر تنها تو سرمایه من در برابر دشمن باشی آنهم با این همه طوفانها چهره ات زشت باد و می خواهم که نباشی پس از آن به قول شاعر متمثل شد که تقریبا فارسی آن چنین می شود به جان پدرت سوگند ای عمرو که سهم اندکی از پیمانه و طرف دارم سپس فرمود به من خبر رسیده که بسر بر یمن تسلط یافته سوگند بخدا می دانستم اینها بزودی بر شما مسلط خواهندشد زیرا آنان در یاری از باطلشان متحدند و شما در راه حق متفرقید شما به نافرمانی از پیشوای خود در مسیر حق برخاسته اید ولی آنها در باطل خود از پیشوای خویش اطاعت می کنند آنها نسبت به رهبر خود ادای امانت می کنند و شما خیانت ،آنها در شهرهای خود به اصلاح مشغولند و شما به فساد اگر من قدحی را به عنوان امانت به یکی از شما بسپارم از آن بیم دارم که بند آن را بدزدد بارالها از بس نصیحت کردم و اندرز دادم آنها را خسته و ناراحت ساختم و آنها نیز مرا خسته کردند من آنها را ملول و آنها مرا ملول ساختند به جای آنان افرادی بهتر به من مرحمت کن و به جای من بدتر از من بر سر آنها مسلط نما خداوندا دلهای آنها را آب کن همانطور که نمک در آب حل می شود آگاه باشید بخدا سوگند دوست داشتم به جای شما هزار سوار از بنی فراس بن غنم داشته باشم تا با کمک آنها دشمنان را از بر سر جای خود می نشاندم آنها چنانند که شاعر گفته چون آن ابر سریع السیر کم آب پی دشمن کشی بی صبر و بی تاب سپس از منبر فرود آمد سیدرضی می گوید ارمیه جمع رمی به معنی ابر است و حمیم به معنی فصل گرما و تابستان می باشد و اینکه شاعر آنها را به ابرهای تابستان تشبیه کرده برای این است که آنها سبکبارتر و سریعترند زیرا در آنها آب کم است و ابرهای سنگین به خاطر تراکم بخار و پر آب بودنشان به


کندی حرکت می کنند و این اکثر در زمستان یافت می شود شاعر خواسته است با این تشبیه سرعت آنها را در هنگام مبارزه و کمک آنها را به هنگام استمداد منعکس سازد□

خطبه شماره ۲۶

و من خطبة له عليه السلام و فيها يصف العرب قبل البعثة ثم يصف حاله قبل البيعة له
إن الله بعث محمدا صلى الله عليه و آله و سلم نذيرا للعالمين ، و أمينا على التنزيل ، و أنتم
معشر العرب على شر دين ، و في شر دار ، منيخون بين حجارة خشن ، و حيات صم ، تشربون
الكدر و تأكلون الجشب و تسفكون دماءكم ، و تقطعون أرحامكم الأصنام فيكم
منصوبة ، و الآثام بكم معصوبة و منها فنظرت فإذا ليس لي معين إلا أهل بيتي
، فضننت بهم عن الموت ، و أغضيت على القذى ، و شربت على الشجا ، و صبرت
على أخذ الكظم ، و على أمر من طعم العلقم و منها و لم يبايع حتى شرط أن يؤتيه على البيعة ثمنا
، فلا ظفرت يد البائع ، و خزيت أمانة المبتاع ، فخذوا للحرب أهبتها ، و أعدوا لها
عدتها ، فقد شب لظاها ، و علا سناها ، و استشعروا الصبر ، فإنه أدعى إلى النصر

ترجمه خطبه

نهج البلاغه

یکی از خطبه هائی است که امام علیه السلام ایراد فرموده است و درمورد اعراب پیش از بعثت پیامبر سخن می گوید بت پرستی شیوه و آئین شما بود خداوند پیغمبر ص را به رسالت مبعوث ساخت که جهانیان را بیم دهد و امین آیات وی باشد در حالیکه شما ملت عرب بدترین دین و آئین را داشتید و در بدترین سرزمینها زندگی می نمودید در میان سنگهای خشن و مارهائی که فاقد شنوائی بودند و به همین جهت از هیچ چیز نمی ترسیدند آبهای آلوده را می نوشیدید و غذاهای ناگوار را می خوردید خون یکدیگر را می ریختید و پیوند خویشاوندی را قطع می نمودید بتها در میان شما بر پا بود و پرستش بت شیوه و آئین شما و گناهان سراسر وجود شما را فراگرفته بود و قسمتی از این خطبه است که امام علیه السلام درباره تنهائی خویش برای گرفتن حق خود فرموده است نگاه کردم و دیدم برای گرفتن حق خود یاوری جز خاندان خویش ندارم به مرگ آنان راضی نشدم چشمهای پر از خاشاک را فروبستم و با همان گلوئی که گویا استخوانی در آن گیر کرده بود جرعه حوادث را نوشیدم با اینکه تحمل در برابر گرفتگی راه گلو و نوشیدن جرعه ای که تلخ تر از حنظل است کار طاقت فرسائی بود شکیبائی کردم قسمت دیگری از این خطبه است که در آن اشاره به زندگی ننگین عمروعاص می فرماید او با معاویه بیعت نکرد مگر اینکه بر او شرط کرد که در برابر آن بهائی دریافت دارد در این معامله شوم دست فروشنده هیچگاه به پیروزی نرسد و سرمایه خریدار به رسوائی کشد اکنون که آنها روی بلاد مسلمین و حکومت مسلمانان این چنین بی رحمانه معامله می کنند شما آماده پیکار شوید و ساز و برگ آن را فراهم سازید که آتش آن زبانه کشیده و شعله های آن بالا گرفته است صبر و استقامت را شعار خویش سازید که نصرت و پیروزی را به سوی شما فرامی خواند

خطبه شماره ۲۷

و من خطبة له علیه السلام و قد قالها یستنهض بها الناس حین ورد خبر غزو الانبار بجیش معاویة فلم ینهضوا و فیها یذکر فضل الجهاد ، و یستنهض الناس ، و یذکر علمه بالحرب ، و یلقی علیهم

الشيعة بعدم طاعته وفضل الجهاد : أما بعد ، فإن الجهاد باب من أبواب الجنة ، فتحه الله لخاصة
أوليائه ، وهو لباس التقوى ، ودرع الله الحصينة ، وجنته الوثيقة فمن تركه رغبة عنه ألبسه الله
ثوب الذل ، وشمله البلاء ، وديث بالصغار والقماءة ، وضرب على قلبه بالإسهاب ، و
أديل الحق منه بتضييع الجهاد ، وسيم الخسف ، ومنع النصف ، ألا وإني قد
دعوتكم إلى قتال هؤلاء القوم ليلا ونهارا ، وسرا وإعلانا ، وقلت لكم اغزوهم قبل أن يغزوكم
، فوالله ما غزي قوم قط في عقر دارهم إلا ذلوا فتواكلتم وتخاذلتم حتى شنت عليكم
الغارات ، وملكت عليكم الأوطان ، وهذا أخو غامد وقد وردت خيله الأنبار ،
وقد قتل حسان بن حسان البكري ، وأزال خيلكم عن مسالحها ، ولقد بلغني أن الرجل منهم كان
يدخل على المرأة المسلمة ، والأخرى المعاهدة ، فينتزع حجلها وقلبها وقلائدها ورعثها ، ما تمتنع منه
إلا بالاسترجاع والاسترحام ، ثم انصرفوا وافرين ما نال رجلا منهم كلم ، ولا أريق لهم دم ، فلو
أن امرءا مسلما مات من بعد هذا أسفا ما كان به ملوما ، بل كان به عندي جديرا ، فيا عجبا عجبا و
الله يميت القلب ويجلب الهم من اجتماع هؤلاء القوم على باطلهم ، وتفرقكم عن حقكم فقبحا
لكم وترحا ، حين صرتم غرضا يرمى يغار عليكم ولا تغيرون ، وتغزون ولا تغزون ، ويعصى الله

[illegible]

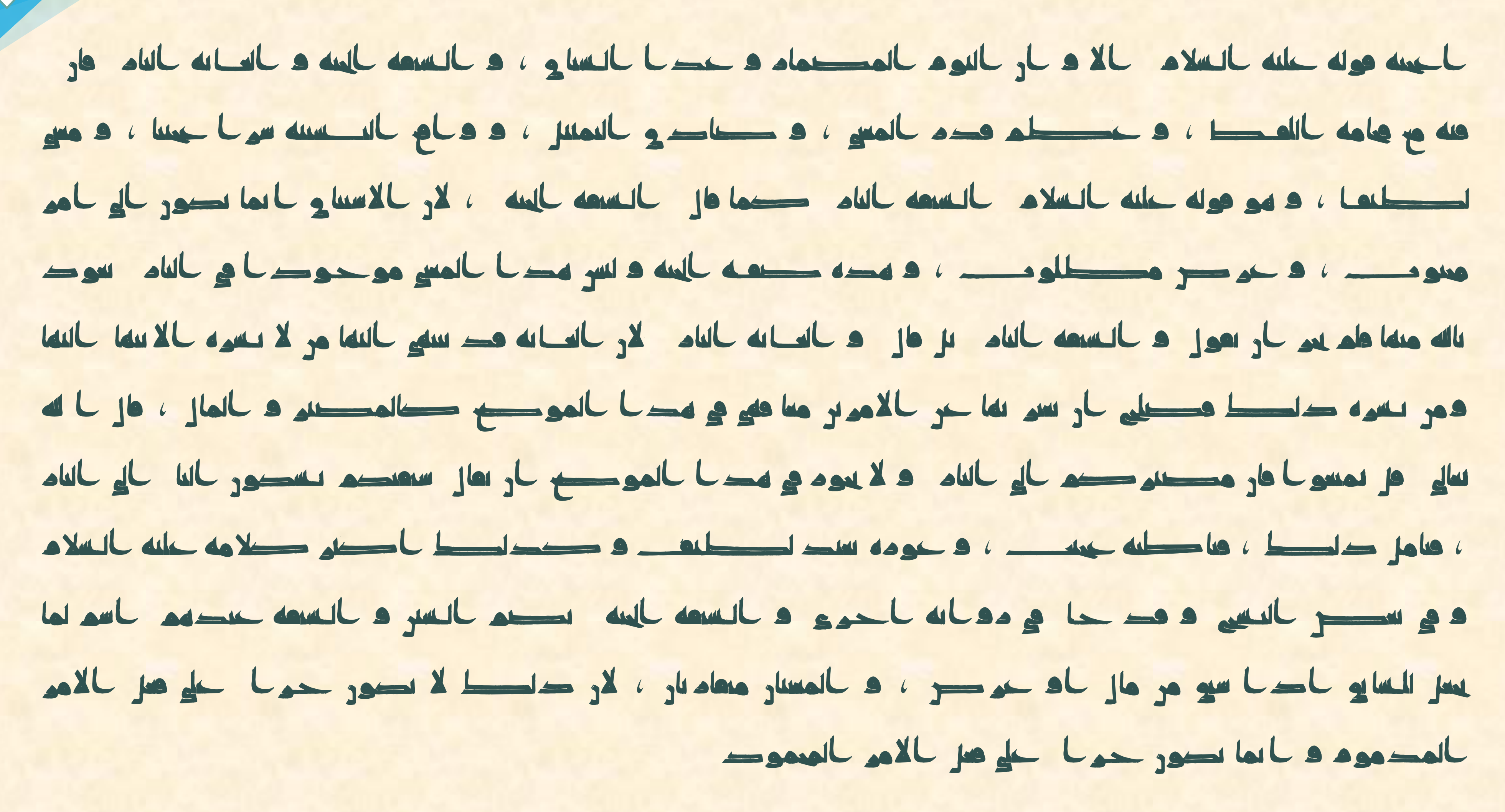
ترجمه خطبه

□خطبه جهاد جهاد زره محکم پروردگار   اما بعد جهاد دری است از درهای بهشت خداوند آن را به روی دوستان مخصوص خود گشوده است جهاد لباس تقوا زره محکم و سپر مطمئن خداوند است مردمی که از جهاد روی برگردانند خداوند لباس ذلت بر تن آنها می پوشاند و بلا به آنان هجوم می آورد□حقیر و ذلیل می شوند عقل و فهم شان تباه می گردد و به خاطر تضییع جهاد حق آنها پایمال می شود و نشانه های ذلت در آنها آشکار می گردد و از عدالت محروم می شوند   آگاه باشید من شب و روز پنهان و آشکارا شما را به مبارزه این جمعیت معاویه و پیروانش

دعوت کردم و گفتم پیش از آنکه با شما بجنگند با آنان نبرد کنید بخدا سوگند هر ملتی در درون خانه اش مورد هجوم دشمن قرار گیرد حتما ذلیل خواهد شد و تنها جمعیتی در نبرد با دشمنان پیروز می گردند که به استقبال آنها بشتابند ولی شما سستی به خرج دادید و دست از یاری برداشتید تا آنجا که دشمن پی درپی به شما حمله کرد و سرزمین شما را مالک شد اکنون بشنوید یکی از فرماندهان لشکر غارتگر معاویه از بنی غامد حمله به شهر مرزی انبار کرده است و نماینده و فرماندار من حسان بن حسان بکری را کشته و سربازان و مرزبانان شما را ازآن سرزمین بیرون رانده است به من خبر رسیده که یکی از آنان به خانه زن مسلمان و زن غیر مسلمانی که در پناه اسلام جان و مالش محفوظ بوده وارد شده و خلخال و دستبند و گردن بند و گوشواره های آنها را از تن شان بیرون آورده است در حالی که هیچ وسیله ای برای دفاع جز گریه و التماس کردن نداشته اند آنها با غنیمت فراوان برگشته اند بدون اینکه حتی یک نفر از آنها زخمی گردد و یا قطره ای خون از آنها ریخته شود اگر به خاطر این حادثه مسلمانی از روی تاسف بمیرد ملامت نخواهد شد و از نظر من سزاوار و بجا است ای کاش شما را نمی دیدم شگفتا شگفتا بخدا سوگند این حقیقت قلب انسان را می میراند و غم و اندوه می آفریند که آنها در مسیر باطل خود این چنین متحدند و شما در راه حق این چنین پراکنده و متفرق روی شما زشت باد و همواره غم و غصه قرینتان باد که شما هدف حملات دشمن قرار گرفته اید پی درپی به شما حمله می کنند و شما به حمله متقابل دست نمی زنید با شما می جنگند و شما نمی جنگید این گونه معصیت خدا می شود و شما با عمل خود به آن رضایت می دهید هر گاه در ایام تابستان فرمان حرکت به سوی دشمن دادم گفتید اندکی ما را مهلت ده تا سوز گرما فرونشیند و اگر در سرمای زمستان این دستور را به شما دادم گفتید اکنون هوا فوق العاده سرد است بگذار سوز سرما آرام گیرد همه این بهانه ها برای فرار از سرما و گرما بود شما که از سرما و گرما وحشت دارید و فرار می کنید بخدا سوگند از شمشیر دشمن بیشتر فرار خواهید کرد ای کسانی که به مردان می مانید ولی مرد نیستید ای کودک صفتان بی خرد و ای عروسان حجله نشین که جز عیش و نوش به چیزی نمی اندیشید چقدر دوست داشتم که هرگز شما را نمی دیدم و نمی شناختم همان شناسائی که سرانجام مرا این چنین ملول و ناراحت ساخت خدا شما را بکشد که اینقدر خون به دل من کردید و سینه مرا مملو از خشم ساختید و کاسه های غم و اندوه را جرعه جرعه به من نوشاندید با سرپیچی و یاری نکردن نقشه ها و طرحهای مرا برای سرکوبی دشمن و ساختن یک جامعه آباد اسلامی تباه کردید تا آنجا که قریش گفتند پسر ابوطالب مردی است شجاع ولی از فنون جنگ آگاه نیست خدا خبرشان دهد آیا هیچیک از آنها از من باسابقه تر و پیشگامتر در این میدانها بوده من آنروز گام در میدان نبرد گذاشتم که هنوز بیست سال از عمرم نگذشته بود و هم اکنون از شصت گذشته ام ولی آن کس که فرمانش را اجرا نمی کنند طرح و نقشه ای ندارد هر اندازه فکر او بلند و نقشه او دقیق باشد هرگز به جائی نمی رسد

خطبه شماره ۲۸

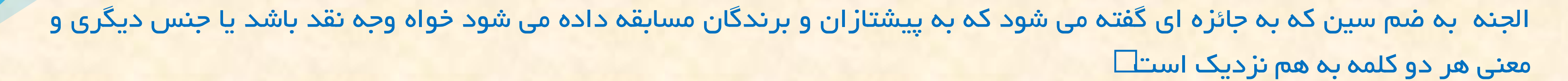
و من خطبة له عليه السلام و هو فصل من الخطبة التي اولها الحمد لله غير مقنوط من رحمته و فيه الحث على العمل ، اما بعد ، فان الدنيا ادبرت ، و اذنت بوداع ، و ان الاخرة قد اقبلت و اشرفت باطلاع ، الا و ان اليوم المضمار ، و غدا السباق ، و السبقة الجنة ، و الغاية النار ، افلا تائب من خطيئته قبل منيته الا عامل لنفسه قبل يوم بؤسه الا و انكم في ايام امل من ورائه اجل ، فمن عمل في ايام امله قبل حضور اجله فقد نفعه عمله ، و لم يضرره اجله و من قصر في ايام امله قبل حضور اجله ، فقد خسر عمله ، و ضره اجله الا فاعملوا في الرغبة كما تعملون في الرهبة ، الا و اني لم ار كالجنة نام طالبها ، و لا كالنار نام هاربها ، الا و انه من لا ينفعه الحق يضره الباطل ، و من لا يستقيم به الهدى ، يجر به الضلال الى الردى الا و انكم قد امرتم بالظعن ، و دللتم على الزاد ، و ان اخوف ما اخاف عليكم اثنان اتباع الهوى ، و طول الامل ، فتزودوا في الدنيا من الدنيا ما تحرزون به انفسكم غدا قال السيد الشريف رضي الله عنه و اقول انه لو كان كلام ياخذ بالاعناق الى الزهد في الدنيا ، و يضطر الى عمل الاخرة لكان هذا الكلام ، و كفى به قاطعا لعلائق الامال ، و قادحا زناد الاتعاظ و الازدجار ، و من



أعجبه قوله عليه السلام: ألا وإن اليوم المضمار وغدا السباق، والسبقة الجنة والغاية النار، فإن فيه مع فخامة اللفظ، وعظم قدر المعنى، وصادق التمثيل، وواقع التشبيه، سرا عجيبا، ومعنى لطيفا، وهو قوله عليه السلام: السبقة النار كما قال: السبقة الجنة، لأن الاستباق إنما يكون إلى أمر محبوب، وغرض مطلوب، وهذه صفة الجنة وليس هذا المعنى موجودا في النار نعوذ بالله منها، فلم يجز أن يقول: والسبقة النار، بل قال: والغاية النار، لأن الغاية قد ينتهي إليها من لا يسره الانتهاء إليها ومن يسره ذلك، فصلح أن يعبر بها عن الأمرين معا، فهي في هذا الموضع كالمصير والمآل، قال الله تعالى: قل تمتعوا فإن مصيركم إلى النار، ولا يجوز في هذا الموضع أن يقال: سبقتكم بسكون الباء إلى النار، فتأمل ذلك، فباطنه عجيب، وغوره بعيد لطيف، وكذلك أكثر كلامه عليه السلام. وفي بعض النسخ: وقد جاء في رواية أخرى: والسُّبْقة الجنة بضم السين، والسبقة عندهم اسم لما يجعل للسابق إذا سبق من مال أو عرض، والمعنيان متقاربان، لأن ذلك لا يكون جزاء على فعل الأمر المذموم، وإنما يكون جزاء على فعل الأمر المحمود.

ترجمه خطبه

امروز روز تمرین و آمادگی است اما بعد دنیا روی بازگردانده ووداع خویش را اعلام داشته است آخرت روی آور شده و طلایه آن آشکار گردیده است آگاه باشید امروز روز تمرین و آمادگی و فردا روز مسابقه است جائزه برندگان بهشت و سرانجام عقب ماندگان آتش خواهد بود آیا کسی یافت می شود که پیش از فرارسیدن مرگش از خطاهایش توبه کند   و آیا انسانی پیدا می شود که قبل از رسیدن آن روز عمل نیکی برای خود انجام دهد   آگاه باشید همه در دوران آرزوئی بسر می برید که اجل و مرگ بدنبال دارد با این حال هر کس پیش از رسیدن اجلش در همان دوران آرزوهایش به عمل پردازد اعمالش به او منفعت می بخشد و مرگش به او زیانی نمی رساند و آن کس که در این ایام آرزو پیش از فرارسیدن اجل در عمل کوتاهی کند گرفتار خسران شده و فرارسیدن اجل برای وی زیانبخش است همانطور که به هنگام ترس و ناراحتی برای خدا عمل می کنید به هنگام آرامش نیز عمل نمائید   آگاه باشید من هرگز چیزی مانند بهشت ندیدم که خواستارانش به خواب رفته باشند و نه همانند آتش که فراریان از آن این چنین در خواب فرورفته باشند خوب بدانید آنها که از حق بهره مند نشوند زیان باطل دامنشان را فراخواهد گرفت و آنکس که هدایت راهنمایش نگردد گمراهی او را به هلاکت می کشاند آگاه باشید فرمان کوچ درباره شما صادر گردیده و به زاد و توشه آخرت راهنمائی شده اید وحشتاکترین چیزی که بر شما می ترسم هواپرستی و آرزوهای دور و دراز است از این دنیا زاد و توشه ای برگیرید که فردا خود را با آن حفظ کنید سیدرضی می فرماید اگر سخنی باشد که مردم را بسوی زهد بکشاند و به عمل برای آخرت وادار سازد همین سخن است که می تواند علاقه انسان را از آرزوها قطع کند و جرقه ی بیداری و تنفر از اعمال زشت را در قلب برافروزد و از شگفت آورترین جمله های مزبور این جمله است الا و ان الیوم المضمار و غدا السباق و السبقه الجنه و الغایه النار آگاه باشید امروز روز تمرین و آمادگی و فردا روز مسابقه است جائزه برندگان بهشت و سرانجام عقب ماندگی آتش خواهد بود زیرا با اینکه در این کلام الفاخ بلند و معانی گرانقدر و تمیل صحیح و تشبیه واقعی می باشد سری عجیب و معنائی لطیف در آن نهفته شده و آن جمله و السبقه الجنه و الغایه النار است امام بین این دو لفظ السبقه و الغایه به خاطر اختلاف معنی جدائی افکنده نگفته است السبقه النار چنانکه السبقه الجنه گفته زیرا سبقت جستن در مورد امری دوست داشتنی است این از صفات بهشت است و این معنی در آتش که از آن بخدا پناه می بریم وجود ندارد امام جائز ندانسته که بگوید السبقه النار بلکه فرموده است الغایه النار زیرا مفهوم غایت پایان مفهوم وسیعی است که در موضوعات مسرت بخش و غیر مسرت بخش به کار می رود و در حقیقت مرادف مصیر و مال است که به معنی سرانجام می آید چنانکه خداوند می فرماید قل تمتعوا فان مصیرکم الی النار به کافران بگو بهره بگیرید که سرانجام شما به سوی آتش است در این خطبه دقت کنید که باطنی شگفت آور و عمقی زیاد دارد و چنین است اکثر سخنان امام علیه السلام و در بعضی نسخه های این خطبه چنین آمده است و السبقه



الجنه به ضم سین که به جائزه ای گفته می شود که به پیشتازان و برندگان مسابقه داده می شود خواه وجه نقد باشد یا جنس دیگری و معنی هر دو کلمه به هم نزدیک است

خطبه شماره ۲۹

و من خطبة له عليه السلام بعد غارة الضحاك بن قيس صاحب معاوية على الحاج بعد قصة الحكمين وفيها يستنهض أصحابه لما حدث في الأطراف أيها الناس ، المجتمعة أبدانهم ، المختلفة أهواؤهم ، كلامكم يوهي الصم الصلاب ، و فعلكم يطمع فيكم الأعداء تقولون في المجالس كيت و كيت ، فإذا جاء القتال قلتم حيدي حياد ما عزت دعوة من دعاكم ، و لا استراح قلب من قاساكم ، أعاليل بأضاليل ، و سألتموني التطويل ، دفاع ذي الدين المطول لا يمنع الضيم الذليل و لا يدرك الحق إلا بالجد أي دار بعد داركم تمنعون ، و مع أي إمام بعدي تقاتلون المغرور و الله من غررتموه و من فاز بكم فقد فاز و الله بالسهم الأخيب ، و من رمى بكم فقد رمى بأفوق ناصل ، أصبحت و الله لا أصدق قولكم ، و لا أطمع في نصركم ، و لا أوعد العدو بكم ما بالكم ما دواؤكم ما طبكم القوم رجال أمثالكم أقولا بغير علم و غفلة من غير ورع و طمعا في غير حق

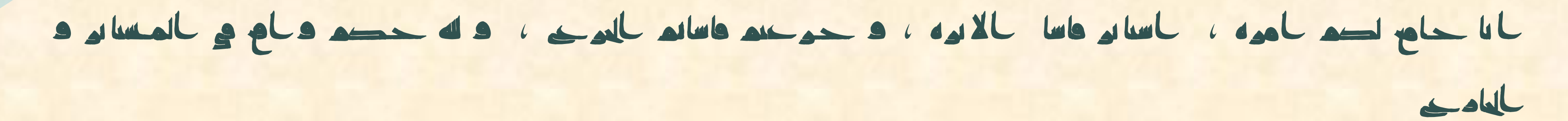


ترجمه خطبه

که بعد از حمله ضحاک بن قیس دوست معاویه بر حجاج خانه خدا فرمود و ای مردمی که بدنهایتان جمع و افکار و خواسته های شما پراکنده است سخنان داغ شما سنگهای سخت را در هم می شکند ولی اعمال سست شما دشمنانتان را به طمع می اندازد در مجالس و محافل می گوئید چنین و چنان خواهیم کرد اما هنگام جنگ فریاد می زنید ای جنگ از ما دور شو آنکس که شما را بخواند فریاد او به جائی نمی رسد و کسی که شما را رها کند قلب او از آزار شما در امان نخواهد بود به عذرهای گمراه کننده ای متشبث می شوید همچون بدهکاری که با عذرهای نابجا از اداء دین خود سر باز می زند بدانید افراد ضعیف و ناتوان هرگز نمی توانند ظلم را از خود دور کنند و حق جز با تلاش و کوشش بدست نمی آید شما که از خانه خود دفاع نمی کنید چگونه می توانید از خانه دیگران دفاع کنید و با کدام پیشوا و امام پس از من به مبارزه خواهید رفت بخدا سوگند فریب خورده واقعی آن کس است که به گفتار شما مغرور شود و اگر پیروزی به وسیله شما به دست آید پیروزی بی اثری است همانند کسی که در قرعه برگ نابرنده ای نصیب او شود و کسی که بخواهد به وسیله شما تیراندازی کند همچون کسی است که با تیرهای بی پیکان تیر انداخته است سوگند بخدا به آنجا رسیده ام که گفتارتان را تصدیق نمی کنم و به یاری شما امید ندارم و دشمنان را به وسیله شما تهدید نمی کنم چه دردی دارید دوای شما چیست طب شما کدام است آنها هم مردانی همچون شما هستند چرا آنها این همه پایدارند و شما این قدر سست آیا سزاوار است بگوئید و عمل نکنید و فراموشکاری بدون ورع داشته باشید یعنی رهاکردن چیزی نه به خاطر زهد و امید در غیر حق بورزید نزدیک است

خطبه شماره ۳۰

و من كلام له عليه السلام في معنى قتل عثمان و هو حكم له على عثمان و عليه و على الناس بما فعلوا و براءة له من دمه لو أمرت به لكنت قاتلا ، أو نهيت عنه لكنت ناصرا ، غير أن من نصره لا يستطيع أن يقول خذله من أنا خير منه ، و من خذله لا يستطيع أن يقول نصره من هو خير مني و



ترجمه خطبه

از سخنانی است که امام علیه السلام در مورد قتل عثمان فرموده است: اگربه کشتن او فرمان داده بودم قاتل محسوب می شدم و اگر آنها را بازمی داشتم از یاورانش به شمار می آمدم اما کسی که او را یاری کرده نمی تواند بگوید از کسانی که دست از یاریش برداشتند بهترم و کسانی که دست از یاریش برداشتند نمی توانند بگویند یاورانش از ما بهترند من جریان عثمان را برایتان خلاصه می کنم استبداد ورزید چه بد استبدادی و شما ناراحت شدید و از حد گذراندید و خداوند در این مورد حکمی دارد که درباره مستبدان و افراط گران جاری می شود و هر کدام به واکنش اعمال نادرست خود گرفتار می شوند

خطبه شماره ۳۱

و مر كلامه له عله السلام لما اعد عد ا له ر عاس الى الوىر ىسعىه الى طاعه مل حرب

الحمل لا ىلعىن طلحه ، فاىك ان ىلعه ىحده كالىور عاصا قرىه ىركب الصعب و ىعول هو الدلول

و لكن الى الربىر ، فانه الىن عرىكه ، فعل له ىعول لك ان حالك عرفىي بالحجاز و اىكرىي بالعراق ،

فما عدا مما ىدا قال السىد الـسرىف و هو عله السلام اول من سمع منه هده الكلمه ، اعىي

فما عدا مما ىدا



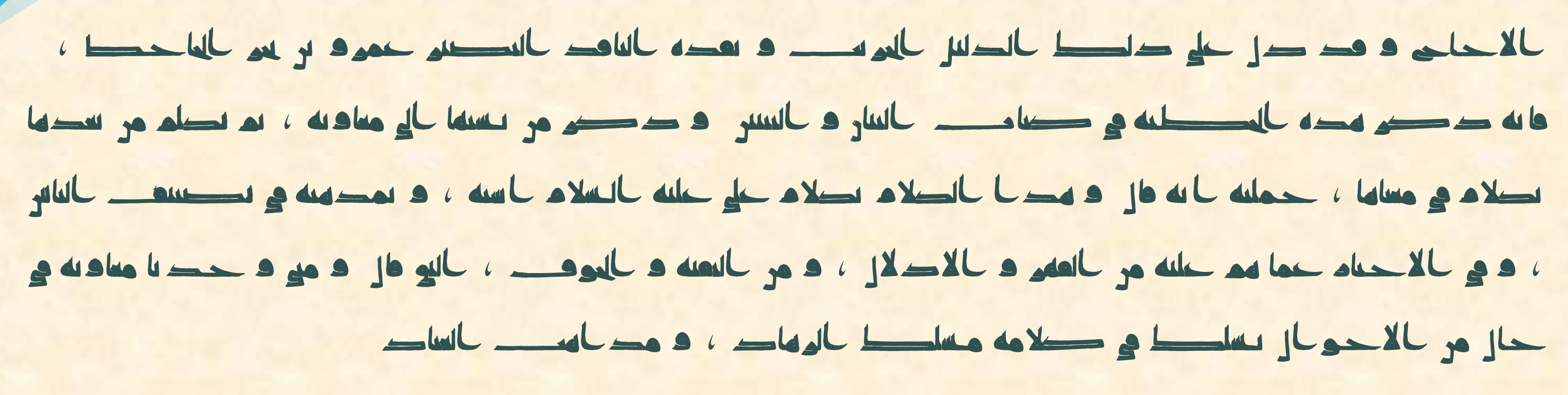
ترجمه خطبه

یکی از سخنان امام علیه السلام که در روز جنگ جمل قبل از آغاز جنگ به هنگامی که ابن عباس را به سوی زبیر فرستاد و از او دعوت به اطاعت کرد فرموده است با طلحه ملاقات مکن که اگر ملاقاتش کنی وی را همچون گاوی خواهی یافت که شاخهایش اطراف گوشهایش پیچ خورده باشد او بر مرکب سرکش هوا و هوس سوار می شود و می گوید مرکبی رام است بلکه با زبیر ارتباط بگیر که نرمتر است به او بگو پسر دائیت می گوید در حجاز مرا شناختی و در عراق نشناخته انگاشتی چه شد که از پیمان خود بازگشتی سیدرضی می گوید جمله کوتاه و پرمعنای فماعدا ممابدا چه شد که از گذشته برگشتی برای نخستین بار از امام شنیده شده است و پیش از او از کسی این سخن شنیده نشده است

خطبه شماره ۳۲

و من خطبة له عليه السلام و فيها يصف زمانه بالجور ، و يقسم الناس فيه خمسة أصناف ، ثم يزهد في الدنيا معنى جور الزمان أيها الناس ، إنا قد أصبحنا في دهر عنود ، و زمن كنود ، يعد فيه المحسن مسيئا ، و يزداد الظالم فيه عتوا ، لا ننتفع بما علمنا ، و لا نسأل عما جهلنا ، و لا نتخوف قارعة حتى تحل بنا أصناف المسيئين و الناس على أربعة أصناف منهم من لا يمنعه الفساد في الأرض إلا مهانة نفسه ، و كلالة حده ، و نضيض وفره ، و منهم المصلت لسيفه ، و المعلن بشره ، و المجلب بخيله و رجله ، قد أشرط نفسه ، و أوبق دينه لحطام ينتهزه ، أو مقنب يقوده ، أو

منبر يفرعه و لبئس المتجر ان ترى الدنيا لنفسك ثمنا ، و مما لك عند الله عوضا و منهم من يطلب الدنيا بعمل الآخرة ، و لا يطلب الآخرة بعمل الدنيا ، قد طامن من شخصه ، و قارب من خطوه ، و شمر من ثوبه ، و زخرف من نفسه للامانة و اتخذ ستر الله ذريعة الى المعصية و منهم من ابعده عن طلب الملك ضئولة نفسه و انقطاع سببه ، فقصرته الحال على حاله ، فتحلى باسم القناعة ، و تزين بلباس اهل الزهادة ، و ليس من ذلك في مراح و لا مغدى الراغبين في الله و بقي رجال غض ابصارهم ذكر المرجع ، و اراق دموعهم خوف المحشر ، فهم بين شريد ناد ، و خائف مقموع ، و ساكت مكعوم ، و داع مخلص ، و ثكلان موجع قد اخملتهم التقية و شملتهم الذلة ، فهم في بحر اجاج ، افواههم ضامزة ، و قلوبهم قرحة ، قد وعظوا حتى ملوا ، و قهروا حتى ذلوا ، و قتلوا حتى قلوا ، فلتكن الدنيا في اعينكم اصغر من حثالة القرظ ، و قراضة الجلم ، و اتعظوا بمن كان قبلكم ، قبل ان يتعظ بكم من بعدكم ، و ارفضوها ذميمة ، فانها قد رفضت من كان اشغف بها منكم قال الشريف رضي الله عنه اقول و هذه الخطبة ربما نسبها من لا علم له الى معاوية ، و هي من كلام امير المؤمنين عليه السلام الذي لا يشك فيه ، و اين الذهب من الرغام و اين العذب من



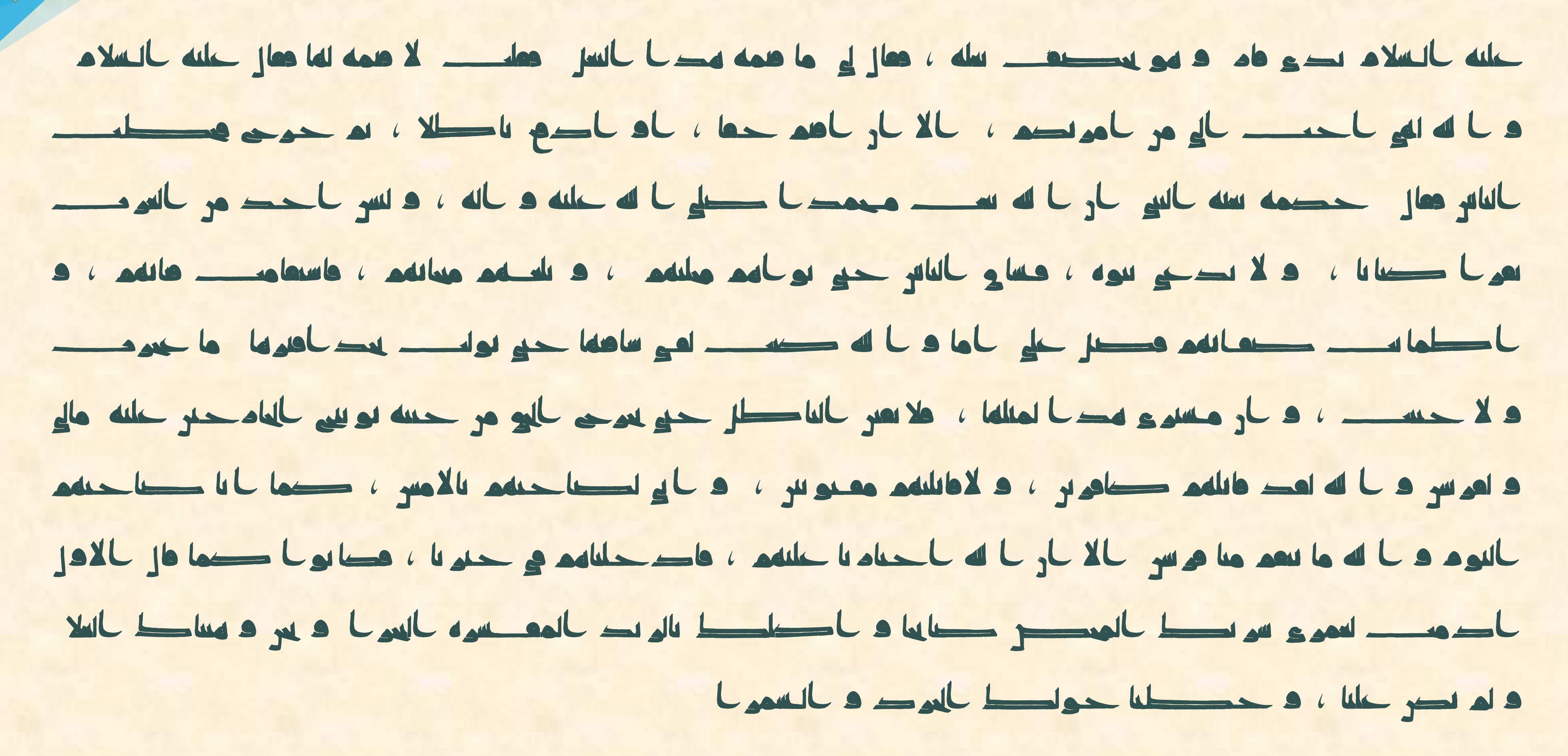
ترجمه خطبه

در این خطبه از ستمگری زمان اصناف مردم و زهد در دنیا سخن به میان آمده است زیر نقاب آخرت دنیا را می طلبند ای مردم ما در روزگاری کینه توز و زمانی پر کفران واقع شده ایم نیکوکار را بد کردار می شمارد و بر ستم و سرکشی ظالمان می افزاید از دانش خود بهره نمی گیریم و از آنچه نمی دانیم پرسش نمی کنیم از حوادث و فتنه های آینده تا بر ما هجوم نیاورده اند وحشتی نداریم در چنین شرایطی مردم چهار گروهند عده ای اگر دست به فساد نمی زنند به خاطر این است که روحشان ناتوان و شمشیرشان کند و امکانات مالی در اختیار آنها نیست گروه دیگر آنانند که شمشیر کشیده اند و شر و فساد خویش را آشکارا اعلام می دارند لشکرهای خود از سواره و پیاده گرد آورده و خویشتن را آماده کرده اند دین شان را برای این تباه ساخته اند که ثروتی بیندوزند و یا فرماندهی جمعیتی را برای خود فراهم سازند و یا به منبری صعود کرده برای مردم خطبه بخوانند چه بد تجارتی است که انسان دنیا را بهای خویشتن ببیند و به جای نعمتها و رضایت پروردگار در آخرت زندگی این جهان را برگزینند گروه سوم کسانی هستند که از زیر نقاب کارهای آخرتی دنیا را می طلبند و آخرت را به وسیله کارهای این جهان نمی طلبند خود را کوچک و متواضع جلوه می دهند گامها را کوتاه برمی دارند دامن لباس خویش را جمع می نمایند خویشتن را به زیور ایمان داران می آرایند خود را به شعار مردان صالح آراسته اند و پوشش خدائی را وسیله معصیت قرار داده اند گروه چهارم آنانند که

پستی و بی وسیله ای آنان را از رسیدن به جاه و مقام بازداشته و دستشان از همه جا کوتاه شده و خود را به زیور قناعت آراسته اند و به لباس زاهدان زینت داده اند اما حقیقت این است که در هیچ زمان نه به هنگام شب و نه به هنگام روز در سلک زاهدان راستین نبوده اند راغبان به خدا در این میان گروهی باقی مانده اند که یاد قیامت چشمهاشان را فروافکنده و ترس بازپسین اشکشان را جاری ساخته اینان به خاطر سخنان حقی که می گویند یا از جامعه رانده شده اند و در خاموشی و تنهائی فرورفته اند ویا ترسان و مقهور مانده و یا لب از گفتار فروبسته اند و بعضی هم مخلصانه به کار دعوت به سوی خدا پرداخته اند عده ای هم گریان و دردناکند که تقیه آنان را از چشم مردم انداخته است و ناتوانی وجودشان را فراگرفته اینان به کسانی می مانند که در دریای نمک غوطه ورند دهانشان بسته و قلب شان مجروح است آنقدر نصیحت کرده اند که خسته شده اند از بس مغلوب شده اند ناتوان گشته اند و از بس کشته داده اند به کمی گرائیده اند بی اعتنائی و زهد در دنیا ای مردم دنیا در چشم شما باید کم ارزش تر از پوست درخت و اضافیهای مقراضهائی که با آن پشم حیوانات را می چینند بوده باشد از پیشینیان پند بگیرید پیش از آنکه آیندگان از شما پند بگیرند این جهان پست و مذموم را رها کنید زیرا که افرادی را که از شما شیفته تر نیست به آن بوده اند رها ساخت سیدرضی می گوید بعضی از نادانان این خطبه را به معاویه نسبت داده اند ولی بدون تردید این خطبه از سخنان امیرمؤمنان است طلا کجا و خاک کجا آب گوارا و شیرین کجا و آب نمک کجا دلیل بر این مطلب سخن عمروبن بحر جاحظ است که ماهر در ادب و نقاد بصیر سخن می باشد او این خطبه را در کتاب البیان والتبیین آورده و گفته است آن را به معاویه نسبت داده اند سپس اضافه کرده که این خطبه به سخن امام علیه السلام و به روش او در تقسیم مردم شبیه تر است و اوست که به بیان حال مردم از غلبه ذلت تقیه و ترس واردتر است سپس می گوید تاکنون چه موقع دیده ایم که معاویه در یکی از سخنانش مسیر زهد پیش گیرد و راه و رسم بندگان خدا را انتخاب کند

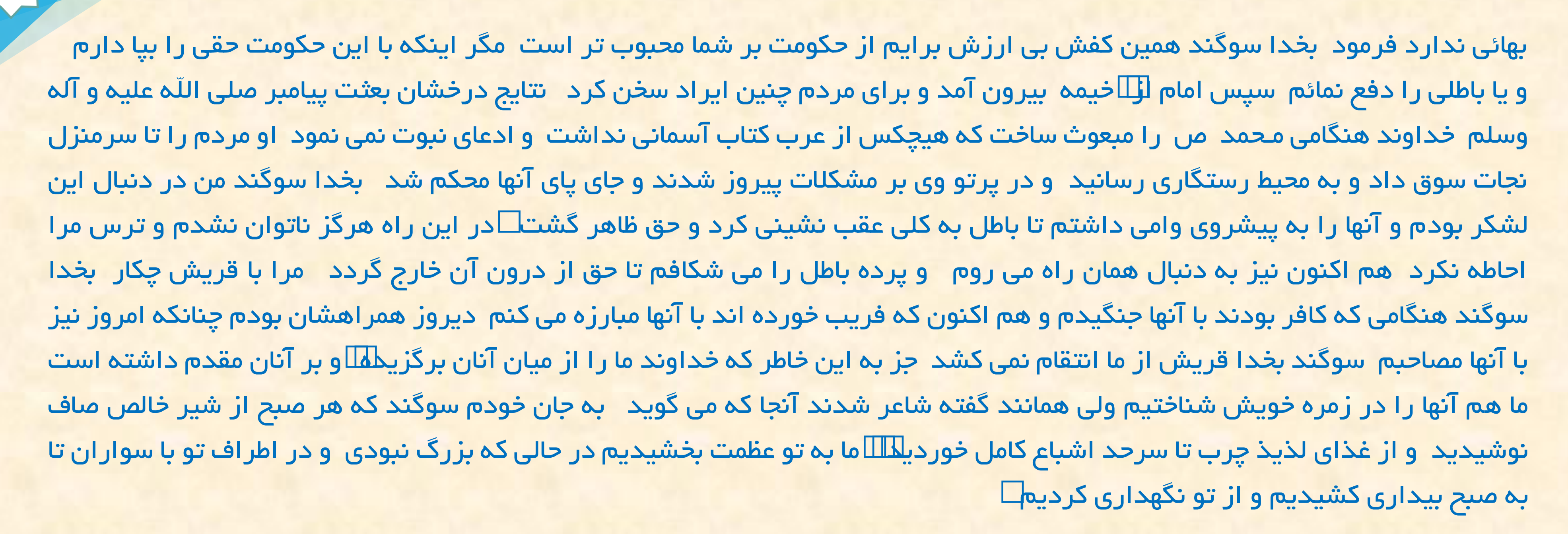
خطبه شماره ۳۳

و من خطبة له علیه السلام عند خروجه لقتال اهل البصرة ، و فیها حکمة مبینة فضل الرسل ، ثم یذکر فضله و یذم الخارجین قال عبد الله بن عباس رضی الله عنه دخلت علی امیر المومنین



ترجمه خطبه

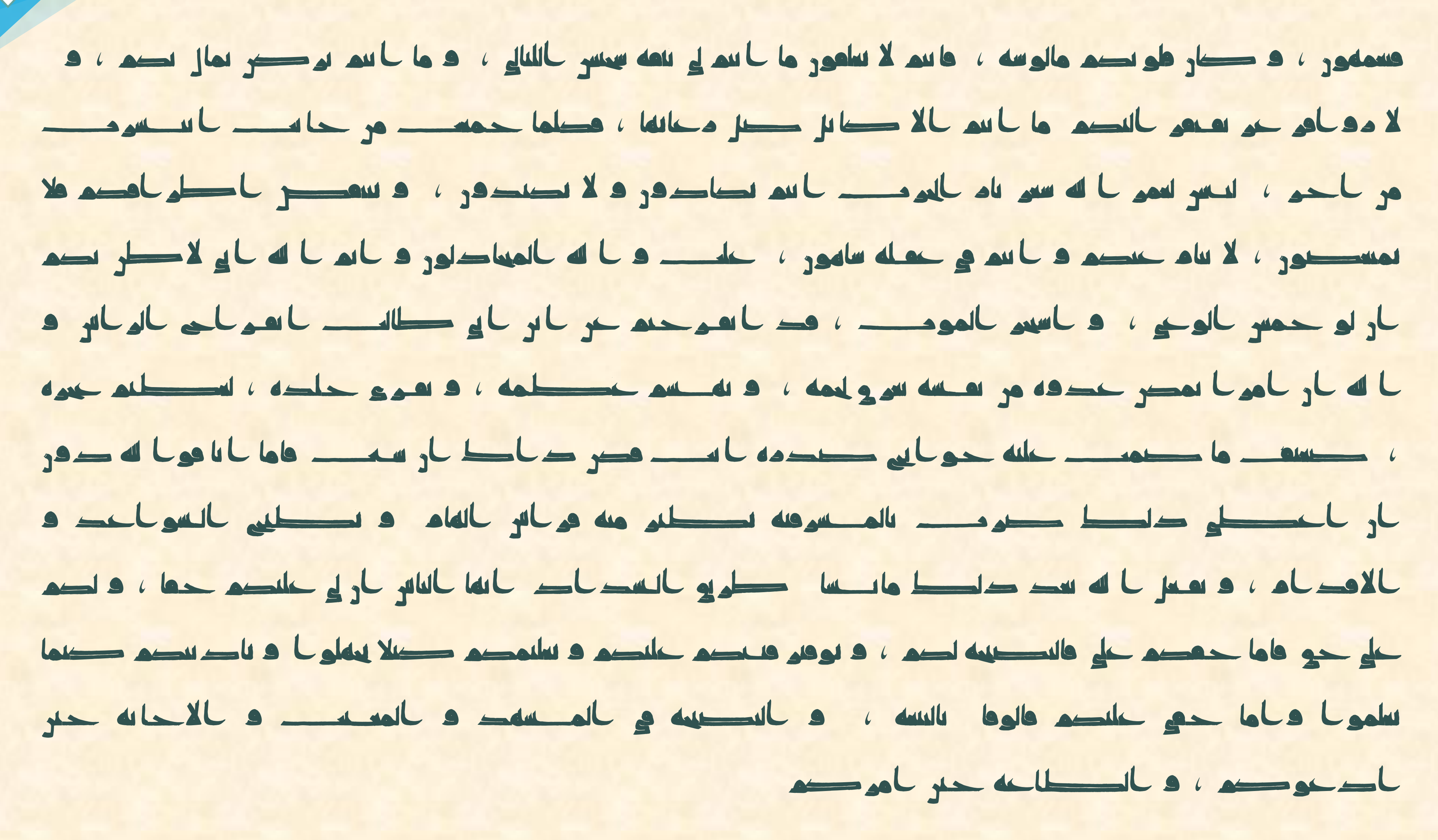
از سخنانی است که امام علیه السلام هنگام خروج برای جنگ با اهل بصره فرموده ارزش این کفش چند است   عبداللّه بن عباس می گوید
در منزل ذی قار بر امیرمؤنان وارد شدم هنگامی که مشغول وصله نمودن کفش خود بود به من فرمود قیمت این کفش چقدر است   گفتم



بهائی ندارد فرمود بخدا سوگند همین کفش بی ارزش برایم از حکومت بر شما محبوب تر است مگر اینکه با این حکومت حقی را بپا دارم و یا باطلی را دفع نمائم سپس امام از خیمه بیرون آمد و برای مردم چنین ایراد سخن کرد نتایج درخشان بعثت پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم خداوند هنگامی محمد ص را مبعوث ساخت که هیچکس از عرب کتاب آسمانی نداشت و ادعای نبوت نمی نمود او مردم را تا سرمنزل نجات سوق داد و به محیط رستگاری رسانید و در پرتو وی بر مشکلات پیروز شدند و جای پای آنها محکم شد بخدا سوگند من در دنبال این لشکر بودم و آنها را به پیشروی وامی داشتم تا باطل به کلی عقب نشینی کرد و حق ظاهر گشت در این راه هرگز ناتوان نشدم و ترس مرا احاطه نکرد هم اکنون نیز به دنبال همان راه می روم و پرده باطل را می شکافم تا حق از درون آن خارج گردد مرا با قریش چکار بخدا سوگند هنگامی که کافر بودند با آنها جنگیدم و هم اکنون که فریب خورده اند با آنها مبارزه می کنم دیروز همراهشان بودم چنانکه امروز نیز با آنها مصاحبم سوگند بخدا قریش از ما انتقام نمی کشد جز به این خاطر که خداوند ما را از میان آنان برگزیده و بر آنان مقدم داشته است ما هم آنها را در زمره خویش شناختیم ولی همانند گفته شاعر شدند آنجا که می گوید به جان خودم سوگند که هر صبح از شیر خالص صاف نوشیدید و از غذای لذیذ چرب تا سرحد اشباع کامل خوردید ما به تو عظمت بخشیدیم در حالی که بزرگ نبودی و در اطراف تو با سواران تا به صبح بیداری کشیدیم و از تو نگهداری کردیم

خطبه شماره ۳۴

و من خطبة له عليه السلام في استنفار الناس الى اهل الشام بعد فراغه من امر الخوارج ، و فيها يتأفف بالناس ، و ينصح لهم بطريق السداد أف لكم لقد سئمت عتابكم أرضيتم بالحياة الدنيا من الآخرة عوضا و بالذل من العز خلفا اذا دعوتكم الى جهاد عدوكم دارت أعينكم ، كأنكم من الموت في غمرة و من الذهول في سكرة يرتج عليكم حواري

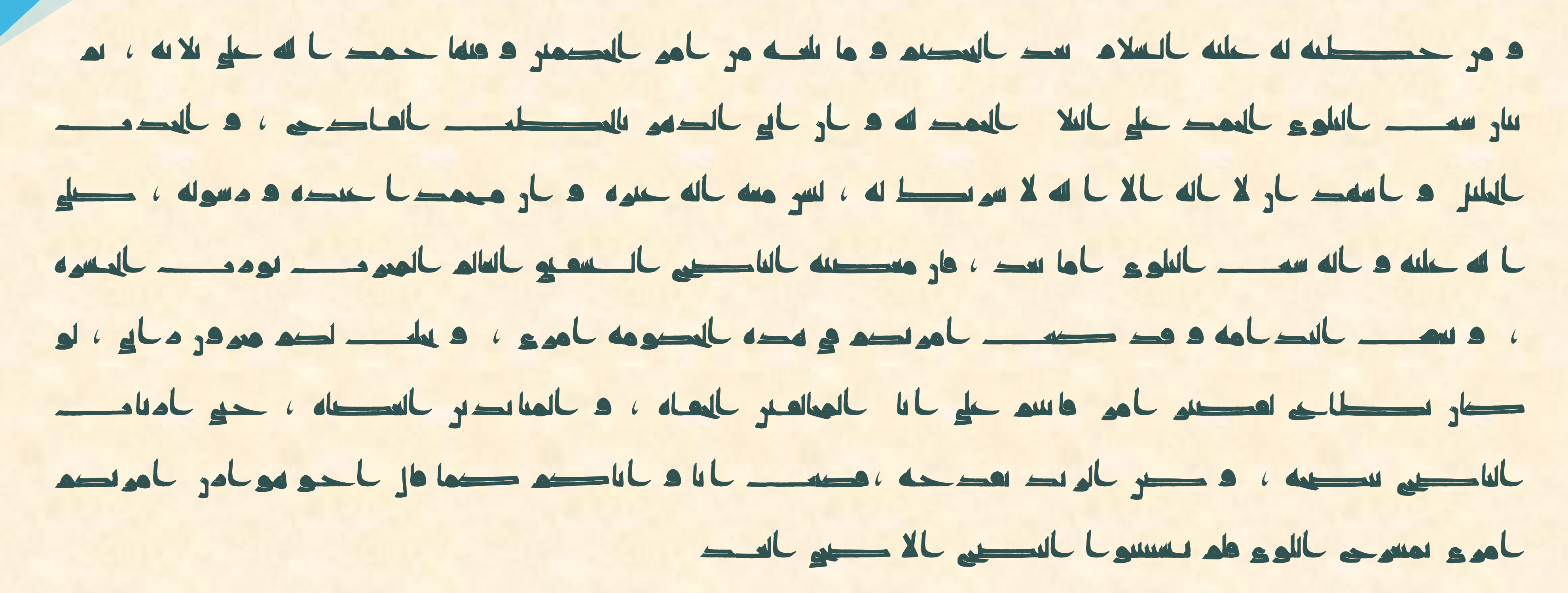


فتعمهون، وكأن قلوبكم مألوسة، فأنتم لا تعقلون ما أنتم لي بثقة سجيس الليالي، وما أنتم بركن يمال بكم، و لا زوافر عز يفتقر إليكم ما أنتم إلا كإبل ضل رعاتها، فكلما جمعت من جانب انتشرت من آخر، لبئس لعمر الله سعر نار الحرب أنتم تكادون ولا تكيدون، وتنتقص أطرافكم فلا تمتعضون، لا ينام عنكم وأنتم في غفلة ساهون، غلب والله المتخاذلون وايم الله إني لأظن بكم أن لو حمس الوغى، واستحر الموت، قد انفرجتم عن ابن أبي طالب انفراج الرأس و الله إن امرأ يمكن عدوه من نفسه يعرق لحمه، ويهشم عظمه، ويفري جلده، لعظيم عجزه، ضعيف ما ضمت عليه جوانح صدره أنت فكن ذاك إن شئت فأما أنا فوالله دون أن أعطي ذلك ضرب بالمشرفية تطير منه فراش الهام وتطيح السواعد و الأقدام، ويفعل الله بعد ذلك ما يشاء أيها الناس إن لي عليكم حقا، ولكم علي حق فأما حقكم علي فالنصيحة لكم، وتوفير فيئكم عليكم وتعليمكم كيلا تجهلوا وتأديبكم كيما تعلموا وأما حقي عليكم فالوفاء بالبيعة، والنصيحة في المشهد والمغيب والإجابة حين أدعوكم، والطاعة حين آمركم

ترجمه خطبه

این خطبه را امام درباره بسیج مردم به سوی شامیان ایراد فرموده است از سرزنش شما خسته شده ام نفرین بر شما از بس شما را سرزنش کردم خسته شدم آیا به جای زندگی لذت بخش آخرت به زندگی موقت دنیا راضی گشته اید   و به جای عزت و سربلندی بدبختی و ذلت را برگزیده اید   هرگاه شما را به جهاد با دشمن دعوت می کنم چشمتان از ترس در جام دیده دور می زند گویا ترس از مرگ عقلتان را ربوده و همچون مستانی که قادر به پاسخ نیستند از خود بی خود شده و سرگردان گشته اید و گویا عقلهای خود را از دست داده اید و درک نمی کنید من هرگز و هیچگاه به شما اعتماد ندارم اعتماد بر شما نیست که در دفع دشمن به شما تکیه شود و نه قبیله و یاران شرافتمندی هستید که دست نیاز به سوی تان دراز گردد به شتران بی ساربان می مانید که هر گاه از یکطرف گرد آئید از سوی دیگر پراکنده می شوید بخدا سوگند شما وسیله بدی برای افروختن آتش جنگ بر ضد دشمنان هستید نقشه ها برای شما می کشند اما شما مرد کشیدن نقشه ای بر ضد آنان نیستید دشمن به شما حمله می کند و شهرها را از دستتان خارج می سازد و شما به خشم نمی آئید دیده دشمن برای حمله به شما خواب ندارد ولی شما در غفلت و بی خبری به سر می برید شکست از آن آنانی است که دست از یاری یکدیگر برمی دارند بخدا سوگند گمان می کنم اگر جنگ سخت درگیر شود و حرارت و سوزش مرگ به شما رسد از اطراف فرزند ابوطالب همچون جدائی سر از بدن جدا و پراکنده شوید بخدا سوگند کسی که دشمن را بر جان خویش مسلط گرداند که گوشتش را بخورد استخوانش را بشکند و پوستش را جدا سازد عجز و ناتوانی او بسیار بزرگ و قلب او بسیار کوچک و ناتوان است ای شنونده اگر تو هم می خواهی در زبونی و ناتوانی مانند این چنین کسی باشی باش اما من بخدا سوگند از پای ننشینم و قبل از آنکه به دشمن فرصت دهم با شمشیر آبدار چنان ضربه ای بر پیکر او وارد سازم که ریزه های استخوان سر او بپرد و بازوها و قدمهایش جدا گردد پس از آن آنچه خداوند خواهد می شود   طریق عدالت ای مردم مرا بر شما و شما را بر من حقی است اما حق شما بر من آن است که از خیرخواهی شما دریغ نورزم و بیت المال شما را در راه شما صرف کنم و شما را تعلیم دهم تا از جهل و نادانی نجات یابید و تربیتتان کنم تا فراگیرید و اما حق من بر شما این است که در بیعت خویش با من وفادار باشید و در آشکارا و نهان خیرخواهی را از دست ندهید هر وقت شما را بخوانم اجابت نمائید و هر گاه فرمان دادم اطاعت کنید

خطبه شماره ۳۵



ترجمه خطبه

این خطبه را امام علیه السلام پس از خاتمه جریان حکمین ایراد فرموده است از سخن ناصح سرپیچی مکنید ستایش مخصوص خداوند است هر چند روزگار پیشامدهای سنگین و خطیر و حوادث بزرگ پیش آورد گواهی می دهم معبودی جز خداوند یگانه نیست شریک ندارد و معبودی با او نیست و گواهی می دهم محمد ص بنده و فرستاده او است اما بعد نافرمانی از دستور نصیحت کننده مهربان دانا و باتجربه باعث حسرت می شود و پشیمانی به دنبال دارد من فرمان خویش را در مورد حکمیت به شما گفتم و نظر خالص خود را در اختیار شما گذاردم اگر کسی گوش به سخنان قیصر می دا□ اما شما همانند مخالفان جفاکار و نافرمانان پیمان شکن امتناع ورزیدید تا به آنجا که نصیحت کننده در



پند خویش گویا به تردید افتاد و از پند و اندرز خودداری نمود مثال من و شما همچون گفتار برادر هوازن است که گفت من در سرزمین منعرج اللوی دستور خود را دادم ولی این نصیحت تنها فردا ظهر آشکار شد

خطبه شماره ۳۶

ومن خطبة له عليه السلام في تخويف أهل النهروان فأنا نذير لكم أن تصبحوا صرعى بأثناء هذا النهر ، وبأهضام هذا الغائط ، على غير بينة من ربكم ، ولا سلطان مبين معكم قد طوحت بكم الدار ، واحتبلكم المقدار ، وقد كنت نهيتكم عن هذه الحكومة فأبيتم علي إباء المنابذين ، حتى صرفت رأيي إلى هواكم ، وأنتم معاشر أخفاء الهام ، سفهاء الأحلام ، ولم آت لا أبا لكم بجرا ، ولا أردت لكم ضرا

ترجمه خطبه

خطبه ای است که امام برای اعلام خطر به خوارج نهروان در مورداشتباهاتشان ایراد فرموده است نکند بی دلیل کشته شوید شما را از این بیم می دهم نکند بدون دلیلی از پروردگارتان و با دستی تهی از مدرک روشن جسد شما در کنار این نهر و در این گودال بیفتد   دنیا شما را در گمراهی پرتاب کرده و مقدراتی که به دست شما فراهم شده شما را آماده مرگ ساخته است   من شما را از این حکمیت نهی کردم ولی با سرسختی مخالفت نمودید و فرمان مرا پشت سر انداختید تا به دلخواه شما تن دردادم ای گروه کم عقل و ای کم فکرها من کار خلافی انجام نداده بودم و نمی خواستم به شما زیان برسانم

خطبه شماره ۳۷

و من كلام له عليه السلام يجري مجرى الخطبة و فيه يذكر فضائله عليه السلام قاله بعد وقعة النهروان
فقمت بالأمر حين فشلوا ، و تطلعت حين تقبعوا ، و نطقت حين تعتعوا ، و مضيت
بنور الله حين وقفوا و كنت أخفضهم صوتا ، و أعلاهم فوتا ، فطرت بعنانها ، و
استبددت برهانها كالجبل لا تحركه القواصف ، و لا تزيله العواصف لم يكن لأحد في مهمز
و لا لقائل في مغمز الذليل عندي عزيز حتى آخذ الحق له ، و القوي عندي ضعيف حتى آخذ الحق
منه رضينا عن الله قضاءه ، و سلمنا لله أمره أتراني أكذب على رسول الله صلى الله عليه و آله
و سلم صلى الله عليه و سلم و الله لأنا أول من صدقه ، فلا أكون أول من كذب عليه فنظرت
في أمري ، فإذا طاعتي قد سبقت بيعتي ، و إذا الميثاق في عنقي لغيري

ترجمه خطبه

سخنی است از امام که در حکم خطبه است زورمند در برابرم ذلیل است تا حق را از او بگیرم آن دم که همه از ترس در خانه نشسته بودند من قیام کردم و آنگاه که همگی خود را پنهان کرده بودند من آشکارا به میدان آمدم و همان زمان که همه لب فروبسته بودند من سخن گفتم و آن وقت که جمعیت همه توقف کرده بودند من با راهنمائی نور خدا به راه افتادم فریاد نمی زدم صدایم از همه آهسته تر اما از همه پیشگامتر بودم زمام امر را به دست گرفتم و پرواز کردم و جائزه سبقت در فضائل را بردم همانند کوهی که تندبادها آن را به حرکت در



نمی آورد و طوفانها آن را از جای بر نمی کند هیچکس نمی توانست عیبی در من بیابد و هیچ سخن چینی جای طعن در من نمی یافت ستمدیدگانی که در نظرها ذلیل و پستند از نظر من عزیز و محترمند تا حقشان را بگیرم و نیرومندان ستمگر در نظر من حقیر و پستند تا حق دیگران را از آنها بستانم در برابر فرمان خدا راضی و تسلیم امر او هستیم آیا گمان می کنید ممکن است من به رسولخدا ص دروغ ببندم و اگر از او خبری غیبی نقل می کنم ممکن است خلاف واقع باشد   بخدا سوگند من نخستین کسی هستم که وی را تصدیق کردم و هرگز من اول کسی نخواهم بود که او را تکذیب نمایم در کار خود اندیشه کردم دیدم اطاعت فرمان پیامبر خدا ص بر بیعت اجباری با متصدیان حکومت مقدم است و هنوز پیمان پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم در مورد دیگران برای حفظ موجودیت اسلام در گردن من می باشد

خطبه شماره ۳۸

و مر ـــلام له ـلله ـالسلام و وهما عله ـسمه ـالـــسمه سمه مه سار حال ـالسر وهما و ـا ـاما سمــــ ـالـــسمه

سمه لاىما ـــسه ـالحو فاما ـاولىا ـا له فـــساومه وهما ـالسر ، و ـدـللمه سمـــــ ـالهدى و اما ـا ـعـدا ـا له

فـدـعاومه وهما ـالـــلال ، و ـدـللمه ـالسى ، فما سو مر ـالموـــــــ مر حافه ، و لا ســـــطى ـالىما مر ـاحىه

ترجمه خطبه

سخنی است که امام درباره معنی شبهه ایراد فرموده است شبهه را از این رو شبهه نام نهاده اند که شباهت به حق دارد اما برای دوستان خدا نوری که آنان را در تاریکیهای شبهه راهنمائی کند یقین آنها است و راهنمای آنها مسیر هدایت است ولی دشمنان خدا گمراهیشان آنها را به شبهات دعوت می کند و راهنمای آنها کوری باطن است آنکس که از مرگ بترسد هرگز به خاطر این ترس از مرگ نجات نمی یابد همانطور که آن کس که مرگ را دوست دارد برای همیشه در این جهان باقی نخواهد ماند

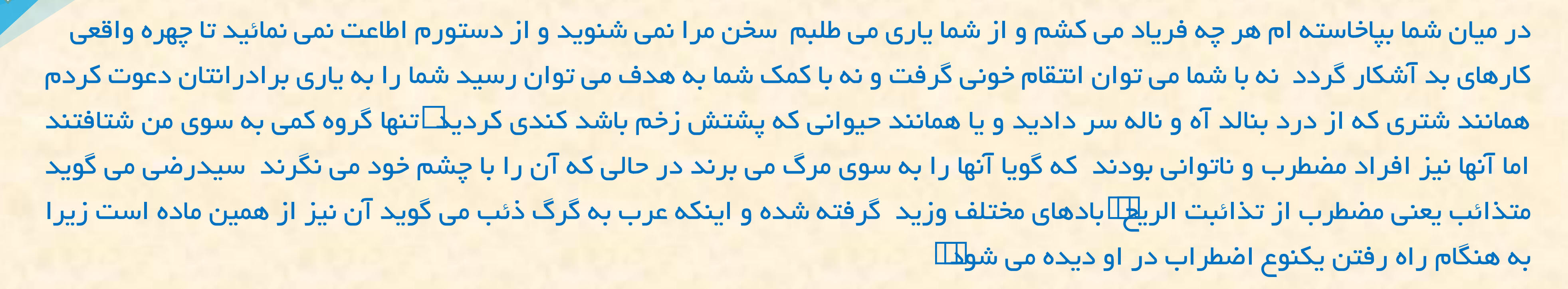


خطبه شماره ۳۹

و من خطبه له علیه السلام خطبها عند علمه بغزوه النعمان بن بشیر صاحب معاویه لعین التمر
، وفیها یبدی عذره ، و یستنهض الناس لنصرته منیت بمن لا یطیع اذا امرت و لا یجیب
اذا دعوت ، لا ابا نهج البلاغه لکم ما تنتظرون بنصرکم ربکم اما دین یجمعکم ،
و لا حمیه تحمشکم اقوم فیکم مستصرخا و انادیکم متغوثا ، فلا تسمعون لی قولا ، و لا تطیعون لی
امرا ، حتی تکشف الامور عن عواقب المساءه ، فما یدرک بکم ثار ، و لا یبلغ بکم مرام ،
دعوتکم الی نصر اخوانکم فجرجرتم جرجره الجمل الاسر ، و تثاقلتم تثاقل النضو الادبر ، ثم
خرج الی منکم جنید متذائب ضعیف کانما یساقون الی الموت و هم ینظرون قال السید
الشریف اقول قوله علیه السلام متذائب ای مضطرب ، من قولهم تذاءبت الریح
، ای اضطرب هبوبها و منه سمی الذئب ذئبا ، لاضطراب مشیته

ترجمه خطبه

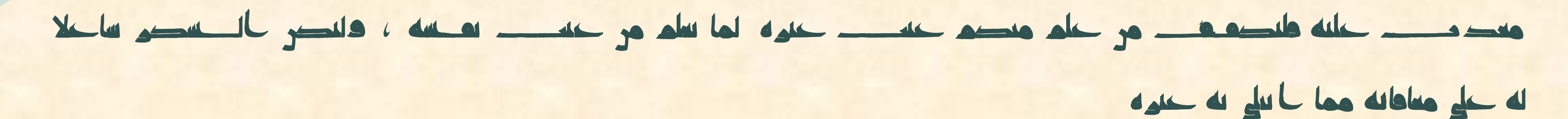
□ هر چه شما را دعوت می کنم اجابت نمی کنید گرفتار مردمی شده ام که هر گاه فرمانشان دهم اطاعت نمی کنند و چون دعوتشان نمایم اجابت نمی نمایند ای بی اصلها در یاری پروردگارتان منتظر چه هستید آیا دین ندارید که شما را گرد آورد و یا غیرتی که شما را به خشم وادارد



در میان شما بپاخاسته ام هر چه فریاد می کشم و از شما یاری می طلبم سخن مرا نمی شنوید و از دستورم اطاعت نمی نمائید تا چهره واقعی کارهای بد آشکار گردد نه با شما می توان انتقام خونی گرفت و نه با کمک شما به هدف می توان رسید شما را به یاری برادرانتان دعوت کردم همانند شتری که از درد بنالد آه و ناله سر دادید و یا همانند حیوانی که پشتش زخم باشد کندی کردید تنها گروه کمی به سوی من شتافتند اما آنها نیز افراد مضطرب و ناتوانی بودند که گویا آنها را به سوی مرگ می برند در حالی که آن را با چشم خود می نگرند سیدرضی می گوید متذائب یعنی مضطرب از تذائبت الریح بادهای مختلف وزید گرفته شده و اینکه عرب به گرگ ذئب می گوید آن نیز از همین ماده است زیرا به هنگام راه رفتن یکنوع اضطراب در او دیده می شود

خطبه شماره ۴۰

و من كلام له عليه السلام في النهي عن عيبة الناس و إنما ينبغي لأهل العصمة و المصنوع إليهم في السلامة أن يرحموا أهل الذنوب و المعصية ، و يكون الشكر هو الغالب عليهم ، و الحاجز لهم عنهم ، فكيف بالعائب الذي عاب أخاه و عيره ببلواه أما ذكر موضع ستر الله عليه من ذنوبه مما هو أعظم من الذنب الذي عابه به و كيف يذمه بذنب قد ركب مثله فإن لم يكن ركب ذلك الذنب بعينه فقد عصى الله فيما سواه ، مما هو أعظم منه وايم الله لئن لم يكن عصاه في الكبير ، و عصاه في الصغير ، لجرأته على عيب الناس أكبر يا عبد الله ، لا تعجل في عيب أحد بذنبه ، فلعله مغفور له ، و لا تأمن على نفسك صغير معصية ، فلعلك



ترجمه خطبه

از سخنانی است که امام در مورد نهی از غیبت مردم فرموده سزاواراست کسانی که از عیوبی پاکند و از آلودگی به گناهان سالمند به گنهکاران و اهل معصیت ترحم کنند همواره در سپاس و شکر خداوند باشند و این سپاس آنان را از پرداختن به عیبجوئی دیگران مانع گردد چرا و چگونه آن عیبجو عیب برادر خویش را می گیرد و او را به بلائی که گرفتار شده است سرزنش می کند مگر به یاد ستر و پوششی که خداوند بر گناهان او افکنده نیفتاده و توجه ندارد که خداوند بر بزرگتر از گناهی که بر دیگران عیب می گیرد در مورد او پوشش افکنده است چگونه دیگری را بر گناهی مذمت می کند که خود همانند آن را مرتکب شده و اگر به آن آلوده نشده شاید معصیت دیگری کرده که از آن بزرگتر است به خدا سوگند حتی اگر خداوند را در گناهان بزرگ عصیان نکرده و تنها گناه صغیره انجام داده همین جراتش بر عیبجوئی مردم گناه بزرگتری است ای بنده خدا در عیب و مذمت هیچکس بر گناهش عجله مکن شاید خداوند او را آمرزیده باشد و نیز بر گناه کوچکی که خود انجام داده ای ایمن مباش شاید به خاطر آن کیفر بینی بنابراین هر کدام از شما که از عیب دیگران آگاه است به خاطر آنچه از عیب خود می داند باید از عیبجوئی دیگران خودداری کند و شکر و سپاس این موهبت که او از این عیوب پاک است وی را مشغول دارد

خطبه شماره ۴۱

[illegible]

[illegible]



السهام و يحيل الكلام و باطل ذلك يبور ، و الله سميع و شهيد اما انه ليس بين الحق و الباطل الا

اربع اصابع فسئل ، عليه السلام ، عن معنى قوله هذا ، فجمع اصابعه و وضعها بين اذنه و عينه ثم

قال الباطل ان تقول سمعت ، و الحق ان تقول رأيت

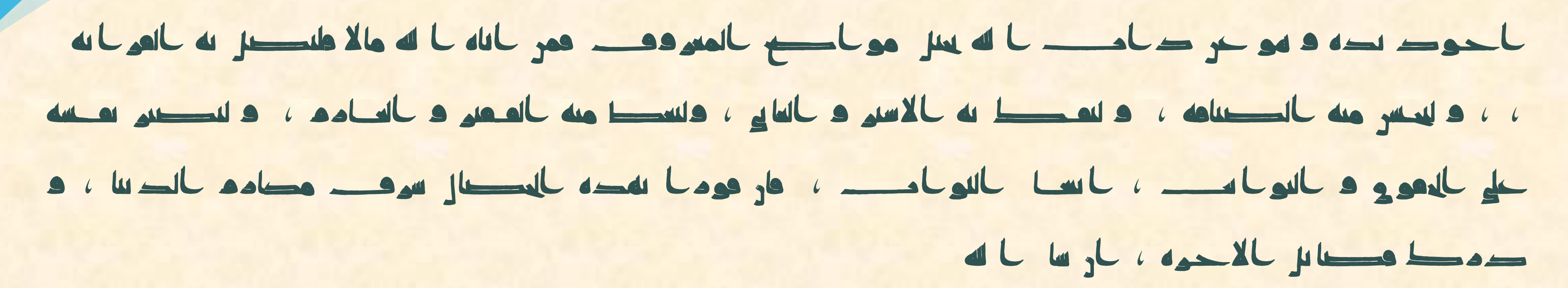
ترجمه خطبه

«از سخنان امام علیه السلام که در آن از شنیدن غیبت نهی کرده و به راه شناخت حق از باطل اشاره نموده است ای مردم آن کس که از برادرش اطمینان و استقامت در دین و درستی راه و رسم را مشاهده کند باید به سخنانی که این و آن درباره او می گویند گوش فرا ندهد آگاه باشید گاهی تیرانداز تیرش به خطا می رود و حدس و گمان مردم گاهی نادرست است سخن باطل فراوان گفته می شود ولی سخنهای باطل نابود خواهد شد و خداوند شنوا و گواه است«بدانید بین حق و باطل بیش از چهار انگشت فاصله نیست از امام علیه السلام درباره این سخن پرسش شد انگشتانش را کنار هم گذارد و میان گوش و چشم خود قرار داد سپس فرمود باطل آن است که بگوئی شنیدم و حق آن است که بگوئی دیدم»

خطبه شماره ۴۲

ومن كلام له عليه السلام المعروف في غير اهله و ليس لواضع المعروف في غير حقه ، و عند غير

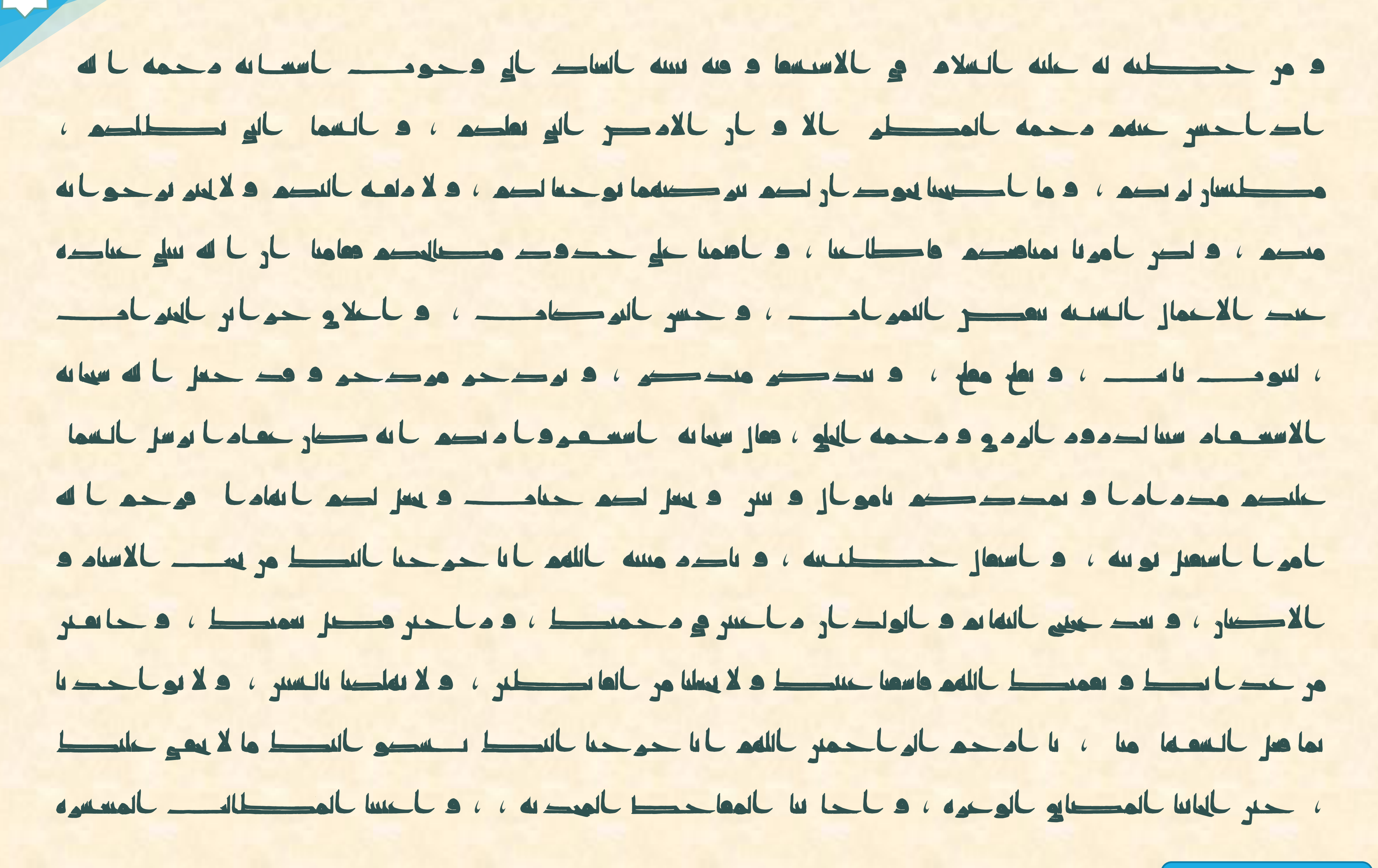
اهله ، من الحظ فيما اتى الا محمدة اللئام ، و ثناء الاشرار ، و مقالة الجهال ، ما دام منعما عليهم ما



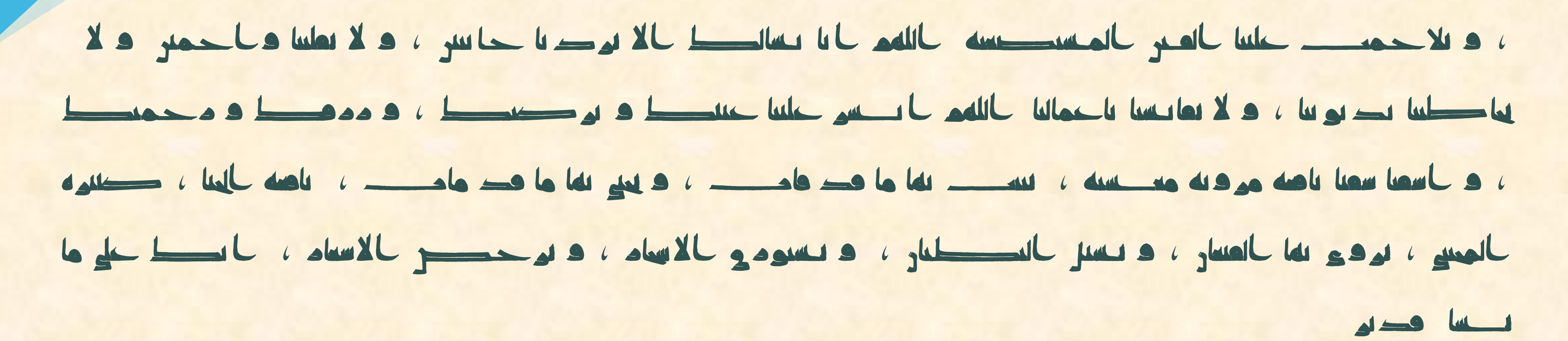
ترجمه خطبه

از سخنانی است که امام علیه السلام درباره نیکی به کسانیکه استحقاق آن راندارند فرموده است برای کسی که نیکی را در غیر مورد و در اختیار غیر اهلش قرار می دهد بهره ای جز ستایش لک یمان و ثناگوئی اشرار و گفتار تملق آمیز نادانان نیست و اینها نیز تا هنگامی است که به آنها بخشش می کند آنها می گویند راستی چه دست سخاوتمندی دارد در حالیکه از بخشش به آنچه در راه خدا است بخل می ورزد موارد کارهای نیک بنابراین کسی که خداوند به او ثروتی بخشیده باید پیوند خویشاوندی را برقرار سازد و صله رحم کند از میهمانان شایسته به خوبی پذیرائی کند اسیران را آزاد سازد و به فقراء و بدهکاران کمک دهد و باید به خاطر رسیدن پاداش الهی در برابر پرداخت حقوق متعلق به ثروتش و مشکلاتی که در این راه به او می رسد شکیبا باشد چه این که بدست آوردن این خصال نیک موجب شرافت و بزرگی در دنیا و درک فضائل سرای دیگر خواهد شد انشاءاللّه

خطبه شماره ۴۳



و من خطبة له عليه السلام في الاستسقاء و فيه تنبيه العباد إلى وجوب استغاثة رحمة الله إذا حبس عنهم رحمة المطر ألا و إن الأرض التي تقلكم ، و السماء التي تظلكم ، مطيعتان لربكم ، و ما أصبحتا تجودان لكم ببركتهما توجعا لكم ، و لا زلفة إليكم و لا لخير ترجوانه منكم ، و لكن أمرتا بمنافعكم فأطاعتا ، و أقيمتا على حدود مصالحكم فقامتا إن الله يبتلي عباده عند الأعمال السيئة بنقص الثمرات ، و حبس البركات ، و إغلاق خزائن الخيرات ، ليتوب تائب ، و يقلع مقلع ، و يتذكر متذكر ، و يزدجر مزدجر و قد جعل الله سبحانه الاستغفار سببا لدرور الرزق و رحمة الخلق ، فقال سبحانه استغفروا ربكم إنه كان غفارا يرسل السماء عليكم مدرارا و يمددكم بأموال و بنين و يجعل لكم جنات و يجعل لكم أنهارا فرحم الله امرأ استقبل توبته ، و استقال خطيئته ، و بادر منيته اللهم إنا خرجنا إليك من تحت الأستار و الأكنان ، و بعد عجيج البهائم و الولدان راغبين في رحمتك ، و راجين فضل نعمتك ، و خائفين من عذابك و نقمتك اللهم فاسقنا غيثك و لا تجعلنا من القانطين ، و لا تهلكنا بالسنين ، و لا تؤاخذنا بما فعل السفهاء منا ، يا أرحم الراحمين اللهم إنا خرجنا إليك نشكو إليك ما لا يخفى عليك ، حين ألجأتنا المضايق الوعرة ، و أجاءتنا المقاحط المجدبة ، ، و أعيتنا المطالب المتعسرة



ترجمه خطبه

□ از خطبه های امام علیه السلام که درباره طلب باران ایراد فرموده و در آن توجه داده است که هرگاه باران از مردمی گرفته شد باید به درگاه رحمت خداوند استغاثه کنند آگاه باشید این زمینی که شما را در بر می گیرد و آسمانی که بر شما سایه می افکند هر دو مطیع فرمان پروردگار شمایند□ این دو برکات خود را به شما نه به خاطر ترس و نه برای تقرب به شما و یا انتظار نیکی از شما می بخشند بلکه آنها مامور رساندن منفعت به شما هستند□ و اطاعت فرمان حق نموده اند به آنها دستور داده شده که به مصالح شما قیام نمایند و آنها چنین کردند خداوند بندگان خویش را به هنگامی که کارهای بد انجام می دهند با کمبود میوه ها و جلوگیری از نزول برکات و بستن در گنجهای خیرات به روی آنان آزمایش می کند این آزمایش به خاطر این است که توبه کاران توبه کنند و کسیکه باید دست از گناه بکشد خودداری و پندپذیران پند گیرند و آنکه از گناه می ترسد از انجام کار خلاف بازایستد□□ خداوند پاک و منزه استغفار را سبب فراوانی روزی و رحمت بر خلق قرار داده است چنانکه فرموده است از پروردگار خود آمرزش بخواهید که آمرزنده است برکات خویش را از آسمان بر شما فرومی بارد و با بخشش ثروت و فرزندان شما را تقویت می کند و باغستانها و نهرهای آب در اختیار شما می گذارد رحمت خدای بر آن کس که به استقبال توبه بشتابد از خطاهای خود پوزش طلبد و قبل از پایان زندگی عمل صالح کند و بر مرگ پیشی گیرد□□ بار خداوندا ما از خانه ها و زیر پوشش‌ها پس از شنیدن

ناله حیوانات و صدای دلخراش کودکان بیرون آمده ایم با اشتیاق به رحمتت و امید به فضل و نعمتت و خوف از عذاب و کیفرت به سوی تو شتافته ایم بار پروردگارا بارانت را بر ما ببار و ما را مایوس برمگردان   و با خشک سالی و قحطی ما را هلاک مساز و در اثر اعمال ناشایسته ای که بی خردان ما انجام داده اند ما را مواخذه مفرما یا ارحم الراحیمن بارالها ما به سوی تو آمده تا از چیزهائی شکایت به درگاهت آوریم که از تو پنهان نیست به هنگامی آمده ایم که مشکلات طاقت فرسا ما را مجبور ساخته خشکسالی و قحطی ما را به این وضع درآورده و نیازهای پیچیده ما را خسته کرده و پی درپی فتنه های سخت دامان ما را فروگرفته   پروردگارا از تو تقاضا داریم که ما را نومید برمگردانی با حزن و اندوه سخت ما را به خانه بازنفرستی ما را به گناهانمان مواخذه نکنی و ما را به اعمالمان مقایسه ننمائی پروردگارا باران برکات و رزق و رحمتت را آن چنان بر ما بفرست که ما و سرزمین های ما همه را فراگیرد و ما را با آبی نافع و سودمند و رویا ننده سیراب گردان آن چنان که آن چه را خشک شده باز برویاند و آن چه را مرده زنده گردانی آبی بسیار پر نفع بس گیاه آور که تپه ها و کوهها را سیراب رودخانه ها را به راه اندازد درختان را پر برگ و قیمت ها را پائین آورد تو بر آن چه بخواهی قادری ان الله علی ما تشا قدیر

خطبه شماره ۴۴

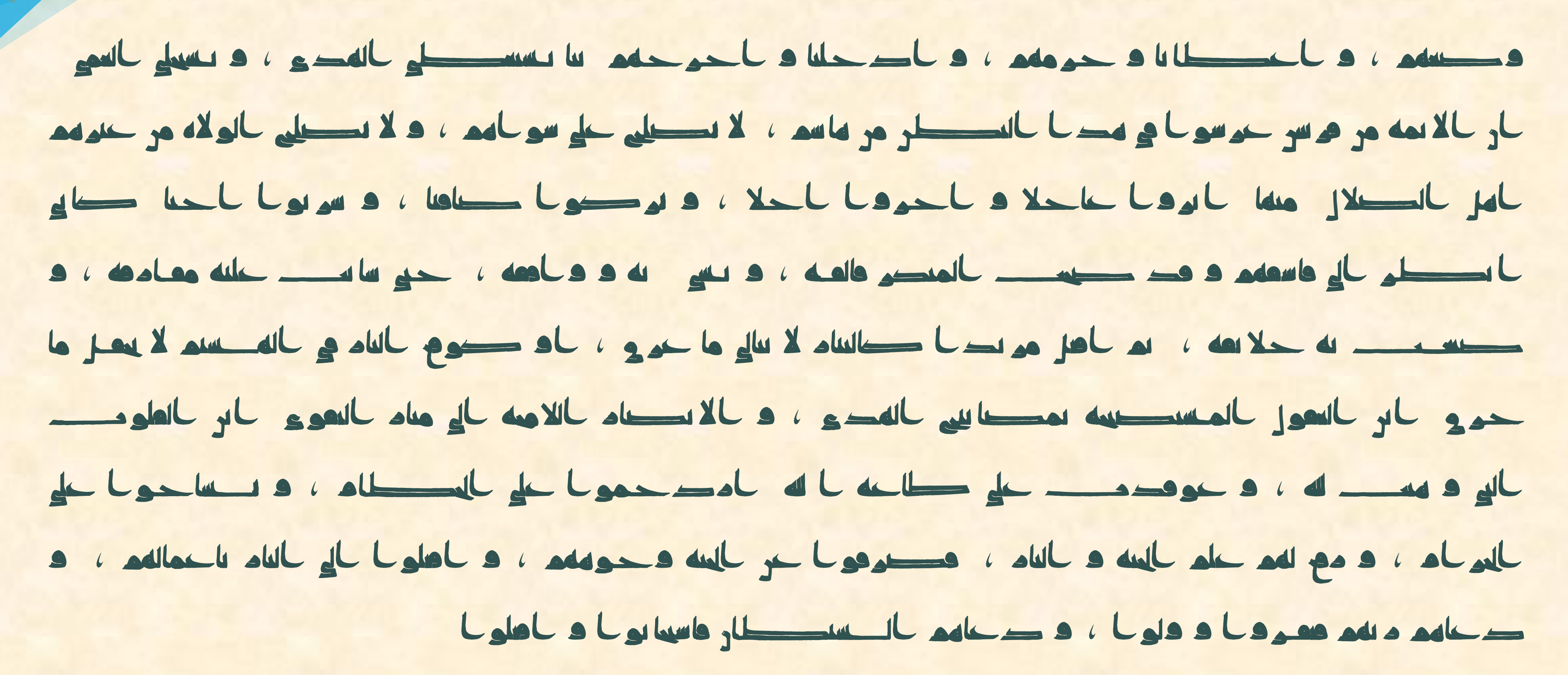
و مر حـطـله له علىه السلام مسـ... الوسر سـ... ا له دسله نما حـطـعم له مر وحـله ، و حـلهم حـمه

له على حاهه ، لـلا ىـ... الىه لهم سوط الاحـداه الىهم ، فدـعاهم ىلسار الصـدو الى سىر الىو الا

ار ا له ساى فد ... ـسـعـه ... الىو ... ـسـعـه ، لا ا اله حمر ما احـعوه مر مصـور اسوادهم و مصـور

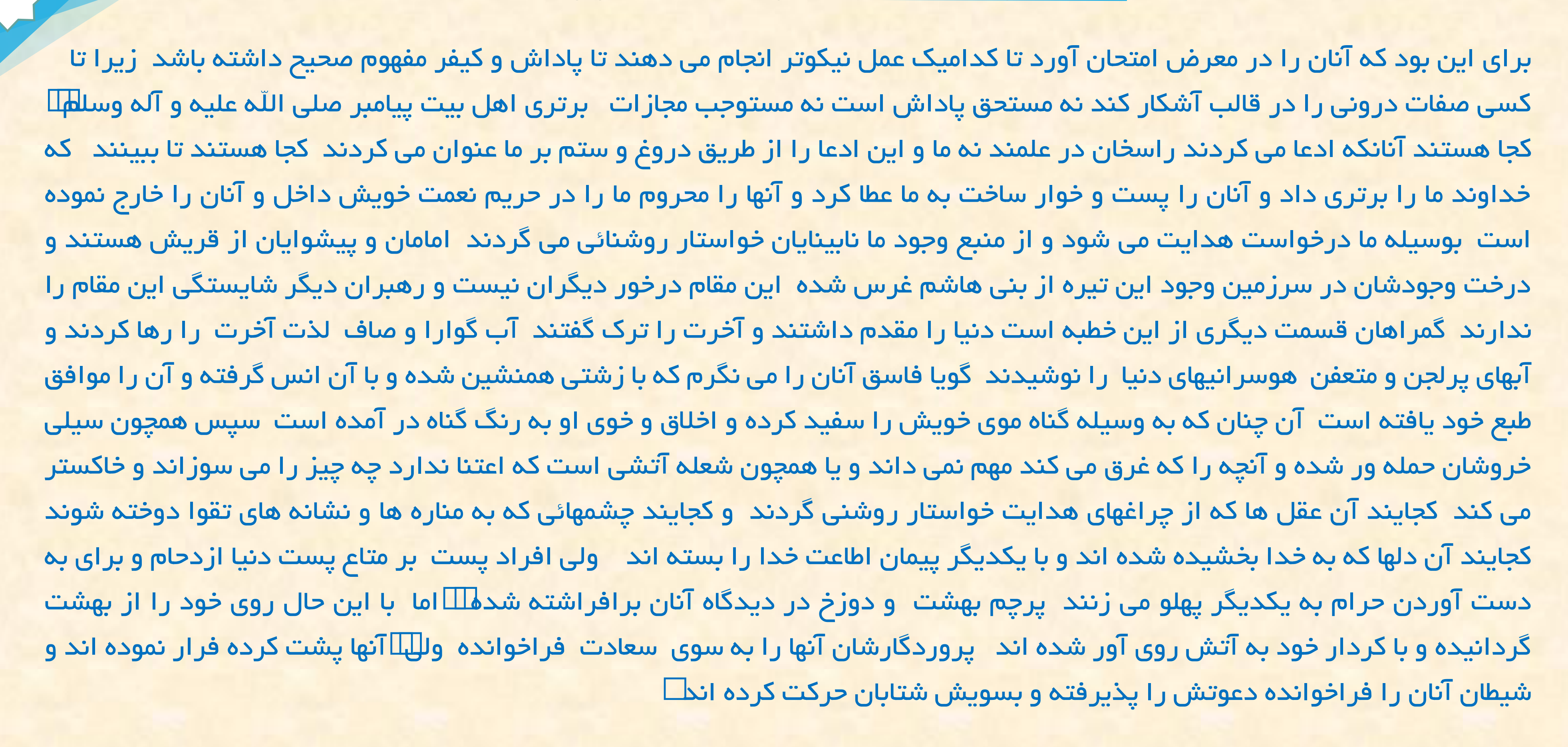
ـسـماوهم ، ولـصر لسلوهم الهم احـسر عملا فصور الىوادـ... حـوا ، و الىعاد... ىوا فصـر

امر الـسـ... ار الـدر دحـموا الهم الواسور فى الىلم دو ىا ، كـدىا و ىـا علىا ، ار دمىا ا له و



ترجمه خطبه

از خطبه های امام علیه السلام که در مورد بعثت انبیاء ایراد فرموده است بعثت پیامبران خداند رسولان خویش را به وسیله وحی که ویژه پیامبرانش می باشد مبعوث ساخت و آنان را حجت خویش بر بندگانش قرار داده تا اینکه بهانه ای در برابر خداوند در اثر نفرستادن راهنما نداشته باشند و به این ترتیب بندگان را به زبان راستی به سوی حق فراخوانده آگاه باشید خداوند پرده از اسرار درون بندگان با آزمایش های خود برداشته نه به خاطر این که او از آن چه انسان ها در درون پنهان داشته اند و اسراری که فاش نکرده اند بی خبر باشد نه بلکه

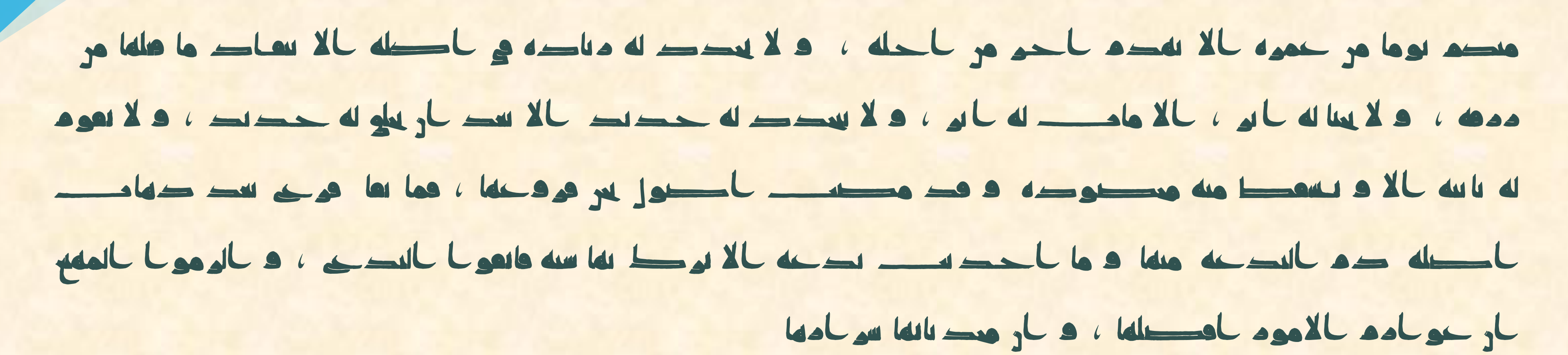


برای این بود که آنان را در معرض امتحان آورد تا کدامیک عمل نیکوتر انجام می دهند تا پاداش و کیفر مفهوم صحیح داشته باشد زیرا کسی صفات درونی را در قالب آشکار کند نه مستحق پاداش است نه مستوجب مجازات برتری اهل بیت پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم کجا هستند آنانکه ادعا می کردند راسخان در علمند نه ما و این ادعا را از طریق دروغ و ستم بر ما عنوان می کردند کجا هستند تا ببینند که خداوند ما را برتری داد و آنان را پست و خوار ساخت به ما عطا کرد و آنها را محروم ما را در حریم نعمت خویش داخل و آنان را خارج نموده است بوسیله ما درخواست هدایت می شود و از منبع وجود ما نابینایان خواستار روشنائی می گردند امامان و پیشوایان از قریش هستند و درخت وجودشان در سرزمین وجود این تیره از بنی هاشم غرس شده این مقام درخور دیگران نیست و رهبران دیگر شایستگی این مقام را ندارند گمراهان قسمت دیگری از این خطبه است دنیا را مقدم داشتند و آخرت را ترک گفتند آب گوارا و صاف لذت آخرت را رها کردند و آبهای پرلجن و متعفن هوسرانیهای دنیا را نوشیدند گویا فاسق آنان را می نگرم که با زشتی همنشین شده و با آن انس گرفته و آن را موافق طبع خود یافته است آن چنان که به وسیله گناه موی خویش را سفید کرده و اخلاق و خوی او به رنگ گناه در آمده است سپس همچون سیلی خروشان حمله ور شده و آنچه را که غرق می کند مهم نمی داند و یا همچون شعله آتشی است که اعتنا ندارد چه چیز را می سوزاند و خاکستر می کند کجایند آن عقل ها که از چراغهای هدایت خواستار روشنی گردند و کجایند چشمهائی که به مناره ها و نشانه های تقوا دوخته شوند کجایند آن دلها که به خدا بخشیده شده اند و با یکدیگر پیمان اطاعت خدا را بسته اند ولی افراد پست بر متاع پست دنیا ازدحام و برای به دست آوردن حرام به یکدیگر پهلو می زنند پرچم بهشت و دوزخ در دیدگاه آنان برافراشته شده اما با این حال روی خود را از بهشت گردانیده و با کردار خود به آتش روی آور شده اند پروردگارشان آنها را به سوی سعادت فراخوانده ولی آنها پشت کرده فرار نموده اند و شیطان آنان را فراخوانده دعوتش را پذیرفته و بسویش شتابان حرکت کرده اند

خطبه شماره ۴۵

و من خطبة له عليه السلام [illegible]

[illegible]



ترجمه خطبه

از خطبه های امام علیه السلام که درباره ناپایداری دنیا ایراد فرموده است دنیای فانی ای مردم شما در این جهان هدف تیرهای مرگ هستید همراه هر جرعه ای اندوهی و در هر لقمه ای امکان گلوگیر شدنی است به هیچ نعمتی نمی رسید جز اینکه نعمت دیگری را از دست می دهید و روزی از عمر شما نمی گذرد مگر اینکه یک روز به مرگ نزدیکتر می شوید هرکس هر بار غذائی می خورد از آن روزی که برایش تعیین شده به همان مقدار کاسته می گردد و هیچ اثری از او بوجود نمی آید جز اینکه اثر دیگری از او می میرد چیزی برای او تازه نمی شود جز اینکه تازه ای از او کهنه می گردد و هیچ چیز برای او نمی روید مگر اینکه چیزی از او درو می شود فرزندی برایش متولد می شود اما پدری را از دست می دهد اصول و ریشه های ما درگذشتند و ما که مانده ایم فروع و شاخه های آنهائیم راستی فروع و شاخه چه بقائی بعد از رفتن ریشه دارد نکوهش از بدعتها قسمت دیگری از این خطبه است هیچ بدعتی ایجاد نمی شود مگر اینکه با آن سنتی متروک می گردد بنابراین از بدعت بپرهیزید و ملازم راه راست و جاده آشکار باشید امور اصیل پیشین و آئین پاک حق که صحت و درستی آن مورد تردید نیست برترین امور است و بدعتها بدترین کارها است

خطبه شماره ۴۶

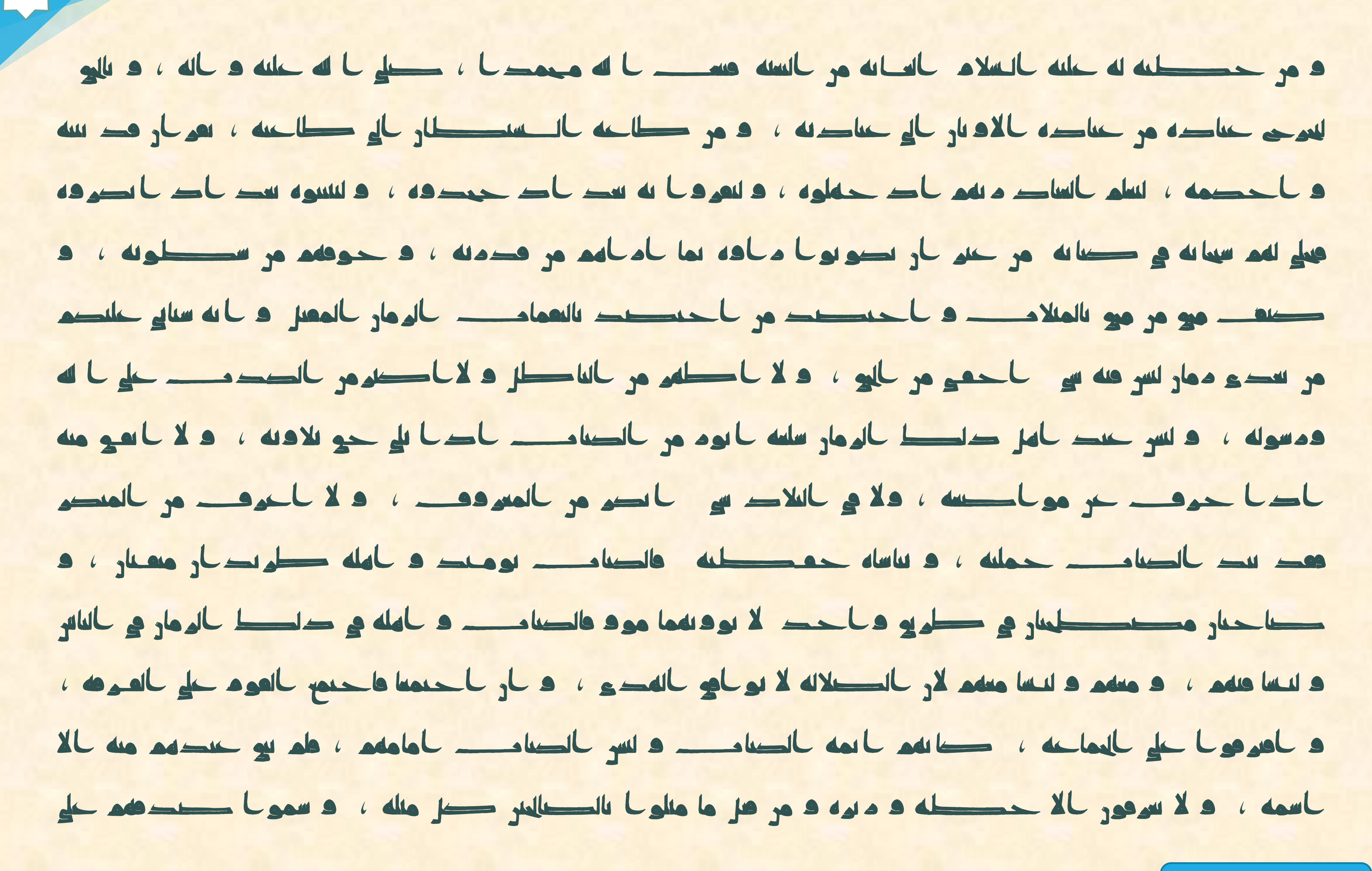
و من كلام له عليه السلام و قد استشاره عمر بن الخطاب في الشخوص لقتال الفرس بنفسه إن هذا الأمر لم يكن نصره و لا خذلانه بكثرة و لا بقلة و هو دين الله الذي أظهره ، و جنده الذي أعده و أمده ، حتى بلغ ما بلغ ، و طلع حيث طلع ، و نحن على موعود من الله ، و الله منجز وعده ، و ناصر جنده و مكان القيم بالأمر مكان النظام من الخرز يجمعه و يضمه فإن انقطع النظام تفرق الخرز و ذهب ، ثم لم يجتمع بحذافيره أبدا ، و العرب اليوم ، و إن كانوا قليلا ، فهم كثيرون بالإسلام ، عزيزون بالاجتماع فكن قطبا ، و استدر الرحى بالعرب ، و أصلهم دونك نار الحرب ، فإنك إن شخصت من هذه الأرض انتقضت عليك العرب من أطرافها و أقطارها ، حتى يكون ما تدع وراءك من العورات أهم إليك مما بين يديك إن الأعاجم إن ينظروا إليك غدا يقولوا هذا أصل العرب ، فإذا اقتطعتموه استرحتم ، فيكون ذلك أشد لكلبهم عليك ، و طمعهم فيك فأما ما ذكرت من مسير القوم إلى قتال المسلمين ، فإن الله سبحانه هو أكره لمسيرهم منك ، و هو أقدر على تغيير ما يكره و أما ما ذكرت من عددهم ، فإنا لم نكن نقاتل فيما مضى بالكثرة ، و إنما كنا نقاتل بالنصر و المعونة



ترجمه خطبه

از سخنان امام علیه السلام پس از مشورت عمرابن خطاب در این که شخصا برای جنگ با ایران حرکت کند بخاطر حفظ موجودیت اسلام و مسلمین به او فرموده است پیروزی و شکست این امر اسلام بستگی به فزونی و کمی جمعیت نداشته این دین خدا است که آن را پیروز ساخت و سپاه او است که آن را آماده و یاری کرد تا به آن جا که باید برسد رسید و به هر جا که باید طلوع کند طلوع نمود از ناحیه خداوند به ما وعده پیروزی داده شده و می دانیم خداوند به وعده خود جامه عمل خواهد پوشانید و سپاه خویش را یاری خواهد فرمود موقعیت زمامدار همچون ریسمانی است که مهره ها را در نظام می کشد و آنها را جمع کرده ارتباط می بخشد اگر ریسمان از هم بگسلد مهره ها پراکنده می شوند و هر کدام بجائی خواهد افتاد و سپس هرگز نتوان همه را جمع آوری نمود و از نو نظام بخشید عرب امروز گرچه از نظر تعداد کم اما با پیوستگی به اسلام فراوان و با اتحاد و اجتماع و هماهنگی عزیز و قدرتمند است بنابراین تو همچون محور آسیاب باش و جامعه را بوسیله ی مسلمانان عرب به گردش در آور و با همکاری آنها در نبرد آتش جنگ را برای دشمنان شعله ور ساز زیرا اگر شخصا از این سرزمین خارج شوی عرب از اطراف و اکناف سر از زیر بار فرمانت بیرون خواهد برد و آنگاه خواهی یافت که آن چه پشت سر گذاشته ای مهمتر از آن است که در پیش روداری اگر چشم عجمها فردا بر تو افتد خواهند گفت این اساس و ریشه عرب است اگر قطعش کنید راحت می گردید و این فکر آنها را در مبارزه با تو و طمع در نابودیت حریص تر و سرسخت تر خواهد ساخت و این که یادآور شدی آنها به جنگ مسلمانان آمده اند و ناراحت هستی خداوند سبحان بیش از تو این کار را مکروه می دارد و او بر تغییر آنچه نمی پسندد تواناتر است و اما یادآوریت در مورد تعداد زیاد سربازان دشمن بدان که ما در گذشته در نبرد روی تعداد تکیه نمی کردیم بلکه به یاری و کمک خداوند دست به مبارزه میزدیم و پیروز می شدیم

خطبه شماره ۴۷



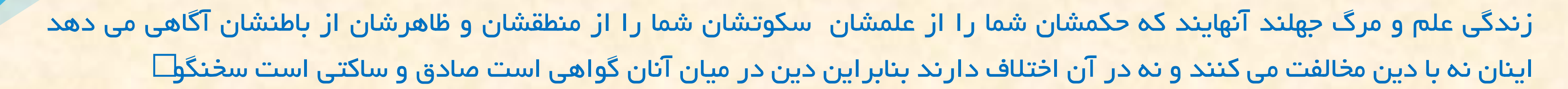
و من خطبة له عليه السلام الغاية من البعثة فبعث الله محمداً، صلى الله عليه و آله، و بالحق ليخرج عباده من عبادة الأوثان إلى عبادته، و من طاعة الشيطان إلى طاعته، بقرآن قد بينه و أحكمه، ليعلم العباد ربهم إذ جهلوه، و ليقروا به بعد إذ جحدوه، و ليثبتوه بعد إذ أنكروه فتجلى لهم سبحانه في كتابه من غير أن يكونوا رأوه بما أراهم من قدرته، و خوفهم من سطوته، و كيف محق من محق بالمثلات و احتصد من احتصد بالنقمات الزمان المستقبل و إنه سيأتي عليكم من بعدي زمان ليس فيه شيء أخفى من الحق، و لا أظهر من الباطل و لا أكثر من الكذب على الله و رسوله، و ليس عند أهل ذلك الزمان سلعة أبور من الكتاب إذا تلي حق تلاوته، و لا أنفق منه إذا حرف عن مواضعه، و لا في البلاد شيء أنكر من المعروف، و لا أعرف من المنكر فقد نبذ الكتاب حملته، و تناساه حفظته فالكتاب يومئذ و أهله طريدان منفيان، و صاحبان مصطحبان في طريق واحد لا يؤويهما مؤو فالكتاب و أهله في ذلك الزمان في الناس و ليسا فيهم، و معهم و ليسا معهم لأن الضلالة لا توافق الهدى، و إن اجتمعا فاجتمع القوم على الفرقة، و افترقوا على الجماعة، كأنهم أئمة الكتاب و ليس الكتاب إمامهم، فلم يبق عندهم منه إلا اسمه، و لا يعرفون إلا خطه و زبره، و من قبل ما مثلوا بالصالحين كل مثلة، و سموا صدقهم على

الا قوته ، و جعلوا في الحسنة عقوبة السيئة و انما هلك من كان قبلكم بطول آمالهم و تغيب آجالهم ، حتى نزل بهم الموعود الذي ترد عنه المعذرة ، و ترفع عنه التوبة ، و تحل معه القارعة و النقمة ايها الناس ، انه من استنصح الله وفق ، و من اتخذ قوله دليلا هدي للتي هي اقوم ، فان جار الله آمن ، و عدوه خائف ، و انه لا ينبغي لمن عرف عظمة الله ان يتعظم ، فان رفعة الذين يعلمون ما عظمته ان يتواضعوا له ، و سلامة الذين يعلمون ما قدرته ان يستسلموا له فلا تنفروا من الحق نفار الصحيح من الاجرب ، و البارئ من ذي السقم و اعلموا انكم لن تعرفوا الرشد حتى تعرفوا الذي تركه ، و لن تاخذوا بميثاق الكتاب حتى تعرفوا الذي نقضه و لن تمسكوا به حتى تعرفوا الذي نبذه فالتمسوا ذلك من عند اهله ، فانهم عيش العلم ، و موت الجهل هم الذين يخبركم حكمهم عن علمهم و صمتهم عن منطقهم ، و ظاهرهم عن باطنهم ، لا يخالفون الدين و لا يختلفون فيه ، فهو بينهم شاهد صادق ، و صامت ناطق

ترجمه خطبه

از خطبه های امام علیه السلام هدف از بعثت پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم خداوند محمدصلی اللّه علیه و آله و سلم را به حق مبعوث ساخت تا بندگانش را از پرستش بتها خارج و به عبادت خود دعوت کند و آنها را از زیر بار طاعت شیطان آزاد ساخته به اطاعت خود سوق دهد

این دعوت را به وسیله قرآنی که آن را بیان روشن و استوار گردانید آغاز نمود تا بندگانیکه خدای را نمی شناختند پروردگار خویش را بشناسند و همانها که وی را انکار می کردند اقرار به او نمایند و تا وجود او را پس از انکار اثبات کنند بنابراین خداوند پاک و منزه خود را در کتاب خویش بدون اینکه وی را ببینند به وسیله آیاتی از قدرتش ارائه داده آنان را از سطوت خویش برحذر داشته و چگونگی نابودی ملت ها و دورشدنشان وسیله عقوبت ها و کیفرها به آنان ارائه فرموده است دورنمای آینده آگاه باشید به زودی پس از من زمانی فراخواهد رسید که چیزی پنهان تر از حق آشکارتر از باطل فراوان تر از دروغ به خدا و پیامبرش یافت نخواهد شد نزد مردم آن زمان کالائی کسادتر از قرآن یافت نمی شود اگر آن را درست تلاوت و تفسیر کنند و کالائی پر خریدارتر از آن نخواهد بود هرگاه از معنی اصلی تحریف گردد و طبق دلخواه افراد تفسیر شود و در شهرها چیزی ناشناخته تر از معروف نیکها آشناتر از منکر پیدا نخواهد شد حاملان قرآن آن را کناری افکنده و حافظانش آنرا فراموش می کنند در آن روز قرآن و پیروان مکتبش هر دو از میان مردم رانده و تبعید می شوند و هر دو همگام و مصاحب یک دیگر و در یک جاده گام می نهند و کسی پناهشان نمی دهد قرآن و اهلش در آن روز بین مردمند اما میان آنها نیستند با آنهایند ولی با آنها نیستند چه اینکه گمراهی با هدایت هماهنگ نشود گرچه کنار یکدیگر قرار گیرند مردم در آن روز بر تفرقه و پراکندگی اتحاد کرده و در اتحاد و یگانگی پراکندگی دارند گویا این مردم پیشوایان قرآنند و قرآن پیشوای آنان نیست در این هنگام جز نامی از قرآن نزدشان باقی نماند و جز خطوط آن چیزی نشناسند از دیرزمان افراد صالح و نیکوکار را کیفر می کردند صدق و راستی آنان را افترا و دروغ بر خدا می نامیدند و در برابر اعمال نیک کیفر گناه قرار می دادند آنان که پیش از شما بودند در اثر آرزوهای طولانی و پنهان بودن سرآمد زندگی هلاک شدند تا آنکه مرگشان فرارسید مرگی که عذرها را رد می کند و با فرارسیدنش درهای توبه بسته می شود و حوادث سخت و مجازاتها با آن فرومی بارد اندرز به مردم ای مردم هر کس از خداوند درخواست نصیحت کند و اطاعت اوامرش را بنماید موفق می شود و آنکس که قول خداوند را دلیل و راهنمای خود قرار دهد به استوارترین راه هدایت یابد زیرا کسی که به خدا پناه آورد ایمن گردد و دشمن خداوند همواره خائف است سزاوار نیست آن کس که عظمت خدایرا شناخت خود را بزرگ بشمرد بلکه بزرگی و عظمت آنان که از مقام بزرگ خدا آگاه می شوند در این است که در برابرش متواضع و سلامت آنان که از قدرت نامحدود او آگاهند این است که در برابرش تسلیم گردند بنابراین از حق فرار نکنید آن گونه که انسان سالم از گر و تندرست از بیمار فرار می کند آگاه باشید هیچ گاه راه حق را نخواهید شناخت مگر اینکه آنها که آن را ترک گفته اند بشناسید و هرگز به پیمان قرآن وفادار نخواهید بود مگر اینکه از کسی که آن پیمان را شکسته است آگاه باشید و هرگز به آن تمسک نخواهید جست مگر اینکه به کسی که آن را دور انداخته پی ببرید و این آگاهیها از اهلش بخواهید زیرا آنها



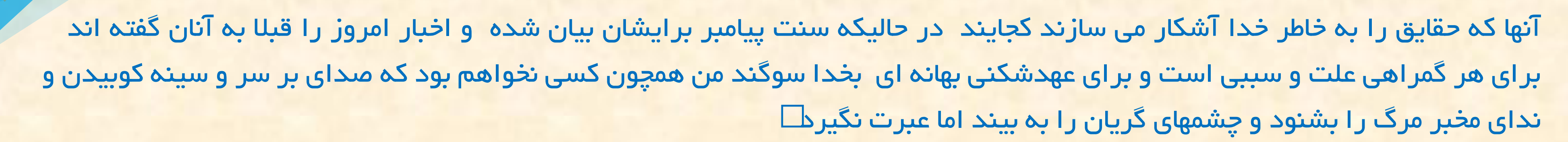
زندگی علم و مرگ جهلند آنهایند که حکمشان شما را از علمشان سکوتشان شما را از منطقشان و ظاهرشان از باطنشان آگاهی می دهد اینان نه با دین مخالفت می کنند و نه در آن اختلاف دارند بنابراین دین در میان آنان گواهی است صادق و ساکتی است سخنگو□

خطبه شماره ۴۸

و من كلام له عليه السلام في ذكر أهل البصرة كل واحد منهما يرجو الأمر له ، و يعطفه عليه دون صاحبه ، لا يمتان إلى الله بحبل ، و لا يمدان إليه بسبب كل واحد منهما حامل ضب لصاحبه و عما قليل يكشف قناعه به و الله لئن أصابوا الذي يريدون لينتزعن هذا نفس هذا ، و ليأتين هذا على هذا قد قامت الفئة الباغية ، فأين المحتسبون فقد سنت لهم السنن ، وقدم لهم الخبر و لكل ضلة علة ، و لكل ناكث شبهة و الله لا أكون كمستمع اللدم ، يسمع الناعي ، و يحضر الباكي ، ثم لا يعتبر

ترجمه خطبه

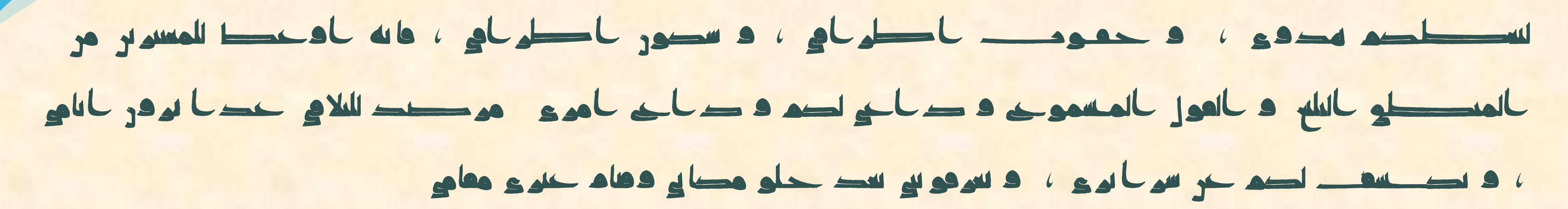
از سخنان امام علیه السلام که در مورد اهل بصره و طلحه و زبیر فرموده□هرکدام از آن دو طلحه و زبیر امید دارد که زمامداری و حکومت به دست او افتد و آن را به سوی خود می کشد نه بسوی رفیقش آنها نه به رشته ای از رشته های محکم الهی چنگ زده اند و نه بوسیله ای به او نزدیک شده اند□هر کدام بار کینه رفیق خویش را بدوش می کشد و بزودی پرده از روی آن برداشته می شود   به خدا سوگند اگر به آنچه می خواهند برسند این یکی جان دیگری را می گیرد و آن یکی این را از میان می برد گروهی طغیانگر و فتنه انگیز بپا خواسته اند پس



آنها که حقایق را به خاطر خدا آشکار می سازند کجایند در حالیکه سنت پیامبر برایشان بیان شده و اخبار امروز را قبلا به آنان گفته اند برای هر گمراهی علت و سببی است و برای عهدشکنی بهانه ای بخدا سوگند من همچون کسی نخواهم بود که صدای بر سر و سینه کوبیدن و ندای مخبر مرگ را بشنود و چشمهای گریان را به بیند اما عبرت نگیرد

خطبه شماره ۴۹

و من كلام له عليه السلام قبل موته ايها الناس ، كل امرئ لاق ما يفر منه في فراره الاجل مساق النفس
و الهرب منه موافاته كم اطردت الايام ابحثها عن مكنون هذا الامر فابى الله الا اخفاءه
هيهات علم مخزون اما وصيتي فالله لا تشركوا به شيئا ، و محمد صلى الله عليه و آله ، فلا تضيعوا سنته
اقيموا هذين العمودين ، و اوقدوا هذين المصباحين ، و خلاكم ذم ما لم تشردوا حمل
كل امرئ منكم مجهوده ، و خفف عن الجهلة رب رحيم ، و دين قويم ، و امام عليم انا بالامس
صاحبكم ، و انا اليوم عبرة لكم ، و غدا مفارقكم غفر الله لي و لكم ان ثبتت الوطأة في
هذه المزلة فذاك ، و ان تدحض القدم فانا كنا في افياء اغصان ، و مهب رياح ، و
تحت ظل غمام ، اضمحل في الجو متلفقها ، و عفا في الارض مخطها و انما كنت جارا
جاوركم بدني اياما ، و ستعقبون مني جثة خلاء ساكنة بعد حراك ، و صامتة بعد نطق



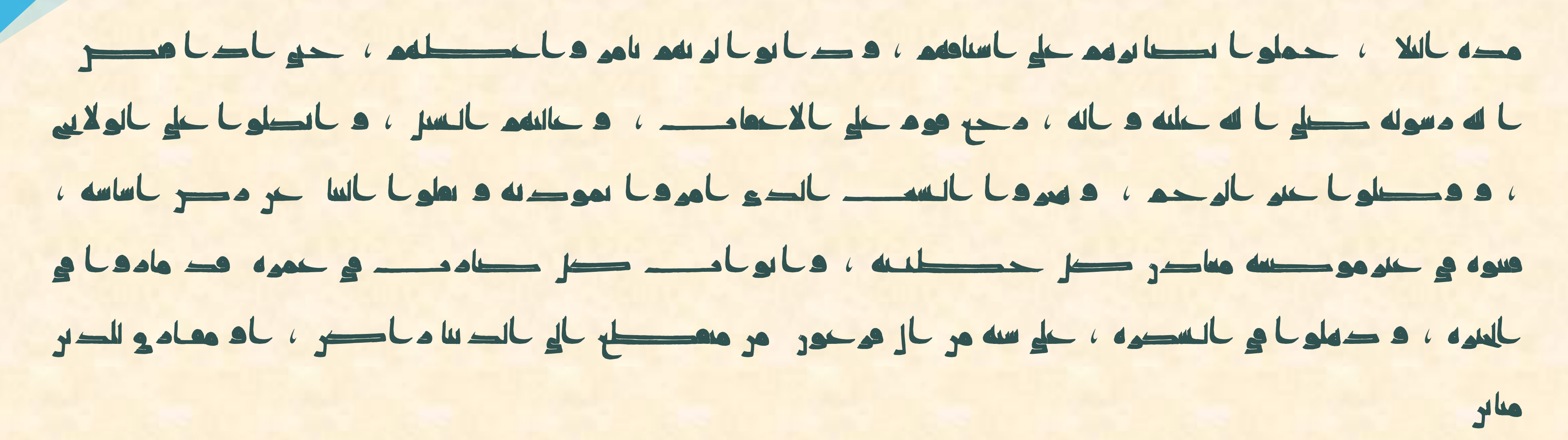
ترجمه خطبه

از سخنان امام علیه السلام که قبل از مرگ خویش فرموده ای مردم هر کس از آنچه فرار می کند مرگ در همان حال فرار آن را ملاقات خواهد کرد اجل سرآمد زندگی و پایان حیات و فرار از آن رسیدن به آن خواهد بود چه روزهائی که من به بحث و کنجکاوی از اسرار و حقیقت این امر اجل پرداختم ولی خداوند جز اخفای آن را نخواست هیهات علمی است پنهان و مربوط به عالم غیب اما وصیت من این است که هیچ چیز را شریک خدا قرار ندهید و جز خدا را نپرستید و درباره محمد ص این است که سنت و شریعت او را ضایع مگردانید این دو ستون محکم را بر پا دارید و این دو چراغ پرفروغ را فروزان نگهدارید و مادام که از حق منحرف نگشته اید هیچ نقش و مذمتی نخواهید داشت برای هر کس به اندازه توانائیش وظیفه ئی تعیین و به افراد جاهل و نادان تخفیف داده شده است پروردگاری رحیم دینی استوار و امام و پیشوائی آگاه دارید من دیروز رهبر و همراه شما بودم امروز مایه عبرت شمایم و فردا از شما جدا خواهم شد خداوند من و شما را مشمول رحمت خویش گرداند اگر من از این ضربت در این لغزشگاه دنیا نجات یابم شما به مقصود خود رسید ه اید   و اگر گامها بلغزد و از این جهان رخت بربندم ما نیز مانند دیگران در سایه شاخه ها و مسیر وزش بادها و زیر سایه ابرهای متراکم آسمان که پراکنده شدند و آثارشان در روی زمین محو شد خواهیم بود من از همسایگان شما بودم که چند روزی در کنار شما زیستم و به زودی از من جسدی بی روح و ساکن پس از آن همه حرکات و خاموش پس از آن همه گفتار بازخواهدماند هم اکنون باید سکوت من بی حرکتی دست و پا و چشمها و اندامم موجب پند و اندرز و موعظه شما گردد زیرا این حالت برای کسانی که بخواهند عبرت گیرند از هر منطق رسا   و گفتار موثر عبرت انگیزتر است وداع و خداحافظی من با شما وداع و خداحافظی کسی است که آماده ملاقات پروردگار است فردا ارزش ایام زندگی مرا به خوبی خواهید دانست و

مکنونات خاطر و ناراحتی درونیم برایتان آشکار خواهد شد و پس از آنکه جای مرا خالی دیدید و دیگری بجای من نشست کاملا مرا خواهید شناخت□

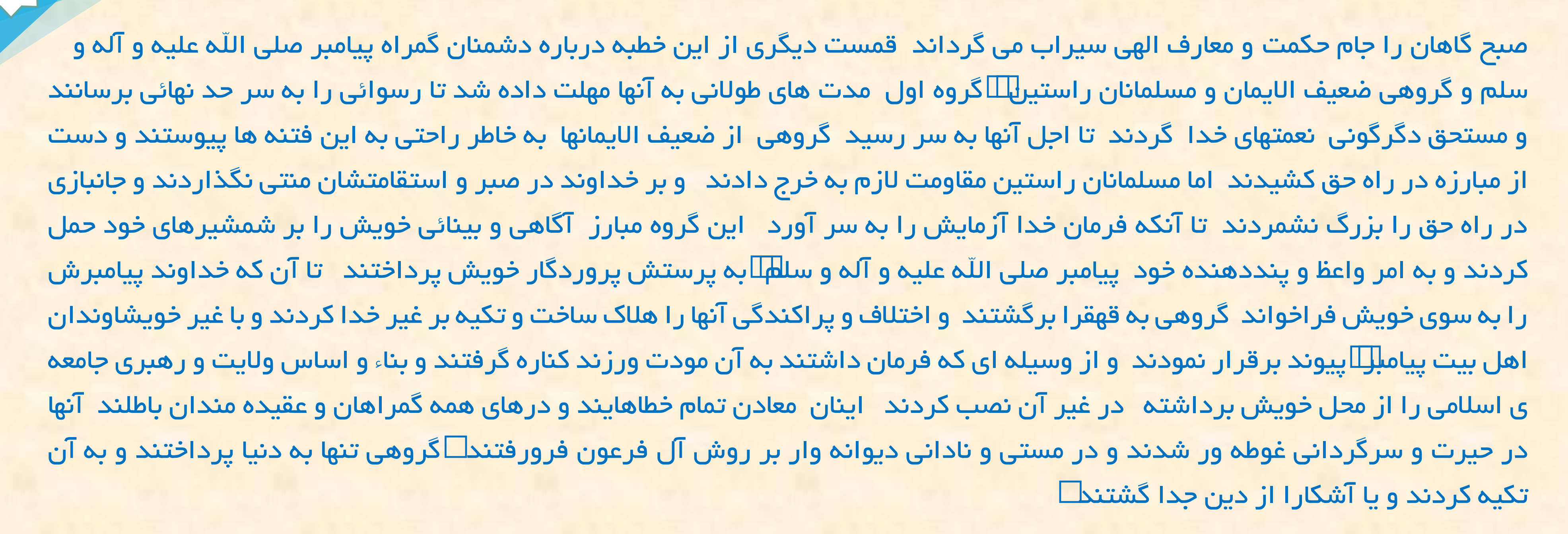
خطبه شماره ۵۰

و من خطبة له عليه السلام يومئ فيها الى الملاحم و يصف فئة من اهل الضلال و اخذوا يمينا و شمالا ظعنا في مسالك الغي ، و تركا لمذاهب الرشد فلا تستعجلوا ما هو كائن مرصد ، و لا تستبطئوا ما يجيء به الغد فكم من مستعجل بما ان ادركه ود انه لم يدركه و ما اقرب اليوم من تباشير غد يا قوم ، هذا ابان ورود كل موعود ، و دنو من طلعة ما لا تعرفون الا و ان من ادركها منا يسري فيها بسراج منير ، و يحذو فيها على مثال الصالحين ، ليحل فيها ربقا ، و يعتق رقا ، و يصدع شعبا ، و يشعب صدعا ، في سترة عن الناس لا يبصر القائف اثره و لو تابع نظره ثم ليشحذن فيها قوم شحذ القين النصل ، تجلى بالتنزيل ابصارهم ، و يرمى بالتفسير في مسامعهم ، و يغبقون كاس الحكمة بعد الصبوح في الضلال منها و طال الامد بهم ليستكملوا الخزي ، و يستوجبوا الغير ، حتى اذا اخلولق الاجل ، و استراح قوم الى الفتن ، و اشالوا عن لقاح حربهم ، لم يمنوا على الله بالصبر ، و لم يستعظموا بذل انفسهم في الحق حتى اذا وافق وارد القضاء انقطاع



ترجمه خطبه

□ از خطبه های امام علیه السلام که در آن از حوادث آینده پیشگوئی کرده وگروهی از اهل ضلال را توصیف می کند همچنان به چپ و راست متمایل می شوند و در ضلالت و گمراهی گام می نهند و جاده های مستقیم هدایت را رها می سازند درباره آنچه باید باشد و مهیا است عجله مکنید و آن چه را فردا می آید دور مشمرید چه این که بسیارند افرادی که برای چیزی عجله می کند که اگر به دست آورند پشیمان شده و دوست دارند هرگز به آن نرسیده بودند و چه امروز به فردا نزدیک است ای جمعیت اکنون هنگام رسیدن آن فتنه هائی است که به شما وعده داده شده و نزدیکی طلوع آن چه بر شما مجهول و مبهم است بدانید آن کس از ما مهدی ما که آن فتنه ها را دریابد با چراغی روشن گر در آن گام می نهد و بر همان سیره و روش صالحان پیامبر و ائمه ع رفتار می کند تا گره ها را بگشاید بردگان و ملتهای اسیر را آزاد سازد جمعیتهای گمراه و ستمگر را پراکنده و حقجویان پراکنده را گرد هم آورد و این رهبر سالها در پنهانی از مردم به سر می برد آن چنان که پی جویان اثر قدمش را نبینند گرچه بسیار در یافتن اثرش جستجو کنند سپس گروهی برای درهم کوبیدن فتنه ها مهیا می گردند هم چون مهیا شدن شمشیر به دست تیر گر چشم اینان با قرآن روشنی می گیرد و معانی آیاتش به گوش آنان افکنده می شود و شامگاهان و



صبح گاهان را جام حکمت و معارف الهی سیراب می گرداند قسمت دیگری از این خطبه درباره دشمنان گمراه پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم و گروهی ضعیف الایمان و مسلمانان راستین گروه اول مدت های طولانی به آنها مهلت داده شد تا رسوائی را به سر حد نهائی برسانند و مستحق دگرگونی نعمتهای خدا گردند تا اجل آنها به سر رسید گروهی از ضعیف الایمانها به خاطر راحتی به این فتنه ها پیوستند و دست از مبارزه در راه حق کشیدند اما مسلمانان راستین مقاومت لازم به خرج دادند   و بر خداوند در صبر و استقامتشان منتی نگذاردند و جانبازی در راه حق را بزرگ نشمردند تا آنکه فرمان خدا آزمایش را به سر آورد   این گروه مبارز آگاهی و بینائی خویش را بر شمشیرهای خود حمل کردند و به امر واعظ و پنددهنده خود پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم به پرستش پروردگار خویش پرداختند   تا آن که خداوند پیامبرش را به سوی خویش فراخواند گروهی به قهقرا برگشتند و اختلاف و پراکندگی آنها را هلاک ساخت و تکیه بر غیر خدا کردند و با غیر خویشاوندان اهل بیت پیامبر پیوند برقرار نمودند و از وسیله ای که فرمان داشتند به آن مودت ورزند کناره گرفتند و بناء و اساس ولایت و رهبری جامعه ی اسلامی را از محل خویش برداشته   در غیر آن نصب کردند   اینان معادن تمام خطاهایند و درهای همه گمراهان و عقیده مندان باطلند آنها در حیرت و سرگردانی غوطه ور شدند و در مستی و نادانی دیوانه وار بر روش آل فرعون فرورفتند گروهی تنها به دنیا پرداختند و به آن تکیه کردند و یا آشکارا از دین جدا گشتند

خطبه شماره ۵۱

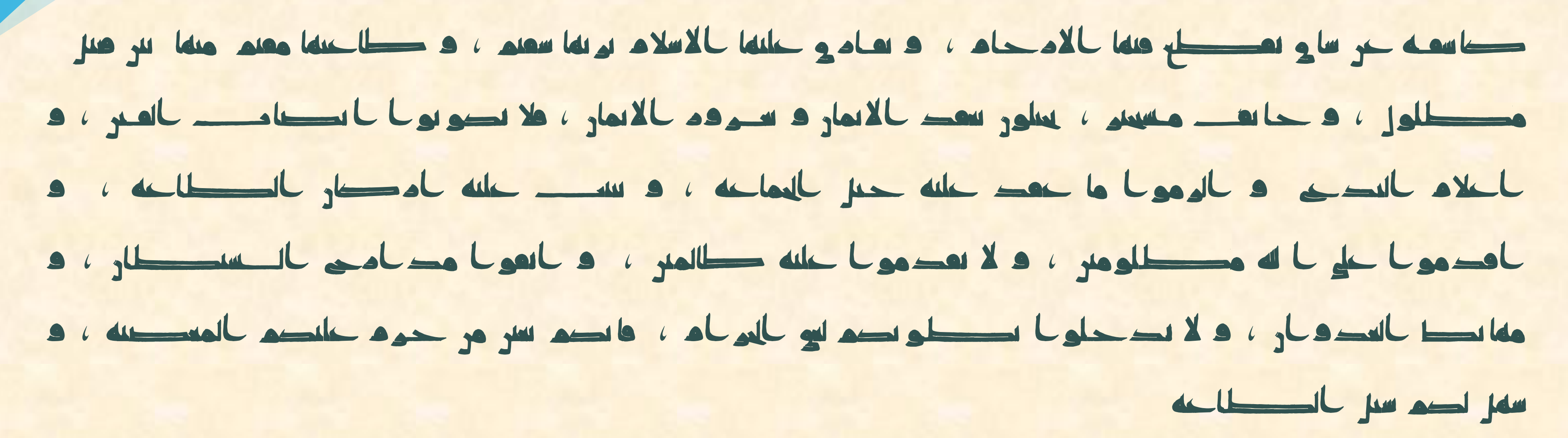
و من خطبة له عليه السلام بعده من الفر ا لله و رسوله و أحمد الله و أستعينه على مداحر

الشيطان و مزاجره ، و الاعتصام من حبائله و مخاتله و أشهد أن لا إله إلا الله ، و أشهد أن

محمدا نهج البلاغه م عبده و رسوله ، و نجيبه و صفوته لا يوازى فضله ، و لا يجبر فقده أضاءت به

البلاد بعد الضلالة المظلمة ، و الجهالة الغالبة و الجفوة الجافية ، و الناس يستحلون الحريم ، و

ىسدلوں الصمم ، ىسىروں على ڡدمه ، و ىمصوں على حطوه السدىد مں الڡحر ىم الصم مىس الروڡ
الحواصر ىلاىا ڡد امرسى ڡامو سحوات الىسمه و احددوا ىواىى الىعمه ، و ىسوا ڡى ماه
الىسوه ، و الحوحاى الىڡسه عىد ىطلوى حىىىا ، و ىطوه حمىىىا ، و اىساىاى ڡطلىىا
، و مداه محالىا ىىدا ڡى مدامى حىىىه ، و ىودل الى ڡطاىه حىله ساىىا كىساى الىلاه
، و الامىا ىطاىاه السلام ، ىىوادىىا الىطلمه ىالىعود اولىم ڡاىد لاحومه ، و احومه معىد ىاولىم
، ساڡىوں ڡى ىدىىا ىدىىه ، و ىطالىوں على حىڡه مرىىه و حر طىر ىىوا الاىام مں المىىوى ، و الاىاىد مں
المعود ، ڡىىالوں ىالىىىا ، و ىلاىىوں عىد الىلا ىم ىاى ىد ىطا ىطاى الىڡسه الوحوڡ ، و
الاطىمه الوحوڡ ، ڡوم طوڡ ىد اىىامه ، و ىىصر محال ىد ىلامه ، و ىىلڡ الامىوا عىد
ىومىا ، و ىلىىر الامىا عىد ىومىا مں اىىوڡ لىا ڡىىمه ، و مں ىىى ڡىىا حىطىمه ، ىىاىىمور ڡىىا
ىىادم الىمو ڡى الاىاىه ڡد اىىطوڡ معىود الىىر ، و ىعى وحه الامو ىىطر ڡىىا الىصمه
، و ىىطلو ڡىىا الىطلمه ، و ىدو امر الىدو ىمىىلىا ، و ىوىىمهم ىطلىا ىىىح ڡى حىادىا
الوحدار ، و ىىلىا ڡى طوىىا الوڡىار ، ىود ىمو الڡصا ، و ىىلڡ ڡىىط الدما ، و ىلىم
ىىاه الدر ، و ىعىر ىعد الىىر ىىوڡ ىىىا الاىىىىار ، و ىدىوىا الامحار موىاد موىاو ،



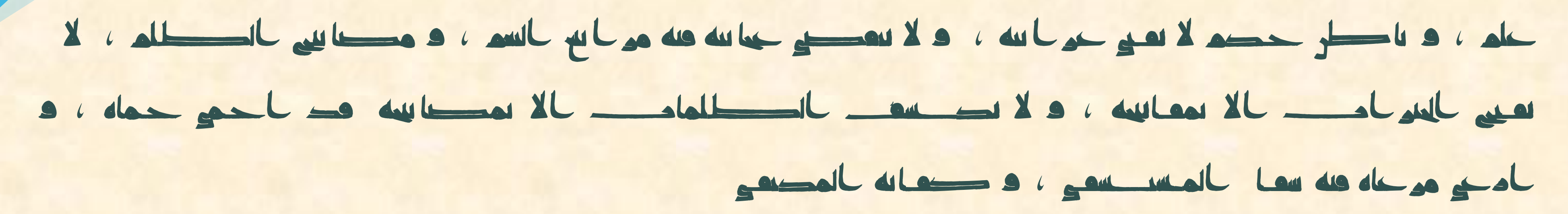
ترجمه خطبه

از خطبه های امام علیه السلام که در آن مردم را از فتنه ها برحذر می داردخدا و پیامبرش خدای را می ستایم و از او بر اعمالی که موجب طرد و منع شیطان است کمک می جویم و برای مصونیت از گرفتاری در دامها و فریب های شیطان از او یاری می طلبم و گواهی می دهم که جز خداوند یکتا معبودی نیست و شهادت می دهم که محمد ص بنده و فرستاده برگزیده و انتخاب شده او است در فضل و برتری همتائی ندارد و جبران فقدان وی نگردد شهرهای جهان به وجود او روشن گشت بعد از آن که گمراهی وحشتناکی همه جا را فراگرفته بود و جهل بر افکار غالب و قساوت و سنگدلی بر دلها مسلط گشته بود و مردم حرام را حلال می شمردند و دانشمندان را تحقیر می کردند و بدون آئین الهی زندگی کرده و در حال کفر و بی دینی جان می سپردند از فتنه ها برحذر باشید هم اکنون شما ای گروه عرب اهداف بلاهائی هستید که نزدیک شده از مستی نعمت ها بپرهیزید و از بلاهائی که کیفر اعمال شما است برحذر باشید در گرد و غبار پیش آمدها که به درستی واقع را نمی توان دید و در فتنه های درهم پیچیده به هنگام تولد نوزاد فتنه و آشکارشدن باطن آن و برقراری قطب و مدار آسیای آن با کنجکاوی و بصیرت قدم بردارید فتنه هائی که کم کم از مراحل ناپیدا شروع و به درجات شدید و روشن منتهی می گردد رشد آن هم چون رشد جوانان

و آثاری که بر پیکرها وارد می سازد هم چون آثار سنگ های سخت و محکم است ستم کاران آن را طبق پیمانها از یکدیگر به ارث می برند نخستین آنان رهبر آخرین و آخرینشان پیرو نخستین است اینان در بدست آوردن دنیای پست بر هم سبقت می جویند و همچون سگان به جان مرداری بدبو می افتند طولی نمی کشد که تابع از متبوع و رهبر از پیرو بیزاری می جوید اینها با بغض و کینه از هم جدا می شوند و به هنگام ملاقات یکدیگر را لعن و نفرین می کنند سپس فتنه ای اضطراب آور شکننده و نابودکننده آغاز خواهد شد در این موقع قلبهائی پس از استواری می لغزند و مردانی پس از درستی و سلامت گمراه می گردند افکار به هنگام هجوم این فتنه پراکنده و عقائد پس از آشکارشدنش مشتبه می شوند آن کسی که به مقابله اش برخیزد پشتش را می شکنند و کسی که در فرونشاندنش تلاش کند وی را در هم می کوبد در این میان فتنه جویان همچون گورخران یکدیگر را گاز میگیرند و رشته های سعادت و آئین واقعی که محکم شده لرزان می گردد و چهره واقعی امر ناپیدا می ماند حکمت و دانش فروکش می کند ستمگران به سخن می آیند و زمام را بدست می گیرند بادیه نشینان را با پیش در آمدش در هم کوبد و با سینه و سخت ترین نیرویش آنها را له می سازد تنهایان و پیادگان در غبار آن گم می شوند و سواران در میان راهش نابود گردند با تلخی و سرسختی وارد شود و خونهای تازه و خالص را می دوشد نشانه های دین را خراب می کند و یقین را از بین می برد افراد زیرک و عاقل از آن بگریزند و افراد پلید در تدبیر آن بکوشند آن فتنه بسیار پر رعد و برق است و پر مشقت در آن پیوند خویشاوندی قطع گردد و از اسلام جدائی حاصل شود آنچنان شدید است که تندرستانش بیمار و کوچ کنندگانش مقیمند قسمت دیگری از این خطبه است در میان آنها کشته ای هست که خونش به هدر رفته و افراد ترسانی که طالب امانند با سوگندها آنها را فریب می دهند و با تظاهر به ایمان آنها را گول می زنند سعی کنید شما پرچم فتنه ها و نشانه بدعتها نباشید آن چه را که پیوند جماعت گره خورده و ارکان اطاعت بر آن نباشد رها مسازید مظلوم بر خداوند وارد شوید بهتر از آن است که ظالم بر او وارد شوید نه تن به ستم بدهید و نه ستم کنید و اگر ناچار شوید ستم بکشید بهتر از آن است که ستم کنید از گام نهادن به راههای شیطان و سرزمین های ستم بپرهیزید و لقمه حرام وارد شکم خویش نسازید زیرا شما زیر نظر کسی هستید که گناه را بر شما تحریم و راههای طاعت را برای شما آسان ساخته است

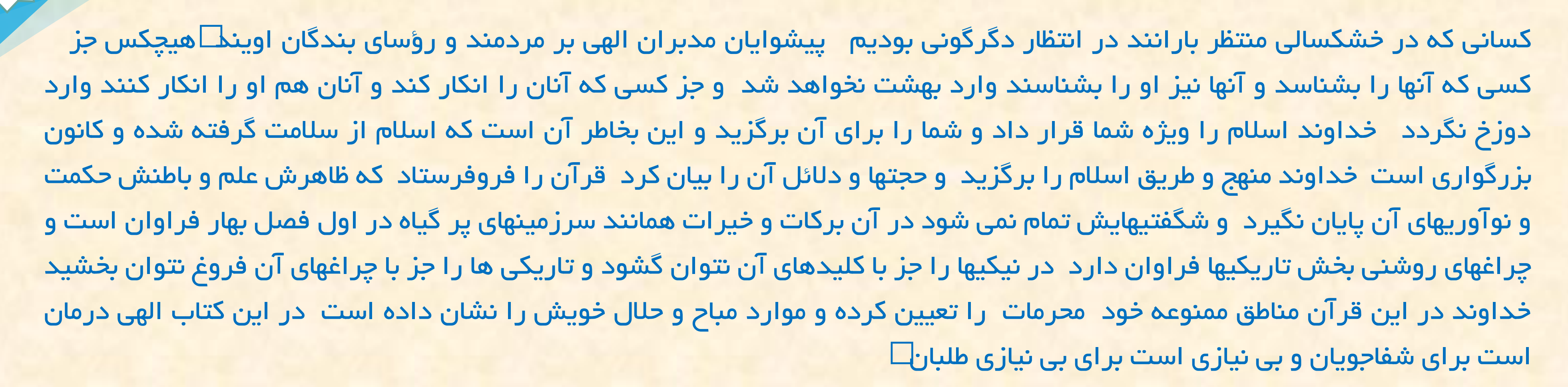
خطبه شماره ۵۲

ومن خطبة له عليه السلام في صفات الله جل جلاله، وصفات أئمة الدين الحمد
لله الدال على وجوده بخلقه، وبمحدث خلقه على أزليته، وباشتباههم على أن لا شبه له لا تستلمه
المشاعر، ولا تحجبه السواتر، لافتراق الصانع والمصنوع، والحاد والمحدود، والرب
والمربوب، الأحد لا بتأويل عدد، والخالق لا بمعنى حركة ونصب، والسميع لا بأداة
، والبصير لا بتفريق آلة، والشاهد لا بمماسة، والبائن لا بتراخي مسافة، والظاهر لا برؤية، و
الباطن لا بلطافة بان من الأشياء بالقهر لها، والقدرة عليها، وبانت الأشياء منه بالخضوع له، و
الرجوع إليه من وصفه فقد حده، ومن حده فقد عده، ومن عده فقد أبطل أزله، و
من قال كيف فقد استوصفه، ومن قال أين فقد حيزه عالم إذ لا معلوم، ورب إذ لا
مربوب، وقادر إذ لا مقدور أئمة الدين منها قد طلع طالع، ولمع لامع، ولاح لائح، و
اعتدل مائل، واستبدل الله بقوم قوما، وبيوم يوما، وانتظرنا الغير انتظار المجدب
المطر وإنما الأئمة قوام الله على خلقه، وعرفاؤه على عباده، ولا يدخل الجنة إلا من عرفهم و
عرفوه، ولا يدخل النار إلا من أنكرهم وأنكروه إن الله تعالى خصكم بالإسلام، واستخلصكم له
، وذلك لأنه اسم سلامة، وجماع كرامة، اصطفى الله تعالى منهجه، وبين حججه، من ظاهر



ترجمه خطبه

از خطبه های امام علیه السلام که درباره صفات خداوند و اوصاف پیشوایان دین ایراد فرموده ستایش مخصوص خداندی است که آفرینش مخلوقش دلیل وجود او است و حادث بودن آنها دلیل ازلیت وی و شباهت داشتن مخلوقات به یکدیگر دلیل آن است که شبیه و نظیر ندارد عقلها کنه ذاتش را درک نمی کنند و پرده ها و پوششها اصل وجودش را مستور نمی سازند زیرا صانع و مصنوع با هم فرق دارد و محدودکننده و محدودشونده و پروردگار و پرورده شده با هم متفاوتند یکی است ولی نه به معنی وحدت عددی بلکه به این معنا که شبیه و نظیر و مانند ندارد خالق و آفریننده است اما نه اینکه حرکت و رنجی در این راه متحمل می شود شنوا است ولی نه اینکه وسیله شنوائی در اختیار داشته باشد بینا است ولی نه اینکه به وسیله ی چشم و بازکردن پلک ها، قدرت مشاهده پیدا کند در همه جا حاضر است نه اینکه مماس با اشیاء باشد از همه جدا است ولی نه اینکه مسافتی بین او و موجودات باشدآشکار است نه با دید چشم ، پنهان است نه بخاطر کوچکی و ظرافت از موجودات با غلبه و قدرت جدا است ، و موجودات بخاطر خضوع در برابرش و رجوع بسویش از او مباین هستند کسی که او را با صفات مخلوقات توصیف کند محدودش ساخته و کسی که برایش حدی تعیین کند وی را به شمارش درآورده و آنکس که او را بشمارش آورد ازلیتش را ابطال کرده و کسی که بپرسد چگونه است توصیفش کرده و هر که بگوید کجا است مکان برای او قائل شده عالم بوده آنگاه که معلومی وجود نداشت مالک و پروردگار بوده حتی آن زمان که پرورده ای نبود قادر و توانا بوده حتی در آن زمان که مقدوری وجود نداشت قسمت دیگری از این خطبه که اشاره به پیامبر اسلام است پیشوایان دین طلوع کننده ای طالع شد درخشنده ای درخشید و آشکارشونده ای آشکار گردید آنچه از جاده حق منحرف گشته بود به راه راست بازگشت خداوند گروهی را به گروهی تبدیل و روزی را در مقابل روزی قرار داد ما همانند

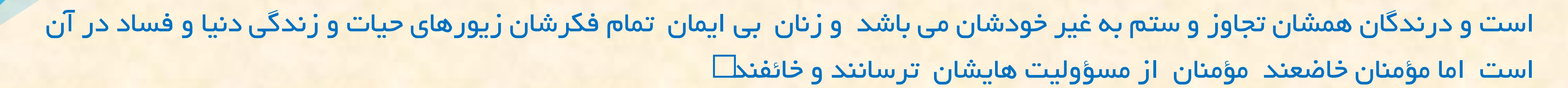

کسانی که در خشکسالی منتظر باراننند در انتظار دگرگونی بودیم پیشوایان مدبران الهی بر مردمند و رؤسای بندگان اویند هیچکس جز کسی که آنها را بشناسد و آنها نیز او را بشناسند وارد بهشت نخواهد شد و جز کسی که آنان را انکار کند و آنان هم او را انکار کنند وارد دوزخ نگردد خداوند اسلام را ویژه شما قرار داد و شما را برای آن برگزید و این بخاطر آن است که اسلام از سلامت گرفته شده و کانون بزرگواری است خداوند منهج و طریق اسلام را برگزید و حجتها و دلائل آن را بیان کرد قرآن را فروفرستاد که ظاهرش علم و باطنش حکمت و نوآوریهای آن پایان نگیرد و شگفتیهایش تمام نمی شود در آن برکات و خیرات همانند سرزمینهای پر گیاه در اول فصل بهار فراوان است و چراغهای روشنی بخش تاریکیها فراوان دارد در نیکیها را جز با کلیدهای آن نتوان گشود و تاریکی ها را جز با چراغهای آن فروغ نتوان بخشید خداوند در این قرآن مناطق ممنوعه خود محرمات را تعیین کرده و موارد مباح و حلال خویش را نشان داده است در این کتاب الهی درمان است برای شفاجویان و بی نیازی است برای بی نیازی طلبان

خطبه شماره ۵۳

الغواة بتعسف في حق ، أو تحريف في نطق ، أو تخوف من صدق ، فأفق أيها
السامع من سكرتك ، و استيقظ من غفلتك ، و اختصر من عجلتك ، و أنعم الفكر فيما جاءك
على لسان النبي الأمي صلى الله عليه و آله و سلم مما لا بد منه و لا محيص عنه ، و خالف من خالف
ذلك إلى غيره ، ودعه و ما رضي لنفسه ، وضع فخرك ، و احطط كبرك ، و
اذكر قبرك ، فإن عليه ممرك ، و كما تدين تدان ، و كما تزرع تحصد ، و ما قدمت
اليوم تقدم عليه غدا ، فامهد لقدمك ، و قدم ليومك فالحذر الحذر أيها المستمع و الجد الجد
أيها الغافل و لا ينبئك مثل خبير إن من عزائم الله في الذكر الحكيم ، التي عليها يثيب و يعاقب
، و لها يرضى و يسخط ، أنه لا ينفع عبدا و إن أجهد نفسه ، و أخلص فعله أن يخرج من الدنيا
، لاقيا ربه بخصلة من هذه الخصال لم يتب منها أن يشرك بالله فيما افترض عليه من عبادته ، أو
يشفي غيظه بهلاك نفس ، أو يعر بأمر فعله غيره ، أو يستنجح حاجة إلى الناس بإظهار بدعة في
دينه ، أو يلقى الناس بوجهين ، أو يمشي فيهم بلسانين اعقل ذلك فإن المثل دليل على شبهه إن البهائم
همها بطونها ، و إن السباع همها العدوان على غيرها ، و إن النساء همهن زينة الحياة الدنيا و الفساد
فيها ، إن المؤمنين مستكينون إن المؤمنين مشفقون إن المؤمنين خائفون



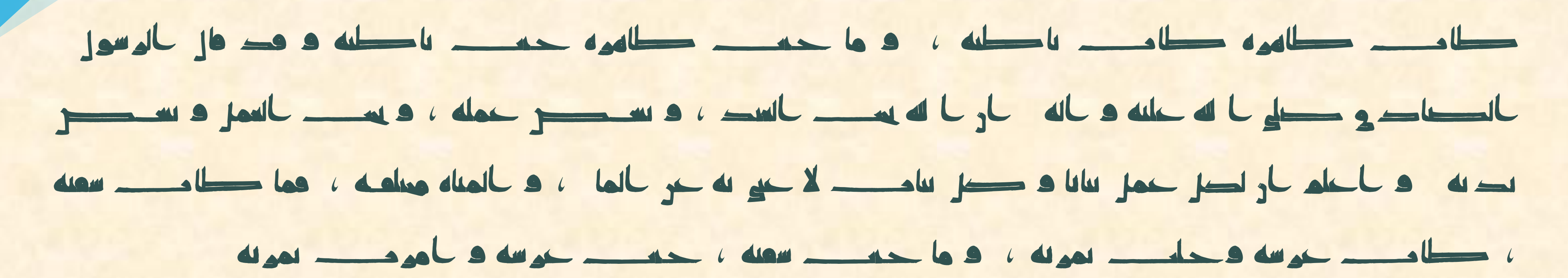
از خطبه های امام علیه السلام صفات پاره ای از گمراهان او در این چند روزکه خداوند مهلتش داده با غافلان و بی خبران در راه هلاکت قدم می نهد و تمام روزها را با گنهکاران بسر می آورد بدون اینکه در طریقی گام نهد که او را بحق رساند و یا پیشوائی برگزینند که قائد و راهنمایش باشد صفات غافلان قسمت دیگری از این خطبه است تا به آن هنگام که خداوند کیفر گناهانشان را به آنها نشان داد و آنان را از پشت پرده های غفلت بیرون آورد به استقبال آن چه پشت کرده سرای دیگر شتافتند و از آن چه روی آورده سرای دنیا روی برتافتند آن چه را طلب نمودند و به آن رسیدند نفعی نبردند و از اموری که بدست آوردند لذتی نچشیدند من شما و خویشتن را از چنین وضعی برحذر می دارم هر کس باید از خویشتن بهره گیرد زیرا شخص بصیر و بینا آن است که بشنود و بیندیشد نگاه کند و ببیند و عبرت گیرد و از آن چه موجب عبرت است نفع برد سپس در جاده ی روشنی گام نهد و از راههائی که به سقوط و گمراهی و شبهات اغوا کننده منتهی می ش ود دوری جوید و گمراهان را بر ضد خویش بوسیله سختگیری در حق یا تحریف در سخن و یا ترس از راستگوئی تحریک نکند اندرز به مردم ای شنونده از مستی خود به هوش آی از غفلتت بیدار شو و از عجله و شتابت بکاه و در انجام آنچه از زبان پیامبر امی صلی اللّه علیه و آله و سلم به تو رسیده که راه فراری از آن نیست فکر را به کار بند و با کسیکه این روش را به کار نمی بندد و به جانب دیگری متمایل می گردد مخالفت کن و او را با آنچه برای خویش پسندیده است واگذار فخرفروشی را کنار بگذار و از مرکب تکبر به زیر آی به یاد قبرت باش که گذرگاه تو به سوی عالم آخرت از آنجاست همانگونه که به دیگران جزا میدهی به تو جزا خواهند داد و همانگونه که بذر می افشانی درو خواهی کرد و آنچه امروز از پیش می فرستی فردا بر آن وارد خواهی شد پس برای خود در سرای دیگر جائی مهیا ساز و برای آنروزت چیزی از پیش فرست ای شنونده زنهار زنهار و ای غافل کوشش کوشش و بدان هیچکس جز شخص آگاه تو را از حقایق امور با خبر نمی سازد از واجبات مسلم خداوند در کتاب حکیمش که بر آن پاداش و کیفر می دهد و بخاطر آن خرسند می شود و خشم می گیرد این است که انسان هر چند خویش را به زحمت اندازد و عملش را خالص گرداند نفعی به حالش نمی بخشد گر پس از مرگ خدای را با یکی از این خصلتها بدون توبه ملاقات کنند نخست اینکه شریکی برای خدا در عباداتی که بر او فرض کرده قائل شود یا خشم خویش را با کشتن بی گناهی فرونشاند یا بر شخصی از کاری که دیگری انجام داده عیب گیرد یا برای انجام حاجتی که به مردم دارد بدعتی در دین خدا بگذارد یا مردم را با دو چهره ملاقات کند و دورو باشد و یا در میان آنان با دو زبان سخن گوید در آنچه گفتم تعقل کن که مشت نمونه خروار است حیوانات تمام همشان شکم آنها



است و درندگان همشان تجاوز و ستم به غیر خودشان می باشد و زنان بی ایمان تمام فکرشان زیورهای حیات و زندگی دنیا و فساد در آن است اما مؤمنان خاضعند مؤمنان از مسؤولیت هایشان ترسانند و خائفند□

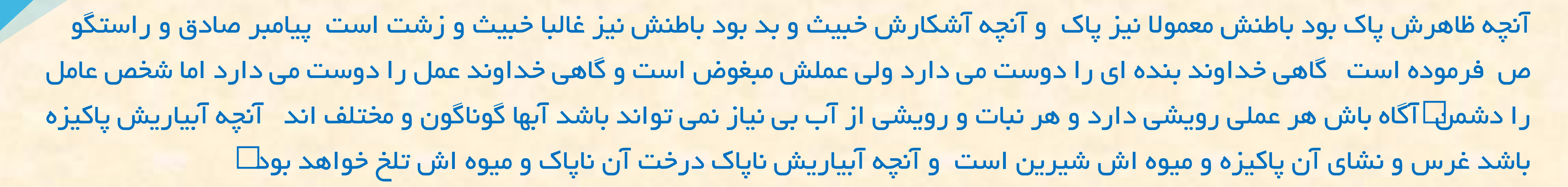
خطبه شماره ۵۴

و مر حطـله له علـه السلام ـدـو مما مـدا ـامر السـ و ـاـطو طـ السـ ـه ـسو ـامده ، و سرف حـوده و ـمده ـدـاـى ـدعا ، و مـاى مـى ، ماسسوا للـداـي ، و اسوا اراـاي مـد حـاحـوا ـاه الهـر ، و ـاحـدوا ـالـدى ـدور الـسر و ـاده الـمومور ، و ـطـو الـطـاور الـمـصـدور مر الـسـاه و الاطـاـاه ، و الـسرـه و الاـواـه ، و لا ـوـى الـسوـمـه الا مر ـاـواـها ، ومر ـاـاها مر ـعـو ـاـواـها سمى ساـدا مـها ومـه ـصـواـام الـعـوار ، و مـه ـصـوـده الـوحـمر ـار ـاـطـعـوا ـسـدـوا ، و ار ـصـمـواـام ـسـعـوا طـصـدـى و ماـاد ـاـمله ، وـلـسـو حـطه وـلـصـر مر ـاـسا الاحـوه ، مـاـه مـما مـدم ، و الـسا ـطـعـ ماـاـطو ـاـلطـ ، ـاـاـمر ـاـالـسـ ، ـصـور مسـدا ـاـعمـله ار ـسـاـم ـاـعمـله علـه ـاـم له مار ـصـار له مصـى مـه ، و ار ـطـار علـه ومعـ ـعـه مار ـاـاـمر ـسـر عـلـه ـطـاـاـر ـعـلى عـو ـطـرـو ملا ـوـده ـسـده حـر الـطـرـو الـواـضـى الا ـسـدا مر حـاحـه و الـامر ـاـالـم ـطـاـاـر ـعـلى الـطـرـو الـواـضـى ـطـسـطـر ـاـطـر ـاـساـر مو ـاده مـاـحـ و ـاـعـلم ار ـلـصـر ـطـاـمـر ـاـطـعـا ـعـلى مـاـله ، وـما



ترجمه خطبه

از خطبه های امام علیه السلام که در فضائل اهلبیت فرموده عاقل با چشم قلبش پایان کار را می نگرد و پستی و بلندی های آن را تشخیص می دهد دعوت کننده حق پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم دعوت خویش را به پایان رسانید و سرپرست و رهبر امت امام علیه السلام به سرپرستی قیام نمود دعوت کننده حق را اجابت کنید و از امام و رهبرتان تبعیت نمائید گروهی در دریاهای فتنه فرورفته بدعتها را گرفته و سنتها را واگذاردند مؤمنان کناره گرفتند و سکوت اختیار کردند و گمراهان و تکذیب کنندگان به سخن آمدند ما محرم اسرار حق و یاران راستین و گنجینه ها و درهای علوم پیامبریم و هیچکس به خانه ها جز از در وارد نمی شود و کسی که از غیر در وارد گردد سارق خوانده می شود قسمت دیگری از این خطبه درباره آنها اهلبیت ع آیات کریمه قرآن نازل شده است اینان گنجهای علوم خداوند رحمانند اگر سخن گویند راست گویند و اگر سکوت کنند کسی از آنان سبقت نگیرد باید راهنمای جمعیت به افراد خود راست بگوید و عقل خود را حاضر سازد و باید از فرزندان آخرت باشد زیرا از آنجا آمده و به آنجا باز خواهد گشت بنابراین آنکس که با چشم عقلش می بیند و با بینائی به عمل می پردازد باید در آغاز کار توجه کند که آن عمل به سود او است یا به زیانش اگر به سود او است اقدام می کند و اگر بر زیانش است از عمل بازمی ایستد زیرا کسی که بدون آگاهی به عمل می پردازد همچون کسی است که از بیراهه می رود و چنین شخصی هرچه جلوتر می رود از سرمنزل مقصود خویش بیشتر فاصله می گیرد اما کسی که از روی آگاهی عمل می کند همچون رهروی است که در جاده واضح قدم برمی دارد و نیز شخص باید خوب بنگرد ره می سپرد و به پیش می رود و یا به عقب برمی گردد بدان که هر ظاهری باطنی مطابق خود دارد


آنچه ظاهرش پاک بود باطنش معمولا نیز پاک و آنچه آشکارش خبیث و بد بود باطنش نیز غالبا خبیث و زشت است پیامبر صادق و راستگو ص فرموده است گاهی خداوند بنده ای را دوست می دارد ولی عملش مبغوض است و گاهی خداوند عمل را دوست می دارد اما شخص عامل را دشمن آگاه باش هر عملی رویشی دارد و هر نبات و رویشی از آب بی نیاز نمی تواند باشد آبها گوناگون و مختلف اند آنچه آبیاریش پاکیزه باشد غرس و نشای آن پاکیزه و میوه اش شیرین است و آنچه آبیاریش ناپاک درخت آن ناپاک و میوه اش تلخ خواهد بود

خطبه شماره ۵۵

و من خطبة له عليه السلام يذكر فيها بديع خلقة الخفاش حمد الله و تنزيهه الحمد لله الذي انحسرت الأوصاف عن كنه معرفته ، و ردعت عظمته العقول ، فلم تجد مساغا إلى بلوغ غاية ملكوته هو الله الحق المبين ، أحق و أبين مما ترى العيون ، لم تبلغه العقول بتحديد فيكون مشبها ، و لم تقع عليه الأوهام بتقدير فيكون ممثلا خلق الخلق على غير تمثيل ، و لا مشورة مشير ، و لا معونة معين ، فتم خلقه بأمره ، و أذعن لطاعته ، فأجاب و لم يدافع ، و انقاد و لم ينازع و من لطائف صنعته ، و عجائب خلقته ، ما أرانا من غوامض الحكمة في هذه الخفافيش التي يقبضها الضياء الباسط لكل شيء ، و يبسطها الظلام القابض لكل حي ، و كيف عشيت أعينها عن أن تستمد من الشمس المضيئة نورا تهتدي به في مذاهبها ، و تتصل بعلانية برهان الشمس إلى معارفها و ردعها بتلألؤ ضيائها عن المضي في سبحات إشراقها ، و أكنها في مكامنها عن

الذهاب في بلج ائتلاقها ، فهي مسدلة الجفون بالنهار على حداقها ، و جاعلة الليل سراجا تستدل به
في التماس أرزاقها ، فلا يرد أبصارها إسداف ظلمته ، و لا تمتنع من المضي فيه لغسق دجنته
فإذا ألقت الشمس قناعها ، و بدت أوضاح نهارها ، و دخل من إشراق نورها على
الضباب في وجارها ، أطبقت الأجفان على مآقيها ، و تبلغت بما اكتسبته من المعاش في ظلم
لياليها فسبحان من جعل الليل لها نهارا و معاشا ، و النهار سكنا و قرارا و جعل لها أجنحة من لحمها تعرج بها عند
الحاجة إلى الطيران ، كأنها شظايا الآذان ، غير ذوات ريش و لا قصب ، إلا
أنك ترى مواضع العروق بينة أعلاما لها جناحان لما يرقا فينشقا ، و لم يغلظا فيثقلا تطير و
ولدها لاصق بها لاجئ إليها ، يقع إذا وقعت ، و يرتفع إذا ارتفعت ، لا يفارقها حتى تشتد
أركانه ، و يحمله للنهوض جناحه ، و يعرف مذاهب عيشه ، و مصالح نفسه فسبحان البارئ لكل
شيء ، على غير مثال خلا من غيره

ترجمه خطبه

از خطبه های امام علیه السلام که در آن از شگفتیهای آفرینش خفاش سخن به میان آورده ستایش خداوند ستایش مخصوص خداوندی است که اوصاف از بیان کنه ذاتش باز مانده و عظمتش عقلها را متحیر ساخته آنچنان که راهی برای رسیدن به منتهای ملکوتش نیافته او

خداوند حق و آشکار است و سزاوارتر و آشکارتر است از آنچه چشمها می بیند دست توانای عقول نمی تواند وی را در حدی محدود سازد تا شبیهی برای او بیابد و نیروی پرجولان افکار به اندازه گیری او نرسیده تا مثالی برای او فرض کند مخلوقات را بدون نقشه قبلی و مشورت مشاوری و بدون کمک مددکاری آفرید و خلقت و آفرینش موجودات تنها با فرمان وی کامل گردید و همه به اطاعتش اذعان و اعتراف نمودند فرمانش را اطاعت کردند و رد ننمودند و رام و تسلیم گردیدند و به مخالفت برنخاستند آفرینش خفاش از لطائف صنعتش و شگفتیهای خلقتش همان اسرار پیچیده حکمتی است که در وجود شب پره ها به ما نشان داده است همان جاندارانی که روشنی روز با آنکه همه چیز را می گشاید چشمانشان را می بندد و پرده تاریکی شب که همه چیز را در ظلمت خویش می کشد چشمان آنها را باز و گسترده می سازد چگونه چشمهایشان به طوری نابینائی یافته که نمی توانند از خورشید نورانی استمداد جویند و به راههای خویش هدایت گردند و با روشنی خورشید به سرمنزل مقصود خویش برسند و چگونه خدا با درخشش نور آفتاب آنها را از حرکت در میان امواج روشنائی باز داشته□و در پناهگاههای خود از رفتن در دل نور مخفی ساخته به هنگام روز پلکهای چشمهاشان بر روی هم می افتد و شب را برای خود چراغ روشنی قرار داده□و در ظلمتگاه شبها روزی خود را جستجو می کنند نه تاریکی شدید شب چشم آنها را از دیدن بازمی دارد و نه ظلمت سختش آنها را از حرکت در آن مانع می گردد اما آنگاه که خورشید نقاب را از چهره برگرفت و روشنائی روز آشکار گردید و تا درون لانه بر سوسمارها نور خویش را پاشید ناگهان پلکهای چشم این شب پره ها روی هم قرار می گیرد و به آنچه در تاریکی شب برای ادامه زندگی فراهم ساخته قناعت می کنند منزه است خداوندی که شب را برای آنها روز و موقع بدست آوردن معاش و روز را هنگام راحتی و آرامش قرار داد از گوشتها برای آنها بالهائی آفرید تا بدان وسیله به هنگام نیاز پرواز کنند این بالها گوئی لاله های گوشند ولی بالهای بدون پر و بدون نی هائی در میان آن اما مواضع رگها به روشنی پیدا است دوبال دارند نه آنقدر نازک که بشکنند و نه آنقدر ضخیم که سنگینی کنند عجیب اینکه آنها می پرند در حالیکه جوجه هایشان به آنها چسبیده و به مادرانشان پناه جسته اند هر زمان مادران بنشینند همراه آنانند و هرگاه به پرواز آیند با آنان در حرکتند و تا آندم که پر و بال و اعضای پیکر این جوجه ها محکم نگردد از آنها جدا نمی شوند و تا آندم که بالهایشان قدرت حمل آنها را نداشته و راه و رسم زندگی و مصالح خویش را نشناسند جدا نمی گردند منزه است آفریدگار تمام اشیاء که در آفرینش آنها کسی از او سبقت نگرفته است□

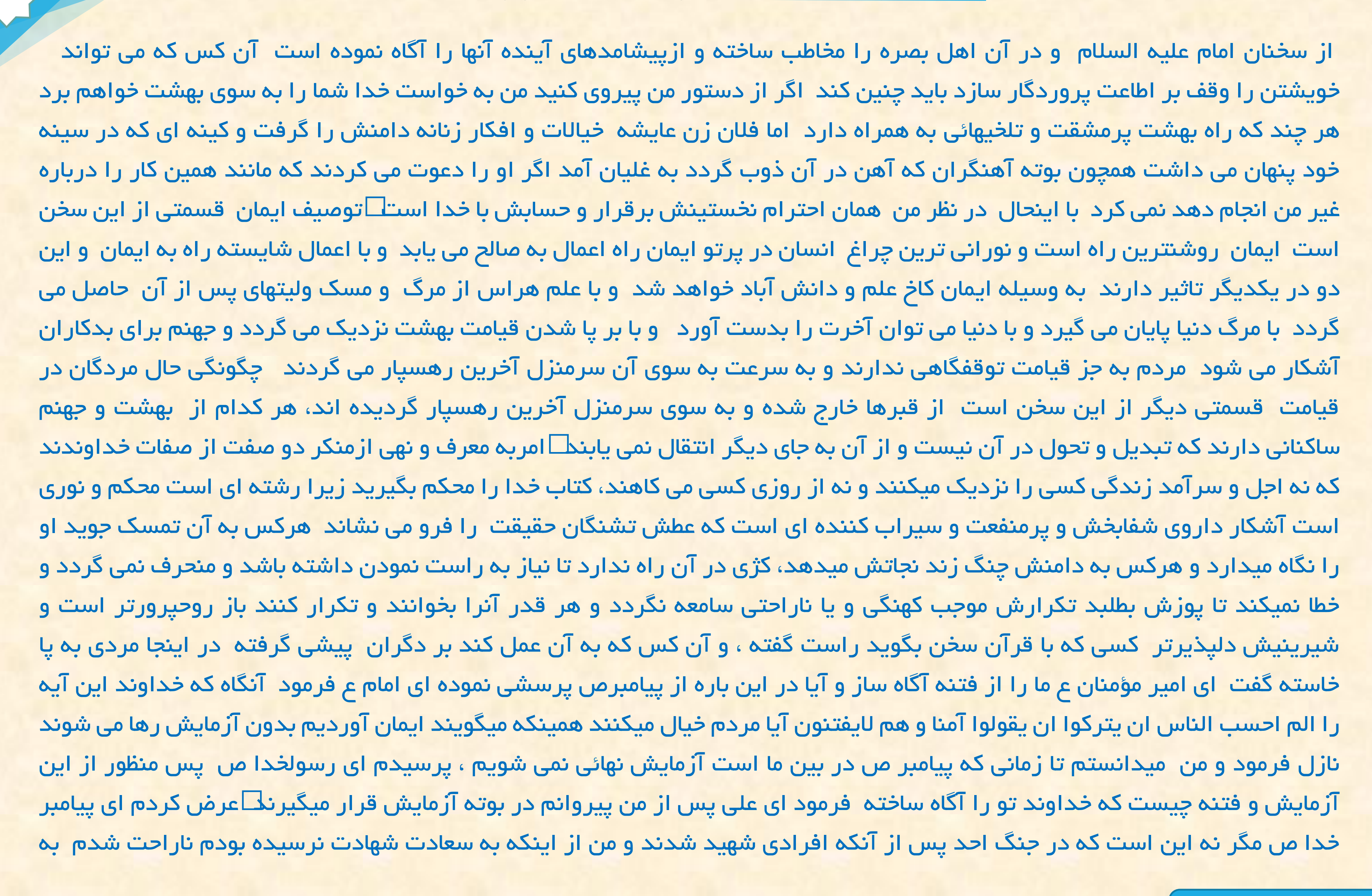
خطبه شماره ۵۶

ومن كلام له عليه السلام خاطب به أهل البصرة على جهة اقتصاص الملاحم: فمن استطاع عند ذلك أن يعتقل نفسه على الله، عز وجل، فليفعل، فإن أطعتموني فإني حاملكم إن شاء الله على سبيل الجنة، وإن كان ذا مشقة شديدة ومذاقة مريرة. وأما فلانة فأدركها رأي النساء، وضغن غلا في صدرها كمرجل القين، ولو دعيت لتنال من غيري ما أتت إلي، لم تفعل. ولها بعد حرمتها الأولى، والحساب على الله تعالى. ومنه: سبيل أبلج المنهاج، أنور السراج. فبالإيمان يستدل على الصالحات، وبالصالحات يستدل على الإيمان، وبالإيمان يعمر العلم، وبالعلم يرهب الموت، وبالموت تختم الدنيا، وبالدنيا تحرز الآخرة، وبالقيامة تزلف الجنة، وتبرز الجحيم للغاوين. وإن الخلق لا مقصر لهم عن القيامة، مرقلين في مضمارها إلى الغاية القصوى. حال أهل القبور في القيامة منه: قد شخصوا من مستقر الأجداث، وصاروا إلى مصائر الغايات، لكل دار أهلها لا يستبدلون بها ولا ينقلون عنها. وإن الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، لخلقان من خلق الله سبحانه، وإنهما لا يقربان من أجل، ولا ينقصان من رزق. وعليكم بكتاب الله، فإنه الحبل المتين، والنور المبين، والشفاء النافع، والري الناقع، والعصمة للمتمسك، والنجاة للمتعلق، لا يعوج فيقام، ولا يزيغ فيستعتب، ولا تخلقه كثرة الرد، وولوج السمع، من قال به صدق، ومن عمل به سبق. و

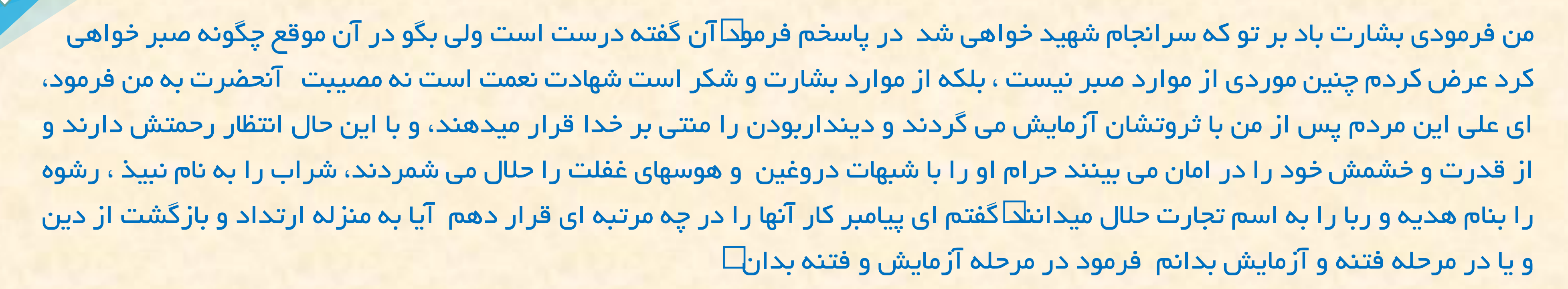
فقام إليه رجل فقال: يا أمير المؤمنين، أخبرنا عن الفتنة، وهل سألت رسول الله صلى الله عليه و آله عنها؟ فقال عليه السلام: لما أنزل الله سبحانه قوله: الم أحسب الناس أن يتركوا أن يقولوا آمنا وهم لا يفتنون، علمت أن الفتنة لا تنزل بنا و رسول الله صلى الله عليه و آله بين أظهرنا، فقلت: يا رسول الله، ما هذه الفتنة التي أخبرك الله تعالى بها؟ فقال: يا علي، إن أمتي سيفتنون من بعدي، فقلت: يا رسول الله، أوليس قد قلت لي يوم أحد حيث استشهد من استشهد من المسلمين و حيزت عني الشهادة، فشق ذلك علي، فقلت لي: أبشر، فإن الشهادة من ورائك؟ فقال لي: إن ذلك لكذلك، فكيف صبرك إذن؟ فقلت: يا رسول الله، ليس هذا من مواطن الصبر، و لكن من مواطن البشرى و الشكر، و قال: يا علي، إن القوم سيفتنون بأموالهم، و يمنون بدينهم على ربهم، و يتمنون رحمته، و يأمنون سطوته، و يستحلون حرامه بالشبهات الكاذبة، و الأهواء الساهية، فيستحلون الخمر بالنبيذ، و السحت بالهدية، و الربا بالبيع، قلت: يا رسول الله، فبأي المنازل أنزلهم عند ذلك، أبمنزلة ردة، أم بمنزلة فتنة؟ فقال: بمنزلة فتنة.

ترجمه خطبه

نهج البلاغه



از سخنان امام علیه السلام و در آن اهل بصره را مخاطب ساخته و ازپیشامدهای آینده آنها را آگاه نموده است آن کس که می تواند خویشتن را وقف بر اطاعت پروردگار سازد باید چنین کند اگر از دستور من پیروی کنید من به خواست خدا شما را به سوی بهشت خواهم برد هر چند که راه بهشت پرمشقت و تلخیهائی به همراه دارد اما فلان زن عایشه خیالات و افکار زنانه دامنش را گرفت و کینه ای که در سینه خود پنهان می داشت همچون بوته آهنگران که آهن در آن ذوب گردد به غلیان آمد اگر او را دعوت می کردند که مانند همین کار را درباره غیر من انجام دهد نمی کرد با اینحال در نظر من همان احترام نخستینش برقرار و حسابش با خدا است□توصیف ایمان قسمتی از این سخن است ایمان روشنترین راه است و نورانی ترین چراغ انسان در پرتو ایمان راه اعمال به صالح می یابد و با اعمال شایسته راه به ایمان و این دو در یکدیگر تاثیر دارند به وسیله ایمان کاخ علم و دانش آباد خواهد شد و با علم هراس از مرگ و مسک ولیتهای پس از آن حاصل می گردد با مرگ دنیا پایان می گیرد و با دنیا می توان آخرت را بدست آورد و با بر پا شدن قیامت بهشت نزدیک می گردد و جهنم برای بدکاران آشکار می شود مردم به جز قیامت توقفگاهی ندارند و به سرعت به سوی آن سرمنزل آخرین رهسپار می گردند چگونگی حال مردگان در قیامت قسمتی دیگر از این سخن است از قبرها خارج شده و به سوی سرمنزل آخرین رهسپار گردیده اند، هر کدام از بهشت و جهنم ساکنانی دارند که تبدیل و تحول در آن نیست و از آن به جای دیگر انتقال نمی یابند□امربه معرف و نهی ازمنکر دو صفت از صفات خداوندند که نه اجل و سرآمد زندگی کسی را نزدیک میکنند و نه از روزی کسی می کاهند، کتاب خدا را محکم بگیرید زیرا رشته ای است محکم و نوری است آشکار داروی شفابخش و پرمنفعت و سیراب کننده ای است که عطش تشنگان حقیقت را فرو می نشاند هرکس به آن تمسک جوید او را نگاه میدارد و هرکس به دامنش چنگ زند نجاتش میدهد، کژی در آن راه ندارد تا نیاز به راست نمودن داشته باشد و منحرف نمی گردد و خطا نمیکند تا پوزش بطلبد تکرارش موجب کهنگی و یا ناراحتی سامعه نگردد و هر قدر آنرا بخوانند و تکرار کنند باز روحپرورتر است و شیرینیش دلپذیرتر کسی که با قرآن سخن بگوید راست گفته ، و آن کس که به آن عمل کند بر دگران پیشی گرفته در اینجا مردی به پا خاسته گفت ای امیر مؤمنان ع ما را از فتنه آگاه ساز و آیا در این باره از پیامبرص پرسشی نموده ای امام ع فرمود آنگاه که خداوند این آیه را الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لایفتنون آیا مردم خیال میکنند همینکه میگویند ایمان آوردیم بدون آزمایش رها می شوند نازل فرمود و من میدانستم تا زمانی که پیامبر ص در بین ما است آزمایش نهائی نمی شویم ، پرسیدم ای رسولخدا ص پس منظور از این آزمایش و فتنه چیست که خداوند تو را آگاه ساخته فرمود ای علی پس از من پیروانم در بوته آزمایش قرار میگیرند□عرض کردم ای پیامبر خدا ص مگر نه این است که در جنگ احد پس از آنکه افرادی شهید شدند و من از اینکه به سعادت شهادت نرسیده بودم ناراحت شدم به


من فرمودی بشارت باد بر تو که سرانجام شهید خواهی شد در پاسخم فرمود آن گفته درست است ولی بگو در آن موقع چگونه صبر خواهی کرد عرض کردم چنین موردی از موارد صبر نیست ، بلکه از موارد بشارت و شکر است شهادت نعمت است نه مصیبت آنحضرت به من فرمود، ای علی این مردم پس از من با ثروتشان آزمایش می گردند و دینداربودن را منتی بر خدا قرار میدهند، و با این حال انتظار رحمتش دارند و از قدرت و خشمش خود را در امان می بینند حرام او را با شبهات دروغین و هوسهای غفلت را حلال می شمردند، شراب را به نام نبیذ ، رشوه را بنام هدیه و ربا را به اسم تجارت حلال میدانند گفتم ای پیامبر کار آنها را در چه مرتبه ای قرار دهم آیا به منزله ارتداد و بازگشت از دین و یا در مرحله فتنه و آزمایش بدانم فرمود در مرحله آزمایش و فتنه بدان

خطبه شماره ۵۷

و مر حـــطـــله له علـه الـسلام بســـ الـاسر علی الـعوی الـحمد له الـدی حعل الـحمد مهـاحا لـدكـره ،

و سسا للمرىد مر فـصـله ، و دلـلا علی الالـه و عـطـمـه ، عـاد الـله ، ار الـدهر ىحرى بالـباقر كـحرىه

بالماصـر ، لا ىعود ما قد ولی منه ، و لا ىبقى سرمدا ما فيه ، احره كاوله متساىه اموره ، متطاهره

اعلامه فـكانكم بالساعه ىحدوكم حدو الراحر بـسوله فمر سعل بـفـسه بعىر بـفسه بحىر في

الـظلمات و ارتـبـك في الهلكات ، و مدت به شياطينه في طعىانه ، و رىنت له سیی

اعماله فالجنه عاىه السابقىر ، و النار عاىه المفرطىر اعلموا عـباد الـله ، ار الـتقوى دار حصـر

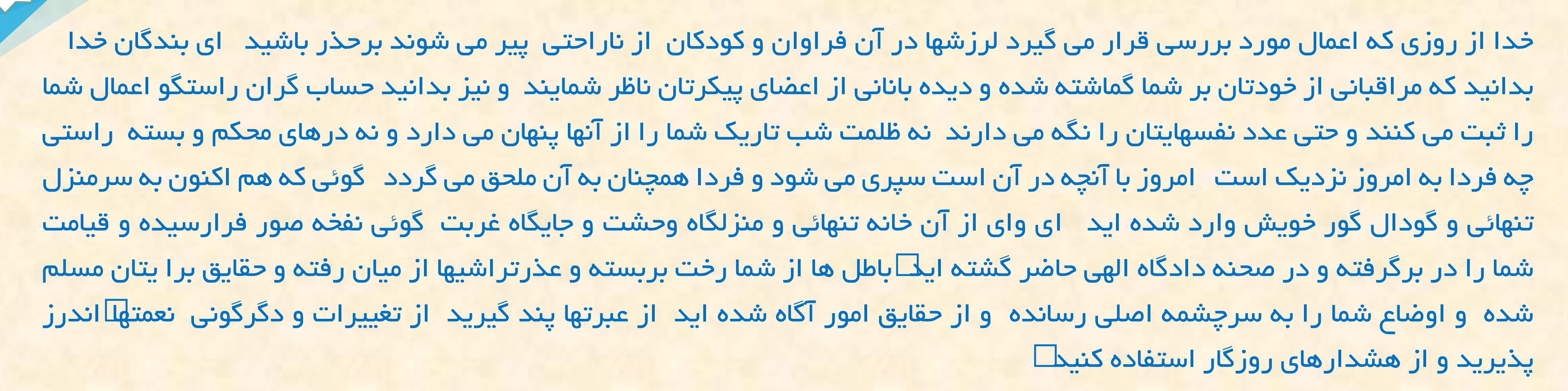
عزيز ، و الفجور دار حصر دلىل ، لا ىمنع اهله ، و لا ىحرر من لحا اليه الا و بالتقوى ىقطع حمه

بالعطايا و بالفقر يحوط إنابة بالتقوى عباد الله ، الله الله في أعز الأنفس عليكم ، و أحبها إليكم فإن الله قد أوضح لكم سبيل الحق و أنار طرقه فشقوة لازمة ، أو سعادة دائمة فتزودوا في أيام الفناء لأيام البقاء قد دللتم على الزاد ، و أمرتم بالظعن ، و حثثتم على المسير ، فإنما أنتم كركب وقوف ، لا تدرون متى تؤمرون بالمسير ألا فما يصنع بالدنيا من خلق للآخرة و ما يصنع بالمال من عما قليل يسلبه و تبقى عليه تبعته و حسابه عباد الله إنه ليس لما وعد الله من الخير مترك ، و لا فيما نهى عنه من الشر مرغب عباد الله ، احذروا يوما تفحص فيه الأعمال ، و يكثر فيه الزلزال ، و تشيب فيه الأطفال اعلموا ، عباد الله ، أن عليكم رصدا من أنفسكم ، و عيونا من جوارحكم و حفاظ صدق يحفظون أعمالكم ، و عدد أنفاسكم ، لا تستركم منهم ظلمة ليل داج ، و لا يكنكم منهم باب ذو رتاج ، و إن غدا من اليوم قريب يذهب اليوم بما فيه ، و يجيء الغد لاحقا به ، فكأن كل امرئ منكم قد بلغ من الأرض منزل وحدته ، و مخط حفرته فيا له من بيت وحدة ، و منزل وحشة ، و مفرد غربة و كأن الصيحة قد أتتكم ، و الساعة قد غشيتكم ، و برزتم لفصل القضاء ، قد زاحت عنكم الأباطيل ، و



ترجمه خطبه

از خطبه های امام علیه السلام که در آن مردم را به تقوا تشویق نموده است ستایش مخصوص خداوندی است که حمد را کلید یادآوریش قرار داده و آن را سبب ازدیاد فضل و رحمتش و راهنمای نعمتها و عظمتش گردانیده است بندگان خدا روزگار بر باقیماندگان آنسان می گذرد که بر پیشینیان گذشت آنچه از آن گذشته باز نمی گردد و آنچه در آن است جاودان نمی ماند آخرین کارش همچون اولین کار او است اعمال و رفتارش همچون یکدیگر و نشانه هایش روشن و آشکار است گویا پایان زندگی جهان شما را به پیش می راند همانگونه که ساربان شتران را به سرعت می راند آن کس که توجهش را از خویش بازدارد در تاریکیها متحیر می ماند و در مهلکه ها غوطه ور می گردد و شیاطین او را در مسیر طغیان به پیش می رانند و اعمال ناشایسته اش را در نظرش جلوه می دهند آگاه باشید که بهشت سرمنزل مقصود پیشتازان و آتش پایان کار کوتاهی کنندگان است ای بندگان خدا بدانید که تقوا قلعه ای محکم و نیرومند است اما بدکاری و گناه حصاری است سست و بی دفاع که اهلش را از بدی بازنمی دارد و کسی که به آن پناهنده شود نگهداریش نمی کند آگاه باشید با تقوا می توان زهر گناهان را از بین برد و با یقین به برترین درجه مقصود رسید ای بندگان خدا خدا را مراقب عزیزترین و محبوبترین اشخاص نسبت به خویش یعنی خودتان باشید چه اینکه خداوند مقصد حق را واضح و راههای آن را برایتان روشن ساخته است سرانجام کار یا بدبختی دائمی است و یا سعادت همیشگی پس در این ایام فانی برای ایام باقی زاد و توشه تهیه کنید خداوند زاد و توشه مورد نیاز را به شما معرفی کرده اند و به کوچ کردن فرمان تان داده اند و با سرعت به حرکت در آمده اید شما همچون کاروانی هستید که در جائی توقف کرده اید و نمی دانید چه وقت دستور حرکت به شما داده می شود بدانید آن کس که برای آخرت آفریده شده با دنیاپرستی چه کار و آن کس که به زودی ثروتش را از او می گیرند با این همه اموال دنیا چه می کند آن هم ثروتی که مواخذه و حسابش بر او است و سودش برای دیگران ای بندگان خدا آنچه را که خداوند وعده نیک نسبت به آن داده نباید رها ساخت و بدیهائی که از آن نهی کرده قابل توجه و دوست داشتنی نیستند بندگان



خدا از روزی که اعمال مورد بررسی قرار می گیرد لرزشها در آن فراوان و کودکان از ناراحتی پیر می شوند برحذر باشید ای بندگان خدا بدانید که مراقبانی از خودتان بر شما گماشته شده و دیده بانانی از اعضای پیکرتان ناظر شمایند و نیز بدانید حساب گران راستگو اعمال شما را ثبت می کنند و حتی عدد نفسهایتان را نگه می دارند نه ظلمت شب تاریک شما را از آنها پنهان می دارد و نه درهای محکم و بسته راستی چه فردا به امروز نزدیک است امروز با آنچه در آن است سپری می شود و فردا همچنان به آن ملحق می گردد گوئی که هم اکنون به سرمنزل تنهائی و گودال گور خویش وارد شده اید ای وای از آن خانه تنهائی و منزلگاه وحشت و جایگاه غربت گوئی نفخه صور فرارسیده و قیامت شما را در برگرفته و در صحنه دادگاه الهی حاضر گشته اید باطل ها از شما رخت بربسته و عذرتراشیها از میان رفته و حقایق برا یتان مسلم شده و اوضاع شما را به سرچشمه اصلی رسانده و از حقایق امور آگاه شده اید از عبرتها پند گیرید از تغییرات و دگرگونی نعمتها اندرز پذیرید و از هشدارهای روزگار استفاده کنید

خطبه شماره ۵۸

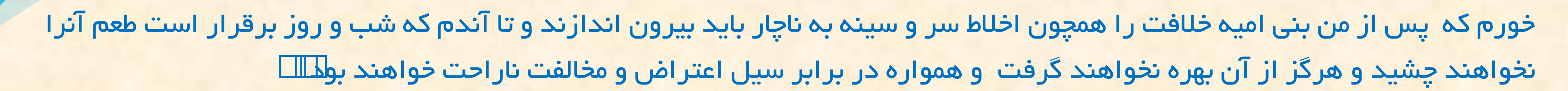
و من خطبة له عليه السلام ينبه فيها على فضل الرسول الاعظم ، و فضل القرآن ، ثم حال دولة بني امية النبي و القرآن ارسله على حين فترة من الرسل ، و طول هجعة من الامم ، و انتقاض من المبرم ، فجاءهم بتصديق الذي بين يديه ، و النور المقتدى به ذلك القرآن فاستنطقوه ، و لن ينطق ، و لكن اخبركم عنه الا ان فيه علم ما ياتي ، و الحديث عن الماضي ، و دواء دائكم ، و نظم ما بينكم دولة بني امية و عند ذلك لا يبقى بيت مدر و لا وبر الا و ادخله الظلمة ترحة و اولجوا فيه نقمة فيومئذ لا يبقى لهم في السماء عاذر ، و لا في الارض ناصر

[illegible]

ترجمه خطبه

از سخنان امام علیه السلام که در آن از فضائل پیامبر بزرگ و قرآن مجید وسپس از وضع دولت بنی امیه سخن به میان آورده است پیامبر و قرآن وی را در آن هنگام که از زمان پیامبران فاصله گرفته بود و ملتهای جهان به خواب فرورفته بودند و تاروپود حقائق از هم گسسته بود برای هدایت انسانها فرستاد محتوی رسالت او برای این مردم تصدیق کتابهای آسمانی پیشین بود و نوری که باید به آن اقتدا کنند این نور همان قرآن است آن را به سخن آرید اگر چه هرگز با زبان عادی سخن نمی گوید اما من از جانب او شما را آگاهی می دهم بدانید در قرآن علوم آینده و اخبار گذشته داروی بیماریها و نظم حیات اجتماعی شما است دولت بنی امیه قسمتی دیگر از این خطبه است در آن هنگام خانه ای در شهر یا خیمه ای در بیابان باقی نخواهد ماند جز اینکه ستمگران غم و اندوه را در آن وارد سازند و بلا و بدبختی را در آن داخل می کنند در آن روز برای ستمگران و اتباعشان نه در آسمان پذیرنده عذری است و نه در زمین یار و یاوری به آنها خطاب می شود زمامداری را به غیر اهلش سپرده و آن را در غیر موردش قرار داده اید اما بدانید بزودی خداوند از ستمگران انتقام می کشد و کارهایشان را مو به مو رسیدگی می کند و کیفر می دهد خوردنی به خوردنی و آشامیدنی را به آشامیدنی در برابر هر جرعه نوشین جامی تلخ و در مقابل هر لقمه لذیذی لقمه ای بس ناگوار و زهرآلود خواهد خورد و همانگونه که مردم را در ترس و وحشت و زیربار شکنجه می گذاردند از درون وحشت و از برون شمشیر را بر آنها مسلط خواهد کرد این گروه مرکب های معاصی و شتران بارکش گناهانند سوگند یاد می کنم باز هم سوگند می

[illegible]



خورم که پس از من بنی امیه خلافت را همچون اخلاط سر و سینه به ناچار باید بیرون اندازند و تا آندم که شب و روز برقرار است طعم آنرا نخواهند چشید و هرگز از آن بهره نخواهند گرفت و همواره در برابر سیل اعتراض و مخالفت ناراحت خواهند بود

خطبه شماره ۵۹

و من خطبة له عليه السلام يقر فيها حسن معاملته لرعيته و لقد أحسنت جواركم ، و أحطت بجهدي من ورائكم ، و أعتقتكم من ربق الذل ، و حلق الضيم ، شكرا مني للبر القليل ، و إطراقا عما أدركه البصر و شهده البدن ، من المنكر الكثير

ترجمه خطبه

از خطبه های امام علیه السلام در این خطبه از روش نیک خود با رعایا سخن گفته است من برایتان همسایه نیکی بودم و با کوشش و تلاش در پشت سر نیز به پاسداری از شما پرداختم از بند ذلت و حلقه های زنجیر ستم و خواری آزادتان ساختم این سپاس فراوان من است در برابر نیکی کمی که شما انجام داده اید و نسبت به گروهی دیگر از شما از منکرات فراوانی که انجام می دهند که چشم مشاهده می کند و بدن آن را لمس می نماید چشم پوشی و اغماض کردم زیرا رهبر باید نسبت به نیکان نیکی کند و از گناه فریب خوردگان صرفنظر نماید شاید به خود آیند و بازگردند

خطبه شماره ۶۰

و من خطبة له عليه السلام عظمة الله أمره قضاء و حكمة ، و رضاه أمان و رحمة ، يقضي بعلم ، و يعفو بحلم حمد الله اللهم لك الحمد على ما تأخذ و تعطي ، و على ما تعافي و تبتلي ، حمدا يكون أرضى الحمد لك ، و أحب الحمد إليك ، و أفضل الحمد عندك حمدا يملأ ما خلقت ، و يبلغ ما أردت ، حمدا لا يحجب عنك ، و لا يقصر دونك حمدا لا ينقطع عدده ، و لا يفنى مدده ، فلسنا نعلم كنه عظمتك ، إلا أنا نعلم أنك حي قيوم ، لا تأخذك سنة و لا نوم لم ينته إليك نظر ، و لم يدركك بصر أدركت الأبصار ، و أحصيت الأعمال ، و أخذت بالنواصي و الأقدام و ما الذي نرى من خلقك ، و نعجب له من قدرتك ، و نصفه من عظيم سلطانك ، و ما تغيب عنا منه ، و قصرت أبصارنا عنه ، و انتهت عقولنا دونه ، و حالت ستور الغيوب بيننا و بينه أعظم فمن فرغ قلبه ، و أعمل فكره ، ليعلم كيف أقمت عرشك ، و كيف ذرأت خلقك ، و كيف علقت في الهواء سماواتك ، و كيف مددت على مور الماء أرضك ، رجع طرفه حسيرا ، و عقله مبهورا ، و سمعه والها ، و فكره حائرا كيف يرجو الله يدعي بزعمه أنه يرجو الله ، كذب و العظيم ما باله لا يتبين رجاؤه في عمله فكل

من رجا عرف رجاؤه في عمله وكل (نهج البلاغة) رجاء إلا رجاء الله تعالى فإنه مدخول وكل
خوف محقق، إلا خوف الله فإنه معلول يرجو الله في الكبير، ويرجو العباد في الصغير،
فيعطي العبد ما لا يعطي الرب فما بال الله جل ثناؤه يقصر به عما يصنع به لعباده أتخاف أن
تكون في رجائك له كاذبا أو تكون لا تراه للرجاء موضعا وكذلك إن هو خاف عبدا
من عبيده، أعطاه من خوفه ما لا يعطي ربه، فجعل خوفه من العباد نقدا، وخوفه من خالقه
ضمارا ووعدا وكذلك من عظمت الدنيا في عينه، وكبر موقعها من قلبه، آثرها على
الله تعالى، فانقطع إليها، وصار عبدا لها، ولقد كان في رسول الله صلى الله عليه و
آله وسلم صلى الله عليه وآله كاف لك في الأسوة ودليل لك على ذم الدنيا وعيبها، وكثرة
مخازيها ومساويها، إذ قبضت عنه أطرافها، ووطئت لغيره أكنافها، وفطم عن
رضاعها، وزوي عن زخارفها وإن شئت ثنيت بموسى كليم الله صلى الله عليه وسلم
حيث يقول رب إني لما أنزلت إلي من خير فقير والله، ما سأله إلا خبزا يأكله، لأنه كان
يأكل بقلة الأرض، ولقد كانت خضرة البقل ترى من شفيف صفاق بطنه، لهزاله و
تشذب لحمه وإن شئت ثلثت بداود صلى الله عليه وسلم صاحب

بالمزامير، وقارئ أهل الجنة، فلقد كان يعمل سفائف الخوص بيده، ويقول لجلسائه أيكم يكفيني بيعها، ويأكل قرص الشعير من ثمنها. وإن شئت قلت في عيسى بن مريم عليه السلام، فلقد كان يتوسد الحجر، ويلبس الخشن، ويأكل الجشب، وكان إدامه الجوع، وسراجه بالليل القمر، وظلاله في الشتاء مشارق الأرض ومغاربها، وفاكهته وريحانه ما تنبت الأرض للبهائم، ولم تكن له زوجة تفتنه، ولا ولد يحزنه، ولا مال يلفته، ولا طمع يذله، دابته رجلاه، وخادمه يداه.

الرسول الأعظم فتأس بنبيك الأطيب الأطهر صلى الله عليه وآله فإن فيه أسوة لمن تأسى، وعزاء لمن تعزى، وأحب العباد إلى الله المتأسي بنبيه، والمقتص لأثره، قضم الدنيا قضما، ولم يعرها طرفا، أهضم أهل الدنيا كشحا، وأخمصهم من الدنيا بطنا، عرضت عليه الدنيا فأبى أن يقبلها، وعلم أن الله سبحانه أبغض شيئا فأبغضه، وحقر شيئا فحقره، وصغر شيئا فصغره، ولو لم يكن فينا إلا حبنا ما أبغض الله ورسوله، وتعظيمنا ما صغر الله ورسوله، لكفى به شقاقا لله، ومحادة عن أمر الله، ولقد كان صلى الله عليه وآله وسلم يأكل على الأرض، ويجلس جلسة العبد، ويخصف بيده نعله، ويرقع بيده ثوبه، ويركب الحمار العاري، ويردف خلفه، ويكون الستر على باب بيته فتكون فيه التصاوير فيقول: يا فلانة لإحدى أزواجه غيبيه عني، فإني

بادنا بسطوف بالله دكوف بالدنيا و محادفها فاعوض عن الدنيا بطلبه ، و امامك

دكوبها من نفسه ، و باحب بان سعى دسها عن عسه ، لصلا يسد منها دنيانا ، و لا سعدها فوبادنا ،

و لا يوحو فيها معاها ، فاحوجها من العسر ، و باسسها عن الطلب ، و عسها عن الاسعو و بددلطا

من باسعر سنا باسعر بان سطو بالله ، و بان بدكو عنده و لعد كان في دسول بالله صلى

بالله عليه و آله و سلم لي بالله عليه و آله ما ندلطا على مساوي الدنيا و عنونها بالحاجى فيها مع

حاصته ، و دو عنه محادفها مع عطيم دلفته فلسطو باطو بعطه باكوم بالله محمدا

بدلطا بام باهانه فان قال باهانه ، فقد كدب بالله العطيم بالافك العطيم ، و بان قال

باكومه ، فليعلم بان الله قد اهان غيره حيث بسط الدنيا له ، و دواها عن اقوب الناس منه فاسي

ماس نبيه ، و باقص بايره ، و ولي مولجه ، و الا فلا يامن الهلكه ، فان بالله جعل محمدا صلى بالله عليه

و آله علما للساعه ، و مبشرا بالجنه ، و منذرا بالعقوبه خرج من الدنيا خميصا و ورد الاخره سليما

لم يضع حجرا على حجر ، حتى مضى لسبيله ، و اجاب داعي ربه فما اعظم منه الله عندنا

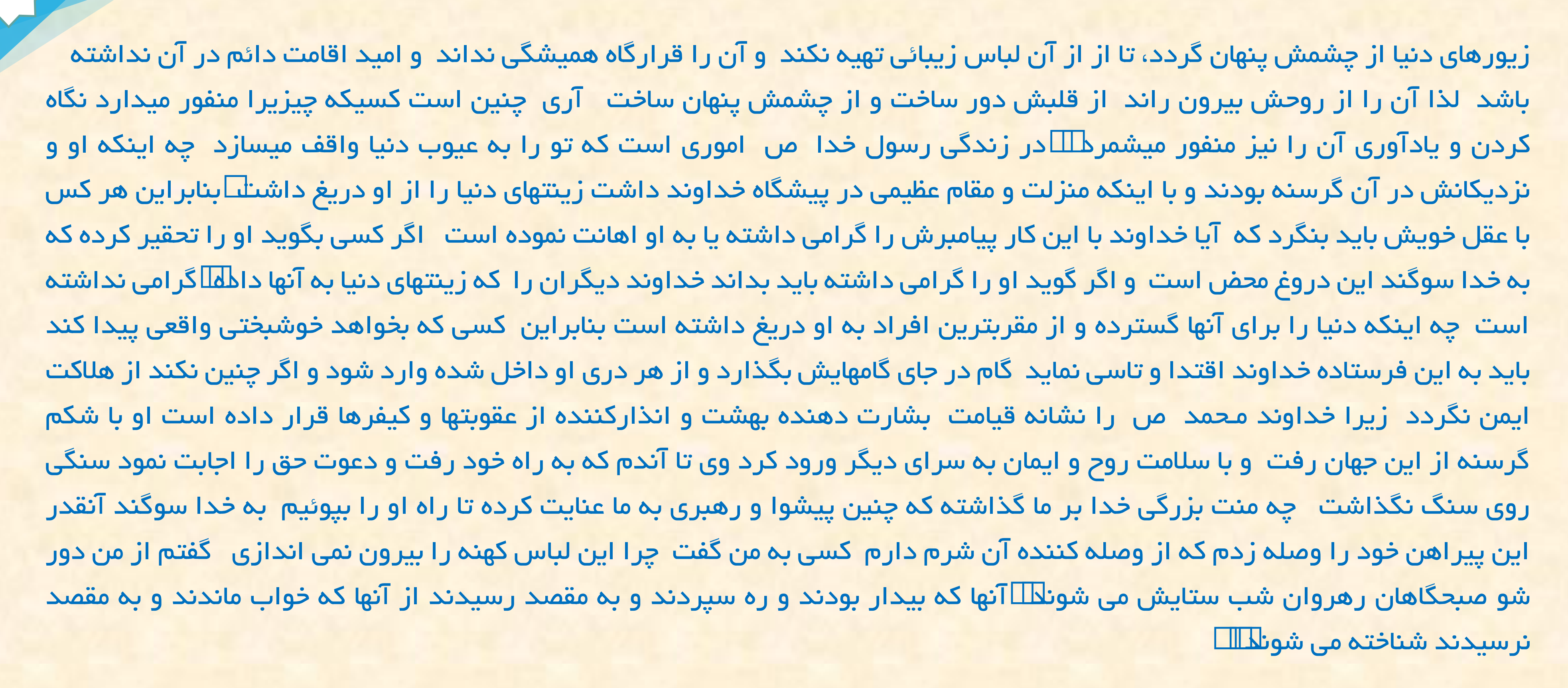
حين انعم علينا به سلفا نتبعه ، و قائدا نطا عقبه و الله لقد رقعت مدرعتي هذه حتى استحييت من

راقعها و لقد قال لي قائل الا تنبذها عنك فقلت اعزب عني ، فعند الصباح يحمد القوم السرى

ترجمه خطبه

از خطبه های امام علیه السلام که در مورد عظمت خداوند ایراد فرموده است فرمانش قضا و حکمت است و رضایش امان و رحمت با علم داوری می کند و با حکم می بخشاید ستایش خداوند پروردگارا ستایش مخصوص توست بر آنچه می گیری و بر آنچه عطا می کنی و بر بهبودی و عافیتی که می دهی و بر آزمایشی که می نمائی ستایشی که رضایت بخشترین حمدها برایت و محبوب ترین ستایشها به سویت و برترین آنها نزد تو باشد ستایشی که تمام عوالم خلقت را پر سازد و تا آنجا که اراده کنی برسد حمدی که از تو دور و در پیشگاهت قصوری نداشته باشد ستایشی که عددش پایان نپذیرد و در پهنه زمان فنا در آن راه نیابد ما کنه عظمت تو را درک نمی کنیم تنها این را می دانیم که تو زنده و قائم به ذات خود هستی و دیگران قائم به تواند هیچگاه خواب سبک و سنگینی تو را فرانخواهد گرفت و از حال بندگانت غافل نمی شوی شعاع نگاهها به تو نمی رسد و بینائی تو را درک نخواهد کرد ولی تو چشمها را مشاهده می کنی و اعمال و کردار را احصا می نمائی و زمام همگان در اختیار توست اما آنچه از مخلوقاتت مشاهده می کنی و بدنبال آن از قدرتت در شگفتی فرومی رویم و سلطنت عظیمت را توصیف می کنیم در برابر آنچه از ما پنهان است و چشمانمان از آنها قاصر و اندیشه و افکار ما در برابر درکشان زانو زده و پرده های غیب بین ما و آنها فاصله انداخته بس عظیمتر است آن کس که قلبش را از همه چیز جز یاد تو خالی کند و فکرش را بکار اندازد تا بداند چگونه عرش قدرتت را برقرار ساخته ای و مخلوق را آفریده ای و چگونه آسمانها و کرات را در هوا معلق کرده و زمینت را بر روی امواج آب گسترده ای بدون تردید دیده فهمش وامانده شود و عقلش مبهوت شنوائیش حیران و اندیشه اش سرگردان فروماند امید به خدا چگونه است قسمت دیگری از این خطبه است پاره ای گمان می برند بخدا امیدوارند اما سوگند به خداوند بزرگ که دروغ می گویند اگر راست می گویند پس چرا این امیدواری در عملشان به چشم نمی خورد زیرا هر کس امیدی داشته باشد می توان آن را در عملش مشاهده نمود هر امیدی جز امید بخدا نابجا و هر ترس مسلمی جز ترس از خدا نادرست است گروهی در مسائل مهم بخدا امید دارند و در مسائل کوچک ببندگان خدا ولی امیدشان به بندگان بیش از امیدشان بخدا است اما چرا توجهشان بخدا کمتر است از توجهشان به بندگان آیا می ترسی در اظهار امید به خدا دروغگو باشی یا او را شایسته امید نمی دانی و نیز این گروه اگر از یکی از بندگان خائف باشند به اندازه ای احترامش می کنند که به خدا چنین رفتار نمی نمایند ترس از بندگان را نقد می شمرند و خوف از خدا را وعده ای دور از عمل آری چنین است کسی که دنیا در چشمش بزرگ جلوه نموده و موقعیت آن در قلبش بزرگ قرار گرفته آن را بر خدای مقدم می دارد از همه جا می برد و به دنیا می پیوندد و سخت

برده آن می شود پیامبر خدا ص کافی است که روش پیامبر را سرمشق خویش قرار دهی و نیز او سرمشق توست در بی ارزش بودن دنیا و رسوائی ها و بدی هایش چه اینکه دنیا از او گرفته شده اما برای دیگران مهیا گردید از پستان دنیا وی را جدا ساختند و از زخارف و زیبائیهای آن کنار رفت   اگر بخواهی نفردوم را موسی کلیم ع معرفی می کنم آنجا که می گوید   پروردگارا هر چه به من از نیکی عطا کنی نیازمندم بخدا سوگند آن روز موسی غیر از قرص نانی که بخورد از خدا نخواست زیرا وی مدتی بود از گیاهان زمین استفاده می کرد تا آنجا که در اثر لاغری و جذب شدن مواد این گیاهان سبزی گیاه از پشت پرده شکمش آشکار بود   و چنانچه دوست داشته باشی سومین نفر را داود ع صاحب مزامیر و قاری بهشتیان نمونه آورم وی با دست خویش از لیف خرما زنبیل میبافت و بدوستان و رفقایش میگفت کدامیک از شما میتواند برای من اینها را بفروشد و از بهای آن قرص نان جوی تهیه کرده مصرف کند   و اگر بخواهی سرگذشت عیسی بن مریم ع را برایت بازگو میکنم او سنگ را بالش خویش قرار می داد لباس خشن می پوشید نان خشک میخورد نانخورشش گرسنگی چراغ شبهایش ماه مسکنش در زمستان مشرق و مغرب آفتاب بود صبحها در جانب مغرب و عصرها در جانب مشرق روبروی آفتاب قرار می گرفت میوه و گلش گیاهانی بود که زمین برای بهائم میرویانید نه همسری داشت که وی را بفریبد و نه فرزندی که او را غمگین نماید و نه ثروتی که او را به خود مشغول دارد و نه طمعیکه خوارش سازد   مرکبش پاهایش و خادمش دستهایش بود   پس از پیامبر پاک و پاکیزه ات صلی اللّه علیه و آله پیروی کن زیرا راه و رسمش سرمشقی است برای آن کس که بخواهد تاسی جوید و انتسابی است عالی برای کسی بخواهد منتسب گردد، و محبوبترین بندگان نزد خداوند کسی است که از پیامبرش سرمشق گیرد و قدم بجای او گذارد پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم بیش از حداقل نیاز از متاع دنیا استفاده نکرد و به آن تمایلی نشان نداد پهلویش از همه لاغرتر و شکمش از همه گرسنه تر بوده دنیا به وی عرضه شد تا آنچه می خواهد انتخاب کند اما از پذیرفتن آن امتناع ورزید او از آنچه مبغوض خداوند است آگاهی داشت لذا خود نیز آنها ر منفور میشمرد و آنچه خداوند آن را حقیر شمرده بود او نیز حقیر میدانست و کوچکها را کوچک و کم اهمیت اگر در ما چیزی جز محبت آنچه مورد غضب خدا و رسول و بزرگداشت آنچه خداوند و پیامبرش آن را کوچک شمرده اند نباشد همین خود برای مخالفت ما با خدا و سرپیچی از فرمانش کافی است   پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم روی زمین بدون فرش می نشست و غذا میخورد و با تواضع همچون بردگان جلوس میکرد با دست خویش کفش و لباسش را وصله میکرد بر مرکب برهنه سوار میشد و حتی کسی را پشت سر خویش سوار مینمود پرده ای را بر در اطاقش دید که در آن تصویرهائی بود، همسرش را صدا زد و گفت آن را از نظرم پنهان کن که هر گاه چشمم به آن می افتد به یاد دنیا و زرق و برقش می افتم او با تمام قلب خویش از زرق و برق دنیا اعراض ، و یاد آن را در وجودش میراند، وی سخت علاقمند بود که زینتها و



زیورهای دنیا از چشمش پنهان گردد، تا از آن لباس زیبائی تهیه نکند و آن را قرارگاه همیشگی نداند و امید اقامت دائم در آن نداشته باشد لذا آن را از روحش بیرون راند از قلبش دور ساخت و از چشمش پنهان ساخت آری چنین است کسیکه چیزیرا منفور میدارد نگاه کردن و یادآوری آن را نیز منفور میشمرد در زندگی رسول خدا ص اموری است که تو را به عیوب دنیا واقف میسازد چه اینکه او و نزدیکانش در آن گرسنه بودند و با اینکه منزلت و مقام عظیمی در پیشگاه خداوند داشت زینتهای دنیا را از او دریغ داشت بنابراین هر کس با عقل خویش باید بنگرد که آیا خداوند با این کار پیامبرش را گرامی داشته یا به او اهانت نموده است اگر کسی بگوید او را تحقیر کرده که به خدا سوگند این دروغ محض است و اگر گوید او را گرامی داشته باید بداند خداوند دیگران را که زینتهای دنیا به آنها داده گرامی نداشته است چه اینکه دنیا را برای آنها گسترده و از مقربترین افراد به او دریغ داشته است بنابراین کسی که بخواهد خوشبختی واقعی پیدا کند باید به این فرستاده خداوند اقتدا و تاسی نماید گام در جای گامهایش بگذارد و از هر دری او داخل شده وارد شود و اگر چنین نکند از هلاکت ایمن نگردد زیرا خداوند محمد ص را نشانه قیامت بشارت دهنده بهشت و انذارکننده از عقوبتها و کیفرها قرار داده است او با شکم گرسنه از این جهان رفت و با سلامت روح و ایمان به سرای دیگر ورود کرد وی تا آندم که به راه خود رفت و دعوت حق را اجابت نمود سنگی روی سنگ نگذاشت چه منت بزرگی خدا بر ما گذاشته که چنین پیشوا و رهبری به ما عنایت کرده تا راه او را بپوئیم به خدا سوگند آنقدر این پیراهن خود را وصله زدم که از وصله کننده آن شرم دارم کسی به من گفت چرا این لباس کهنه را بیرون نمی اندازی گفتم از من دور شو صبحگاهان رهروان شب ستایش می شوند آنها که بیدار بودند و ره سپردند و به مقصد رسیدند و از آنها که خواب ماندند و به مقصد نرسیدند شناخته می شوند

خطبه شماره ۶۱

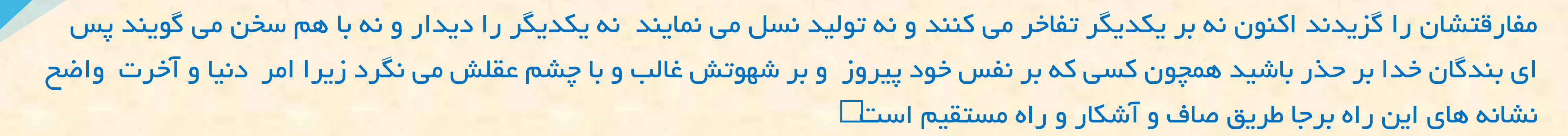
و من خطبة له عليه السلام في تعظيم النبي و آمر به و الثناء عليه ، و فيها يشهد بالنبوة للرسول و الامامة و الثناء عليه بأنه بالنبوة المصطفى ، و السراج المنير ، و المعلى الهادي ، و الصادق الهادي

اسرته خير اسرة ، و شجرته خير شجرة ، اغصانها معتدلة و ثمارها متهدلة مولده بمكة ، و هجرته بطيبة
علا بها ذكره و امتد منها صوته ارسله بحجة كافية ، و موعظة شافية ، و دعوة متلافية اظهر
به الشرائع المجهولة ، و قمع به البدع المدخولة ، و بين به الاحكام المفصولة فمن يبتغ غير الاسلام
دينا تتحقق شقوته ، و تنفصم عروته ، و تعظم كبوته ، و يكن مآبه الى الحزن الطويل و
العذاب الوبيل و اتوكل على الله توكل الانابة اليه و استرشده السبيل المؤدية الى جنته ،
القاصدة الى محل رغبته اوصيكم عباد الله ، بتقوى الله و طاعته ، فانها النجاة
غدا ، و المنجاة ابدا رهب فابلغ ، و رغب فاسبغ ، و وصف لكم الدنيا و انقطاعها ، و
زوالها و انتقالها فاعرضوا عما يعجبكم فيها لقلة ما يصحبكم منها اقرب دار من سخط الله ، و
ابعدها من رضوان الله فغضوا عنكم عباد الله غمومها و اشغالها ، لما قد ايقنتم به من فراقها و
تصرف حالاتها فاحذروها حذر الشفيق الناصح ، و المجد الكادح و اعتبروا بما قد
رأيتم من مصارع القرون قبلكم قد تزايلت اوصالهم ، و زالت ابصارهم و اسماعهم ، و
ذهب شرفهم و عزهم ، و انقطع سرورهم و نعيمهم ، فبدلوا بقرب الاولاد فقدها ، و بصحبة
الازواج مفارقتها لا يتفاخرون ، و لا يتناسلون ، ولا يتزاورون ، و لا يتحاورون فاحذروا ، عباد الله ،



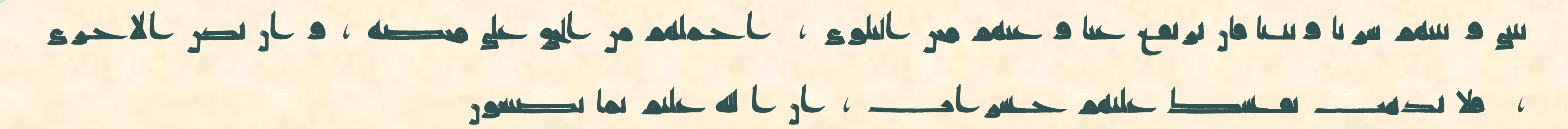
ترجمه خطبه

از خطبه های امام علیه السلام در این خطبه از اوصاف پیامبر و خاندان وپیروان آئینش سخن به میان آورده و مردم را به تقوا دعوت نموده است پیامبر و اهلبیت و پیروان مکتبش وی را با نوری روشنی بخش قرآن و برهان و دلیلی آشکار راهی واضح و کتابی هدایت کننده برانگیخت خاندانش بهترین خاندانها و درخت وجودش بهترین درختان است که شاخه هایش موزون و میوه هایش در دسترس همگان قرار دارد زادگاهش مکه و هجرتگاهش مدینه طیبه بود همان شهری که آوازه او از آن برخاست و صدایش از آنجا پخش شده او را با دلیل کافی و اندرزی شفابخش و برنامه ای پیش گیرنده از فساد فرستاد به وسیله او دستورات ناشناخته الهی را آشکار ساخت بدعتهائی که به نام دین در میان مردم بود از بین برد و احکامی که هم اکنون نزد ما روشن است به وسیله او بیان داشت با این حال کسی که جز اسلام آئینی برگزیند زیانش مسلم دستگیره ایمانش گسسته و سقوط او شدید خواهد بود و سرانجام غم و اندوهی طولانی و عذابی مهلک خواهد داشت به خدا توکل میکنم توکلی با توبه و بازگشت به او و از او ارشاد می طلبم به راهی که به سوی بهشتش منتهی و به محل و منزل مورد رضایش پایان یابد نصیحت به تقوا ای بندگان خدا شما را به تقوا و اطاعت خداوند توصیه می کنم که موجب رستگاری فردا و نجات ابدی است خداوند بزرگ انذار کرده و به شدت ابلاغ فرموده و به آخرین حد ترغیب و تشویق نموده دنیا و ناپایداری آن و زوال انتقالش را برای شما توصیف کرده پس از این زرق و برقهائی که برای شما اعجاب انگیز است به خاطر کوتاهی دورانش چشم بپوشید دنیا نزدیکترین منزل به خشم خدا و دورترین آن از رضا و خشنودی اوست پس ای بند گان خدا خود را همواره سرگرم آن نسازید زیرا از فراق و دگرگونی حالات آن با خبرید لذا همچون دوستی مهربان ناصح کوشا که برای نجات رفیقش تلاش می کند خویشتن را از دنیاپرستی بر حذر دارید و از آنچه در میدانهای نابودی قرون پیشین دیده اید عبرت گیرید از همانها که پیوندهای اعضایشان گسسته چشم و گوشهای آنها نابود شرافتمندی و عزتشان از میان رفته و نعمتها و سرورشان منقطع گردیده است همانها که بجای قرب فرزندان به فراق آنها مبتلا شدند و بجای همدمی همسران


مفارقتشان را گزیدند اکنون نه بر یکدیگر تفاخر می کنند و نه تولید نسل می نمایند نه یکدیگر را دیدار و نه با هم سخن می گویند پس ای بندگان خدا بر حذر باشید همچون کسی که بر نفس خود پیروز و بر شهوتش غالب و با چشم عقلش می نگرد زیرا امر دنیا و آخرت واضح نشانه های این راه برجا طریق صاف و آشکار و راه مستقیم است

خطبه شماره ۶۲

و من كلام له عليه السلام لبعض اصحابه و قد ساله كيف دفعكم قومكم عن هذا المقام و
انتم احق به فقال: يا اخا بني اسد، انك لقلق الوضين، ترسل في غير سدد، و لك بعد ذمامة
الصهر و حق المسالة، و قد استعلمت فاعلم: اما الاستبداد علينا بهذا المقام و نحن الاعلون نسبا
، و الاشدون برسول الله صلى الله عليه و آله و سلم نوطا، فانها كانت اثرة
شحت عليها نفوس قوم، و سخت عنها نفوس آخرين، و الحكم الله و المعود اليه القيامة ودع
عنك نهبا صيح في حجراته و لكن حديثا ما حديث الرواحل و هلم الخطب في ابن ابي
سفيان، فلقد اضحكني الدهر بعد ابكائه، و لا غرو و الله، فيا له خطبا يستفرغ العجب، و
يكثر الاود حاول القوم اطفاء نور الله من مصباحه، و سد فواره من ينبوعه، و جدحوا

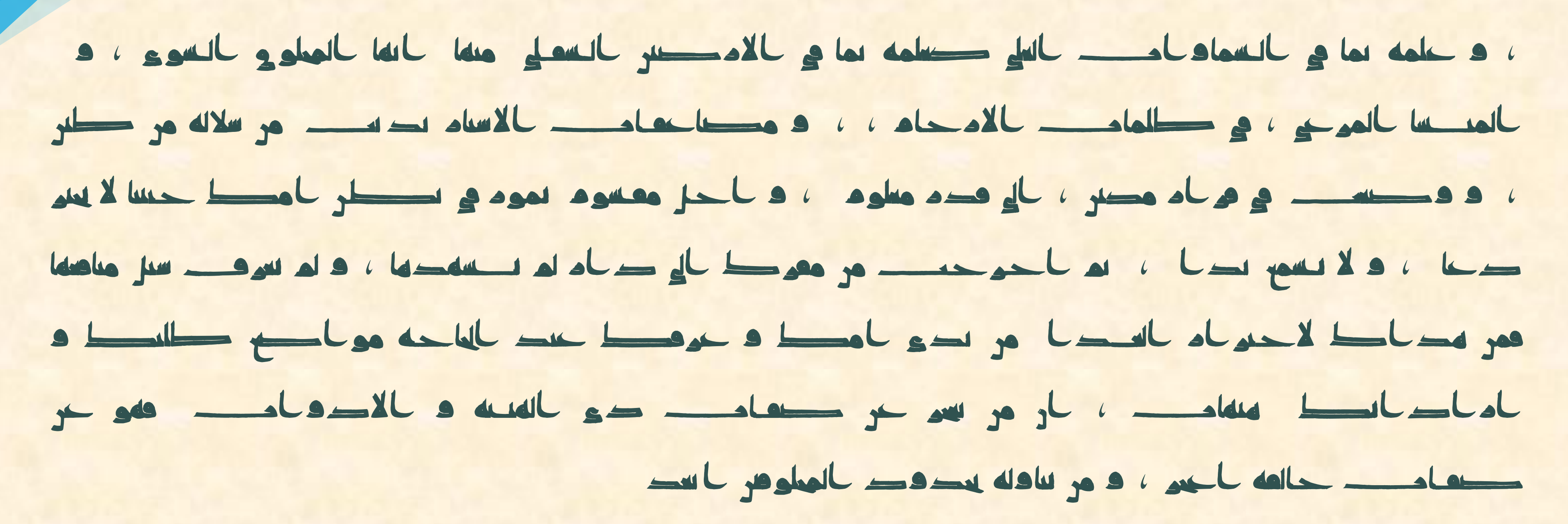


ترجمه خطبه

از سخنان امام علیه السلام که در پاسخ بعضی از یارانش از طایفه بنی اسد فرموده است وی از آنحضرت پرسید چگونه شما را از این مقامی که سزاوارتر بودید بر کنار نمودند امام علیه السلام در پاسخ فرمود ای برادر اسدی تو مردی مضطرب و دستپاچه ای بی موقع پرسش میکنی اما در عین حال احترام خویشاوندی و بستگی برقرار و حق پرسش محترم است اکنون که می خواهی بدانی بدان اما استبداد خلفاء در برابر ما نسبت به مقام خلافت با اینکه ما از نظر نسب بالاتر و از جهت ارتباط با پیغمبر ص پیوندمان محکم تر می باشد بدینجهت بود که عده ای بر این مقام بخل ورزیده و با نداشتن شایستگی آن را تصاحب نمودند و گروهی دیگر خود ما با سخاوت از آن صرف نظر کردند حاکم و داور خداوند است و باز گشت در قیامت به سوی او در اینجا امام علیه السلام به شعر امرء القیس تمثل جست که حاصل معنی آن این است سخن از گذشتگان بگذار و سخن از آنچه امروز با آن روبرو هستم یعنی معاویه بگوی روزگار پس از آنکه مرا گریانید به خنده آورد به خدا سوگند این تعجب ندارد اوه چه جریان عجیبی که دیگر تعجبی باقی نگذارده و کژی فراوان به بار آورده است آنها کوشیدند تا نور خدا را که از چراغش می درخشید خاموش سازند و فوران چشمه الهی را مسدود نمایند و این آب گوارا را بین من و خودشان گل آلود و پر درد کنند اگر این مشکلات موجود برطرف گردد آنها را به سوی حق خالص سوق خواهم داد و اگر چنین نشد و نتیجه حوادث به سود مخالفان گردید بر آنان حسرت مخور زیرا خداوند از آنچه انجام می دهند آگاه است

خطبه شماره ۶۳

و من خطبة له عليه السلام الخالق جل و علا الحمد لله خالق العباد، و ساطح المهاد، و مسيل الوهاد، و مخصب النجاد، ليس لأوليته ابتداء، و لا لأزليته انقضاء، هو الأول و لم يزل و الباقي بلا أجل خرت له الجباه، و وحدته الشفاه، حد الأشياء عند خلقه لها إبانة له من شبهها لا تقدره الأوهام بالحدود و الحركات، و لا بالجوارح و الأدوات، لا يقال له متى و لا يضرب له أمد بحتى الظاهر لا يقال مم و الباطن لا يقال فيم لا شبح فيتقضى، و لا محجوب فيحوى لم يقرب من الأشياء بالتصاق، و لم يبعد عنها بافتراق، و لا يخفى عليه من عباده شخوص لحظة، و لا كرور لفظة، و لا ازدلاف ربوة، و لا انبساط خطوة، في ليل داج، و لا غسق ساج، يتفيأ عليه القمر المنير، و تعقبه الشمس ذات النور في الأفول و الكرور، و تقلب الأزمنة و الدهور، من إقبال ليل مقبل، و إدبار نهار مدبر، قبل كل غاية و مدة، و كل إحصاء و عدة، تعالى عما ينحله المحددون من صفات الأقدار، و نهايات الأقطار، و تأثل المساكن، و تمكن الأماكن فالحد لخلقه مضروب، و إلى غيره منسوب، لم يخلق الأشياء من أصول أزلية، و لا من أوائل أبدية، بل خلق ما خلق فأقام حده، و صور ما صور فأحسن صورته ليس لشيء منه امتناع، و لا له بطاعة شيء انتفاع علمه بالأموات الماضين كعلمه بالأحياء الباقين



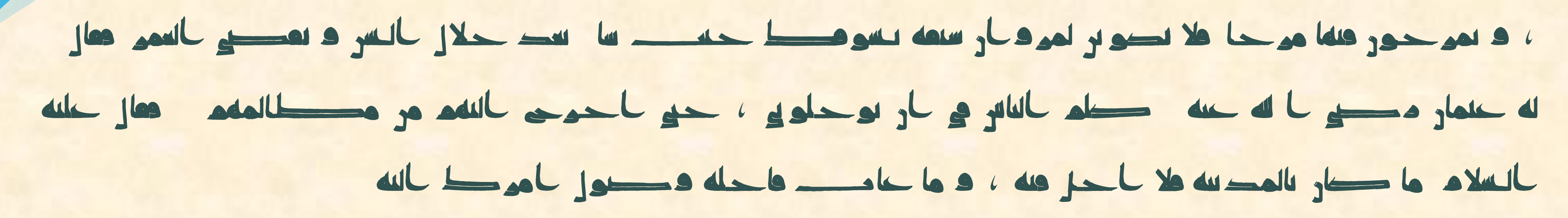
ترجمه خطبه

از خطبه های امام علیه السلام آفریدگار بزرگ ستایش مخصوص آفریدگاربندگان است خداوندی که گستراننده زمین جاری سازنده سیل در دره ها رودخانه ها و رویاننده گیاهان در کوهها و تپه ها نه برای اولیتش آغازی است و نه بر ازلیتش پایانی نخستینی است که همواره بوده و جاویدی است که سرمدی نخواهد داشت پیشانیها در برابر عظمتش به خاک افتاده و لبها به یگانگی او گشوده شده برای هر مخلوقی حدی قرار داده تا با وجود پاکش شباهت نداشته باشند و کسی در شناخت او به اشتباه نیفتد□افکار و اندیشه ها هرگز نمی توانند با حدود و حرکات و جوارح و ابزار اندازه و حدی برایش تعیین کنند هیچگاه نمی توان گفت از کی بوده و برایش نیز سر آمدی نتوان تعیین کرد که گفته شود تا کی خواهد بود آشکاری است که در باره اش نتوان گفت از چه چیز پیدا شده و مخفی و پنهانی است که نمی توان گفت در کجا است نه جسم است که بتوان به پایانش دست یافت و نه پوشیده و محجوب است که چیزی بر او محیط گردد نه آنقدر به موجودات نزدیک است که

به آنها چسبیده باشد و نه آنقدر دور که از آنها فاصله گیرد نگاههای ممتد بندگان از او پنهان نیست نه تکرار الفاخ بر زبان نه بالا رفتن و نزدیک شدن به تپه ها و نه برداشتن گامهای بلند در شبهای ظلمانی و درون تاریکیها شبهائی که ماه درخشان بر آن می تابد و خورشید نورانی در طلوع و غروب بر آن میگذرد و تغییر و دگرگونی زمانها و زندگانیها یعنی آمد و شد شب و روز هیچکدام از او مخفی نیست و از همه بخوبی آگاه است آری پیش از نهایت و سر رسید هر چیز و قبل از احصاء و شمارش از آنها اطلاع داشته است پروردگار بزرگ از آنچه مشبه و مجسمه آنها که برای او جسم یا شبیه قائلند اجسام از قبیل اندازه و ابعاد قرارداشتن در مسکن و جایگزیدن در ماوا برای او قائلند برتر و بالاتر است بنابراین حد و اندازه مخصوص مخلوقات و برای غیر خداوند تعیین شده ابداع مخلوقات مخلوقات را از موادی که ازلی و ابدی باشند نیافریده بلکه آنها را از عدم بوجود آورد و برایشان حدی تعیین فرمود و آنها را به نیکوترین وجه صورتگری کرد هیچ چیز در برابر قدرتش یارای مقاومت ندارد و از اطاعت و عبادت موجودات بهره ای نمی گیرد علم او بمردگان پیشین همچون علمش به زندگان موجود است آگاهیش به آنچه در آسمانهای بالا است همانند دانشش به آنچه در طبقات پائین زمین است میباشد قسمت دیگری از این خطبه است ای مخلوقی که با اندام متناسب و در محیط محفوظی آفریده شده ای در تاریکی های رحم و در پرده های تودرتو آفرینشت از عصاره ی گل آغاز شد و در جایگاه آرام قرار داده شدی تا زمانی مشخص و سرآمدی معین در آنهنگام که چنین بودی و در رحم مادرت حرکت می کردی نه قدرت پاسخگوئی داشتی و نه صدائی می شنیدی سپس از این جایگاه به محیطی که آنرا مشاهده نکرده بودی و راه بدست آوردن منافعش را نمی شناختی فرستاده شدی بگو چه کسی تو را در مکیدن شیر از پستان مادرت هدایت نمود و چه کس تو را به محل آن چه می خواستی آشنا کرد هیهات آن کس که از توصیف موجوداتی که دارای شکل و اندامند اعضای پیکرند ناتوان است از توصیف خالق خویش عاجزتر و ناتوانتر است و از شناخت او از طریق صفات مخلوقین دورتر

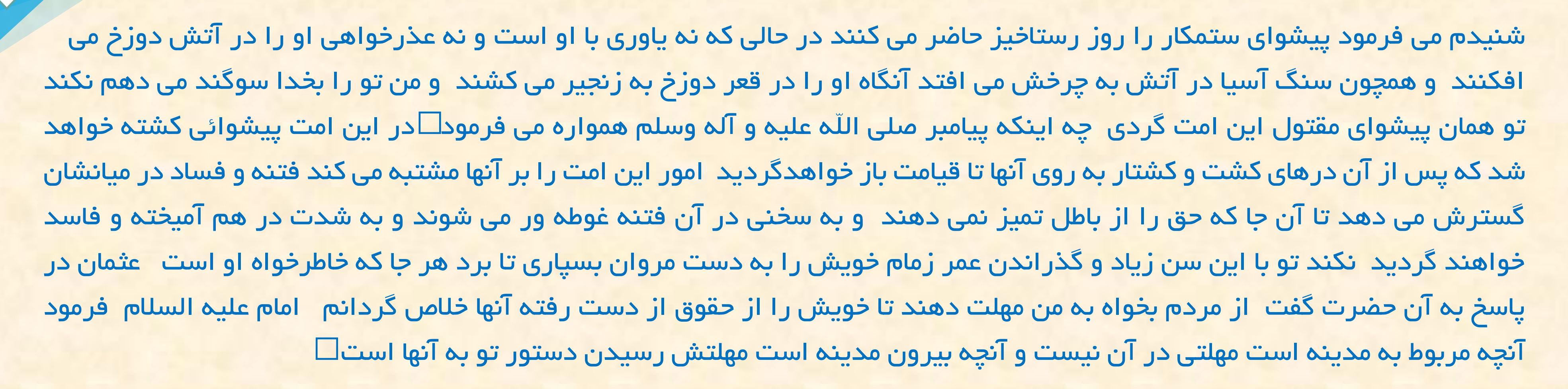
خطبه شماره ۶۴

لك ما أعرف شيئاً تجهله، ولا أدلك على أمر لا تعرفه إنك لتعلم ما نعلم ما سبقناك إلى شيء فنخبرك عنه، ولا خلونا بشيء فنبلغكه، وقد رأيت كما رأينا، وسمعت كما سمعنا، وصحبت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لى الله عليه وآله كما صحبنا وما ابن أبي قحافة ولا ابن الخطاب بأولى بعمل الحق منك، وأنت أقرب إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لى الله عليه وآله وسلم وشيجة رحم منهما، وقد نلت من صهره ما لم ينالا فالله الله في نفسك فإنك والله ما تبصر من عمى، ولا تعلم من جهل، وإن الطرق لواضحة، وإن أعلام الدين لقائمة فاعلم أن أفضل عباد الله عند الله إمام عادل، هدي وهدى، فأقام سنة معلومة، وأمات بدعة مجهولة وإن السنن لنيرة، لها أعلام، وإن البدع لظاهرة، لها أعلام وإن شر الناس عند الله إمام جائر ضل وضل به، فأمات سنة مأخوذة، وأحيا بدعة متروكة، وإني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لى الله عليه وآله يقول يؤتى يوم القيامة بالإمام الجائر وليس معه نصير ولا عاذر، فيلقى في نار جهنم، فيدور فيها كما تدور الرحى، ثم يرتبط في قعرها وإني أنشدك الله ألا تكون إمام هذه الأمة المقتول، فإنه كان يقال يقتل في هذه الأمة إمام يفتح عليها القتل والقتال إلى يوم القيامة، ويلبس أمورها عليها، ويبث الفتن فيها، فلا يبصرون الحق من الباطل، يموجون فيها موجا



ترجمه خطبه

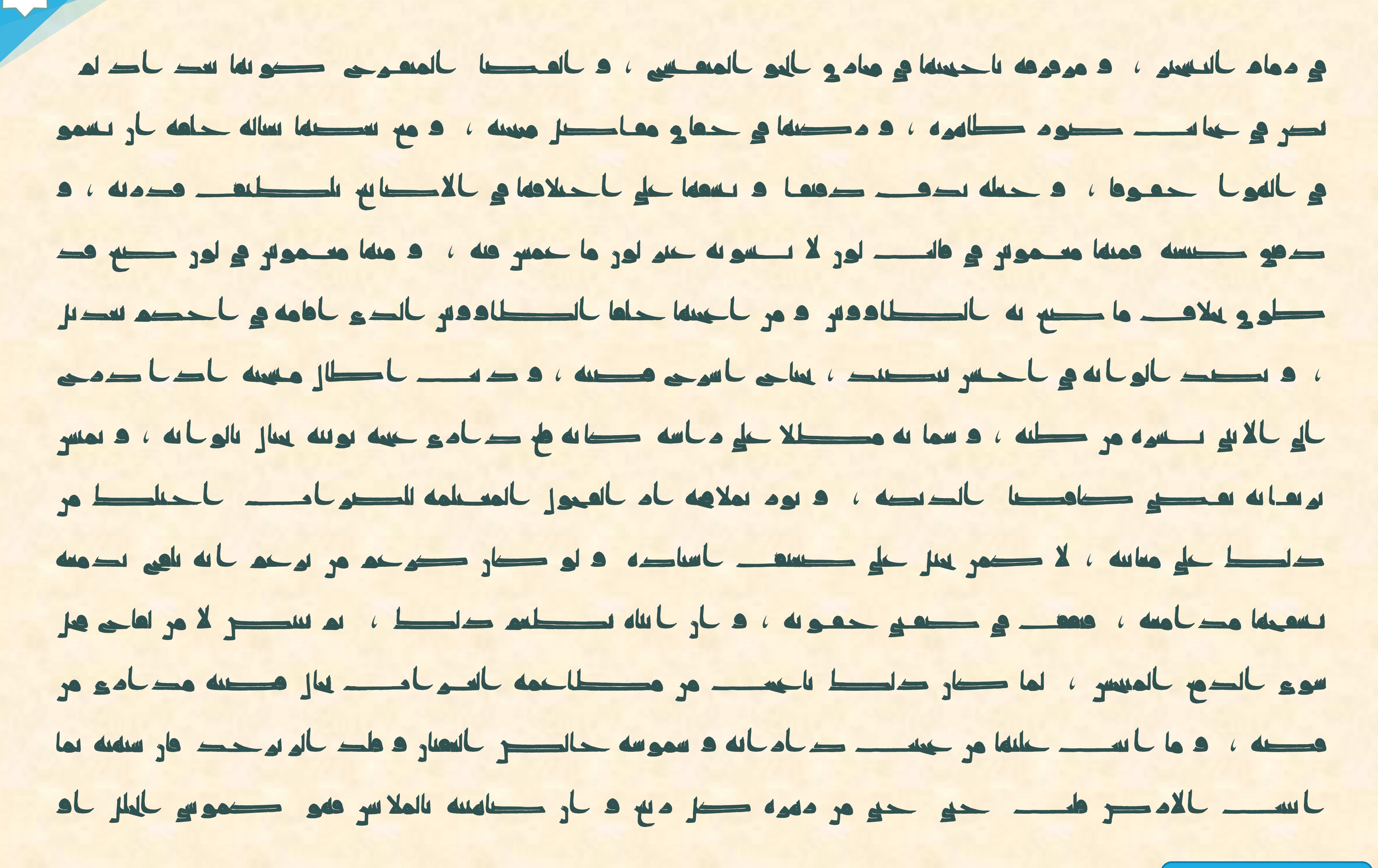
از سخنان امام علیه السلام و این در هنگامی بود که مردم نزد او جمع شده واز عثمان شکایت کردند و از آن حضرت خواستند که با عثمان در این زمینه صحبت کند و از او بخواهد که از اشتباهاتش دست بردارد امام علیه السلام بر عثمان وارد شد با لحنی مؤدبانه و آمیخته با احترام با او سخن گفت باشد که در دل او اثر کند و از مسیرش باز گردد و چنین فرمود مردم پشت سر من هستند و مرا بین خود و تو سفیر قرار داده اند سوگند بخدا نمی دانم چه چیز را با تو بگویم مطلبی را که تو در این زمینه از آن بی اطلاع باشی سراغ ندارم تو آن چه را که ما می دانیم می دانی ما به چیزی پیشی نگرفته ایم که تو را از آن آگاه سازیم و چیزی را در پنهانی نیافته ایم که آن را به تو ابلاغ کنیم زیرا پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم تمام اصول و وظائف اسلامی را آشکارا بیان فرمود و همگان آن را شنیدند و همانطور که ما مشاهده کردیم تو هم مشاهده کردی و همانگونه که ما شنیدیم تو هم شنیدی و همچنان که ما با پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم همنشین بودیم تو نیز همنشین بودی هیچگاه فرزند ابوقحافه ابوبکر پسر خطاب عمر در انجام اعمال نیک از تو سزاوارتر نبودند تو به رسولخدا ص از نظر پیوند خویشاوندی از آن دو نزدیکتری تو از نظر دامادی پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم به مرحله ای رسیدی که آن دو نرسیدند خدا را به جان خود رحم کن سوگند بخدا که تو نیاز به راهنمائی و تعلیم نداری راهها آشکارند و نشانه های دین بر پا آگاه باش برترین بندگان در نزد خداوند پیشوای عادلی است که خود هدایت یافته و دیگران را هدایت می کند سنت معلومی را بر پا دارد بدعت مجهولی را بمیراند سنتها روشن و نورانیند و نشانه های مشخص دارند بدعتها نیز آشکارند و علامتهائی دارند بدترین مردم نزد پروردگار پیشوای ستمگری است که خود گمراه است و مردم به وسیله او گمراه میشوند سنتهای مورد قبول را از بین برده و بدعتهای متروک را زنده می کند من از رسولخدا ص



شنیدم می فرمود پیشوای ستمکار را روز رستاخیز حاضر می کنند در حالی که نه یاوری با او است و نه عذرخواهی او را در آتش دوزخ می افکنند و همچون سنگ آسیا در آتش به چرخش می افتد آنگاه او را در قعر دوزخ به زنجیر می کشند و من تو را بخدا سوگند می دهم نکند تو همان پیشوای مقتول این امت گردی چه اینکه پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم همواره می فرمود□در این امت پیشوائی کشته خواهد شد که پس از آن درهای کشت و کشتار به روی آنها تا قیامت باز خواهدگردید امور این امت را بر آنها مشتبه می کند فتنه و فساد در میانشان گسترش می دهد تا آن جا که حق را از باطل تمیز نمی دهند و به سختی در آن فتنه غوطه ور می شوند و به شدت در هم آمیخته و فاسد خواهند گردید نکند تو با این سن زیاد و گذراندن عمر زمام خویش را به دست مروان بسپاری تا برد هر جا که خاطرخواه او است   عثمان در پاسخ به آن حضرت گفت از مردم بخواه به من مهلت دهند تا خویش را از حقوق از دست رفته آنها خلاص گردانم   امام علیه السلام فرمود آنچه مربوط به مدینه است مهلتی در آن نیست و آنچه بیرون مدینه است مهلتش رسیدن دستور تو به آنها است□

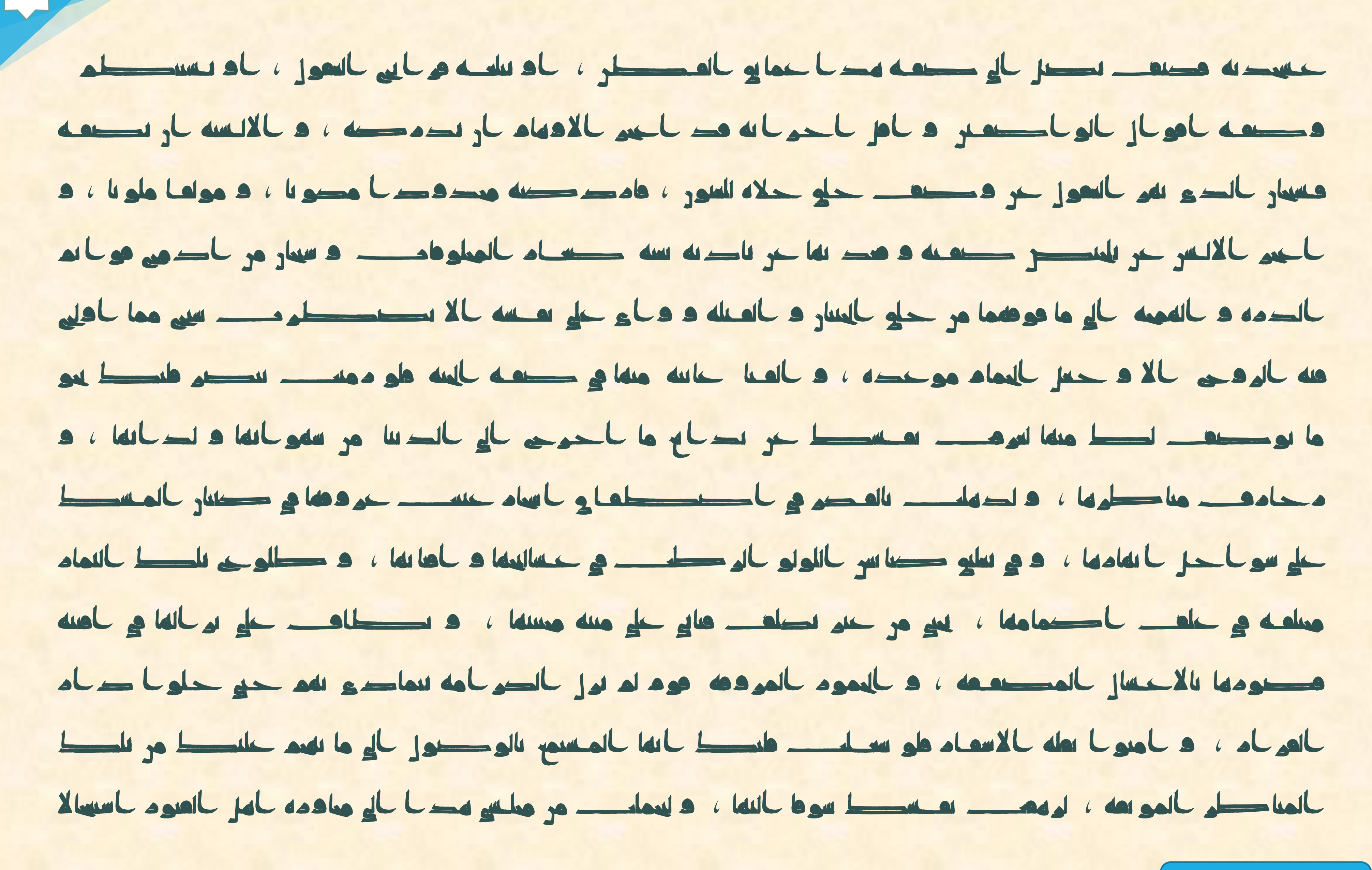
خطبه شماره ۶۵

و من خطبة له عليه السلام يذكر فيها عجيب خلقة الطاووس خلقة الطاووس ابتدعهم خلقا عجيبا من حيوان و موات ، و ساكن و ذي حركات ، و أقام من شواهد البينات على لطيف صنعته ، و عظيم قدرته ، ما انقادت له العقول معترفة به ، و مسلمة له ، و نعقت في أسماعنا دلائله على وحدانيته ، و ما ذرأ من مختلف صور الأطيار التي أسكنها أخاديد الأرض و خروق فجاجها و رواسي أعلامها ، من ذات أجنحة مختلفة ، و هيئات متباينة ، مصرفة

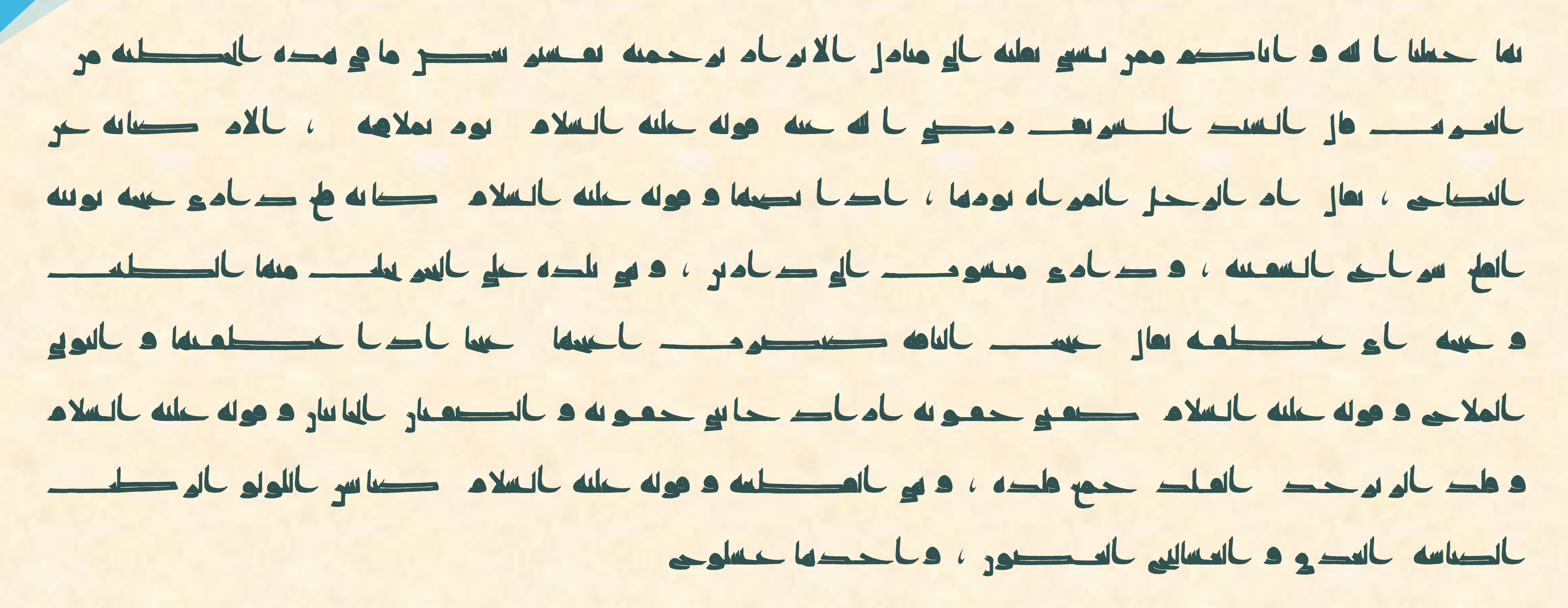


ى دماه السمر ، و مروه باحسها ى مادو البو المصى ، و القصا المعوى صوىها سد ىاد لم
ىصر ى حماىس سود طاموه ، و دصها ى حماو معاصر مسه ، و مع سصها ىساله حاله ار ىسمو
ى القوىا حموىا ، و حسله ىدف دصها و ىسمها على احلاقها ى الاىاىع ىلىطىف قدىه ، و
دصو ىسه قمىها مصمومر ى فالىس لور لا ىسوىه حىو لور ما حمىر ىله ، و مىها مصمومر ى لور صىع قد
طوى ىملاف ما صىع ىه الطاووس و مر احسها حالها الطاووس الدى ىامه ى احصم سدىر
، و ىسد الوىاىه ى احسر ىسىد ، ىىاى ىاسوى قىىه ، و دىىس اىطار مىسه ىادىادمى
الى الاىى ىسوه مر طىىه ، و سما ىه مىطىلا على دماسه طاىه ط دىادى حىه ىوىه ىىار ىالوىاىه ، و ىمسر
ىوىعاىه ىعصى صاقىا الدىسه ، و ىود ىملاقه ىاه القوى المسلمه للصوىاىف احلىطا مر
دلىطا على ماىه ، لا ىصمر ىسر على ىىسقىه اىسادىه و لو صار صوحم مر ىوحم ىاىه ىاىى ىدمه
ىسعمها مدىامىه ، وىعف ى صىعى حموىه ، و ار اىاه ىىطىه دلىطا ، ىم ىسىر لا مر افاى هىر
سوى الدم المىسر ، لما صار دلىطا ىاحس مر مطاىحمه الىوىاىف ىىار قىىه مدىاد مر
قىه ، و ما ىاىس علىها مر حمىس دىاداىه و سموىه حالىر القىار و طد الوىوحد قار سىعه ىما
ىاىس الادمر طىس حىو حىو مر دموه صىر دىع و ار صىامىه ىالملاىس قهو صموىى الىلر ىاو

كمويج حبيب الثمر وأن ساطعه بالحلي فهو كخصوص ذات الألوان، فقد بسطه بالنشر المطلق يمشي مشي المرح المختال، ويتصفح ذنبه وجناحيه، فيقهقه ضاحكاً لجمال سرباله وأصابيغ وشاحه، فإذا رمى ببصره إلى قوائمه زقا معولاً بصوت يكاد يبين عن استغاثته، ويشهد بصادق توجعه، لأن قوائمه حمش كقوائم الديكة الخلاسية، وقد نجمت من ظنبوب ساقه صيصية خفية، وله في موضع العرف قنزعة خضراء موشاة، ومخرج عنقه كالإبريق، ومغرزها إلى حيث بطنه كصبغ الوسمة اليمانية، أو كحريرة ملبسة مرآة ذات صقال، وكأنه متلفع بمعجر أسحم، إلا أنه يخيل لكثرة مائه، وشدة بريقه، أن الخضرة الناضرة ممتزجة به، ومع فتق سمعه خط كمستدق القلم في لون الأقحوان، أبيض يقق، فهو ببياضه في سواد ما هنالك يأتلق، وقل صبغ إلا وقد أخذ منه بقسط، وعلاه بكثرة صقاله وبريقه، وبصيص ديباجه ورونقه، فهو كالأزاهير المبثوثة، لم تربها أمطار ربيع، ولا شموس قيظ، وقد ينحسر من ريشه، ويعرى من لباسه، فيسقط تترى، وينبت تباعاً، فينحت من قصبه انحتات أوراق الأغصان، ثم يتلاحق نامياً حتى يعود كهيئته قبل سقوطه، لا يخالف سالف ألوانه، ولا يقع لون في غير مكانه، وإذا تصفحت شعرة من شعرات قصبه أرتك حمرة وردية، وتارة خضرة زبرجدية، وأحياناً صفرة

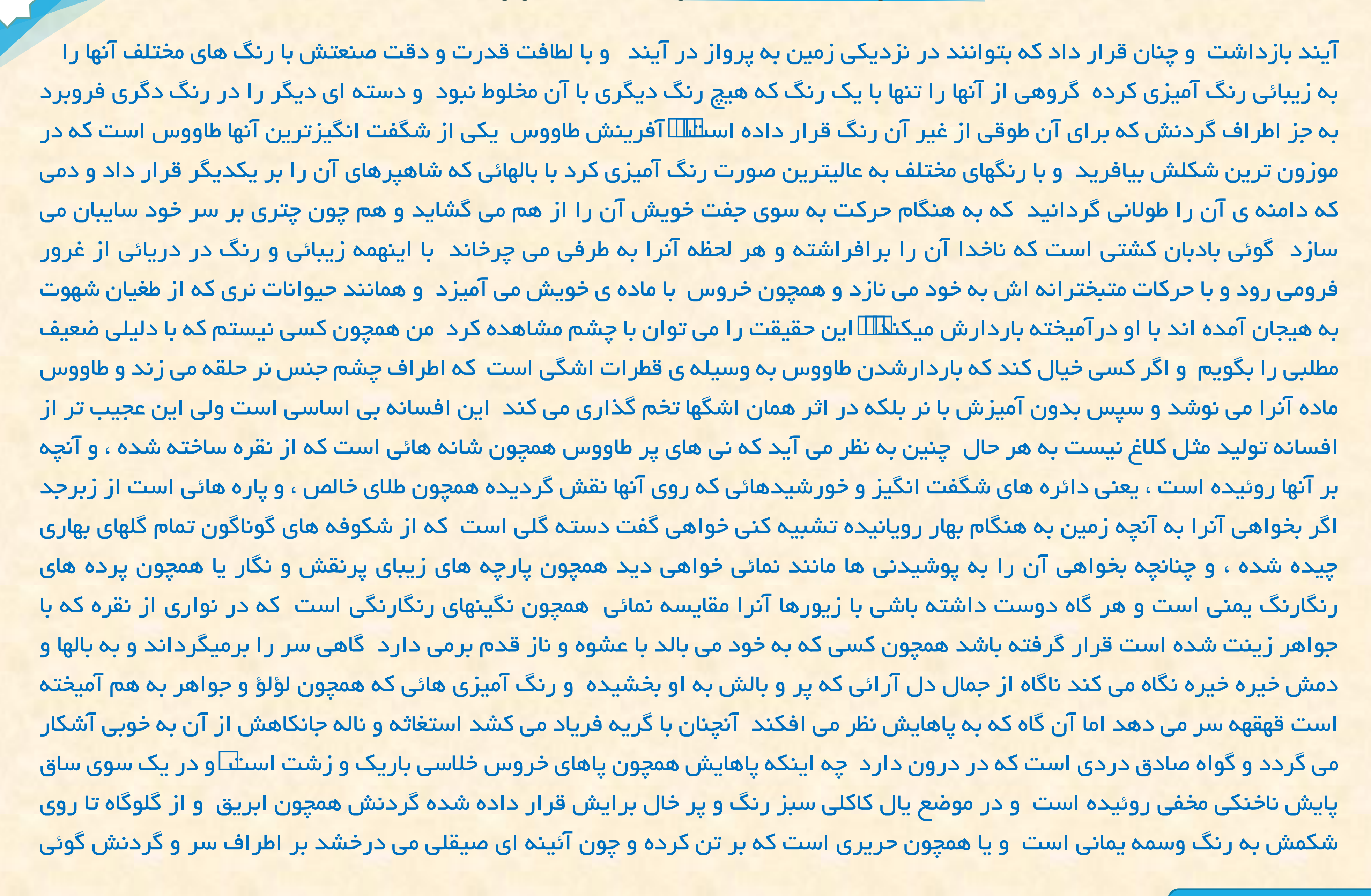


عسجدية، فكيف تصل إلى صفة هذا عمائق الفطن، أو تبلغه قرائح العقول، أو تستنظم
وصفه أقوال الواصفين و أقل أجزائه قد أعجز الأوهام أن تدركه، و الألسنة أن تصفه
فسبحان الذي بهر العقول عن وصف خلق جلاه للعيون، فأدركته محدوداً مكوناً، و مؤلفاً ملوناً، و
أعجز الألسن عن تلخيص صفته و قعد بها عن تأدية نعته [illegible] المخلوقات و سبحان من أدمج قوائم
الذرة و الهمجة إلى ما فوقهما من خلق الحيتان و الفيلة و وأى على نفسه ألا يضطرب شبح مما أولج
فيه الروح إلا و جعل الحمام موعده، و الفناء غايته منها في صفة الجنة فلو رميت ببصر قلبك نحو
ما يوصف لك منها لعزفت نفسك عن بدائع ما أخرج إلى الدنيا من شهواتها و لذاتها، و
زخارف مناظرها، و لذهلت بالفكر في اصطفاق أشجار غيبت عروقها في كثبان المسك
على سواحل أنهارها، و في تعليق كبائس اللؤلؤ الرطب في عساليجها و أفنانها، و طلوع تلك الثمار
مختلفة في غلف أكمامها، تجنى من غير تكلف فتأتي على منية مجتنيها، و يطاف على نزالها في أفنية
قصورها بالأعسال المصفقة، و الخمور المروقة قوم لم تزل الكرامة تتمادى بهم حتى حلوا دار
القرار، و أمنوا نقلة الأسفار فلو شغلت قلبك أيها المستمع بالوصول إلى ما يهجم عليك من تلك
المناظر المونقة، لزهقت نفسك شوقاً إليها، و لتحملت من مجلسي هذا إلى مجاورة أهل القبور استعجالاً

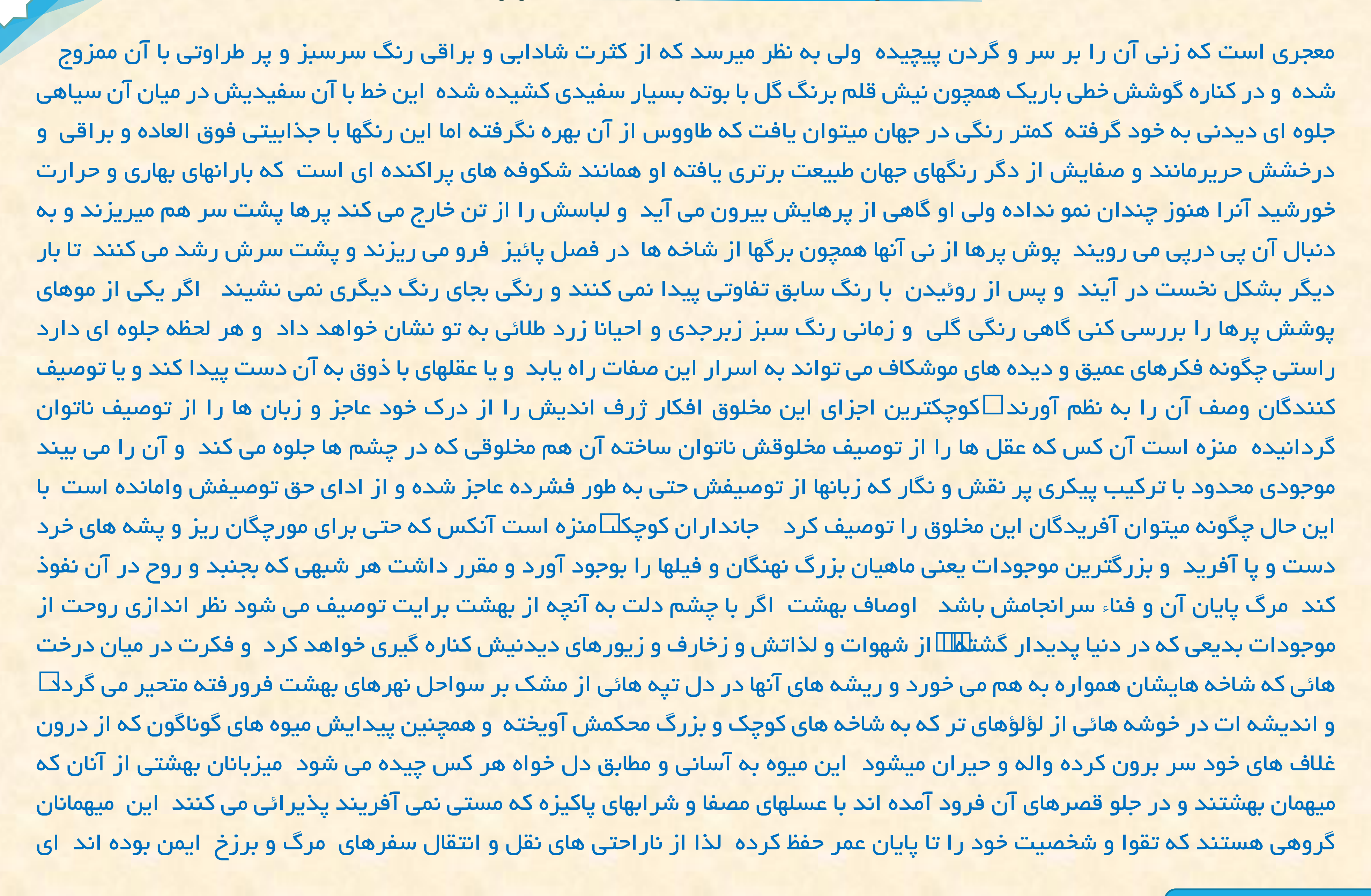


ترجمه خطبه

از خطبه های امام علیه السلام که در آن از شگفتیهای خلقت طاووس پرده برداشته آفرینش پرندگان خداوند مخلوقاتی شگفت از حیوان و جماد ساکن و متحرک ابداع کرد و شواهدی روشن بر لطافت صنع و قدرت عظیمش اقامه فرمود آنچنان که عقلها را مطیع و معترف و تسلیم ساخت ندای دلائل یگانگیش در گوشهای ما همچنان طنین انداز است شکلهای گوناگون پرندگان را آفرید همان پرندگانی که آنها را در شکاف های زمین و دره های وسیع و قله کوهها مسکن داد همانها که دارای بالهای رنگارنگ و هئحتهای متفاوتند زمام آنها به دست او است آنها بوسیله بالهای خویش در دل هوا و در این فضای پهناور به پرواز میایند آنها را با اشکال شگفت آوری ابداع کرد و پیکرشان را با استخوانهای به هم پیوسته که از گوشت پوشیده شده ترکیب نمود برخی از آنها را بواسطه سنگینی جسمشان از اینکه به آسانی در دل هوا به پرواز



آیند بازداشت و چنان قرار داد که بتوانند در نزدیکی زمین به پرواز در آیند و با لطافت قدرت و دقت صنعتش با رنگ های مختلف آنها را به زیبائی رنگ آمیزی کرده گروهی از آنها را تنها با یک رنگ که هیچ رنگ دیگری با آن مخلوط نبود و دسته ای دیگر را در رنگ دگری فروبرد به جز اطراف گردنش که برای آن طوقی از غیر آن رنگ قرار داده است. آفرینش طاووس یکی از شگفت انگیزترین آنها طاووس است که در موزون ترین شکلش بیافرید و با رنگهای مختلف به عالیترین صورت رنگ آمیزی کرد با بالهائی که شاهپرهای آن را بر یکدیگر قرار داد و دمی که دامنه ی آن را طولانی گردانید که به هنگام حرکت به سوی جفت خویش آن را از هم می گشاید و هم چون چتری بر سر خود سایبان می سازد گوئی بادبان کشتی است که ناخدا آن را برافراشته و هر لحظه آنرا به طرفی می چرخاند با اینهمه زیبائی و رنگ در دریائی از غرور فرومی رود و با حرکات متبخترانه اش به خود می نازد و همچون خروس با ماده ی خویش می آمیزد و همانند حیوانات نری که از طغیان شهوت به هیجان آمده اند با او درآمیخته باردارش میکند. این حقیقت را می توان با چشم مشاهده کرد من همچون کسی نیستم که با دلیلی ضعیف مطلبی را بگویم و اگر کسی خیال کند که باردارشدن طاووس به وسیله ی قطرات اشگی است که اطراف چشم جنس نر حلقه می زند و طاووس ماده آنرا می نوشد و سپس بدون آمیزش با نر بلکه در اثر همان اشگها تخم گذاری می کند این افسانه بی اساسی است ولی این عجیب تر از افسانه تولید مثل کلاغ نیست به هر حال چنین به نظر می آید که نی های پر طاووس همچون شانه هائی است که از نقره ساخته شده ، و آنچه بر آنها روئیده است ، یعنی دائره های شگفت انگیز و خورشیدهائی که روی آنها نقش گردیده همچون طلای خالص ، و پاره هائی است از زبرجد اگر بخواهی آنرا به آنچه زمین به هنگام بهار رویانیده تشبیه کنی خواهی گفت دسته گلی است که از شکوفه های گوناگون تمام گلهای بهاری چیده شده ، و چنانچه بخواهی آن را به پوشیدنی ها مانند نمائی خواهی دید همچون پارچه های زیبای پرنقش و نگار یا همچون پرده های رنگارنگ یمنی است و هر گاه دوست داشته باشی با زیورها آنرا مقایسه نمائی همچون نگینهای رنگارنگی است که در نواری از نقره که با جواهر زینت شده است قرار گرفته باشد همچون کسی که به خود می بالد با عشوه و ناز قدم برمی دارد گاهی سر را برمیگرداند و به بالها و دمش خیره خیره نگاه می کند ناگاه از جمال دل آرائی که پر و بالش به او بخشیده و رنگ آمیزی هائی که همچون لؤلؤ و جواهر به هم آمیخته است قهقهه سر می دهد اما آن گاه که به پاهایش نظر می افکند آنچنان با گریه فریاد می کشد استغاثه و ناله جانکاهش از آن به خوبی آشکار می گردد و گواه صادق دردی است که در درون دارد چه اینکه پاهایش همچون پاهای خروس خلاسی باریک و زشت است. و در یک سوی ساق پایش ناخنکی مخفی روئیده است و در موضع یال کاکلی سبز رنگ و پر خال برایش قرار داده شده گردنش همچون ابریق و از گلوگاه تا روی شکمش به رنگ وسمه یمانی است و یا همچون حریری است که بر تن کرده و چون آئینه ای صیقلی می درخشد بر اطراف سر و گردنش گوئی



معجری است که زنی آن را بر سر و گردن پیچیده ولی به نظر میرسد که از کثرت شادابی و براقی رنگ سرسبز و پر طراوتی با آن ممزوج شده و در کناره گوشش خطی باریک همچون نیش قلم برنگ گل با بوته بسیار سفیدی کشیده شده این خط با آن سفیدیش در میان آن سیاهی جلوه ای دیدنی به خود گرفته کمتر رنگی در جهان میتوان یافت که طاووس از آن بهره نگرفته اما این رنگها با جذابیتی فوق العاده و براقی و درخشش حریرمانند و صفایش از دگر رنگهای جهان طبیعت برتری یافته او همانند شکوفه های پراکنده ای است که بارانهای بهاری و حرارت خورشید آنرا هنوز چندان نمو نداده ولی او گاهی از پرهایش بیرون می آید و لباسش را از تن خارج می کند پرها پشت سر هم میریزند و به دنبال آن پی درپی می رویند پوش پرها از نی آنها همچون برگها از شاخه ها در فصل پائیز فرو می ریزند و پشت سرش رشد می کنند تا بار دیگر بشکل نخست در آیند و پس از روئیدن با رنگ سابق تفاوتی پیدا نمی کنند و رنگی بجای رنگ دیگری نمی نشیند   اگر یکی از موهای پوشش پرها را بررسی کنی گاهی رنگی گلی و زمانی رنگ سبز زبرجدی و احیانا زرد طلائی به تو نشان خواهد داد و هر لحظه جلوه ای دارد راستی چگونه فکرهای عمیق و دیده های موشکاف می تواند به اسرار این صفات راه یابد و یا عقلهای با ذوق به آن دست پیدا کند و یا توصیف کنندگان وصف آن را به نظم آورند[illegible]کوچکترین اجزای این مخلوق افکار ژرف اندیش را از درک خود عاجز و زبان ها را از توصیف ناتوان گردانیده منزه است آن کس که عقل ها را از توصیف مخلوقش ناتوان ساخته آن هم مخلوقی که در چشم ها جلوه می کند و آن را می بیند موجودی محدود با ترکیب پیکری پر نقش و نگار که زبانها از توصیفش حتی به طور فشرده عاجز شده و از ادای حق توصیفش وامانده است با این حال چگونه میتوان آفریدگان این مخلوق را توصیف کرد   جانداران کوچک[illegible]منزه است آنکس که حتی برای مورچگان ریز و پشه های خرد دست و پا آفرید و بزرگترین موجودات یعنی ماهیان بزرگ نهنگان و فیلها را بوجود آورد و مقرر داشت هر شبهی که بجنبد و روح در آن نفوذ کند مرگ پایان آن و فناء سرانجامش باشد   اوصاف بهشت اگر با چشم دلت به آنچه از بهشت برایت توصیف می شود نظر اندازی روحت از موجودات بدیعی که در دنیا پدیدار گشته[illegible] از شهوات و لذاتش و زخارف و زیورهای دیدنیش کناره گیری خواهد کرد و فکرت در میان درخت هائی که شاخه هایشان همواره به هم می خورد و ریشه های آنها در دل تپه هائی از مشک بر سواحل نهرهای بهشت فرورفته متحیر می گرد[illegible]
و اندیشه ات در خوشه هائی از لؤلؤهای تر که به شاخه های کوچک و بزرگ محکمش آویخته و همچنین پیدایش میوه های گوناگون که از درون غلاف های خود سر برون کرده واله و حیران میشود این میوه به آسانی و مطابق دل خواه هر کس چیده می شود میزبانان بهشتی از آنان که میهمان بهشتند و در جلو قصرهای آن فرود آمده اند با عسلهای مصفا و شرابهای پاکیزه که مستی نمی آفریند پذیرائی می کنند این میهمانان گروهی هستند که تقوا و شخصیت خود را تا پایان عمر حفظ کرده لذا از ناراحتی های نقل و انتقال سفرهای مرگ و برزخ ایمن بوده اند ای

شنونده اگر قلب خویش را به مناظر زیبائی که در آنجا به آن می رسی مشغول داری روحت با شوق فراوان به سوی آنها پرواز خواهد کرد و هم اکنون از این مجلس من با عجله به همسایگی اهل قبور خواهی شتافت خداوند ما و شما را به لطف خود از کسانی قرار دهد که با دل و جان برای رسیدن به سرمنزل نیکان کوشش میکنند تفسیر بعضی از لغات پیچیده این خطبه شریف رضی می گوید در خطبه آمده یؤربملاقحه الار کنایه از نکاح و آمیزش است هنگامی گفته می شود ار الرجل المراه یؤرها که با همسرش همبستر شود و این فرمایش امام علیه السلام، کانه قلع داری عنجه نؤتیه باید توجه داشت قلع بادبان کشتی است و داری منسوب به دارین شهری است در کنار دریا که از آنجا عطریات می آورند و بادبانهایش معروف است و عنجه به معنی کشیدن به سوی خویش است هنگامی که می شود عنجت الناقه اعنجها عنجا یعنی آن را به سوی خود کشیدم و النؤتی به معنی کشتیبان است و اما تعبیر ضفتی جفونه منظور دو طرف پلکهای چشم است زیرا ضفتان به معنی دوطرف می باشد و اینکه فرماید و فلذ الزبرجد باید دانست که فلذ جمع فلذه به معنی قطعه است که معنی آن می شود قطعه هائی از زبرجد و اما تعبیر به کبائس اللؤلؤ الرطب به معنی خوشه های لؤلؤ تر همچون خوشه های خرما است زیرا الکباسه به معنی خوشه و العسالیج جمع عسلوج به معنی شاخه است

خطبه شماره ۶۶

و مر حطبه له علیه السلام ... علی الالف لسار ... ، و لواف
... ، و لا ... ، و لا حر ا له سطور ،
... ، و ... و منه امروا
... ، و ... علی ار ا له ...

[illegible]

ترجمه خطبه

□ از خطبه های امام علیه السلام که در آن تشویق به الفت و مهربانی و محبت نموده است باید خردسالان شما به بزرگسالان تاسی کنند و بزرگسالان شما به کودکانتان رؤف و مهربان باشند همچون ستم پیشگان دوران جاهلیت مباشید که نه آگاهی از دین داشتند و نه در شناسائی

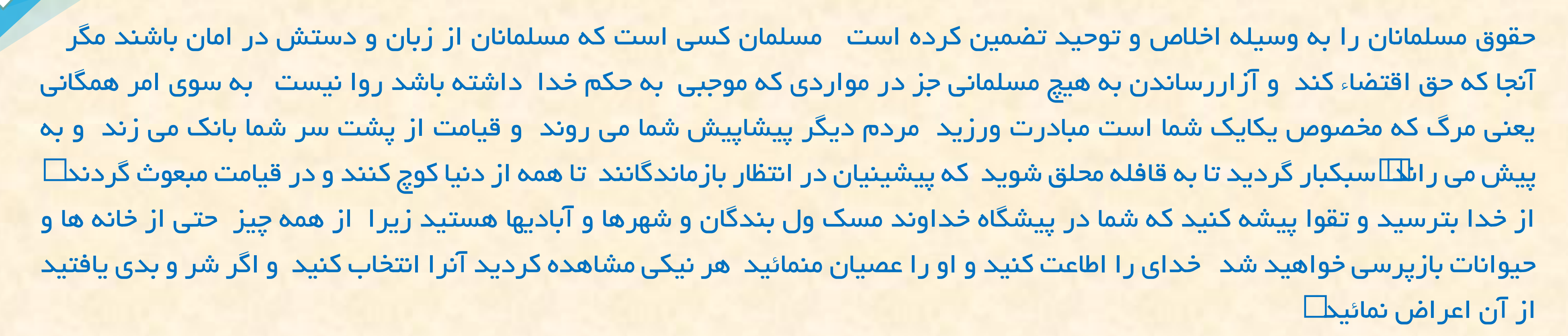
خداوند اندیشه می کردند یعنی همچون تخم افعی در لانه پرندگان مباشید که شکستن آن گناه است زیرا گمان می رود تخم پرنده باشد اما جوجه آن شر و زیانبار است زیرا در حقیقت تخم افعی است اشاره به اینکه ظاهر شما به حکم محیط اسلامی ایمان است ولی باطنتان بوی صفات جاهلیت می دهد آینده بنی امیه قسمتی دیگر از این خطبه است پس از همبستگی و اتحاد پراکنده شدند و از اصل خویش تشتت یافتند گروهی دست به شاخه ای زده اند و به هر کجا آن شاخه متمایل شد همراهش رفتند اما به زودی خداوند آنها را برای بدترین روزی که بنی امیه در پیش دارند جمع خواهد کرد آن چنانکه قطعه های پراکنده ابرها را در فصل پائیز آری خداوند همه آنها را گرد می آورد و میانشان الفت و هماهنگی برقرار نموده و آنان را همچون ابرهای به هم پیوسته متراکم می سازد سپس درهائی بر رویشان می گشاید که مانند سیلی خروشان از جایگاه خود بیرون می ریزند درست همچون سیل عرم که دو باغستان شمالی و جنوبی شهر سبا را در هم کوبید که برابر آن هیچ تپه و برجستگی باقی نماند نه کوههای بلند و محکم و نه برآمدگیهای بزرگ هیچکدام در برابرش استقامت ننمودند خداوند آنها یعنی مخالفان بنی امیه را مانند آب در درون دره ها و رودخانه ها پراکنده می سازد و سپس همچون چشمه سارهائی از قسمتهای مختلف زمین بیرون می آورد آنگاه به کمک آنان حق گروهی دیگر را از گروه دیگر می گیرد و جمعی را وارث سرزمین دگران می سازد به خدا سوگند آنها بنی امیه پس از تسلط و پیروزیشان همه آنچه را دارند از دست می دهند آن چنانکه چربی بر روی آتش آب می شود مردم آخر الزمان ای مردم اگر دست از حمایت یکدیگر در یاری حق بر نمی داشتید و برای تضعیف و زبون ساختن باطل سستی نمی کردید هیچگاه آنان که در پایه شما نیستند در نابودی شما طمع نمی ورزیدند و هیچ نیرومندی بر شما قدرت پیدا نمی کرد اما همچون بنی اسرائیل در حیرت و سرگردانی قرار گرفتید به جانم سوگند که سرگردانیتان پس از من چند برابر خواهد شد و این به خاطر آن است که حق را پشت سر انداخته اید از نزدیکترین افراد به پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم که من هستم بریده و به دورترین فرد که معاویه است پیوند نموده اید آگاه باشید اگر از پیشوا و رهبر خود اطاعت و پیروی می کردید شما را به همان راهی می برد که رسولخدا صلی اللّه علیه و آله و سلم رفته بود و از رنجهای بیراهه رفتن در آسایش بودید و بار سنگین مشکلات را از دوش خود بر می داشتید

خطبه شماره ۶۷

و من خطبة له عليه السلام في اوائل خلافته ان الله سبحانه انزل كتابا هاديا بين فيه الخير و الشر ، فخذوا نهج الخير تهتدوا ، واصدفوا عن سمت الشر تقصدوا الفرائض الفرائض ادوها الى الله تؤدكم الى الجنة ان الله حرم حراما غير مجهول ، و احل حلالا غير مدخول ، و فضل حرمة المسلم على الحرم كلها ، و شد بالاخلاص و التوحيد حقوق المسلمين في معاقدها ، فالمسلم من سلم المسلمون من لسانه و يده الا بالحق ، و لا يحل اذى المسلم الا بما يجب بادروا امر العامة و خاصة احدكم و هو الموت ، فان الناس امامكم ، و ان الساعة تحدوكم من خلفكم تخففوا تلحقوا ، فانما ينتظر باولكم آخركم ، اتقوا الله في عباده و بلاده ، فانكم مسؤولون حتى عن البقاع و البهائم ، اطيعوا الله و لا تعصوه ، و اذا رايتم الخير فخذوا به ، و اذا رايتم الشر فاعرضوا عنه

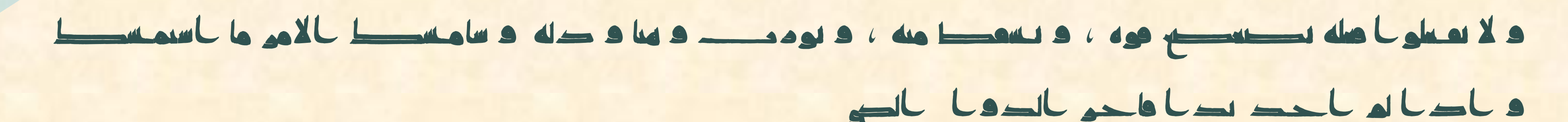
ترجمه خطبه

از خطبه های امام علیه السلام که در آغاز خلافتش ایراد فرموده خداوند کتابی هدایت کننده و راهنما برای انسانها فرستاده نیکی و بدی را آشکار در آن بیان فرمود بنابراین راه خیر و نیکی را در پیش گیرید که هدایت می شوید و از شر و بدی اعراض کنید تا در جاده مستقیم قرار گیرید فرائض فرائض در انجام آنها کوتاهی نکنید که شما را به سوی بهشت می برند خداوند محرماتی قرار داده که بر کسی پوشیده نیست و آنچه را حلال فرموده در آن عیبی دیده نمی شود احترام مسلمان را از تمام آنچه در پیشگاهش محترم است بالاتر شمرده و حفظ


حقوق مسلمانان را به وسیله اخلاص و توحید تضمین کرده است مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دستش در امان باشند مگر آنجا که حق اقتضاء کند و آزاررساندن به هیچ مسلمانی جز در مواردی که موجبی به حکم خدا داشته باشد روا نیست به سوی امر همگانی یعنی مرگ که مخصوص یکایک شما است مبادرت ورزید مردم دیگر پیشاپیش شما می روند و قیامت از پشت سر شما بانک می زند و به پیش می راند سبکبار گردید تا به قافله محلق شوید که پیشینیان در انتظار بازماندگانند تا همه از دنیا کوچ کنند و در قیامت مبعوث گردند از خدا بترسید و تقوا پیشه کنید که شما در پیشگاه خداوند مسئول بندگان و شهرها و آبادیها هستید زیرا از همه چیز حتی از خانه ها و حیوانات بازپرسی خواهید شد خدای را اطاعت کنید و او را عصیان منمائید هر نیکی مشاهده کردید آنرا انتخاب کنید و اگر شر و بدی یافتید از آن اعراض نمائید

خطبه شماره ۶۸

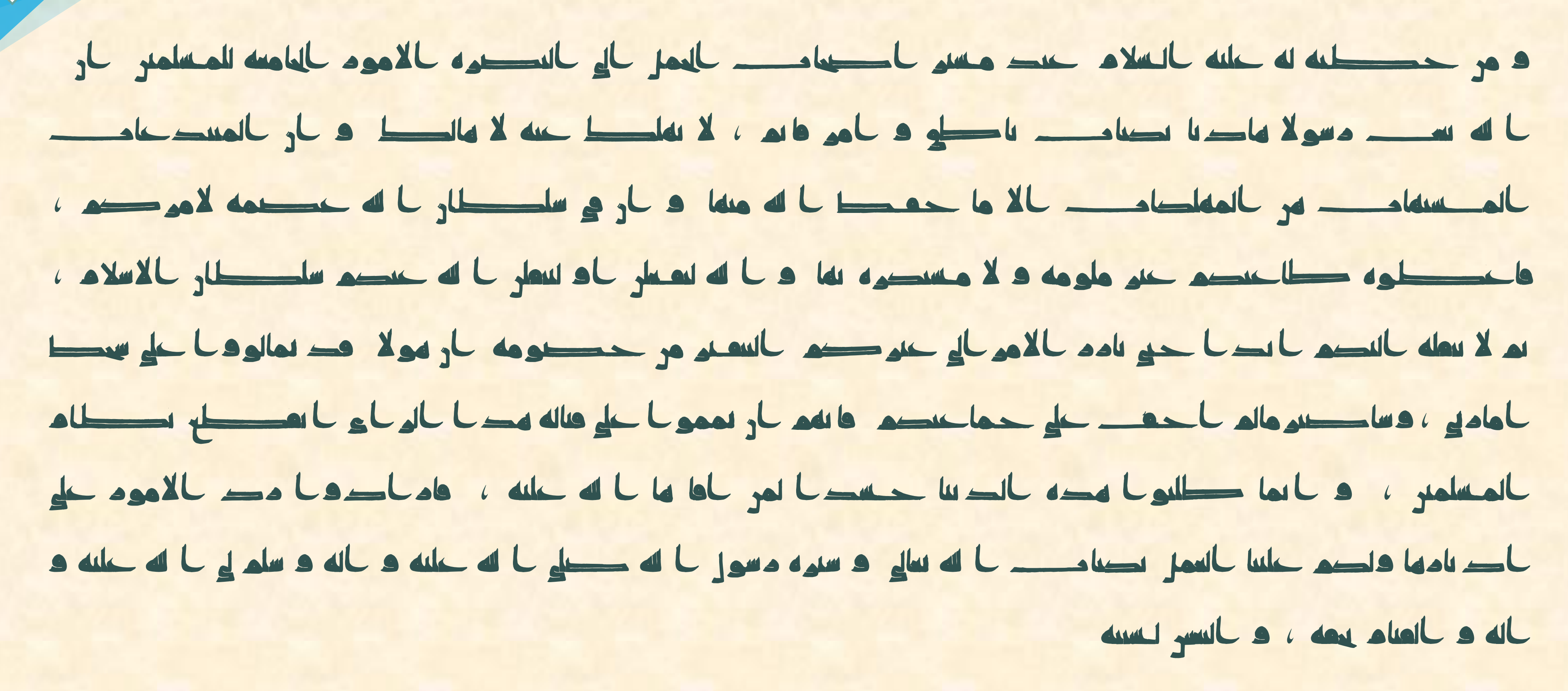
[illegible]



ترجمه خطبه

از سخنان امام علیه السلام که پس از بیعت با امام علیه السلام گروهی ازیارانش پیشنهاد کردند خوب بود آنان را که در کشتن عثمان دست داشتند کیفر می کردی امام در پاسخشان فرمود ای برادران از آنچه شما می دانید بی اطلاع نیستم اما این قدرت را از کجا بدست آورم آنان مخالفان عثمان همچنان بر قدرت و شوکت خویش باقیند آنها بر ما مسلطند و ما بر آنان تسلطی نداریم این گروه همانهایند که بردگان شما با آنها می جوشند و بادیه نشیناتان به آنها پیوسته اند در بین شما قرار دارند و قدرت ریزش هر گونه مشکلات و سختی بر سر شما را دارند آیا شما موضعی برای قدرت بر خواسته های خود می بینید این کار کار اهل جاهلیت است آنها یار و یاور دارند اگر در این باره جنبشی پیش آید مردم چند دسته خواهند بود گروهی همان را می خواهند که شما طالبید و عده ای دیگر رایشان بر خلاف عقیده شما است و دسته سوم نه این را می پسندند و نه آنرا بنابراین صبر کنید تا مردم آرام شوند و دلها در جای خود قرار گیرند و حقوق به آسانی گرفته شود آرام باشید و به من مهلت دهید ببینید به شما چه فرمان می دهم کاری مکنید که قدرت ما را ضعیف سازد و کاخ قوت و شوکت را فروریزد و سرانجام سستی و ذلت به بار آورد من برای اصلاح کار تا آنجا که ممکن است در برابر مفسده جویانی که خون عثمان را دستاویز قرار داده اند خویشتن داری می کنم اما اگر راه چاره مسدود شد آخرین دارو داغ کردن است یعنی به ناچار دست به نبرد می زنم

خطبه شماره ۶۹



و من خطبة له عليه السلام عند مسير أصحاب الجمل إلى البصرة الأمور الجامعة للمسلمين إن الله بعث رسولا هاديا بكتاب ناطق و أمر قائم ، لا يهلك عنه إلا هالك و إن المبتدعات المشبهات هن المهلكات إلا ما حفظ الله منها و إن في سلطان الله عصمة لأمركم ، فأعطوه طاعتكم غير ملومة و لا مستكره بها و الله لتفعلن أو لينقلن الله عنكم سلطان الإسلام ، ثم لا ينقله إليكم أبدا حتى يأرز الأمر إلى غيركم إن هؤلاء قد تمالئوا على سخطة إمارتي ، و سأصبر ما لم أخف على جماعتكم فإنهم إن تمموا على فيالة هذا الرأي انقطع نظام المسلمين ، و إنما طلبوا هذه الدنيا حسدا لمن أفاءها الله عليه ، فأرادوا رد الأمور على أدبارها و لكم علينا العمل بكتاب الله تعالى و سيرة رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و القيام بحقه ، و النعش لسنته

ترجمه خطبه

از خطبه های امام علیه السلام این خطبه را به هنگام حرکت اصحاب جمل به سوی بصره ایراد فرموده است امور همگانی مسلمانان خداوند پیامبری راهنما با کتابی گویا و دستوری برای هدایت مردم برانگیخت که جز افراد گمراه از آن اعراض نمی کنند بدانید بدعتهائی که به رنگ حق در آمده هلاک کننده اند مگر خداوند ما را حفظ کند متابعت از حکومت الهی حافظ امور شما است بنابراین زمام اطاعت خود را بدون اینکه نفاق ورزید و یا ذره ای اکراه داشته باشید به دست او بسپارید بخدا سوگند اگر مخلصانه اطاعت از حکومت حق نکنید خداوند آن را

از شما برخواهدگرفت و هرگز به شما بازنخواهدگردانید تا کار به غیر شما برگردد   اظهار تنفر امام از دشمنان خود این گروه مفسده جویان به خاطر نارضایتی از حکومت من به یکدیگر پیوسته و من تا هنگامی که بر اجتماع شما خوفناک نگردم صبر خواهم نمود چه اینکه آنان اگر بر این افکار سست و فاسد باقی بمانند و بخواهند اهداف خود را عملی کنند نظام جامعه اسلامی از هم گسیخته خواهد شد آنها از روی حسد بر کس ی که خداوند حکومت را به او بخشیده به طلب دنیا برخاسته اند تصمیم گرفته اند چرخ زمان را به عقب برگردانند و سنن جاهلی را زنده کنند حقی که شما به گردن ما دارید عمل به کتاب خداوند و سنت پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم و قیام به حق و ترفیع سنت اوست□

خطبه شماره ۷۰

و مر ـطلام له ـعله السلام ي وحوـ اساى اليو ـعد ماه اسه ـطم به سر اسوـ و ـد

اءسله موم مر امر السـوه لما موـ ـعله السلام مما لسلم لهم مه حمعه حاله م اـصاـ الحمل لبول

الـسمه مر بعوسهم ، مسر له ـعله السلام مر امره ممهم ما ـعلم به اه ـعلى اليو ، مه ار له نام ، معار اى مسول

موم ، و لا احـدـ حد ا حى اءمح السمه معار ـعله السلام اماـ لو ار الـدر وما ـط

سوط ما دا سى لهم مساهط اسـ ، وحـ السمه و احرمهم عر الطلا و الما ، ماهلوا

الى المماطر والماـد ، ما ـطـ ـطا اسا فار ـطـ امـطهم و مالعهم الى الطلا والما

معار ـعله السلام مامـد اـ ادا ـطـ معار الوحل مولا له ما اسـطـ ار امـح ـعد ماه اسه

ـعلى ، مماسه ـعله السلام و الوحل سوـ ـطلـ الموى



ترجمه خطبه

از سخنان امام علیه السلام که در مورد وجوب پیروی از حق به هنگام روشن شدن مطالب فرموده است این سخن را امام به فرستاده مردم بصره فرموده است به هنگامی که امام نزدیک بصره رسید کسی را نزد حضرت فرستادند تا حقیقت حال را جویا شود که با اصحاب جمل چگونه رفتار خواهد نمود امام علیه السلام چگونگی رفتار خویش را به نحوی بیان فرمود که بر این شخص روشن گردید حق با آن حضرت است در این هنگام که امام اعتراف او را نسبت به حقانیت خویش یافت از او خواست بیعت کند اما او پاسخ داد من فرستاده گروهی هستم از پیش خود کاری نمی کنم امام در اینجا فرمود   اگر آنها تو را گسیل می داشتند که محل ریزش باران را برایشان بیابی سپس به سوی آنها بازمی گشتی و از مکان سبزه و آب آگاهشان می کردی اگر مخالفت می کردند و به سرزمینهای بی آب و علف روی می آوردند تو چه می کردی گفت آنها را رها می ساختم و به جائیکه آب و گیاه بود می رفتم   امام فرمود پس دستت را دراز کن و بیعت نما آن شخص می گوید   سوگند بخدا هنگام روشن شدن حق بر من توانائی امتناع را نیافتم و با آن حضرت بیعت نمودم   این مرد همان کلیب جرمی است□

خطبه شماره ۷۱

و من كلام له عليه السلام لما عزم على لقاء القوم بصفين اللهم رب السقف المرفوع ،
والجو المكفوف ، الذي جعلته مغيضا لليل والنهار ، ومجرى للشمس والقمر ، ومختلفا للنجوم السيارة
، وجعلت سكانه سبطا من ملائكتك ، لا يسأمون من عبادتك ، ورب هذه الارض التي
جعلتها قرارا للانام ، ومدرجا للهوام والانعام ، وما لا يحصى مما يرى وما لا يرى ، ورب الجبال الرواسي
التي جعلتها للارض اوتادا وللخلق اعتمادا ، ان اظهرتنا على عدونا ، فجنبنا البغي وسددنا للحق ،



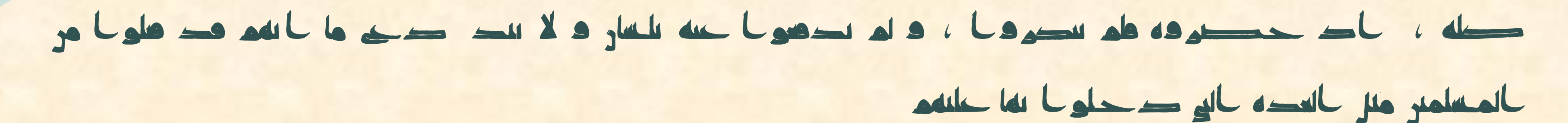
و ان اظهرتهم علینا فارزقنا الشهاده ، و اعصمنا من الفتنه . این المانع للذمار ، و الغائر عند نزول الحقائق من اهل الحفاظ العار وراءنا و الجنه امامنا

ترجمه خطبه

از سخنان امام علیه السلام به هنگام تصمیم به مبارزه با لشگر معاویه درصفین فرموده است نیایش بار خداوندا ای پروردگار این سقف برافراشته و این جو و فضای متراکم که آن را مرکز پیدایش شب و روز و مسیر خورشید و ماه و محل رفت و آمد ستارگان سیار قرار داده ای و مسکن گروهی از فرشتگانت برگزیده ای همانها که هرگز از عبادت و پرستشت خسته نمی شوند ای پروردگار این زمینی که آن را مرکز سکونت انسانها و جای رفت و آمد حشرات و چهارپایان قرار داده ای و محل حیات آنچه احصا نمی گردد چه آنها که به چشم می آیند و چه آنها که به چشم نمی آیند ای پروردگار کوههای محکم و پابرجا که آنها را برای زمین میخهای محکم و برای مخلوق تکیه گاه مطمئن قرار دادی اگر بر دشمن پیروزمان ساختی ما را از تجاوز و تعدی بر کنار دار و بر راه حق استوار بنما و چنانچه آنها را بر ما غلبه دادی شهادت نصیب ما گردان و از شرک و فساد ما را نگهدار دعوت به پیکار با دشمن کجایند آنها که در برابر حوادث سخت همچون سپرند و کجایند آن مردان غیوری که به هنگام نزول مشکلات به پاسداری از عقیده و آب و خاکشان می پردازند ننگ و عار در پشت سر شماست و بهشت در پیش رویتان تا کدامین را انتخاب کنید

خطبه شماره ۷۲

و من خطبة له عليه السلام حمد الله الحمد لله الذي لا يواري عنه سماء سماء ، و لا أرض أرضا يوم الشورى منها و قد قال قائل إنك على هذا الأمر يا ابن أبي طالب لحريص ، فقلت بل أنتم و الله لأحرص و أبعد ، و أنا أخص و أقرب ، و إنما طلبت حقا لي و أنتم تحولون بيني و بينه ، و تضربون وجهي دونه فلما قرعته بالحجة في الملأ الحاضرين هب كأنه بهت لا يدري ما يجيبني به الاستنصار على قريش اللهم إني أستعديك على قريش و من أعانهم فإنهم قطعوا رحمي ، و صغروا عظيم منزلتي ، و أجمعوا على منازعتي أمرا هو لي ثم قالوا ألا إن في الحق أن تأخذه ، و في الحق أن تتركه منها في ذكر أصحاب الجمل فخرجوا يجرون حرمة رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم إلى الله عليه و آله كما تجر الأمة عند شرائها ، متوجهين بها إلى البصرة ، فحبسا نساءهما في بيوتهما ، و أبرزا حبيس رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم إلى الله عليه و آله لهما و لغيرهما ، في جيش ما منهم رجل إلا و قد أعطاني الطاعة ، و سمح لي بالبيعة ، طائعا غير مكره ، فقدموا على عاملي بها و خزان بيت مال المسلمين و غيرهم من أهلها ، فقتلوا طائفة صبرا ، و طائفة غدرا ، فو الله لو لم يصيبوا من المسلمين إلا رجلا واحدا معتمدين لقتله ، بلا جرم جره ، لحل لي قتل ذلك الجيش



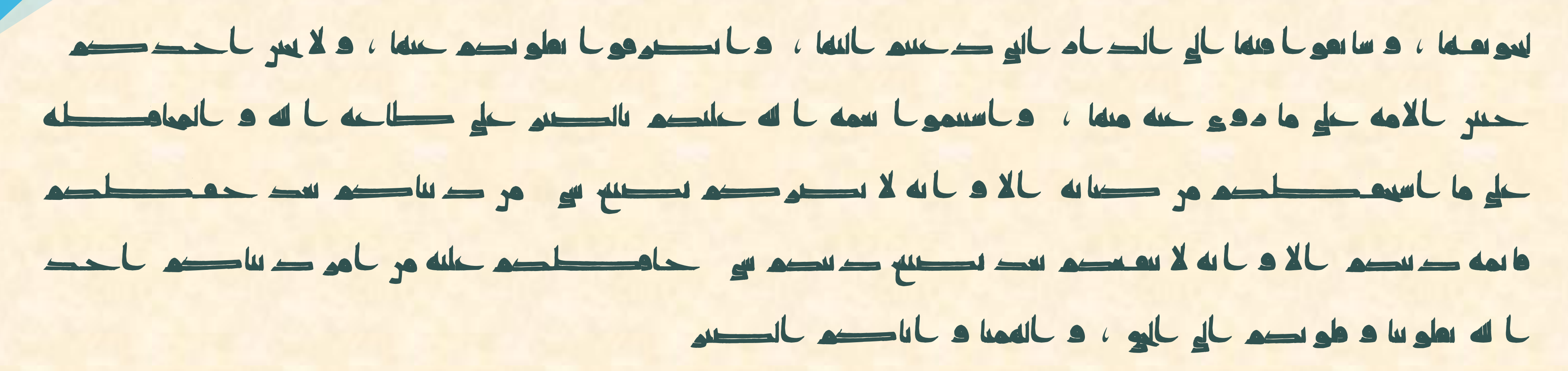
ترجمه خطبه

از خطبه های امام علیه السلام ستایش خداوند ستایش ویژه خداوندی است که هیچ آسمانی مانع آگاهی وی از آسمان دیگر و هیچ زمینی حائل بین او و سرزمین دیگری نمی گردد   قسمت دیگر از این خطبه است روز شورا کسی به من گفت ای فرزند ابوطالب تو نسبت به این امر خلافت حریص می باشی در پاسخش گفتم بخدا سوگند شما با اینکه از پیامبر دورترید حریصتر هستید اما من شایسته و نزدیکترم من تنها حق خویش را مطالبه می کنم و شما بین من و آن حائل می گردید و دست رد به سینه ام میگذارید و آنگاه که در جمع حاضران اقامه دلیل نمودم مبهوت و سرگردان ماند نمی دانست در پاسخم چه بگوید   شکایت از قریش بار خداوندا من در برابر قریش و کسانی که به کمک آنان برخاسته اند از تو استعانت میجویم و شکایت را پیش تو می آورم آنها پیوند خویشاوندی مرا قطع کرده اند، و مقام و منزلت عظیم مرا کوچک شمردند، و در غصب حق ، و مبارزه با من هماهنگ شدندبه این هم اکتفاء نکردند بلکه گفتند بعضی از حقوق را باید گرفت و پاره ای را باید رها کرد و این از حقوقی است که باید رها سازی انتقاد از برپاکنندگان جنگ جمل طلحه و زبیر و پیروانشان از مکه به سوی بصره حرکت کردند و همسر رسولخدا صلی اللّه علیه و آله و سلم را همچون کنیزی که برای فروش می برند به دنبال خود کشاندند در حالی که همسران خود را در خانه پشت پرده نگهداشتند تا از نظر بیگانگان دور باشند پرده نشین حرم پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم را در برابر دیدگان خود و دیگران قرار دادند   و از طرفی کسانی را به نبرد با من خواندند که همه آنها در برابر من به اطاعت گردن نهاده بودند و بدون اکراه و با رضایت کامل با من بیعت کرده بودند آنها پس از ورود به بصره به فرماندار من در آنجا و خزانه داران بیت المال مسلمانان و به مردم بصره حمله بردند گروهی از آنان را شکنجه و گروهی را با حیله کشتند به خدا سوگند اگر جز به یک نفر دست نمی یافتند و او را عمدا و بدون گناه می کشتند قتل همه آنها برای من حلال بود زیرا آنها حضور داشته اند و انکار نکردند و از او نه با زبان و نه با دست دفاع ننمودند چه رسد به اینکه آنها گروهی از مسلمانان را به اندازه عده خود که با آن وارد بصره شدند به قتل رسانیدند

خطبه شماره ۷۳

و من خطبة له عليه السلام في رسول الله، صلى الله عليه و سلم، و من هو جدير بأن يكون للخلافة و في هوان الدنيا رسول الله أمين وحيه، و خاتم رسله، و بشير رحمته، و نذير نقمته، الجدير بالخلافة أيها الناس، إن أحق الناس بهذا الأمر أقواهم عليه، و أعلمهم بأمر الله فيه فإن شغب شاغب استعتب، فإن أبى قوتل، و لعمري، لئن كانت الإمامة لا تنعقد حتى يحضرها عامة الناس، فما إلى ذلك سبيل، و لكن أهلها يحكمون على من غاب عنها، ثم ليس للشاهد أن يرجع، و لا للغائب أن يختار، ألا و إني أقاتل رجلين: رجلا ادعى ما ليس له، و آخر منع الذي عليه. أوصيكم عباد الله بتقوى الله فإنها خير ما تواصى العباد به، و خير عواقب الأمور عند الله و قد فتح باب الحرب بينكم و بين أهل القبلة، و لا يحمل هذا العلم إلا أهل البصر و الصبر و العلم بمواضع الحق، فامضوا لما تؤمرون به، و قفوا عند ما تنهون عنه، و لا تعجلوا في أمر حتى تتبينوا، فإن لنا مع كل أمر تنكرونه غيرا ألا و إن هذه الدنيا التي أصبحتم تتمنونها و ترغبون فيها، و أصبحت تغضبكم و ترضيكم، ليست بداركم، و لا منزلكم الذي خلقتم له و لا الذي دعيتم إليه. ألا و إنها ليست بباقية لكم و لا تبقون عليها، و هي و إن غرتكم منها فقد حذرتكم شرها فدعوا غرورها لتحذيرها، و أطماعها





ترجمه خطبه

از خطبه های امام علیه السلام که در آن از رسولخدا صلی اللّه علیه و آله وسلم و کسی که سزاوار خلافت است و همچنین از پستی دنیا سخن به میان آورده رسول خدا ص محمد ص امین وحی او بود و خاتم پیامبرانش بشارت دهنده به رحمت او و بیم دهنده از کیفرش سزاوارترین کس برای خلافت ای مردم سزاوارترین کس به خلافت قوی ترین مردم نسبت به آن است و داناترین آنها به فرمانهای خدا پس اگر آشوبگری به فتنه انگیزی برخیزد از او خواسته می شود که به حق بازگردد و اگر امتناع ورزد با او به نبرد باید پرداخت به جان خودم سوگند اگر قبول کنیم که امام را مردم باید برگزینند در این صورت اگر قرار باشد امامت و خلافت جز با حضور همه مردم انعقاد نپذیرد هرگز راهی به سوی آن نتوان یافت یعنی هیچگاه منعقد نخواهد شد بلکه آنها که صلاحیت رای و نظر دارند و اهل حل و عقدند حاکم و خلیفه را برمی گزینند و عمل آنها نسبت به سائر مردم نافذ است و بعد از آن نه حاضران حق رجوع و نه غائبان حق انتخاب دیگری را دارند آگاه باشید من با دو کس می جنگم نخست آن کس که به ناحق ادعا کند و چیزی که حق او نیست بخواهد و دیگر آن کس که از دادن حقی که بر گردن اوست امتناع ورزد ای بندگان خدا شما را به تقوا و ترس از عذاب خدا توصیه می کنم زیرا تقوا بهترین چیزی است که بندگان یکدیگر را به آن توصیه می نمایند و بهترین مرحله پایان کار در پیشگاه خدا است هم اکنون آتش نبرد بین شما و اهل قبله روشن گشته است و این پرچم را جز افراد

بینا با استقامت و آگاه به موارد حق به دوش نمی کشند بنابر این آنچه را فرمان دادند انجام دهید و در برابر آنچه نهی کردند توقف نمائید و در هیچ کاری تا بر شما روشن نشود عجله نکنید زیرا ما مجاز هستیم آنچه را شما نمی پسندید چنانچه خلاف فرمان خدا نباشد تغییر دهیم دنیای بی ارزش آگاه باشید این دنیا که شما نسبت به زرق و برق آن این همه علاقمند و به آن آرزومندید و آن نیز گاهی شما را خشنود و گاهی به خشم می آورد خانه و منزلی نیست که به سوی آن دعوت شده باشید   هشیار باشید نه دنیا برای شما باقی می ماند و نه شما هم در آن باقی خواهید ماند این دنیا اگر از جهتی شما را فریب داده ولی از جهت دیگر شما را از بدیهایش برحذر داشته پس به خاطر هشدارهایش از آنچه مغرورتان می سازد چشم بپوشید مظاهر فریبنده اش را به خاطر مظاهر هشداردهنده اش رها سازید و به سرائی که دعوت شده اید سبقت جوئید□ و با جان و دل از دنیاپرستی منصرف گردید نباید هیچکدام از شما همچون کنیزکان به خاطر چیزی که از دنیا از دست می دهد گریه سر دهد   و با صبر و استقامت بر طاعت خدا و حفظ و نگهداری آنچه از کتابش به عهده شما گذاشته نعمتهای او را نسبت به خویش کامل کنید   آگاه باشید با حفظ اساس ایمان و دین خویش از بین رفتن چیزی از اموال نامشروع دنیا به شما ضرر نمی رساند و آگاه باشید با تباه ساختن دین خود آنچه از دنیا برای خویش نگهداری نموده اید سودی به حالتان نخواهد داشت خداوند دلهای ما و شما را به سوی حق متوجه سازد و صبر و استقامت به ما و شما ارزانی دارد□

خطبه شماره ۷۴

و من كلام له عليه السلام في معنى طلحة بن عبيد الله قد كنت و ما أهدد بالحرب ، و لا أرهب بالضرب ، و أنا على ما قد وعدني ربي من النصر و الله ما استعجل متجردا للطلب بدم عثمان إلا خوفا من أن يطالب بدمه ، لأنه مظنته ، و لم يكن في القوم أحرص عليه منه ، فأراد أن يغالط بما أجلب فيه ليلتبس الأمر و يقع الشك ، و و الله ما صنع في أمر عثمان واحدة

مر ىلامـــــ لـر ـــكار ار ـــحار ـــطالما ـــما ـــكار ىرحم اهد ـــكار ىسو له ار ىواده فالله ، و ار
ساىد ىاسوىه و لـر ـــكار مـــطلوما اهد ـــكار ىسو له ار ىسور مر المىمىمر ىه ، والمىدىرر هه و لر
ـــكار وى ىســـط مر الـــطىلىر ، اهد ـــكار ىسو له ار ىوله و ىوـــد ـــحاسا ، و ىـدى ىالىار ىمه ، هما صر
واحده مر الىلاىـــ ، و ىحـــا ىامر لم ىسرىـــ ىاله ، و لم ىسلم مىادىره

ترجمه خطبه

از سخنان امام علیه السلام که به هنگام آگاهی از خروج طلحه و زبیربه سوی بصره برای جنگ فرمود من هیچگاه تهدید به جنگ نمی شدم و هرگز کسی نمی توانست از ضرب شمشیر مرا به وحشت اندازد من به همان وعده نصرتی که پروردگارم به من داده باقی هستم   به خدا سوگند او طلحه برای خونخواهی عثمان با عجله دست به کار نشد جز اینکه می ترسید از او خون عثمان مطالبه شود زیرا او خود متهم به قتل عثمان است و در میان مردم از او حریصتر بر کشتن عثمان یافت نمی شد اما او برای به شک انداختن مسلمانان و اشتباه اندازی و مغالطه کاری گروهی را به عنوان خونخواهی او اطراف خویش گرد آورد   سوگند به خدا او می بایست در مورد عثمان یکی از سه کار را انجام می داد ولی نکرد زیرا پسر عفان ستمکار بود چنانکه او می اندیشید سزاوار بود که با کشندگان او همکاری کند و از یارانش دوری و به مبارزه با آن بپردازد و اگر مظلوم بود باز سزاوار این بود که از کشته شدن او جلوگیری کند و در مورد کارهایش عذرهای موجهی ارائه دهد و چنانچه در این مورد شک و تردید داشت خوب بود کناره می گرفت و به گوشه ای پناه می برد   و مردم را با او وامی گذاشت اما او هیچکدام از این سه را انجام نداد   و به کاری دست زد که دلیل روشنی برای آن نداشت و عذرهائی که برای آن می آورد قابل پذیرش نیست او مردم را بر ضد من بدون هیچ دلیل تحریک کرد

خطبه شماره ۷۵

ىهى البلاـىه

و من خطبة له عليه السلام في الموعظة و بيان قرباه من رسول الله أيها الناس غير المغفول عنهم ، و التاركون المأخوذ منهم ، ما لي أراكم عن الله ذاهبين ، و إلى غيره راغبين كأنكم نعم أراح بها سائم إلى مرعى وبي ، و مشرب دوي ، و إنما هي كالمعلوفة للمدى لا تعرف ماذا يراد بها إذا أحسن إليها تحسب يومها دهرها ، و شبعها أمرها ، و الله لو شئت أن أخبر كل رجل منكم بمخرجه و مولجه و جميع شأنه لفعلت ، و لكن أخاف أن تكفروا في برسول الله صلى الله عليه و آله و سلم إلا و إني مفضيه إلى الخاصة ممن يؤمن ذلك منه و الذي بعثه بالحق ، و اصطفاه على الخلق ، ما أنطق إلا صادقا ، و قد عهد إلي بذلك كله ، و بمهلك من يهلك ، و منجى من ينجو ، و مآل هذا الأمر و ما أبقى شيئا يمر على رأسي إلا أفرغه في أذني و أفضى به إلي أيها الناس ، إني ، و الله ، ما أحثكم على طاعة إلا و أسبقكم إليها ، و لا أنهاكم عن معصية إلا و أتناهى قبلكم عنها

ترجمه خطبه

از خطبه های امام علیه السلام که در آن پند و اندرز و نزدیکی خود با پیامبر ص را ذکر کرده ای مردمی که غافلید اما از شما غافل نیستند و تمام کردارتان را ثبت می کنند و ای آنانکه دستورات خدا را ترک می کنید اما شما را ترک نمی گویند و سرمایه هایتان را می گیرند چه

شده است می بینم از خدای روی برتافته اید و به غیر او روی آورده اید گویا شما گله های شتران و گوسفندانی هستید که چوپان شما را به چراگاهی پر و با چشمه ای بیماری زا می برد آنها همانند حیوانات پرواری هستند که برای کارد آماده شده اند ولی خودشان نمی دانند چه هدفی از آنها در نظر است این گوسفندان چنانند که هر گاه به آنها نیکی کنند و مقداری علف برایشان بریزند یک روز خود را یک عمر می پندارند و زندگی را در سیری می بینند به خدا سوگند اگر بخواهم می توانم هر کدام شما را از آغاز و پایان کارش و از تمام شک ون زندگیش آگاه سازم ولی از آن می ترسم که این کار موجب کافرشدن شما به پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم گردد درباره ام غلو کنید آگاه باشید که من این اسرار را به خاصانی که مورد اطمینان است خواهم سپرد و سوگند به خدائی که محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم را به حق برانگیخت و او را از میان مردم برگزید من جز راست سخنی بر زبان نمی آورم پیامبر همه اینها را به من تعلیم داده و از محل هلاکت آن کس که هلاک می شود و جای نجات کسی که نجات می یابد و پایان این امر خلافت همه را به من خبر داده و از آن آگاهم ساخته است   و هیچ حادثه ای بر من نمی گذرد جز اینکه آن را در گوشم فرمود و مرا از آن مطلع ساخت   ای مردم به خدا سوگند من شما را به هیچ طاعتی وادار نمی کنم مگر اینکه پیش از شما خودم به آن عمل می کنم و شما را از معصیتی نهی نمی کنم مگر اینکه خودم پیش از شما از آن کناره گیری می نمایم

خطبه شماره ۷۶

و من خطبة له عليه السلام و فيها يعظ و يبين فضل القرآن و ينهى عن البدعة عظة الناس انتفعوا

ببيان الله ، واتعظوا بمواعظ الله ، واقبلوا نصيحة الله ، فان الله قد اعذر اليكم بالجلية ،

واخذ عليكم الحجة ، و بين لكم محابه من الاعمال ، و مكارهه منها ، لتتبعوا هذه ، و تجتنبوا هذه ، فان رسول

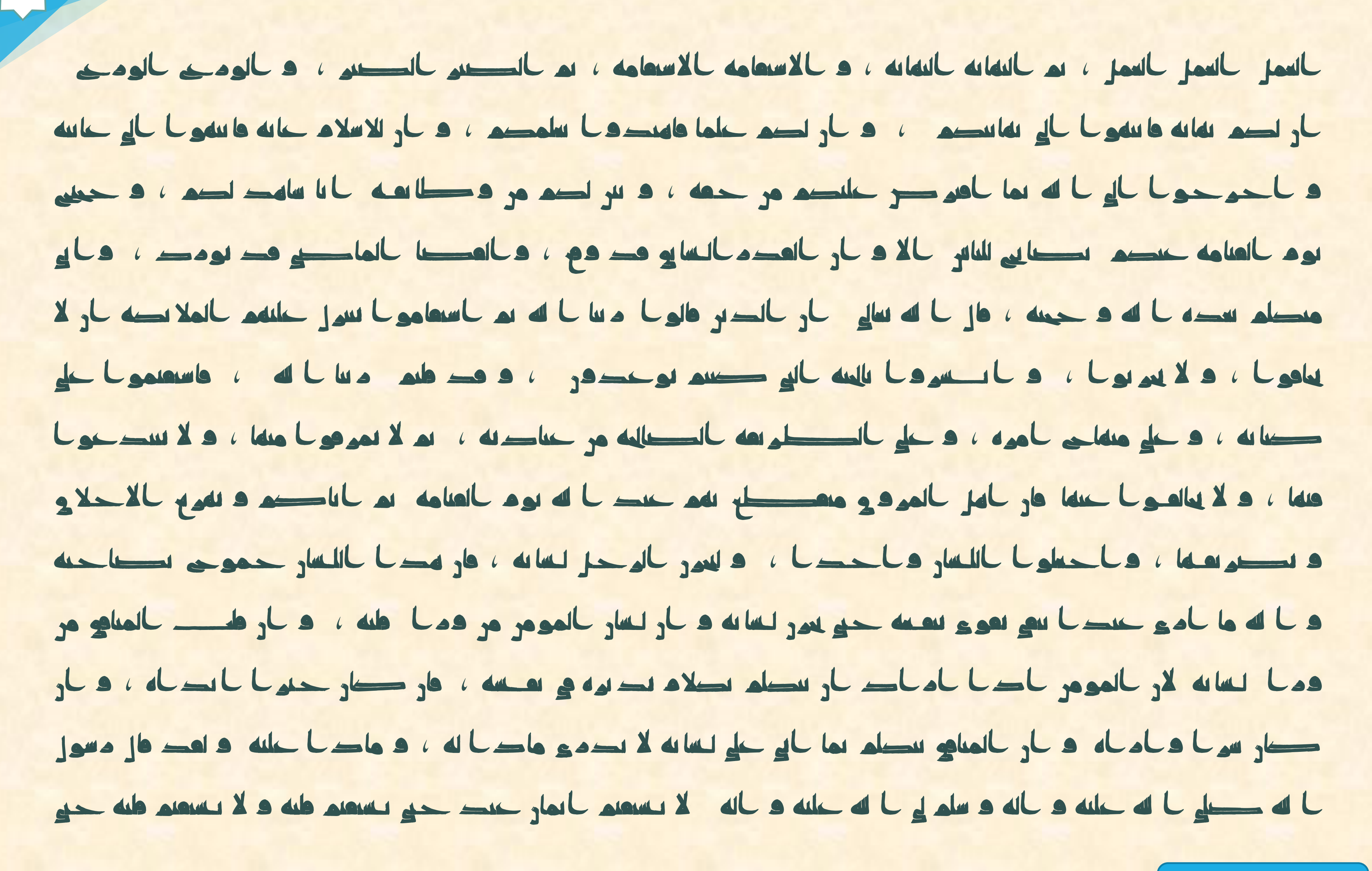
الله صلى الله عليه و آله و سلم صلى الله عليه و آله كان يقول ان الجنة حفت بالمكاره ، و ان النار

حفت بالشهوات واعلموا انه ما من طاعة الله شيء الا ياتي في كره ، و ما من معصية الله

شي الا ناي في شهوته فرحم الله امرءا نزع عن شهوته ، و قمع هوى نفسه ، فان هذه النفس ابعد شي منزعا ، و انها لا تزال تنزع الى معصية في هوى واعلموا عباد الله ان المؤمن لا يصبح و لا يمسي الا و نفسه ظنون عنده ، فلا يزال زاريا عليها و مستزيدا لها فكونوا كالسابقين قبلكم ، و الماضين امامكم قوضوا من الدنيا تقويض الراحل ، و طووها طي المنازل

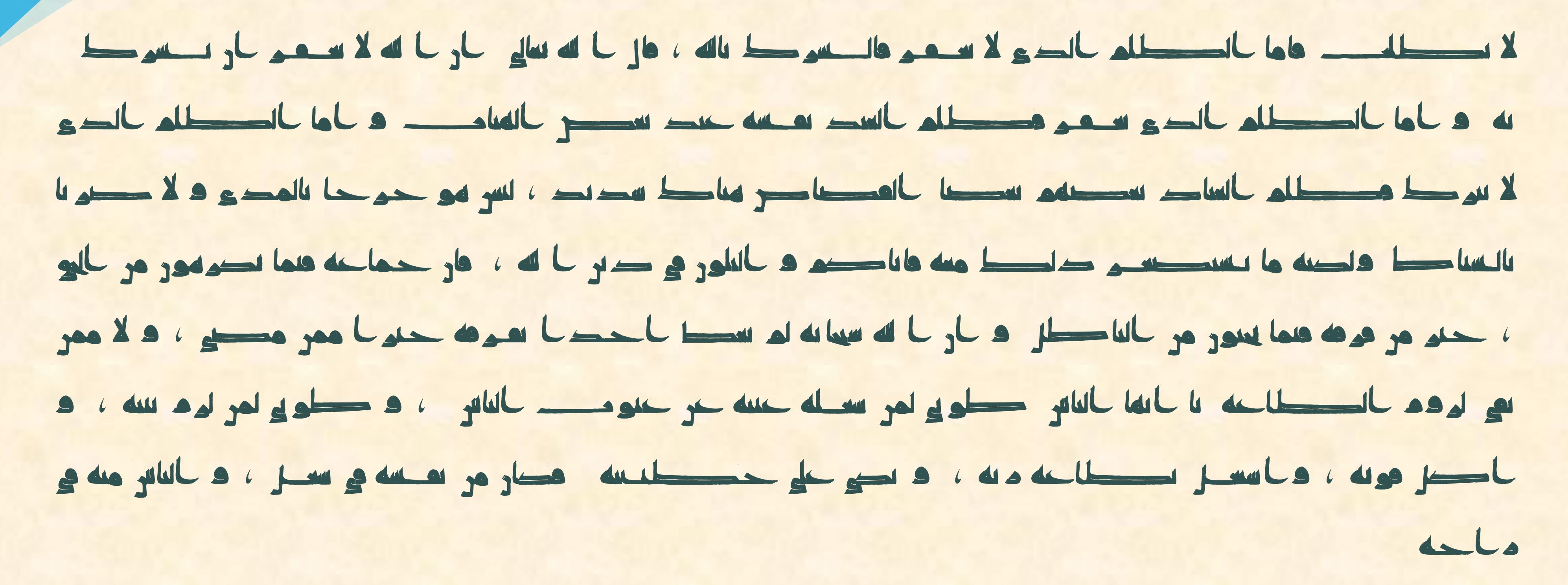
فضل القرآن

واعلموا ان هذا القرآن هو الناصح الذي لا يغش ، و الهادي الذي لا يضل و المحدث الذي لا يكذب و ما جالس هذا القرآن احد الا قام عنه بزيادة او نقصان زيادة في هدى ، او نقصان من عمى واعلموا انه ليس على احد بعد القرآن من فاقة ، و لا لاحد قبل القرآن من غنى ، فاستشفوه من ادوائكم ، واستعينوا به على لأوائكم ، فان فيه شفاء من اكبر الداء و هو الكفر و النفاق ، و الغي و الضلال ، فاسألوا الله به ، و توجهوا اليه بحبه ، و لا تسألوا به خلقه ، انه ما توجه العباد الى الله تعالى بمثله و اعلموا انه شافع مشفع ، و قائل مصدق ، و انه من شفع له القرآن يوم القيامة شفع فيه ، و من محل به القرآن يوم القيامة صدق عليه ، فانه ينادي مناد يوم القيامة الا ان كل حارث مبتلى في حرثه و عاقبة عمله ، غير حرثة القرآن فكونوا من حرثته و اتباعه ، واستدلوه على ربكم ، واستنصحوه على انفسكم ، واتهموا عليه آراءكم ، واستغشوا فيه اهواءكم العمل العمل على



العمل العمل ، ثم النهاية النهاية ، و الاستقامة الاستقامة ، ثم الصبر الصبر ، و الورع الورع . إن لكم نهاية فانتهوا إلى نهايتكم ، و إن لكم علما فاهتدوا بعلمكم ، و إن للإسلام غاية فانتهوا إلى غايته ، و اخرجوا إلى الله بما افترض عليكم من حقه ، و بين لكم من وظائفه ، أنا شاهد لكم ، و حجيج يوم القيامة عنكم . ألا و إن القدر السابق قد وقع ، و القضاء الماضي قد تورد ، و إني متكلم بعدة الله و حجته ، قال الله تعالى : إن الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة ألا تخافوا ، و لا تحزنوا ، و أبشروا بالجنة التي كنتم توعدون ، و قد قلتم ربنا الله ، فاستقيموا على كتابه ، و على منهاج أمره ، و على الطريقة الصالحة من عبادته ، ثم لا تمرقوا منها ، و لا تبتدعوا فيها ، و لا تخالفوا عنها فإن أهل المروق منقطع بهم عند الله يوم القيامة ثم إياكم و تهزيع الأخلاق و تصريفها ، و اجعلوا اللسان واحدا ، و ليختزن الرجل لسانه ، فإن هذا اللسان جموح بصاحبه و الله ما أرى عبدا يتقي تقوى تنفعه حتى يختزن لسانه و إن لسان المؤمن من وراء قلبه ، و إن قلب المنافق من وراء لسانه لأن المؤمن إذا أراد أن يتكلم بكلام تدبره في نفسه ، فإن كان خيرا أبداه ، و إن كان شرا واراه و إن المنافق يتكلم بما أتى على لسانه لا يدري ماذا له ، و ماذا عليه و لقد قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم إلى الله عليه و آله لا يستقيم إيمان عبد حتى يستقيم قلبه و لا يستقيم قلبه حتى

يسعهم لسانه، فمن استطاع منكم أن يلقى الله سبحانه وهو نقي الراحة من دماء المسلمين وأموالهم،
سليم اللسان من أعراضهم فليفعل يومه الذي واعلموا عباد الله أن المؤمن يستحل العام ما استحل
عاما أول، ويحرم العام ما حرم عاما أول، وأن ما أحدث الناس لا يحل لكم شيئا مما حرم عليكم
، ولكن الحلال ما أحل الله، والحرام ما حرم الله، فقد جربتم الأمور وضرستموها، ووعظتم
بمن كان قبلكم، وضربت الأمثال لكم، ودعيتم إلى الأمر الواضح، فلا يصم عن ذلك
إلا أصم، ولا يعمى عن ذلك إلا أعمى، ومن لم ينفعه الله بالبلاء والتجارب لم ينتفع بشيء من
العظة، وأتاه التقصير من أمامه، حتى يعرف ما أنكر، وينكر ما عرف، وإنما الناس رجلان
متبع شرعة، ومبتدع بدعة، ليس معه من الله سبحانه برهان سنة، ولا ضياء حجة، وإن الله سبحانه لم
يعظ أحدا بمثل هذا القرآن، فإنه حبل الله المتين، وسببه الأمين، وفيه ربيع القلب، وينابيع
العلم، وما للقلب جلاء غيره، مع أنه قد ذهب المتذكرون، وبقي الناسون أو المتناسون، فإذا
رأيتم خيرا فأعينوا عليه، وإذا رأيتم شرا فاذهبوا عنه، فإن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
لى الله عليه وآله كان يقول: يا ابن آدم، اعمل الخير ودع الشر، فإذا أنت جواد قاصد
ألا وإن الظلم ثلاثة: فظلم لا يغفر، وظلم لا يترك، وظلم مغفور



ترجمه خطبه

از خطبه های امام علیه السلام که در آن مردم را موعظه و فضائل قرآن را بیان و از بدعت گزاری نهی کرده است اندرز به مردم از آنچه خداوند بیان فرموده است بهره بگیرید، از موعظه و اندرزهای خدا پند بپذیرید و نصیحتهای او را قبول کنید زیرا خداوند با دلیلهای روشن راه عذر را به روی شما بسته و حجت را بر شما تمام کرده است اعمال و کرداری را که دوست دارد برایتان بیان نموده و آنچه را که منفور می دارد برای شما شرح داده است تا از آنها تبعیت کنید و از اینها دوری گزینید چه اینکه رسولخدا صلی اللّه علیه و آله و سلم همواره می فرمود بهشت در لابلای ناراحتیها و دوزخ در لابلای شهوات پیچیده شده است آگاه باشید هیچ طاعتی نیست جز اینکه طبع انسان از انجام آن ناراحت است و هیچکدام از گناهان و معاصی یافت نمی شود جز اینکه با تمایلات و غرائز حیوانی انسان سازگار است بنابراین رحمت خداوند بر کسی

باد که از شهواتش خودداری کند و هوسهای سرکش نفس را ریشه کن سازد زیرا مشکلترین کار جلوگیری از همین نفس سرکش است که همیشه میل به معصیت و گناه دارد ای بندگان خدا بدانید که مؤمن صبح و شام به خویش بدگمان است همواره از خود عیب می گیرد و طالب تکامل و افزایش کار نیک از خویش می باشد بنابراین همچون پیشینیان و گذشتگان خود که پیشاپیش شما بودند باشید آنها به مسافری می مانندند که عمودهای خیمه زندگی را برگرفته و طی طریق می نمودند آنها با اعمال پاک خویش و ترک وابستگی به زرق و برق دنیای مادی همواره آماده سفر به سرای دیگر بودند فضائل قرآن آگاه باشید این قرآن پنددهنده ای است که انسان را نمی فریبد هدایت کننده ای که گمراه نمی سازد و سخنگوئی است که هرگز دروغ نمی گوید هر کس با قرآن مجالست کند از کنار آن با زیادی یا نقصانی برمی خیزد زیادی در هدایت یا نقصان از کوردلی و جهل آگاه باشید هیچکس پس از داشتن قرآن فقر و بیچارگی ندارد و هیچکس پیش از آن غنا و بی نیازی نخواهد داشت بنابراین از قرآن برای بیماری های خود شفا و بهبودی بطلبید و برای پیروزی بر شدائد و مشکلات از آن استعانت جوئید زیرا در قرآن شفای بزرگترین بیماریها یعنی کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت است پس آنچه می خواهید به وسیله قرآن از خدا بخواهید و با دوستی قرآن به سوی خداوند توجه کنید هرگز به وسیله کتاب خدا از مخلوق چیزی درخواست نکنید و آنرا وسیله رسیدن به آرزوهای مادی خود قرار مدهید زیرا چیزی که بندگان به وسیله آن به خدا تقرب جویند محترم تر از قرآن نیست و بدانید قرآن شفاعت کننده ای است که شفاعتش پذیرفته و گوینده ای است که سخنش تصدیق می گردد آن کس که قرآن در قیامت شفاعتش کند مورد شفاعت قرار می گیرد و هر کس قرآن از او شکایت کند گواهیش بر ضد او پذیرفته می شود در روز قیامت گوینده ای صدا می زند آگاه باشید امروز هر کس گرفتار بذری است که افشانده و گرفتار عاقبت کاری است که انجام داده جز آنان که بذر قرآن افشانده اند پس شما از بذرافشانان قرآن و پیروان آن باشید با قرآن خدا را بشناسید و خویشتن را با آن اندرز دهید و هر گاه نظر شما بر خلاف قرآن بود خود را متهم کنید و خواسته های خویشتن را در برابر قرآن نادرست بشمارید ترغیب به سوی عمل عمل عمل پس از آن توجه به پایان کار پایان کار استقا مت استقامت سپس صبر صبر ورع ورع برای شما پایان و عاقبتی تعیین شده خود را به آنجا برسانید و پرچم را راهنمائی معین گردیده به وسیله آن هدایت شوید و برای اسلام هدف و نتیجه ای در نظر گرفته شده به آن برسید و با انجام فرائضی که بر شما است و وظایفی که برایتان تعیین شده حق خدا را ادا کنید و از گرو آن بیرون آئید که من شاهد و گواه اعمال شما هستم و از جانب شما در قیامت اقامه حجت و دلیل می کنم اندرز به مردم آگاه باشید مقدرات سابق به وقوع پیوست و قضاء گذشته بالاخره انجام یافت و من به اتکاء وعده های خدا و دلیل او سخن می گویم خداوند می فرماید کسانی که گفتند پروردگار ما خداست سپس استقامت به خرج دادند فرشتگان بر آنها نازل می گردند و به آنها می گویند نترسید

و محزون مباشید و بشارت باد بر شما بهشتی که موعود است شما گفته اید پروردگار ما خدا است پس بر انجام دستورات کتاب او و در راهی که فرمان داده است و در طریق نیکی که همان پرستش اوست استقامت و ایستادگی ورزید و از دائره فرمانش خارج نشوید و در آن بدعتی مگذارید و از آن منحرف نگردید چه اینکه آنها که خارج شوند در رستاخیز از رحمت خداوند بریده خواهند شد سپس مواظب باشید اخلاق نیک را در هم نشکنید و آن را به خوی بد مبدل نسازید یک زبان باشید مرد باید زبانش را حفظ کند زیرا این زبان سرکش صاحبش را به هلاکت می اندازد   به خدا سوگند باور نمی کنم بنده ای زبانش را حفظ نکند تقوائی سودمند به دست آورد   زبان مؤمن پشت قلب او و قلب و عقل منافق پشت زبانش قرار دارد یعنی مؤمن هرگاه بخواهد سخنی گوید نخست می اندیشد اگر نیک بود اظهار می کند و چنانکه ناپسند و بد بود پنهانش می دارد   ولی شخص دورو و منافق آنچه بر زبانش آمد می گوید و پیش از آن نمی اندیشد که کدام به سود و کدام به زیان اوست رسولخدا صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود   ایمان بنده ای درست و کامل نخواهد شد تا قلبش درست نشود و قلبش درست نمی شود تا زبانش درست شود هر کس از شما توانائی داشته باشد که خدا را در حالی ملاقات کند که دستش از خون و اموال مسلمانان پاک و زبانش از عرض و آبروی آنان سالم بماند باید چنین کند   تحریم بدعتها   ای بندگان خدا آگاه باشید مؤمن کسی است که آنچه در ابتدا زمان پیامبر حلال بوده هم اکنون حلال بشمرد و آنچه که در آغاز حرام بوده الان نیز حرام بداند و آنچه مردم به بدعت حلال می شمردند اما بر شما حرام بوده است این بدعت حتی ذره ای از آنها را هم بر شما حلال نمی کند بلکه حلال همان است که خدا حلال کرده و حرام آن است که خداوند تحریم فرموده است   در امور و حوادث تجربه آموخته اید و با وضع گذشتگان پند و اندرز داده شده اید مثلها برایتان زده اند و به امری آشکار دعوت گردیده اید بنابراین جز افراد کر در این امری که صدایش همه جا را پیچیده ناشنوا نمی شوند و غیر از کوران از این جریان روشن و واضح نابینا نمی گردند آن کس که از آزمایشگاه و تجربه های خداداد سود نبرد از هیچ پند و اندرزی سود نخواهد برد کوته بینی و کوته فکری آشکارا دامن او را می گیرند تا آنجا که بد را خوب و خوب را بد می پندار مردم دو گروه بیش نیستند   گروهی تابع شریعت و آئین و گروهی بدعتگذار که از ناحیه خدا دلیلی از سنت پیامبران و روشنائی از حجت و برهان به همراه ندارند   قرآن کتاب خدا خداوند سبحان احدی را به مطالبی مانند آنچه در قرآن آمده موعظه نفرموده است زیرا قرآن رشته محکم خدا است و وسیله امین او بهار دلها و چشمه های دانش در قرآن است برای قلب و فکر جلائی جز قرآن نتوان یافت خصوصا در محیطی که بیداردلان از میان رفته و غافلان یا تغافل کنندگان باقیمانده اند   هر کجا کار نیکی بود به آن کمک کنید و هر جا شری مشاهده کردید از آن دوری گزینید   زیرا پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم همواره می فرمود ای فرزند آدم عمل نیک را انجام ده و شر و بدی را کنارگذار اگر چنین کنی در جاده مستقیم و راه وسط

خواهی بود و به قرب خداوند راه خواهی یافت ستمی که هرگز بخشوده نمی شود و ستمی که بدون مجازات نخواهد بود و ظلمی است که از آن صرفنظر می شود و بازخواست ندارد اما ظلمی که بخشوده نخواهد شد شرک به خداست خداوند می فرماید خداوند هیچگاه از شرک به خود در نمی گذرد اما ظلمی که بخشوده می شود ستمی است که بنده با گناهان صغیره به خویشتن کرده است و اما ستمی که بدون مجازات نمی ماند ستمگری بعضی از بندگان به برخی دیگر است قصاص در آنجا بسیار سخت است این قصاص مجروح ساختن با کارد و یا زدن با تازیانه نیست بلکه چیزی است که اینها در برابرش کوچک است مبادا در دین متلون و دو رنگ باشید که همبستگی و اتحاد در راه حق گرچه از آن کراهت داشته باشید بهتر است از پراکندگی در راه باطلی که مورد علاقه شما است چه اینکه خداوند سبحان به هیچکس نه گذشتگان و نه آنها که هم اکنون هستند در اثر تفرقه چیزی نبخشیده است لزوم اطاعت پروردگار ای مردم خوشا به حال آن کس که اشتغال به عیب خود وی را از توجه به عیوب دیگران بازدارد و خوشا به حال کسی که ملازم خانه خود گردد توشه خویش را بخورد و به اطاعت پروردگارش مشغول باشد و برخطاهای خویش بگرید او به خویشتن مشغول و انسانها از دستش راحت باشند

خطبه شماره ۷۷

و من كلام له عليه السلام في معنى الحكمين فأجمع رأي ملئكم على أن اختاروا رجلين ، فأخذنا عليهما
أن يجعجعا عند القرآن ، و لا يجاوزاه ، و تكون ألسنتهما معه و قلوبهما تبعه ، فتاها عنه ، و تركا الحق و هما
يبصرانه ، و كان الجور هواهما ، و الاعوجاج دأبهما و قد سبق استثناؤنا عليهما في الحكم بالعدل و
العمل بالحق سوء رأيهما و جور حكمهما و الثقة في أيدينا لأنفسنا ، حين خالفا سبيل الحق ، و أتيا بما لا
يعرف من معكوس الحكم



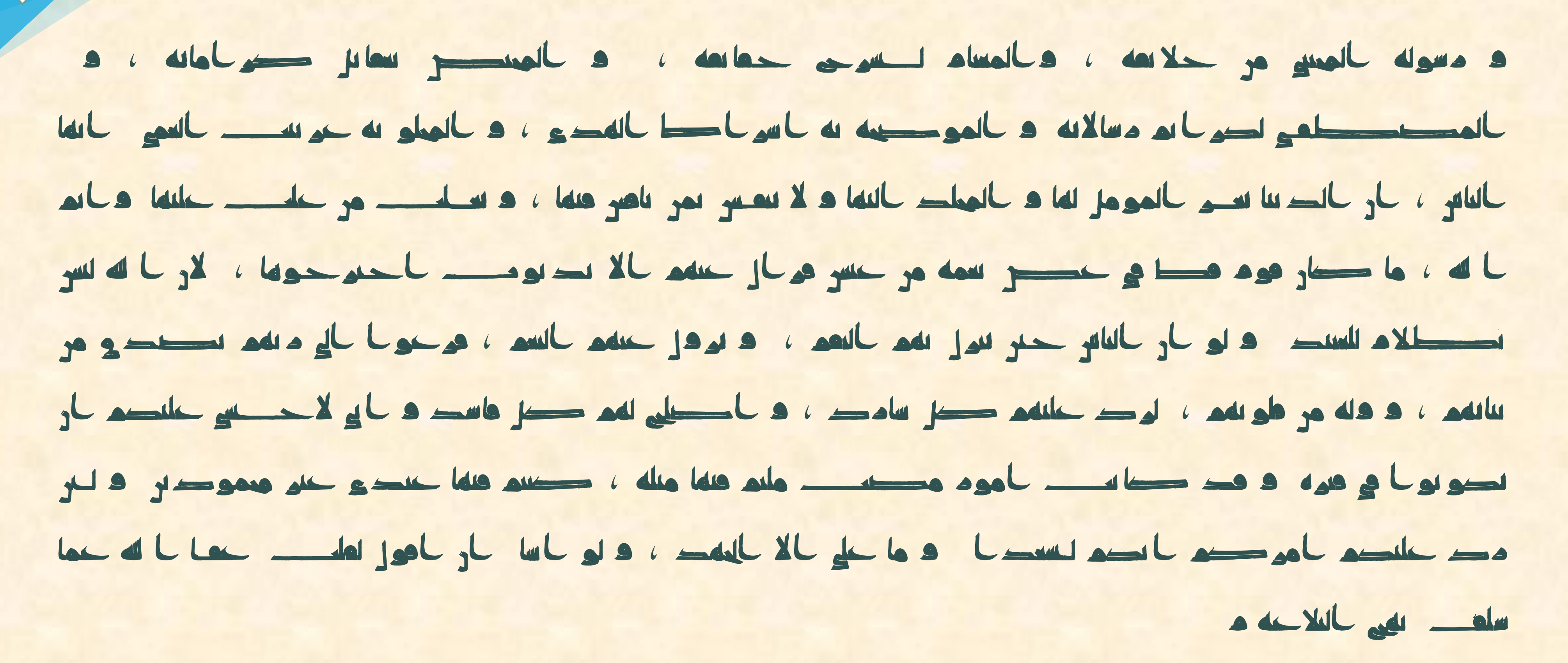
ترجمه خطبه

از سخنان امام ع در مورد حکمین نظر و رای جمعیت شما بر این قرارگرفت که دونفر را انتخاب کنند تا بین ما و معاویه حکم باشند و ما از آن دو ابوموسی و عمروعاص پیمان گرفتیم که در برابر قرآن خاضع باشند و از آن تجاوز نکنند زبان آنها با قرآن و قلوبشان پیرو آن باشد اما آنها از قرآن روی بازگرداندند و با اینکه حق را آشکارا می دیدند آن را ترک گفتند جور و ستم خواسته دلشان بود و اعوجاج و کژی طرز فکرشان ولی ما پیش از آنکه آنها این رای بد را بدهند و این حکم جائرانه را صادر کنند با آنها شرط کرده بودیم که به عدل حکم کنند و به حق عمل نمایند بنابراین هنگامیکه این دو نفر از راه حق منحرف گردند و حکم غیر صحیحی یعنی عکس حکم خداوند را صادر کنند حجت در اختیار ما و برای ماست بنابراین نظر آنها برای ما هیچ اثری ندارد زیرا آنها با شرط مخالفت کردند

خطبه شماره ۷۸

و من خطبة له عليه السلام في الشهادة و التقوى و قيل انه خطبها بعد مقتل عثمان في أول خلافته

الله و رسوله لا يشغله شأن ، و لا يغيره زمان ، و لا يحويه مكان ، و لا يصفه لسان ، و لا يعزب عنه عدد قطر الماء و لا نجوم السماء ، و لا سوافي الريح في الهواء ، و لا دبيب النمل على الصفا ، و لا مقيل الذر في الليلة الظلماء يعلم مساقط الأوراق ، و خفي طرف الأحداق و أشهد أن لا إله إلا الله غير معدول به و لا مشكوك فيه ، و لا مكفور دينه ، و لا مجحود تكوينه ، شهادة من صدقت نيته ، و صفت دخلته و خلص يقينه ، و ثقلت موازينه و أشهد أن محمدا عبده



ترجمه خطبه

از سخنان امام علیه السلام که در مورد گواهی به وحدانیت خداوند و بررسالت رسول خدا ص و تقوا ایراد فرموده است و گفته شده که این خطبه را پس از قتل عثمان در آغاز خلافتش ایراد کرده است خدا و پیامبرش هیچ کاری وی را به خود مشغول نمی سازد و گذشت زمان در او دگرگونی ایجاد نمی کند و مکانی وی را در برنمی گیرد هیچ زبانی قدرت توصیفش را ندارد نه تعداد فراوان قطرات آبها و نه ستارگان آسمان نه ذرات خاک همراه گردبادها در هوا و نه حرکات مورچگان بر سنگهای سخت و نه استراحتگاه مورچه های ریز در شبهای تار هیچکد ام

از اینها از او مخفی و پنهان نیست او بخوبی از محل سقوط برگها و حرکات مخفیانه چشمها آگاه است و گواهی می دهم که جز اللّه خدائی نیست و همتائی برایش تصور نتوان کرد شک و تردیدی در هستی اش وجود ندارد به آئینش کافر نیستم و خلقتش را انکار نمی کنم شهادت کسی که نیتش راست درونش پاک یقینش خالص و میزان عملش سنگین است و گواهی میدهم که محمد ص بنده و فرستاده برگزیده وی از میان خلائق است که برای تشریح حقائق آئین خدا انتخاب شده و به ویژگیهای خاص اخلاقی گرامی داشته و او را برای رساندن رسالتهای کریمانه اش برگزیده و همو است که به وسیله وی نشانه های هدایت آشکار و تاریکیهای کوری ضلالت جلا و روشنی یافته است تا همگان آنرا بشناسند و حذر کنند ای مردم دنیا آرزومندان و دلبستگان خود را می فریبد از وعده های دروغین به علاقمندان خود بخل نمی ورزد و بر آن کس که بر دنیا پیروز گردد چیره خواهد شد و سرانجام او را هلاک خواهد نمود سوگند به خدا ممکن نیست هیچ ملتی از آغوش ناز و نعمت زندگی گرفته شده باشند مگر به واسطه گناهانی که مرتکب شده اند زیرا خداوند به بندگان ستم روانمیدارد اگر مردم آنگاه که بلاها نازل می شود و نعمتها را از آنها سلب می کند با صدق نیت در پیشگاه خدا تضرع کنند و با قلبهای پر محبت نسبت به پروردگار از او درخواست نمایند مسلما آنچه از دستشان رفته بازخواهدگشت و هر گونه مفسده ای را برایشان اصلاح خواهد نمود من از این می ترسم که شما در جهالت و غرور قرار گرفته باشید چه اینکه در جریانات گذشته به سوئی مایل شدید که از نظر من قابل تمجید نبود اما اگر وضع شما بار دیگر تغییر کند و همچون زمان پیامبر مسلمانانی خالص گردید سعادتمند خواهید شد وظیفه من جز تلاش و کوشش نیست اگر می خواستم بگویم و کوتاهی های شما را درباره خود بازگو کنم می گفتم اما امید است خداوند از گذشته صرفنظر کند

خطبه شماره ۷۹

و من كلام له عليه السلام و قد ساله ذعلب اليماني فقال هل رايت ربك يا امير المومنين فقال عليه السلام افاعبد ما لا ارى فقال و كيف تراه فقال لا تدركه العيون بمشاهدة العيان ، و لكن تدركه القلوب بحقائق الايمان قريب من الاشياء غير ملامس ، بعيد منها غير مباين متكلم لا بروية ، مريد

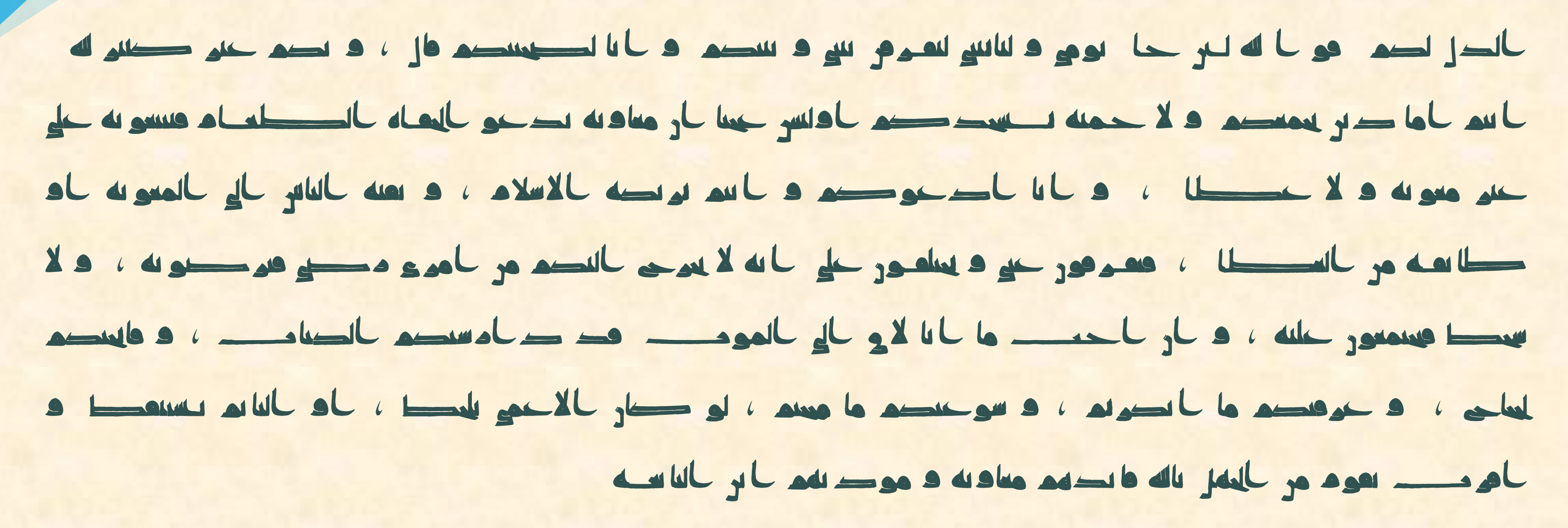
لا بهمة صانع لا بجارحة لطيف لا يوصف بالخفاء ، كبير لا يوصف بالجفاء ، بصير لا يوصف بالحاسة ، رحيم لا يوصف بالرقة ، تعنو الوجوه لعظمته ، و تجب القلوب من مخافته

ترجمه خطبه

از سخنان امام علیه السلام ذعلب یمانی از امام پرسید ای امیرمؤمنان آیا پروردگارت را دیده ای امام در پاسخش فرمود پس من کسی را می پرستم که ندیده باشم پرسید چگونه او را مشاهده فرموده ی امام پاسخ داد□چشمها هرگز او را آشکارا نمی بینند اما قلبها با نیروی حقیقت ایمان وی را درک می کنند به همه چیز نزدیک است اما نه آنطور که به آنها چسبیده باشد از همه چیز دور است اما نه آنچنان که از آنها بیگانه باشد سخن می گوید اما نه اینکه قبلا نیاز به اندیشه داشته باشد اراده می کند اما نه اینکه پیش از آن نیازمند به فکر و تصمیم باشد صانع و سازنده است اما نه با اعضاء و جوارح لطیف است اما نه اینکه مخفی باشد بزرگ و قدرتمند است اما نه اینکه جفاکار باشد بینا است ولی نه با حس باصره و رحیم است اما نه به این معنی که نازکدل باشد چهره ها در برابر عظمتش خاضع و قلبها از هیبتش مضطربند□

خطبه شماره ۸۰

و من خطبة له عليه السلام في ذم أصحابه الحمد لله على ما قضى من أمر ، و قدر من فعل ، و على ابتلائي بكم أيتها الفرقة التي إذا أمرت لم تطع ، و إذا دعوت لم تجب ، إن أمهلتم خضتم ، و إن حوربتم خرتم ، و إن اجتمع الناس على إمام طعنتم ، و إن أجئتم إلى مشاقة نكصتم لا أبا لغيركم ما تنتظرون بنصركم و الجهاد على حقكم الموت أو



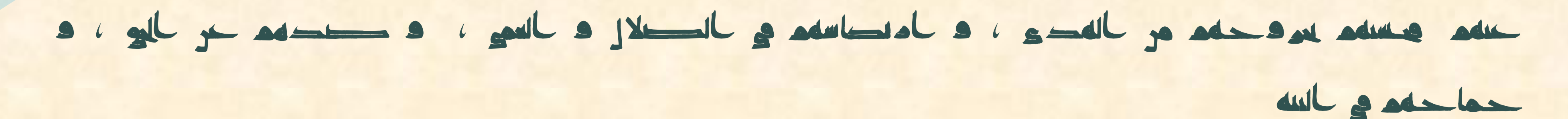
ترجمه خطبه

از خطبه های امام علیه السلام که در نکوهش یاران نافرمانش ایرادفرموده است خداوند را بر آنچه فرمان داده و هر کار که مقدر فرموده می ستایم و پروردگار را بر گرفتاری خود به گروهی که هرگاه فرمان داده ام اطاعت نکردید و هر زمان که دعوتتان نمودم اجابت ننمودید ستایش می کنم همان شما که هرگاه مهلتتان دهم در بیهودگی فرومی روید و هنگامی که با جنگ و نبرد روبرو شوید ضعف و ناتوانی نشان می دهید اگر مردم اطراف پیشوائی گرد آیند طعنه می زنید و اگر شما را به سوی مشکلی بکشانند عقب نشینی می کنید دشمن شما بی پدر باد برای یاری کردن خویش و جهاد در راه حق خود منتظر چه هستید مرگ یا ذلت سوگند به خدا اگر مرگ من فرا رسد که حتما خواهد رسید بین من و شما جدائی خواهد افتاد در حالی که من از مصاحبت با شما ناراحت و وجودتان برایم قدرت آفرین نبود اما من برای شما همه چیز بودم خدا خیرتان دهد در شگفتم آیا در میان شما دین نیست که شما را گردآورد و آیا غیرتی نیست که شما را به سوی دشمن بسیج کند

آیا این شگفت آور نیست که معاویه خبیث این جفاپیشگان اوباش را دعوت کند و آنها بدون انتظار بخشش و کمکی متابعتش کنند اما من با اینکه شما بازماندگان اسلام و بقایای مردمید دعوتتان به کمک و عطایا می کنم ولی از گردم پراکنده می شوید و راه تشتت و تفرقه را پیش می گیرید چنان بی تفاوت هستید که نه از دستورات و کارهایم راضی می شوید و نه شما را به غضب می اندازد که برضد آن اجتماع کنید محبوبترین چیزی که دوست دارم مرگ است کتاب خدا را به شما تعلم دادم راه و رسم استدلال را به شما آموختم آنچه نمی شناختید به شما شناساندم و آنچه لقلقه زبانتان بود و از حقیقت آن آگاه نبودید با بیان و توضیح خویش مفهوم و به ذائقه فکرتان گوارا ساختم اما صد حیف که نابینا نمی تواند ببیند و خوابیده بیدار نیست سوگند به خدا چقدر به جهالت و نادانی نزدیکند مردمی که رهبرشان معاویه و طرف مشورت و مربی آنها پسر نابغه عمروعاص باشد

خطبه شماره ۸۱

و من كلام له عليه السلام و قد أرسل رجلا من أصحابه ، يعلم له علم أحوال قوم من جند الكوفة ، قد هموا باللحاق بالخوارج ، و كانوا على خوف منه عليه السلام ، فلما عاد إليه الرجل قال له أأمنوا فقطنوا ، أم جبنوا فظعنوا فقال الرجل بل ظعنوا يا أمير المؤمنين فقال عليه السلام بعدا لهم كما بعدت ثمود أما لو أشرعت الأسنة إليهم ، و صبت السيوف على هاماتهم ، لقد ندموا على ما كان منهم إن الشيطان اليوم قد استفلهم و هو غدا متبرئ منهم ، و متخل



ترجمه خطبه

از سخنان امام علیه السلام که درباره گروهی از سپاه کوفه فرموده است امام یکی از یاران خود را فرستاد تا از وضع گروهی از سپاه کوفه که تصمیم داشتند به خاطر ترس از او به خوارج ملحق گردند اطلاعی کسب کند پس از بازگشت امام از او پرسید آیا ایمن گردیدند و بر جای باقی ماندند یا ترسیدند و کوچ نمودند عرض کرد ای امیرمؤمنان ترسیدند و کوچ کردند در اینجا امام علیه السلام فرمود از رحمت خدا بدور باشند همانگونه که قوم ثمود از رحمتش دور شدند آگاه باشید اگر نوک نیزه ها به سوی آنها متوجه می شد و شمشیرها بر فرقشان می بارید از گذشته خود پشیمان می گشتند شیطان امروز از آنها درخواست تفرقه کرده اما فردا از آنها بیزاری می جوید و خویش را از آنها کنار خواهد کشید آنها را همین بس که از طریق هدایت خارج و به گمراهی و کوری بازگشتند راه حق را سد کردند و در وادی حیرت و جهل فروماندند□

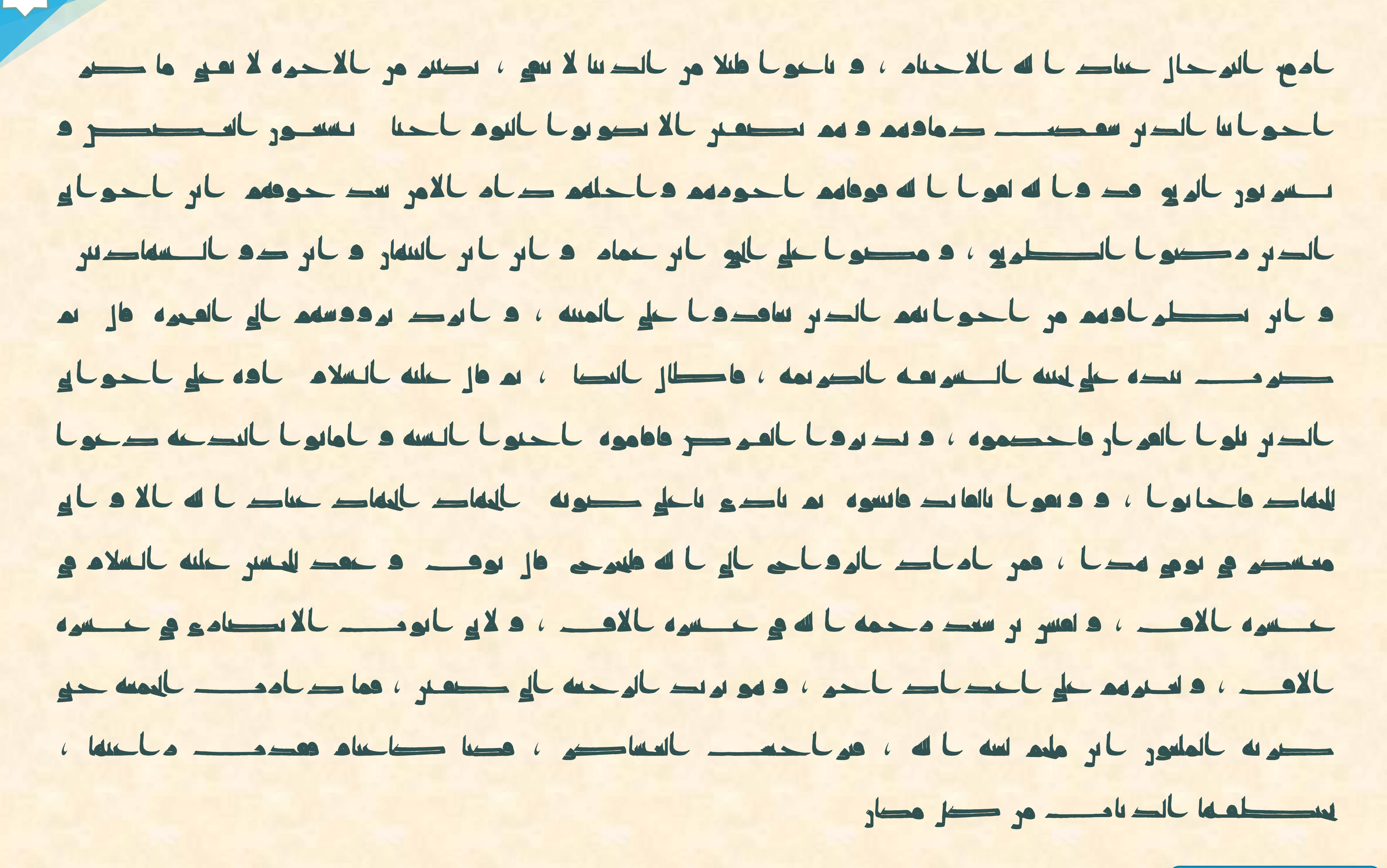
خطبه شماره ۸۲

[illegible]

و حمائل سيفه ليف، و في رجليه نعلان من ليف و كأن جبينه ثفنة بعير فقال عليه السلام حمد الله و استعانه الحمد لله الذي إليه مصائر الخلق، و عواقب الأمر نحمده على عظيم إحسانه، و نير برهانه، و نوامي فضله وامتنانه، حمدا يكون لحقه قضاء، و لشكره أداء، و إلى ثوابه مقربا، ولحسن مزيده موجبا و نستعين به استعانة راج لفضله، مؤمل لنفعه، واثق بدفعه، معترف له بالطول، مذعن له بالعمل و القول و نؤمن به إيمان من رجاه موقنا، و أناب إليه مؤمنا، و خنع له مذعنا، و أخلص له موحدا، و عظمه ممجدا، و لاذ به راغبا مجتهدا الله الواحد لم يولد سبحانه فيكون في العز مشاركا، و لم يلد فيكون موروثا هالكا و لم يتقدمه وقت و لا زمان، و لم يتعاوره زيادة و لا نقصان، بل ظهر للعقول بما أرانا من علامات التدبير المتقن، و القضاء المبرم فمن شواهد خلقه السماوات موطدات بلا عمد، قائمات بلا سند دعاهن فأجبن طائعات مذعنات، غير متلكئات و لا مبطئات، و لو لا إقرارهن له بالربوبية و إذعانهن بالطواعية، لما جعلهن موضعا لعرشه، و لا مسكنا لملائكته، ولا مصعدا للكلم الطيب و العمل الصالح من خلقه جعل نجومها أعلاما يستدل بها الحيران في مختلف فجاج الأقطار لم يمنع ضوء نورها ادلهمام سجف الليل المظلم، و لا استطاعت جلابيب سواد الحنادس أن ترد ما

ساقي في السماوات من تلألؤ نور القمر فسبحان من لا يخفى عليه سواد غسق داجٍ، ولا ليل ساجٍ، في
بقاع الأرضين المتطأطئات، ولا في يفاع السفع المتجاورات، وما يتجلجل به الرعد في
أفق السماء، وما تلاشت عنه بروق الغمام، وما تسقط من ورقة تزيلها عن مسقطها عواصف
الأنواء وانهطال السماء ويعلم مسقط القطرة ومقرها ومسحب الذرة ومجرها، وما يكفي
البعوضة من قوتها، وما تحمل الأنثى في بطنها عود إلى الحمد والحمد لله الكائن قبل أن يكون كرسي
أو عرش، أو سماء أو أرض، أو جان أو إنس، لا يدرك بوهم، ولا يقدر بفهم، ولا يشغله سائل
، ولا ينقصه نائل، ولا ينظر بعين، ولا يحد بأين، ولا يوصف بالأزواج، ولا يخلق بعلاج، ولا
يدرك بالحواس، ولا يقاس بالناس، الذي كلم موسى تكليما، وأراه من آياته عظيما، بلا جوارح
ولا أدوات، ولا نطق ولا لهوات، بل إن كنت صادقا أيها المتكلف لوصف
ربك، فصف جبريل وميكائيل وجنود الملائكة المقربين، في حجرات القدس مرجحنين متولهة
عقولهم أن يحدوا أحسن الخالقين فإنما يدرك بالصفات ذوو الهيئات والأدوات، و
من ينقضي إذا بلغ أمد حده بالفناء فلا إله إلا هو، أضاء بنوره كل ظلام، وأظلم
بظلمته كل نور الوصية بالتقوى أوصيكم عباد الله بتقوى الله الذي ألبسكم الرياش، و

أسبغ عليكم المعاش، فلو أن أحدا يجد إلى البقاء سلما، أو لدفع الموت سبيلا، لكان ذلك
سليمان بن داود عليه السلام، الذي سخر له ملك الجن والإنس، مع النبوة وعظيم الزلفة، فلما
استوفى طعمته، واستكمل مدته، رمته قسي الفناء بنبال الموت، وأصبحت الديار منه خالية،
والمساكن معطلة، وورثها قوم آخرون، وإن لكم في القرون السالفة لعبرة، أين العمالقة وأبناء العمالقة
أين الفراعنة وأبناء الفراعنة، أين أصحاب مدائن الرس الذين قتلوا النبيين، وأطفؤوا
سنن المرسلين، وأحيوا سنن الجبارين، أين الذين ساروا بالجيوش، وهزموا بالألوف، وعسكروا العساكر
، ومدنوا المدائن، ومنها: قد لبس للحكمة جنتها، وأخذها بجميع أدبها، من الإقبال عليها، والمعرفة
بها، والتفرغ لها، فهي عند نفسه ضالته التي يطلبها، وحاجته التي يسأل عنها، فهو مغترب إذا
اغترب الإسلام، وضرب بعسيب ذنبه، وألصق الأرض بجرانه، بقية من بقايا حجته، خليفة
من خلائف أنبيائه، ثم قال عليه السلام: أيها الناس، إني قد بثثت لكم المواعظ التي وعظ الأنبياء
بها أممهم، وأديت إليكم ما أدت الأوصياء إلى من بعدهم، و، وأدبتكم بسوطي فلم
تستقيموا، وحدوتكم بالزواجر فلم تستوسقوا، لله أنتم، أتتوقعون إماما غيركم يطأ بكم الطريق
، ويرشدكم السبيل، ألا إنه قد أدبر من الدنيا ما كان مقبلا، وأقبل منها ما كان مدبرا، و



فإنهم بالرحال عباد الله بالأحياء ، و باعوا قليلا من الدنيا لا يبقى ، بكثير من الآخرة لا يفنى ما ضر إخواننا الذين سفكت دماؤهم و هم بصفين ألا يكونوا اليوم أحياء يسيغون الغصص و يشربون الرنق قد و الله لقوا الله فوفاهم أجورهم و أحلهم دار الأمن بعد خوفهم أين إخواني الذين ركبوا الطريق ، و مضوا على الحق أين عمار و أين ابن التيهان و أين ذو الشهادتين و أين نظراؤهم من إخوانهم الذين تعاقدوا على المنية ، و أبرد برؤوسهم إلى الفجرة قال ثم ضرب بيده على لحيته الشريفة الكريمة ، فأطال البكاء ، ثم قال عليه السلام أوه على إخواني الذين تلوا القرآن فأحكموه ، و تدبروا الفرض فأقاموه أحيوا السنة و أماتوا البدعة دعوا للجهاد فأجابوا ، و وثقوا بالقائد فاتبعوه ثم نادى بأعلى صوته الجهاد الجهاد عباد الله ألا و إني معسكر في يومي هذا ، فمن أراد الرواح إلى الله فليخرج قال نوف و عقد للحسين عليه السلام في عشرة آلاف ، و لقيس بن سعد رحمه الله في عشرة آلاف ، و لأبي أيوب الأنصاري في عشرة آلاف ، و لغيرهم على أعداد أخر ، و هو يريد الرجعة إلى صفين ، فما دارت الجمعة حتى ضربه الملعون ابن ملجم لعنه الله ، فتراجعت العساكر ، فكنا كأغنام فقدت راعيها ، تختطفها الذئاب من كل مكان



از خطبه های امام علیه السلام از نوف بکالی نقل شده که امیرمؤمنان ع در کوفه بر روی سنگهائی که جعده بن هبیره مخزومی برایش نصب کرده بود ایستاد و این خطبه را ایراد فرمود در حالی که امام پیراهنی خشن از پشم بر تن و شمشیرش را با بندی از لیف خرما حمایل و در پاهایش کفشی از لیف خرما بود و پیشانیش از اثر سجده پینه بسته بود در این خطبه چنین فرمود ستایش خداوند ستایش مخصوص خداوندی است که سرانجام خلقت و عواقب امور به او منتهی می گردد او را بر احسان عظیمش و برهان روشنش و فراوانی فضل و منتش می ستائیم ستایشی که حقش را اداء کند و سپاس شایسته او را به جا آورد به ثوابش ما را نزدیک سازد و موجب ازدیاد نیکی و احسان او گردد و از او استعانت می طلبیم استعانت کسی که به فضل پروردگار امیدوار است به سودش آرزومند و از عدم زیانش مطمئن و به قدرت او معترف و به گفتار و کردار او معتقد است به او ایمان داریم ایمان کسی که با یقین کامل به او امیدوار است و با اعتقاد خالص به او متوجه و با ایمانی پاک در برابرش خضوع می کند و مخلصانه به توحید او عقیده دارد با تمجید فراوان به بزرگداشت او می پردازد و با رغبت و کوشش بسیار به او پناهنده می شود یکتائیش او از کسی متولد نشده تا در عزت و قدرت شریکی داشته باشد و فرزندی به دنیا نیاورده تا پس از وفات چیزی به ارث بگذارد وقت و زمانی از او پیشی نگرفته و زیادی و نقصان بر او عارض نشده است او با نشانه های تدبیر متقن و نظام محکمی که به ما ارائه داده عظمت خویش را در پیش چشم عقلها آشکار جلوه کرده است از شواهد عظمت او خلقت و آفرینشش آسمانهای ثابت و پابرجائی است که بدون ستون و بدون تکیه گاهی برقرارند این آسمانها را به طاعت خویش دعوت کرد و آنها با اذعان کامل بدون درنگ و سستی اجابت کردند اگر همین اقرار آنها به ربوبیت حق و اذعانشان به اطاعت از او نبود هرگز آنها را محل عرش خویش و مسکن فرشتگان و جای بالارفتن سخنان پاک و اعمال صالح و نیک بندگانش قرار نمی داد ستارگان آسمان را علائم و نشانه هائی قرار داد تا آنها که شب هنگام در نقاط مختلف حیران و سرگردان می مانند به وسیله آنها راهنمائی شوند پرده های ظلمانی شبهای تار مانع نورافشانی آنها نمی گردد و چادر سیاه و تاریک شبها نمی توانند از تلالؤ نور ماه در پهنه آسمانها جلوگیری کنند منزه است خداوند که سیاهی شبهای تاریک و خاموش در نقاط پست زمین و در قله های کوتاه و بلند کوهها که در کنار یکدیگر قرار گرفته اند بر او مخفی نمی ماند و نیز آنچه را که غرش رعد در کرانه های آسمان به وجود می آورد و آنچه برقهای ابر آن را متلاشی می سازند همچنین بادهای تند و شدید و برگهائی که براثر باران از شاخه ها جدا می شوند و محل سقوط و ریزش قطرات بارانها و جایگاه کشش دانه بوسیله مورچگان و حرکات آنها و غذاهائی که پشه ها را کفایت می کند و آنچه

را که موجودات ماده در رحم دارند از همه اینها آگاه است و همه در پیشگاه علمش روشن و آشکارند   باز هم ستایش خداوند ستایش ویژه خداوندی است که همواره بوده پیش از آنکه کرسی یا عرش آسمان یا زمین جن یا انس موجود شوند   خداوندی که با فکر و عقلهای ژرف اندیش درک نشود و با نیروی فهم اندازه ای برایش تصور نگردد هیچ سؤال کننده ای او را به خود مشغول نمی سازد عطا و بخشش از دارائیش نمی کاهد او با چشم نمی بیند زیرا جسم نیست و در مکانی محدود نمی شود همتا و همسری برایش معقول نیست و در آفرینش نیاز به وسیله ای ندارد با حواس درک نمی شود و با بشر مقایسه نمی گردد همان کسی که با موسی سخن گفت و آیات عظیمش را به او نشان داد اما بدون اعضاء و زبان و کام   ای کسی که خود را برای توصیف پروردگار به زحمت انداخته ای اگر راست می گوئی جبرئیل و میکائیل و لشکر فرشتگان مقربین را همانها که در بارگاه قدس همواره در رکوع و سجودند توصیف کن فرشتگانی که عقلشان از اینکه احسن الخالقین را در حدی محدود سازد در گرداب حیرت فرومانده زیرا کسی را می توان با توصیف درک کرد که دارای شکل و اعضاء و جوارح است و کسی را می توان با صفات شناخت که محدود باشد و در حد معینی عمرش سپری شود پس معبودی جز او نیست که با نور خویش هر ظلمتی را روشن ساخته و با تاریکیهائی که می آفریند هر نوری را در ظلمت فرومی برد توصیه به تقوا ای بندگان خدا شما را به تقوا و پرهیزکاری در برابر خدا سفارش می کنم همان خدائی که لباسهای فاخر را به شما پوشانده و معاش و روزی را به فراوانی به شما ارزانی داشته است   اگر راهی به سوی بقاء یا جلوگیری از مرگ وجود داشت حتما سلیمان بن داود آنرا در اختیار می گرفت چرا که خداوند حکومت بر جن و انس را همراه نبوت و مقام بلند قرب و منزلت الهی به او عطا کرد اما آنگاه که پیمانه روزی او پر شد و مدت زندگیش کامل گشت تیرهای مرگ از کمان فناء به سوی او پرتاب شد و دار و دیار از او خالی گردید خانه ها و مسکنهای او بی صاحب ماندند و آنها را گروهی دیگر به ارث بردند   در هر حال برای شما در تاریخ قرون گذشته درسهای عبرت فراوانی وجود دارد کجایند عمالقه و کجایند فرزندان آنها کجا هستند فرعونها و فرزندانشان اصحاب شهرهای رس همانها که پیامبران را کشتند و چراغ پرفروغ سنن آنها را خاموش و راه و رسم ستمگران و جباران را زنده ساختند کجایند   کجایند آنها که بالشکرهای گران به راه افتادند و هزاران نفر را هزیمت دادند سپاهیان فراوان گرد آوردند و شهرها بنا نهادند قسمتی دیگر از این خطبه درباره مهدی ع زره دانش را بر تن پوشانده و با تمامی آداب با توجه و معرفت و آمادگی آنرا فراگرفته حکمت گمشده اوست که همواره در جستجوی آن است و نیاز اوست که در طلبش پرس و جو دارد به هنگامی که اسلام غروب می کند و همچون شتری که از راه رفتن مانده بر زمین قرار می گیرد و سینه اش را به آن می چسباند او پنهان خواهد شد تا زمانی که فرمان الهی برای قیامش فرارسد   او باقی مانده ای است از حجتهای خدا و خلیفه و جانشینی است از جانشینان پیامبران سپس امام فرمود   ای مردم من مواعظ و پند

و اندرزهائی را که پیامبران برای امتشان بازگو کرده بودند در میان شما نشر دادم و وظیفه ای را که اوصیای پیامبران نسبت به امت آنها بعد از مرگشان داشتند در مورد شما به انجام رساندم با تازیانه ام شما را ادب کردم ولی به هیچ صراطی مستقیم نشدید و با نواهی پروردگار شما را به پیش راندم ولی جمع نشدید خدا خیرتان دهد آیا منتظرید پیشوائی جز من با شما همراه گردد و راه حق را به شما نشان دهد آگاه باشید آنچه از دنیا روی آورده بود پشت کرده و آنچه پشت کرده بود روی آورده است و بندگان نیکوکار و برگزیده خدا آماده رحیل گردیده اند و کمی از دنیای فانی را با آخرت که در آن فنا نیست معاوضه کردند راستی برادران ما که خونشان در صفین ریخت اگر امروز زنده نیستند چه زیان دیده اند خوشا به حالشان که نیستند تا از این لقمه های گلوگیر بخورند و از این آبهای ناگوار بنوشند به خدا سوگند آنها خدا را ملاقات کردند و پاداششان را داد و آنها را بعد از خوف در سرای امن خویش جایگزین ساخت کجا هستند برادران من همانها که سواره به راه می افتادند و در راه حق قدم بر می داشتند کجاست عمار کجاست ابن تیهان و کجاست ذوالشهادتین و کجایند مانند آنان از برادرانشان که پیمان بر جانبازی بستند و سرهای آنها برای ستمگران فرستاده شد آنگاه دست به محاسن شریف زد مدتی بس طولانی گریست پس از آن فرمود آه بر برادرانم همانها که قرآن را تلاوت می کردند و به کار می بستند در فرائض دقت می کردند و آن را به پا می داشتند سنتها را زنده و بدعتها را می راندند دعوت به جهاد را می پذیرفتند و به رهبر خود اطمینان داشتند و صمیمانه از او پیروی می کردند سپس با صدای بلند فریاد زد بندگان خدا جهاد جهاد آگاه باشید من امروز لشکر به سوی اردوگاه حرکت می دهم آنکس که می خواهد به سوی خدا کوچ کند همراه ما خارج گردد نوف گفت برای فرزندش حسین ع پرچمی با ده هزار نفر و برای قیس بن سعد در ده هزار و برای ابوایوب انصاری در ده هزار و برای دیگران هر کدام تعدادی دیگر تهیه فرمود تصمیم داشت به صفین بازگردد و هنوز جمعه نگذشته بود که ابن ملجم جنایتکار به امام ضربت زد لشکر برگشت و ما همچون گله ای بودیم که شبان خود را از دست داده و گرگان از هر جانب به سرعت به آنها حمله ور شده بودند

خطبه شماره ۸۳

و من خطبة له عليه السلام في قدرة الله و في فضل القرآن و في الوصية بالتقوى الله تعالى الحمد لله المعروف من غير رؤية ، والخالق من غير منصبة خلق الخلائق بقدرته ، واستعبد الأرباب بعزته ، و ساد العظماء بجوده ، و هو الذي أسكن الدنيا خلقه ، و بعث إلى الجن و الإنس رسله ، ليكشفوا لهم عن غطائها ، و ليحذروهم من ضرائها ، و ليضربوا لهم أمثالها ، و ليبصروهم عيوبها ، و ليهجموا عليهم بمعتبر من تصرف مصاحها و أسقامها ، و حلالها و حرامها ، و ما أعد الله للمطيعين منهم و العصاة من جنة و نار ، و كرامة و هوان أحمده إلى نفسه كما استحمد إلى خلقه ، و جعل لكل شيء قدرا ، و لكل قدر أجلا ، و لكل أجل كتابا فضل القرآن منها فالقرآن آمر زاجر ، و صامت ناطق حجة الله على خلقه أخذ عليه ميثاقهم ، و ارتهن عليهم أنفسهم أتم نوره ، و أكمل به دينه ، و قبض نبيه صلى الله عليه و آله و قد فرغ إلى الخلق من أحكام الهدى به فعظموا منه سبحانه ما عظم من نفسه ، فإنه لم يخف عنكم شيئا من دينه ، و لم يترك شيئا رضيه أو كرهه إلا و جعل له علما باديا ، و آية محكمة ، تزجر عنه ، أو تدعو إليه ، فرضاه فيما بقي واحد ، و سخطه فيما بقي واحد واعلموا أنه لن يرضى عنكم بشيء سخطه على من كان قبلكم ، و لن يسخط عليكم بشيء رضيه ممن كان قبلكم ، و إنما تسيرون في أثر بين ، و تتكلمون برجع

قول قد قاله الرجال من قبلكم قد كفاكم مؤونة دنياكم وحثكم على الشكر ، وافترض من ألسنتكم الذكر ، وأوصاكم بالتقوى ، وجعلها منتهى رضاه ، وحاجته من خلقه فاتقوا الله الذي أنتم بعينه ، ونواصيكم بيده ، وتقلبكم في قبضته إن أسررتم علمه ، وإن أعلنتم كتبه ، قد وكل بذلك حفظة كراما ، لا يسقطون حقا ، ولا يثبتون باطلا واعلموا أنه من يتق الله يجعل له مخرجا من الفتن ، ونورا من الظلم ، ويخلده فيما اشتهت نفسه ، وينزله منزل الكرامة عنده ، في دار اصطنعها لنفسه ، ظلها عرشه ، ونورها بهجته ، وزوارها ملائكته ، ورفقاؤها رسله ، فبادروا المعاد ، وسابقوا الآجال ، فإن الناس يوشك أن ينقطع بهم الأمل ، ويرهقهم الأجل ، ويسد عنهم باب التوبة فقد أصبحتم في مثل ما سأل إليه الرجعة من كان قبلكم ، وأنتم بنو سبيل ، على سفر من دار ليست بداركم ، وقد أوذنتم منها بالارتحال ، وأمرتم فيها بالزاد واعلموا أنه ليس لهذا الجلد الرقيق صبر على النار ، فارحموا نفوسكم ، فإنكم قد جربتموها في مصائب الدنيا أفرأيتم جزع أحدكم من الشوكة تصيبه ، والعثرة تدميه ، والرمضاء تحرقه فكيف إذا كان بين طابقين من نار ، ضجيع حجر ، وقرين شيطان أعلمتم أن مالكا إذا غضب على النار حطم بعضها بعضا لغضبه ، وإذا زجرها توثبت بين

ايوابها حوبا مر دحوله ابها الغر الصو ، الدي فد لعوه الغسو ، صعف اب ادا

السمك الطواى الاه سطاه الاساى ، و بسب الهوام حى اطلب لعوه السواعد

فالله الله معسر الناس و انم سامورى بالصه مر السمع ، و ى الفسه مر الصو فاسوا ى فصاط

دفاصدم مر فل ار سلى دماسها اسوروا حوصدم ، و اصروا سطوصدم ، وااسملوا افدامدم

، و اسعوا اموالصم ، و حدروا مر احساددم فودوا بها على انفسدم ، ولا اسلوا بها عسها

، فعد فال الله سبحانه ار سروا الله سروصم و سب افدامدم و فال سالى مر دا الدى

سعرص الله فرصا حسنا فيصاعفه له ، وله احر حريم فلم سسوصدم مر دل ولم سعوصدم

مر فل ، اسسروصدم وله حسود السماوات و الارص و هو العرىر الحكيم واسعوصدم وله

حوار السماوات و الارص ، و هو الغنى الحميد و انما اراد ار سلوصم ايصم احسر

عملا فبادروا باعمالكم بكونوا مع حوار الله فى داره رافق بهم رسله ، و ارارهم ملائكته ، و

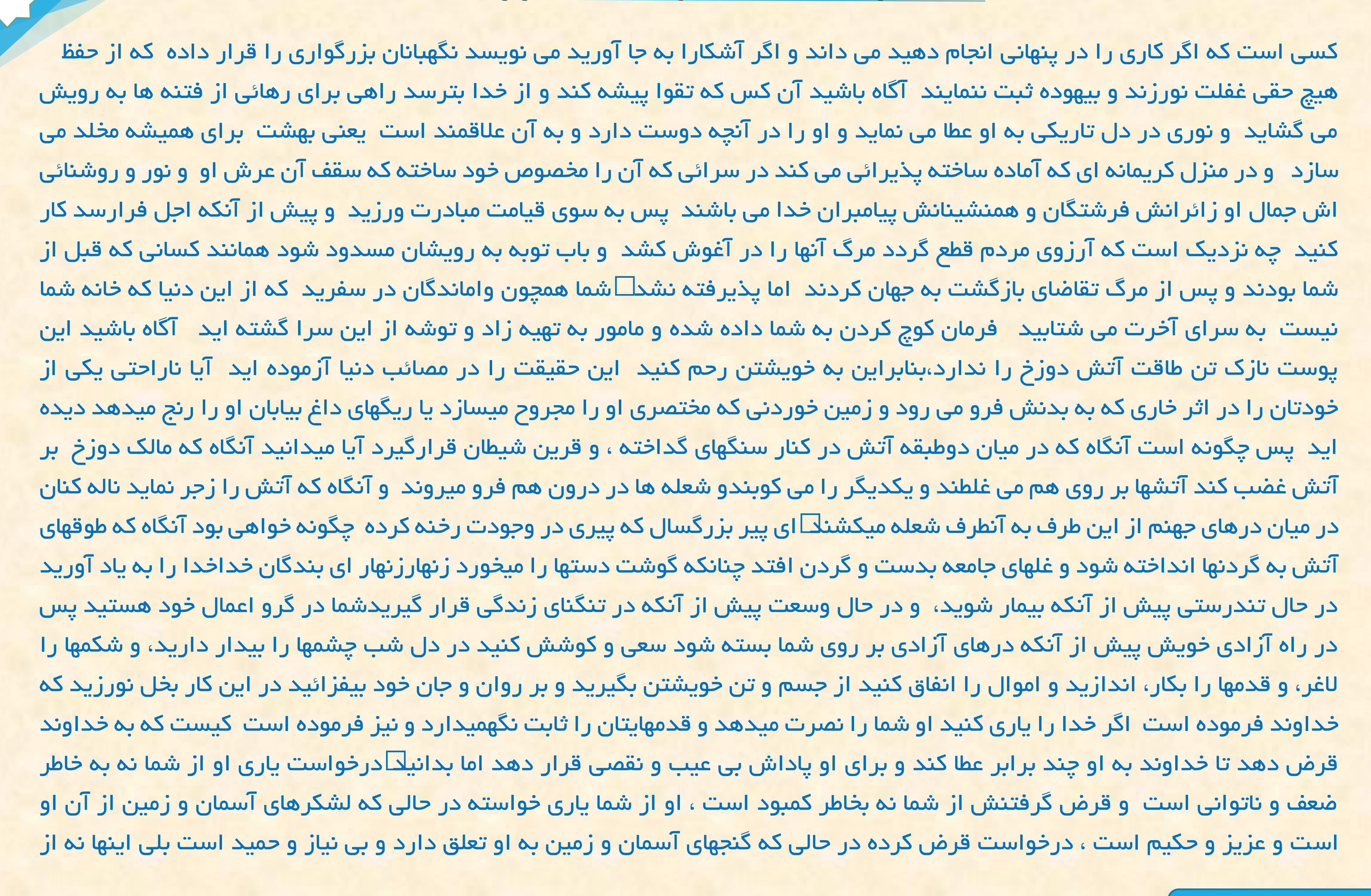
اكرم اسماعهم ار بسمع حسيس بار ابدا ، وصار احسادهم ار بلقى لعوبا و بصبا دلك

فصل الله يؤتيه مر يشا ، و الله دو الفصل العظيم اقول ما بسمعور ، و الله المستعار على نفسى

و انفسكم ، و هو حسبنا و نعم الوكيل

ترجمه خطبه

از خطبه های امام علیه السلام که درباره قدرت پروردگار فضائل قرآن و توصیه به تقوا ایراد فرموده است خداوند بزرگ ستایش ویژه خداوندی است که بدون دیده شدن شناخته شده و بی هیچ زحمت و مشقتی آفریننده است با قدرتش مخلوقات را آفرید با عزتش گردن کشان را بنده خویش ساخت و با جود و سخایش بر همه بزرگان برتری جست هم اوست که دنیا را مسکن مخلوقش گردانید و رسولانش را بسوی جن و انس مبعوث ساخت ، تا پرده از چهره زشت دنیا برای آنها برگیرند، و آنان را از زیانهایش برحذر دارند، و در بی وفائی دنیا و پستی زرق و برق و تجمل پرستی اش برای آنان مثلها بزنند، و عیوب دنیاپرستی را به آنها نشان دهند، و آنچه را که مایه عبرت است از تندرستیها و بیماریها که متعاقب یکدیگرند و حلال و حرام آن پی درپی یاد آورشان شوندو این درسهای عبرت آور را بدون وقفه بر آنها بخوانند و آنچه را که خداوند به مطیعان و عصیانگران از بهشت و دوزخ ،و احترام و تحقیر به آنان وعده فرموده است برایشان بازگو کنند ستایش می کنم او را تا به او تقرب جویم همانگونه که خود از بندگانش خواسته برای هر چیزی اندازه ای و حدود و هدفی و برای هر اندازه و هدفی اجل و سرآمدی و برای هر اجلی حسابی مقرر داشته است قسمتی دیگر از این خطبه در فضائل قرآن قرآن فرمان دهنده ای است بازدارنده ساکتی است گویا و حجت خداوند است بر مخلوقش خداوند پیمان عمل به قرآن را از بندگان گرفته و آنان را در گرو دستورات آن قرارداده نورانیت آن را تمام و دینش را با آن کامل ساخته است و پیامبرش را هنگامی از این جهان برد که از رساندن احکام و هدایت قرآن به خلق فراغت یافته بود بنابراین خداوند را آنگونه بزرگ بشمارید و تعظیم کنید که خود بیان کرده چه اینکه خداوند چیزی از دینش را بر شما مخفی نداشته و هیچ مطلبی که مورد رضایتش و یا ناخشنودیش باشد وانگذاشته جز اینکه نشانه ای آشکار و آیه ای محکم که از آن جلوگیری و یا به سوی آن دعوت کند برایش قرار داده است رضایت و خشم و قانون او در گذشته و حال و آینده درباره همه یکی است بدانید خداوند هیچگاه از شما خشنود نمی شود به کاری که بر پیشینیان به خاطر آن خشم گرفته و هرگز بر شما خشمگین نمی شود به کاری که پیشینیان انجام می دادند خشنود می شد شما در راهی آشکار قدم برمی دارید و همان سخن می گوئید که مردان گذشته شما گفته اند خداوند نیاز دنیای شما را به مقدار کافی در اختیارتان گذاشته و به شکر نعمتها تشویق و ترغیبتان نموده و ذکر و یاد خود را بر زبانتان واجب ساخته است توصیه به پرهیزکاری خداوند شما را به تقوا سفارش نموده و آن را منتهای رضا و خواست خویش از بندگان قرار داده است بنابراین از مخالفت فرمان خداوندی که همواره در پیشگاه او حاضرید و زمام شما به دست او است و حرکات و سکنات شما را در اختیار دارد بترسید او



کسی است که اگر کاری را در پنهانی انجام دهید می داند و اگر آشکارا به جا آورید می نویسد نگهبانان بزرگواری را قرار داده که از حفظ هیچ حقی غفلت نورزند و بیهوده ثبت ننمایند آگاه باشید آن کس که تقوا پیشه کند و از خدا بترسد راهی برای رهائی از فتنه ها به رویش می گشاید و نوری در دل تاریکی به او عطا می نماید و او را در آنچه دوست دارد و به آن علاقمند است یعنی بهشت برای همیشه مخلد می سازد و در منزل کریمانه ای که آماده ساخته پذیرائی می کند در سرائی که آن را مخصوص خود ساخته که سقف آن عرش او و نور و روشنائی اش جمال او زائرانش فرشتگان و همنشینانش پیامبران خدا می باشند پس به سوی قیامت مبادرت ورزید و پیش از آنکه اجل فرارسد کار کنید چه نزدیک است که آرزوی مردم قطع گردد مرگ آنها را در آغوش کشد و باب توبه به رویشان مسدود شود همانند کسانی که قبل از شما بودند و پس از مرگ تقاضای بازگشت به جهان کردند اما پذیرفته نشد شما همچون واماندگان در سفرید که از این دنیا که خانه شما نیست به سرای آخرت می شتابید فرمان کوچ کردن به شما داده شده و مامور به تهیه زاد و توشه از این سرا گشته اید آگاه باشید این پوست نازک تن طاقت آتش دوزخ را ندارد،بنابراین به خویشتن رحم کنید این حقیقت را در مصائب دنیا آزموده اید آیا ناراحتی یکی از خودتان را در اثر خاری که به بدنش فرو می رود و زمین خوردنی که مختصری او را مجروح میسازد یا ریگهای داغ بیابان او را رنج میدهد دیده اید پس چگونه است آنگاه که در میان دوطبقه آتش در کنار سنگهای گداخته ، و قرین شیطان قرارگیرد آیا میدانید آنگاه که مالک دوزخ بر آتش غضب کند آتشها بر روی هم می غلطند و یکدیگر را می کوبندو شعله ها در درون هم فرو میروند و آنگاه که آتش را زجر نماید ناله کنان در میان درهای جهنم از این طرف به آنطرف شعله میکشند ای پیر بزرگسال که پیری در وجودت رخنه کرده چگونه خواهی بود آنگاه که طوقهای آتش به گردنها انداخته شود و غلهای جامعه بدست و گردن افتد چنانکه گوشت دستها را میخورد زنهارزنهار ای بندگان خداخدا را به یاد آورید در حال تندرستی پیش از آنکه بیمار شوید، و در حال وسعت پیش از آنکه در تنگنای زندگی قرار گیریدشما در گرو اعمال خود هستید پس در راه آزادی خویش پیش از آنکه درهای آزادی بر روی شما بسته شود سعی و کوشش کنید در دل شب چشمها را بیدار دارید، و شکمها را لاغر، و قدمها را بکار، اندازید و اموال را انفاق کنید از جسم و تن خویشتن بگیرید و بر روان و جان خود بیفزائید در این کار بخل نورزید که خداوند فرموده است اگر خدا را یاری کنید او شما را نصرت میدهد و قدمهایتان را ثابت نگهمیدارد و نیز فرموده است کیست که به خداوند قرض دهد تا خداوند به او چند برابر عطا کند و برای او پاداش بی عیب و نقصی قرار دهد اما بدانید درخواست یاری او از شما نه به خاطر ضعف و ناتوانی است و قرض گرفتنش از شما نه بخاطر کمبود است ، او از شما یاری خواسته در حالی که لشکرهای آسمان و زمین از آن او است و عزیز و حکیم است ، درخواست قرض کرده در حالی که گنجهای آسمان و زمین به او تعلق دارد و بی نیاز و حمید است بلی اینها نه از

جهت نیازی است که او دارد بلکه خواسته است شما را بیازماید که کدامیک نیکوکارترید بنابراین به اعمال نیک مبادرت ورزید تا از همسایگان خدا در سرای او باشید در نزد کسانی که رفیق پیامبرانند و فرشتگان به دیدارشان می آیند خداوند آنچنان این گروه را گرامی داشته که حتی گوشهای آنها صدای خفیف آتش را نمی شنوند، و بدنهاشان هیچ گونه رنج و ناراحتی نمی بینند این فضل و مرحمت خداوند است که به هرکس بخواهد می دهد و خداوند دارای فضل عظیم است من آنچه را میشنوید میگویم و خداوند را به یاری خود و شما می طلبم او کفایت کننده ما و بهترین وکیل است□

خطبه شماره ۸۴

[illegible]

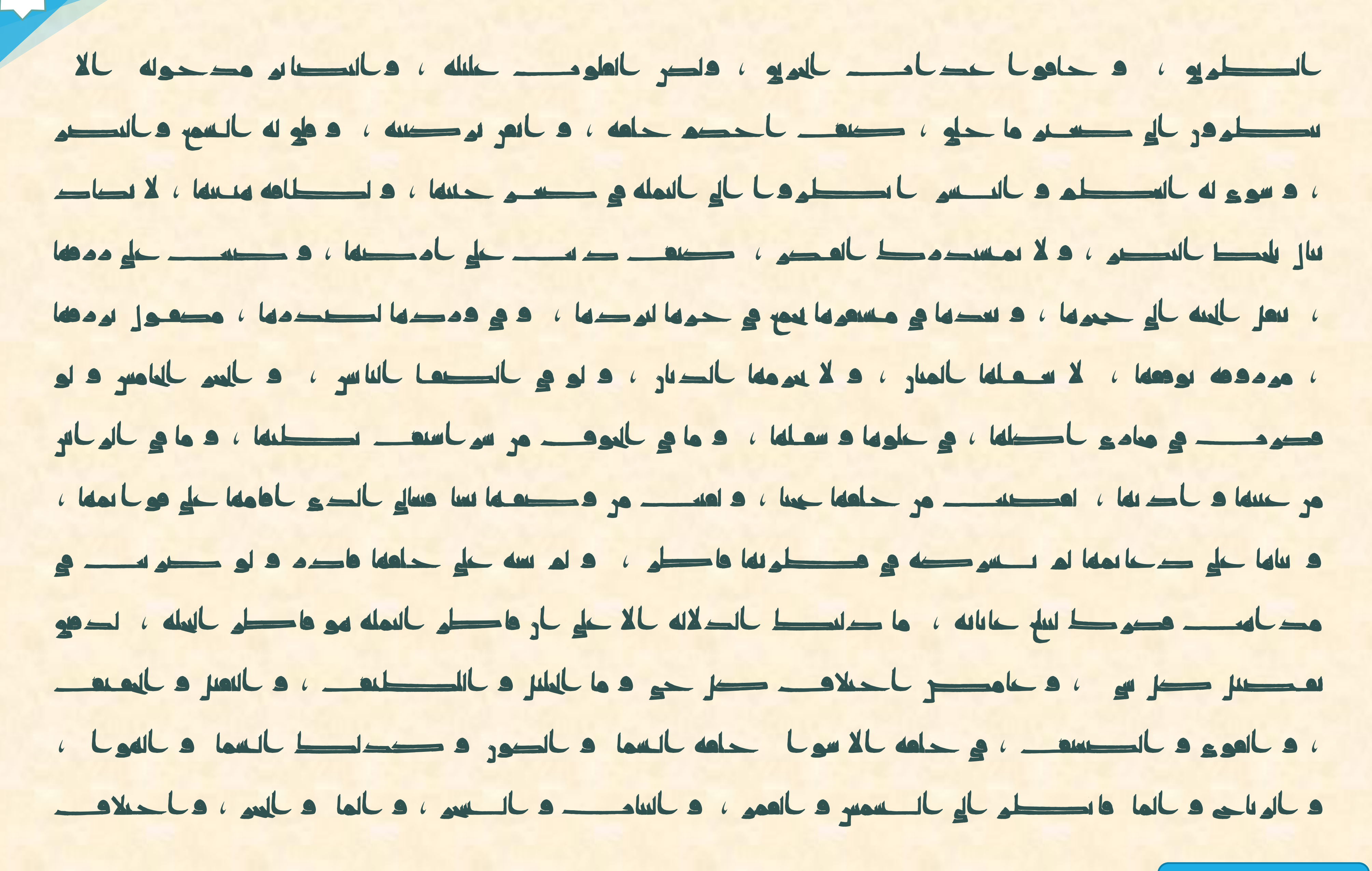
ترجمه خطبه

از سخنان امام علیه السلام که در پاسخ برج بن مسهرطائی که از خوارج بودفرموده و این هنگامی بود که شخص مزبور با صدای بلند به طوری که امام بشنود گفت لا حکم الا للّه خاموش باش خدا رویت را سیاه کند ای دندان شکسته به خدا سوگند حق آشکار گردید و تو شخصی ناتوان بودی صدایت در سینه حبس شده بود تا آنگاه که صدای باطل از حلقوم بیرون آمد همچون شاخ بزی آشکار شدی□

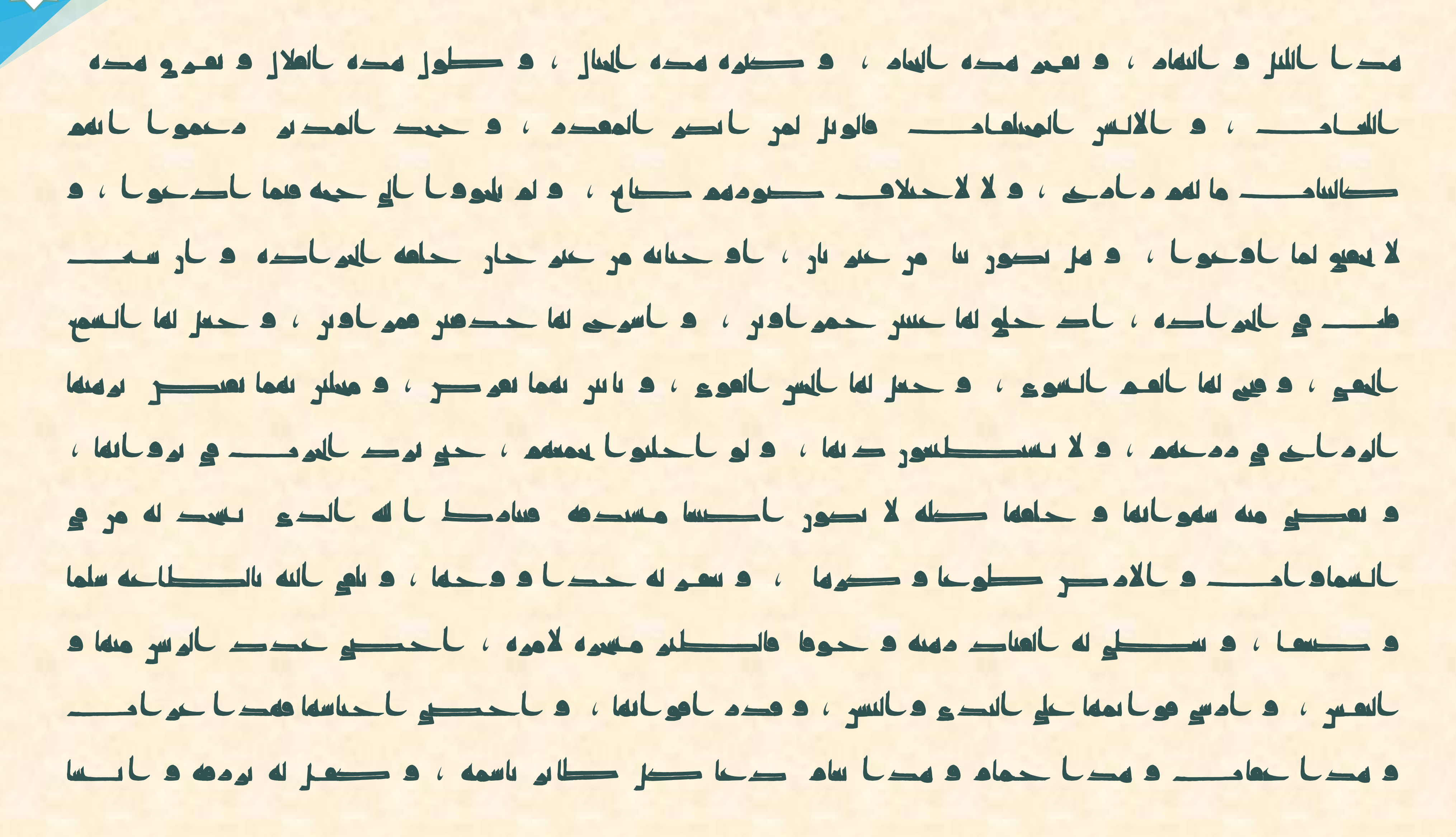
خطبه شماره ۸۵

و من خطبة له عليه السلام يحمد الله فيها و يثني على رسوله و يصف خلقا من الحيوان حمد الله تعالى

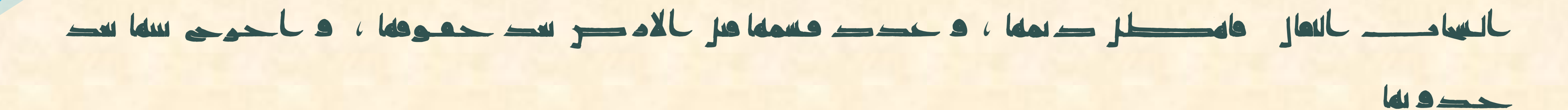
الحمد لله الذي لا تدركه الشواهد، و لا تحويه المشاهد، و لا تراه النواظر، و لا تحجبه السواتر، الدال على قدمه بحدوث خلقه، و بحدوث خلقه على وجوده، و باشتباههم على أن لا شبه له الذي صدق في ميعاده، وارتفع عن ظلم عباده، وقام بالقسط في خلقه، و عدل عليهم في حكمه مستشهد بحدوث الأشياء على أزليته، و بما وسمها به من العجز على قدرته و بما اضطرها إليه من الفناء على دوامه واحد لا بعدد، و دائم لا بأمد، و قائم لا بعمد تتلقاه الأذهان لا بمشاعرة و تشهد له المرائي لا بمحاضرة لم تحط به الأوهام، بل تجلى لها بها، و بها امتنع منها، و إليها حاكمها ليس بذي كبر امتدت به النهايات فكبرته تجسيما، و لا بذي عظم تناهت به الغايات فعظمته تجسيدا، بل كبر شأنا، و عظم سلطانا الرسول الأعظم و أشهد أن محمدا عبده و رسوله الصفي، و أمينه الرضي، صلى الله عليه و آله أرسله بوجوب الحجج، و ظهور الفلج، و إيضاح المنهج، فبلغ الرسالة صادعا بها، و حمل على المحجة دالا عليها، و أقام أعلام الاهتداء و منار الضياء، و جعل أمراس الإسلام متينة، و عرى الإيمان وثيقة منها في صفة خلق أصناف من الحيوان و لو فكروا في عظيم القدرة و جسيم النعمة، لرجعوا إلى



بالطريق ، وخافوا عذاب الحريق ، ولكن القلوب عليلة ، والبصائر مدخولة ألا ينظرون إلى صغير ما خلق ، كيف أحكم خلقه ، وأتقن تركيبه ، وفلق له السمع والبصر ، وسوّى له العظم والبشر ، انظروا إلى النملة في صغر جثتها ، ولطافة هيئتها ، لا تكاد تنال بلحظ البصر ، ولا بمستدرك الفكر ، كيف دبّت على أرضها ، وصبّت على رزقها ، تنقل الحبة إلى جحرها ، وتعدها في مستقرها ، تجمع في حرها لبردها ، وفي وردها لصدرها ، مكفول برزقها ، مرزوقة بوفقها ، لا يغفلها المنان ، ولا يحرمها الديان ، ولو في الصفا اليابس ، والحجر الجامس ولو فكرت في مجاري أكلها ، في علوها وسفلها ، وما في الجوف من شراسيف بطنها ، وما في الرأس من عينها وأذنها ، لقضيت من خلقها عجبا ، ولقيت من وصفها تعبا ، فتعالى الذي أقامها على قوائمها ، وبناها على دعائمها لم يشركه في فطرتها فاطر ، ولم يعنه على خلقها قادر ، ولو ضربت في مذاهب فكرك لتبلغ غاياته ، ما دلتك الدلالة إلا على أن فاطر النملة هو فاطر النخلة ، لدقيق تفصيل كل شيء ، وغامض اختلاف كل حي ، وما الجليل واللطيف ، والثقيل والخفيف ، والقوي والضعيف ، في خلقه إلا سواء ، وكذلك السماء والهواء ، والرياح والماء ، فانظر إلى الشمس والقمر ، والنبات والشجر ، والماء والحجر ، واختلاف



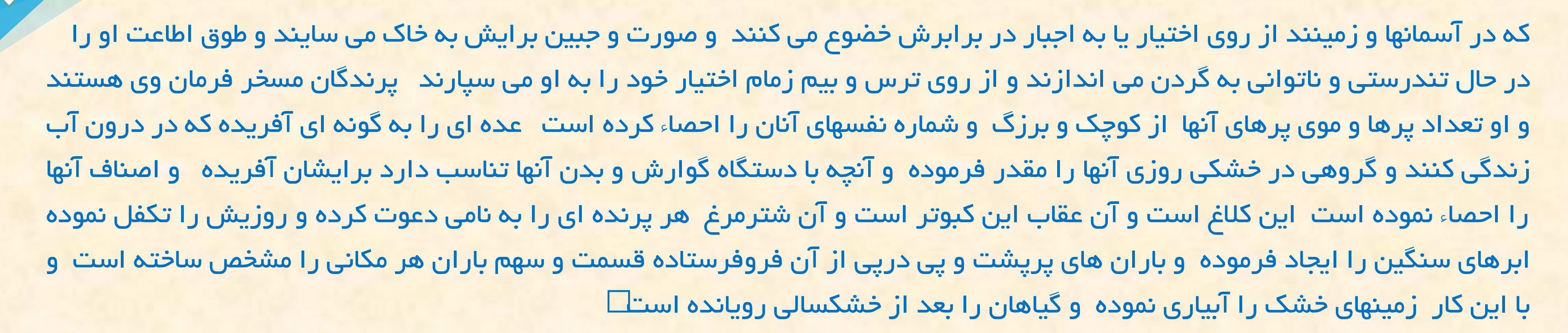
هذا الليل و النهار ، و تفجر هذه البحار ، و كثرة هذه الجبال ، و طول هذه القلال و تفرق هذه اللغات ، و الالسن المختلفات فالويل لمن انكر المقدر ، و جحد المدبر زعموا انهم كالنبات ما لهم زارع ، و لا لاختلاف صورهم صانع ، و لم يلجئوا الى حجة فيما ادعوا ، و لا تحقيق لما اوعوا ، و هل يكون بناء من غير بان ، او جناية من غير جان و ان شئت قلت في الجرادة ، اذ خلق لها عينين حمراوين ، و اسرج لها حدقتين قمراوين ، و جعل لها السمع الخفي ، و فتح لها الفم السوي ، و جعل لها الحس القوي ، و نابين بهما تقرض ، و منجلين بهما تقبض يرهبها الزراع في زرعهم ، و لا يستطيعون ذبها ، و لو اجلبوا بجمعهم ، حتى ترد الحرث في نزواتها ، و تقضي منه شهواتها و خلقها كله لا يكون اصبعا مستدقة فتبارك الله الذي يسجد له من في السماوات و الارض طوعا و كرها ، و يعفر له خدا و وجها ، و يلقي اليه بالطاعة سلما و ضعفا ، و يعطي له القياد رهبة و خوفا فالطير مسخرة لامره ، احصى عدد الريش منها و النفس ، و ارسى قوائمها على الندى و اليبس ، و قدر اقواتها ، و احصى اجناسها فهذا غراب و هذا عقاب و هذا حمام و هذا نعام ، دعا كل طائر باسمه ، و كفل له برزقه و انشا



ترجمه خطبه

از خطبه های امام علیه السلام که در آن از ستایش خداوند ثنای بر پیامبرصلی اللّه علیه و آله و سلم و اسرار آفرینش گروهی از حیوانات سخن به میان آورده است ستایش خداوند متعال ستایش مخصوص خداوندی است که حواس وی را درک نکنند و مکانها وی را در بر نگیرند دیده ها او را نبینند و پوشش ها وی را مستور نسازند با حدوث آفرینش ازلیت خود را آشکار ساخته و با اسرار خلقت وجود خود را نشان داده است همانندبودن آفریده ها دلیل بر آن است که برای او همانندی نیست هم او که در وعده هایش صادق و بالاتر از آن است که بر بندگان خود ستم کند درباره مخلوقاتش به عدل و داد رفتار می کند و در اجرای احکام به عدالت بر آنها حکم می نماید حادث بودن اشیاء گواه بر همیشگی او و ناتوانی آنها نشانه قدرت او و نابودی قهری موجودات شاهد و گواه دوام او است   یکی است اما نه به شماره همیشگی است ولی نه اینکه زمانی دارد برقرار است ولی چیزی نگهدارنده او نیست بلکه قائم به ذات است   چشم دل وی را دریابد نه حواس ظاهر آنچه مشاهده می گردد بر بود وی گواهند نه بر حضور وی اندیشه ها بر او احاطه ندارند بلکه با آثار عظمتش بر آنها متجلی شده با نیروی عقل مسلم شده که کنه ذاتش را درک نتوان کرد و اندیشه های ژرف اندیشی که ادعای پی بردن و احاطه بر کنه ذات را دارند به محاکمه می کشد   او بزرگ است اما نه به این معنی که حد و مرز جسمش طولانی است او با عظمت است   اما نه آن عظمتی که جسدش را بزرگ جلوه دهد نه بلکه شان و مقامش بزرگ و حکومتش با عظمت است پیامبر بزرگ ما گواهی میدهم که محمد ص بنده و فرستاده ای برگزیده و امین او است   وی را با برهانهائی روشن ، و پیروزی بر کفر و شرک و واضح نمودن راه راست گسیل داشت و او نیز رسالت حق را آشکارا ابلاغ کرد، و انسانها را به جاده حق رهنمون شد، پرچمهای هدایت را برافراشت و نشانه های روشن را برقرار ساخت رشته های اسلام را محکم ، و دستگیره های ایمان را استوار گردانید قسمتی دیگر از این خطبه پیرامون آفرینش حیرت انگیز بعضی از جانداران اگر در عظمت قدرت و بزرگی نعمت او می اندیشیدند به راه راست بازمی گشتند و از آتش سوزان می ترسیدند اما دلها بیمار و چشمها معیوب است   آیا به مخلوقات کوچکش نمی

نگرند که چگونه آفرینش آنها را استحکام بخشیده و ترکیب و به هم پیوستگی آنها را متقن گردانیده است و گوش و چشم برای آنان به وجود آورده و استخوان پوستشان را نظام بخشیده به همین مورچه با آن جثه کوچک و اندام ظریفش بنگرید که چگونه لطافت خلقتش با چشم و اندیشه درک نمی گردد نگاه کنید چگونه روی زمین راه می رود و برای بدست آوردن روزیش تلاش می کند دانه ها را به لانه نقل می نماید و در جایگاه مخصوص نگهداری می کند در فصل گرما برای زمستان و به هنگام امکان برای زمانی که جمع کردن برایش ممکن نیست ذخیره می کند روزیش تضمین گردیده و خوراک لازم و موافق طبعش آفریده شده خداوند منان از او غفلت نمی کند و پروردگار پاداش ده محرومش نمی سازد گو اینکه در دل سنگی سخت و صاف و یا در میان صخره ای خشک و بی رطوبت باشد اگر در مجاری خوراک و قسمتهای بالا و پائین دستگاه گوارشش و عضلات و اعضائی که برای حفظ این دستگاه آفریده و چشمها و گوشهایش اندیشه نمائی در تعجب فرورفته و به شگفتی خلقتش اعتراف خواهی کرد و از توصیف آن به زحمت خواهی افتاد و خواهی گفت خداوندی که مورچه را بر روی دست و پایش برقرار و پیکره وجودش را به استحکام خاصی بنا گذارد از همه چیز برتر و بالاتر است هیچ آفریننده ای در آفرینش این حشره با او شرکت نداشته و هیچ قدرتی در آفرینش آن وی را یاری نکرده اگر طریق و راههای خرد را بپیمائی تا به آخر برسی دلایل به تو می گویند که آفریننده این مورچه کوچک همان آفریدگار درخت عظیم الجثه خرما است زیرا با تمام تفاوتهائی که دارند هر دو ساختمانشان دقیق و پیچیده است و به هر حال موجودات بزرگ و کوچک سنگین و سبک توانا و ناتوان همه در خلقتش یکسانند و در برابر قدرت او بی تقاوت است آفرینش آسمان و جهان همینگونه است آفرینش آسمان و هوا و باد و آب اکنون به خورشید و ماه گیاه و درخت آب و سنگ و اختلاف این شب و روز و جریان دریاها و کوههای فراوان و بلندی قله ها و تفرق و جدائی این لغات و زبانهای گوناگون بنگر تا خدا را بشناسی وای بر آن کس که ناظم و مدبر اینها را انکار کند گروهی می پندارند که آنها همچون گیاهند و زارعی ندارند و برای اشکال گوناگون آنها آفریننده ای نیست اینها برای ادعای خود دلیلی اقامه نکرده اند و برای آنچه در مغز خود پرورانده تحقیقی به عمل نیاورده اند آیا ممکن است ساختمانی بدون سازنده و یا حتی جنایتی بدون جنایتگر پدید آید آفرینش ملخ و اگر خواهی درباره ملخ بیندیش که خداوند برای او دو چشم سرخ دو حدقه همچون ماه تابان و گوش پنهان آفریده و دهانی به تناسب خلقتش به او داده حواسی نیرومند و دو دندان که با آنها شاخه های گیاهان و برگهای درختان را چیده و جدا می کند و دو وسیله همچون داس که با آنها خوراکش را جمع آوری می نماید کشاورزان برای زراعت خود از آنها می ترسند و قادر بر دفعشان نیستند حتی اگر همه دست به دست هم بدهند آنها همچنان نیرومندانه پیش می آیند تا وارد کشتزار شوند و آنچه میل داشته باشند بخورند در حالی که تمام پیکرشان به اندازه یک انگشت باریک نیست بزرگ است خداوندی که تمام کسانی



که در آسمانها و زمینند از روی اختیار یا به اجبار در برابرش خضوع می کنند و صورت و جبین برایش به خاک می سایند و طوق اطاعت او را در حال تندرستی و ناتوانی به گردن می اندازند و از روی ترس و بیم زمام اختیار خود را به او می سپارند پرندگان مسخر فرمان وی هستند و او تعداد پرها و موی پرهای آنها از کوچک و بزرگ و شماره نفسهای آنان را احصاء کرده است عده ای را به گونه ای آفریده که در درون آب زندگی کنند و گروهی در خشکی روزی آنها را مقدر فرموده و آنچه با دستگاه گوارش و بدن آنها تناسب دارد برایشان آفریده و اصناف آنها را احصاء نموده است این کلاغ است و آن عقاب این کبوتر است و آن شترمرغ هر پرنده ای را به نامی دعوت کرده و روزیش را تکفل نموده ابرهای سنگین را ایجاد فرموده و باران های پرپشت و پی درپی از آن فروفرستاده قسمت و سهم باران هر مکانی را مشخص ساخته است و با این کار زمینهای خشک را آبیاری نموده و گیاهان را بعد از خشکسالی رویانده است□

خطبه شماره ۸۶

و من خطبة له عليه السلام في التوحيد ، و تجمع هذه الخطبة من أصول العلم ما لا تجمعه خطبة

ما وحده من كيفه ، و لا حقيقته أصاب من مثله ، و لا إياه عنى من شبهه ، و لا صمده من أشار إليه

و توهمه كل معروف بنفسه مصنوع ، و كل قائم في سواه معلول فاعل لا باضطراب آلة ،

مقدر لا بجول فكرة ، غني لا باستفادة لا تصحبه الأوقات ، و لا ترفده الأدوات ، سبق الأوقات

كونه و العدم وجوده ، و الابتداء أزله بتشعيره المشاعر عرف أن لا مشعر له ، و

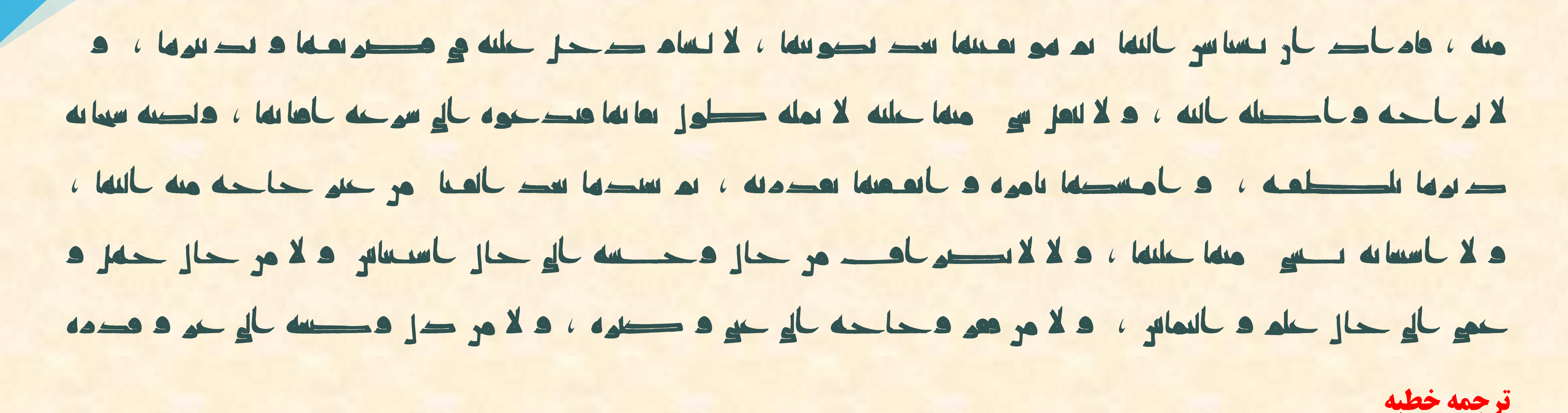
بمضادته بين الأمور عرف أن لا ضد له ، و بمقارنته بين الأشياء عرف أن لا قرين له ضاد النور

بالظلمة ، و الوضوح بالبهمة ، و الجمود بالبلل ، و الحرور بالصرد مؤلف بين متعادياتها ، مقارن

من مساواتها، معروف من مشاكلتها، مفروق من مشابهاتها لا يشمل بحد، ولا يحسب بعد، وإنما تحد
الأدوات أنفسها، وتشير الآلات إلى نظائرها، منعتها منذ القدمة، وحمتها قد الأزلية
، وجنبتها لولا التكملة، بها تجلى صانعها للعقول، وبها امتنع عن نظر العيون، ولا يجري عليه السكون و
الحركة، وكيف يجري عليه ما هو أجراه، ويعود فيه ما هو أبداه، ويحدث فيه ما هو أحدثه
إذاً لتفاوتت ذاته، ولتجزأ كنهه، ولامتنع من الأزل معناه، ولكان له وراء إذ وجد له أمام،
ولالتمس التمام إذ لزمه النقصان، وإذاً لقامت آية المصنوع فيه، ولتحول دليلاً بعد أن كان
مدلولاً عليه، وخرج بسلطان الامتناع من أن يؤثر فيه ما يؤثر في غيره الذي لا يحول ولا يزول، ولا
يجوز عليه الأفول لم يلد فيكون مولوداً، ولم يولد فيصير محدوداً جل عن اتخاذ الأبناء، نهج
البلاغة م وطهر عن ملامسة النساء لا تناله الأوهام فتقدره، ولا تتوهمه الفطن فتصوره، ولا
تدركه الحواس فتحسه، ولا تلمسه الأيدي فتمسه ولا يتغير بحال، ولا يتبدل في الأحوال ولا تبليه الليالي
والأيام، ولا يغيره الضياء والظلام ولا يوصف بشيء من الأجزاء، ولا بالجوارح و
الأعضاء، ولا بعرض من الأعراض، ولا بالغيرية والأبعاض، ولا يقال له حد ولا نهاية، ولا
انقطاع ولا غاية، ولا أن الأشياء تحويه فتقله أو تهويه أو أن شيئاً يحمله فيميله أو يعدله ليس في الأشياء

بوالج، ولا عنها بخارج، يخبر لا بلسان ولهوات، ويسمع لا بخروق وأدوات، يقول ولا يلفظ، و
يحفظ ولا يتحفظ، ويريد ولا يضمر، يحب ويرضى من غير رقة، ويبغض ويغضب من غير
مشقة، يقول لمن أراد كونه كن فيكون، لا بصوت يقرع، ولا بنداء يسمع، وإنما
كلامه سبحانه فعل منه أنشأه ومثله، لم يكن من قبل ذلك كائنا، ولو كان قديما لكان إلها ثانيا لا يقال
كان بعد أن لم يكن، فتجري عليه الصفات المحدثات، ولا يكون بينها وبينه فصل، ولا له عليها
فضل، فيستوي الصانع والمصنوع، ويتكافأ المبتدع والبديع، خلق الخلائق على غير مثال خلا من
غيره، ولم يستعن على خلقها بأحد من خلقه، وأنشأ الأرض فأمسكها من غير اشتغال، وأرساها على
غير قرار، وأقامها بغير قوائم، ورفعها بغير دعائم، وحصنها من الأود والاعوجاج، ومنعها من
التهافت والانفراج، أرسى أوتادها، وضرب أسدادها، واستفاض عيونها، وخد
أوديتها، فلم يهن ما بناه، ولا ضعف ما قواه، هو الظاهر عليها بسلطانه وعظمته، وهو
الباطن لها بعلمه ومعرفته، والعالي على كل شيء منها بجلاله وعزته، لا يعجزه شيء منها طلبه، ولا يمتنع عليه
فيغلبه، ولا يفوته السريع منها فيسبقه، ولا يحتاج إلى ذي مال فيرزقه، خضعت الأشياء له، وذلت
مستكينة لعظمته، لا تستطيع الهرب من سلطانه إلى غيره فتمتنع من نفعه وضره، ولا كفء

له فيصافه ولا يقطر له فيساويه هو المغني لها بعد وجودها، حتى يصير موجودها كمفقودها وليس فناء الدنيا بعد ابتداعها بأعجب من إنشائها واختراعها وكيف ولو اجتمع جميع حيوانها من طيرها وبهائمها، وما كان من مراحها وسائمها وأصناف أسناخها وأجناسها، ومتبلدة أممها وأكياسها، على إحداث بعوضة، ما قدرت على إحداثها، ولا عرفت كيف السبيل إلى إيجادها، ولتحيرت عقولها في علم ذلك وتاهت، وعجزت قواها وتناهت، ورجعت خاسئة حسيرة، عارفة بأنها مقهورة، مقرة بالعجز عن إنشائها، مذعنة بالضعف عن إفنائها وإن الله، سبحانه، يعود بعد فناء الدنيا وحده لا شيء معه كما كان قبل ابتدائها، كذلك يكون بعد فنائها، بلا وقت ولا مكان، ولا حين ولا زمان، عدمت عند ذلك الآجال والأوقات، وزالت السنون والساعات فلا شيء إلا الله الواحد القهار الذي إليه مصير جميع الأمور بلا قدرة منها كان ابتداء خلقها، وبغير امتناع منها كان فناؤها، ولو قدرت على الامتناع لدام بقاؤها لم يتكاءده صنع شيء منها إذ صنعه، ولم يؤده منها خلق ما خلقه وبرأه، ولم يكونها لتشديد سلطان، ولا لخوف من زوال ونقصان، ولا للاستعانة بها على ند مكاثر، ولا للاحتراز بها من ضد مثاور، ولا للازدياد بها في ملكه، ولا لمكاثرة شريك في شركه، ولا لوحشة كانت



ترجمه خطبه

از خطبه هائی است که امام علیه السلام درباره توحید ایراد فرموده است در این خطبه آنقدر اصول علمی گرد آمده که در هیچ خطبه دیگری وجود ندارد آن کس که کیفیتی برایش قائل گردد او را یکتا ندانسته و کسی که برایش مانندی قرار دهد به حقیقتش پی نبرده و هر کس وی را شبیه چیزی بداند به مقصد نرسیده است آن کس که به او اشاره کند و یا در وهم و اندیشه آورد وی را از جهات و ابعاد منزه ندانسته است آنچه کنه ذاتش شناخته شده مصنوع است و آنچه بقایش به دیگری باشد دارای علت و آفریننده ای است انجام دهنده ای است که نیازمند وسیله نیست و اندازه گیرنده ای است که محتاج جولان فکر نمی باشد غنی و بی نیاز است اما نه اینکه آن را تحصیل کرده باشد نه زمان با او همنشین است و نه ابزار و وسایل با او قرین بودش بر زمان پیشی گرفته و وجودش بر عدم سبقت جسته و ازلیتش بر آغاز مقدم بوده است آفرینش حواس به وسیله او دلیل آن است که خود را از داشتن حواسی پیراسته است و از آفرینش اشیاء متضاد پی می بریم که ضدی برای او تصور نشود و از قراردادن تقارن بین اشیاء روشن می شود که خود قرین و همتائی ندارد روشنی را با تاریکی و آشکار را با نهان خشکی را با تری و گرمی را با سردی ضد یکدیگر قرار داد عناصر متضاد را با هم ترکیب نمود و بین موجودات متباین تقارن برقرار ساخته است آنها که از هم فاصله داشته اند به هم نزدیک گردانیده و بین آنها که به هم نزدیکند جدائی انداخته است حد و اندازه ای

برایش متصور نیست و به حساب و شمارش در نمی آید زیرا ابزار دلیل بر محدودیت خویشند و وسائل و آلات به مانند خود اشاره می کنند همین که می گوئیم موجودات از فلان وقت پیدا شده اند آنها را از قدیم بودن منع کرده ایم و اینکه می گوئیم قطعا به وجود آمده اند آنها را از ازلی بودن ممنوع ساخته ایم و هنگامی که گفته می شود اگر چنین بود کامل می شد دلیل آن است که موجودات به تمام معنی کامل نیستند   با آفرینش موجودات آفریننده آنها در برابر عقول تجلی کرد و از همین نظر است که از دیده شدن با چشمهای ظاهر مبرا و پیراسته است و قوانین حرکت و سکون بر او جریان ندارد زیرا چگونه می تواند چنین باشد در صورتی که او خود حرکت و سکون را ایجاد کرده است و چگونه ممکن است آنچه را آشکار ساخته در خودش اثر بگذارد و مگر می شود که خود تحت تاثیر آفریده خویش قرار گیرد اگر چنین شود ذاتش تغییر می پذیرد و کنه وجودش تجزیه می گردد و ازلی بودنش ممتنع می شود و هنگامی که آغازی برایش معین شد انتهائی نیز خواهد داشت   و لازمه این آغاز و انجام نقصان و عدم تکامل خواهد بود که نقصان داشتن دلیل مسلم مخلوق بودن است و خود دلیل وجود خالقی دیگر و نه اینکه خود آفریدگار باشد و سرانجام از این دایره که هیچ چیز در او مؤثر نیست و زوال و تغییر و افول در او راه ندارد خارج می گردد و همچون سایر موجودات تحت تاثیر اشیاء قرار خواهد گرفت   کسی را نزاده که خود نیز مولود باشد و از کسی زاده نشده تا محدود به حدودی گردد برتر از آن است که فرزندانی پذیرد   و پاکتر از آن است که گمان آمیزش با زنان درباره او رود دست اندیشه های بلند به دامن کبریائیش نرسد تا در حد و نهایتی محدودش کند و تیزهوشی هوشمندان نتواند نقش او را در خیال تصویر نماید حواس از درکش عاجزند و گذشت زمان و دستها از دسترسی و لمسش قاصرند تغییر و گوناگونی در او راه ندارد و گذشت زمان برایش هیچگونه تبدیل و دگرگونی به وجود نیاورد آمد و شد شبها و روزها وی را کهنه و سالخورده نسازند و روشنائی و تاریکی تغییرش ندهند او به هیچیک از اجزاء و جوارح و اعضا و نه به عرضی از اعراض و نه به تغایر و ابعاض به هیچکدام توصیف نگردد برایش حد و نهایتی گفته نشود و انقطاع و انتهائی ندارد اشیاء به او احاطه ندارند تا وی را بالا برند و یا پائین آورند و نه چیزی او را حمل می کند که او را به جانبی متمایل یا ثابت نگهدارد نه در درون اشیاء است و نه در بیرون آنها بلکه به همه چیز احاطه دارد خبر می دهد اما نه با کام و زبان می شنود ولی نه بواسطه دستگاه شنوائی که از مجرا استخوانها و پرده ها تشکیل شده سخن می گوید نه اینکه تلفظ کند همه چیز را حفظ می کند ولی نه با قوه حافظه اراده می کند اما نه اینکه دارای ضمیری باشد دوست می دارد و خشنود می شود اما نه از روی رقت قلب دشمن می دارد و به خشم می آید اما نه از روی ناراحتی و رنج و مشقت به هر چه اراده کند می فرماید باش کن پس بلادرنگ موجود می شود فیکون اما گفتن کلمه باش نه صوتی است که در گوشها نشیند و نه فریادی است که شنیده شود بلکه سخن خدا همان کاری است که ایجاد می کند و پیش از او چیزی وجود

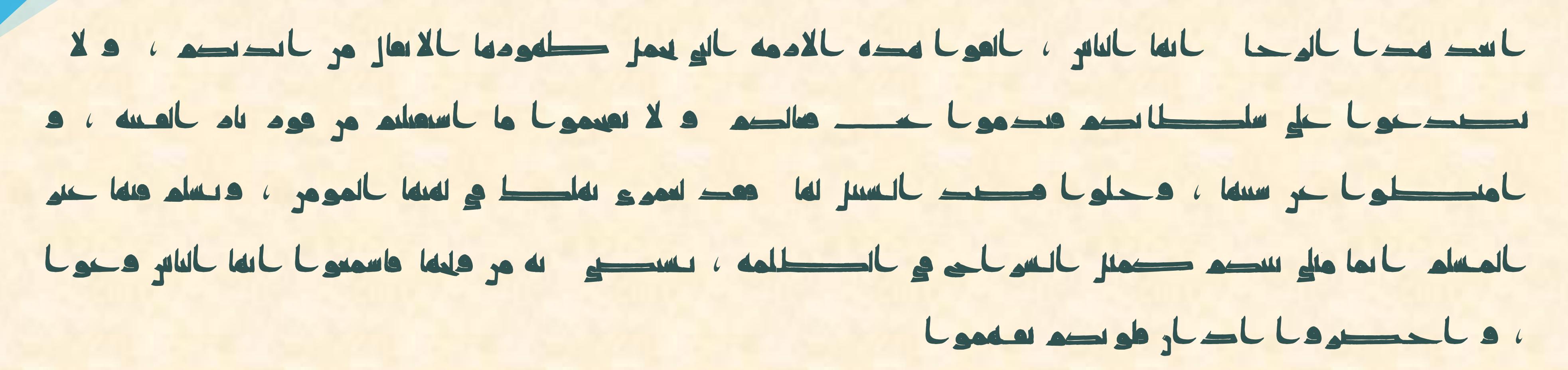
نداشته و اگر بود خدای دومی می بود شایسته نیست گفته شود پس از نبودن پیدایش یافته چه اینکه در این صورت صفات نوپیداشدگان بر او جریان می یابد و بین او و حوادث تفاوتی نباشد و هیچگونه برتری بین او و مخلوقات نخواهد بود و در نتیجه صانع و مصنوع و آنکه از عدم به وجود آمده با آنکه موجودات را از نیستی به هستی آورده یکسان گردند مخلوقات را بدون الگو و نمونه ای که از غیرش گرفته باشد آفرید و در خلقت آنها از احدی استعانت نجست   زمین را ایجاد فرمود و آن را نگهداشت بدون اینکه وی را مشغول سازد و آن را که در عین حرکت و بی قراری است قرار بخشیده و آن را بدون هیچ ستون و پایه ای برپاداشت   و بی هیچ ستون و ارکانی برافراشت و آن را از کژی و فروریختن نگاهداشت و از سقوط و درهم شکافتن جلوگیری کرد میخهایش را محکم کوههایش پابرجا چشمه هایش را جاری و دره هایش را ایجاد نمود آنچه بنا کرده به سستی نگرائیده و هر چه را توانائی داده ناتوان نگشته است   او با عظمت و سیطره خویش بر زمین مسلط و با علم و آگاهی خود از باطن و درون آن با خبر و به وسیله عزت و جلالش بر هر چیز آن برتری دارد   هیچ چیز آن از قلمرو قدرتش خارج نشود و هرگز از فرمانش سرنپیچد و هیچ شتابگری از چنگ قدرتش نگریزد و به هیچ ثروتمندی نیاز ندارد تمام کائنات در برابرش خاشع و فرمانبردارند و در قبال عظمتش ذلیل و خوارند هیچ جنبده ای قدرت فرار از محیط اقتدارش را ندارد تا به جانب دیگری روی آورد که از سود و زیان او در امان ماند ماننده ای ندارد تا با او همتائی کند و شبیهی برایش تصور نشود تا با او مساوی باشد هموست که اشیاء را پس از هستی نابود خواهد ساخت و بساط جهان را درهم می پیچد آنچنان که وجودش همچون عدمش گردد   فناء جهان پس از وجود شگفت آورتر از ایجاد آن از عدم نیست چگونه غیر از این باشد در صورتی که اگر همه موجودات زنده جهان اعم از پرندگان چهارپایان و آن گروه از آنها که شبانگاه به جایگاهشان بر می گردند و همانها که در بیابان مشغول چرا هستند و تمامی انواع گوناگون آنها هم آنها که کم هوشند و هم آنها که زیرکند اگر همه آنها گردآیند هرگز بر ایجاد پشه ای از عدم توانائی ندارند و هیچگاه طریق ایجاد آن را نتوانند شناخت عقول آنها در راه یافتن اسرار آفرینش متحیر ماند و نیروهای آنها ناتوان و خسته شود و پایان گیرد و سرانجام پس از تلاش شکست خورده و ناتوان بازگردند و اعتراف نمایند که در برابر آفرینش پشه ای درمانده شده اند و به عجز از ایجاد آن اقرار نمایند و حتی به ناتوانی خویش از نابودساختن آن اذعان کنند   تنها خداوند پاک است که بعد از فنای جهان باقی خواهد ماند و هیچ چیز دیگر با او نخواهد بود همانگونه که پیش از آفرینش جهان بوده بعد از فنای آن نیز خواهد بود و به هنگامی که جهان فانی شود وقت ،مکان، لحظه و زمان مفهومی نخواهند داشت   آری آن هنگام اوقات ،سرآمدها ،ساعات و سالها از بین رفته و معدوم شده اند   چیزی جز خداوند یکتای قهار نیست همه امور بسوی او بازگشت می کنند کائنات همانگونه که در آغاز آفرینش از خود قدرتی نداشتند به هنگام فنا و نابودی نیز نیروی امتناع نخواهند داشت چه اینکه اگر قدرت

امتناع داشتند بقاء و دوام آنها ادامه می یافت آفرینش چیزی برایش رنج آور نبوده و در خلقت آنچه آفریده است فرسودگی و خستگی برایش پدید نیامده است   موجودات را برای استحکام حکومتش نیافریده و برای ترس از کمبود نقصان پدید نیاورده ، نه برای کمک گرفتن از آنها در برابر همتائی که ممکن است بر او غلبه یابد و نه برای احتراز از دشمن که به او هجوم آورد نه به خاطر ازدیاد دوران اقتدار خود و نه پیروزی یافتن بر شریکی که با او قرین است و نه به خاطر رفع تنهایی دست به خلقت آنها زده است نه او موجودات را برای هیچیک از این مقاصد نیافرید چه او بی نیاز محض است   پس موجودات را نابود می سازد اما نه به خاطر خستگی از تدبیر و اداره آنها و نه برای اینکه آسایشی پیدا کند و نه به جهت رنج و سنگینی که برای او داشته اند نه ،طولانی شدن آنها برایش ملال آور نیست تا نابودشان سازد بلکه خداوند با لطف خود آنها را اداره می کند و با فرمانش نگاهشان می دارد و با قدرتش آنها را مستقر می سازد پس همه آنها را بار دیگر بدون اینکه نیازی به آنها داشته باشد بازمی گرداند ولی نه برای اینکه از آنها کمکی بگیرد و نه برای اینکه از بیم تنهائی با آنها انس گیرد و نه از این جهت که تجربه ای بیندوزد   و نه به خاطر آنکه از فقر و نیاز به توانگری و فزونی رسد و یا از ذلت و پستی به عزت و قدرت راه یابد□

خطبه شماره ۸۷

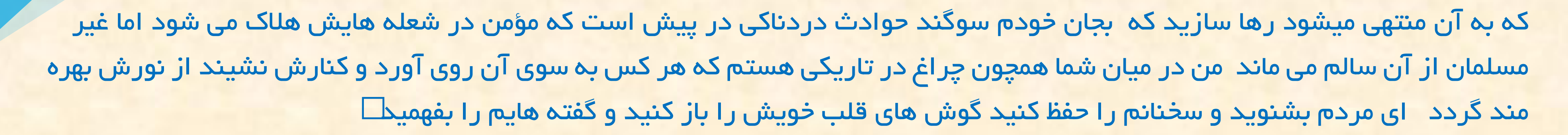
و من خطبة له عليه السلام و هي في ذكر الملاحم ألا بأبي و أمي ، هم من عدة أسماؤهم في السماء معروفة و في الأرض مجهولة ألا فتوقعوا ما يكون من إدبار أموركم ، و انقطاع وصلكم ، و استعمال صغاركم ذاك حيث تكون ضربة السيف على المؤمن أهون من الدرهم من حله ، ذاك حيث يكون المعطى أعظم أجرا من المعطي ذاك حيث تسكرون من غير شراب ، بل من النعمة و النعيم ، و تحلفون من غير اضطرار ، و تكذبون من غير إحراج ذاك إذا عضكم البلاء كما يعض القتب غارب البعير ما أطول هذا العناء ، و

نهج البلاغه



ترجمه خطبه

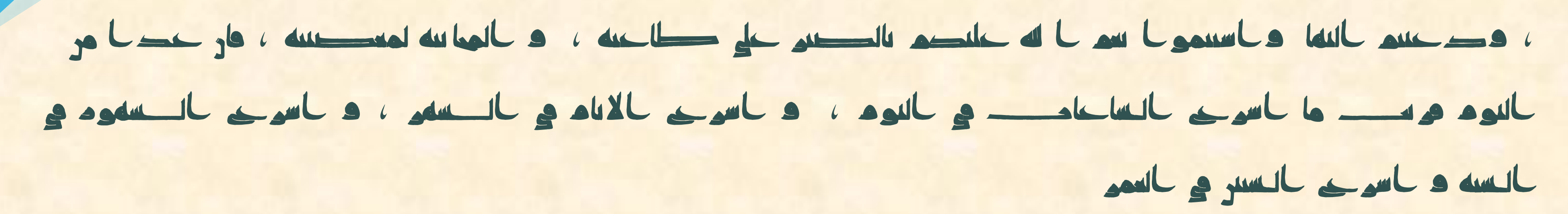
از خطبه های امام علیه السلام که درباره حوادث آینده ایراد فرموده هان پدر و مادرم فدایشان باد آنها از گروهی هستند که نامهایشان در آسمان معروف ولی در زمین گمنامند آگاه باشید شما آماده عقب گردکردن امور خویش و گسیختگی پیوندها و سر کار آمدن خردسالان و بی تجربه گان و دون همتان خویشتن باشید این وضع زمانی پیش خواهد آمد که قرارگرفتن انسان مؤمن در زیر ضربات شمشیر برای او از یافتن یک درهم پول حلال آسانتر است زمانی خواهد آمد که اجر و ثواب گیرنده از دهنده بیشتر است زیرا دهنده در آن زمان از پول حرام و به خاطر ریا و تظاهر و اسراف می بخشد ولی گیرنده آن را در راه وظیفه شرعی خویش مصرف می کند این به هنگامی رخ خواهد داد که مست می شوید اما نه با شراب بلکه بر اثر فراوانی نعمت و قسم می خورید اما نه از روی ناچاری دروغ می گوئید اما نه در اثر واقع شدن در تنگنا این موقعی خواهد بود که بلاها و مصائب همچون باری گران که بر پشت شتران نهاده باشند و سنگینی جهاز گردن آنها را مجروح کند بر شما فشار وارد خواهند ساخت آه این شکنجه و سختی چه طولانی است و امید رهائی از آن چه دور ای مردم این افسارهائی که از سنگینی بارها حکایت می کند از دست بیندازید دست از افکار پراکنده و نظرات فاسد و پیروی هوسهای سرکش بردارید و از گرد پیشوای خود پراکنده مشوید که سرانجام خویشتن را مذمت خواهید کرد خود را در آتش فتنه ای که برافروخته اید میندازید از این کار دوری گزینید و راهی را



که به آن منتهی میشود رها سازید که بجان خودم سوگند حوادث دردناکی در پیش است که مؤمن در شعله هایش هلاک می شود اما غیر مسلمان از آن سالم می ماند من در میان شما همچون چراغ در تاریکی هستم که هر کس به سوی آن روی آورد و کنارش نشیند از نورش بهره مند گردد ای مردم بشنوید و سخنانم را حفظ کنید گوش های قلب خویش را باز کنید و گفته هایم را بفهمید

خطبه شماره ۸۸

و من خطبه له علیه السلام في الوصیه بامور الدین، اوصیکم، ایها الناس، بتقوی الله و کثره حمده علی آلائه الیکم، و نعمائه علیکم، و بلائه لدیکم فکم خصکم بنعمه، و تدارککم برحمه! اعورتم له فسترکم، و تعرضتم لاخذه فامهلکم و اوصیکم بذکر الموت و اقلال الغفله عنه، و کیف غفلتکم عما لیس یغفلکم، و طمعکم فیمن لیس یمهلکم فکفی واعظا بموتی عاینتموهم، حملوا الی قبورهم غیر راکبین، و انزلوا فیها غیر نازلین، فکانهم لم یکونوا للدنیا عمارا، و کان الآخره لم تزل لهم دارا اوحشوا ما کانوا یوطنون، و اوطنوا ما کانوا یوحشون، و اشتغلوا بما فارقوا، و اضاعوا ما الیه انتقلوا لا عن قبیح یستطیعون انتقالا، و لا في حسن یستطیعون ازدیادا انسوا بالدنیا فغرتهم، و وثقوا بها فصرعتهم [illegible] فسابقوا رحمکم الله الی منازلکم التي امرتم ان تعمروها، و التي رغبتم فیها



ترجمه خطبه

از خطبه های امام علیه السلام که در آن مردم را به امور مهمی توصیه می کندپرهیزکاری و تقوا ای مردم من شما را به تقوا و پرهیزکاری و شکر فراوان خداوند بر نعمتها و احسان و رحمتش که بر شما فروباریده است سفارش میکنم چه بسیار نعمتهائی که ویژه شما قرار داده و شما را به رحمت خویش مورد عنایت خاص گردانیده   شما عیبهای خود را آشکار کردید و او پوشانید و خویش را در معرض مواخذه او قرار دادید اما به شما مهلت داد بهترین اندرزدهنده شما را توصیه می کنم که همواره به یاد مرگ باشید و از آن کمتر غفلت کنید چگونه از آن غافل می مانید در صورتی که او از شما غفلت نمی کند و چگونه در چیزی طمع میورزید که به شما مهلت نخواهد دادآن مردگانی که با چشم خود دیده اید برای عبرت و اندرز شما کافی است آنهارا به گورستان حمل کردند اما نه اینکه خود بر مرکبی سوار شده باشند، و آنان را در میان قبر قرار دادند اما بدون اینکه خود بتوانند در آن فرودآیند آنقدر طول نکشید که گویاآنان از مردم این گیتی نبودند و عمری در آن نگذراندنداما از آن طرف گویا سرای آخرت همواره خانه آنها بوده آنها از آنجا که وطنشان بود دنیا وحشت نمودند و آن جا را که از آن وحشت داشتند وطن همیشگی انتخاب کردند به چیزهائی خود را مشغول ساختند که بالاخره از آنها جدا شدند اما آنچه را که می بایست سرانجام به آن برسند ضایع ساختند   نه قدرت دارند از اعمال قبیحی که انجام داده اند برکنار شوند و نه می توانند کار نیکی بر نیکی های خود بیفزایند   به دنیا انس گرفته بودند مغرورشان ساخت و به آن اطمینان نموده بودند مغلوبشان نمود   زندگی زودگذر خدای شما را رحمت کند به سوی منازلی که مامورید آنها را آباد کنید و به آنها ترغیب و دعوت شده اید بشتابید و با صبر و استقامت بر اطاعت فرمان خداوند نعمتهای او را بر خویش

تمام گردانید و از معصیت و نافرمانی کناره گیری کنید زیرا فردا به امروز نزدیک است چه ساعات در روز به سرعت می روند   و چه روزها از ماه به سرعت می گذرند و چه ماهها در سال و سالها در عمر با شتاب سپری می شوند□

خطبه شماره ۸۹

و مر طلام له عله السلام في الانمار و وحوب الهوه افساه الانمار فمر الانمار ما صور ناسا مسعوا في الطوف ، و مه ما صور حوادي سر الطوف و الصدوه ، الي احر ملوه فادا طاس لصه وا ه مر احد فهوه حي سوه الموف ، فسد دلطا ام حد السا ه وحوف الهوه و الهوه فامه علي حدما الاول ما طار له في امر الادصر حاحه مر مسسو الامه و مسلها لا ام اسم الهوه علي احد نموه اسه في الادصر فمر حوفها و اهو سا فهو مفاحو و لا ام اسم الاسصاف علي مر سه اسه فسمسها ادله ووحاها طه سوله الانمار ار امونا سس مسصع ، لا سمله الا عد مومر امسر ا له طله للانمار و لا سي حدسا الا صدوه امسه ، و احلام ددسه علم الوصي انها الناس ، سلوي مر ار نعقدوي ، فلانا سطوي السما اعلم مي سطوي الادصر ، مر ار سعو رحلها فسه سطا في حطامها ، و دهب احلام قومها

ترجمه خطبه

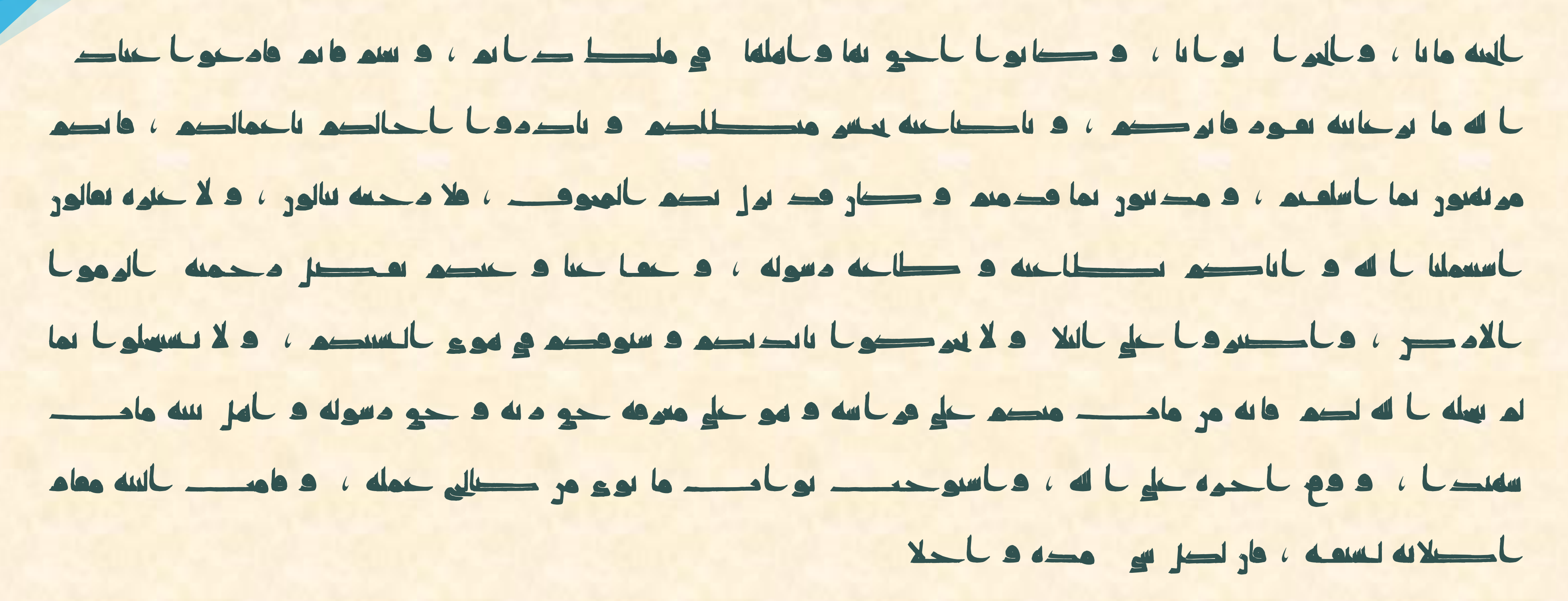
نهج البلاغه

از سخنان امام علیه السلام درباره ایمان و وجوب هجرت اقسام ایمان. ایمان بر دو گونه است یکی ثابت و استوار در دلها و قلوب و دیگری موقت وعاریتی بین قلبها و سینه ها تا سرآمدی معلوم آن گاه که انگیزه بیزاری از کسی برای شما پدید آمد او را مهلت دهید تا هنگامی که مرگش فرارسد که ساعت مرگ مرز بیزاری جستن است اگر در آن موقع از اعمال ناشایستش توبه نکرد می توان از او بیزاری جست   وجوب هجرت اما مهاجرت بر همان حد نخست خود باقی است   زیرا خداوند به مردم روی زمین از این که ایمانشان را پنهان دارند و یا آشکار کنند نیازی ندارد   نام هجرت را بر کسی نمی توان گذارد جز آن کس که حجت خدا را بر روی زمین بشناسد. بنابراین آنکس که حجت خدایرا شناخت و به آن اقرار نمود او مهاجر است   و نام مستضعف بر کسی که حجت برایش اقامه شده گوشش آن را شنیده و قلبش آن را حفظ کرده صدق نمی کند   امر مشکل معرفت شناسائی امر ما کاری است بس دشوار که جز بنده مؤمنی که خداوند قلبش را با ایمان آزموده آن را نپذیرد. و احادیث و سخنان ما را جز سینه ها و حافظه های امانت پذیر و عقلهای سالم نگاه نخواهد داشت   دانش پر وسعت وصی پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم ای مردم پیش از آنکه مرا نیابید آنچه می خواهید بپرسید که من به راههای آسمان از طرق زمین آشناترم   بپرسید پیش از آنکه فتنه و فساد سرزمین شما را پایمال کند سایه شوم خود را بر آن بگستراند و عقلهای شما را دگرگون سازد.

خطبه شماره ۹۰

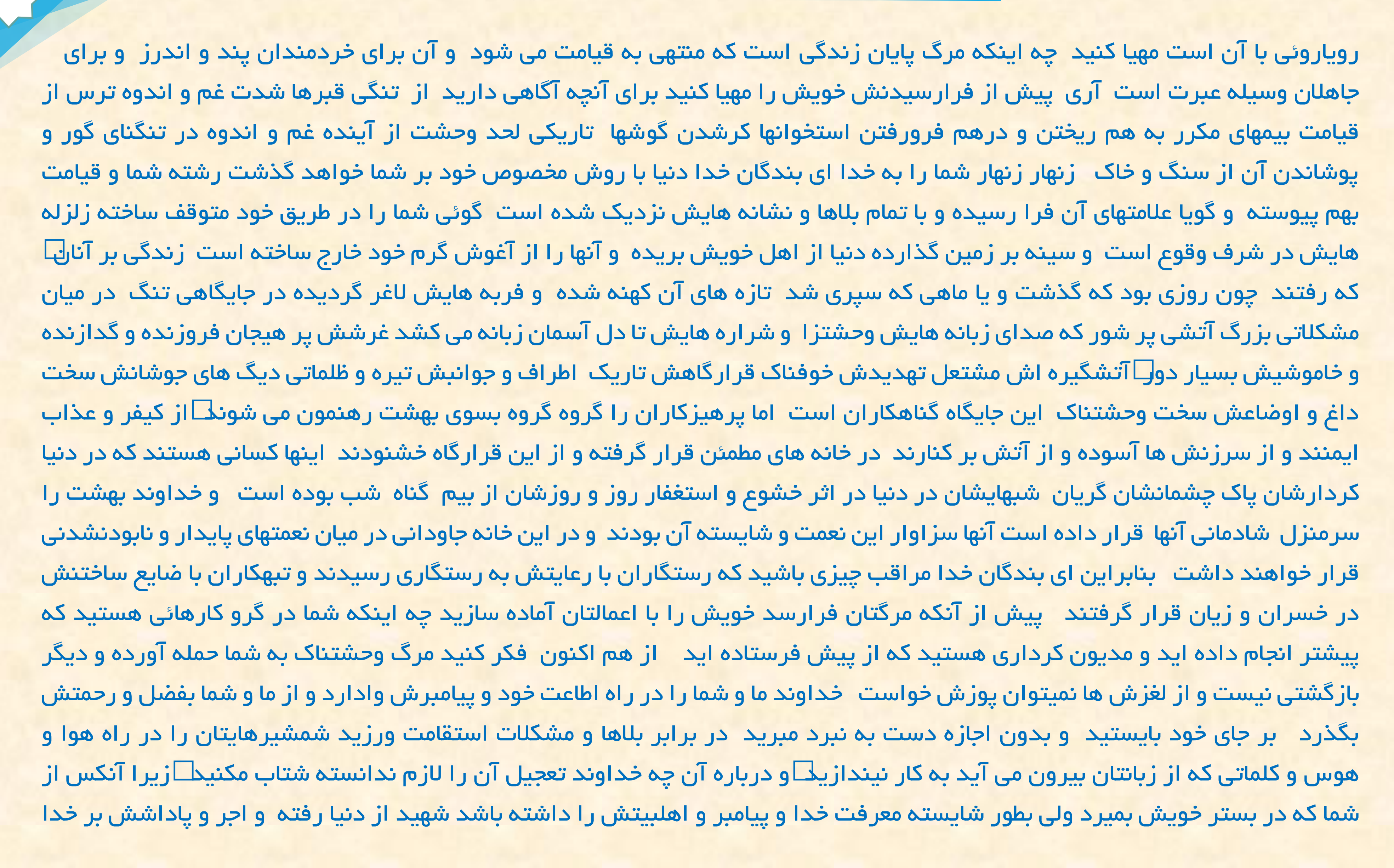
و من خطبة له عليه السلام يحمد الله و يثني على نبيه و يعظ بالتقوى حمد الله احمده شكرا لانعامه ، و استعينه على وظائف حقوقه ، عزيز الجند ، عظيم المجد و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ، دعا الى طاعته ، و قاهر اعداءه جهادا عن دينه ، لا يثنيه عن ذلك اجتماع على تكذيبه ، والتماس لاطفاء نوره ، فاعتصموا بتقوى الله ، فان لها حبلا وثيقا عروته ، و معقلا منيعا ذروته ، و بادروا الموت و غمراته ، و امهدوا له قبل حلوله ، و اعدوا له قبل

نزوله فإن الغاية القيامة ، وكفى بذلك واعظا لمن عقل ومعتبرا لمن جهل وقبل بلوغ الغاية ما تعلمون من ضيق الأرماس ، وشدة الإبلاس ، وهول المطلع ، وروعات الفزع ، واختلاف الأضلاع ، واستكاك الأسماع ، وظلمة اللحد ، وخيفة الوعد ، وغم الضريح ، وردم الصفيح فالله الله عباد الله فإن الدنيا ماضية بكم على سنن ، وأنتم والساعة في قرن وكأنها قد جاءت بأشراطها ، وأزفت بأفراطها ، ووقفت بكم على صراطها وكأنها قد أشرفت بزلازلها ، وأناخت بكلاكلها ، وانصرمت الدنيا بأهلها ، وأخرجتهم من حضنها ، فكانت كيوم مضى ، أو شهر انقضى ، وصار جديدها رثا ، وسمينها غثا في موقف ضنك المقام ، وأمور مشتبهة عظام ، ونار شديد كلبها ، عال لجبها ، ساطع لهبها ، متغيظ زفيرها ، متأجج سعيرها ، بعيد خمودها ، ذاك وقودها ، مخوف وعيدها ، عم قرارها ، مظلمة أقطارها ، حامية قدورها ، فظيعة أمورها ، وسيق الذين اتقوا ربهم إلى الجنة زمرا قد أمن العذاب ، وانقطع العتاب ، وزحزحوا عن النار ، واطمأنت بهم الدار ، ورضوا المثوى والقرار الذين كانت أعمالهم في الدنيا زاكية ، وأعينهم باكية ، وكان ليلهم في دنياهم نهارا ، تخشعا واستغفارا ، وكان نهارهم ليلا ، توحشا وانقطاعا فجعل الله لهم

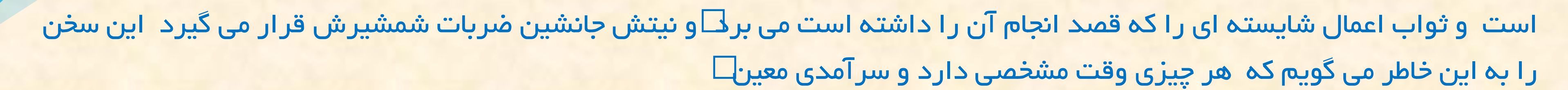


ترجمه خطبه

از خطبه های امام علیه السلام که در آن از حمد خداوند تمجید پیامبر موعظه و اندرز سخن بمیان آورده است ستایش خداوند خداوند را به پاس بخشیدن نعمت هایش می ستایم و بر انجام فرمانش از او یاری می جویم خداوندی که سپاهیانش نیرومند و مجد و عظمتش بزرگ است پیامبر راستین گواهی می دهم که محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم بنده و فرستاده اوست انسانها را به اطاعت از حق دعوت فرمود و با دشمنان خدا در راه دین پیکار کرد و پیروز شد و هیچگاه هماهنگی و اتحاد دشمنانش در تکذیب و خاموش ساختن نور او وی را از کوشش در راه آئینش بازنداشت اندرز به تقوا بنابراین تقوا پیشه کنید که رشته ای است استوار دستگیره ای است محکم و قله آن پناهگاهی است مطمئن خود را برای مرگ و پیشامدهای هنگام آن پیش از فرارسیدنش آماده سازید و قبل از اینکه مرگ شما را فراگیرد آنچه لازمه



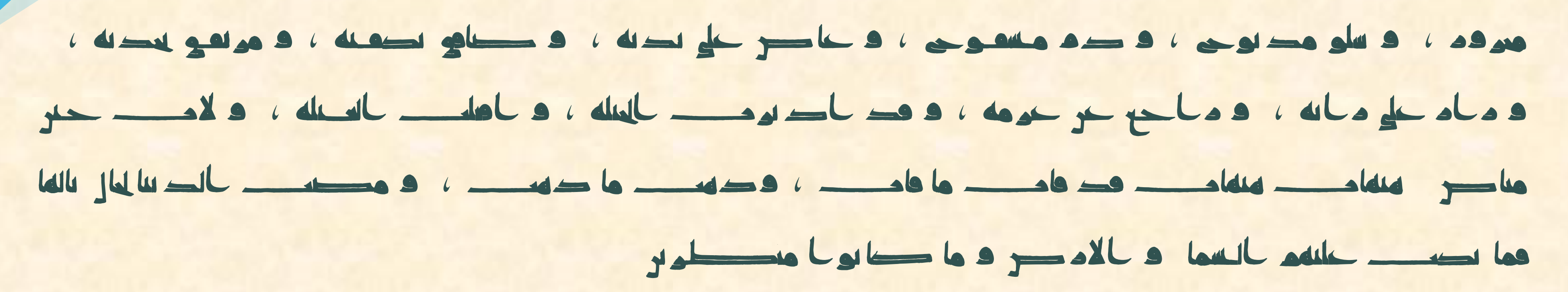
رویاروئی با آن است مهیا کنید چه اینکه مرگ پایان زندگی است که منتهی به قیامت می شود و آن برای خردمندان پند و اندرز و برای جاهلان وسیله عبرت است آری پیش از فرارسیدنش خویش را مهیا کنید برای آنچه آگاهی دارید از تنگی قبرها شدت غم و اندوه ترس از قیامت بیمهای مکرر به هم ریختن و درهم فرورفتن استخوانها کرشدن گوشها تاریکی لحد وحشت از آینده غم و اندوه در تنگنای گور و پوشاندن آن از سنگ و خاک   زنهار زنهار شما را به خدا ای بندگان خدا دنیا با روش مخصوص خود بر شما خواهد گذشت رشته شما و قیامت بهم پیوسته و گویا علامتهای آن فرا رسیده و با تمام بلاها و نشانه هایش نزدیک شده است گوئی شما را در طریق خود متوقف ساخته زلزله هایش در شرف وقوع است و سینه بر زمین گذارده دنیا از اهل خویش بریده و آنها را از آغوش گرم خود خارج ساخته است زندگی بر آنان که رفتند چون روزی بود که گذشت و یا ماهی که سپری شد تازه های آن کهنه شده و فربه هایش لاغر گردیده در جایگاهی تنگ در میان مشکلاتی بزرگ آتشی پر شور که صدای زبانه هایش وحشتزا و شراره هایش تا دل آسمان زبانه می کشد غرشش پر هیجان فروزنده و گدازنده و خاموشیش بسیار دور آتشگیره اش مشتعل تهدیدش خوفناک قرارگاهش تاریک اطراف و جوانبش تیره و ظلماتی دیگ های جوشانش سخت داغ و اوضاعش سخت وحشتناک این جایگاه گناهکاران است اما پرهیزکاران را گروه گروه بسوی بهشت رهنمون می شوند از کیفر و عذاب ایمنند و از سرزنش ها آسوده و از آتش بر کنارند در خانه های مطمئن قرار گرفته و از این قرارگاه خشنودند اینها کسانی هستند که در دنیا کردارشان پاک چشمانشان گریان شبهایشان در دنیا در اثر خشوع و استغفار روز و روزشان از بیم گناه شب بوده است   و خداوند بهشت را سرمنزل شادمانی آنها قرار داده است آنها سزاوار این نعمت و شایسته آن بودند و در این خانه جاودانی در میان نعمتهای پایدار و نابودنشدنی قرار خواهند داشت   بنابراین ای بندگان خدا مراقب چیزی باشید که رستگاران با رعایتش به رستگاری رسیدند و تبهکاران با ضایع ساختنش در خسران و زیان قرار گرفتند   پیش از آنکه مرگتان فرارسد خویش را با اعمالتان آماده سازید چه اینکه شما در گرو کارهائی هستید که پیشتر انجام داده اید و مدیون کرداری هستید که از پیش فرستاده اید   از هم اکنون فکر کنید مرگ وحشتناک به شما حمله آورده و دیگر بازگشتی نیست و از لغزش ها نمیتوان پوزش خواست خداوند ما و شما را در راه اطاعت خود و پیامبرش وادارد و از ما و شما بفضل و رحمتش بگذرد   بر جای خود بایستید و بدون اجازه دست به نبرد مبرید در برابر بلاها و مشکلات استقامت ورزید شمشیرهایتان را در راه هوا و هوس و کلماتی که از زبانتان بیرون می آید به کار نیندازید و درباره آن چه خداوند تعجیل آن را لازم ندانسته شتاب مکنید زیرا آنکس از شما که در بستر خویش بمیرد ولی بطور شایسته معرفت خدا و پیامبر و اهلبیتش را داشته باشد شهید از دنیا رفته و اجر و پاداشش بر خدا


است و ثواب اعمال شایسته ای را که قصد انجام آن را داشته است می برد و نیتش جانشین ضربات شمشیرش قرار می گیرد این سخن را به این خاطر می گویم که هر چیزی وقت مشخصی دارد و سرآمدی معین

خطبه شماره ۹۱

و من خطبة له عليه السلام يحمد الله و يثني على نبيه و يوصي بالزهد و التقوى الحمد لله الفاشي في الخلق حمده ، والغالب جنده ، والمتعالي جده ، أحمده على نعمه التوام ، و آلائه العظام الذي عظم حلمه فعفا ، و عدل في كل ما قضى ، و علم ما يمضي و ما مضى ، مبتدع الخلائق بعلمه ، و منشئهم بحكمه ، بلا اقتداء و لا تعليم ، و لا احتذاء لمثال صانع حكيم ، و لا إصابة خطأ ، و لا حضرة ملأ . و أشهد أن محمدا عبده و رسوله ، ابتعثه و الناس يضربون في غمرة ، و يموجون في حيرة ، قد قادتهم أزمة الحين ، و استغلقت على أفئدتهم أقفال الرين . أوصيكم عباد الله بتقوى الله فإنها حق الله عليكم ، و الموجبة على الله حقكم ، و أن تستعينوا عليها بالله ، و تستعينوا بها على الله ، فإن التقوى في اليوم الحرز و الجنة ، و في غد الطريق إلى الجنة ، مسلكها واضح ، و سالكها رابح ، و مستودعها حافظ ، لم تبرح عارضة نفسها على الأمم الماضين منكم و الغابرين ، لحاجتهم إليها غدا ، إذا أعاد الله ما

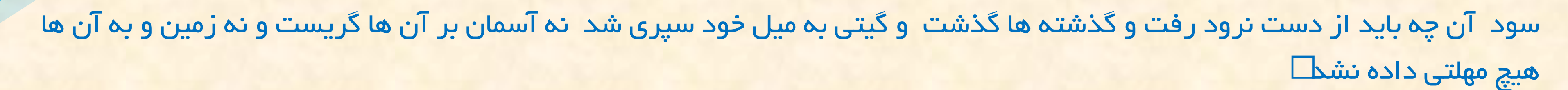
أبدى، وأخذ ما أعطى، وسأل عما أسدى فما أقل من قبلها، وحملها حق حملها أولئك الأقلون عدداً، وهم أهل صفة الله سبحانه إذ يقول وقليل من عبادي الشكور فأهطعوا بأسماعكم إليها، وألظوا بجدكم عليها، واعتاضوها من كل سلف خلفاً، ومن كل مخالف موافقاً أيقظوا بها نومكم، واقطعوا بها يومكم، وأشعروها قلوبكم، وارحضوا بها ذنوبكم، وداووا بها الأسقام، وبادروا بها الحمام، واعتبروا بمن أضاعها، ولا يعتبرن بكم من أطاعها ألا فصونوها وتصونوا بها، وكونوا عن الدنيا نزاهاً، وإلى الآخرة ولاهاً ولا تضعوا من رفعته التقوى، ولا ترفعوا من رفعته الدنيا ولا تشيموا بارقها، ولا تسمعوا ناطقها، ولا تجيبوا ناعقها، ولا تستضيئوا بإشراقها، ولا تفتنوا بأعلاقها، فإن برقها خالب، ونطقها كاذب، وأموالها محروبة، وأعلاقها مسلوبة ألا وهي المتصدية العنون والجامحة الحرون، والمائنة الخؤون، والجحود الكنود، والعنود الصدود، والحيود الميود حالها انتقال، ووطأتها زلزال، وعزها ذل، وجدها هزل، وعلوها سفل دار حرب وسلب، ونهب وعطب أهلها على ساق وسياق، ولحاق وفراق قد تحيرت مذاهبها، وأعجزت مهاربها، وخابت مطالبها، فأسلمتهم المعاقل، ولفظتهم المنازل، وأعيتهم المحاول فمن ناج معقور، ولحم



ترجمه خطبه

از خطبه های امام علیه السلام که در آن پس از حمد خداوند ثنای بر پیامبرتوصیه به زهد و تقوا می کند ستایش ویژه خداوندی است که حمد و ثنایش همه جا را گرفته سپاهش پیروز و مجد عظمتش متعالی است او را به خاطر نعمت های پی در پی و به هم پیوسته و عظیمش می ستایم همان خداوندی که حلمش زیاد است و عفو می کند و در فرمانش دادگر و از گذشته و آینده مطلع است با دانش نامحدودش جهانیان را هستی بخشیده و با حکمتش آنها را به وجود آورده بدون این که در این راه از کسی پیروی کند و یا دانش و تجربه ای آموزد و یا از نمونه و مانندی که از شخص حکیمی صادر گردد تبعیت نماید در این طریق خطا و اشتباهی برایش پیش نیامده و نیز به هنگام خلقت جمعیتی حضور نداشته اند تا با همکاری و مشاوره با آنان خلقت را تحقق بخشد پیامبر بزرگ گواهی می دهم که محمد ص بنده و فرستاده اوست وی را زمانی مبعوث ساخت که مردم در غرقاب گناه و جهالت سخت فرورفته بودند و در حیرت و سرگردانی به سر می بردند افسار هلاکت آن ها را می کشید و پرده های ضلالت و گمراهی چهره عقلشان را پوشیده بود و برجان و دلشان قفل زده شده بود توصیه به وارستگی و تقوا ای بندگان خدا شما را به تقوا و پرهیزکاری سفارش می کنم زیرا که آن حق خداوند بر شما است که خود موجب حق شما بر خداوند خواهد بود که در پرتو آن استحقاق پاداش خواهید یافت برای رسیدن به تقوا از خداوند یاری جوئید و برای یافتن حق پاداش بر خداوند از تقوا کمک بگیرید زیرا پرهیزگاری امروز سپر بلا است و فردا راه رسیدن به بهشت جاده تقوا واضح و روشن و پوینده آن سود فراوان خواهد برد و امانتدارش خدا حافظ آن خواهد بود پرهیزکاری همواره خود را به امت های گذشته و آینده عرضه می دارد زیرا فردای قیامت به آن

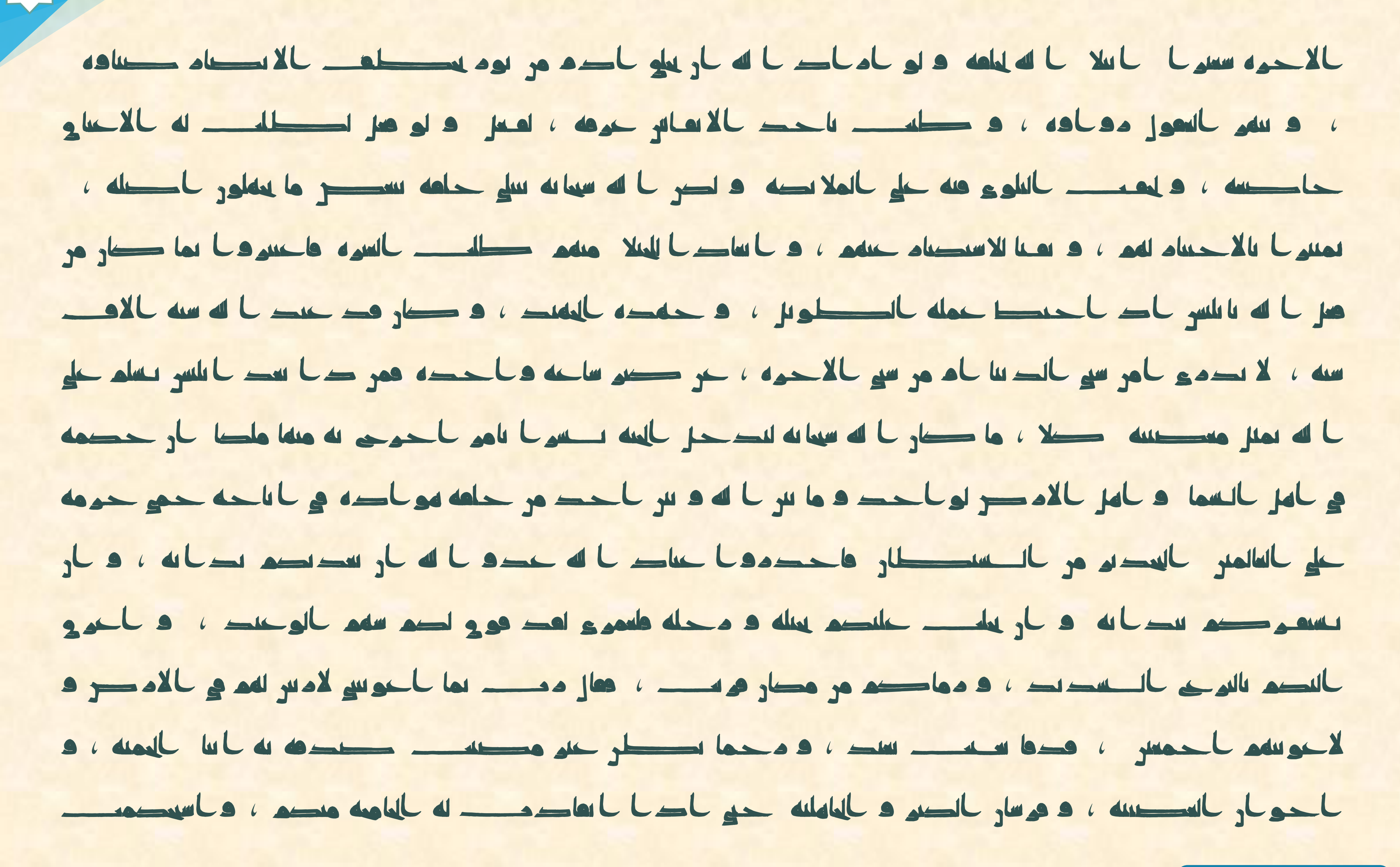
نیازمندند همان فردائی که آفریدگار آنچه را آفریده باز میگرداند و آن چه را عطا کرده باز می ستاند و درباره همه نعمتها بازخواست می کند آه چه کمند کسانی که تقوا را بپذیرند و آنچنان که باید آن را تحمل کنند آنها تعدادشان بسیار کم است و شایسته توصیفی هستند که خداوند در قرآن می فرماید و قلیل من عبادی الشکور اندکی از بندگان من سپاسگزارند گوش جان خویش را برای شنیدن ندای تقوا باز کنید و با جدیت برای بدست آوردن آن تلاش نمائید تقوا را بجای آن چه از دست رفته قرار دهید و به عوض هر کار مخالفی که انجام می دادید بپذیرید با پرهیزکاری خواب خویش را تبدیل به بیداری کنید و روز را با آن طی نمائید قلوب خود را از آن مالامال سازید و با آن خود را از گناهان شستشو دهید بیماریهای جان را با آن مداوا و خویش را با آن آماده سفر بجهان دیگر گردانید و بسوی آن بشتابید و از کسانی که تقوا را ضایع کرده اند عبرت گیرید نکند شما باعث عبرت دیگران شوید به هوش باشید تقوا را حفظ کنید و خویشتن را هم در پرتو آن حفظ نمائید در برابر دنیا خویشتن دار و در برابر آخرت دلباخته باشید آن کس را که تقوا بلندمرتبه ساخت خوار مشمرید و آنکه دنیا عزتش داده ارجمندش مخوانید زرق و برق دنیا توجه شما را جلب نکند و به سخن آن کس که ترغیب به دنیا می کند گوش فرا مدهید و به ندایش پاسخ مگوئید از فروغ و درخشندگی ظاهریش روشنائی مجوئید و مفتون اشیاء نفیس و گرانقدرش نگردید که زرق و برقش نیرنگ است و سخنش دروغ اموال و ثروتش به زودی یغمای غارتگران ،متاع گران قیمتش غنیمت دزدان خواهد بود آگاه باشید دنیا همچون روسپی زنی است هوس انگیز که خود را نشان می دهد و مردان را می فریبد و سپس با نفرت پشت می کند و همچون مرکبی سرکش است که بهنگام حرکت و تاخت از رفتار باز می ایستد دروغگوئی است خیانت پیشه ، ناسپاسی است حق نشناس ، دشمنی است فاصله گیر، پشت کننده ای است مضطرب حالش دگرگونی ، جای گامهایش لرزان ، عزتش ذلت ، کارهای جدیدش بازی و شوخی و بلندیش عین سقوط است سرای جنگ و غارتگری و تبهکاری و هلاکت است سرمنزل ناآرامی و حرکت و دیدار و جدائی است راههایش حیرت زا گریزگاهایش بی گذر و مقاصدش نومیدکننده است دژهای محکمش صاحبان خود را تسلیم مرگ می کند خانه ها آنان را بیرون می اندازند و تیزبینی آنها را خسته می سازد با نگاهی هوشمندانه انسان ها از این گروهها خارج نیستند یا نجات یافته ای مجروح و یا دارای بدنی پاره پاره دسته ای سرشان از تن جدا و دسته ای غرقه به خونند دیگری انگشتان را می گزد و جمعی دست ها را با دریغ و حسرت به هم می مالند برخی سر را بر روی دستها گذارده بفکر فرو رفته اند عده ای بر اشتباهات خود تاسف می خورند و خویش را محکوم می کنند و پاره ای از تصمیم خود بازگشته اما راه فرار و هر نوع حیله بسته شده و ناگهان دنیا آنها را غافلگیر می سازد کار از کار گذشته و عمر گرانبها نابجا هدر رفته است هیهات هیهات دیگر چه



سود آن چه باید از دست نرود رفت و گذشته ها گذشت و گیتی به میل خود سپری شد نه آسمان بر آن ها گریست و نه زمین و به آن ها هیچ مهلتی داده نشد□

خطبه شماره ۹۲

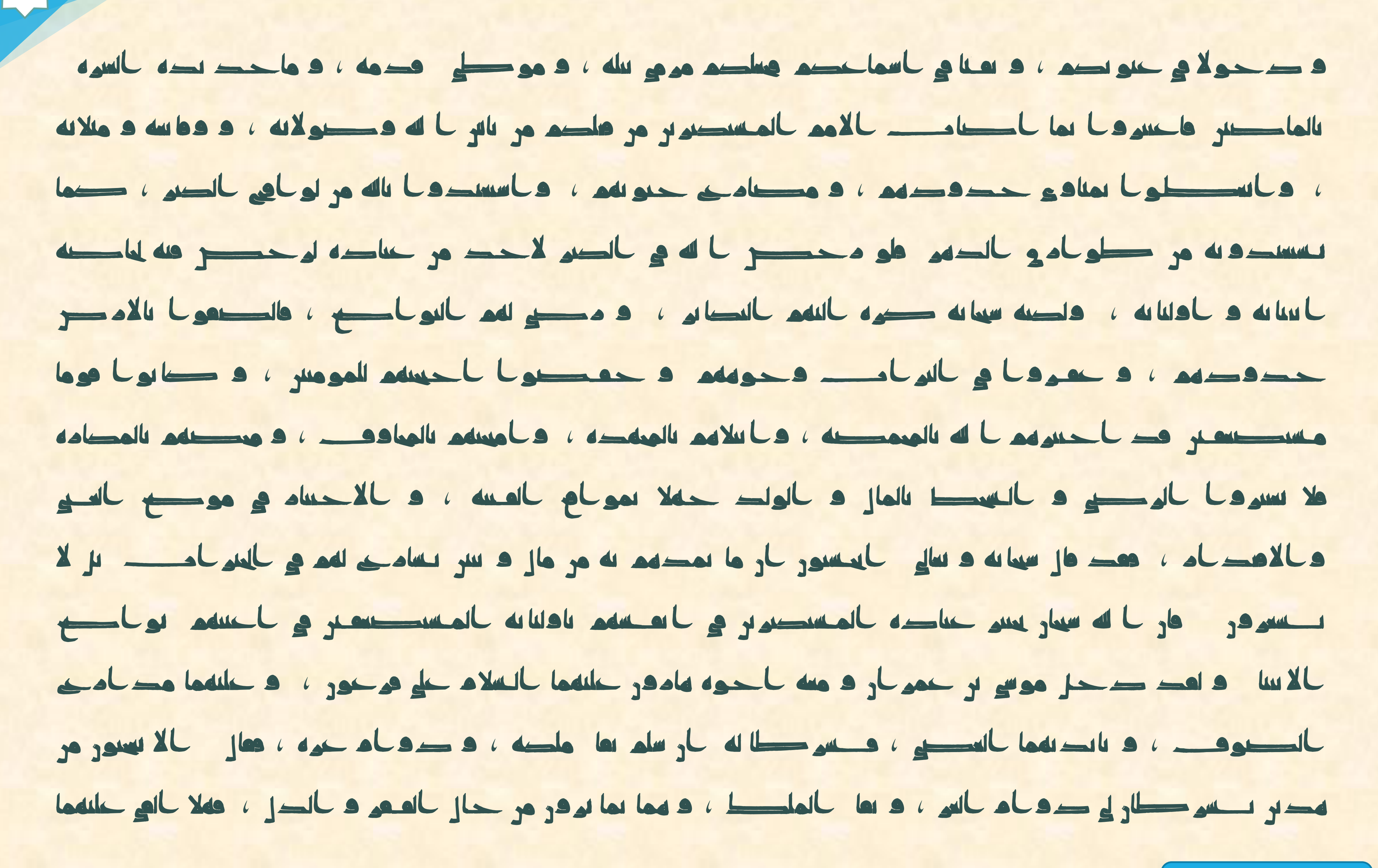
و من خطبة له عليه السلام تسمى القاصعة و هي تتضمن ذم ابليس لعنه الله، على استكباره و تركه السجود لآدم عليه السلام، و انه اول من اظهر العصبية و تبع الحمية، و تحذير الناس من سلوك طريقه الحمد لله الذي لبس العز و الكبرياء، و اختارهما لنفسه دون خلقه، و جعلهما حمى و حرما على غيره، و اصطفاهما لجلاله [illegible] و جعل اللعنة على من نازعه فيهما من عباده ثم اختبر بذلك ملائكته المقربين، ليميز المتواضعين منهم من المستكبرين، فقال سبحانه و هو العالم بمضمرات القلوب، و محجوبات الغيوب: اني خالق بشرا من طين فاذا سويته و نفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين فسجد الملائكة كلهم اجمعون الا ابليس اعترضته الحمية فافتخر على آدم بخلقه، و تعصب عليه لاصله، فعدو الله امام المتعصبين، و سلف المستكبرين، الذي وضع اساس العصبية، و نازع الله رداء الجبرية، و ادرع لباس التعزز، و خلع قناع التذلل، الا ترون كيف صغره الله بتكبره، و وضعه بترفعه، فجعله في الدنيا مدحورا، و اعد له في



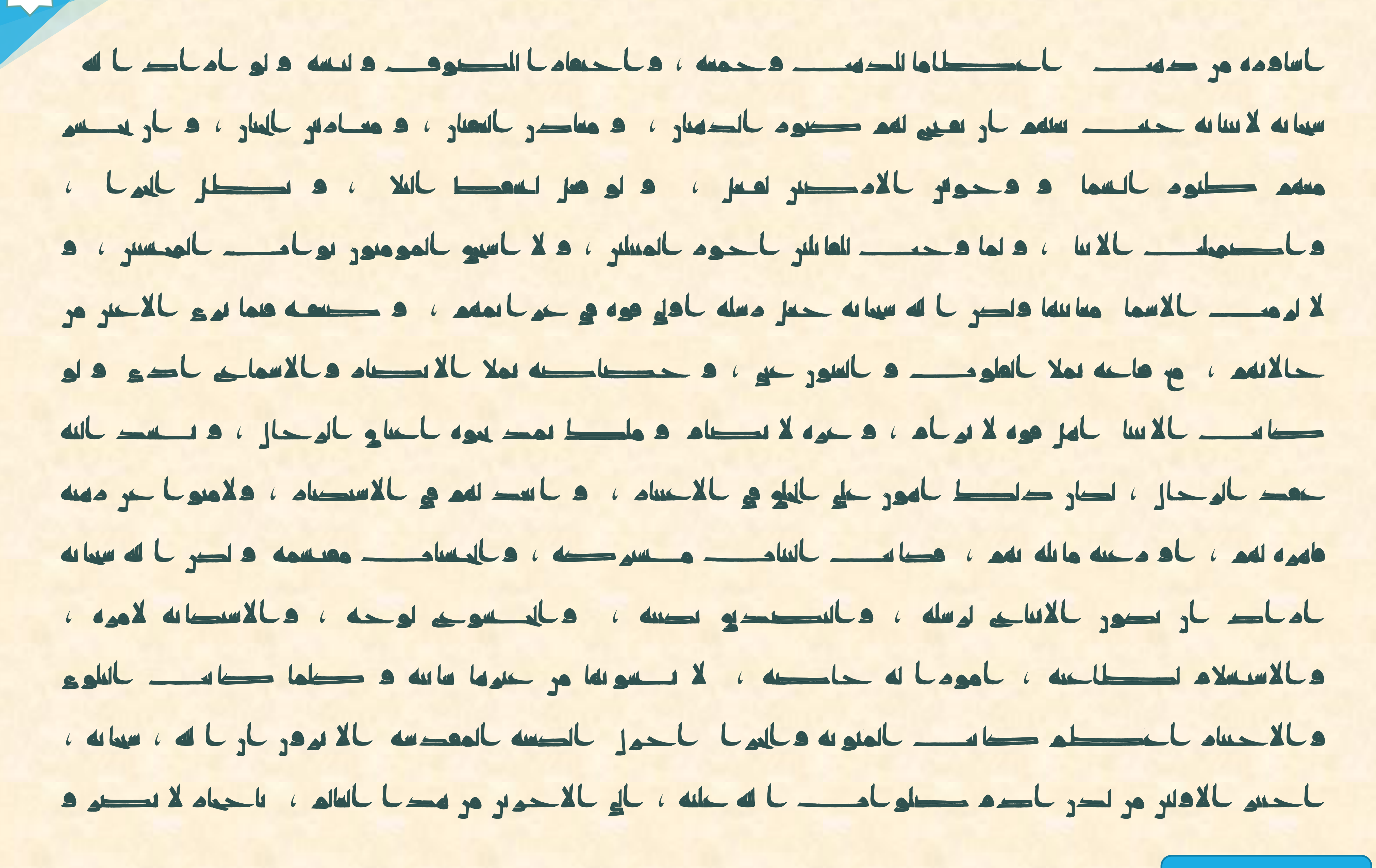
الآخرة سعيراً ابتلاءً الله لحلمه ولو أراد الله أن يخلق آدم من نور يخطف الأبصار ضياؤه، ويبهر العقول رواؤه، وطيب يأخذ الأنفاس عرفه، لفعل ولو فعل لظلت له الأعناق خاضعة، ولخفت البلوى فيه على الملائكة ولكن الله سبحانه يبتلي خلقه ببعض ما يجهلون أصله، تمييزاً بالاختبار لهم، ونفياً للاستكبار عنهم، وإبعاداً للخيلاء منهم طلب أسوة فاعتبروا بما كان من فعل الله بإبليس إذ أحبط عمله الطويل، وجهده الجهيد، وكان قد عبد الله ستة آلاف سنة، لا يدرى أمن سني الدنيا أم من سني الآخرة، عن كبر ساعة واحدة فمن ذا بعد إبليس يسلم على الله بمثل معصيته كلا، ما كان الله سبحانه ليدخل الجنة بشراً بأمر أخرج به منها ملكاً إن حكمه في أهل السماء وأهل الأرض لواحد وما بين الله وبين أحد من خلقه هوادة في إباحة حمى حرمه على العالمين البعد من الشيطان فاحذروا عباد الله عدو الله أن يعديكم بدائه، وأن يستفزكم بندائه وأن يجلب عليكم بخيله ورجله فلعمري لقد فوق لكم سهم الوعيد، وأغرق إليكم بالنزع الشديد، ورماكم من مكان قريب، فقال رب بما أغويتني لأزينن لهم في الأرض ولأغوينهم أجمعين، قذفاً بغيب بعيد، ورجماً بظن غير مصيب، صدقه به أبناء الحمية، وإخوان العصبية، وفرسان الكبر والجاهلية حتى إذا انقادت له الجامحة منكم، واستحكمت

الطماعية منه فيكم، فنجمت الحال من السر الخفي إلى الأمر الجلي، استفحل سلطانه عليكم، و
دلف بجنوده نحوكم، فأقحموكم ولجات الذل، وأحلوكم ورطات القتل، و
أوطؤوكم إثخان الجراحة، طعناً في عيونكم، وحزاً في حلوقكم، ودقاً لمناخركم،
وقصداً لمقاتلكم، وسوقاً بخزائم القهر إلى النار المعدة لكم، فأصبح أعظم في دينكم حرجاً،
وأورى في دنياكم قدحاً، من الذين أصبحتم لهم مناصبين، وعليهم متألبين، فاجعلوا عليه حدكم
، وله جدكم، فلعمر الله لقد فخر على أصلكم، ووقع في حسبكم، ودفع في نسبكم، وأجلب
بخيله عليكم، وقصد برجله سبيلكم، يقتنصونكم بكل مكان، ويضربون منكم كل بنان، لا تمتنعون
بحيلة، ولا تدفعون بعزيمة، في حومة ذل، وحلقة ضيق، وعرصة موت، وجولة بلاء، فأطفئوا
ما كمن في قلوبكم من نيران العصبية وأحقاد الجاهلية، فإنما تلك الحمية تكون في المسلم من
خطرات الشيطان ونخواته، ونزغاته ونفثاته، واعتمدوا وضع التذلل على رؤوسكم
، وإلقاء التعزز تحت أقدامكم، وخلع التكبر من أعناقكم، واتخذوا التواضع مسلحة بينكم
وبين عدوكم إبليس وجنوده، فإن له من كل أمة جنوداً وأعواناً، ورجلاً وفرساناً، ولا
تكونوا كالمتكبر على ابن أمه من غير ما فضل جعله الله فيه سوى ما ألحقت العظمة بنفسه من

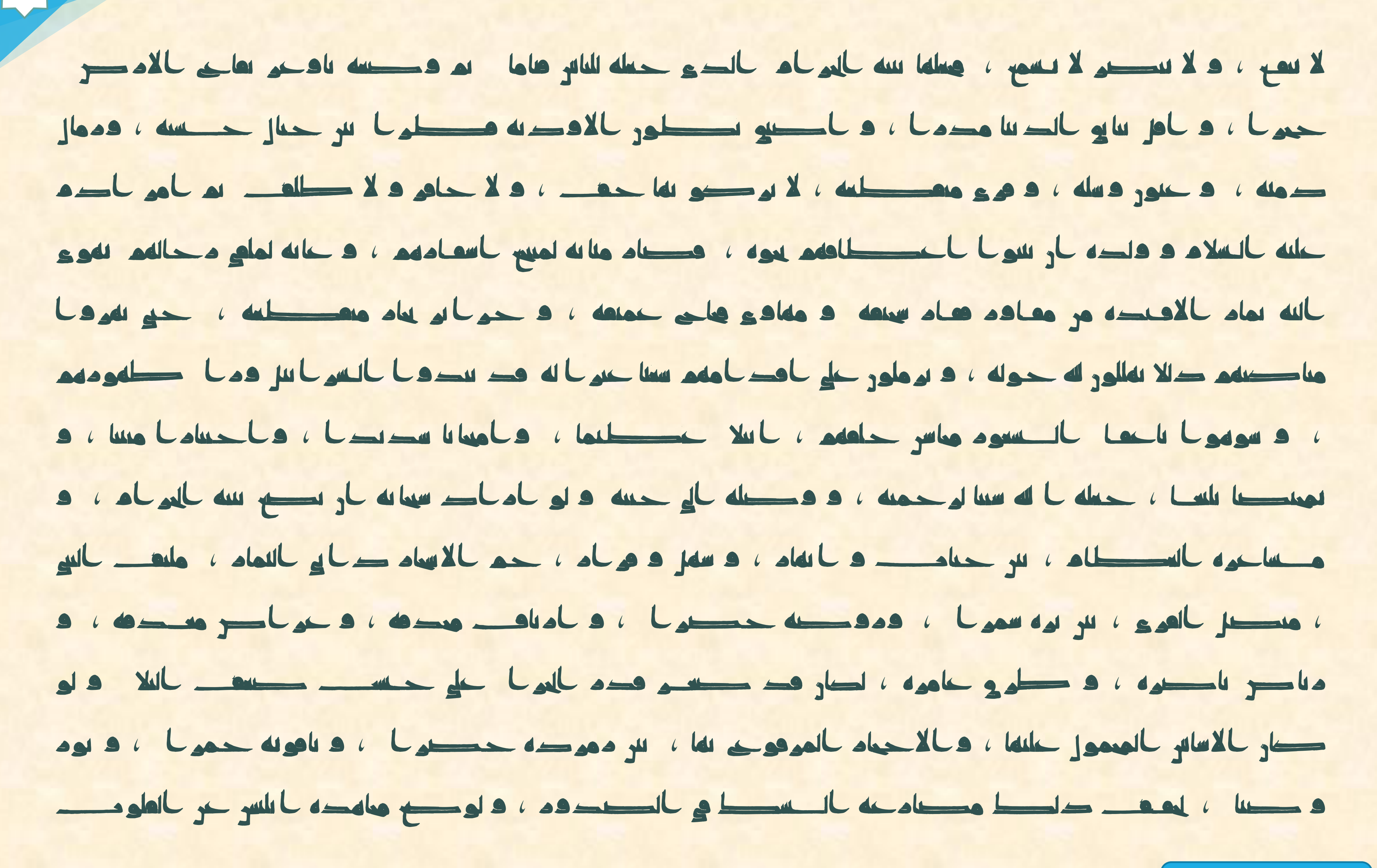
عداوة الحسد، و قدحت الحمية في قلبه من نار العصبية، و نفخ الشيطان في أنفه من ريح الكبر الذي أعقبه الله به الندامة، و ألزمه آثام القاتلين إلى يوم القيامة. ألا و قد أمعنتم في البغي، و أفسدتم في الأرض، مصارحة لله بالمناصبة، و مبارزة للمؤمنين بالمحاربة فالله الله في كبر الحمية و فخر الجاهلية فإنه ملاقح الشنآن، و منافخ الشيطان، التي خدع بها الأمم الماضية، و القرون الخالية حتى أعنقوا في حنادس جهالته و مهاوي ضلالته، ذللا عن سياقه، سلسا في قياده أمرا تشابهت القلوب فيه، و تتابعت القرون عليه، و كبرا تضايقت الصدور به الحذر من طاعة الهوى ألا فالحذر الحذر من طاعة ساداتكم و كبرائكم الذين تكبروا عن حسبهم، و ترفعوا فوق نسبهم، و ألقوا الهجينة على ربهم، نهج البلاغة م و جاحدوا الله على ما صنع بهم، مكابرة لقضائه، و مغالبة لآلائه فإنهم قواعد أساس العصبية، و دعائم أركان الفتنة، و سيوف اعتزاء الجاهلية فاتقوا الله و لا تكونوا لنعمه عليكم أضدادا، و لا لفضله عندكم حسادا و لا تطيعوا الأدعياء الذين شربتم بصفوكم كدرهم، و خلطتم بصحتكم مرضهم، و أدخلتم في حقكم باطلهم، و هم أساس الفسوق، و أحلاس العقوق اتخذهم إبليس مطايا ضلال، و جندا بهم يصول على الناس، و تراجمة ينطق على ألسنتهم، استراقا لعقولكم



و دخولا في عيونكم ، و نفثا في أسماعكم فجعلكم مرمى نبله ، و موطئ قدمه ، و مأخذ يده اسوة
بالماضين فاعتبروا بما أصاب الأمم المستكبرين من قبلكم من بأس الله وصولاته ، و وقائعه و مثلاته
، واتعظوا بمثاوي خدودهم ، و مصارع جنوبهم ، واستعيذوا بالله من لواقح الكبر ، كما
تستعيذونه من طوارق الدهر فلو رخص الله في الكبر لأحد من عباده لرخص فيه لخاصة
أنبيائه و أوليائه ، ولكنه سبحانه كره إليهم التكابر ، و رضي لهم التواضع ، فألصقوا بالأرض
خدودهم ، و عفروا في التراب وجوههم و خفضوا أجنحتهم للمؤمنين ، و كانوا قوما
مستضعفين قد اختبرهم الله بالمخمصة ، وابتلاهم بالمجهدة ، وامتحنهم بالمخاوف ، و مخضهم بالمكاره
فلا تعتبروا الرضى و السخط بالمال و الولد جهلا بمواقع الفتنة ، و الاختبار في موضع الغنى
والاقتدار ، فقد قال سبحانه و تعالى أيحسبون أنما نمدهم به من مال و بنين نسارع لهم في الخيرات بل لا
يشعرون فإن الله سبحانه يختبر عباده المستكبرين في أنفسهم بأوليائه المستضعفين في أعينهم تواضع
الأنبياء و لقد دخل موسى بن عمران و معه أخوه هارون عليهما السلام على فرعون ، و عليهما مدارع
الصوف ، و بأيديهما العصي ، فشرطا له إن أسلم بقاء ملكه ، و دوام عزه ، فقال : ألا تعجبون من
هذين يشرطان لي دوام العز ، و بقاء الملك ، و هما بما ترون من حال الفقر و الذل ، فهلا ألقي عليهما

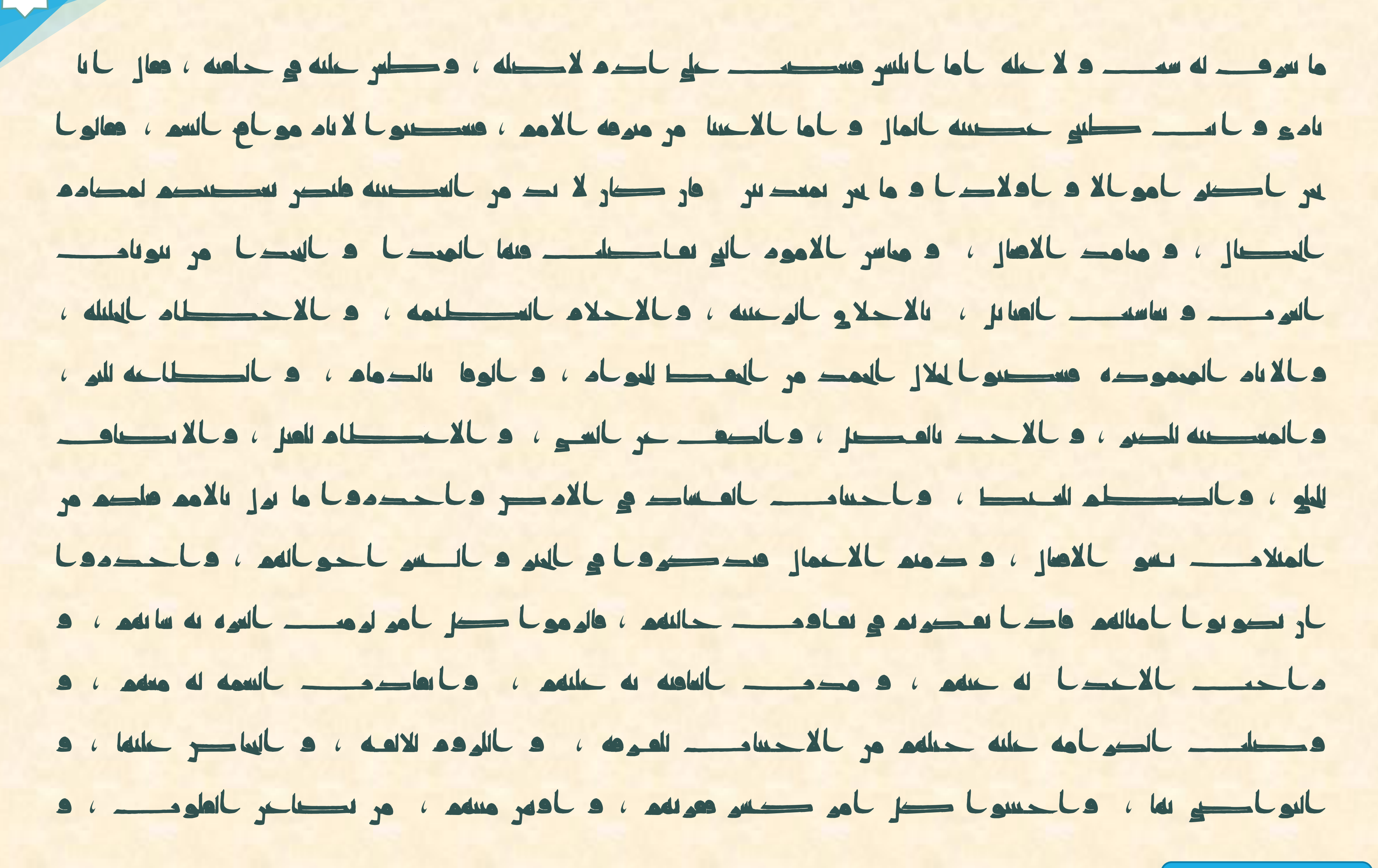


أساورة من ذهب ... إعظاماً للذهب وجمعه، واحتقاراً للصوف ولبسه ولو أراد الله
سبحانه لأنبيائه حيث بعثهم أن يفتح لهم كنوز الذهبان، ومعادن العقيان، ومغارس الجنان، وأن يحشر
معهم طيور السماء ووحوش الأرضين لفعل، ولو فعل لسقط البلاء، وبطل الجزاء،
واضمحلت الأنباء، ولما وجب للقابلين أجور المبتلين، ولا استحق المؤمنون ثواب المحسنين، و
لا لزمت الأسماء معانيها ولكن الله سبحانه جعل رسله أولي قوة في عزائمهم، وضعفة فيما ترى الأعين من
حالاتهم، مع قناعة تملأ القلوب والعيون غنى، وخصاصة تملأ الأبصار والأسماع أذى و لو
كانت الأنبياء أهل قوة لا ترام، وعزة لا تضام، وملك تمد نحوه أعناق الرجال، وتشد إليه
عقد الرحال، لكان ذلك أهون على الخلق في الاعتبار، وأبعد لهم في الاستكبار، ولآمنوا عن رهبة
قاهرة لهم، أو رغبة مائلة بهم، فكانت النيات مشتركة، والحسنات مقتسمة ولكن الله سبحانه
أراد أن يكون الاتباع لرسله، والتصديق بكتبه، والخشوع لوجهه، والاستكانة لأمره،
والاستسلام لطاعته، أموراً له خاصة، لا تشوبها من غيرها شائبة وكلما كانت البلوى
والاختبار أعظم كانت المثوبة والجزاء أجزل ألا ترون أن الله، سبحانه،
اختبر الأولين من لدن آدم صلوات الله عليه، إلى الآخرين من هذا العالم، بأحجار لا تضر و

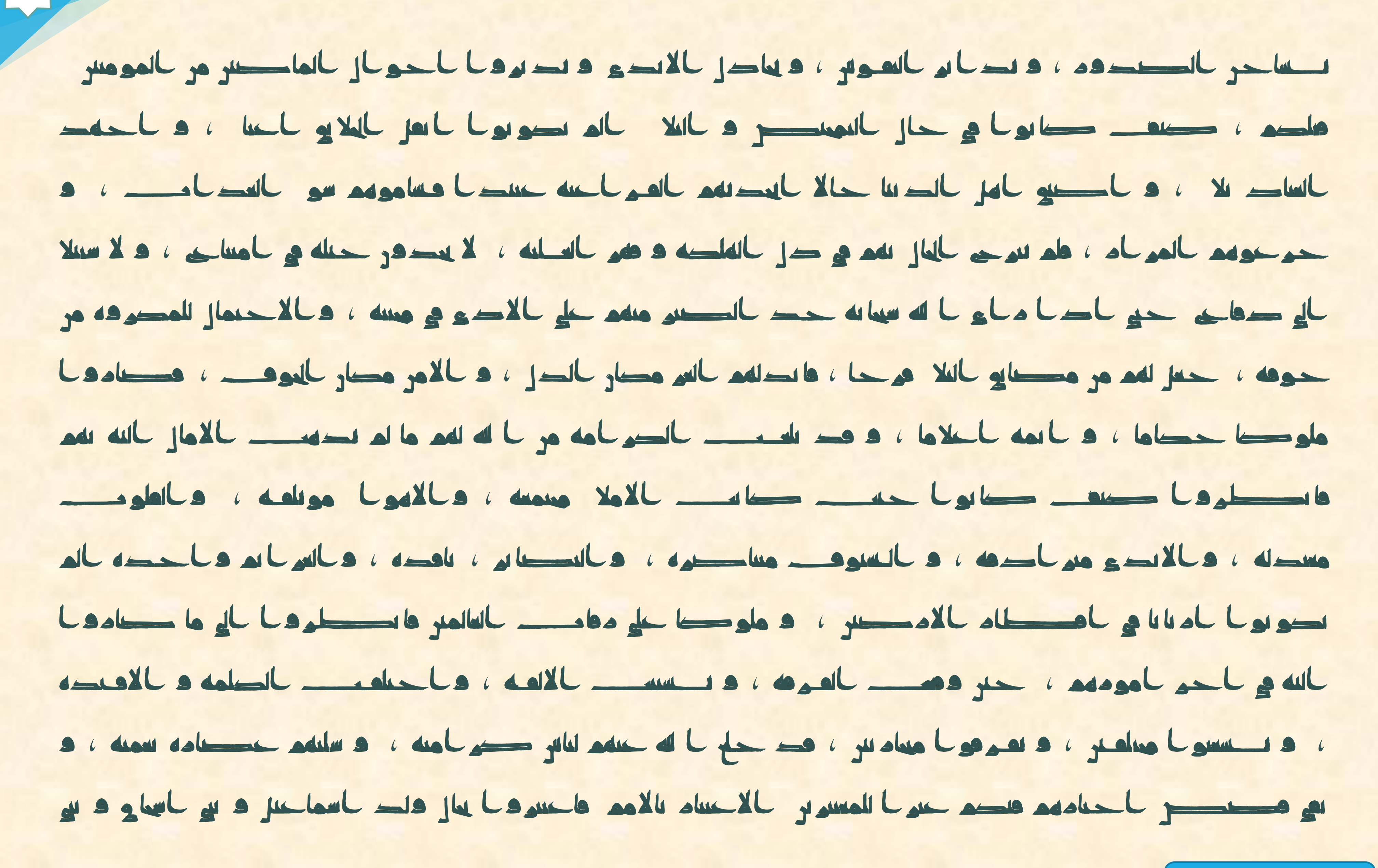


لا ينفع، ولا يبصر لا يسمع، فجعلها بيته الحرام الذي جعله للناس قياما ثم وضعه بأوعر بقاع الأرض حجرا، وأقل نتائق الدنيا مدرا، وأضيق بطون الأودية قطرا بين جبال خشنة، ورمال دمثة، وعيون وشلة، وقرى منقطعة، لا يزكو بها خف، ولا حافر ولا ظلف ثم أمر آدم عليه السلام وولده أن يثنوا أعطافهم نحوه، فصار مثابة لمنتجع أسفارهم، وغاية لملقى رحالهم تهوي إليه ثمار الأفئدة من مفاوز قفار سحيقة ومهاوي فجاج عميقة، وجزائر بحار منقطعة، حتى يهزوا مناكبهم ذللا يهللون لله حوله، ويرملون على أقدامهم شعثا غبرا له قد نبذوا السرابيل وراء ظهورهم، وشوهوا بإعفاء الشعور محاسن خلقهم، ابتلاء عظيما، وامتحانا شديدا، واختبارا مبينا، وتمحيصا بليغا، جعله الله سببا لرحمته، ووصلة إلى جنته ولو أراد سبحانه أن يضع بيته الحرام، ومشاعره العظام، بين جنات وأنهار، وسهل وقرار، جم الأشجار داني الثمار، ملتف البنى، متصل القرى، بين برة سمراء، وروضة خضراء، وأرياف محدقة، وعراص مغدقة، ورياض ناضرة، وطرق عامرة، لكان قد صغر قدر الجزاء على حسب ضعف البلاء ولو كان الأساس المحمول عليها، والأحجار المرفوع بها، بين زمردة خضراء، وياقوتة حمراء، ونور وضياء، لخفف ذلك مصارعة الشك في الصدور، ولوضع مجاهدة إبليس عن القلوب

، ولنفى معتلج الريب من الناس ، ولكن الله يختبر عباده بانواع الشدائد ، و يتعبدهم بانواع المجاهد ، و يبتليهم بضروب المكاره ، اخراجا للتكبر من قلوبهم ، و اسكانا للتذلل في نفوسهم ، و ليجعل ذلك ابوابا فتحا الي فضله ، و اسبابا ذللا لعفوه عود الى التحذير فالله الله عاجل البغي ، و اجل وخامة الظلم ، و سوء عاقبة الكبر ، فانها مصيدة ابليس العظمى ، و مكيدته الكبرى ، التي تساور قلوب الرجال مساورة السموم القاتلة ، فما تكدي ابدا ، و لا تشوي احدا ، لا عالما لعلمه ، و لا مقلا في طمره و عن ذلك ما حرس الله عباده المؤمنين بالصلوات و الزكوات ، و مجاهدة الصيام في الايام المفروضات تسكينا لاطرافهم ، و تخشيعا لابصارهم ، و تذليلا لنفوسهم ، و تخفيضا لقلوبهم ، و اذهابا للخيلاء عنهم ، و لما في ذلك من تعفير عتاق الوجوه بالتراب تواضعا ، والتصاق كرائم الجوارح بالارض تصاغرا ، و لحوق البطون بالمتون من الصيام تذللا ، مع ما في الزكاة من صرف ثمرات الارض و غير ذلك الي اهل المسكنة والفقر فضائل الفرائض انظروا الي ما في هذه الافعال من قمع نواجم الفخر ، و قدع طوالع الكبر و لقد نظرت فما وجدت احدا من العالمين يتعصب لشيء من الاشياء الا عن علة تحتمل تمويه الجهلاء ، او حجة تليط بعقول السفهاء غيركم ، فانكم تتعصبون لامر



ما سبق له سبب و لا علة، اما ابليس فتعصب على آدم لاصله، وطعن عليه في خلقته، فقال انا
ناري و انت طيني، و اما الاغنياء من مترفة الامم فتعصبوا لآثار مواقع النعم، فقالوا
نحن اكثر اموالا و اولادا و ما نحن بمعذبين فان كان لا بد من العصبية فليكن تعصبكم لمكارم
الخصال، و محامد الافعال، و محاسن الامور التي تفاضلت فيها المجداء و النجداء من بيوتات
العرب و يعاسيب القبائل، بالاخلاق الرغيبة، و الاحلام العظيمة، و الاخطار الجليلة،
و الآثار المحمودة فتعصبوا لخلال الحمد من الحفظ للجوار، و الوفاء بالذمام، و الطاعة للبر،
و المعصية للكبر، و الاخذ بالفضل، و الكف عن البغي، و الاعظام للقتل، و الانصاف
للخلق، و الكظم للغيظ، و اجتناب الفساد في الارض، و احذروا ما نزل بالامم قبلكم من
المثلات بسوء الافعال، و ذميم الاعمال فتذكروا في الخير و الشر احوالهم، و احذروا
ان تكونوا امثالهم فاذا تفكرتم في تفاوت حاليهم، فالزموا كل امر لزمت العزة به شانهم، و
زاحت الاعداء له عنهم، و مدت العافية به عليهم، و انقادت النعمة له معهم، و
وصلت الكرامة عليه حبلهم من الاجتناب للفرقة، و اللزوم للالفة، و التحاض عليها، و
التواصي بها، و اجتنبوا كل امر كسر فقرتهم، و اوهن منتهم، من تضاغن القلوب، و

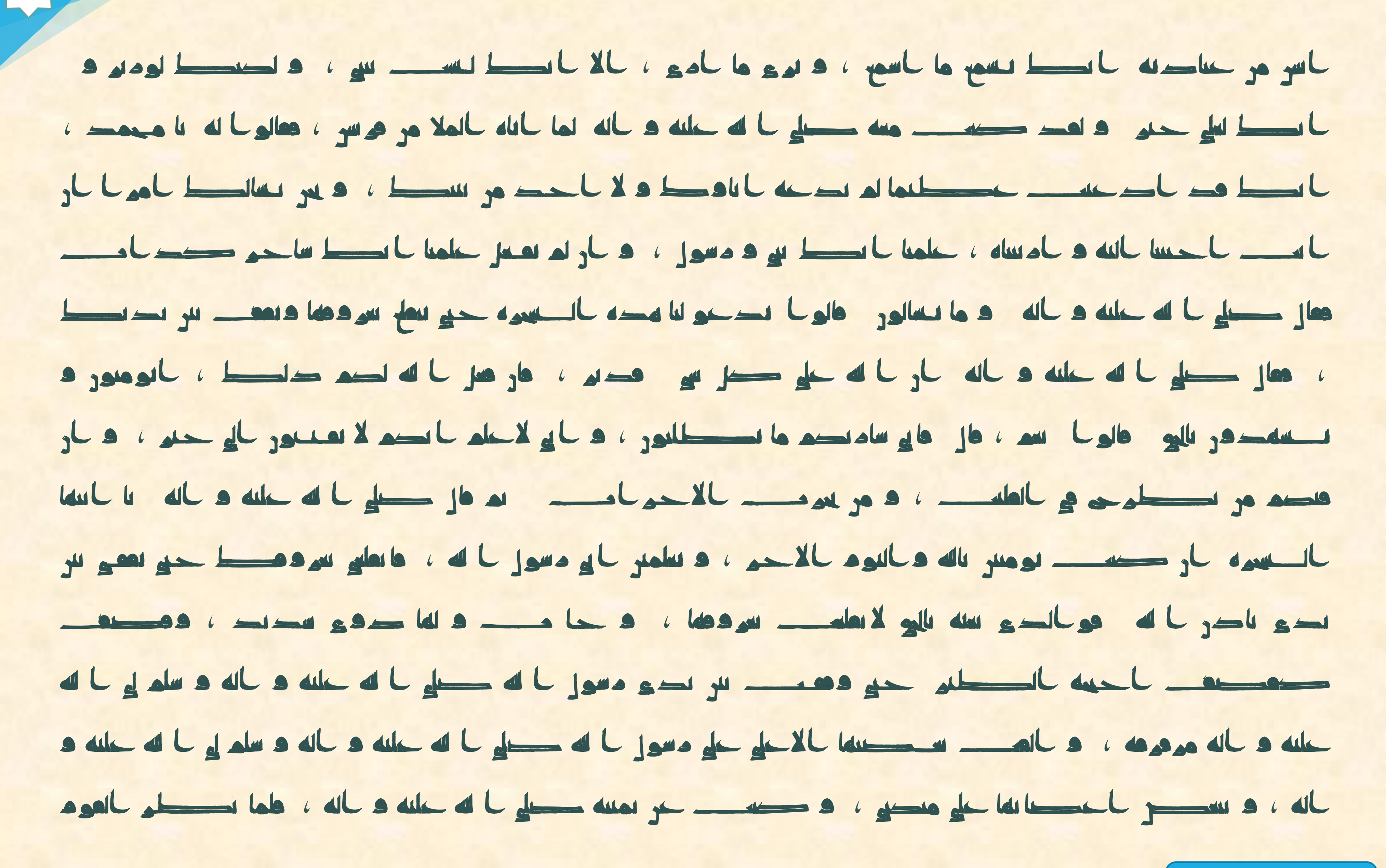


تشاحن الصدور، وتدابر النفوس، وتخاذل الأيدي، وتدبروا أحوال الماضين من المؤمنين قبلكم، كيف كانوا في حال التمحيص والبلاء، ألم يكونوا أثقل الخلائق أعباء، وأجهد العباد بلاء، وأضيق أهل الدنيا حالا، اتخذتهم الفراعنة عبيدا فساموهم سوء العذاب، وجرعوهم المرار، فلم تبرح الحال بهم في ذل الهلكة وقهر الغلبة، لا يجدون حيلة في امتناع، ولا سبيلا إلى دفاع، حتى إذا رأى الله سبحانه جد الصبر منهم على الأذى في محبته، والاحتمال للمكروه من خوفه، جعل لهم من مضايق البلاء فرجا، فأبدلهم العز مكان الذل، والأمن مكان الخوف، فصاروا ملوكا حكاما، وأئمة أعلاما، وقد بلغت الكرامة من الله لهم ما لم تذهب الآمال إليه بهم فانظروا كيف كانوا حيث كانت الأملاء مجتمعة، والأهواء مؤتلفة، والقلوب معتدلة، والأيدي مترادفة، والسيوف متناصرة، والبصائر نافذة، والعزائم واحدة، ألم يكونوا أربابا في أقطار الأرضين، وملوكا على رقاب العالمين، فانظروا إلى ما صاروا إليه في آخر أمورهم، حين وقعت الفرقة، وتشتت الألفة، واختلفت الكلمة والأفئدة، وتشعبوا مختلفين، وتفرقوا متحاربين، قد خلع الله عنهم لباس كرامته، وسلبهم غضارة نعمته، وبقي قصص أخبارهم فيكم عبرا للمعتبرين، فاعتبروا بحال ولد إسماعيل وبني إسحاق وبني

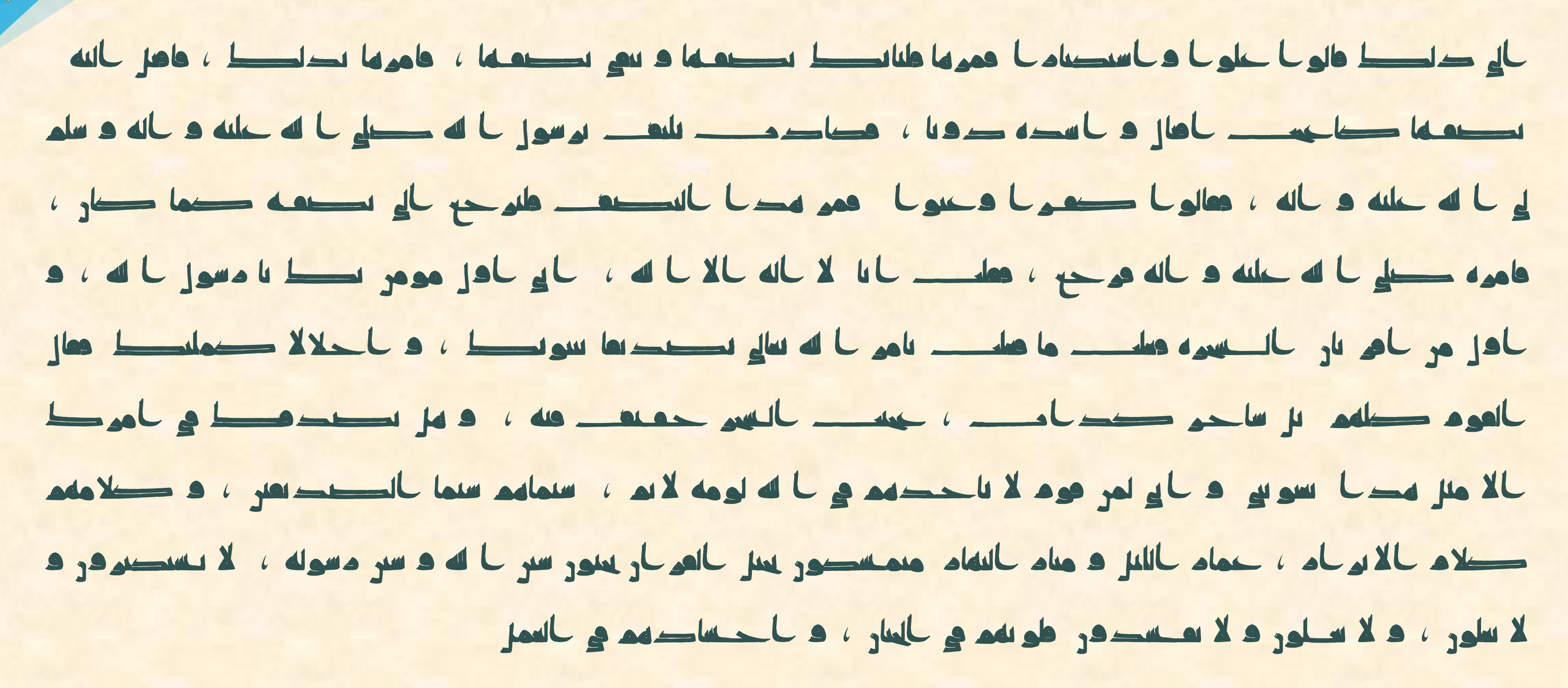
و بني إسرائيل عليهم السلام فما أشد اعتدال الأحوال ، و أقرب اشتباه الأمثال تأملوا أمرهم في حال تشتتهم و تفرقهم ، ليالي كانت الأكاسرة و القياصرة أربابا لهم ، يحتازونهم عن ريف الآفاق ، و بحر العراق ، و خضرة الدنيا ، إلى منابت الشيح ، و مهافي الريح ، و نكد المعاش ، فتركوهم عالة مساكين إخوان دبر و وبر ، أذل الأمم دارا ، و أجدبهم قرارا ، لا يأوون إلى جناح دعوة يعتصمون بها ، و لا إلى ظل ألفة يعتمدون على عزها فالأحوال مضطربة ، و الأيدي مختلفة ، و الكثرة متفرقة ، في بلاء أزل ، و أطباق جهل من بنات موءودة ، و أصنام معبودة ، و أرحام مقطوعة ، و غارات مشنونة فانظروا إلى مواقع نعم الله عليهم حين بعث إليهم رسولا ، فعقد بملته طاعتهم ، و جمع على دعوته ألفتهم كيف نشرت النعمة عليهم جناح كرامتها ، و أسالت لهم جداول نعيمها ، و التفت الملة بهم في عوائد بركتها ، فأصبحوا في نعمتها غرقين ، و في خضرة عيشها فكهين ، قد تربعت الأمور بهم ، في ظل سلطان قاهر ، و آوتهم الحال إلى كنف عز غالب ، و تعطفت الأمور عليهم في ذرى ملك ثابت فهم حكام على العالمين ، و ملوك في أطراف الأرضين يملكون الأمور على من كان يملكها عليهم ، و يمضون الأحكام فيمن كان يمضيها فيهم لا تغمز لهم قناة ، و لا تقرع لهم صفاة لوم الاسداه ألا

و إنكم قد نفضتم أيديكم من حبل الطاعة ، و ثلمتم حصن الله المضروب عليكم
، بأحكام الجاهلية فإن الله سبحانه قد امتن على جماعة هذه الامة فيما عقد بينهم من حبل هذه الالفة التي
ينتقلون في ظلها و يأوون الى كنفها ، بنعمة لا يعرف أحد من المخلوقين لها قيمة ، لأنها أرجح من كل
ثمن ، ، و أجل من كل خطر واعلموا أنكم صرتم بعد الهجرة أعرابا ، و بعد الموالاة
أحزابا ما تتعلقون من الاسلام الا باسمه ، و لا تعرفون من الايمان الا رسمه تقولون النار و لا العار كأنكم
تريدون أن تكفئوا الاسلام على وجهه انتهاكا لحريمه ، و نقضا لميثاقه الذي وضعه الله لكم حرما
في أرضه ، و أمنا بين خلقه و إنكم إن لجأتم الى غيره حاربكم أهل الكفر ، ثم لا جبرائيل و لا
ميكائيل و لا مهاجرون و لا أنصار ينصرونكم الا المقارعة بالسيف حتى يحكم الله بينكم و إن
عندكم الامثال من بأس الله و قوارعه ، و أيامه ووقائعه ، فلا تستبطئوا وعيده جهلا بأخذه ، و
تهاونا ببطشه ، و يأسا من بأسه فإن الله سبحانه لم يلعن القرن الماضي بين أيديكم الا لتركهم الامر
بالمعروف و النهي عن المنكر فلعن الله السفهاء لركوب المعاصي والحلماء لترك التناهي الا و قد
قطعتم قيد الاسلام ، و عطلتم حدوده ، و أمتم أحكامه الا و قد أمرني الله تعالى بقتال أهل
البغي و النكث و الفساد في الارض ، فأما الناكثون فقد قاتلت ، و أما القاسطون فقد

خامدة ، و أما بشطار البردة فقد جعله بنفسه سمعت لما وجهه قبله ومحه بيده ، و نعت نفسه من أمر النبي و لم أدر أن الله في الصدرة عليهم لا يدلهم منهم إلا ما يسدده في أطراف البلاد بسدها فضل الوحي أنا وضعت في الصغر بكلاكل العرب ، و كسرت نواجم قرون ربيعة و مضر و قد علمتم موضعي من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم إلى الله عليه و آله بالقرابة القريبة ، و المنزلة الخصيصة وضعني في حجره و أنا ولد يضمني إلى صدره و يكنفني في فراشه ، و يمسني جسده ، و يشمني عرفه و كان يمضغ الشيء ثم يلقمنيه ، و ما وجد لي كذبة في قول ، و لا خطلة في فعل و لقد قرن الله به صلى الله عليه و آله من لدن أن كان فطيما أعظم ملك من ملائكته يسلك به طريق المكارم ، و محاسن أخلاق العالم ، ليله و نهاره و لقد كنت أتبعه اتباع الفصيل أثر أمه ، يرفع لي في كل يوم من أخلاقه علما ، و يأمرني بالاقتداء به و لقد كان يجاور في كل سنة بحراء فأراه ، و لا يراه غيري و لم يجمع بيت واحد يومئذ في الإسلام غير رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم إلى الله عليه و آله و خديجة و أنا ثالثهما أرى نور الوحي و الرسالة ، و أشم ريح النبوة و لقد سمعت رنة الشيطان حين نزل الوحي عليه صلى الله عليه و آله فقلت يا رسول الله ما هذه الرنة فقال هذا الشيطان قد



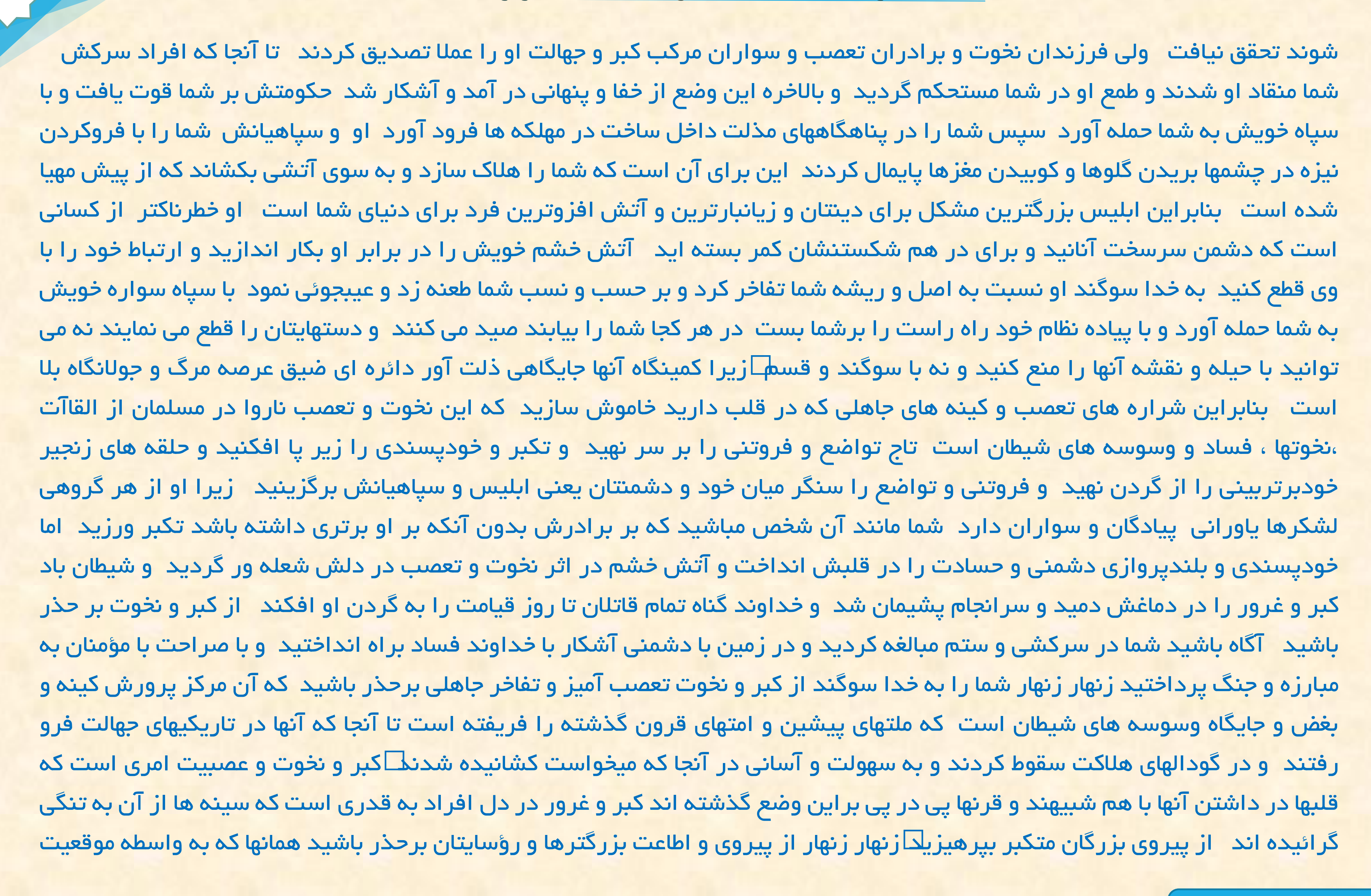
اسر مر حسادته ا اسطا تسمع ما اسمع ، و برى ما ادى ، الا ا اسطا لســـــ سى ، و لصطا لودى و
ا اسطا لبلى حبو و اهد حصـــــ منه حـــــلى ا له عليه و اله لما اا اله الملا مر فرس ، فعالوا له يا محمد ،
ا اسطا فد ادحســـــ عطلما له تدعه ا اوطا و لا احد مر سطا ، و بر سالطا ا موا ا ار
ا اســـــ احسا ا الله و ادساه ، علما ا اسطا بى و دسول ، و ا ار له بعبر عليما ا اسطا ساحو حدداا ـــــ
فعار حـــــلى ا له عليه و اله و ما يسالور فالوا يدعو لنا مده الســـوه حتى بطع سوومها وتعهـــ ثر تدنطا
، فعار حـــــلى ا له عليه و اله ا ار ا له على حكـــر سى و فدير ، فار صر ا له لصم دلطا ، ابوموں و
ـــــسعدور ناليو فالوا نعم ، فار فاى ساد حصم ما بطلبور ، و ابى لا اعلم ا حصم لا بعيبور الى حبر ، و ا ار
فصهم مر بطرحي في البطر ، و مر بوحد الاحوا ، ثم فار حـــــلي ا له عليه و اله يا اسا
الســـوه ا ار حـــ بومر بالله واليوم الآخر ، و بعلم ا ابي دسول ا له ، فاطلى سووها حتى بعمي بر
يدي بادر ا له فوالدي بعثه باليو لا اطلعـــ سووها ، و حاء ـــ و لما دعى سدند ، وهصعـــ
ـــحعصعـــ احبه السطو حتى وهعـــ بر يدى دسول ا له حلى ا له عليه و اله و سلم الى ا له
عليه و اله موفوه ، و الصعـــ سحسعا الاعلى على دسول ا له حلى ا له عليه و اله و سلم الى ا له عليه و
اله ، و سبر احمـا ا اعلى ميصعى ، و حـــــر ثمنه حلى ا له عليه و اله ، فلما بطر الفوم



ترجمه خطبه

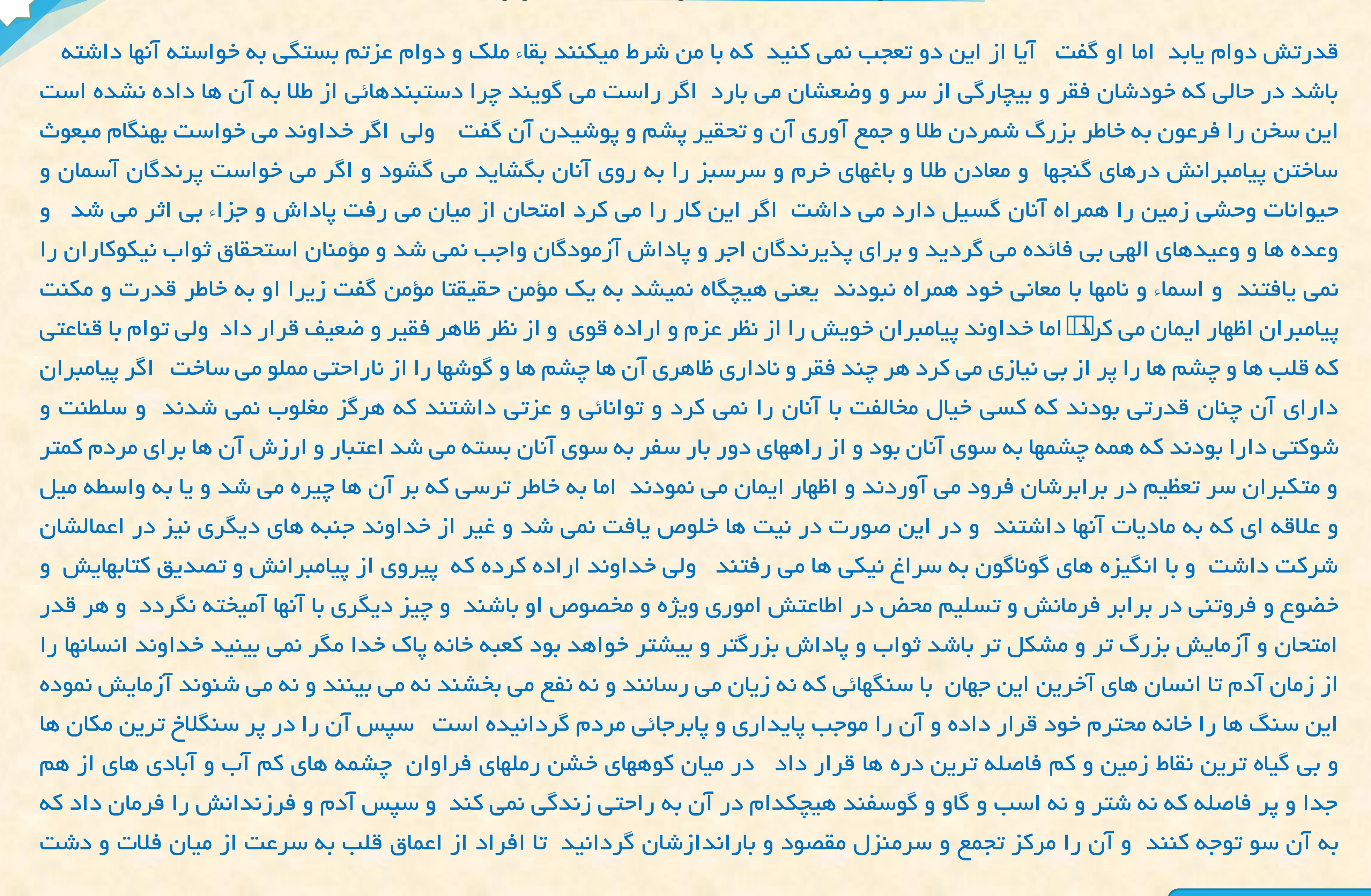
از خطبه های امام علیه السلام که به خطبه قاصعه معروف است در این خطبه از ابلیس که تکبر ورزید و بر آدم سجده نکرد سخت نکوهش شده و در آن آمده است که ابلیس نخستین کسی است که تعصب و نخوت را اظهار کرد امام علیه السلام در اینجا مردم را از پیمودن راه و رسم شیطان و تکبر و تعصب برحذر می دارد ستایش ویژه خداوندی که لباس عزت و کبریائی را پوشیده و این دو را ویژه خویش نه و آن را حد و مرز بین خویش و دیگران گردانیده عزت و کبریائی را بخاطر جلالت و بزرگیش برای خود انتخاب کرده است سرچشمه نافرمانی آنکس

که در این دو با وی به منازعه و ستیز برخیزد از رحمت خویش به دورش داشته است و بدین وسیله فرشتگان مقرب خود را در بوته آزمایش قرار داد تا متواضعان از متکبران ممتاز گردند و با این که از تمام آن چه در دل ها است و از اسرار نهان آگاه است به آن ها فرمود من بشری را از گل و خاک می آفرینم آن گاه که آفرینش او را به پایان رساندم و جان در او دمیدم برای او سجده کنید فرشته گان همه و همه سجده کردند مگر ابلیس که نخوت و غیرت نابجا وی را فراگرفت و بر آدم بخاطر خلقت خویش فخرفروشی کرد و به خاطر آفرینش خود در برابر آدم تعصب پیشه ساخت این دشمن خدا پیشوای متعصبان و سر سلسله متکبران است که اساس تعصب را پی ریزی کرد و با خداوند در ردای جبروتی به ستیز و منازعه پرداخت و لباس بزرگی را به تن پوشانید و پوشش تواضع و فروتنی را کنار گذارد مگر نمی بینید که چگونه خداوند او را به واسطه تکبرش تحقیر کرد و کوچک شمرد و در اثر بلندپروازیش وی را پست و خوار گردانید و به همین جهت او را در دنیا طرد و آتش فروزان دوزخ را در آخرت برایش مهیا نمود آزمایش مخلوق خداوند اگر می خواست آدم را از نوری که روشنائیش سوی چشمها را ببرد عقلها را در برابر زیبائی و جمالش مبهوت سازد،و عطر و پاکیزگیش قوه شامه ها را تسخیر کند،بیافریند، می آفرید، و اگر چنین می کرد گردنها در برابر او خاضع میشدند و آزمایش در این مورد برای فرشتگان آسانتر بود اما خداوند مخلوق خویش با اموری که از فلسفه و ریشه آن آگاهی ندارند میازماید تا از هم ممتاز گردند و تکبر را از آنها بزداید و آنان را از کبر و نخوت دور سازد درس عبرت بنابراین از آنچه خداوند در مورد ابلیس انجام داده عبرت گیرند زیرا اعمال طولانی و کوششهای فراوان او را براثر تکبر از بین برد او خداوند را ششهزار سال عبادت نمود که معلوم نیست از سالهای دنیاست یا از سالهای آخرت اما با ساعتی تکبر همه را نابود ساخت پس چگونه ممکن است کسی بعد از ابلیس همان معصیت را انجام دهد ولی سالم بماند نه هرگز چنین نخواهد بود خداوند هیچگاه انسانی را بخاطر عملی داخل بهشت نمی کند که در اثر همان کار فرشته ای را از آن بیرون کرده باشد فرمان او درباره اهل آسمانها و زمین یکی است و بین خدا و احدی از مخلوقاتش دوستی خاصی برقرار نیست تا به خاطر آن مرزهائی را که بر همه جهانیان تحریم کرده است مباح سازد از شیطان بر حذر باشید ای بندگان خدا از این دشمن خداوند برحذر باشید نکند شما را به بیماری خودش یعنی تکبر مبتلا سازد و با ندای خود شما را به حرکت وادارد و به وسیله لشکرهای سواره و پیاده اش شما را جلب نماید به جان خودم سوگند او تیری خطرناک برای شکارکردن شما به چله کمان گذاشته و آن را با قدرت و فشار تا سرحد توانائی کشیده و از نزدیکترین مکان به سوی شما پرتاب کرده است آری او چنین گفته پروردگارا به سبب آنکه مرا اغوا کردی زرق و برق زندگی را در چشم آنها جلوه می دهم و همه را اغواء خواهم کرد و به سوی کفر و شرک خواهم کشانید اما تیری در تاریکی به سوی هدفی دور انداخت و گمانی نابجا برد یعنی خواسته اش که همه انسانها مشرک شوند و از راه راست منحرف

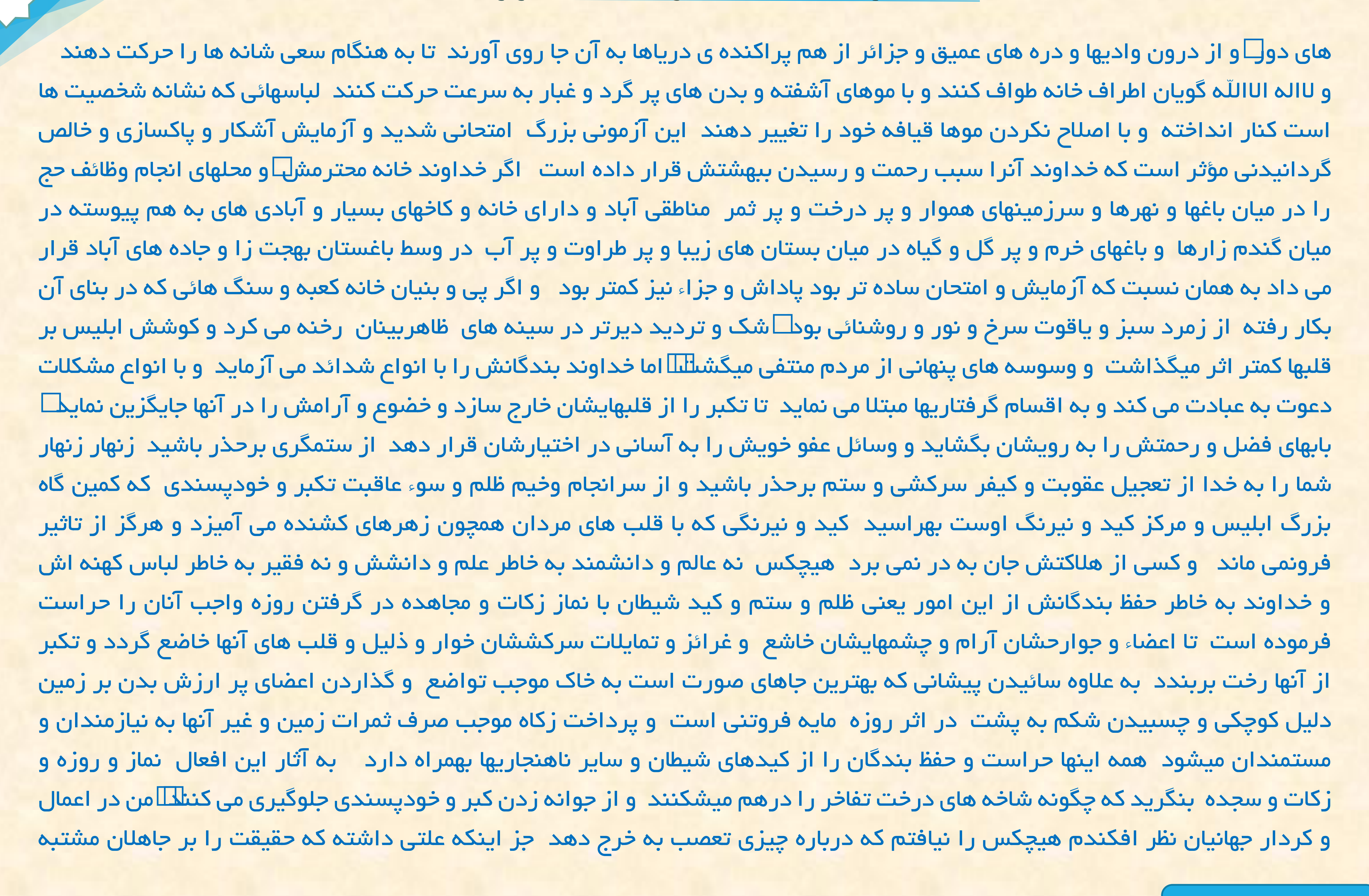


شوند تحقق نیافت   ولی فرزندان نخوت و برادران تعصب و سواران مرکب کبر و جهالت او را عملا تصدیق کردند   تا آنجا که افراد سرکش شما منقاد او شدند و طمع او در شما مستحکم گردید و بالاخره این وضع از خفا و پنهانی در آمد و آشکار شد حکومتش بر شما قوت یافت و با سپاه خویش به شما حمله آورد سپس شما را در پناهگاههای مذلت داخل ساخت در مهلکه ها فرود آورد او و سپاهیانش شما را با فروکردن نیزه در چشمها بریدن گلوها و کوبیدن مغزها پایمال کردند این برای آن است که شما را هلاک سازد و به سوی آتشی بکشاند که از پیش مهیا شده است   بنابراین ابلیس بزرگترین مشکل برای دینتان و زیانبارترین و آتش افزوترین فرد برای دنیای شما است   او خطرناکتر از کسانی است که دشمن سرسخت آنانید و برای در هم شکستنشان کمر بسته اید   آتش خشم خویش را در برابر او بکار اندازید و ارتباط خود را با وی قطع کنید به خدا سوگند او نسبت به اصل و ریشه شما تفاخر کرد و بر حسب و نسب شما طعنه زد و عیبجوئی نمود با سپاه سواره خویش به شما حمله آورد و با پیاده نظام خود راه راست را برشما بست در هر کجا شما را بیابند صید می کنند و دستهایتان را قطع می نمایند نه می توانید با حیله و نقشه آنها را منع کنید و نه با سوگند و قسم زیرا کمینگاه آنها جایگاهی ذلت آور دائره ای ضیق عرصه مرگ و جولانگاه بلا است   بنابراین شراره های تعصب و کینه های جاهلی که در قلب دارید خاموش سازید که این نخوت و تعصب ناروا در مسلمان از القاآت نخوتها ، فساد و وسوسه های شیطان است تاج تواضع و فروتنی را بر سر نهید و تکبر و خودپسندی را زیر پا افکنید و حلقه های زنجیر خودبرتربینی را از گردن نهید و فروتنی و تواضع را سنگر میان خود و دشمنتان یعنی ابلیس و سپاهیانش برگزینید   زیرا او از هر گروهی لشکرها یاورانی پیادگان و سواران دارد شما مانند آن شخص مباشید که بر برادرش بدون آنکه بر او برتری داشته باشد تکبر ورزید   اما خودپسندی و بلندپروازی دشمنی و حسادت را در قلبش انداخت و آتش خشم در اثر نخوت و تعصب در دلش شعله ور گردید و شیطان باد کبر و غرور را در دماغش دمید و سرانجام پشیمان شد و خداوند گناه تمام قاتلان تا روز قیامت را به گردن او افکند   از کبر و نخوت بر حذر باشید   آگاه باشید شما در سرکشی و ستم مبالغه کردید و در زمین با دشمنی آشکار با خداوند فساد براه انداختید و با صراحت با مؤمنان به مبارزه و جنگ پرداختید زنهار زنهار شما را به خدا سوگند از کبر و نخوت تعصب آمیز و تفاخر جاهلی برحذر باشید که آن مرکز پرورش کینه و بغض و جایگاه وسوسه های شیطان است که ملتهای پیشین و امتهای قرون گذشته را فریفته است تا آنجا که آنها در تاریکیهای جهالت فرو رفتند و در گودالهای هلاکت سقوط کردند و به سهولت و آسانی در آنجا که میخواست کشانیده شدند کبر و نخوت و عصبیت امری است که قلبها در داشتن آنها با هم شبیهند و قرنها پی در پی براین وضع گذشته اند کبر و غرور در دل افراد به قدری است که سینه ها از آن به تنگی گرائیده اند   از پیروی بزرگان متکبر بپرهیزید زنهار زنهار از پیروی و اطاعت بزرگترها و رؤسایتان برحذر باشید همانها که به واسطه موقعیت

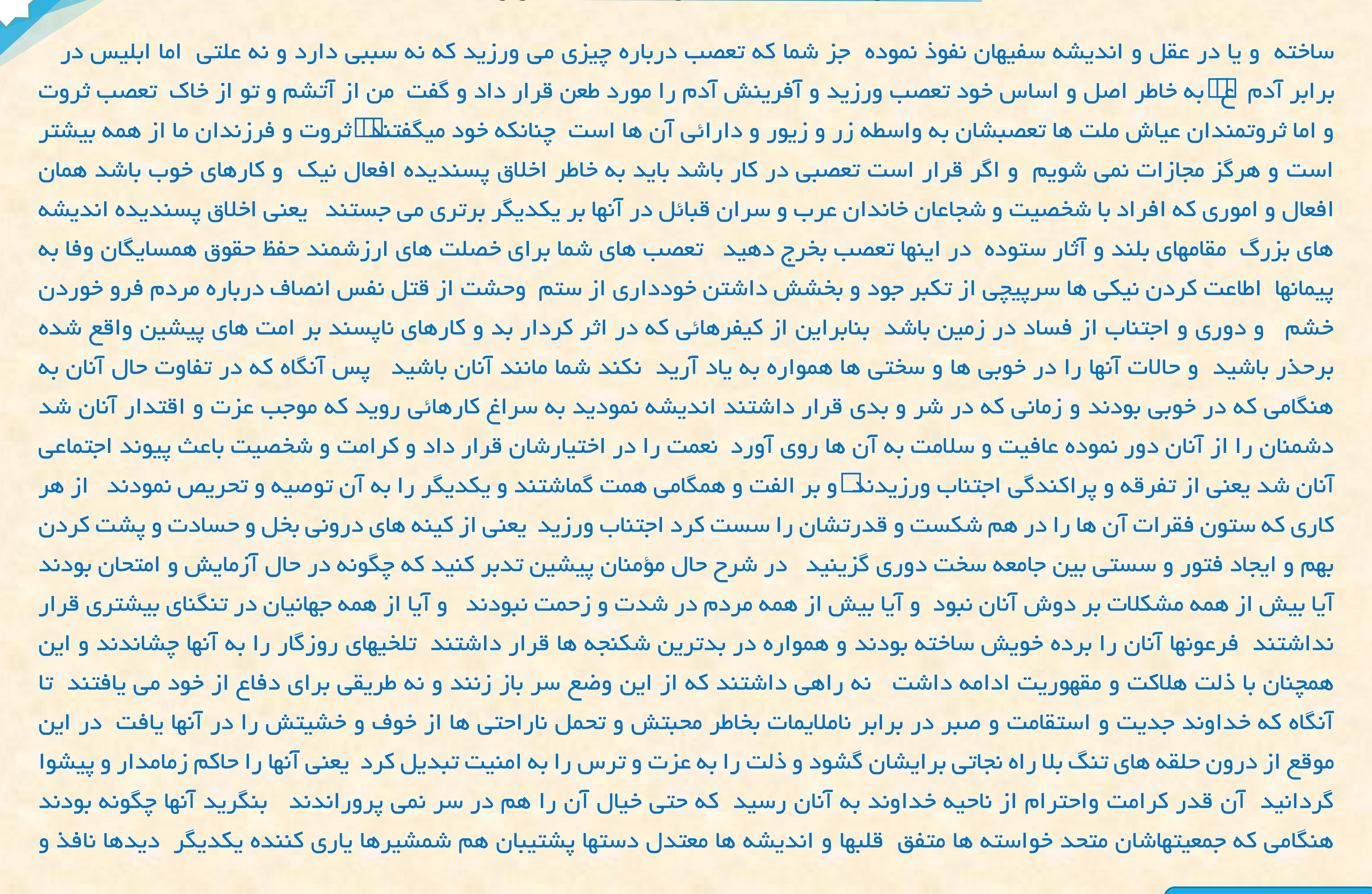
خود تکبر می فروشند همانها که خویشتن را بالاتر از نسب خود می شمارند و کارهای نادرست را از طریق اعتقاد به جبر همچون شیطان به خدا نسبت می دهند و به انکار نعمتهای خدا برخاستند تا با قضایش ستیز کنند و نعمتهایش را نادیده گیرند آنها پی و بنیان تعصب و ستون و ارکان فتنه و فساد و شمشیرهای تفاخر جاهلیتند از خدا بترسید و با نعمتهای خدا بر خود ضدیت مکنید زیرا موجب سلب نعمت می شود و نسبت به فضل و بخشش او حسادت مورزید و از ادعیاء همانها که معلوم نیست پدرشان کیست و جامه اسلام را به تن پوشیده اند و نفاق و دوروئی را پیشه کرده اند اطاعت نکنید از آنها که جام پاک قلبتان را در اختیار آب تیره نفاقشان قرا ر داده اید از آنها که تندرستی خویش را با بیماری آنها آمیخته اید و ایمان خالص خویش ر با نفاق آنها مخلوط ساخته اید و باطلشان را در حق خود راه داده اید آنها اساس گناهانند و همدم نافرمانیها ابلیس آنان را مرکبهای راهوار گمراهی قرار داده و سپاهی که بوسیله آنها بر مردم غلبه یابد انتخاب کرده و آنها را به عنوان سخنگوی خود برای دزدیدن عقلهایتان داخل شدن در چشمها و دمیدن در گوشهایتان برگزیده است و به این ترتیب شما را هدف تیرهای خویش و پایمال شدگان زیر گامها و دستاویز خود قرار داده است از گذشتگان عبرت گیرید از آنچه با ملتهای متکبر پیشین از عذاب و کیفرها و عقوبتها رسیده است عبرت گیرید و از قبرهای آنها و محل خوابیدنشان در زیر خاک پند پذیرید و به خداوند در مورد آثار بدی که تکبر در قلبها باقی می گذارد پناه برید همان گونه که از حوادث سخت و مشکلات زندگی به او پناهنده می شوید اگر خداوند تکبر ورزیدن را به کسی اجازه می داد حتما در مرحله نخست آن را مخصوص پیامبران و اولیاء خود می ساخت اما خداوند تکبر و خود برتر بینی را برای همه آنها منفور شمرده است و تواضع و فروتنی را بر ایشان پسندیده آنها گونه ها را بر زمین می گذاردند و صورتها را بر خاک می سائیدند و پر و بال خویشتن را برای مؤمنان می گسترانیدند تا آنجا که مردم بیخبر آنها را ضعیف و ناتوان می شمردند خداوند آن ها را با گرسنگی آزمایش نمود و به مشقت و ناراحتی مبتلا ساخت با امور خوف ناک امتحان کرد و با سختی ها و مشکلات خالص گردانید و از بوته آزمایش بیرون آمدند بنابر این ثروت و اولاد بود و نبود و یا کم و زیاد آن را دلیل بر خشنودی و یا خشم خداوند مگیرید که این خود جهل و نادانی نسبت بموارد آزمایش و امتحان در موا ضع بی نیازی و قدرت است زیرا خداوند سبحان فرموده است آیا گمان می کنند مال و فرزندانی که به آن ها می بخشیم به خاطر خشنودی و رضایتی است که از آن ها داریم و دلیل بر آن است به سرعت نیکی ها را برای آن ها فراهم می سازیم چنین نیست بلکه نمی دانند و درک نمیکنند چه این که اینها آزمایش است زیرا خداوند بندگان متکبر و خودپسند را با اولیاء خویش که در چشم آنها ضعیف و ناتوانند میازماید تواضع و فروتنی انبیاء موس ی بن عمران با برادرش ع بر فرعون وارد شدند در حالی که لباسهای پشمین به تن داشتند و در دست هر کدام عصائی بود با او شرط کردند که اگر تسلیم فرمان پروردگار شود حکومت و ملکش باقی بماند و عزت و



قدرتش دوام یابد اما او گفت آیا از این دو تعجب نمی کنید که با من شرط میکنند بقاء ملک و دوام عزتم بستگی به خواسته آنها داشته باشد در حالی که خودشان فقر و بیچارگی از سر و وضعشان می بارد اگر راست می گویند چرا دستبندهائی از طلا به آن ها داده نشده است این سخن را فرعون به خاطر بزرگ شمردن طلا و جمع آوری آن و تحقیر پشم و پوشیدن آن گفت ولی اگر خداوند می خواست بهنگام مبعوث ساختن پیامبرانش درهای گنجها و معادن طلا و باغهای خرم و سرسبز را به روی آنان بگشاید می گشود و اگر می خواست پرندگان آسمان و حیوانات وحشی زمین را همراه آنان گسیل دارد می داشت اگر این کار را می کرد امتحان از میان می رفت پاداش و جزاء بی اثر می شد و وعده ها و وعیدهای الهی بی فائده می گردید و برای پذیرندگان اجر و پاداش آزمودگان واجب نمی شد و مؤمنان استحقاق ثواب نیکوکاران را نمی یافتند و اسماء و نامها با معانی خود همراه نبودند یعنی هیچگاه نمیشد به یک مؤمن حقیقتا مؤمن گفت زیرا او به خاطر قدرت و مکنت پیامبران اظهار ایمان می کردند اما خداوند پیامبران خویش را از نظر عزم و اراده قوی و از نظر ظاهر فقیر و ضعیف قرار داد ولی توام با قناعتی که قلب ها و چشم ها را پر از بی نیازی می کرد هر چند فقر و ناداری ظاهری آن ها چشم ها و گوشها را از ناراحتی مملو می ساخت اگر پیامبران دارای آن چنان قدرتی بودند که کسی خیال مخالفت با آنان را نمی کرد و توانائی و عزتی داشتند که هرگز مغلوب نمی شدند و سلطنت و شوکتی دارا بودند که همه چشمها به سوی آنان بود و از راههای دور بار سفر به سوی آنان بسته می شد اعتبار و ارزش آن ها برای مردم کمتر و متکبران سر تعظیم در برابرشان فرود می آوردند و اظهار ایمان می نمودند اما به خاطر ترسی که بر آن ها چیره می شد و یا به واسطه میل و علاقه ای که به مادیات آنها داشتند و در این صورت در نیت ها خلوص یافت نمی شد و غیر از خداوند جنبه های دیگری نیز در اعمالشان شرکت داشت و با انگیزه های گوناگون به سراغ نیکی ها می رفتند ولی خداوند اراده کرده که پیروی از پیامبرانش و تصدیق کتابهایش و خضوع و فروتنی در برابر فرمانش و تسلیم محض در اطاعتش اموری ویژه و مخصوص او باشند و چیز دیگری با آنها آمیخته نگردد و هر قدر امتحان و آزمایش بزرگ تر و مشکل تر باشد ثواب و پاداش بزرگتر و بیشتر خواهد بود کعبه خانه پاک خدا مگر نمی بینید خداوند انسانها را از زمان آدم تا انسان های آخرین این جهان با سنگهائی که نه زیان می رسانند و نه نفع می بخشند نه می بینند و نه می شنوند آزمایش نموده این سنگ ها را خانه محترم خود قرار داده و آن را موجب پایداری و پابرجائی مردم گردانیده است سپس آن را در پر سنگلاخ ترین مکان ها و بی گیاه ترین نقاط زمین و کم فاصله ترین دره ها قرار داد در میان کوههای خشن رملهای فراوان چشمه های کم آب و آبادی های از هم جدا و پر فاصله که نه شتر و نه اسب و گاو و گوسفند هیچکدام در آن به راحتی زندگی نمی کند و سپس آدم و فرزندانش را فرمان داد که به آن سو توجه کنند و آن را مرکز تجمع و سرمنزل مقصود و باراندازشان گردانید تا افراد از اعماق قلب به سرعت از میان فلات و دشت

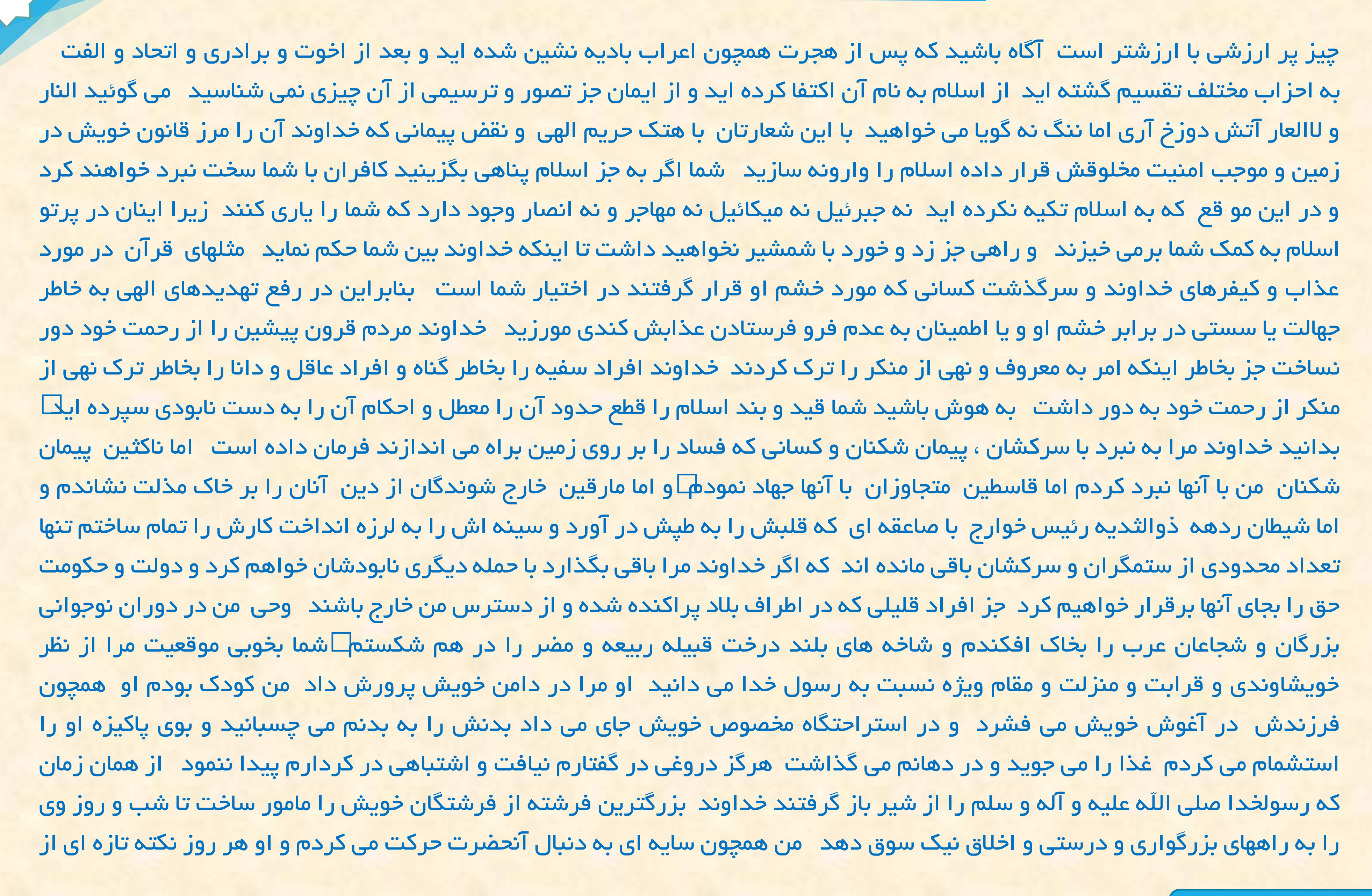


های دور و از درون وادیها و دره های عمیق و جزائر از هم پراکنده ی دریاها به آن جا روی آورند تا به هنگام سعی شانه ها را حرکت دهند و لااله الاالله گویان اطراف خانه طواف کنند و با موهای آشفته و بدن های پر گرد و غبار به سرعت حرکت کنند لباسهائی که نشانه شخصیت ها است کنار انداخته و با اصلاح نکردن موها قیافه خود را تغییر دهند این آزمونی بزرگ امتحانی شدید و آزمایش آشکار و پاکسازی و خالص گردانیدنی مؤثر است که خداوند آنرا سبب رحمت و رسیدن ببهشتش قرار داده است   اگر خداوند خانه محترمش و محلهای انجام وظائف حج را در میان باغها و نهرها و سرزمینهای هموار و پر درخت و پر ثمر مناطقی آباد و دارای خانه و کاخهای بسیار و آبادی های به هم پیوسته در میان گندم زارها و باغهای خرم و پر گل و گیاه در میان بستان های زیبا و پر طراوت و پر آب در وسط باغستان بهجت زا و جاده های آباد قرار می داد به همان نسبت که آزمایش و امتحان ساده تر بود پاداش و جزاء نیز کمتر بود   و اگر پی و بنیان خانه کعبه و سنگ هائی که در بنای آن بکار رفته از زمرد سبز و یاقوت سرخ و نور و روشنائی بود شک و تردید دیرتر در سینه های ظاهربینان رخنه می کرد و کوشش ابلیس بر قلبها کمتر اثر میگذاشت و وسوسه های پنهانی از مردم منتفی میگشت اما خداوند بندگانش را با انواع شدائد می آزماید و با انواع مشکلات دعوت به عبادت می کند و به اقسام گرفتاریها مبتلا می نماید تا تکبر را از قلبهایشان خارج سازد و خضوع و آرامش را در آنها جایگزین نماید بابهای فضل و رحمتش را به رویشان بگشاید و وسائل عفو خویش را به آسانی در اختیارشان قرار دهد از ستمگری برحذر باشید زنهار زنهار شما را به خدا از تعجیل عقوبت و کیفر سرکشی و ستم برحذر باشید و از سرانجام وخیم ظلم و سوء عاقبت تکبر و خودپسندی که کمین گاه بزرگ ابلیس و مرکز کید و نیرنگ اوست بهراسید کید و نیرنگی که با قلب های مردان همچون زهرهای کشنده می آمیزد و هرگز از تاثیر فرونمی ماند   و کسی از هلاکتش جان به در نمی برد هیچکس نه عالم و دانشمند به خاطر علم و دانشش و نه فقیر به خاطر لباس کهنه اش و خداوند به خاطر حفظ بندگانش از این امور یعنی ظلم و ستم و کید شیطان با نماز زکات و مجاهده در گرفتن روزه واجب آنان را حراست فرموده است تا اعضاء و جوارحشان آرام و چشمهایشان خاشع و غرائز و تمایلات سرکششان خوار و ذلیل و قلب های آنها خاضع گردد و تکبر از آنها رخت بربندد به علاوه سائیدن پیشانی که بهترین جاهای صورت است به خاک موجب تواضع و گذاردن اعضای پر ارزش بدن بر زمین دلیل کوچکی و چسبیدن شکم به پشت در اثر روزه مایه فروتنی است و پرداخت زکاه موجب صرف ثمرات زمین و غیر آنها به نیازمندان و مستمندان میشود همه اینها حراست و حفظ بندگان را از کیدهای شیطان و سایر ناهنجاریها بهمراه دارد   به آثار این افعال نماز و روزه و زکات و سجده بنگرید که چگونه شاخه های درخت تفاخر را درهم میشکنند و از جوانه زدن کبر و خودپسندی جلوگیری می کنند من در اعمال و کردار جهانیان نظر افکندم هیچکس را نیافتم که درباره چیزی تعصب به خرج دهد جز اینکه علتی داشته که حقیقت را بر جاهلان مشتبه

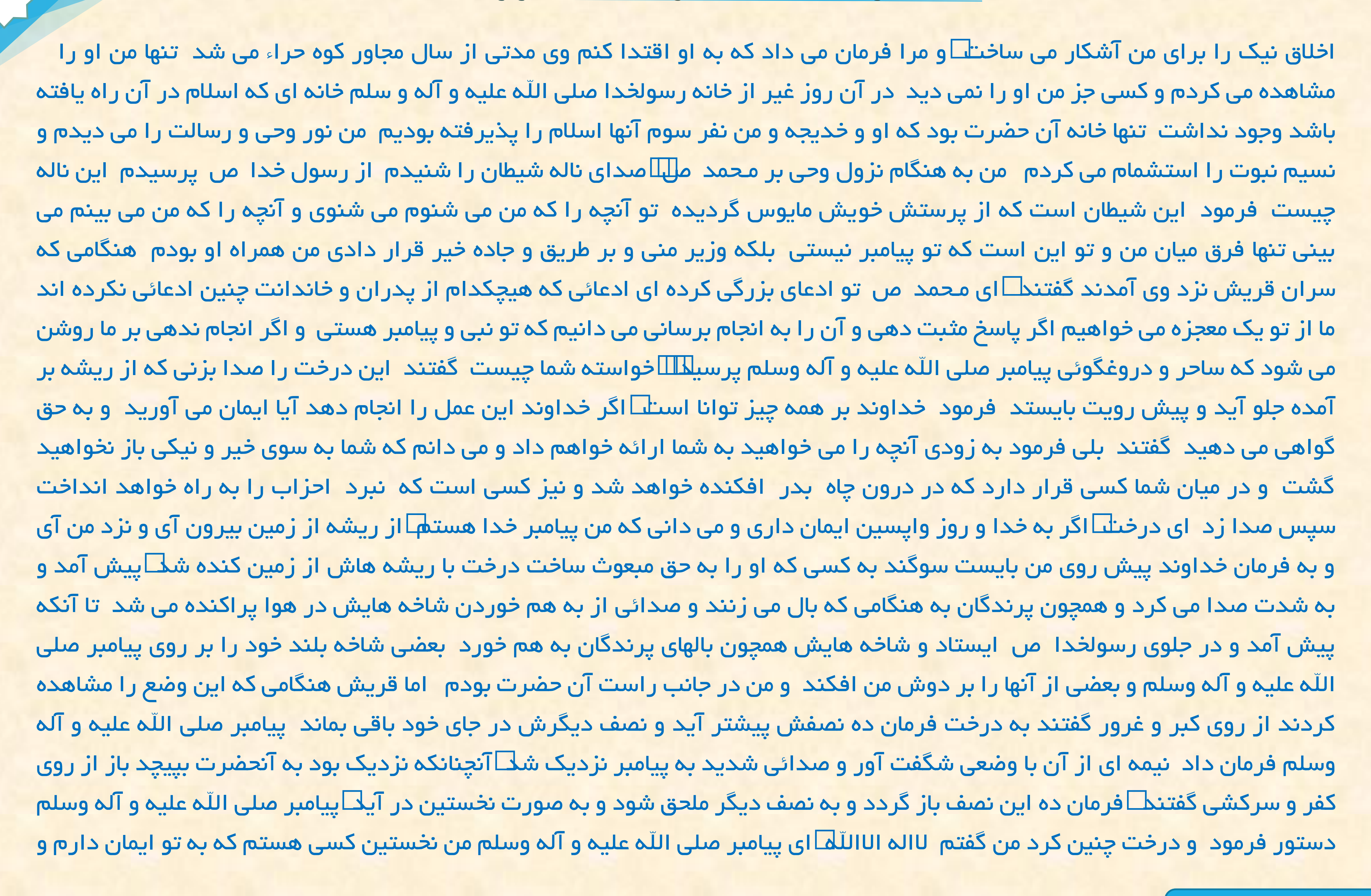


ساخته و یا در عقل و اندیشه سفیهان نفوذ نموده جز شما که تعصب درباره چیزی می ورزید که نه سببی دارد و نه علتی اما ابلیس در برابر آدم ع به خاطر اصل و اساس خود تعصب ورزید و آفرینش آدم را مورد طعن قرار داد و گفت من از آتشم و تو از خاک تعصب ثروت و اما ثروتمندان عیاش ملت ها تعصبشان به واسطه زر و زیور و دارائی آن ها است چنانکه خود میگفتند ثروت و فرزندان ما از همه بیشتر است و هرگز مجازات نمی شویم و اگر قرار است تعصبی در کار باشد باید به خاطر اخلاق پسندیده افعال نیک و کارهای خوب باشد همان افعال و اموری که افراد با شخصیت و شجاعان خاندان عرب و سران قبائل در آنها بر یکدیگر برتری می جستند   یعنی اخلاق پسندیده اندیشه های بزرگ مقامهای بلند و آثار ستوده در اینها تعصب بخرج دهید   تعصب های شما برای خصلت های ارزشمند حفظ حقوق همسایگان وفا به پیمانها اطاعت کردن نیکی ها سرپیچی از تکبر جود و بخشش داشتن خودداری از ستم وحشت از قتل نفس انصاف درباره مردم فرو خوردن خشم   و دوری و اجتناب از فساد در زمین باشد بنابراین از کیفرهائی که در اثر کردار بد و کارهای ناپسند بر امت های پیشین واقع شده برحذر باشید و حالات آنها را در خوبی ها و سختی ها همواره به یاد آرید نکند شما مانند آنان باشید   پس آنگاه که در تفاوت حال آنان به هنگامی که در خوبی بودند و زمانی که در شر و بدی قرار داشتند اندیشه نمودید به سراغ کارهائی روید که موجب عزت و اقتدار آنان شد دشمنان را از آنان دور نموده عافیت و سلامت به آن ها روی آورد نعمت را در اختیارشان قرار داد و کرامت و شخصیت باعث پیوند اجتماعی آنان شد یعنی از تفرقه و پراکندگی اجتناب ورزیدند و بر الفت و همگامی همت گماشتند و یکدیگر را به آن توصیه و تحریص نمودند   از هر کاری که ستون فقرات آن ها را در هم شکست و قدرتشان را سست کرد اجتناب ورزید یعنی از کینه های درونی بخل و حسادت و پشت کردن بهم و ایجاد فتور و سستی بین جامعه سخت دوری گزینید   در شرح حال مؤمنان پیشین تدبر کنید که چگونه در حال آزمایش و امتحان بودند آیا بیش از همه مشکلات بر دوش آنان نبود و آیا بیش از همه مردم در شدت و زحمت نبودند   و آیا از همه جهانیان در تنگنای بیشتری قرار نداشتند فرعونها آنان را برده خویش ساخته بودند و همواره در بدترین شکنجه ها قرار داشتند تلخیهای روزگار را به آنها چشاندند و این همچنان با ذلت هلاکت و مقهوریت ادامه داشت   نه راهی داشتند که از این وضع سر باز زنند و نه طریقی برای دفاع از خود می یافتند تا آنگاه که خداوند جدیت و استقامت و صبر در برابر ناملایمات بخاطر محبتش و تحمل ناراحتی ها از خوف و خشیتش را در آنها یافت در این موقع از درون حلقه های تنگ بلا راه نجاتی برایشان گشود و ذلت را به عزت و ترس را به امنیت تبدیل کرد یعنی آنها را حاکم زمامدار و پیشوا گردانید آن قدر کرامت واحترام از ناحیه خداوند به آنان رسید که حتی خیال آن را هم در سر نمی پروراندند   بنگرید آنها چگونه بودند هنگامی که جمعیتهاشان متحد خواسته ها متفق قلبها و اندیشه ها معتدل دستها پشتیبان هم شمشیرها یاری کننده یکدیگر دیدها نافذ و

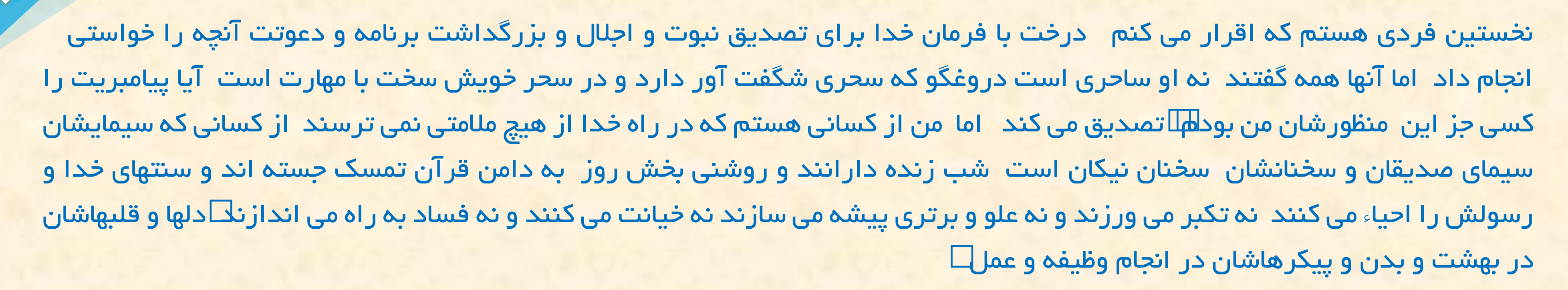
عزمها و مقصودهاشان همه یکی بود آیا مالک و سرپرست اقطار زمین نگردیدند و آیا زمامدار و رئیس همه جهانیان نشدند از آنطرف پایان کار آنان را نیز نگاه کنید آن هنگام که پراگندگی در میان آنها واقع شد الفتشان به تشتت گرائید اهداف و دلها اختلاف پیدا کرد به گروههای متعددی تقسیم شدند و در عین پراکندگی با هم به نبرد پرداختند در این هنگام بود که خدا لباس کرامت و عزت از تنشان بیرون کرد و وسعت نعمت را از آنان سلب نمود تنها آنچه از آنها باقی مانده سرگذشت آنان است که در بین شما به گونه درس عبرتی برای آنها که بخواهند عبرت گیرند دیده می شود از امتها عبرت گیرید از حال فرزندان اسماعیل فرزندان اسحاق و فرزندان یعقوب عبرت گیرید چقدر حالات ملتها با هم مشابه و صفات و افعالشان شبیه به یکدیگر است در حالت تشتت و تفرق آنها دقت کنید زمانی که کسراها و قیصرها مالک آنها بودند سرانجام آنها را از سرزمینهای آباد از کناره های دجله و فرات و از محیطهای سرسبز و خرم گرفتند و به جاهای کم گیاه و بی آب و علف محل وزش بادها و مکانهائی که زندگی در آنها مشکل و سخت است تبعید ساختند آنها را در آنجا مسکین بیچاره و همنشین شتر ساختند شغلشان ساربانی و خوراکشان تنها شیر شتر و لباس و وسائل زندگیشان از پشم آن تهیه می شد آنان را ذلیل ترین امتها از نظر محل سکونت و در بی حاصلترین سرزمینها مسکن دادند نه کسی داشتند تا آنها را دعوت به حق کند و به او پناهنده شوند و نه سایه الفت و اتحادی که به عزت و شوکتش تکیه نمایند اوضاع آنها متشتت قدرتها پراکنده و جمعیت انبوهشان متفرق بود در بلائی شدید و در میان جهالتی متراکم فرورفته بودند دختران را زنده به گور بتها را مورد پرستش قرار می دادند و قطع رحم و غارتهای پی در پی در میان آنان رواج داشت نعمت وجود پیامبر اسلام ص اما به نعمتهای بزرگی که خداوند به هنگام بعثت پیامبر اسلام به آنان ارزانی داشت بنگرید که اطاعت آنان را با آئین خود پیوند داد و با دعوتش آنها را متحد ساخت بنگرید چگونه نعمت پر و بال کرامت خود را بر آنها گسترد و نهرهای مواهب خود را به سوی آنان جاری نمود و آئین حق با تمام برکاتش آنها را در برگرفت در میان نعمتها غرق گشتند و در دل یک زندگانی خرم شادمان شدند امور آنان در سایه قدرت کامل استوار گردید و در سایه عزتی پیروز قرار گرفتند و حکومتی ثابت و پایدار نصیبشان گردید پس آنان حاکم و زمامدار جهانیان شدند و سلاطین روی زمین گشتند و مالک و فرمانفرمای کسانی شدند که قبلا بر آنها حکومت می کردند و قوانین و احکام را درباره کسانی به اجراء گذاردند که قبلا درباره خودشان اجراء می نمودند کسی قدرت در هم شکستن نیروی آنان را نداشت و احدی خیال مبارزه با آنان را در سر نمی پروراند توبیخ عصیانگران هان به هوش باشید که دست از ریسمان اطاعت بر گرفته اید و با تجدید رسوم جاهلیت دژ محکم الهی را در هم شکسته اید خداوند بر این امت منت گذارده و پیوند الفت و اتحاد را بین آنان ایجاد نموده است که در سایه آن زندگی کنند و به کنف حمایت آن پناهنده شوند این نعمتی است که احدی نمی تواند بهائی برایش تعیین کند زیرا از هر بهائی گرانقدرتر و از هر



چیز پر ارزشی با ارزشتر است آگاه باشید که پس از هجرت همچون اعراب بادیه نشین شده اید و بعد از اخوت و برادری و اتحاد و الفت به احزاب مختلف تقسیم گشته اید از اسلام به نام آن اکتفا کرده اید و از ایمان جز تصور و ترسیمی از آن چیزی نمی شناسید   می گوئید النار و لاالعار آتش دوزخ آری اما ننگ نه گویا می خواهید با این شعارتان با هتک حریم الهی و نقض پیمانی که خداوند آن را مرز قانون خویش در زمین و موجب امنیت مخلوقش قرار داده اسلام را وارونه سازید   شما اگر به جز اسلام پناهی بگزینید کافران با شما سخت نبرد خواهند کرد و در این مو قع که به اسلام تکیه نکرده اید نه جبرئیل نه میکائیل نه مهاجر و نه انصار وجود دارد که شما را یاری کنند زیرا اینان در پرتو اسلام به کمک شما برمی خیزند و راهی جز زد و خورد با شمشیر نخواهید داشت تا اینکه خداوند بین شما حکم نماید   مثلهای قرآن در مورد عذاب و کیفرهای خداوند و سرگذشت کسانی که مورد خشم او قرار گرفتند در اختیار شما است   بنابراین در رفع تهدیدهای الهی به خاطر جهالت یا سستی در برابر خشم او و یا اطمینان به عدم فرو فرستادن عذابش کندی مورزید   خداوند مردم قرون پیشین را از رحمت خود دور نساخت جز بخاطر اینکه امر به معروف و نهی از منکر را ترک کردند خداوند افراد سفیه را بخاطر گناه و افراد عاقل و دانا را بخاطر ترک نهی از منکر از رحمت خود به دور داشت   به هوش باشید شما قید و بند اسلام را قطع حدود آن را معطل و احکام آن را به دست نابودی سپرده اید بدانید خداوند مرا به نبرد با سرکشان ، پیمان شکنان و کسانی که فساد را بر روی زمین براه می اندازند فرمان داده است   اما ناکثین پیمان شکنان من با آنها نبرد کردم اما قاسطین متجاوزان با آنها جهاد نمودم و اما مارقین خارج شوندگان از دین آنان را بر خاک مذلت نشاندم و اما شیطان ردهه ذوالثدیه رئیس خوارج با صاعقه ای که قلبش را به طپش در آورد و سینه اش را به لرزه انداخت کارش را تمام ساختم تنها تعداد محدودی از ستمگران و سرکشان باقی مانده اند که اگر خداوند مرا باقی بگذارد با حمله دیگری نابودشان خواهم کرد و دولت و حکومت حق را بجای آنها برقرار خواهیم کرد جز افراد قلیلی که در اطراف بلاد پراکنده شده و از دسترس من خارج باشند   وحی من در دوران نوجوانی بزرگان و شجاعان عرب را بخاک افکندم و شاخه های بلند درخت قبیله ربیعه و مضر را در هم شکستم شما بخوبی موقعیت مرا از نظر خویشاوندی و قرابت و منزلت و مقام ویژه نسبت به رسول خدا می دانید   او مرا در دامن خویش پرورش داد من کودک بودم و او همچون فرزندش در آغوش خویش می فشرد   و در استراحتگاه مخصوص خویش جای می داد بدنش را به بدنم می چسبانید و بوی پاکیزه او را استشمام می کردم غذا را می جوید و در دهانم می گذاشت هرگز دروغی در گفتارم نیافت و اشتباهی در کردارم پیدا ننمود   از همان زمان که رسولخدا صلی اللّه علیه و آله و سلم را از شیر باز گرفتند خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگان خویش را مامور ساخت تا شب و روز وی را به راههای بزرگواری و درستی و اخلاق نیک سوق دهد   من همچون سایه ای به دنبال آنحضرت حرکت می کردم و او هر روز نکته تازه ای از



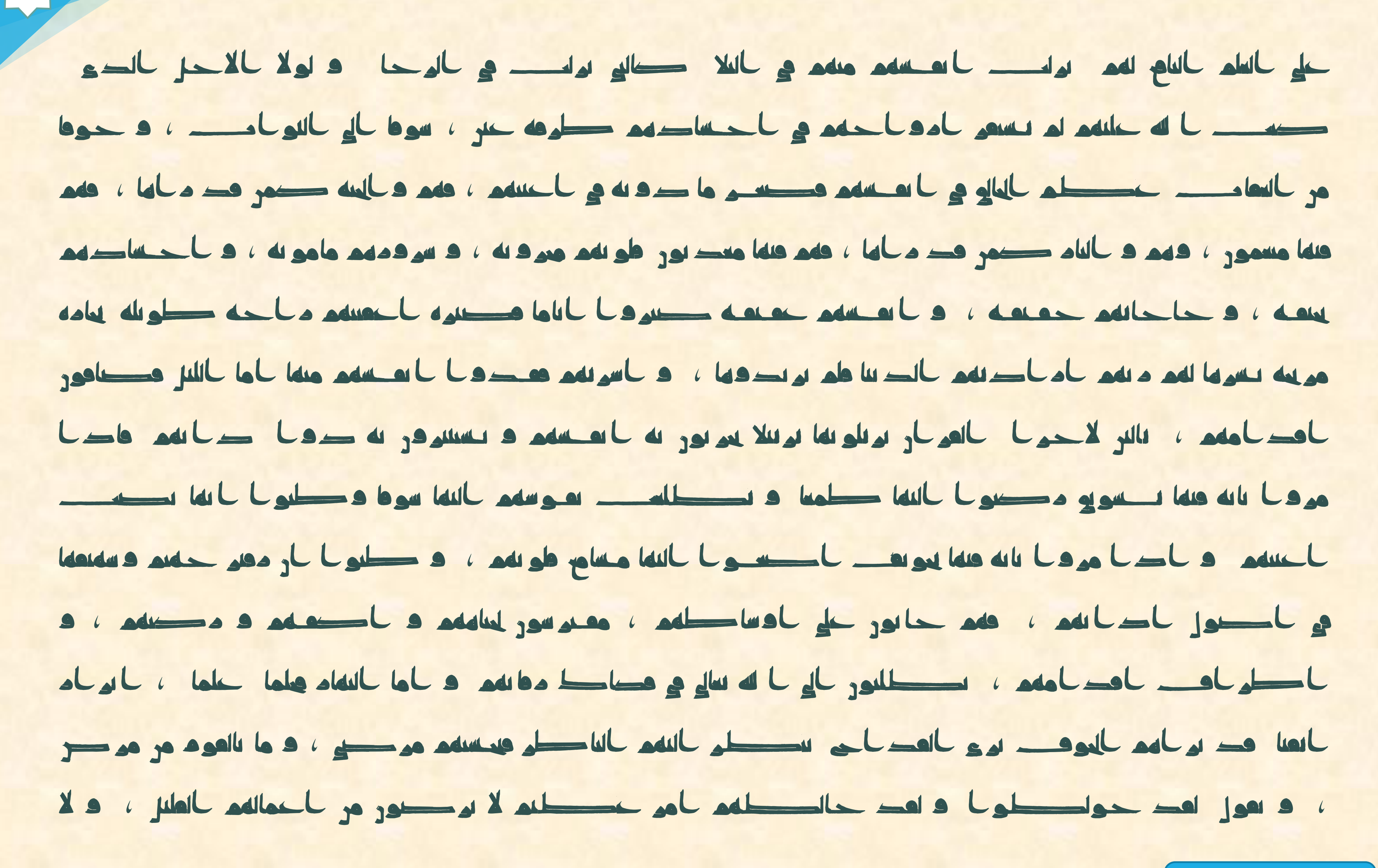
اخلاق نیک را برای من آشکار می ساخت و مرا فرمان می داد که به او اقتدا کنم وی مدتی از سال مجاور کوه حراء می شد تنها من او را مشاهده می کردم و کسی جز من او را نمی دید در آن روز غیر از خانه رسولخدا صلی اللّه علیه و آله و سلم خانه ای که اسلام در آن راه یافته باشد وجود نداشت تنها خانه آن حضرت بود که او و خدیجه و من نفر سوم آنها اسلام را پذیرفته بودیم من نور وحی و رسالت را می دیدم و نسیم نبوت را استشمام می کردم   من به هنگام نزول وحی بر محمد ص صدای ناله شیطان را شنیدم از رسول خدا ص پرسیدم این ناله چیست فرمود این شیطان است که از پرستش خویش مایوس گردیده تو آنچه را که من می شنوم می شنوی و آنچه را که من می بینم می بینی تنها فرق میان من و تو این است که تو پیامبر نیستی بلکه وزیر منی و بر طریق و جاده خیر قرار دادی من همراه او بودم هنگامی که سران قریش نزد وی آمدند گفتند ای محمد ص تو ادعای بزرگی کرده ای ادعائی که هیچکدام از پدران و خاندانت چنین ادعائی نکرده اند ما از تو یک معجزه می خواهیم اگر پاسخ مثبت دهی و آن را به انجام برسانی می دانیم که تو نبی و پیامبر هستی و اگر انجام ندهی بر ما روشن می شود که ساحر و دروغگوئی پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم پرسید خواسته شما چیست گفتند این درخت را صدا بزنی که از ریشه بر آمده جلو آید و پیش رویت بایستد فرمود خداوند بر همه چیز توانا است اگر خداوند این عمل را انجام دهد آیا ایمان می آورید و به حق گواهی می دهید گفتند بلی فرمود به زودی آنچه را می خواهید به شما ارائه خواهم داد و می دانم که شما به سوی خیر و نیکی باز نخواهید گشت و در میان شما کسی قرار دارد که در درون چاه بدر افکنده خواهد شد و نیز کسی است که نبرد احزاب را به راه خواهد انداخت سپس صدا زد ای درخت اگر به خدا و روز واپسین ایمان داری و می دانی که من پیامبر خدا هستم از ریشه از زمین بیرون آی و نزد من آی و به فرمان خداوند پیش روی من بایست سوگند به کسی که او را به حق مبعوث ساخت درخت با ریشه هاش از زمین کنده شد پیش آمد و به شدت صدا می کرد و همچون پرندگان به هنگامی که بال می زنند و صدائی از به هم خوردن شاخه هایش در هوا پراکنده می شد تا آنکه پیش آمد و در جلوی رسولخدا ص ایستاد و شاخه هایش همچون بالهای پرندگان به هم خورد بعضی شاخه بلند خود را بر روی پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم و بعضی از آنها را بر دوش من افکند و من در جانب راست آن حضرت بودم   اما قریش هنگامی که این وضع را مشاهده کردند از روی کبر و غرور گفتند به درخت فرمان ده نصفش پیشتر آید و نصف دیگرش در جای خود باقی بماند پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم فرمان داد نیمه ای از آن با وضعی شگفت آور و صدائی شدید به پیامبر نزدیک شد آنچنانکه نزدیک بود به آنحضرت بپیچد باز از روی کفر و سرکشی گفتند فرمان ده این نصف باز گردد و به نصف دیگر ملحق شود و به صورت نخستین در آید پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم دستور فرمود و درخت چنین کرد من گفتم لااله الااللّه ای پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم من نخستین کسی هستم که به تو ایمان دارم و



نخستین فردی هستم که اقرار می کنم درخت با فرمان خدا برای تصدیق نبوت و اجلال و بزرگداشت برنامه و دعوتت آنچه را خواستی انجام داد اما آنها همه گفتند نه او ساحری است دروغگو که سحری شگفت آور دارد و در سحر خویش سخت با مهارت است آیا پیامبریت را کسی جز این منظورشان من بودم تصدیق می کند اما من از کسانی هستم که در راه خدا از هیچ ملامتی نمی ترسند از کسانی که سیمایشان سیمای صدیقان و سخنانشان سخنان نیکان است شب زنده دارانند و روشنی بخش روز به دامن قرآن تمسک جسته اند و سنتهای خدا و رسولش را احیاء می کنند نه تکبر می ورزند و نه علو و برتری پیشه می سازند نه خیانت می کنند و نه فساد به راه می اندازند دلها و قلبهاشان در بهشت و بدن و پیکرهاشان در انجام وظیفه و عمل

خطبه شماره ۹۳

و من خطبة له عليه السلام يصف فيها المتقين روي أن صاحبا لأمير المؤمنين عليه السلام يقال له همام كان رجلا عابدا، فقال له يا أمير المؤمنين، صف لي المتقين حتى كأني أنظر إليهم، فتثاقل عليه السلام عن جوابه ثم قال يا همام، اتق الله و أحسن فـ إن الله مع الذين اتقوا و الذين هم محسنون فلم يقنع همام بهذا القول حتى عزم عليه، فحمد الله و أثنى عليه، و صلى على النبي صلى الله عليه و آله ثم قال عليه السلام أما بعد، فإن الله سبحانه و تعالى خلق الخلق حين خلقهم غنيا عن طاعتهم، آمنا من معصيتهم، لأنه لا تضره معصية من عصاه، و لا تنفعه طاعة من أطاعه فقسم بينهم معايشهم، و وضعهم من الدنيا مواضعهم فالمتقون فيها هم أهل الفضائل منطقهم الصواب، و ملبسهم الاقتصاد، و مشيهم التواضع غضوا أبصارهم عما حرم الله عليهم، و وقفوا أسماعهم



علي الناس الناع لهم يولـــــ الفسهم منهم في البلا كـــــاليي يولـــــ في الوحا و لولا الاحر الدي

كـــــ الله عليهم لم يسعو ادواحهم في احساديهم طرفه عير ، سوقا الي البواب ، و حوفا

مر العاف عـــــطم الحالو في الفسهم فصـــــعو ما دويه في اعسهم ، فهم والحيه كمر قد داها ، فهم

فيها مسمور ، وهم و البار كمر قد داها ، فهم فيها معدبور قلوبهم محرويه ، و سرودهم مامويه ، و احساديهم

يحفه ، و حاحالهم حفيفه ، و الفسهم عفيفه صـــــيروا اياما قصيره اعقبهم راحه طويله يحاده

مويه يسرها لهم ديهم ارادلهم الدييا فلم يريدوها ، و اسريهم ففدوا الفسهم منها اما الليل فصافور

اقدامهم ، بالير لاحراء القرار يرتلونها يرتيلا يحرنور به الفسهم و يستيرور به دواء دائهم فادا

مروا بايه فيها يسويو ركنوا اليها طمعا و يطلعـــــ بقوسهم اليها سوقا وطيوا انها يصـــــ

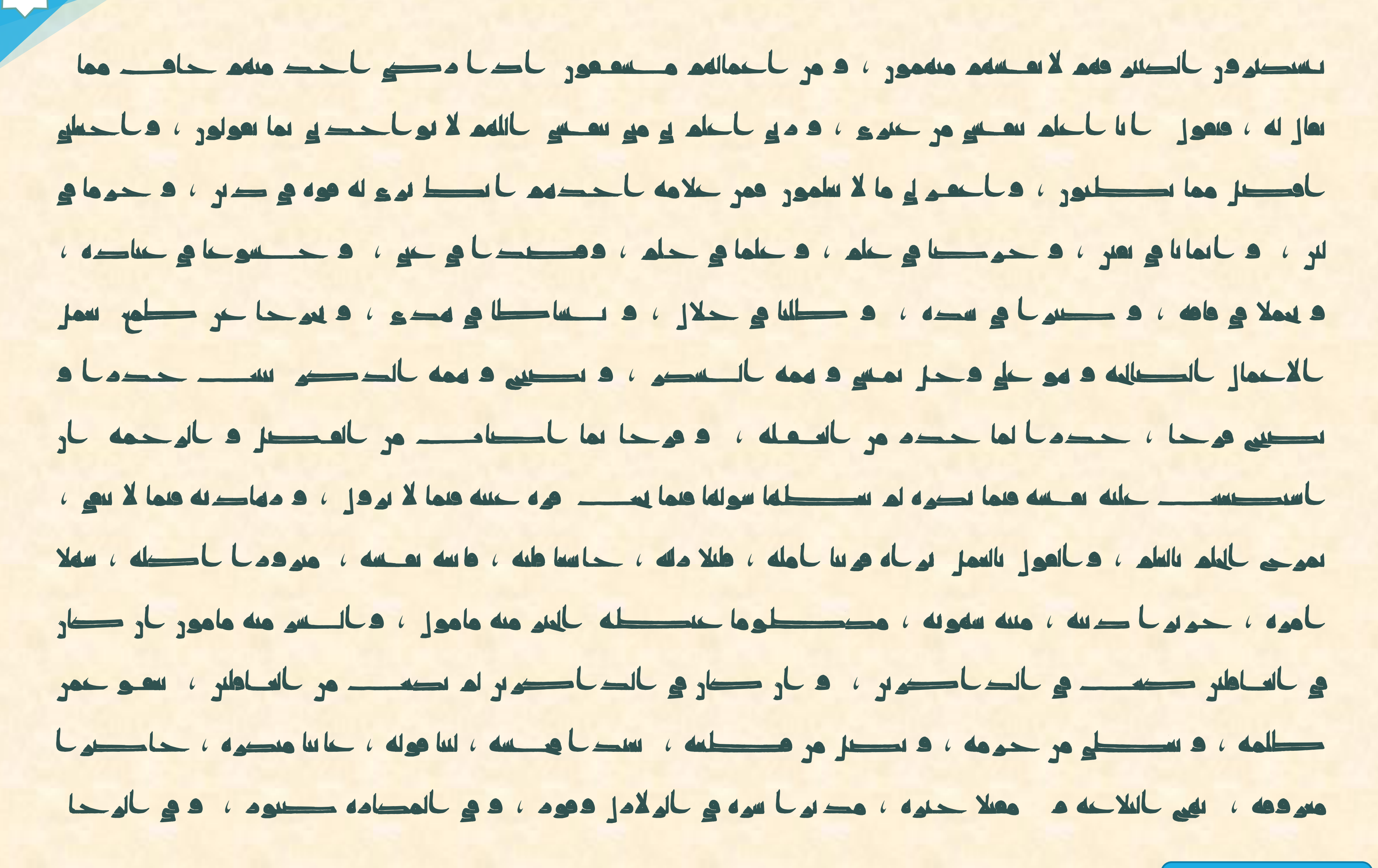
اعسهم و ادا مروا بايه فيها يحويف اصـــــعوا اليها مسامع قلوبهم ، و طيوا ار رفير حهيم وسهيقها

في اصـــــول ادابهم ، فهم حابور علي اوساطهم ، مفتوسور لحاههم و اكفهم و ركبهم ، و

اطراف اقدامهم ، يطلبور الي الله بعالي في ككاك رفابهم و اما النهار فحلما علما ، ابرار

اتقيا قد براهم الحوف بري القداح يطر اليهم الناطر فيحسبهم مرصي ، و ما بالقوم مر مرص

، و يقول لقد حولطوا و لقد حالطهم امر عطيم لا يرصور مر اعمالهم القليل ، و لا



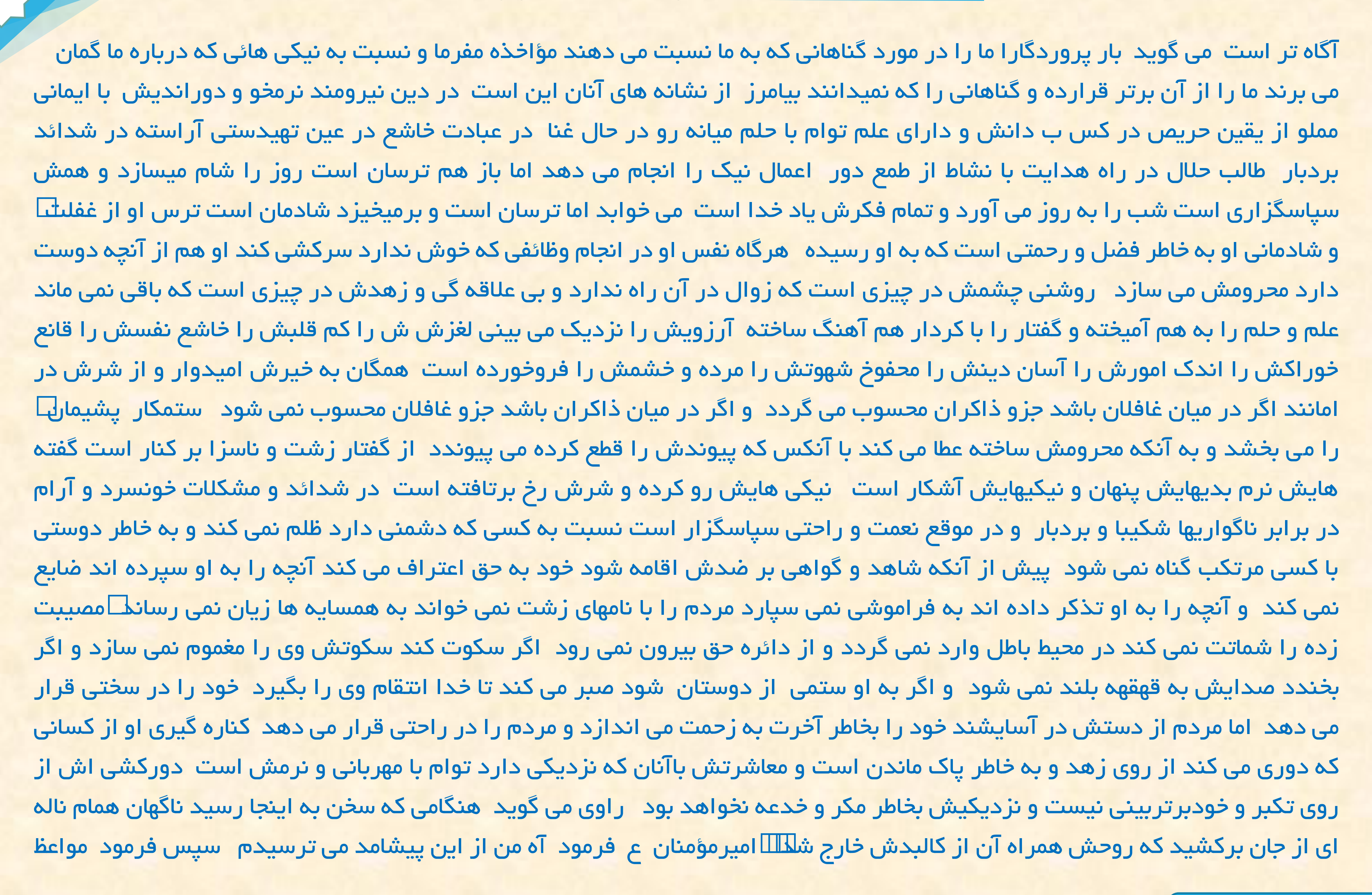
يستكثرون الكثير فهم لانفسهم متهمون ، و من اعمالهم مشفقون ، اذا زكي احد منهم خاف مما يقال له ، فيقول انا اعلم بنفسي من غيري ، و ربي اعلم بي مني بنفسي اللهم لا تؤاخذني بما يقولون ، واجعلني افضل مما يظنون ، واغفر لي ما لا يعلمون فمن علامة احدهم انك ترى له قوة في دين ، و حزما في لين ، و ايمانا في يقين ، و حرصا في علم ، و علما في حلم ، وقصدا في غنى ، و خشوعا في عبادة ، و تجملا في فاقة ، و صبرا في شدة ، و طلبا في حلال ، و نشاطا في هدى ، و تحرجا عن طمع يعمل الاعمال الصالحة و هو على وجل يمسي و همه الشكر ، و يصبح و همه الذكر يبيت حذرا و يصبح فرحا ، حذرا لما حذر من الغفلة ، و فرحا بما اصاب من الفضل و الرحمة ان استصعبت عليه نفسه فيما تكره لم يعطها سؤلها فيما تحب قرة عينه فيما لا يزول ، و زهادته فيما لا يبقى ، يمزج الحلم بالعلم ، والقول بالعمل تراه قريبا امله ، قليلا زلله ، خاشعا قلبه ، قانعة نفسه ، منزورا اكله ، سهلا امره ، حريزا دينه ، ميتة شهوته ، مكظوما غيظه ، الخير منه مأمول ، والشر منه مأمون ان كان في الغافلين كتب في الذاكرين ، و ان كان في الذاكرين لم يكتب من الغافلين ، يعفو عمن ظلمه ، و يعطي من حرمه ، و يصل من قطعه ، بعيدا فحشه ، لينا قوله ، غائبا منكره ، حاضرا معروفه ، نهج البلاغة ه مقبلا خيره ، مدبرا شره في الزلازل وقور ، و في المكاره صبور ، و في الرخاء

شكور ، لا يحيف على من يبغض ، ولا يأثم فيمن يحب ، يعترف بالحق قبل أن يشهد عليه ، لا يضيع ما استحفظ ، ولا ينسى ما ذكر ، ولا ينابز بالألقاب ، ولا يضار بالجار ، ولا يشمت بالمصائب ، ولا يدخل في الباطل ، ولا يخرج من الحق ، إن صمت لم يغمه صمته ، وإن ضحك لم يعل صوته ، وإن بغي عليه صبر حتى يكون الله هو الذي ينتقم له ، نفسه منه في عناء ، والناس منه في راحة ، أتعب نفسه لآخرته ، وأراح الناس من نفسه ، بعده عمن تباعد عنه زهد ونزاهة ، ودنوه ممن دنا منه لين ورحمة ، ليس تباعده بكبر وعظمة ، ولا دنوه بمكر وخديعة ، قال فصعق همام صعقة كانت نفسه فيها فقال أمير المؤمنين عليه السلام أما والله لقد كنت أخافها عليه ثم قال أهكذا تصنع المواعظ البالغة بأهلها فقال له قائل فما بالك يا أمير المؤمنين فقال عليه السلام ويحك ، إن لكل أجل وقتا لا يعدوه وسببا لا يتجاوزه ، فمهلا لا تعد لمثلها ، فإنما نفث الشيطان على لسانك

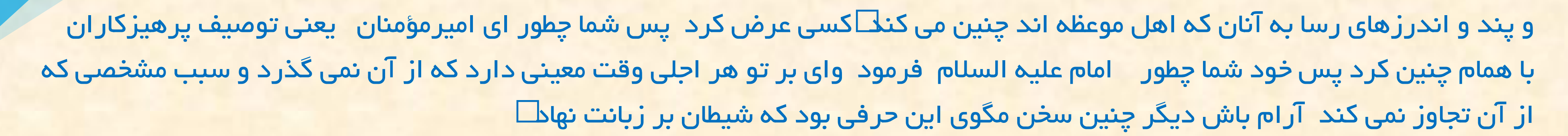
ترجمه خطبه

از خطبه های امام علیه السلام که در آن صفات و روحیات و اعمال پرهیزکاران را به وضوح شرح می دهد نقل شده یکی از اصحاب امیر مؤمنان ع به نام همام که مردی عابد و پرهیزکار بود به آنحضرت عرض کرد ای امیر مؤمنان پرهیزکاران را برایم آن چنان توصیف کن که گویا آنان را با چشم می نگرم اما امام علیه السلام در پاسخش درنگ فرمود آن گاه فرمود ای همام از خدا بترس و نیکی کن که خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کنند و با کسانیکه نیکوکارند ولی همام باین مقدار قانع نشد و در این باره اصرار ورزید تا اینکه امام تصمیم گرفت

صفات متقین را مشروحا برایش بازگو کند پس از آن خدای را ستایش و ثنا نمود و بر پیامبرش درود فرستاد سپس فرمود   اما بعد
خداوند سبحان مخلوق را آفرید در حالیکه از اطاعتشان بی نیاز و از معصیت آنان ایمن بود زیرا نه نافرمانی گناهکاران به او زیان می رساند
و نه اطاعت مطیعان به او نفعی می بخشد روزی و معیشت آنان را بینشان تقسیم کرد و هر کدام را در دنیا به جای خویش قرار داد اما پرهیز
کاران در دنیا دارای این صفات برجسته اند گفتارشان راست پوشش آنان میانه روی و راه رفتنشان تواضع و فروتنی است چشمان خویش
را از آن چه خداوند بر آنها تحریم نموده پوشیده اند و گوش های خود را وقف شنیدن علم و دانش سودمند ساخته اند   در بلا و آسایش
حالشان یکسان است و تحولات آنها را دگرگون نمیسازد   و اگر نبود اجل و سرآمد معینی که خداوند برای آن ها مقرر داشت روحهای آنان
حتی یک چشم بر هم زدن از شوق پاداش و از ترس کیفر در جسمشان قرار نمی گرفت خالق و آفریدگار در روح و جانشان بزرگ جلوه کرده
بهمین جهت غیر خداوند در نظرشان کوچک است آنها به کسی می مانند که بهشت را با چشم دیده و در آن متنعم است و همچون کسی
هستند که آتش دوزخ را مشاهده کرده و در آن معذب است قلب هاشان پر از اندوه و انسان ها از شرشان در امان بدن هاشان لاغر و
نیازمندی هایشان اندک   و ارواحشان عفیف و پاک است برای مدتی کوتاه در این جهان صبر و استقامت ورزیدند و راحتی بس طولانی بدست
آوردند تجارتی است پر سود که پروردگارشان برایشان فراهم ساخته دنیا با جلوه گریهایش خواست آنها را بفریبد ولی آنها فریبش را
نخوردند و آنرا نخواستند دنیا با لذاتش آنها را اسیر خود سازد ولی آنها با فداکاری خویشتن را آزاد ساختند   پرهیزکاران در شب همواره
بر پا ایستاده اند قرآن را شمرده و با تدبر تلاوت می کنند با آن جان خویش را محزون می سازند و داروی درد خود را از آن می گیرند هر گاه
به آیه ای برسند که در آن تشویق باشد با علاقه فراوان به آن روی آورند و روح و جانشان با شوق بسیار در آن خیره شود و آن را همواره
نصب العین خود می سازند و هر گاه به آیه ای برخورد کنند که در آن بیم باشد گوشهای دل خویشتن را برای شنیدن آن باز می کنند و صدای
ناله و به هم خوردن زبانه های آتش با آن وضع مهیبش در درون گوششان طنین انداز است آنها در پیشگاه خدا به رکوع می روند و جبین و
دست و پا به هنگام سجده بر خاک می سایند و از او آزادی خویش را از آتش جهنم درخواست میکنند   و اما در روز دانشمندانی بردبار و
نیکوکارانی با تقوا هستند ترس و خوف بدنهای آنها را همچون چوبه تیری لاغر ساخته چنانکه ناظران آنها را بیمار می پندارند اما هیچ بیماری
در وجودشان نیست بیخبران می پندارند آنها دیوانه اند در حالی که اندیشه های بس بزرگ آنان را به این وضع در آورده از اعمال اندک
خویش خشنود نیستند و اعمال فراوان خود را زیاد نمی بینند آنان خویش را متهم می سازند و از کردار خود خوفناکند   هر گاه یکی از آنها
ستوده شوند از آن چه درباره اش گفته شده در هراس می افتد و میگوید   من از دیگران نسبت بخود آگاه ترم و پروردگارم به اعمالم از من

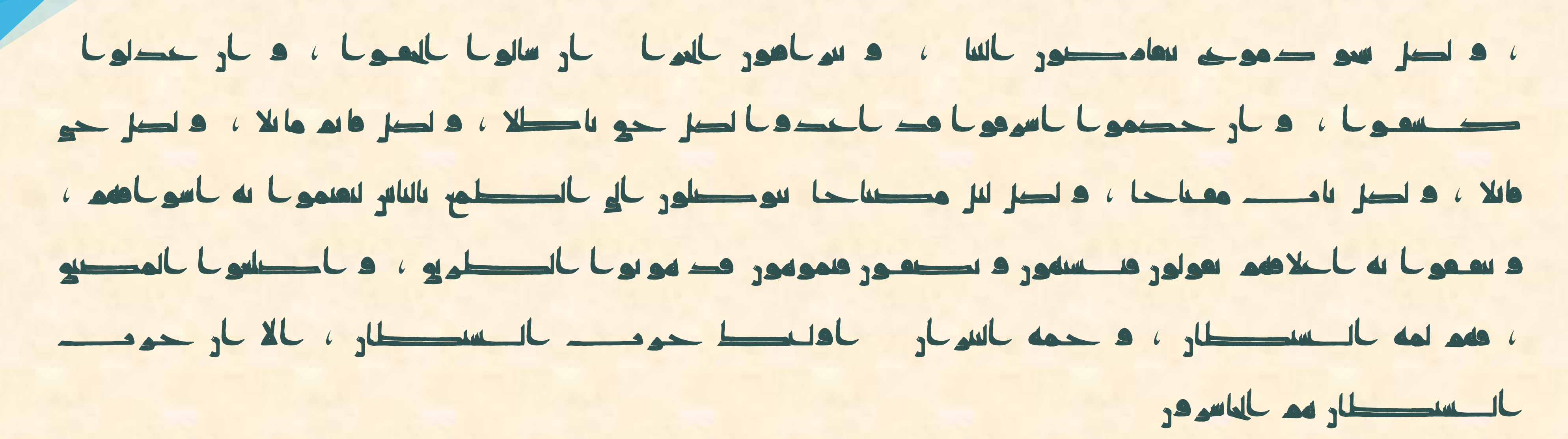


آگاه تر است می گوید بار پروردگارا ما را در مورد گناهانی که به ما نسبت می دهند مؤاخذه مفرما و نسبت به نیکی هائی که درباره ما گمان می برند ما را از آن برتر قرارده و گناهانی را که نمیدانند بیامرز از نشانه های آنان این است در دین نیرومند نرمخو و دوراندیش با ایمانی مملو از یقین حریص در کس ب دانش و دارای علم توام با حلم میانه رو در حال غنا در عبادت خاشع در عین تهیدستی آراسته در شدائد بردبار طالب حلال در راه هدایت با نشاط از طمع دور اعمال نیک را انجام می دهد اما باز هم ترسان است روز را شام میسازد و همش سپاسگزاری است شب را به روز می آورد و تمام فکرش یاد خدا است می خوابد اما ترسان است و برمیخیزد شادمان است ترس او از غفلت و شادمانی او به خاطر فضل و رحمتی است که به او رسیده هرگاه نفس او در انجام وظائفی که خوش ندارد سرکشی کند او هم از آنچه دوست دارد محرومش می سازد روشنی چشمش در چیزی است که زوال در آن راه ندارد و بی علاقه گی و زهدش در چیزی است که باقی نمی ماند علم و حلم را به هم آمیخته و گفتار را با کردار هم آهنگ ساخته آرزویش را نزدیک می بینی لغزش ش را کم قلبش را خاشع نفسش را قانع خوراکش را اندک امورش را آسان دینش را محفوخ شهوتش را مرده و خشمش را فروخورده است همگان به خیرش امیدوار و از شرش در امانند اگر در میان غافلان باشد جزو ذاکران محسوب می گردد و اگر در میان ذاکران باشد جزو غافلان محسوب نمی شود ستمکار پشیمان را می بخشد و به آنکه محرومش ساخته عطا می کند با آنکس که پیوندش را قطع کرده می پیوندد از گفتار زشت و ناسزا بر کنار است گفته هایش نرم بدیهایش پنهان و نیکیهایش آشکار است نیکی هایش رو کرده و شرش رخ برتافته است در شدائد و مشکلات خونسرد و آرام در برابر ناگواریها شکیبا و بردبار و در موقع نعمت و راحتی سپاسگزار است نسبت به کسی که دشمنی دارد ظلم نمی کند و به خاطر دوستی با کسی مرتکب گناه نمی شود پیش از آنکه شاهد و گواهی بر ضدش اقامه شود خود به حق اعتراف می کند آنچه را به او سپرده اند ضایع نمی کند و آنچه را به او تذکر داده اند به فراموشی نمی سپارد مردم را با نامهای زشت نمی خواند به همسایه ها زیان نمی رساند مصیبت زده را شماتت نمی کند در محیط باطل وارد نمی گردد و از دائره حق بیرون نمی رود اگر سکوت کند سکوتش وی را مغموم نمی سازد و اگر بخندد صدایش به قهقهه بلند نمی شود و اگر به او ستمی از دوستان شود صبر می کند تا خدا انتقام وی را بگیرد خود را در سختی قرار می دهد اما مردم از دستش در آسایشند خود را بخاطر آخرت به زحمت می اندازد و مردم را در راحتی قرار می دهد کناره گیری او از کسانی که دوری می کند از روی زهد و به خاطر پاک ماندن است و معاشرتش باآنان که نزدیکی دارد توام با مهربانی و نرمش است دورکشی اش از روی تکبر و خودبرتربینی نیست و نزدیکیش بخاطر مکر و خدعه نخواهد بود راوی می گوید هنگامی که سخن به اینجا رسید ناگهان همام ناله ای از جان برکشید که روحش همراه آن از کالبدش خارج شد امیرمؤمنان ع فرمود آه من از این پیشامد می ترسیدم سپس فرمود مواعظ


و پند و اندرزهای رسا به آنان که اهل موعظه اند چنین می کند کسی عرض کرد پس شما چطور ای امیرمؤمنان یعنی توصیف پرهیزکاران با همام چنین کرد پس خود شما چطور امام علیه السلام فرمود وای بر تو هر اجلی وقت معینی دارد که از آن نمی گذرد و سبب مشخصی که از آن تجاوز نمی کند آرام باش دیگر چنین سخن مگوی این حرفی بود که شیطان بر زبانت نهاد

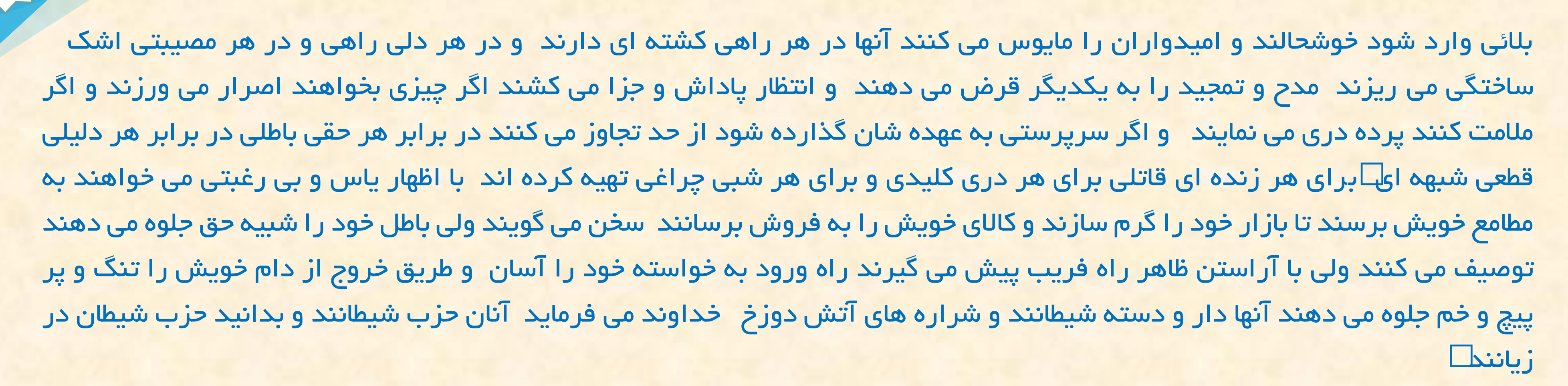
خطبه شماره ۹۴

و من خطبة له عليه السلام يصف فيها المنافقين يحمده على ما وفق له من الطاعة، و ذاده عنه من المعصية، و نسأله لمنته تماما، و بحبله اعتصاما، و نشهد أن محمدا عبده و رسوله، خاض إلى رضوان الله كل غمرة، و تجرع فيه كل غصة، و قد تلون له الأدنون، و تألب عليه الأقصون، و خلعت إليه العرب أعنتها، و ضربت إلى محاربته بطون رواحلها، حتى أنزلت بساحته عداوتها، من أبعد الدار، و أسحق المزار. أوصيكم عباد الله، بتقوى الله، و أحذركم أهل النفاق، فإنهم الضالون المضلون، و الزالون المزلون، يتلونون ألوانا، و يفتنون افتنانا، و يعمدونكم بكل عماد، و يرصدونكم بكل مرصاد، قلوبهم دوية، و صفاحهم نقية، يمشون الخفاء، و يدبون الضراء، وصفهم دواء، و قولهم شفاء، و فعلهم الداء العياء، حسدة الرخاء، و مؤكدو البلاء، و مقنطو الرجاء، لهم بكل طريق صريع، و إلى كل قلب شفيع



ترجمه خطبه

از خطبه های امام علیه السلام که درباره صفات منافقان ایراد فرموده خداوند را بر توفیقی که بر اطاعتش داده و حمایتی که در جلوگیری از نافرمانیش کرده ستایش می کنیم و از او می خواهیم که نعمتش را کامل و دست ما را به ریسمان محکمش متصل سازد و گواهی می دهیم که محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم بنده و فرستاده اوست هم او که در راه رضای حق در هرگونه شدت و ناراحتی فرورفت و جام مشکلات و سختیها را نوشید در حالی که بستگان و نزدیکانش متلون و ناپایدار و بیگانگان در دشمنیش مصمم بودند اعراب برای نبرد با او زمام مرکبها را رها ساخته با تازیانه به پهلوی آنها می زدند تا اینکه از دورترین نقطه و پرفاصله ترین خانه دشمنی خویش را در برابرش قرار دادند ای بندگان خدا شما را به تقوا و پرهیزکاری سفارش می کنم و از منافقان بر حذر می دارم زیرا آنها گمراه و گمراه کننده اند خطاکار و خطاانداززند به رنگهای گوناگون بیرون می آیند و به قیافه ها و زبانهای متعدد خودنمائی می کنند از هر وسیله ای برای فریفتن و در هم شکستن شما استفاده می کنند و در کمینگاهی به کمین شما می نشینند بدباطن و خوش ظاهرند و در نهان برای فریب مردم گام برمی دارند از بیراهه ها حرکت می کنند و گفتارشان به ظاهر شفابخش اما کردارشان دردی است درمان ناپذیر بر رفاه و آسایش مردم حسد می ورزند و اگر بر کسی



بلائی وارد شود خوشحالند و امیدواران را مایوس می کنند آنها در هر راهی کشته ای دارند و در هر دلی راهی و در هر مصیبتی اشک ساختگی می ریزند مدح و تمجید را به یکدیگر قرض می دهند و انتظار پاداش و جزا می کشند اگر چیزی بخواهند اصرار می ورزند و اگر ملامت کنند پرده دری می نمایند و اگر سرپرستی به عهده شان گذارده شود از حد تجاوز می کنند در برابر هر حقی باطلی در برابر هر دلیلی قطعی شبهه ای برای هر زنده ای قاتلی برای هر دری کلیدی و برای هر شبی چراغی تهیه کرده اند با اظهار یاس و بی رغبتی می خواهند به مطامع خویش برسند تا بازار خود را گرم سازند و کالای خویش را به فروش برسانند سخن می گویند ولی باطل خود را شبیه حق جلوه می دهند توصیف می کنند ولی با آراستن ظاهر راه فریب پیش می گیرند راه ورود به خواسته خود را آسان و طریق خروج از دام خویش را تنگ و پر پیچ و خم جلوه می دهند آنها دار و دسته شیطانند و شراره های آتش دوزخ خداوند می فرماید آنان حزب شیطانند و بدانید حزب شیطان در زیانند

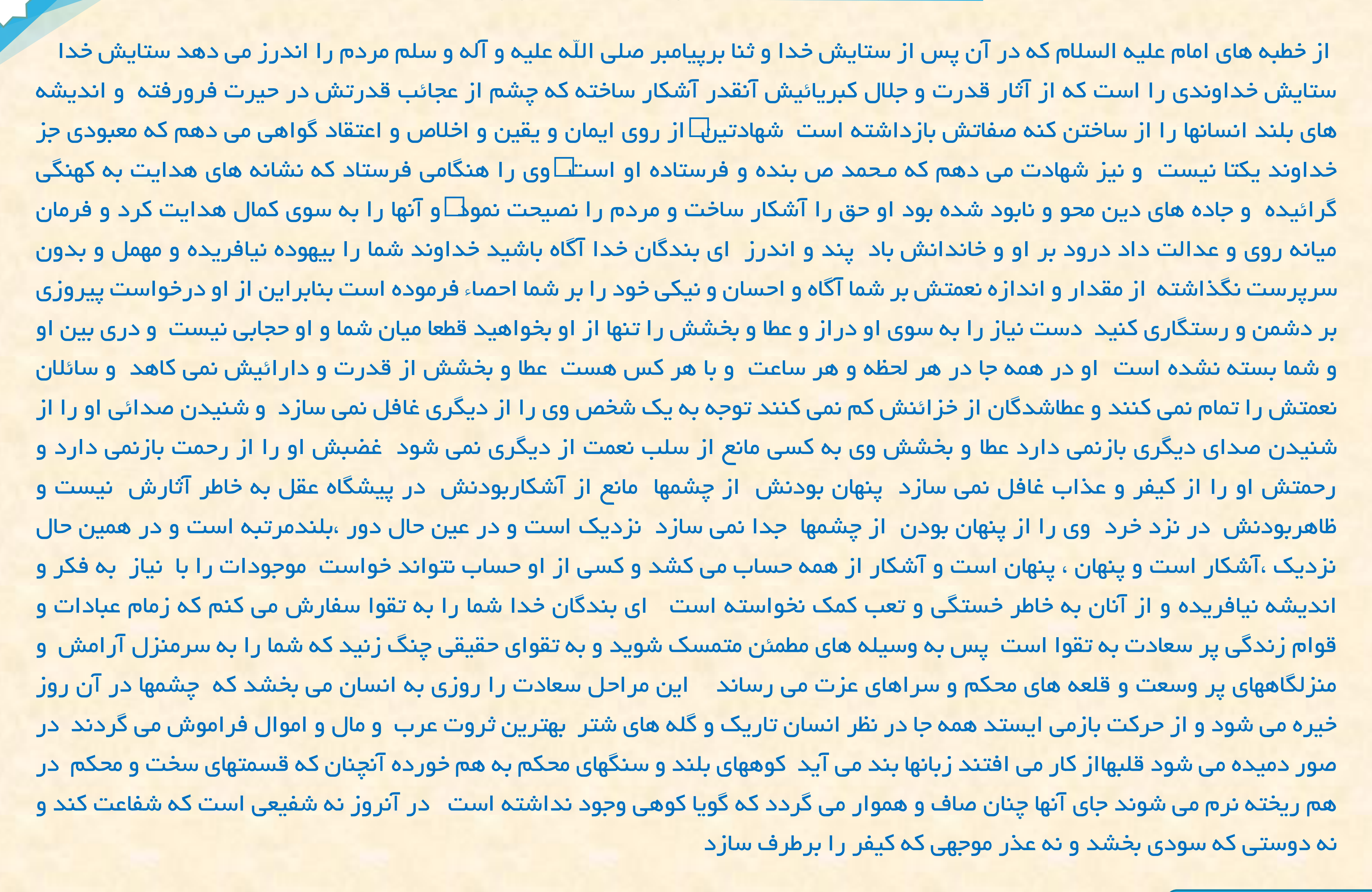
خطبه شماره ۹۵

و من خطبة له عليه السلام يحمد الله و يثني على نبيه و يعظ بحمد الله الحمد لله الذي أظهر من آثار سلطانه، و جلال كبريائه، ما حيّر مقل العقول من عجائب قدرته، و ردع خطرات هماهم النفوس عن عرفان كنه صفته، و أشهد أن لا إله إلا الله، شهادة إيمان و إيقان، و إخلاص و إذعان، و أشهد أن محمدا عبده و رسوله، أرسله و أعلام الهدى دارسة، و مناهج الدين طامسة، فصدع بالحق، و نصح للخلق، و هدى إلى الرشد، و أمر بالقصد، صلى الله عليه و آله و سلم و اعلموا، عباد الله، أنه لم يخلقكم عبثا، و لم يرسلكم هملا، علم

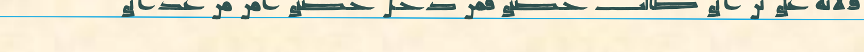
منع سمه علىصم ، و احصى احسانه الصم ، فاسعيوه ، واسيسوه ، واطلبوا الله واسمبوه ،
فما فطلسم عنه حجاب ، و لا احلو عنصم دونه باب ، و انه لنصر مصار ، و فى كل حين
واوان ، و مع كل انس و جان ، لا يلمه الاسطا ، و لا يعصه البا ، و لا يسعده سائل ، و لا
يسعصده نائل ، و لا يلويه سحر عن سحر ، و لا يلهله صوت عن صوت ، و لا يحوه منه عن
سان ، و لا يسله عصب عن رحمه ، ولا يولهه رحمه عن عقاب ، و لا يحه السطون عن
السطوه ، و لا يعطه السطوه عن السطون ، و هو قرب هاى ، و علا و دنا ، و ظهر وبطن
، و بطن ظهر ، و دار و لم يدر لم يدوا الحلو باحسال ، و لا استار بهم لطلال ، اوصصم ، عباد
الله ، بتقوى الله ، فانها الزمام والقوام ، فتمسكوا بوثائقها ، واعتصموا بحقائقها ، تول بصم الى
اكنار الدعه و اوطان السعه ، و معاقل الحوز و منازل العز ، فى يوم يشخص فيه الابصار و
يطلم له الاقطار ، سطل فيه عروم الساء و سعى فى الصور ، ورهو كل مهجه ، و سصم
كل لهجه ، و يدل السم السوامى ، و الصم الرواسى ، فيصير صلدها سرابا رفرقا ، و معهدها
قاعا سملقا ، فلا شفع يشفع ، و لا حميم ينفع ، و لا معذره تدفع

ترجمه خطبه

نهج البلاغه



از خطبه های امام علیه السلام که در آن پس از ستایش خدا و ثنا برپیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم مردم را اندرز می دهد ستایش خدا ستایش خداوندی را است که از آثار قدرت و جلال کبریائیش آنقدر آشکار ساخته که چشم از عجائب قدرتش در حیرت فرورفته و اندیشه های بلند انسانها را از ساختن کنه صفاتش بازداشته است شهادتین از روی ایمان و یقین و اخلاص و اعتقاد گواهی می دهم که معبودی جز خداوند یکتا نیست و نیز شهادت می دهم که محمد ص بنده و فرستاده او است وی را هنگامی فرستاد که نشانه های هدایت به کهنگی گرائیده و جاده های دین محو و نابود شده بود او حق را آشکار ساخت و مردم را نصیحت نمود و آنها را به سوی کمال هدایت کرد و فرمان میانه روی و عدالت داد درود بر او و خاندانش باد پند و اندرز ای بندگان خدا آگاه باشید خداوند شما را بیهوده نیافریده و مهمل و بدون سرپرست نگذاشته از مقدار و اندازه نعمتش بر شما آگاه و احسان و نیکی خود را بر شما احصاء فرموده است بنابراین از او درخواست پیروزی بر دشمن و رستگاری کنید دست نیاز را به سوی او دراز و عطا و بخشش را تنها از او بخواهید قطعا میان شما و او حجابی نیست و دری بین او و شما بسته نشده است او در همه جا در هر لحظه و هر ساعت و با هر کس هست عطا و بخشش از قدرت و دارائیش نمی کاهد و سائلان نعمتش را تمام نمی کنند و عطاشدگان از خزائنش کم نمی کنند توجه به یک شخص وی را از دیگری غافل نمی سازد و شنیدن صدائی او را از شنیدن صدای دیگری بازنمی دارد عطا و بخشش وی به کسی مانع از سلب نعمت از دیگری نمی شود غضبش او را از رحمت بازنمی دارد و رحمتش او را از کیفر و عذاب غافل نمی سازد پنهان بودنش از چشمها مانع از آشکاربودنش در پیشگاه عقل به خاطر آثارش نیست و ظاهربودنش در نزد خرد وی را از پنهان بودن از چشمها جدا نمی سازد نزدیک است و در عین حال دور ،بلندمرتبه است و در همین حال نزدیک ،آشکار است و پنهان ، پنهان است و آشکار از همه حساب می کشد و کسی از او حساب نتواند خواست موجودات را با نیاز به فکر و اندیشه نیافریده و از آنان به خاطر خستگی و تعب کمک نخواسته است ای بندگان خدا شما را به تقوا سفارش می کنم که زمام عبادات و قوام زندگی پر سعادت به تقوا است پس به وسیله های مطمئن متمسک شوید و به تقوای حقیقی چنگ زنید که شما را به سرمنزل آرامش و منزلگاههای پر وسعت و قلعه های محکم و سراهای عزت می رساند این مراحل سعادت را روزی به انسان می بخشد که چشمها در آن روز خیره می شود و از حرکت بازمی ایستد همه جا در نظر انسان تاریک و گله های شتر بهترین ثروت عرب و مال و اموال فراموش می گردند در صور دمیده می شود قلبها از کار می افتند زبانها بند می آید کوههای بلند و سنگهای محکم به هم خورده آنچنان که قسمتهای سخت و محکم در هم ریخته نرم می شوند جای آنها چنان صاف و هموار می گردد که گویا کوهی وجود نداشته است در آنروز نه شفیعی است که شفاعت کند و نه دوستی که سودی بخشد و نه عذر موجهی که کیفر را برطرف سازد

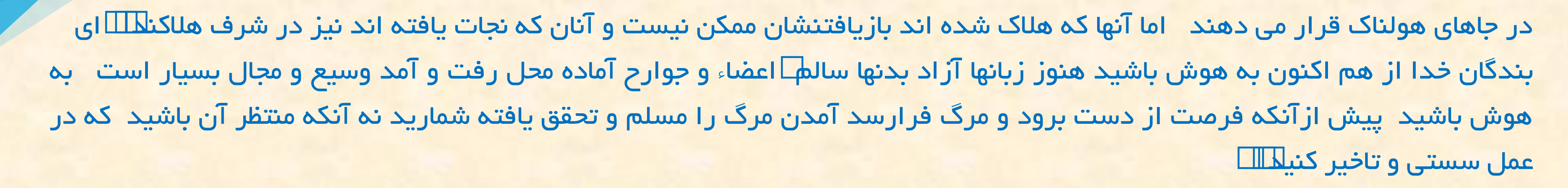


خطبه شماره ۹۶

و من خطبة له عليه السلام بعثه حين لا علم قائم ، و لا منار ساطع ، و لا منهج واضح
أوصيكم عباد الله بتقوى الله ، و أحذركم الدنيا ، فإنها دار شخوص
، و محلة تنغيص ، ساكنها ظاعن ، و قاطنها بائن ، تميد بأهلها ميدان السفينة تقصفها
العواصف في لجج البحار ، فمنهم الغرق الوبق ، و منهم الناجي على بطون الأمواج ، تحفزه الرياح
بأذيالها ، و تحمله على أهوالها ، فما غرق منها فليس بمستدرك ، و ما نجا منها فإلى مهلك ، عباد الله ، الآن
فاعلموا ، و الألسن مطلقة ، و الأبدان صحيحة ، و الأعضاء لدنة ، و المنقلب فسيح ، و المجال
عريض ، قبل إرهاق الفوت و حلول الموت ، فحققوا عليكم نزوله ، و لا تنتظروا قدومه

ترجمه خطبه

از خطبه های امام علیه السلام است بعثت پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم هنگامی پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم را مبعوث ساخت که نه نشانه ای از دین بر پا و نه چراغ هدایتی روشن و نه طریق حقی آشکار بود موعظه به زهد ای بندگان خدا شما را به تقوا توصیه می کنم و از دنیا بر حذر می دارم زیرا دنیا سرای ناپایدار و جایگاه سختی و مشقت است ساکنانش مسافر و مقیمانش مجبور به جدائی از آن هستند دنیا همچون کشتی است که در دل دریاها بادهای تند و شدید آن را مضطرب می سازد اهل خود را همیشه در اضطراب و ناراحتی قرار می دهد ، سرنشینان آن بعضی غرق شده و هلاک گردیده اند و برخی در میان امواج در حال نجاتند ، بادها آنها را از این سو به آن سو می برند و



در جاهای هولناک قرار می دهند اما آنها که هلاک شده اند بازیافتنشان ممکن نیست و آنان که نجات یافته اند نیز در شرف هلاکتند ای بندگان خدا از هم اکنون به هوش باشید هنوز زبانها آزاد بدنها سالم اعضاء و جوارح آماده محل رفت و آمد وسیع و مجال بسیار است به هوش باشید پیش ازآنکه فرصت از دست برود و مرگ فرارسد آمدن مرگ را مسلم و تحقق یافته شمارید نه آنکه منتظر آن باشید که در عمل سستی و تاخیر کنید

خطبه شماره ۹۷

و من كلام له عليه السلام ينبه فيه على فضيلته لقبول قوله و أمره و نهيه و لقد علم المستحفظون من أصحاب محمد صلى الله عليه و آله أني لم أرد على الله و لا على رسوله ساعة قط و لقد واسيته بنفسي في المواطن التي تنكص فيها الأبطال ، و تتأخر فيها الأقدام ، نجدة أكرمني الله بها و لقد قبض رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و إن رأسه لعلى صدري و لقد سالت نفسه في كفي ، فأمررتها على وجهي و لقد وليت غسله صلى الله عليه و آله و الملائكة أعواني ، فضجت الدار و الأفنية ملأ يهبط ، و ملأ يعرج ، و ما فارقت سمعي هينمة منهم ، يصلون عليه حتى واريناه في ضريحه فمن ذا أحق به مني حيا و ميتا فانفذوا على بصائركم ، و لتصدق نياتكم في جهاد عدوكم فوالذي لا إله إلا هو إني لعلى جادة الحق ، و إنهم لعلى مزلة الباطل أقول ما تسمعون ، و أستغفر الله لي و لكم



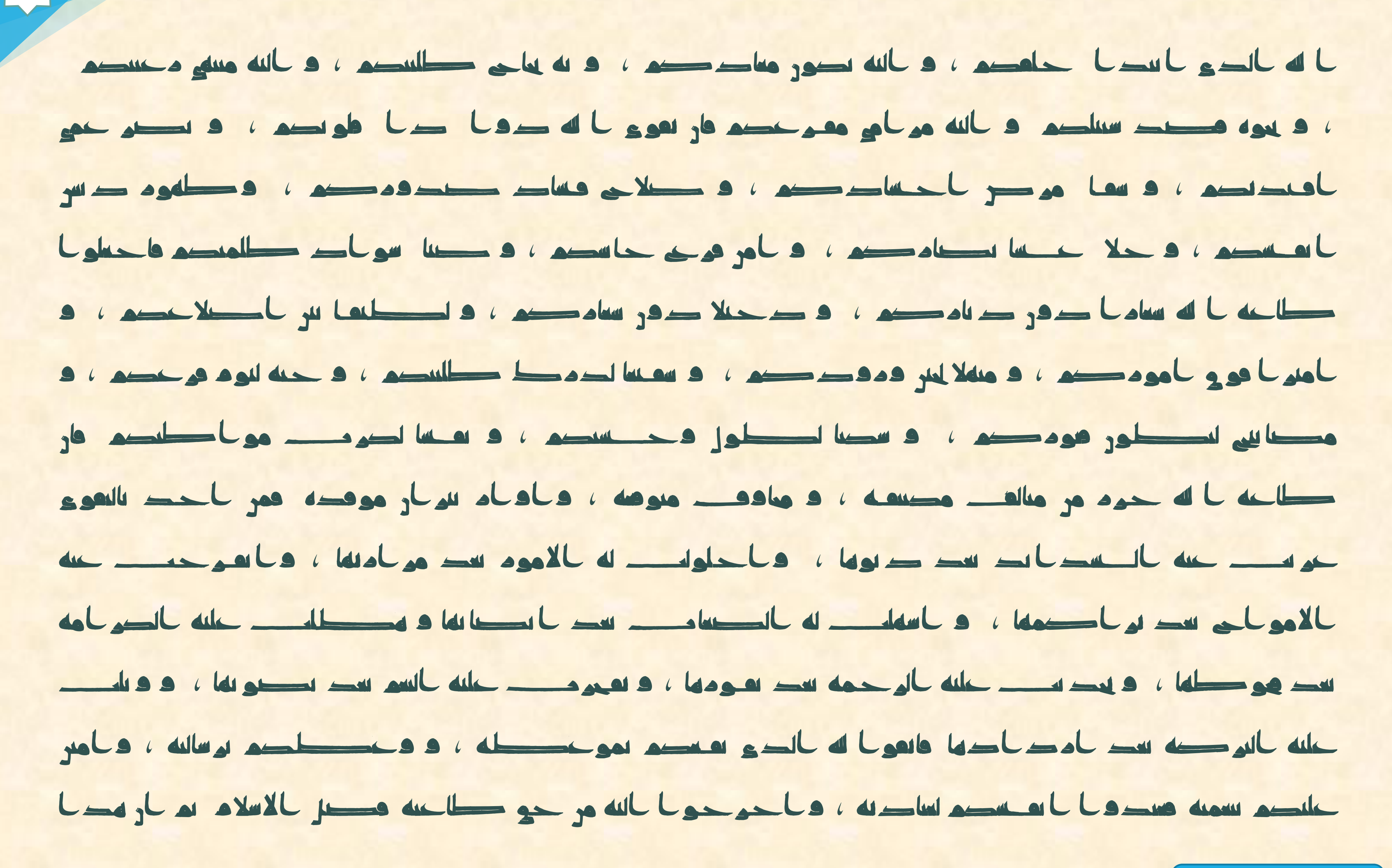
ترجمه خطبه

از سخنان امام علیه السلام که درآن موقعیت خویش و لزوم اطاعت فرمانش راتاکید می کند اصحاب و یاران محمد ص که حافظان و نگهداران اسرار او هستند به خوبی می دانند که من حتی یک لحظه به معارضه با احکام و دستورات خدا و پیامبر برنخاسته ام بلکه با در کف گذاشتن جان خود در صحنه های نبردی که شجاعان قدمهایشان می لرزید و پشت کرده فرار می کردند با حضرتش مواسات کردم و این شجاعتی است که خداوند مرا به آن اکرام فرموده است رسول خدا صلی اللّه علیه و آله وسلم در حالی که سرش برسینه ام قرار داشت قبض روح گردید و جانش در دستم جریان پیدا کرد آنرا به چهره کشیدم من متصدی غسل آن حضرت بودم و فرشتگان مرا یاری می کردند گوئی در و دیوار خانه اش به ضجه در آمده بودند گروهی از فرشتگان به زمین می آمدند و گروهی به آسمان می رفتند گوش من از صدای آهسته آنان که بر آن حضرت نماز می خواندند خالی نمی شد تا آنگاه که او را در ضریح خود بخاک سپردیم بنابراین چه کسی به آن حضرت به هنگام حیات و مرگ از من سزاوارتر است با بینش خویش بسوی جهاد سرعت کنید باید نیت شما در صحنه جهاد عملتان را تصدیق کند سوگند به آن کسی که جز او آفریدگار و معبودی نیست من در جاده حق قرار دارم و آنها مخالفان در لغزش گاه باطل می گویم آن چه را که می شنوید و برای خود و شما از خداوند درخواست مغفرت و آمرزش می کنم

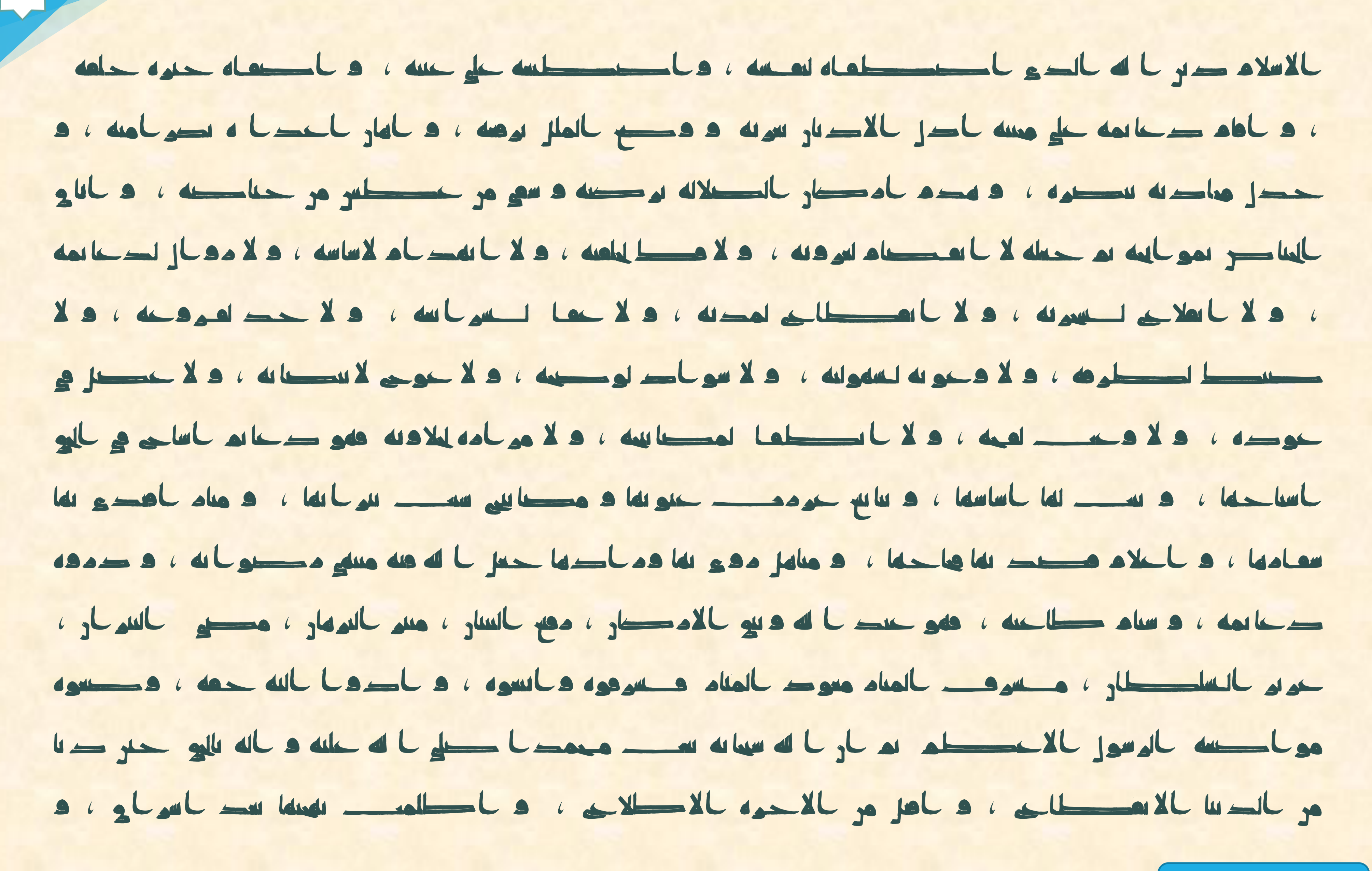
خطبه شماره ۹۸

و من خطبة له عليه السلام ينبه على إحاطة علم الله بالجزئيات ، ثم يحث على التقوى ، و يبين فضل الإسلام و القرآن يعلم عجيج الوحوش في الفلوات ، و معاصي العباد في الخلوات ، و اختلاف النينان في البحار الغامرات ، و تلاطم الماء بالرياح العاصفات ، و أشهد أن محمدا نجيب الله ، و سفير وحيه ، و رسول رحمته ، أما بعد ، فإني أوصيكم بتقوى

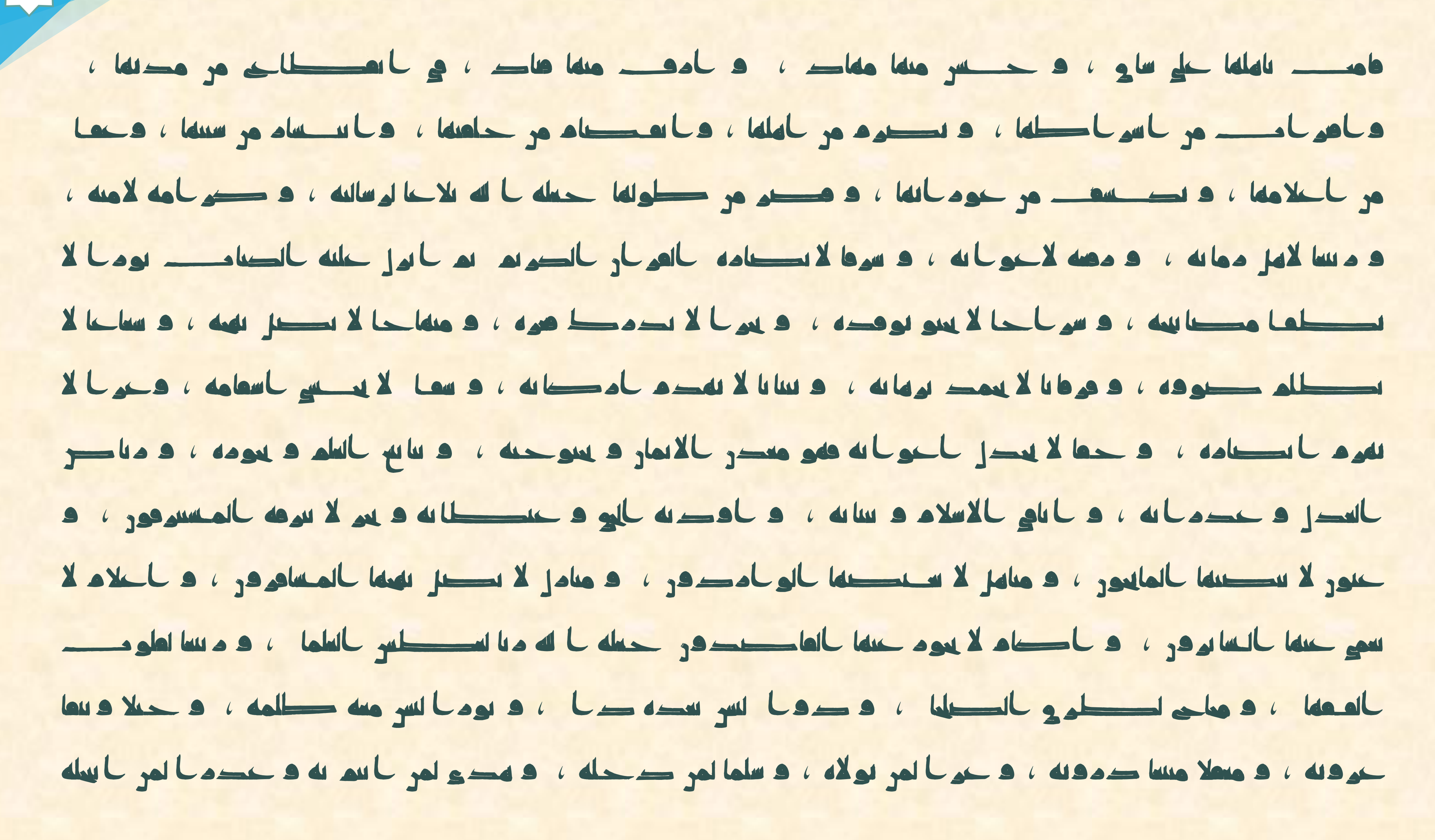
نهج البلاغه



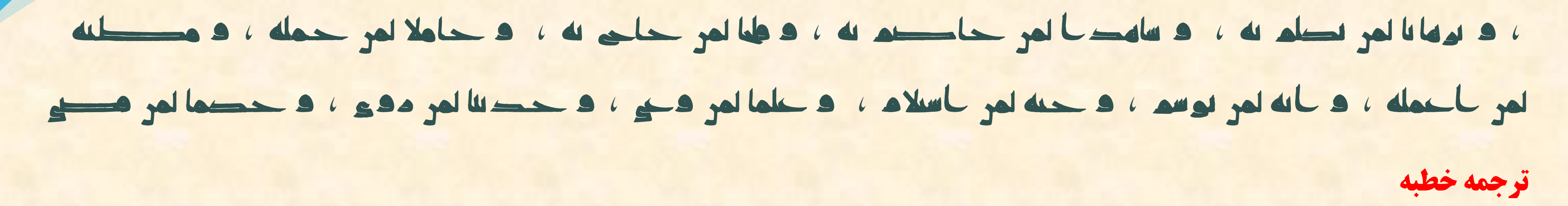
الله الذي ابتدأ خلقكم ، وإليه يكون معادكم ، وبه نجاح طلبتكم ، وإليه منتهى رغبتكم ، ونحوه قصد سبيلكم وإليه مرامي مفزعكم فإن تقوى الله دواء داء قلوبكم ، وبصر عمى أفئدتكم ، وشفاء مرض أجسادكم ، وصلاح فساد صدوركم ، وطهور دنس أنفسكم ، وجلاء عشا أبصاركم ، وأمن فزع جأشكم ، وضياء سواد ظلمتكم فاجعلوا طاعة الله شعارا دون دثاركم ، ودخيلا دون شعاركم ، ولطيفا بين أضلاعكم ، وأميرا فوق أموركم ، ومنهلا لحين ورودكم ، وشفيعا لدرك طلبتكم ، وجنة ليوم فزعكم ، ومصابيح لبطون قبوركم ، وسكنا لطول وحشتكم ، ونفسا لكرب مواطنكم فإن طاعة الله حرز من متالف مكتنفة ، ومخاوف متوقعة ، وأوار نيران موقدة فمن أخذ بالتقوى عزبت عنه الشدائد بعد دنوها ، واحلولت له الأمور بعد مرارتها ، وانفرجت عنه الأمواج بعد تراكمها ، وأسهلت له الصعاب بعد إنصابها وهطلت عليه الكرامة بعد قحوطها ، وتحدبت عليه الرحمة بعد نفورها ، وتفجرت عليه النعم بعد نضوبها ، ووبلت عليه البركة بعد إرذاذها فاتقوا الله الذي نفعكم بموعظته ، ووعظكم برسالته ، وامتن عليكم بنعمته فعبدوا أنفسكم لعبادته ، واخرجوا إليه من حق طاعته ثم إن هذا الإسلام دين الله



الاسلام دين الله الذي اصطفاه لنفسه، واصطنعه على عينه، واصفاه خيرة خلقه
، واقام دعائمه على محبته، اذل الاديان بعزته، ووضع الملل برفعه، واهان اعداءه بكرامته، و
خذل محاديه بنصره، وهدم اركان الضلالة بركنه، وسقى من عطش من حياضه، واتاق
الحياض بمواتحه ثم جعله لا انفصام لعروته، ولا فك لحلقته، ولا انهدام لاساسه، ولا زوال لدعائمه
، ولا انقلاع لشجرته، ولا انقطاع لمدته، ولا عفاء لشرائعه، ولا جذ لفروعه، ولا
ضنك لطرقه، ولا وعوثة لسهولته، ولا سواد لوضحه، ولا عوج لانتصابه، ولا عصل في
عوده، ولا وعث لفجه، ولا انطفاء لمصابيحه، ولا مرارة لحلاوته فهو دعائم اساخ في الحق
اسناخها، وثبت لها اساسها، وينابيع غزرت عيونها ومصابيح شبت نيرانها، ومنار اقتدى بها
سفارها، واعلام قصد بها فجاجها، ومناهل روي بها ورادها جعل الله فيه منتهى رضوانه، وذروة
دعائمه، وسنام طاعته، فهو عند الله وثيق الاركان، رفيع البنيان، منير البرهان، مضيء النيران،
عزيز السلطان، مشرف المنار، معوذ المثار، فشرفوه واتبعوه، وادوا اليه حقه، وضعوه
مواضعه الرسول الاعظم ثم ان الله سبحانه بعث محمدا صلى الله عليه واله بالحق حين دنا
من الدنيا الانقطاع، واقبل من الاخرة الاطلاع، واظلمت بهجتها بعد اشراق، و



وقامت بأهلها على ساق ، و خشن منها مهاد ، و أزف منها قياد ، في انقطاع من مدتها ، واقتراب من أشراطها ، و تصرم من أهلها ، وانفصام من حلقتها ، وانتشار من سببها ، وعفاء من أعلامها ، و تكشف من عوراتها ، و قصر من طولها جعله الله بلاغا لرسالته ، و كرامة لأمته ، و ربيعا لأهل زمانه ، و رفعة لأعوانه ، و شرفا لأنصاره ثم أنزل عليه الكتاب نورا لا تطفأ مصابيحه ، و سراجا لا يخبو توقده ، و بحرا لا يدرك قعره ، و منهاجا لا يضل نهجه ، و شعاعا لا يظلم ضوؤه ، و فرقانا لا يخمد برهانه ، و تبيانا لا تهدم أركانه ، و شفاء لا تخشى أسقامه ، وعزا لا تهزم أنصاره ، و حقا لا تخذل أعوانه فهو معدن الإيمان و بحبوحته ، و ينابيع العلم و بحوره ، و رياض العدل و غدرانه ، و أثافي الإسلام و بنيانه ، و أودية الحق و غيطانه و بحر لا ينزفه المستنزفون ، و عيون لا ينضبها الماتحون ، و مناهل لا يغيضها الواردون ، و منازل لا يضل نهجها المسافرون ، و أعلام لا يعمى عنها السائرون ، و آكام لا يجوز عنها القاصدون جعله الله ريا لعطش العلماء ، و ربيعا لقلوب الفقهاء ، و محاج لطرق الصلحاء ، و دواء ليس بعده داء ، و نورا ليس معه ظلمة ، و حبلا وثيقا عروته ، و معقلا منيعا ذروته ، و عزا لمن تولاه ، و سلما لمن دخله ، و هدى لمن ائتم به و عذرا لمن انتحله



ترجمه خطبه

از خطبه های امام علیه السلام که در مورد احاطه علم خداوند به تمام جزئیات و تشویق به تقوا و برتری اسلام و قرآن ایراد فرموده است خداوند از صدای نعره حیوانات وحشی در کوهها و بیابانها گناه و معصیت بندگان در خلوت گاهها آمد و شد و حرکات ماهیان در اقیانوس های ژرف و تلاطم امواج آب در اثر وزش تندبادها از همه اینها آگاه است و گواهی می دهم که محمد ص برگزیده خدا سفیر وحی و رسول رحمت او است توصیه به پرهیزکاری اما بعد من شما را به ترس از خدائی توصیه می کنم که آفرینشتان را آغاز کرده و به سوی او بازگشت می کنید خدائی که خواسته های شما را برمی آورد،آخرین نقطه امید و میل شما اوست ،راه راست و معتدل شما به او ختم می شود و به هنگام ترس و فزع تنها پناهگاهتان او می باشد تقوا و ترس از خدا،داروی بیماریهای قلوب، بینائی دلها، شفای آلام جسمانی ،صلاح و مرهم زخمهای جانها، پاکیزه کننده آلودگی ارواح ، جلای نابینائی چشمها، امنیت در برابر ناآرامیها و اضطراب ها و روشنائی تیرگیهای شما است بنابراین اطاعت خداوند را جامه زیرین قرار دهید نه روئین بلکه آن را داخل بدن و زیر پوست نه جامه زیرین بلکه بالاتر از آن ، آن را با اعضاء و جوارح و قلب خویش بیامیزید   اطاعت او را امیر و فرمانده امور خود راه ورود به آب گاه زندگی   شفیع برای رسیدن به خواسته ها سپر برای روز اضطراب چراغ قبرها آرامش برای وحشت های طولانی و راه گشایش برای لحظات سخت و مشکل زندگی خود قرار دهید زیرا اطاعت خداوند وسیله نگهدارنده ای است از حوادث هلاک کننده و از وحشتگاههائی که انتظار آنرا دارید و از حرارت آتشهای برافروخته شده   آنکس که دست به دامن تقوا زند شدائد و سختی ها از وی دور گردند تلخیها شیرین امواج ناراحتیهای متراکم از هم گشوده مشکلات پی در پی و خسته کننده آسان مجد و عظمت و بزرگواریهای از دست رفته همچون باران دانه درشت بر او فروبارند رحمت قطع شده خداوند به او عطف توجه کند نعمتها پس از فرونشستن به جوشش آیند و برکات کم شده ، به فراوانی بر او ببارند بنابراین از خداوندی بترسید که با پند و اندرزش به شما سود بخشیده به وسیله رسالتش شما را اندرز داده و با نعمتش بر شما منت گذارده خویشتن را برای پرستش او خاضع سازید و با

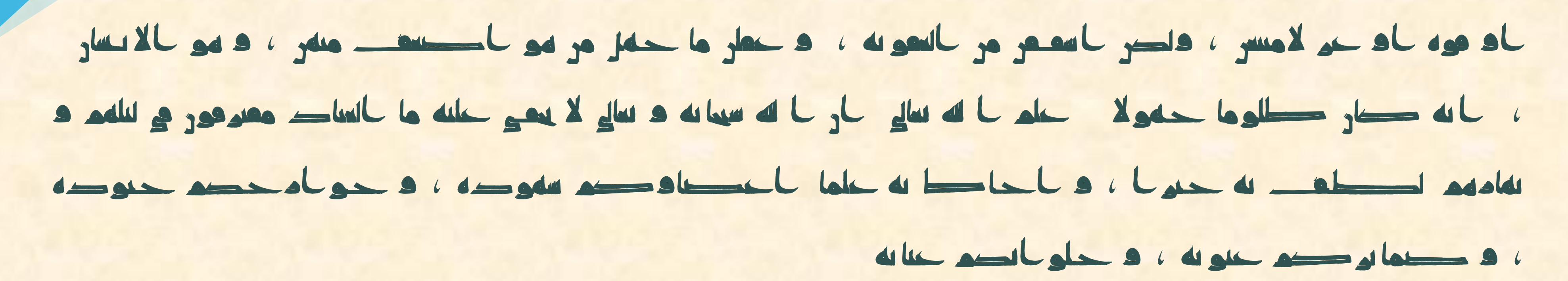
انجام وظائف حق اطاعتش را به جا آورید فضیلت اسلام سپس آگاه باشید اسلام آئینی است که خداوند برای خویشتن انتخاب فرموده و آن را با دید علم خویش آماده ساخته و سخت به آن اهتمام ورزیده است و بهترین مخلوقش را یعنی محمد ص برای تبلیغ آن برگزیده است پایه های آنرا بر محبت خویش قرار داده و ادیان و مذاهب را با عزت و قدرت اسلام ضعیف نمود مذاهب دیگر را با اعتلای آن پائین قرار داد و با احترام و نفوذ آن دشمنانش را خوار گردانید و با نصرت و یاری آن مخالفان سرسختش را مخذول کرد و با نیرومندساختنش ارکان ضلالت را در هم کوبید و تشنگان را از چشمه زلال آن سیراب ساخت و آبگاهش را پر آب کرد خداوند اسلام را طوری قرار داده که هرگز پیوندهایش شکسته نشود حلقه هایش گسسته نگردد اساس و ریشه اش ویرانی نپذیرد در پایه هایش زوال راه نیابد درخت وجودش برکنده نشود مدتش پایان نگیرد قوانینش غبار کهنگی به خود راه ندهد شاخه هایش قطع نگردد ضیق و تنگی در راههایش یافت نشود سهولت آن موجب دشواری نگردد تیرگی در روشنائیش به چشم نخورد و در طریق مستقیمش کژی راه نیابد ستونش پیچیدگی نبینند و در جاده های وسیع آن لغزندگی نباشد در چراغش خاموشی و در شیرینیش تلخی پیدا نشود بنابراین آئین اسلام ستونی است که خداوند آن را در اعماق حق استوار ساخته اساس و پی آن را ثابت قرار داده و چشمه ای است که آب آن فوران می کند چراغی است که شعله های آن برافروخته شده منار هدایتی است که مسافران راه حق با آن رهبری می شوند پرچمی است که برای راهنمائی پویندگان راه خدا نصب گردیده و آبگاهی است که واردان آن سیراب می شوند خداوند منتهای خشنودی خود بزرگترین ستونهایش یعنی عبادات و قله بلند اطاعتش یعنی جهاد را در آن قرار داده است اسلام در پیشگاه خداوند دارای ارکانی مطمئن بنائی بلند دلیلی درخشنده شعله ای روشنی بخش برهانی نیرومند و مناره ای بلندپایه است که ستیز و معارضه با آن امکان پذیر نیست پس آن را گرامی دارید از آن تبعیت کنید حق آن را ادا نمائید و آن را در جایگاه مناسب و شایسته خود قرار دهید و آن چنانکه هست آنرا بپذیرید پیامبر اعظم ص خداوند محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم را هنگامی به حق مبعوث ساخت که دنیا به پایان یافتن نزدیک شده نشانه های آخرت روی آورگردیده رونق آن پس از روشنائی به ظلمت گرائیده و اهل خویش را از ناراحتی سر پا نگهداشته بود بسترش ناهموار و آماده زوال و نابودی بود مدتش پایان می گرفت و علامتهای زوالش نزدیک می شد اهلش در حال نابودی حلقه زندگی در آن شکسته اسبابش از هم گسیخته پرچم هایش کهنه و پوسیده پرده هایش دریده و عمر طولانی آن به کوتاهی گرائیده بود در این هنگام خداوند وی را ابلاغ کننده رسالتش افتخارآفرین برای امتش باران بهاری برای تشنگان اهل زمانش سربلندی برای پیروانش و مایه شرف برای یاران و انصارش قرار داد قرآن کریم سپس کتاب آسمانی یعنی قرآن را بر او نازل فرمود نوری که خاموشی ندارد، چراغی که افروختگی آن زوال نپذیرد، دریائی که اعماقش را درک نتوان نمود، راهی که گمراهی در

آن وجود ندارد، شعاعی که روشنی آن تیرگی نگیرد، فرقان و جداکننده حق از باطلی که درخشش دلیلش به خاموشی نگراید، بنیانی که ارکان آن منهدم نگردد، بهبودی بخشی که با وجود آن ، بیماریها وحشت نیاورد، قدرتی که یاورانش شکست ندارند و حقی که مددکارانش خذلان نبینند قرآن معدن ایمان است و مرکز آن ، چشمه های دانش است و دریاهای آن ، منابع عدالت است و غدیرهای آن ، پایه های اسلام است و بنیان آن ، نهرهای زلال های حق است و سرزمینهای مطمئن آن ، دریائی ست که بهره گیران تشنه کام ، آبش را تمام نتوانند کشید، و چشمه هائی است که از آن کم نتوانند کرد، محل برداشت آبی است که هرچه از آن برگیرند کم نمی شود، منازلی است که مسافران ، راه آن را گم نمی کنند نشانه هائی است که از چشم سیرکنندگان پنهان نمی ماند و کوهساری است که دیده رهگذران را به خود متوجه ساخته از آن نمی گذرند خداوند این قرآن را فرونشاننده عطش دانشمندان ، باران بهاری برای قلب درک کنندگان ، و جاده وسیع برای صالحان قرار داده است قرآن داروئی است که پس از آن بیماری باقی نمی ماند، نوری است که بعداز آن ظلمتی یافت نمی شود، ریسمانی است که دستگیره آن مطمئن ، پناهگاهی است که قله بلند آن مانع دشمنان ، نیرو و قدرتی است برای کسی که به آن چنگ زند، محل امنی است برای هرکس که به آن وارد شود، راهنمائی است برای آنکه به آن اقتدا کند، انجام وظیفه ای است برای آنکس که مذهب خویش گرداند، برهانی است برای کسی که به گفته هایش استدلال کند، شاهد و گواهی است برای آنکه از آن سخن بگوید، پیروزی و غلبه است برای افرادی که با آن استدلال نمایند، نجات دهنده ای است برای کسی که حامل آن باشد و به آن عمل کند، مرکب راهواری است برای کسی که آن را بکار گیرد، نشانه ای است برای کسی که با آن علامت گذاری کند، سپری است برای آنکس که لباس رزم بپوشد، دانشی است برای کسی که حفظ کند، گفتار پرارزشی است برای آنکه روایت کند و حکم و فرمانی است برای کسی که قضاوت و به عهده گیرد

خطبه شماره ۹۹

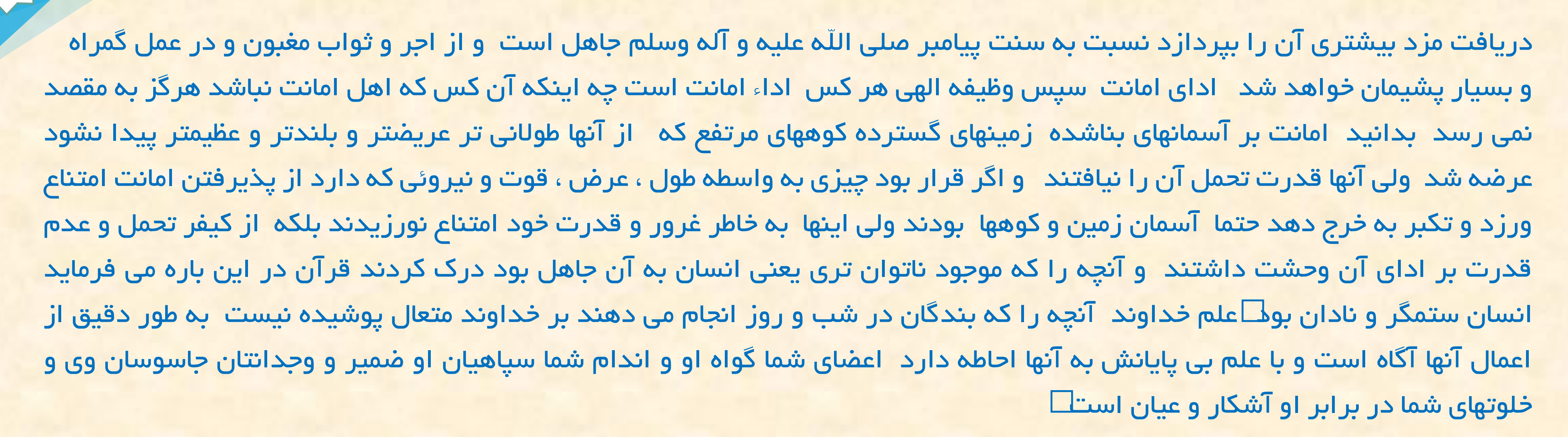
و من كلام له عليه السلام كان يوصي به اصحابه تعاهدوا امر الصلاه ، و حافظوا عليها ، واستكثروا منها ، و تقربوا بها فانها كانت على المومنين كتابا موقوتا الا تسمعون الي جواب

أهل النار حين سئلوا ما سلككم في سقر قالوا لم نك من المصلين و إنها لتحت الذنوب
حت الورق ، و تطلقها إطلاق الربق ، و شبهها رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لى الله عليه
و آله و سلم بالحمة تكون على باب الرجل ، فهو يغتسل منها في اليوم والليلة خمس مرات ، فما عسى
أن يبقى عليه من الدرن ، و قد عرف حقها رجال من المؤمنين الذين لا تشغلهم عنها زينة متاع ، و لا قرة
عين من ولد و لا مال . يقول الله سبحانه رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله وإقام الصلاة وإيتاء
الزكاة . و كان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لى الله عليه و آله و سلم نصبا بالصلاة بعد
التبشير له بالجنة ، لقول الله سبحانه و أمر أهلك بالصلاة واصطبر عليها ، فكان يأمر بها أهله و
يصبر عليها نفسه . ثم إن الزكاة جعلت مع الصلاة قربانا لأهل الإسلام ، فمن أعطاها
طيب النفس بها ، فإنها تجعل له كفارة ، و من النار حجازا و وقاية . فلا يتبعنها أحد نفسه ، و لا يكثرن
عليها لهفه ، فإن من أعطاها غير طيب النفس بها ، يرجو بها ما هو أفضل منها ، فهو جاهل بالسنة ،
مغبون الأجر ، ضال العمل ، طويل الندم . ثم أداء الأمانة ، فقد خاب من ليس من أهلها
إنها عرضت على السماوات المبنية ، والأرضين المدحوة ، والجبال ذات الطول
المنصوبة فلا أطول ولا أعرض ، ولا أعلى ولا أعظم منها ولو امتنع شيء بطول أو عرض



ترجمه خطبه

از سخنان امام علیه السلام که همواره یارانش را به آن توصیه می کرد نماز را به پا دارید محافظت آن را بر عهده گیرید زیاد به آن توجه کنید و فراوان نماز بخوانید و به وسیله آن به خدا تقرب جوئید زیرا نماز به عنوان فریضه واجب در اوقات مختلف شبانه روز بر مؤمنان مقرر شده است مگر به پاسخ دوزخیان در برابر این پرسش که چه چیز شما را به دوزخ کشانیده است گوش فرانداده اید که می گویند ما از نمازگزاران نبودیم نماز گناهان را همچون برگهای پائیزی می ریزد و غل و زنجیرهای معاصی را از گردنها می گشاید پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم نماز را به چشمه آب گرمی که بر درب خانه کسی باشد و شبانه روزی پنج بار خود را در آن شتشو دهد تشبیه کرده است که بدون تردید چرک و آلودگی در بدن چنین کسی باقی نخواهد ماند گروهی از مؤمنان که زینت و متاع این جهان و چشم روشنی آن یعنی فرزندان و اموال آنان را به خود مشغول نداشته حق نماز را خوب شناخته اند خداوند سبحان می گوید مردانی هستند که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و پرداخت زکات بازنمی دارد رسول خدا ص بعد از بشارت به بهشت خویش را در مورد نماز به تعب و مشقت انداخته بود زیرا خداوند به او فرموده بود خانواده خویش را به نماز فرمان ده و در برابر آن شکیبا باش لذا آن حضرت پی در پی اهل بیت خود را به نماز امر می کرد و خود نیز در انجام آن شکیبائی داشت زکات و بدانید که زکات همراه نماز مایه تقرب مسلمانان به خداوند است بنابراین کسی که زکات را با طیب خاطر عطا کند کفاره گناهان او محسوب می شود و مانع و حاجبی از آتش برای او خواهد بود پس نباید کسی چشم به دنبال آنچه پرداخته بدوزد و در ادای آن برای خویش مشتقت ببینند یا بخاطر آن حسرت خورد زیرا آن کس که بدون طیب نفس برای



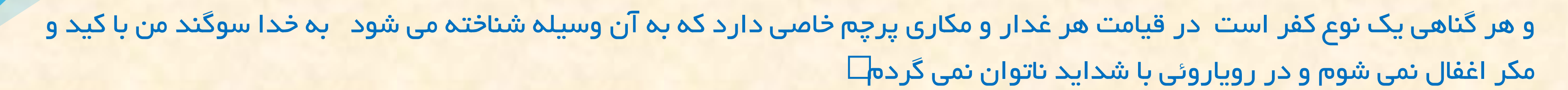
دریافت مزد بیشتری آن را بپردازد نسبت به سنت پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم جاهل است و از اجر و ثواب مغبون و در عمل گمراه و بسیار پشیمان خواهد شد   ادای امانت سپس وظیفه الهی هر کس اداء امانت است چه اینکه آن کس که اهل امانت نباشد هرگز به مقصد نمی رسد بدانید امانت بر آسمانهای بناشده زمینهای گسترده کوههای مرتفع که   از آنها طولانی تر عریضتر و بلندتر و عظیمتر پیدا نشود عرضه شد ولی آنها قدرت تحمل آن را نیافتند   و اگر قرار بود چیزی به واسطه طول ، عرض ، قوت و نیروئی که دارد از پذیرفتن امانت امتناع ورزد و تکبر به خرج دهد حتما آسمان زمین و کوهها بودند ولی اینها به خاطر غرور و قدرت خود امتناع نورزیدند بلکه از کیفر تحمل و عدم قدرت بر ادای آن وحشت داشتند   و آنچه را که موجود ناتوان تری یعنی انسان به آن جاهل بود درک کردند قرآن در این باره می فرماید انسان ستمگر و نادان بو□علم خداوند آنچه را که بندگان در شب و روز انجام می دهند بر خداوند متعال پوشیده نیست به طور دقیق از اعمال آنها آگاه است و با علم بی پایانش به آنها احاطه دارد اعضای شما گواه او و اندام شما سپاهیان او ضمیر و وجدانتان جاسوسان وی و خلوتهای شما در برابر او آشکار و عیان است□

خطبه شماره ۱۰۰

و من كلام له عليه السلام في معاوية و الله ما معاوية بادهى مني ، ولكنه يغدر و يفجر و لولا كراهية الغدر لكنت من ادهى الناس ، ولكن كل غدرة فجرة ، و كل فجرة كفرة و لكل غادر لواء يعرف به يوم القيامة و الله ما استغفل بالمكيدة ، و لا استغمز بالشديدة

ترجمه خطبه

سخنی است که امام علیه السلام درباره معاویه ایراد فرموده من از همه سیاستمدارترم سوگند بخدا معاویه از من سیاستمدارتر نیست اما او نیرنگ می زند و مرتکب انواع گناه می شود اگر نیرنگ ناپسند و ناشایسته نبود من سیاستمدارترین مردم بودم ولی هر نیرنگی گناه است



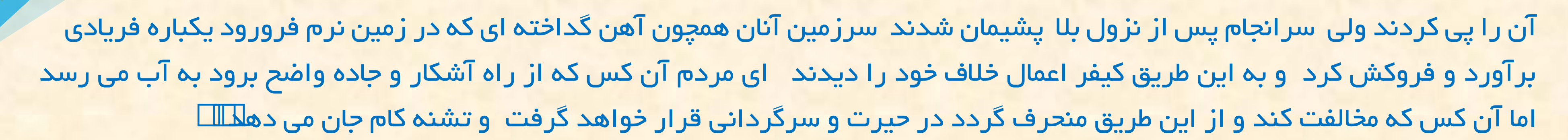
و هر گناهی یک نوع کفر است در قیامت هر غدار و مکاری پرچم خاصی دارد که به آن وسیله شناخته می شود   به خدا سوگند من با کید و مکر اغفال نمی شوم و در رویاروئی با شداید ناتوان نمی گردم

خطبه شماره ۱۰۱

و مر ـــطلام له علىه السلام ســط لسلوط الــطــلويو الواـــصى الىها الىاس لا لسوحـــسوا فى ـــطـــلويو الهـدى لعله اهله ، فار الىاس فـد احـمعوا على مادده سىعها فـصىر ، وحـوعها ـــطـوىل الىها الىاس ، الىما ىحمع الىاس الرصى و السـحط و الىما عـمر ىاقه ىمود رحل واحـد فعمهم الله ىالعـذاب لما عموه ىالرصى ، فعال سىحاىه فعـمروها فاصـــىحوا ىادمىر ، فما ـــكار الا ار حارـــد ارصـــهم ىالـحسعه حوار السـكه المحماه فى الارـــص الحواره الىها الىاس ، مر سلـــك الـــطـــلويو الواـــصى ورد الما ، و مر حالـــف وفع فى الىىه

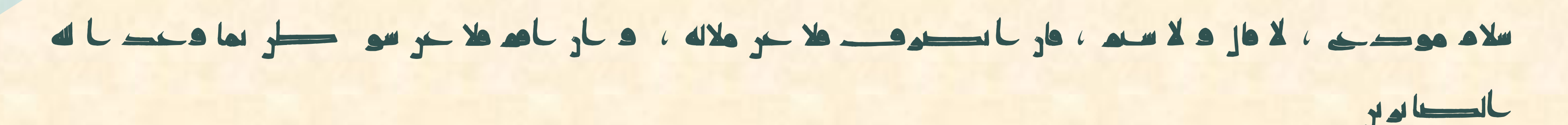
ترجمه خطبه

از سخنان امام علیه السلام که در آن توصیه فرموده راه روشن را انتخاب کنند ای مردم در طریق هدایت از کمی نفرات وحشت نکنید زیرا مردم در اطراف سفره ای اجتماع کرده اند که مدت سیری آن کوتاه و گرسنگی آن طولانی است   ای مردم رضایت و نارضائی بر عمل موجب وحدت پاداش و کیفر مردم می گردد یعنی عاملان و کسانی که راضی به آن عملند در کیفر یا پاداش شریکند   ناقه ثمود را یک نفر بیشتر پی نکرد اما عذاب و کیفر آن همه قوم ثمود را فراگرفت زیرا همه به عمل او راضی بودند خداوند سبحان می فرماید فعقروها فاصبحوا نادمین


آن را پی کردند ولی سرانجام پس از نزول بلا پشیمان شدند سرزمین آنان همچون آهن گداخته ای که در زمین نرم فرورود یکباره فریادی برآورد و فروکش کرد و به این طریق کیفر اعمال خلاف خود را دیدند ای مردم آن کس که از راه آشکار و جاده واضح برود به آب می رسد اما آن کس که مخالفت کند و از این طریق منحرف گردد در حیرت و سرگردانی قرار خواهد گرفت و تشنه کام جان می دهد

خطبه شماره ۱۰۲

و من كلام له عليه السلام روي عنه انه قاله عند دفن سيدة النساء فاطمة عليها السلام ، كالمناجي
به رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم صلى الله عليه و سلم عند قبره السلام عليك يا رسول الله عني ، و
عن ابنتك النازلة في جوارك ، و السريعة اللحاق بك ، قل ، يا رسول الله ، عن صفيتك صبري
، و رق عنها تجلدي ، الا ان في التأسي لي بعظيم فرقتك ، و فادح مصيبتك ، موضع تعز ، فلقد
وسدتك في ملحودة قبرك ، و فاضت بين نحري و صدري نفسك فانا لله و انا اليه راجعون
فلقد استرجعت الوديعة ، و اخذت الرهينة ، اما حزني فسرمد ، و اما ليلي فمسهد ، الى ان يختار
الله لي دارك التي انت بها مقيم و ستنبئك ابنتك بتضافر امتك على هضمها فاحفها
السؤال ، و استخبرها الحال ، هذا و لم يطل العهد ، و لم يخل منك الذكر ، و السلام عليكما



ترجمه خطبه

از سخنان امام علیه السلام است روایت شده که این سخن را امام علیه السلام در کنار قبر فاطمه علیهاالسلام سیده زنان جهان به هنگام دفن او فرموده و گویا با پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم سخن می گوید ای رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم از جانب من و دخترت که هم اکنون در جوارت فرودآمده و به سرعت به تو ملحق شده است سلام ای پیامبر از فراق دختر برگزیده و پاکت پیمانه صبرم لبریز شده و طاقتم از دست رفته اما پس از روبروشدن با مرگ و رحلت تو هر مصیبتی به من برسد کوچک است فراموش نمی کنم با دست خود تو را در میان قبر قرار دادم و هنگام رحلتت سرت برسینه ام بود که قبض روح شدی فانا للّه و انا الیه راجعون ما از آن خدائیم و به سوی او بازمی گردیم   ای پیامبر امانتی که به من سپرده بودی هم اکنون بازداده شده و گروگان را بازپس دادم اما اندوهم همیشگی است و شبهایم همراه بیداری تا آندم که خداوند سرمنزل تو را که در آن اقامت گزیده ای برایم انتخاب کند به زودی دخترت تو را آگاه خواهد ساخت که امتت در ستم کردن به وی اجتماع کرده بودند سرگذشت وی را از او بی پرده بپرس و چگونگی را از وی خبر گیر وضع این چنین است در حالیکه هنوز فاصله ای با زمان حیات تو نیفتاده و یادت فراموش نگردیده سلام من به هر دوی شما باد سلام وداع کننده نه سلام کسی که یا خشنود یا خسته دل باشد اگر از خدمت تو بازمی گردم از روی ملالت نیست و اگر در کنار قبرت اقامت گزینم نه به خاطر سوءظنی است که به وعده نیک خدا در مورد صابران دارم

خطبه شماره ۱۰۳

و من كلام له عليه السلام في التزهيد من الدنيا و الترغيب في الآخرة ، أيها الناس ، إنما الدنيا دار مجاز ، و الآخرة دار قرار ، فخذوا من ممركم لمقركم ، و لا تهتكوا أستاركم عند من يعلم أسراركم ، و أخرجوا من الدنيا قلوبكم من قبل أن تخرج منها أبدانكم ، ففيها اختبرتم ، و لغيرها خلقتم إن المرء إذا هلك قال الناس ما ترك و قالت الملائكة ما قدم لله آباؤكم فقدموا بعضا يكن لكم قرضا ، و لا تخلفوا كلا فيكون فرضا عليكم

ترجمه خطبه

از سخنان امام علیه السلام که درباره زهد در دنیا و تشویق به آخرت فرموده است ای مردم دنیا سرای گذر است و آخرت خانه قرار و همیشگی پس از گذرگاه خویش برای سرمنزل قرار خود توشه تهیه کنید و پرده خویش را در پیش کسی که از اسرارتان آگاه است ندرید پیش از اینکه بدنتان از جهان خارج گردد قلبتان را از آن خارج سازید در دنیا آزمایش می شوید و برای غیر از آن آفریده شده اید آن دم که کسی بمیرد مردم می گویند چه باقی گذاشت ولی فرشتگان می گویند چه چیز پیش فرستاده خدا پدرتان را رحمت کند مقداری از ثروت خویش را از پیش بفرستید تا به عنوان قرض در پیشگاه خدا برایتان باقی بماند و همه را مگذارید که فریضه سنگینی برایتان خواهد داشت و آن پاسخگوئی روز قیامت است

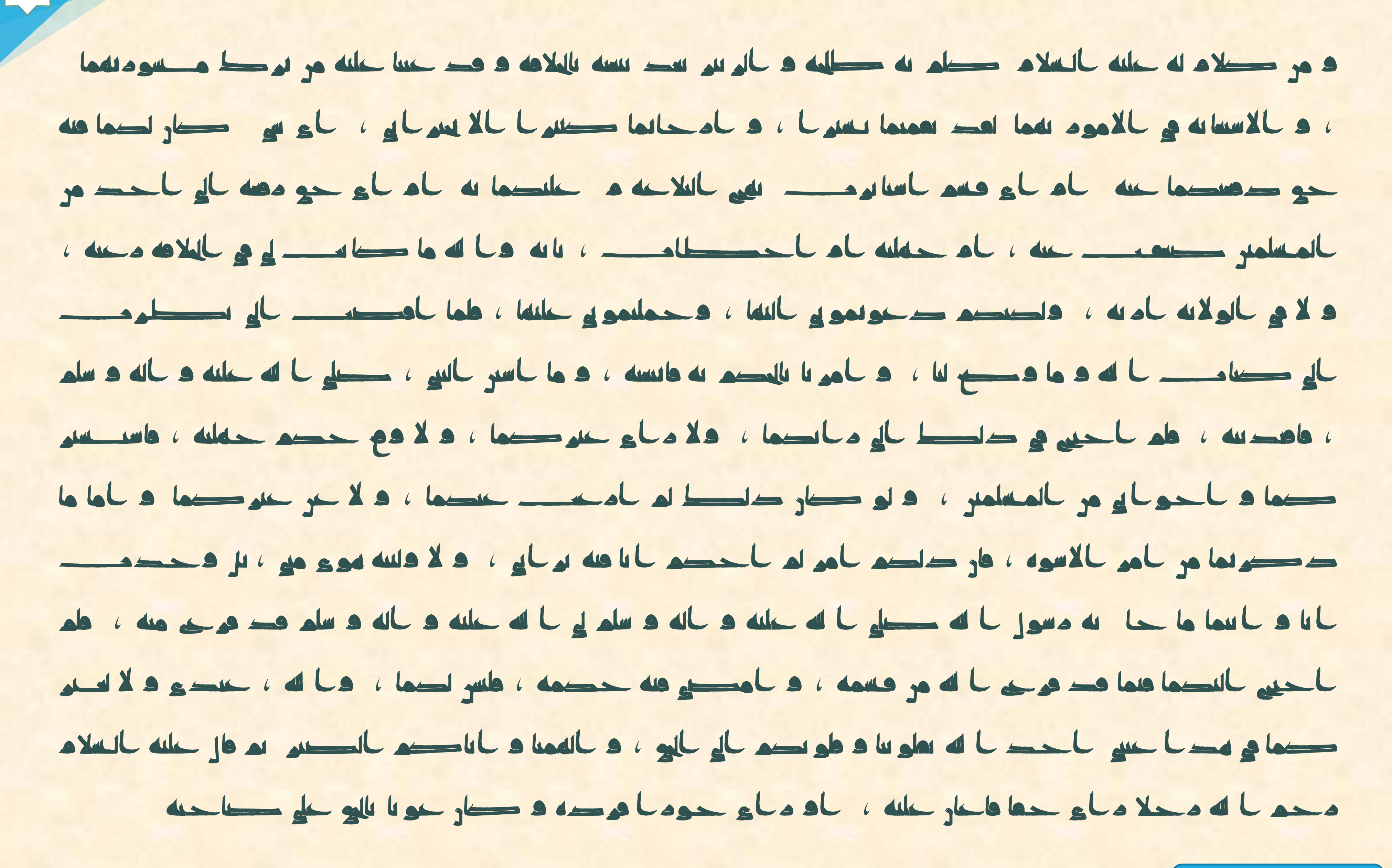
خطبه شماره ۱۰۴

و من كلام له عليه السلام كان كثيرا ما ينادي به أصحابه تجهزوا رحمكم الله فقد نودي فيكم بالرحيل ، و أقلوا العرجة على الدنيا ، و انقلبوا بصالح ما بحضرتكم من الزاد ، فإن أمامكم عقبة كؤودا و منازل مخوفة مهولة ، لا بد من الورود عليها ، و الوقوف عندها . و اعلموا أن ملاحظ المنية نحوكم دانية ، و كأنكم بمخالبها و قد نشبت فيكم ، و قد دهمتكم فيها مفظعات الأمور ، و معضلات المحذور . فقطعوا علائق الدنيا و استظهروا بزاد التقوى و قد مضى شيء من هذا الكلام فيما تقدم ، بخلاف هذه الرواية

ترجمه خطبه

از سخنان امام علیه السلام که همواره اصحاب خویش را با آن مخاطب می ساخته است خدای شما را رحمت کند آماده حرکت شوید که ندای رحیل و کوچ در میان شما بلند شده است علاقه به اقامت در دنیا را کم کنید و با تهیه زاد و توشه اعمال نیک به سوی آخرت بازگردید که گردنه های سخت و دشوار و سرمنزلهای خوفناک در پیش دارید و باید در آنها فرودآئید و در آنجا توقف کنید آگاه باشید که فاصله نگاههای مرگ به شما کوتاه و نزدیک است و گویا مرگ چنگالهایش را در جان شما فروبرده کردارهای بد مشکلات زندگی و کژیها و ناروائیها مرگ را از شما پنهان داشته اند بنابر این علائق و وابستگیهای دنیا را از خویش کم کنید و کمر خویش را با توشه تقوا محکم ببندید قسمتی از این سخن قبلا گذشت ولی با این روایت تفاوت داشت

خطبه شماره ۱۰۵



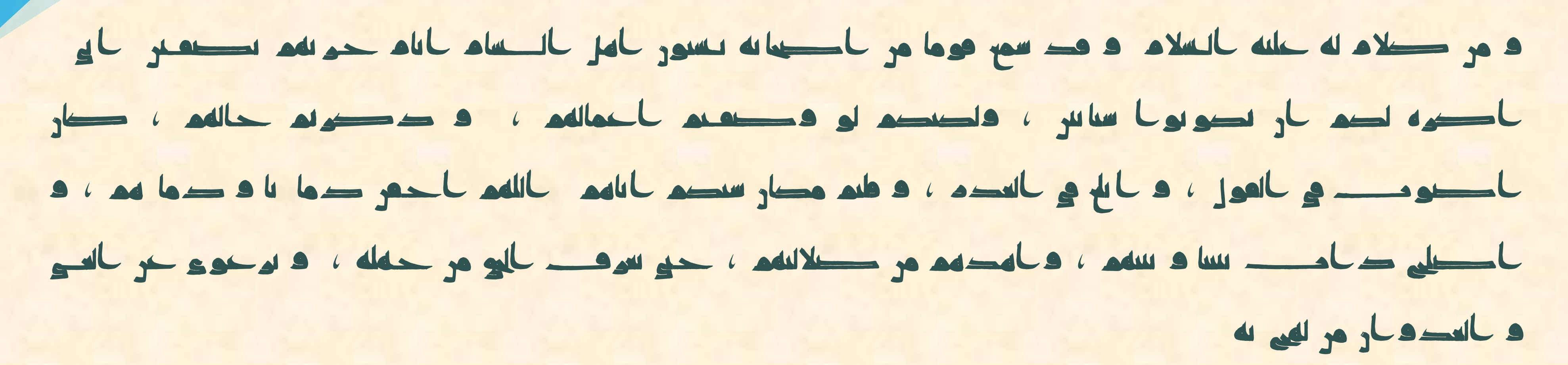
و من كلام له عليه السلام كلم به طلحة و الزبير بعد بيعته بالخلافة و قد عتبا عليه من ترك مشورتهما ، و الاستعانة في الأمور بهما لقد نقمتما يسيرا ، و أرجأتما كثيرا ألا تخبراني ، أي شيء كان لكما فيه حق دفعتكما عنه أم أي قسم استأثرت نهج البلاغة م عليكما به أم أي حق رفعه إلي أحد من المسلمين ضعفت عنه ، أم جهلته أم أخطأت بابه ، والله ما كانت لي في الخلافة رغبة ، و لا في الولاية إربة ، ولكنكم دعوتموني إليها ، و حملتموني عليها ، فلما أفضت إلي نظرت إلى كتاب الله و ما وضع لنا ، و أمرنا بالحكم به فاتبعته ، و ما استن النبي ، صلى الله عليه و آله و سلم ، فاقتديته ، فلم أحتج في ذلك إلى رأيكما ، و لا رأي غيركما ، و لا وقع حكم جهلته ، فأستشيركما و إخواني من المسلمين ، و لو كان ذلك لم أرغب عنكما ، و لا عن غيركما و أما ما ذكرتما من أمر الأسوة ، فإن ذلك أمر لم أحكم أنا فيه برأيي ، و لا وليته هوى مني ، بل وجدت أنا و أنتما ما جاء به رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لى الله عليه و آله و سلم قد فرغ منه ، فلم أحتج إليكما فيما قد فرغ الله من قسمه ، و أمضى فيه حكمه ، فليس لكما ، و الله ، عندي و لا لغيركما في هذا عتبى أخذ الله بقلوبنا و قلوبكم إلى الحق و ألهمنا و إياكم الصبر ثم قال عليه السلام رحم الله رجلا رأى حقا فأعان عليه ، أو رأى جورا فرده و كان عونا بالحق على صاحبه



ترجمه خطبه

یکی از سخنان امام علیه السلام هنگامیکه طلحه و زبیر پس از بیعت به امام علیه السلام اعتراض کردند که چرا در امور با آنان مشورت نکرده و از آنها کمک نگرفته است امام علیه السلام این سخن را در پاسخ آنها فرمود برای امور ناچیزی خشم گرفتید و خوبیهای فراوان را نادیده انگاشتید آیا ممکن است مرا آگاه سازید که شما چه حقی داشته اید که آن را از شما بازداشته ام یا کدام سهم بوده که من متصرف شده و بر شما ستم روا داشته ام و یا کدام شکایت و حقی بوده که یکی از مسلمانان پیش من آورده و من در برابر گرفتن و رسیدگی به آن ضعف نشان داده ام و یا کدام حق و یا فرمان الهی بوده که به آن جاهل و یا راه آن را اشتباه پیموده ام به خدا سوگند من به خلافت رغبتی نداشتم و به ولایت و زمامداری شما علاقه ای نشان نمی دادم و این شما بودید که مرا به آن دعوت کردید و آنرا به من تحمیل نمودید و آنگاه که حکومت و زمامداری به من رسید من در کتاب خدا نظر انداختم هر دستوری که داده و هر امری که فرموده بود متابعت کردم به سنت و روش پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم توجه نموده به آن اقتدا نمودم لذا هیچ نیازی به حکم و رای شما و دیگران پیدا نکردم هنوز حکمی پیش نیامده که آن را ندانم و نیاز به مشورت شما و برادران مسلمان خود پیدا کنم اگر چنین پیشامدی می شد از شما و دیگران روی گردان نبودم و اما اعتراض شما در مورد اینکه چرا بین شما و سائر مسلمانان به تساوی رفتار کرده ام این حکمی نبوده که من به رای خود صادر کرده و بر طبق خواسته دلم انجام داده باشم بلکه من و شما می دانیم که این همان دستورالعملی است که پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم آورده و انجام داده است و در آنچه خداوند سهم بندی آن را مشخص نموده و فرمان آن را صادر کرده به شما نیازی نداشتم به خدا سوگند نه شما و نه دیگری نمی تواند به من اعتراضی داشته باشد خداوند قلبهای ما و شما را به سوی حق متوجه سازد و شکیبائی و استقامت تحمل حق را به ما الهام نماید سپس امام علیه السلام فرمود خدای رحمت کند آن کس که هرگاه حقی را ببیند اعانت کند و یا اگر ستمی را مشاهده نماید آن را از بین ببرد به یاری صاحب حق برخیزد و بر ضد ستمگر قیام نماید

خطبه شماره ۱۰۶



و من كلام له عليه السلام و قد سمع قوما من اصحابه يسبون اهل الشام ايام حربهم بصفين

انی اكره لكم ان تكونوا سبابين ، ولكنكم لو وصفتم اعمالهم ، و ذكرتم حالهم ، كان

اصوب في القول ، و ابلغ في العذر ، و قلتم مكان سبكم اياهم اللهم احقن دماءنا و دماءهم ، و

اصلح ذات بيننا و بينهم ، و اهدهم من ضلالتهم ، حتى يعرف الحق من جهله ، و يرعوي عن الغي

و العدوان من لهج به

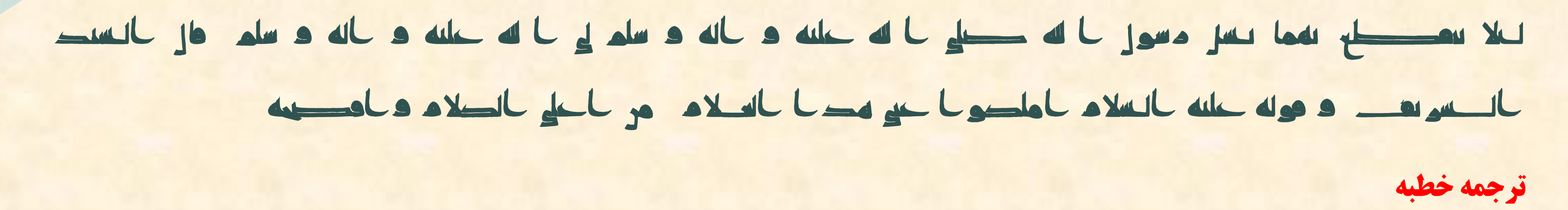
ترجمه خطبه

از سخنان امام علیه السلام این سخن را هنگامی فرمود که شنید عده ای از اصحابش شامیان را در صفین دشنام می دادند من خوش ندارم که شما دشنام دهنده باشید اما اگر کردارشان را یادآور می شدید و گمراهیها و کارهای ناشایسته آنان را برمی شمردید به راست نزدیکتر و معذورتر بود شما باید به جای دشنام به آنها می گفتید بار پروردگارا خون ما و آنها را حفظ کن بین ما و آنها را اصلاح نما و آنان را از گمراهی به راه راست هدایت فرما تا آنان که جاهلند حق را بشناسند و کسانی که ستیزگی و دشمنی با حق می کنند دست بردارند و بازگردند

خطبه شماره ۱۰۷

و من كلام له عليه السلام في بعض ايام صفين و قد راى الحسن ابنه عليه السلام يتسرع الى الحرب

املكوا عني هذا الغلام لا يهدني ، فانني انفس بهذين يعني الحسن و الحسين عليهما السلام على الموت



ترجمه خطبه

از سخنان امام علیه السلام این سخن را امام علیه السلام هنگامی فرمود که در بعضی از روزهای جنگ صفین مشاهده کرد فرزندش امام حسن ع به سوی نبرد به سرعت در حرکت است   این جوان را به شدت بگیرید و نگاهش دارید تا مرگ او مرا در هم نکوبد   من در مرگ این دو حسن و حسین ع بخل می ورزم نکند با مرگ آنها نسل رسولخدا ص قطع گردد سیدرضی می فرماید جمله املکوا عنی هذا الغلام در مرحله اعلای سخن و از فضیحترین جمله هاست

خطبه شماره ۱۰۸

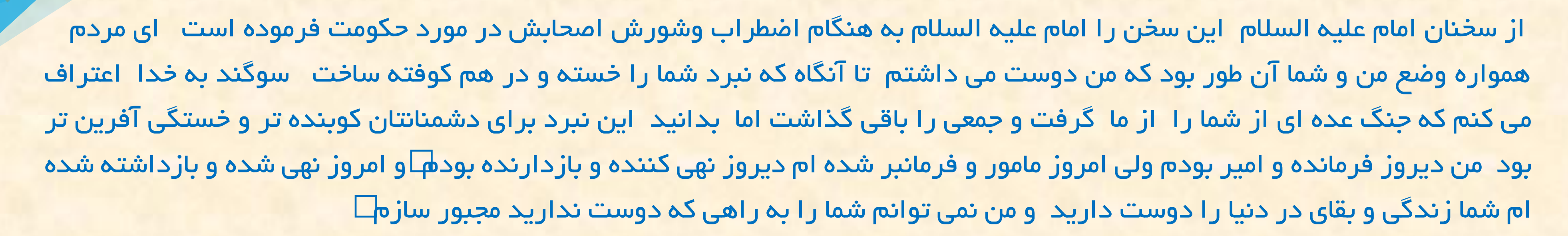
و مر ـــلام له ـعلىه الـسلام ڡاله لما الـــــــطوڡـــ ـعله الـــساله ڡي امر الـحـكومه اىما الـاس ، الـه لم

ىزل امرى مـعـكم على ما احـــــب ، حـى ىهـكـكـم الـحرب ـــــ ، و ڡد ، و الله ، احـــــــدـ مـكـم و

ىركـــــ ، و هي لـعدوـكـم الهـــــط ، لقد ڪـــــــــ امس اميرا ، ڡاصـــــــ الىوم مامورا ، و

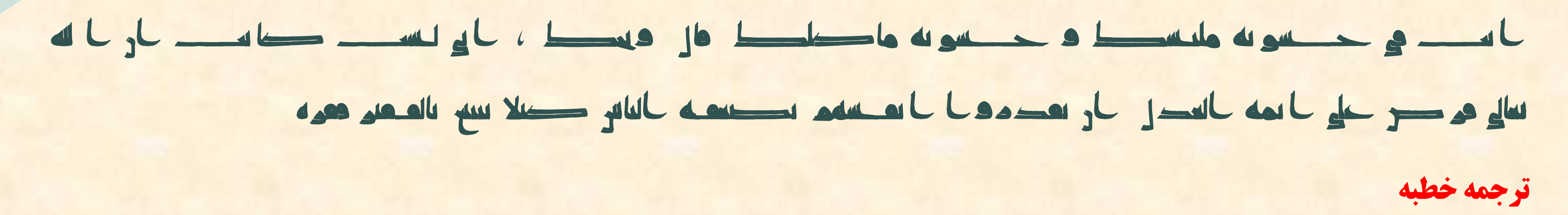
ڪـــــــ امس ناهيا ، ڡاصـــــــ الىوم منهيا ، و ڡد احـسىم الـىڡا ، و لىس لي ار احـمـلـكـم على ما ىكرهون

ترجمه خطبه


از سخنان امام علیه السلام این سخن را امام علیه السلام به هنگام اضطراب وشورش اصحابش در مورد حکومت فرموده است   ای مردم همواره وضع من و شما آن طور بود که من دوست می داشتم تا آنگاه که نبرد شما را خسته و در هم کوفته ساخت   سوگند به خدا اعتراف می کنم که جنگ عده ای از شما را از ما گرفت و جمعی را باقی گذاشت اما بدانید این نبرد برای دشمنانتان کوبنده تر و خستگی آفرین تر بود من دیروز فرمانده و امیر بودم ولی امروز مامور و فرمانبر شده ام دیروز نهی کننده و بازدارنده بودم و امروز نهی شده و بازداشته شده ام شما زندگی و بقای در دنیا را دوست دارید و من نمی توانم شما را به راهی که دوست ندارید مجبور سازم

خطبه شماره ۱۰۹

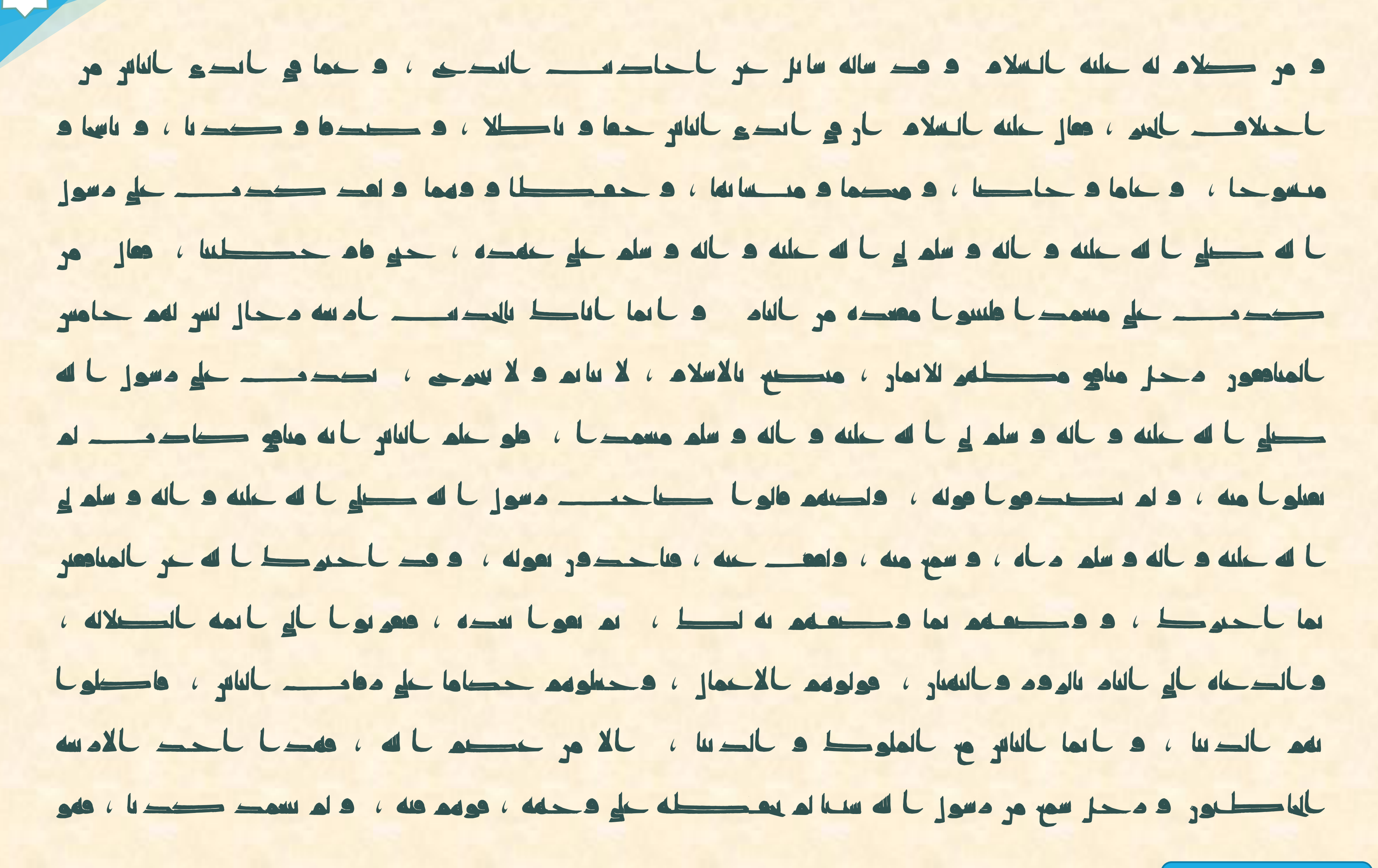
و من كلام له عليه السلام بالبصره ، و قد دخل على العلا بن زياد الحارثي و هو من اصحابه يعوده ،
فلما رای سعة داره قال : ما كنت تصنع بسعة هذه الدار في الدنيا ، و انت اليها في الآخره
كنت احوج ؟ و بلى ان شئت بلغت بها الآخره تقري فيها الضيف ، و تصل فيها الرحم ،
و تطلع منها الحقوق مطالعها ، فاذا انت قد بلغت بها الآخره فقال له العلا يا امير المومنين
اشكو اليك اخي عاصم بن زياد قال و ما له قال لبس العباء و تخلى عن الدنيا قال على به فلما جا قال ،
يا عدي نفسه لقد استهام بك الخبيث اما رحمت اهلك و ولدك اترى الله احل لك
الطيبات ، و هو يكره ان تاخذها انت اهون على الله من ذلك قال يا امير المومنين ، هذا



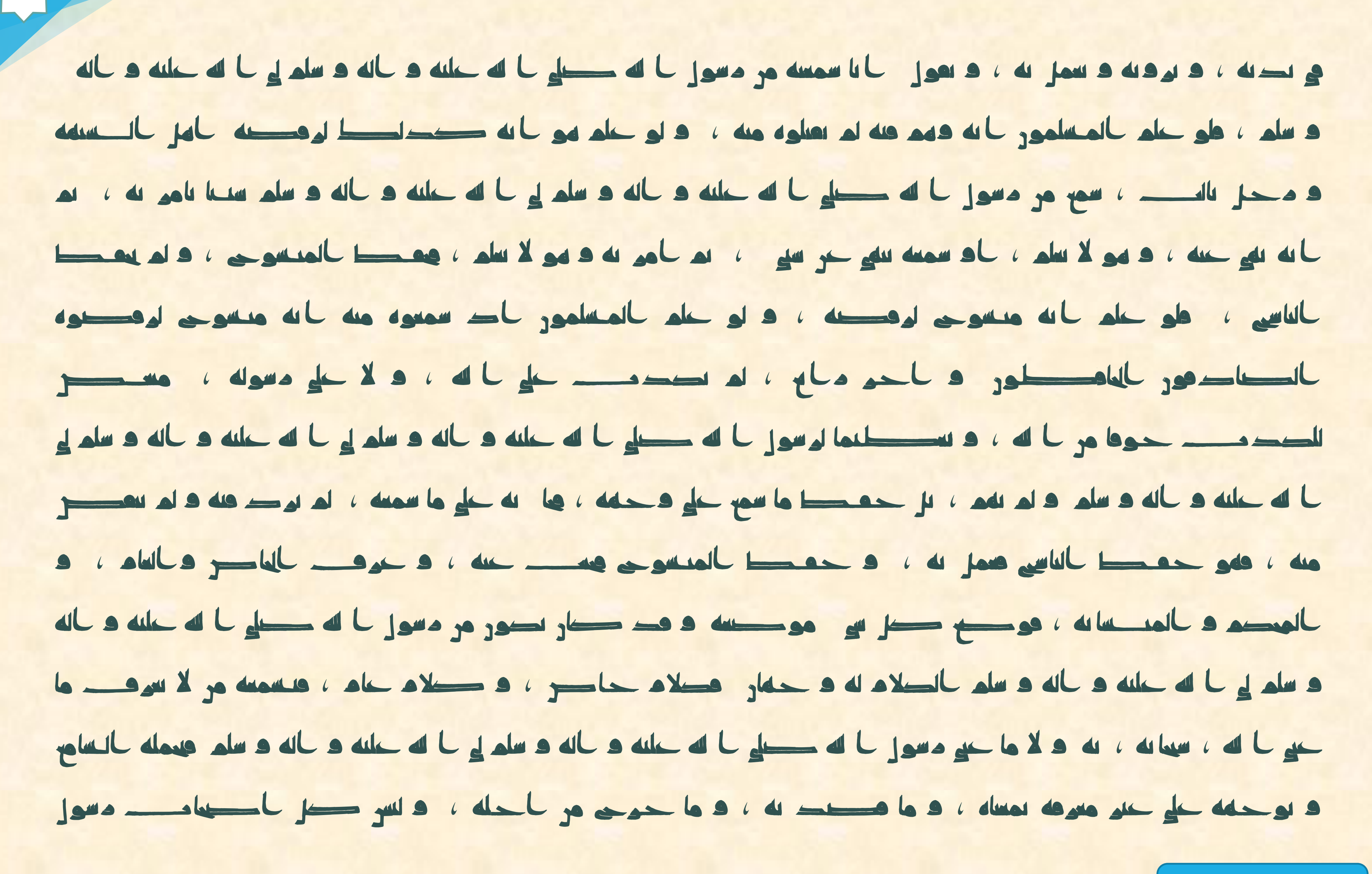
ترجمه خطبه

از سخنان امام علیه السلام در بصره به عیادت علاءابن زیادحارثی که از یارانش بود رفت و چون چشمش به خانه وسیع او افتاد فرمود این خانه با این وسعت را در این دنیا برای چه می خواهی با اینکه در آخرت به آن نیازمندتری آری مگر اینکه بخواهی به این وسیله به آخرت برسی یعنی مهمانی کنی و مهمانان در آن را گرامی داری صله رحم نمائی و بدین وسیله حقوق لازم خود را اظهار کرده به مورد خود قرار دهی که در این صورت با این خانه به آخرت نائل شده ای علاء گفت ای امیرمؤمنان از برادرم عاصم بن زیاد پیش تو شکایت می آورم فرمود مگر چه کرده علاء پاسخ داد عبائی پوشیده و از دنیا کناره گرفته است امام علیه السلام فرمود حاضرش کنید هنگامی که آمد به او فرمود ای دشمنک جان خود شیطان در تو راه یافته و هدف تیر او قرار گرفته ای آیا به خانواده و فرزندانت رحم نمی کنی تو خیال می کنی خداوند به ظاهر طیبات را بر تو حلال کرده اما در واقع دوست ندارد که از آنها استفاده کنی تو در پیشگاه خداوند بی ارزشتر از آنی که بدینگونه با تو رفتار کند عاصم گفت ای امیرمؤمنان اما تو خود با این لباس خشن و آن غذای ناگوار به سر می بری در حالی که پیشوا و امام ما هستی و بر ما لازم است به تو اقتدا کنیم فرمود وای بر تو من مثل تو نیستم وظیفه من غیر از شما است خداوند بر پیشوایان حق واجب شمرده که بر خود سخت گیرند و همچون طبقه ضعیف مردم باشند تا نداری فقیر او را هیجان نیاورد که سر از فرمان خداوند برتابد

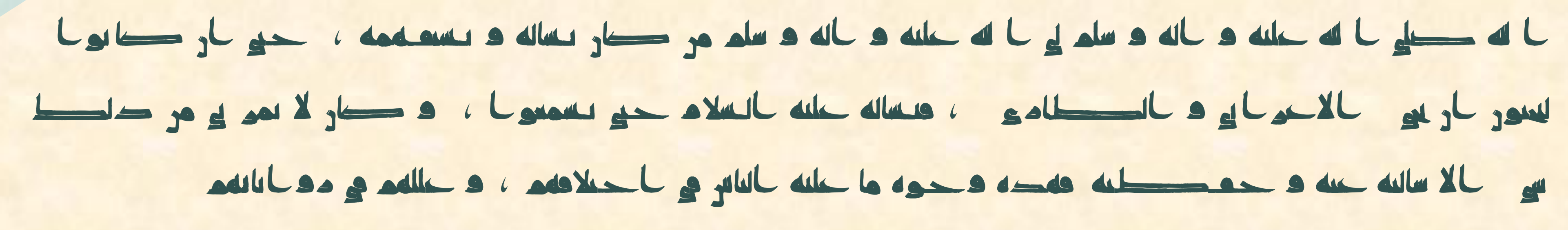
خطبه شماره ۱۱۰



ومن كلام له عليه السلام وقد سأله سائل عن أحاديث البدع، وعما في أيدي الناس من اختلاف الخبر، فقال عليه السلام: إن في أيدي الناس حقا وباطلا، وصدقا وكذبا، وناسخا ومنسوخا، وعاما وخاصا، ومحكما ومتشابها، وحفظا ووهما، ولقد كذب على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لى الله عليه وآله وسلم على عهده، حتى قام خطيبا، فقال: من كذب علي متعمدا فليتبوأ مقعده من النار. وإنما أتاك بالحديث أربعة رجال ليس لهم خامس: المنافقون رجل منافق مظهر للإيمان، متصنع بالإسلام، لا يتأثم ولا يتحرج، يكذب على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لى الله عليه وآله وسلم متعمدا، فلو علم الناس أنه منافق كاذب لم يقبلوا منه، ولم يصدقوا قوله، ولكنهم قالوا: صاحب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لى الله عليه وآله وسلم رآه، وسمع منه، ولقف عنه، فيأخذون بقوله، وقد أخبرك الله عن المنافقين بما أخبرك، ووصفهم بما وصفهم به لك، ثم بقوا بعده، فتقربوا إلى أئمة الضلالة، والدعاة إلى النار بالزور والبهتان، فولوهم الأعمال، وجعلوهم حكاما على رقاب الناس، فأكلوا بهم الدنيا، وإنما الناس مع الملوك والدنيا، إلا من عصم الله، فهذا أحد الأربعة. ورجل سمع من رسول الله شيئا لم يحفظه على وجهه، فوهم فيه، ولم يتعمد كذبا، فهو



في يديه ، و يرويه و يعمل به ، و يقول أنا سمعته من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم إلى الله عليه و آله و سلم ، فلو علم المسلمون أنه وهم فيه لم يقبلوه منه ، و لو علم هو أنه كذلك لرفضه أمير السلام و رجل ثالث ، سمع من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم إلى الله عليه و آله و سلم شيئاً يأمر به ، ثم إنه نهى عنه ، و هو لا يعلم ، أو سمعه ينهى عن شيء ، ثم أمر به و هو لا يعلم ، فحفظ المنسوخ ، و لم يحفظ الناسخ ، فلو علم أنه منسوخ لرفضه ، و لو علم المسلمون إذ سمعوه منه أنه منسوخ لرفضوه الصادقون الطاهرون و آخر رابع ، لم يكذب على الله ، و لا على رسوله ، مبغض للكذب خوفاً من الله ، و تعظيماً لرسول الله صلى الله عليه و آله و سلم إلى الله عليه و آله و سلم إلى الله عليه و آله و سلم و لم يهم ، بل حفظ ما سمع على وجهه ، فجاء به على ما سمعه ، لم يزد فيه و لم ينقص منه ، فهو حفظ الناسخ فعمل به ، و حفظ المنسوخ فجنب عنه ، و عرف الخاص و العام ، و المحكم و المتشابه ، فوضع كل شيء موضعه ، و قد كان يكون من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم إلى الله عليه و آله و سلم الكلام له وجهان ، فكلام خاص ، و كلام عام ، فيسمعه من لا يعرف ما عنى الله ، سبحانه ، به و لا ما عنى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم إلى الله عليه و آله و سلم فيحمله السامع و يوجهه على غير معرفة بمعناه ، و ما قصد به ، و ما خرج من أجله ، و ليس كل أصحاب رسول



ترجمه خطبه

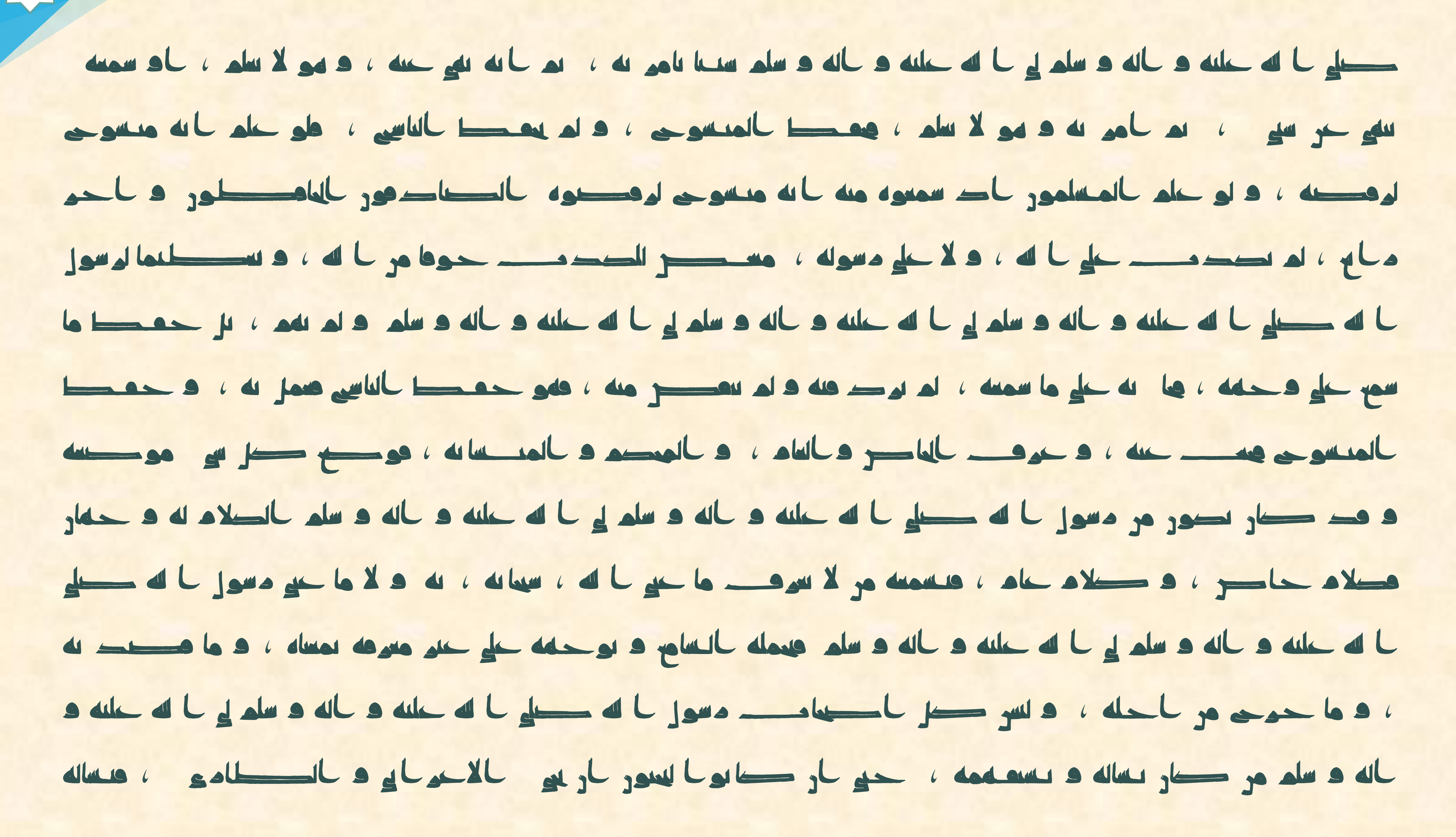
از سخنان امام علیه السلام این سخن را امام در پاسخ کسی فرموده که از او در مورد احادیث بدعت آور و روایات گوناگون که در بین مردم رواج دارد پرسش نموده است آنچه در بین مردم شایع است هم احادیث حق است و هم باطل هم راست و هم دروغ هم ناسخ و هم منسوخ هم عام و هم خاص هم محکم و متشابه هم احادیثی است که به خوبی حفظ شده و هم روایاتی که طبق ظن و گمان روایت گردیده است در عصر پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم آنقدر به آن حضرت دروغ بسته شد که به پا خاسته خطبه خواند و فرمود هر کس عمدا به من دورغ ببندد جایگاه خویش را در آتش جهنم باید انتخاب کند بدان افرادی که نقل حدیث می کنند چهار دسته اند و پنجمی نخواهند داشت منافقان نخست منافقی که اظهار می کند نقاب اسلام را به چهره زده نه از گناه باکی دارد و نه از آن دوری می کند و عمدا به پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم دروغ می بندد اگر مردم می دانستند که این شخص منافق و دروغگو است از او قبول نمی کردند و تصدیقش نمی نمودند اما چون از واقعیت او آگاه نیستند می گویند وی از صحابه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم است پیامبر را دیده از او حدیث شنیده و مطالب را از او دریافت کرده است به همین دلیل به گفته اش ترتیب اثر می دهند در حالی که خداوند شما را از وضع منافقان آنچنان که باید آگاه ساخته و چنانکه لازم بوده اوصاف آنان را برای شما برشمرده است این منافقان پس از پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم به پیشوایان گمراه و داعیان دوزخ با دروغ و بهتان تقرب جستند پیشوایان گمراه نیز به اینها ولایت و ریاست بخشیدند و آنان را حاکم ساختند و به گردن مردم سوار نمودند و به وسیله اینها به خوردن دنیا مشغول شدند مردم هم معمولا همراه سلاطین و دنیا هستند مگر کسی که خداوند او را محفوظ دارد این یکی از آن چهار گروه اشتباه کاران دوم کسی است که از رسولخدا ص چیزی شنیده اما آن را درست حفظ نکرده بلکه در

آن اشتباه نموده است ولی عمدا به آن حضرت دروغ نبسته آنچه در اختیار دارد روایت می کند و به آن عمل می نماید و می گوید   من از پیامبر آن را شنیده ام اگر مسلمانان می دانستند اشتباه کرده از او نمی پذیرفتند خودش هم اگر توجه پیدا می کرد که در آن اشتباه واقع شده آن را رها می ساخت و مورد عمل قرار نمی داد   اهل شبهه سوم کسی است که شنیده پیامبر به چیزی امر فرموده در حالی که این امر موقت بوده و   بعدا پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم از آن نهی نموده و او نهی آن حضرت را نشنیده است و یا اینکه نهی رسولخدا ص را شنیده   ولی از امری که بعدا نموده است بی اطلاع مانده این شخص در حقیقت منسوخ را فراگرفته اما ناسخ را نشنیده و حفظ نکرده است وی اگر می دانست آنچه شنیده نسخ شده است آن را رها می ساخت و مسلمانان هم اگر می دانستند نسخ شده آن را ترک می نمودند   حافظان راستگو چهارم کسی است که نه دروغ به خدا بسته و نه بر پیامبرش از خوف خدا و برای تعظیم پیامبرش ص دروغ را دشمن می دارد و نیز در آنچه شنیده اشتباهی برایش پیش نیامده است بلکه آن را با تمام جوانبش حفظ کرده است آن چنان که شنیده بدون کم و زیاد نقل کند وی ناسخ را حفظ نموده و به آن عمل می کند و منسوخ را فراگرفته و از آن دوری می گزیند خاص و عام محکم و متشابه را شناخته و هر کدام را در جای خویش قرار داده است گاهی سخنانی از پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم صادر می شده است که دارای دو جنبه بوده سخنی جنبه خصوصی دارد و گفتاری جنبه عمومی و آن کس که مقصود خداوند و منظور پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم را از آن نمی دانست می شنید و حفظ می نمود و بدون توجه به معنی و مقصود و هدف آن ،آن را توجیه می کرد اینطور نبود که همه اصحاب پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم از او پرسش کنند و استفهام نمایند تا آنجا که عده ای دوست داشتند اعرابی و یا سائلی بیاید و از آن حضرت چیزی بپرسد و آنها پاسخ آنرا بشنوند و بهره گیرند   اما من هر چه از خاطرم می گذشت از او می پرسیدم و حفظ می نمودم   این است جهات اختلاف مردم در احادیث و علل اختلاف روایاتشان

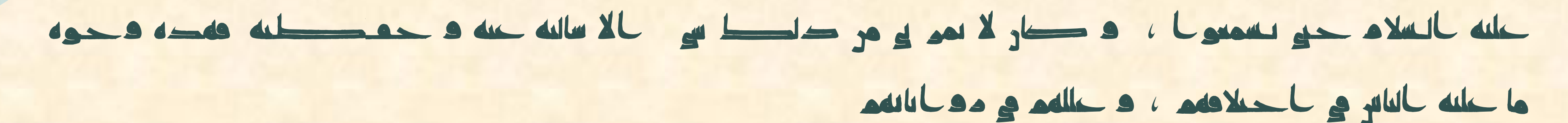
خطبه شماره ۱۱۱

و من کلام له علیه السلام و قد ساله سائل عن احادیث البدع ، و عما فی ایدی الناس من اختلاف الخبر ، فقال علیه السلام : ان فی ایدی الناس حقا و باطلا ، و صدقا و کذبا ، و ناسخا و منسوخا ، و

عاما و خاصا ، و محكما و متشابها ، و حفظا و وهما و لقد كذب على رسول الله صلى
الله عليه و آله و سلم لى الله عليه و آله و سلم على عهده ، حتى قام خطيبا ، فقال من كذب علي
متعمدا فليتبوأ مقعده من النار و إنما أتاك بالحديث أربعة رجال ليس لهم خامس المنافقون رجل منافق
مظهر للإيمان ، متصنع بالإسلام ، لا يتأثم و لا يتحرج ، يكذب على رسول الله صلى الله عليه و آله و
سلم لى الله عليه و آله و سلم متعمدا ، فلو علم الناس أنه منافق كاذب لم يقبلوا منه ، و لم يصدقوا
قوله ، و لكنهم قالوا صاحب رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لى الله عليه و آله و سلم رآه ،
و سمع منه ، و لقف عنه ، فيأخذون بقوله ، و قد أخبرك الله عن المنافقين بما أخبرك ، و وصفهم
بما وصفهم به لك ، ثم بقوا بعده ، فتقربوا إلى أئمة الضلالة ، و الدعاة إلى النار بالزور و البهتان
، فولوهم الأعمال ، و جعلوهم حكاما على رقاب الناس ، فأكلوا بهم الدنيا ، و إنما الناس مع
الملوك و الدنيا ، إلا من عصم الله ، فهذا أحد الأربعة الخاطئون و رجل سمع من رسول الله
شيئا لم يحفظه على وجهه ، فوهم فيه ، و لم يتعمد كذبا ، فهو في يديه ، و يرويه و يعمل به ، و يقول
أنا سمعته من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لى الله عليه و آله و سلم ، فلو علم المسلمون أنه وهم فيه
لم يقبلوه منه ، و لو علم هو أنه كذلك لرفضه ثالث الشيعة و رجل ثالث ، سمع من رسول الله

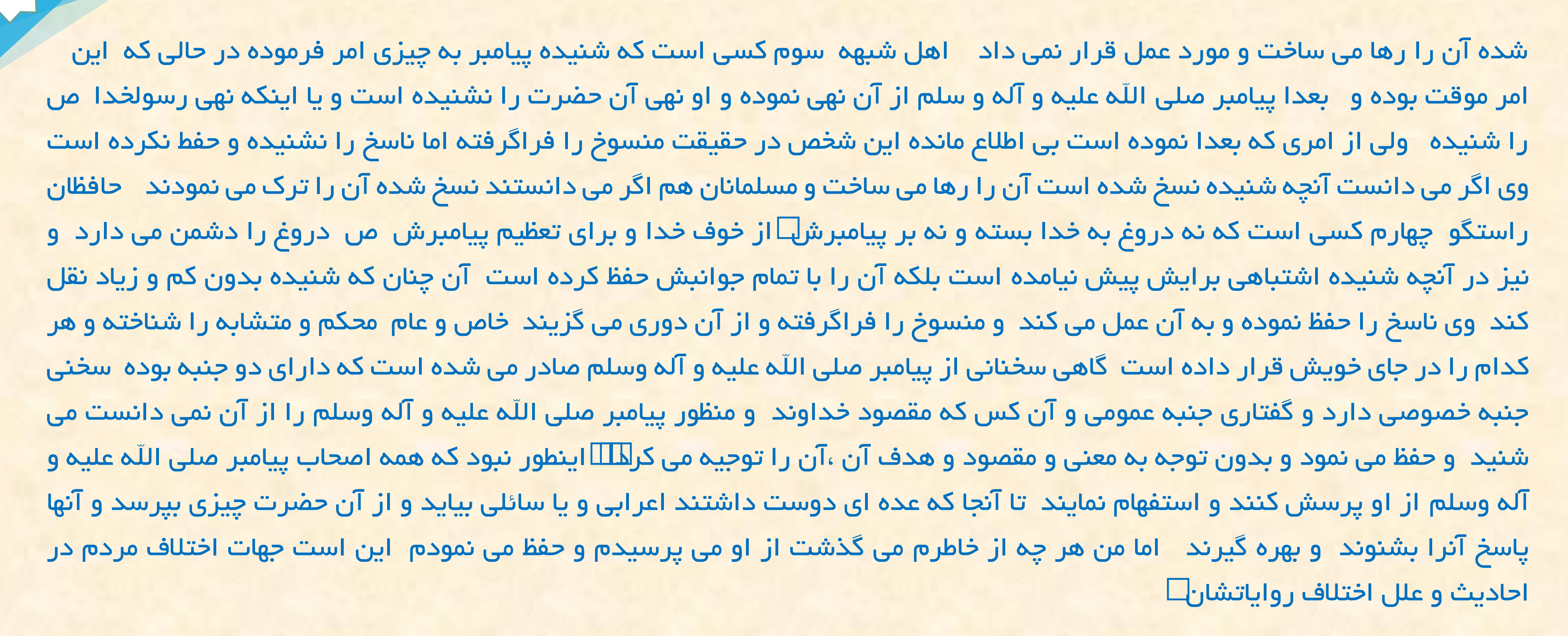


صلى الله عليه و آله و سلم صلى الله عليه و آله و سلم شيئا يأمر به ، ثم إنه نهى عنه ، و هو لا يعلم ، أو سمعه ينهى عن شيء ، ثم أمر به و هو لا يعلم ، فحفظ المنسوخ ، و لم يحفظ الناسخ ، فلو علم أنه منسوخ لرفضه ، و لو علم المسلمون إذ سمعوه منه أنه منسوخ لرفضوه الصادقون الحافظون و آخر رابع ، لم يكذب على الله ، و لا على رسوله ، مبغض للكذب خوفا من الله ، و تعظيما لرسول الله صلى الله عليه و آله و سلم صلى الله عليه و آله و سلم و لم يهم ، بل حفظ ما سمع على وجهه ، فجاء به على ما سمعه ، لم يزد فيه و لم ينقص منه ، فهو حفظ الناسخ فعمل به ، و حفظ المنسوخ فجنب عنه ، و عرف الخاص و العام ، و المحكم و المتشابه ، فوضع كل شيء موضعه و قد كان يكون من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم صلى الله عليه و آله و سلم الكلام له وجهان فكلام خاص ، و كلام عام ، فيسمعه من لا يعرف ما عنى الله ، سبحانه ، به و لا ما عنى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم صلى الله عليه و آله و سلم فيحمله السامع و يوجهه على غير معرفة بمعناه ، و ما قصد به ، و ما خرج من أجله ، و ليس كل أصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم صلى الله عليه و آله و سلم من كان يسأله و يستفهمه ، حتى أن كانوا ليحبون أن يجيء الأعرابي و الطارئ ، فيسأله



ترجمه خطبه

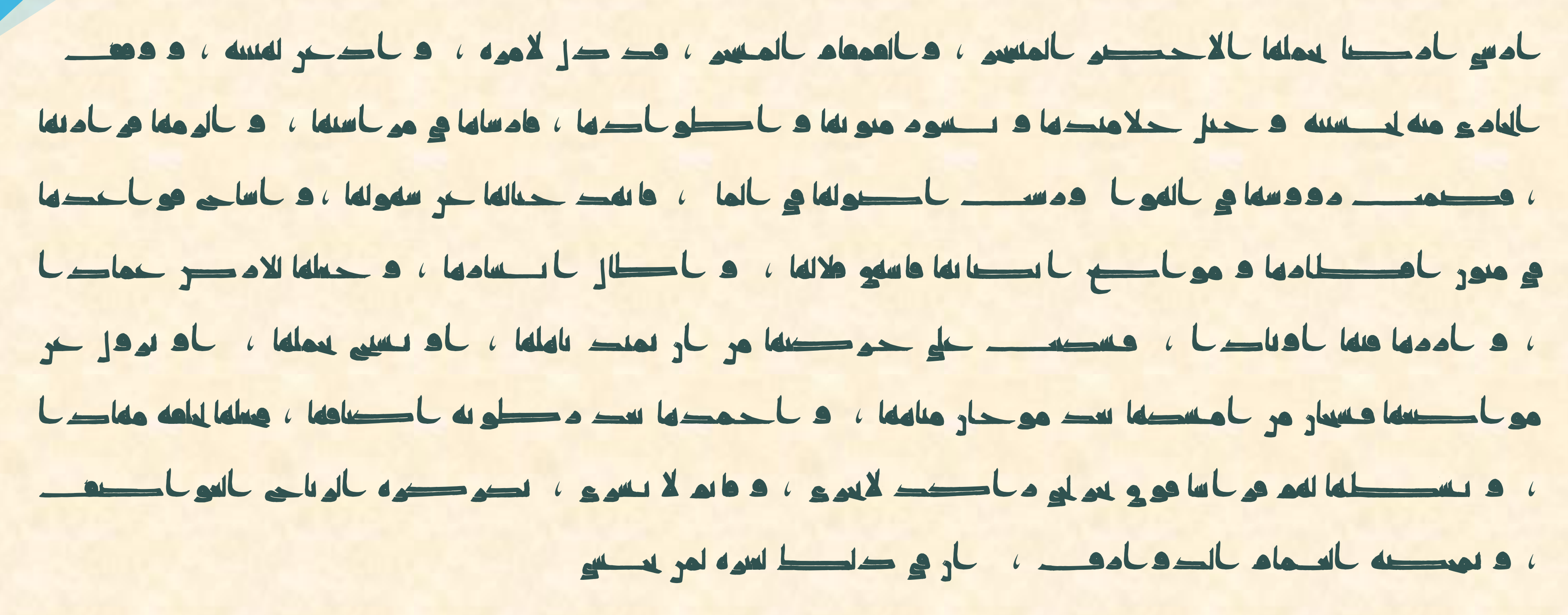
از سخنان امام علیه السلام این سخن را امام در پاسخ کسی فرموده که ازاو در مورد احادیث بدعت آور و روایات گوناگون که در بین مردم رواج دارد پرسش نموده است آنچه در بین مردم شایع است هم احادیث حق است و هم باطل هم راست و هم دروغ هم ناسخ و هم منسوخ هم عام و هم خاص هم محکم و متشابه هم احادیثی است که به خوبی حفظ شده و هم روایاتی که طبق ظن و گمان روایت گردیده است در عصر پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم آنقدر به آن حضرت دروغ بسته شد که به پا خاسته خطبه خواند و فرمود هر کس عمدا به من دروغ ببندد جایگاه خویش را در آتش جهنم باید انتخاب کند بدان افرادی که نقل حدیث می کنند چهار دسته اند و پنجمی نخواهند داشت منافقان نخست منافقی که اظهار می کند نقاب اسلام را به چهره زده نه از گناه باکی دارد و نه از آن دوری می کند و عمدا به پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم دروغ می بندد اگر مردم می دانستند که این شخص منافق و دروغگو است از او قبول نمی کردند و تصدیقش نمی نمودند اما چون از واقعیت او آگاه نیستند می گویند وی از صحابه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم است پیامبر را دیده و از او حدیث شنیده و مطالب را از او دریافت کرده است به همین دلیل به گفته اش ترتیب اثر می دهند در حالی که خداوند شما را از وضع منافقان آنچنان که باید آگاه ساخته و چنانکه لازم بوده اوصاف آنان را برای شما برشمرده است این منافقان پس از پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم به پیشوایان گمراه و داعیان دوزخ با دروغ و بهتان تقرب جستند پیشوایان گمراه نیز به اینها ولایت و ریاست بخشیدند و آنان را حاکم ساختند و به گردن مردم سوار نمودند و به وسیله اینها به خوردن دنیا مشغول شدند مردم هم معمولا همراه سلاطین و دنیا هستند مگر کسی که خداوند او را محفوخ دارد این یکی از آن چهار گروه اشتباه کاران دوم کسی است که از رسولخدا ص چیزی شنیده اما آن را درست حفظ نکرده بلکه در آن اشتباه نموده است ولی عمدا به آن حضرت دروغ نبسته آنچه در اختیار دارد روایت می کند و به آن عمل می نماید و می گوید من از پیامبر آن را شنیده ام اگر مسلمانان می دانستند اشتباه کرده از او نمی پذیرفتند خودش هم اگر توجه پیدا می کرد که در آن اشتباه واقع



شده آن را رها می ساخت و مورد عمل قرار نمی داد   اهل شبهه سوم کسی است که شنیده پیامبر به چیزی امر فرموده در حالی که این امر موقت بوده و   بعدا پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم از آن نهی نموده و او نهی آن حضرت را نشنیده است و یا اینکه نهی رسولخدا ص را شنیده   ولی از امری که بعدا نموده است بی اطلاع مانده این شخص در حقیقت منسوخ را فراگرفته اما ناسخ را نشنیده و حفظ نکرده است وی اگر می دانست آنچه شنیده نسخ شده است آن را رها می ساخت و مسلمانان هم اگر می دانستند نسخ شده آن را ترک می نمودند   حافظان راستگو چهارم کسی است که نه دروغ به خدا بسته و نه بر پیامبرش از خوف خدا و برای تعظیم پیامبرش ص دروغ را دشمن می دارد و نیز در آنچه شنیده اشتباهی برایش پیش نیامده است بلکه آن را با تمام جوانبش حفظ کرده است آن چنان که شنیده بدون کم و زیاد نقل کند وی ناسخ را حفظ نموده و به آن عمل می کند و منسوخ را فراگرفته و از آن دوری می گزیند خاص و عام محکم و متشابه را شناخته و هر کدام را در جای خویش قرار داده است گاهی سخنانی از پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم صادر می شده است که دارای دو جنبه بوده سخنی جنبه خصوصی دارد و گفتاری جنبه عمومی و آن کس که مقصود خداوند و منظور پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم را از آن نمی دانست می شنید و حفظ می نمود و بدون توجه به معنی و مقصود و هدف آن ،آن را توجیه می کرد اینطور نبود که همه اصحاب پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم از او پرسش کنند و استفهام نمایند تا آنجا که عده ای دوست داشتند اعرابی و یا سائلی بیاید و از آن حضرت چیزی بپرسد و آنها پاسخ آنرا بشنوند و بهره گیرند   اما من هر چه از خاطرم می گذشت از او می پرسیدم و حفظ می نمودم این است جهات اختلاف مردم در احادیث و علل اختلاف روایاتشان

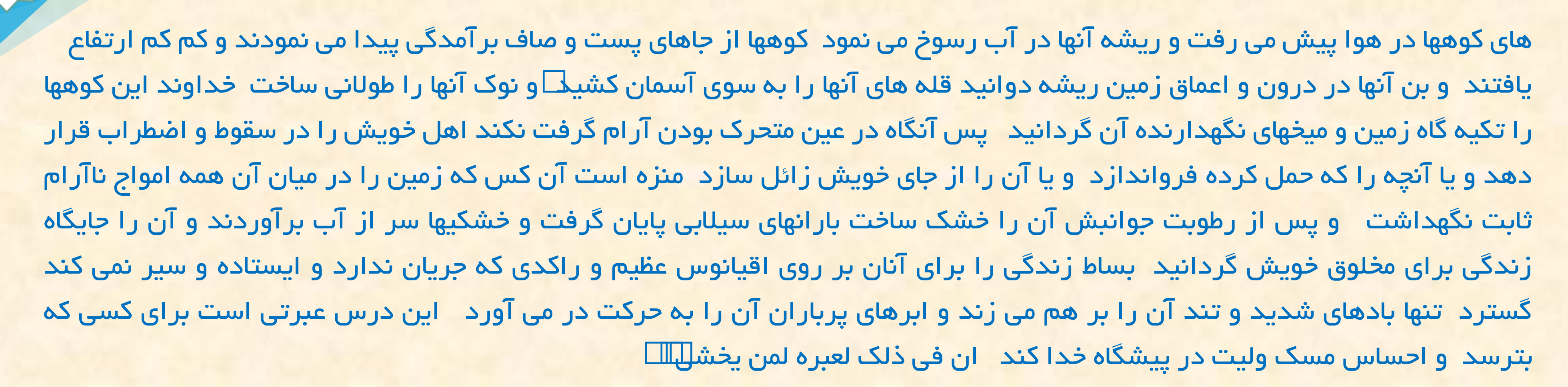
خطبه شماره ۱۱۲

و من خطبة له عليه السلام في عجيب صنعة الكون و كان من اقتدار جبروته ، و بديع لطائف صنعته ، أن جعل من ماء البحر الزاخر المتراكم المتقاصف ، يبسا جامدا ، ثم فطر منه أطباقا ، ففتقها سبع سماوات بعد ارتتاقها ، فاستمسكت بأمره ، و قامت على حده و



ترجمه خطبه

از خطبه های امام علیه السلام که امام علیه السلام درباره شگفتی آفرینش ایرادفرموده است و از قدرت و جبروت و بدیع لطائف صنعت خداوند این بود که از آب دریای ممتد و پر امواج و متراکم که امواج آن سخت به هم می خوردند و از آن صدای مهیبی برمی خاست موجود جامدی آفرید سپس طبقاتی از آن خلقت کرد و پس از پیوستگی آنها را از هم گشود و هفت آسمان را به وجود آورد این آسمانها به فرمان او برقرار ماندند و در حد و اندازه ای که از طرف خداوند برایشان تعیین شده بود قرار گرفتند و زمینی به وجود آورد که دریائی عظیم و مسخرشده جو وسیع و پهناور آن را به دوش حمل می کند در برابر فرمانش خاضع و در برابر هیبتش تسلیم است آبهای متحرک آن از ترس او ساکن شد سپس صخره ها تپه ها و کوههای زمین را آفرید و آنها را در جایگاه خود ثابت نگاهداشت و در قرارگاهشان مستقر ساخت قله


های کوهها در هوا پیش می رفت و ریشه آنها در آب رسوخ می نمود کوهها از جاهای پست و صاف برآمدگی پیدا می نمودند و کم کم ارتفاع یافتند و بن آنها در درون و اعماق زمین ریشه دوانید قله های آنها را به سوی آسمان کشید و نوک آنها را طولانی ساخت خداوند این کوهها را تکیه گاه زمین و میخهای نگهدارنده آن گردانید پس آنگاه در عین متحرک بودن آرام گرفت نکند اهل خویش را در سقوط و اضطراب قرار دهد و یا آنچه را که حمل کرده فرواندازد و یا آن را از جای خویش زائل سازد منزه است آن کس که زمین را در میان آن همه امواج ناآرام ثابت نگهداشت و پس از رطوبت جوانبش آن را خشک ساخت بارانهای سیلابی پایان گرفت و خشکیها سر از آب برآوردند و آن را جایگاه زندگی برای مخلوق خویش گردانید بساط زندگی را برای آنان بر روی اقیانوس عظیم و راکدی که جریان ندارد و ایستاده و سیر نمی کند گسترد تنها بادهای شدید و تند آن را بر هم می زند و ابرهای پرباران آن را به حرکت در می آورد این درس عبرتی است برای کسی که بترسد و احساس مسک ولیت در پیشگاه خدا کند ان فی ذلک لعبره لمن یخشی

خطبه شماره ۱۱۳

و مر حـــطـله له عله السلام ـــكار بسمسر لها ـــاسماله الي حماك امر الـــساه في دماله اللهم اماما

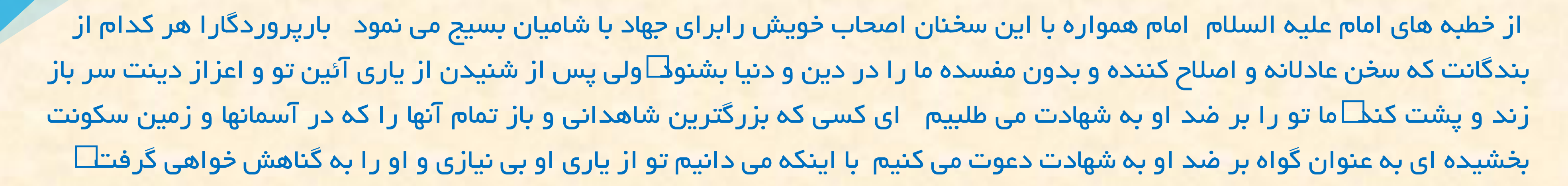
عـدمر عـاـدـط سم معالا الاـدله عو الاماره ، و الامـطـله عو المعـسـده ، في الـدر و الـدسا ، فاي

سد سمه لما الا الـصـوـر حر ـسـوـط ، و الاـاـطـا حر ـاحـواه دـسـط ، فاما ـسـعـدـط

عله ما ـاصـر الـسـامـدر سماده و ـسـعـد عله حمع ما ـاسـه ـاه ـسـط و سماوـاـطـا ، ام

ـاسـد سد الـمعـو حر ـصـوه ، و الاـحـد له ـدـسه

ترجمه خطبه

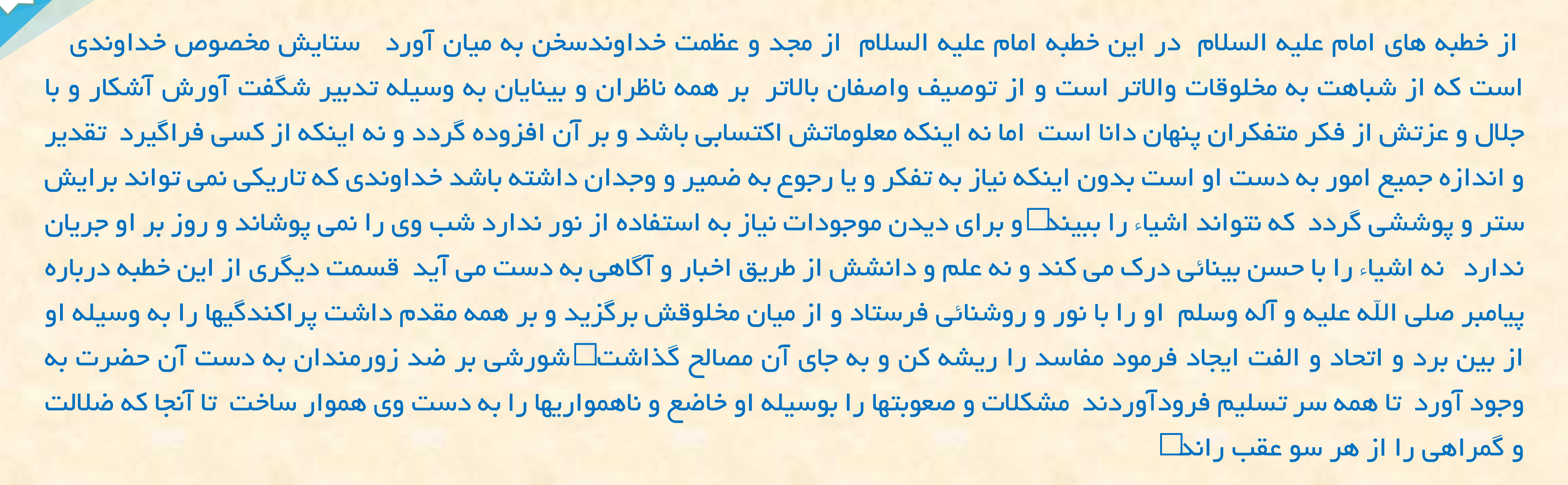


از خطبه های امام علیه السلام امام همواره با این سخنان اصحاب خویش رابرای جهاد با شامیان بسیج می نمود   بارپروردگارا هر کدام از بندگانت که سخن عادلانه و اصلاح کننده و بدون مفسده ما را در دین و دنیا بشنو□ولی پس از شنیدن از یاری آئین تو و اعزاز دینت سر باز زند و پشت کند□ما تو را بر ضد او و به شهادت می طلبیم   ای کسی که بزرگترین شاهدانی و باز تمام آنها را که در آسمانها و زمین سکونت بخشیده ای به عنوان گواه بر ضد او به شهادت دعوت می کنیم با اینکه می دانیم تو از یاری او بی نیازی و او را به گناهش خواهی گرفت□

خطبه شماره ۱۱۴

و من خطبة له عليه السلام في تمجيد الله و تعظيمه الحمد لله العلي عن شبه المخلوقين ، الغالب لمقال الواصفين ، الظاهر بعجائب تدبيره للناظرين ، والباطن بجلال عزته عن فكر المتوهمين العالم بلا اكتساب و لا ازدياد ، و لا علم مستفاد ، المقدر لجميع الامور بلا روية و لا ضمير ، الذي لا تغشاه الظلم ، و لا يستضيء بالانوار ، و لا يرهقه ليل ، و لا يجري عليه نهار ، ليس ادراكه بالابصار ، و لا علمه بالاخبار ، و منها في ذكر النبي صلى الله عليه و آله و سلم ارسله بالضياء ، و قدمه في الاصطفاء ، فرتق به المفاتق ، و ساور به المغالب ، و ذلل به الصعوبة ، و سهل به الحزونة ، حتى سرح الضلال ، عن يمين و شمال

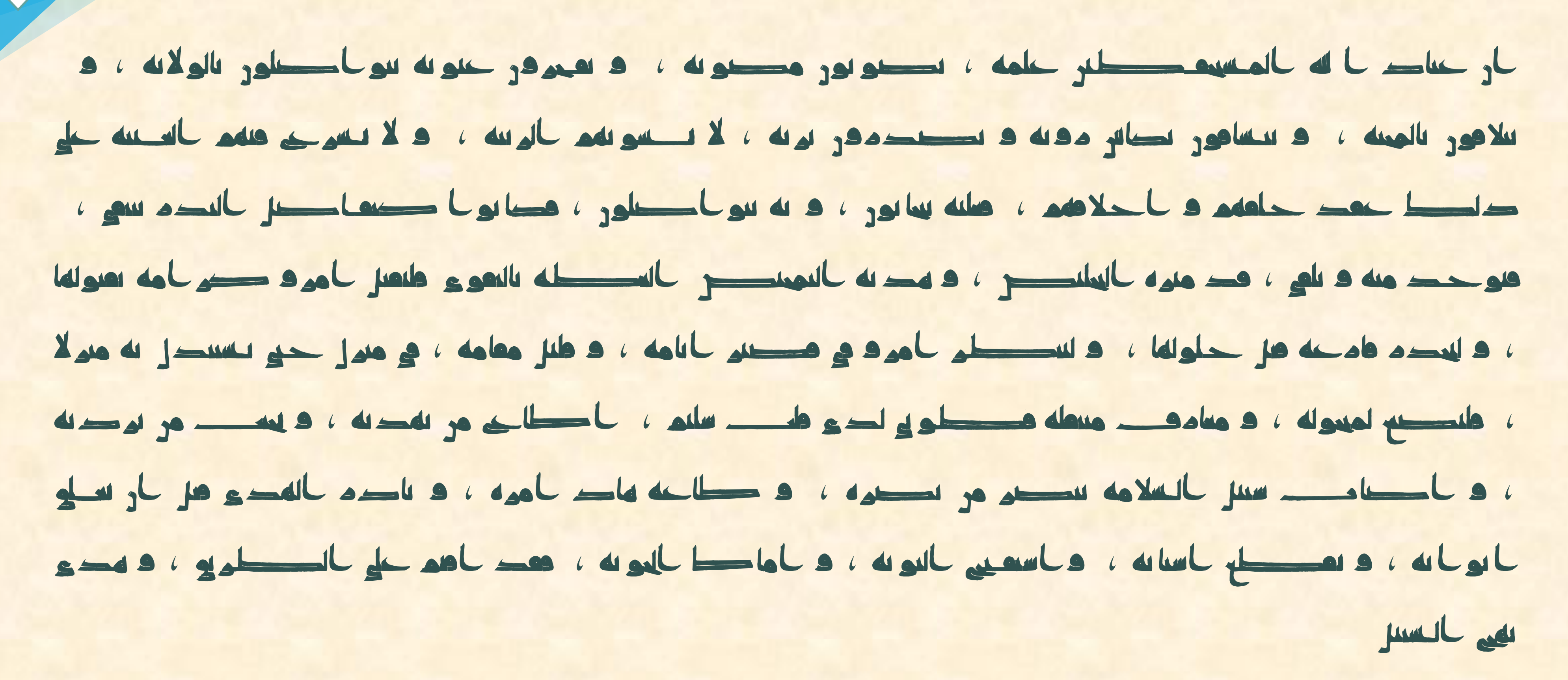
ترجمه خطبه



از خطبه های امام علیه السلام در این خطبه امام علیه السلام از مجد و عظمت خداوندسخن به میان آورد ستایش مخصوص خداوندی است که از شباهت به مخلوقات والاتر است و از توصیف واصفان بالاتر بر همه ناظران و بینایان به وسیله تدبیر شگفت آورش آشکار و با جلال و عزتش از فکر متفکران پنهان دانا است اما نه اینکه معلوماتش اکتسابی باشد و بر آن افزوده گردد و نه اینکه از کسی فراگیرد تقدیر و اندازه جمیع امور به دست او است بدون اینکه نیاز به تفکر و یا رجوع به ضمیر و وجدان داشته باشد خداوندی که تاریکی نمی توانند برایش ستر و پوششی گردد که نتوانند اشیاء را ببینند و برای دیدن موجودات نیاز به استفاده از نور ندارد شب وی را نمی پوشاند و روز بر او جریان ندارد نه اشیاء را با حس بینائی درک می کند و نه علم و دانشش از طریق اخبار و آگاهی به دست می آید قسمت دیگری از این خطبه درباره پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم او را با نور و روشنائی فرستاد و از میان مخلوقش برگزید و بر همه مقدم داشت پراکندگیها را به وسیله او از بین برد و اتحاد و الفت ایجاد فرمود مفاسد را ریشه کن و به جای آن مصالح گذاشت شورشی بر ضد زورمندان به دست آن حضرت به وجود آورد تا همه سر تسلیم فرودآوردند مشکلات و صعوبتها را بوسیله او خاضع و ناهمواریها را به دست وی هموار ساخت تا آنجا که ضلالت و گمراهی را از هر سو عقب راند

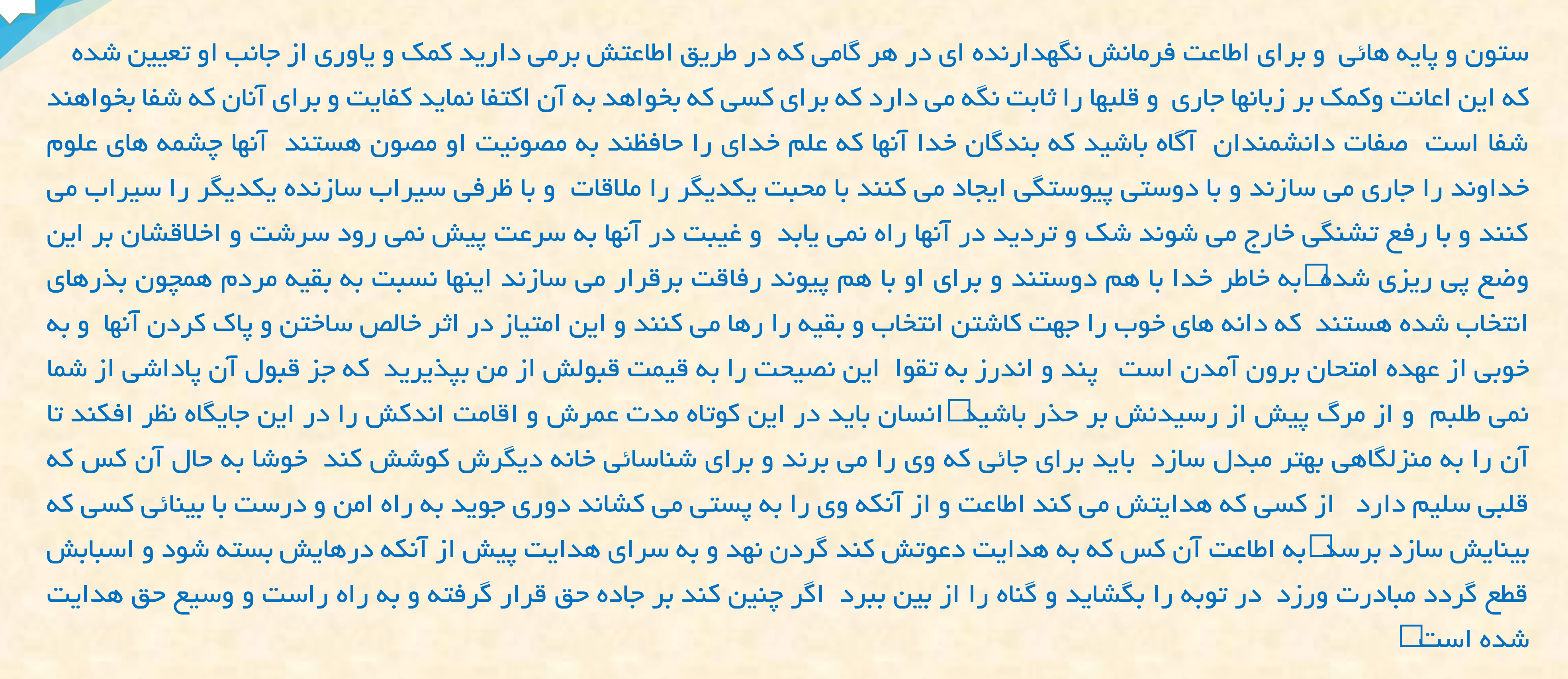
خطبه شماره ۱۱۶

و من خطبة له عليه السلام يصف جوهر الرسول، و يصف العلماء، و يعظ بالتقوى و أشهد أنه عدل عدل، و حكم فصل، و أشهد أن محمدا عبده و رسوله، و سيد عباده، كلما نسخ الله الخلق فرقتين جعله في خيرهما، لم يسهم فيه عاهر، و لا ضرب فيه فاجر ألا و إن الله سبحانه قد جعل للخير أهلا، و للحق دعائم، و للطاعة عصما، و إن لكم عند كل طاعة عونا من الله سبحانه يقول على الألسنة، و يثبت الأفئدة فيه كفاء لمكتف، و شفاء لمشتف، و اعلموا



ترجمه خطبه

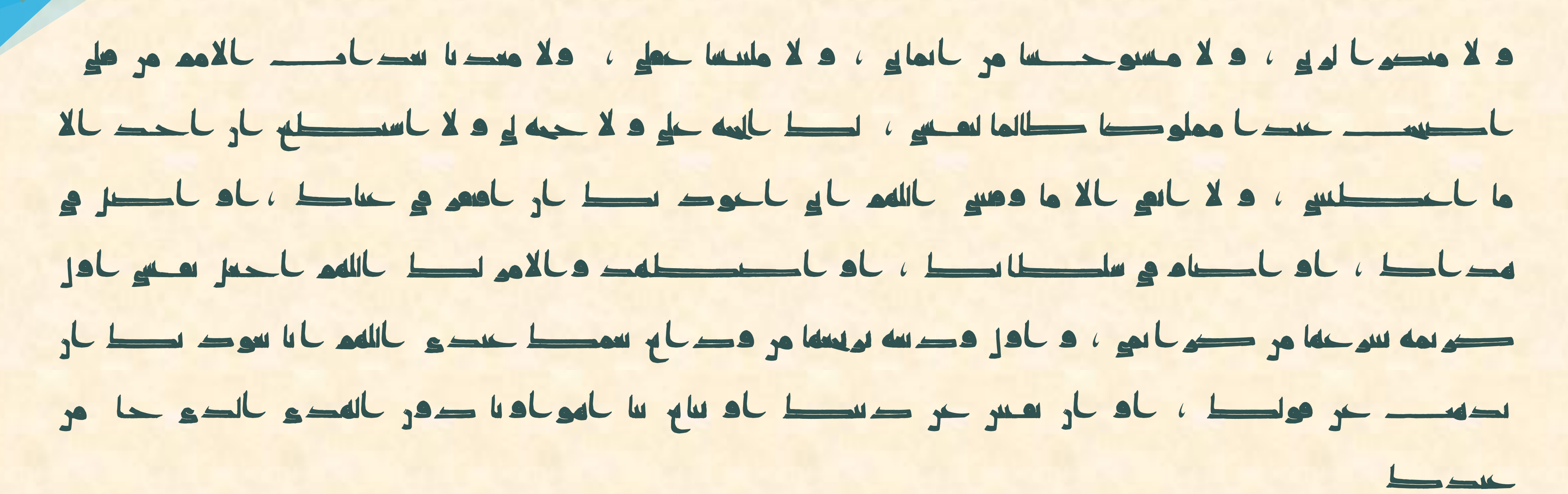
از خطبه های امام علیه السلام امام علیه السلام در این خطبه از صفات اصیل پیامبر ص و اوصاف دانشمندان و پند و اندرز به تقوا سخن به میان آورده گواهی می دهم که خداوند عادل است و دادگر و حاکمی است جداکننده حق از باطل و نیز گواهی می دهم که محمد ص بنده و فرستاده او و سرور مخلوقات است هر زمان خدا انسانها را به دو بخش تقسیم کرد نور وجود آن حضرت را در بهترین آن دو به ودیعه نهاد ناپاکدامنان در او سهمی و فاجران و گناهکاران در او هیچ دخالتی نداشتند   آگاه باشید خداوند برای خیر و نیکی اهلی قرار داده و برای حق



ستون و پایه هائی و برای اطاعت فرمانش نگهدارنده ای در هر گامی که در طریق اطاعتش برمی دارید کمک و یاوری از جانب او تعیین شده که این اعانت وکمک بر زبانها جاری و قلبها را ثابت نگه می دارد که برای کسی که بخواهد به آن اکتفا نماید کفایت و برای آنان که شفا بخواهند شفا است صفات دانشمندان آگاه باشید که بندگان خدا آنها که علم خدای را حافظند به مصونیت او مصون هستند آنها چشمه های علوم خداوند را جاری می سازند و با دوستی پیوستگی ایجاد می کنند با محبت یکدیگر را ملاقات و با ظرفی سیراب سازنده یکدیگر را سیراب می کنند و با رفع تشنگی خارج می شوند شک و تردید در آنها راه نمی یابد و غیبت در آنها به سرعت پیش نمی رود سرشت و اخلاقشان بر این وضع پی ریزی شده. به خاطر خدا با هم دوستند و برای او با هم پیوند رفاقت برقرار می سازند اینها نسبت به بقیه مردم همچون بذرهای انتخاب شده هستند که دانه های خوب را جهت کاشتن انتخاب و بقیه را رها می کنند و این امتیاز در اثر خالص ساختن و پاک کردن آنها و به خوبی از عهده امتحان برون آمدن است پند و اندرز به تقوا این نصیحت را به قیمت قبولش از من بپذیرید که جز قبول آن پاداشی از شما نمی طلبم و از مرگ پیش از رسیدنش بر حذر باشید. انسان باید در این کوتاه مدت عمرش و اقامت اندکش را در این جایگاه نظر افکند تا آن را به منزلگاهی بهتر مبدل سازد باید برای جائی که وی را می برند و برای شناسائی خانه دیگرش کوشش کند خوشا به حال آن کس که قلبی سلیم دارد   از کسی که هدایتش می کند اطاعت و از آنکه وی را به پستی می کشاند دوری جوید به راه امن و درست با بینائی کسی که بینایش سازد برسد. به اطاعت آن کس که به هدایت دعوتش کند گردن نهد و به سرای هدایت پیش از آنکه درهایش بسته شود و اسبابش قطع گردد مبادرت ورزد در توبه را بگشاید و گناه را از بین ببرد اگر چنین کند بر جاده حق قرار گرفته و به راه راست و وسیع حق هدایت شده است.

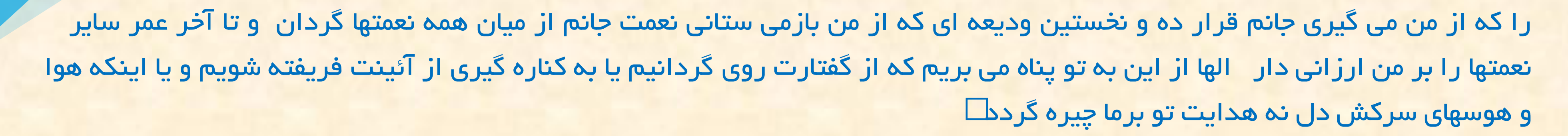
خطبه شماره ۱۱۷

و من دعاء له علیه السلام کان یدعو به کثیرا الحمد لله الذی لم یصبح بی میتا و لا سقیما ، و لا مضروبا علی عروقی بسوء ، و لا ماخوذا باسوا عملی ، و لا مقطوعا دابری و لا مرتدا عن دینی



ترجمه خطبه

از دعاهای امام علیه السلام که همواره خدای را با آن می خوانده ستایش ویژه خداوندی است که مرا بیمار نساخته و مرگم را فرانرسانده است به بیماریهای بد منظر و برص دچار نگردانده و به کیفر بدترین اعمالم نرسانده و مرا بلاعقب قرار نداده است مرتد از دین و منکر پروردگارم ننموده چنانم نساخته که از ایمانم وحشت داشته باشم و نیز دیوانه ام نکرده و به کیفر و عذاب ملتهای پیشین گرفتارم ننموده است شب را به روز آوردم در حالی که بنده ای مملوکم و در حالی که به نفس خود ستم نموده ام خداوندا حجت تو بر من تمام و من حجت و دلیلی در برابر تو ندارم جز آنچه تو می بخشی نمی توانم چیزی تهیه کنم و جز اینکه تو مرا نگه می داری من قدرت ندارم خویش را از چیزی حفظ کنم پروردگارا به تو پناه می برم نکند بی نیازئی که به من بخشیده ای سلب گردد و نیازمند گردم و در هدایتت گمراه شوم در سایه حکومتت بر من ستم شود و با وجود اینکه همه چیز در دست تو است مقهور و مغلوب گردم خداوندا نخستین نعمت گرانبها از نعمتهای خویش

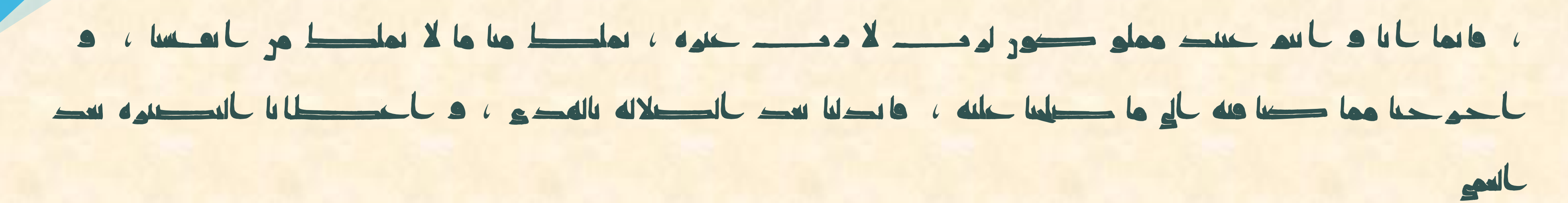

را که از من می گیری جانم قرار ده و نخستین ودیعه ای که از من بازمی ستانی نعمت جانم از میان همه نعمتها گردان و تا آخر عمر سایر نعمتها را بر من ارزانی دار   الها از این به تو پناه می بریم که از گفتارت روی گردانیم یا به کناره گیری از آئینت فریفته شویم و یا اینکه هوا و هوسهای سرکش دل نه هدایت تو برما چیره گردد

خطبه شماره ۱۱۸

و من خطبة له عليه السلام خطبها بصفين اما بعد فقد جعل الله سبحانه لي عليكم حقا بولاية امركم ، و لكم علي من الحق مثل الذي لي عليكم ، فالحق اوسع الاشياء في التواصف ، و اضيقها في التناصف ، لا يجري لاحد الا جرى عليه ، و لا يجري عليه الا جرى له و لو كان لاحد ان يجري له و لا يجري عليه ، لكان ذلك خالصا لله سبحانه دون خلقه ، لقدرته على عباده ، و لعدله في كل ما جرت عليه صروف قضائه ، و لكنه سبحانه جعل حقه على العباد ان يطيعوه ، و جعل جزاءهم عليه مضاعفة الثواب تفضلا منه ، و توسعا بما هو من المزيد اهله حق الوالي و حق الرعية ثم جعل سبحانه من حقوقه حقوقا افترضها لبعض الناس على بعض ، فجعلها تتكافا في وجوهها ، و يوجب بعضها بعضا ، و لا يستوجب بعضها الا ببعض و اعظم ما افترض سبحانه من تلك الحقوق حق الوالي على الرعية ، و حق الرعية على الوالي ، فريضة فرضها الله سبحانه لكل على كل

، فجعلها نظاما لألفتهم ، و عزا لدينهم ، فليست تصلح الرعية إلا بصلاح الولاة ، و لا تصلح الولاة إلا باستقامة الرعية ، فإذا أدت الرعية إلى الوالي حقه ، و أدى الوالي إليها حقها عز الحق بينهم ، و قامت مناهج الدين ، و اعتدلت معالم العدل ، و جرت على أذلالها السنن ، فصلح بذلك الزمان ، و طمع في بقاء الدولة ، و يئست مطامع الأعداء و إذا غلبت الرعية واليها ، أو أجحف الوالي برعيته ، اختلفت هنالك الكلمة ، و ظهرت معالم الجور ، و كثر الإدغال في الدين ، و تركت محاج السنن ، فعمل بالهوى ، و عطلت الأحكام ، و كثرت علل النفوس ، فلا يستوحش لعظيم حق عطل ، و لا لعظيم باطل فعل ! فهنالك تذل الأبرار و تعز الأشرار ، و تعظم تبعات الله سبحانه عند العباد فعليكم بالتناصح في ذلك ، و حسن التعاون عليه ، فليس أحد و إن اشتد على رضى الله حرصه ، و طال في العمل اجتهاده ببالغ حقيقة ما الله سبحانه أهله من الطاعة له ولكن من واجب حقوق الله على عباده النصيحة بمبلغ جهدهم ، و التعاون على إقامة الحق بينهم ، و ليس امرؤ و إن عظمت في الحق منزلته ، و تقدمت في الدين فضيلته بفوق أن يعان على ما حمله الله من حقه و لا امرؤ و إن صغرته النفوس ، و اقتحمته العيون بدون أن يعين على ذلك أو يعان عليه فأجابه عليه السلام رجل من أصحابه بكلام طويل ، يكثر فيه

بالناس عليه ، و يدخل سمعه و طاعته له ، فقال عليه السلام : فإن من حق من عظم جلال الله سبحانه
في نفسه ، و جل موضعه من قلبه ، أن يصغر عنده لعظم ذلك كل ما سواه ، و إن أحق من
كان كذلك لمن عظمت نعمة الله عليه ، و لطف إحسانه إليه ، فإنه لم تعظم نعمة
الله على أحد إلا ازداد حق الله عليه عظما و إن من أسخف حالات الولاة عند صالح
الناس ، أن يظن بهم حب الفخر ، و يوضع أمرهم على الكبر ، و قد كرهت أن يكون جال
في ظنكم أني أحب الإطراء ، واستماع الثناء ، و لست بحمد الله كذلك ، و لو
كنت أحب أن يقال ذلك لتركته انحطاطا لله سبحانه عن تناول ما هو أحق به من العظمة
و الكبرياء و ربما استحلى الناس الثناء بعد البلاء ، فلا تثنوا علي بجميل ثناء ، لإخراجي نفسي إلى الله سبحانه و
إليكم من البقية في حقوق لم أفرغ من أدائها ، و فرائض لا بد من إمضائها ، فلا تكلموني بما تكلم
به الجبابرة ، و لا تتحفظوا مني بما يتحفظ به عند أهل البادرة ، و لا تخالطوني بالمصانعة ، و لا
تظنوا بي استثقالا في حق قيل لي ، و لا التماس إعظام لنفسي ، فإنه من استثقل الحق أن يقال له أو العدل
أن يعرض عليه ، كان العمل بهما أثقل عليه فلا تكفوا عن مقالة بحق ، أو مشورة بعدل ، فإني لست في
نفسي بفوق أن أخطئ ، و لا آمن ذلك من فعلي إلا أن يكفي الله من نفسي ما هو أملك به مني

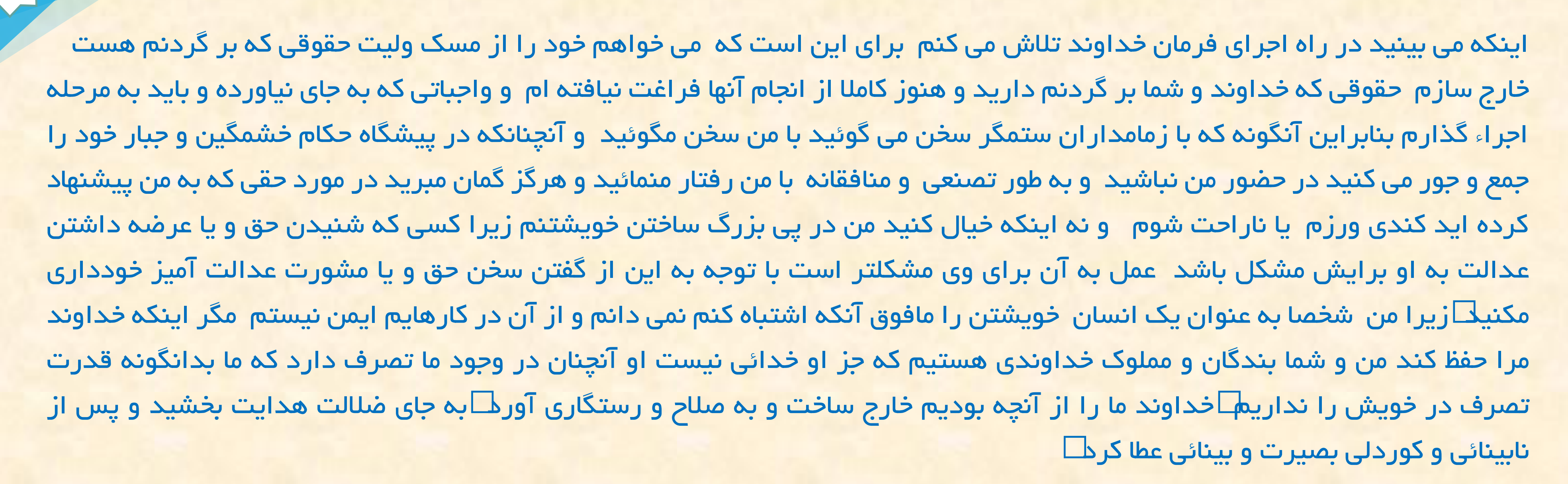


ترجمه خطبه

از خطبه های امام علیه السلام که در صفین ایراد فرمود اما بعدخداوند برای من بر شما به واسطه سرپرستی امورتان حقی قرار داده و در مقابل برای شما همانند آن حقی بر گردن من گذاشته است بنابراین دائره حق در توصیف و در مرحله سخن از هر چیز وسیعتر است ولی به هنگام عمل کم وسعت ترین دائره هاست حق به نفع کسی جریان نمی یابد جز اینکه در مقابل برایش مسک ولیتی به وجود می آورد و حق بر زیان کسی جاری نمی شود جز اینکه به همان اندازه به سود او جریان می یابد و اگر قرار بود حق به سود کسی جریان یابد و مسک ولیت برایش ایجاد نکند این مخصوص خداوند بود نه مخلوقش و این بواسطه قدرتش بر بندگان و عدالتش در تمام چیزهائی که فرمانش بر آنها جریان دارد خواهد بود اما در عین حال خداوند حق خود را بر بندگان این قرار داده که اطاعتش کنند و در برابر پاداش آنان را حقی بر خود به طور تفضل چندین برابر قرار داده و حتی بیشتر از آن برای کسانی که اهلش باشند مقرر فرموده است حقوق زمامداران بر رعیت و به عکس سپس خداوند از حقوقی که قرار داده حق بعضی از مردم را بر بعضی دیگر است و آن را از هر نظر برای افراد مساوی قرار داده است بعضی از این حقوق بعضی دیگر را به دنبال دارد و بعضی از این حقوق حتما در پی حق دیگری است چنانکه اگر زمامدار مثلا عدالت نکند حق اطاعت ندارد از میان حقوق خداوند بزرگترین حقی را که فرض شمرده است حق والی و زمامدار بر رعیت و حق رعیت بر والی و حاکم است این فریضه ای است که خداوند برای هر یک از زمامداران و رعایا بر دیگری قرار داده است و آن را نظام الفت و پیوستگی آنان با یکدیگر و عزت و نیرومندی دینشان گردانیده بنابراین رعیت هرگز اصلاح نمی شود جز با اصلاح شدن والیان و زمامداران و زمامداران اصلاح نمی گردند جز با روبراه بودن رعایا پس آنگاه که رعیت حق حکومت را اداء کند و حکومت نیز حق رعایا را مراعات نماید حق در میانشان قوی و



نیرومند خواهد شد و جاده های دین صاف و بی دست انداز می گردد نشانه و علامتهای عدالت اعتدال می پذیرد و راه و رسمها درست در مجرای خویش به کار می افتد بدین ترتیب زمان صالح می شود به بقاء دولت امیدوار باید بود و دشمنان مایوس خواهند شد   اما آنگاه که رعیت بر والی خویش چیره گردد و یا رئیس حکومت بر رعایا اجحاف نماید نظام بر هم می خورد نشانه های ستم و جور آشکار خواهد گردید دستبرد در برنامه های دینی بسیار می شود و جاده های وسیع سنن و آداب مذهبی متروک خواهد ماند بر طبق میل و هوا عمل می کنند و احکام خداوند تعطیل می گردد و بیماریهای اخلاقی بسیار خواهد شد مردم از حقوق بزرگی که تعطیل می شود و باطلهای عظیمی که رواج می یابد وحشتی نمی کنند در چنین وضعی نیکان خوار و ذلیل گردند و اشرار و بدان عزیز و قدرتمند شوند و مجازاتهای الهی بر بندگان بزرگ می نماید در حالی که این کیفرها را با اعمال خود به وجود آورده اند   در این هنگام بر شما لازم است که یکدیگر را بر اداء این حقوق نصیحت کنید و به خوبی در انجام آن همکاری نمائید   اما در عین حال بدانید هیچکس گرچه سخت در بدست آوردن خشنودی خداوند حریص باشد و در این راه آنچه می تواند تلاش کند نمی تواند اطاعتی که شایسته مقام خداوند است انجام دهد   بلی از حقوق واجب خداوند بر بندگان این است که به اندازه توانائی خود در خیرخواهی و نصیحت بندگانش کوشش کنند و در راه برقراری حق در میان خود همکاری نمایند و نیز توجه داشته باشید هیچگاه نمی توان کسی را یافت هر چند در مقام و منزلت بزرگ باشد و سابقه دار در دین در انجام حقی که به عهده دارد نیاز به کمک نداشته باشد   و همچنین هرگز کسی را نتوان پیدا نمود هر چند مردم او را کوچک شمارند و با چشم حقارت وی را بنگرند که در کمک کردن به حق یا کمک به او در انجام حق از او بی نیاز بود   اینجا یکی از یاران امام به پاخاست و با سخنی طولانی که در آن فراوان آن حضرت را ستود به امام پاسخ مثبت داد و اطاعت و شنوائی خویش را در همه حال از دستورات آن حضرت اعلام کرد امام علیه السلام در اینجا فرمود سزاوار است آن کس که جلال خداوند در نظرش بزرگ و مقام او در قلبش پر عظمت است همه چیز جز خداوند در نظرش کوچک جلوه کند و سزاوارترین کسی که چنین است آن کس است که نعمت خداوند بر او بزرگ و مشمول لطف و احسان خاص او گردید زیرا هر قدر نعمت خدا بر کسی افزونتر گردد حق او به همان نسبت بیشتر می شود   و بدانید از بدترین حالات زمامداران در پیشگاه صالحان این است که گمان برده شود آنها فریفته تفاخر گشته و کارشان شکل برتری جوئی به خود گرفته من از این ناراحتم که حتی در ذهن شما جولان کند که مدح و ستایش را دوست دارم از شنیدن آن لذت می برم من به حمداللّه چنین نیستم و اگر فرضا دوست هم می داشتم به خاطر خضوع در این ذات پر عظمت و کبریائی خدا که از همه کس به ثنا و ستایش سزاوارتر است آن را ترک گفتم   گاهی هست که مردم ستودن افراد را به خاطر مجاهده ها و تلاشهایشان لازم می شمرند و این برای مردم بی عیب است اما من از شما می خواهم   مرا با سخنان جالب خود نستائید و



اینکه می بینید در راه اجرای فرمان خداوند تلاش می کنم برای این است که می خواهم خود را از مسک ولیت حقوقی که بر گردنم هست خارج سازم حقوقی که خداوند و شما بر گردنم دارید و هنوز کاملا از انجام آنها فراغت نیافته ام و واجباتی که به جای نیاورده و باید به مرحله اجراء گذارم بنابراین آنگونه که با زمامداران ستمگر سخن می گوئید با من سخن مگوئید و آنچنانکه در پیشگاه حکام خشمگین و جبار خود را جمع و جور می کنید در حضور من نباشید و به طور تصنعی و منافقانه با من رفتار منمائید و هرگز گمان مبرید در مورد حقی که به من پیشنهاد کرده اید کندی ورزم یا ناراحت شوم   و نه اینکه خیال کنید من در پی بزرگ ساختن خویشتنم زیرا کسی که شنیدن حق و یا عرضه داشتن عدالت به او برایش مشکل باشد عمل به آن برای وی مشکلتر است با توجه به این از گفتن سخن حق و یا مشورت عدالت آمیز خودداری مکنید زیرا من شخصا به عنوان یک انسان خویشتن را مافوق آنکه اشتباه کنم نمی دانم و از آن در کارهایم ایمن نیستم مگر اینکه خداوند مرا حفظ کند من و شما بندگان و مملوک خداوندی هستیم که جز او خدائی نیست او آنچنان در وجود ما تصرف دارد که ما بدانگونه قدرت تصرف در خویش را نداریم خداوند ما را از آنچه بودیم خارج ساخت و به صلاح و رستگاری آورد به جای ضلالت هدایت بخشید و پس از نابینائی و کوردلی بصیرت و بینائی عطا کرد

خطبه شماره ۱۱۹

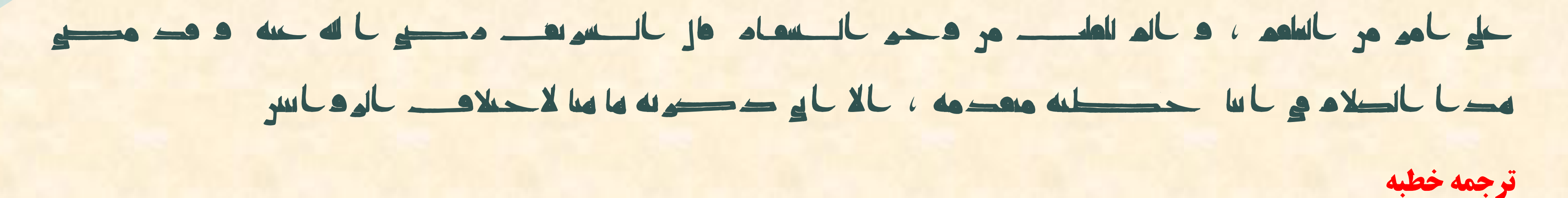
ومر ــــلام له علىه السلام في الســــلم و الـــــسى مر هوسر اللهم الى الســدـــط على هوسر و مر الـعالهم

، فالهم قد هـــطلوا دحمى و الــعوا الاى ، و الحمسوا على مادحى حما صـــــ الولى له مر

عدى ، و قالوا الا ار في الىو ار الاحدده ، و في الىو ار دمسه ، فاــسر مسموما او مــ ماسفا

قــطلوت فادا السر لى داقد ، و لا داد ، و لا مساعد ، الا الامر سى ، قــســ لهم عر الممه

، فاحــسـ على الهدى ، و حوــ دهى على الــسا ، و ـــسوــ مر ـــطم الاسط



ترجمه خطبه

□از سخنان امام علیه السلام که در شکایت از قریش فرموده است□بارخداوندامن در برابر قریش و همدستانشان از تو استمداد می جویم و به تو شکایت می آورم آنها پیوند خویشاوندیم را قطع کردند پیمانه حقم را واژگونه ساختند و همگی برای مبارزه با من در مورد حقی که از همه به آن سزاوارتر بودم متفق گشتند و گفتند پاره ای از حقوق را باید بگیری و پاره ای را باید صرف نظر کنی و حق خلافت از نوع دوم است   اکنون یا با همین غم و اندوه شکیبائی کن ، یا با تاسف بمیر من در امر خود نظر افکندم نه یاوری دیدم و نه مدافع و همکاری ، مگر اهلبیتم که مایل نبودم جانشان به خطر بیفتد بنابراین چشمان پر از خاشاک را برهم گذاردم   و همچون کسی که استخوان در گلویش گیر کرده باشد آب دهان فرو بردم ، و با خویشتن داری و فروخوردن خشم در امری که از حنظل تلختر و از تیزی دم شمشیر برای قلب دردناکتر بود شکیبائی ورزیدم   سیدرضی می گوید این سخن در اثناء یکی از خطبه های پیشین خطبه گذشت ،و من به خاطر تفاوت بین دو روایت آن را تکرار کردم□

خطبه شماره ۱۲۰

و من كلام له عليه السلام في ذكر السائرين الي البصرة لحربه عليه السلام فقدموا علي عمالي وخزان بيت المسلمين الذي في يدي ، و علي اهل مصر ، كلهم في طاعتي و علي بيعتي ، فشتتوا كلمتهم ، و افسدوا علي جماعتهم ، و وثبوا علي شيعتي ، فقتلوا طائفة منهم غدرا ، و طائفة عضوا علي اسيافهم ، فضاربوا بها حتي لقوا الله صادقين

ترجمه خطبه

از سخنان امام علیه السلام که درباره کسانی که برای مبارزه با وی به سوی بصره حرکت کردند فرموده است بر ماموران من و خزانه داران بیت المال مسلمانان که در اختیار من است وارد شدند و در شهری که همه مردمش در اطاعت و بیعت من هستند قدم گذاردند وحدت آنها را بر هم زدند و جمعیت آنها را که همه با من بودند به شورش واداشتند و بر شیعیان من حمله بردند عده ای را از روی خدعه و ناجوانمردانه کشتند و گروهی هم با شهامت دست به شمشیر برده استقامت ورزیدند و شدیدا با دشمن جنگیدند تا آنکه خداوند را صادقانه ملاقات کردند و شربت شهادت را نوشیدند

خطبه شماره ۱۲۱

و من كلام له عليه السلام لما مر بطلحة بن عبد الله و عبد الرحمن بن عتاب بن اسيد و هما قتيلان يوم الجمل لقد اصبح ابو محمد بهذا المكان غريبا اما والله لقد كنت اكره ان تكون قريش

علی بسـ ـطور الصواحـ ـادمضـ و دی مر بی عبد مناف ، و اطسی احسار بی ، حجی ، اهد السان اسافهم الی امر لم بصوبوا امله موقصوا دونه

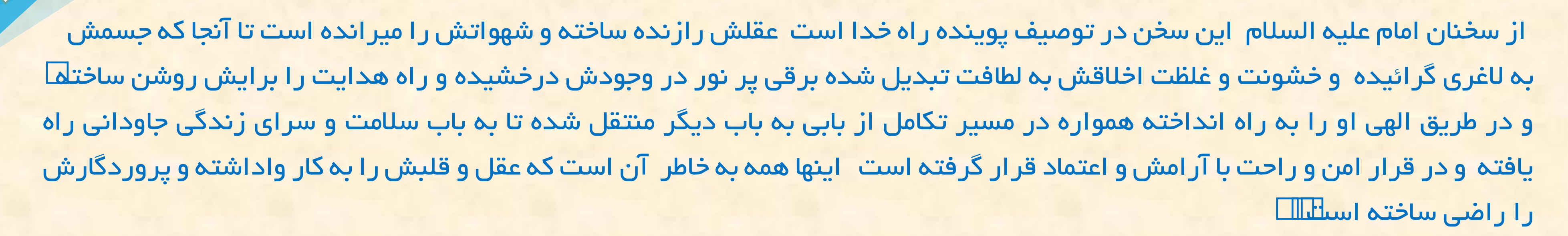
ترجمه خطبه

از سخنان امام علیه السلام و این سخن را امام هنگامی فرمود که از کنارکشته طلحه بن عبداللّه و عبدالرحمان بن عتاب بن اسید در روز جنگ جمل عبور نمود ابومحمد در این مکان غریب مانده است سوگند به خدا من نمی خواستم قریش در زیر این آسمان کشته افتاده باشند انتقام خود را از بنی عبدمناف گرفتم و قصاص خون شیعیان را نمودم و اما رؤسای بنی جمح از دست من فرار کردند آنها به سوی امری گردن کشیده بودند که اهلیت آن را نداشتند و پیش از آنکه به آن برسند گردنهاشان شکسته شد□

خطبه شماره ۱۲۲

و مر کلام له علیه السلام فی وصف السالک الطریق الی الله سبحانه قد احیا عقله ، و امات نفسه ، حتی دق جلیله ، و لطف غلیظه ، و برق له لامع کثیر البرق ، فابان له الطریق ، و سلک به السبیل ، و تدافعته الابواب الی باب السلامة ، و دار الاقامة ، و ثبتت رجلاه بطمانینة بدنه فی قرار الامن و الراحة ، بما استعمل قلبه ، و ارضی ربه

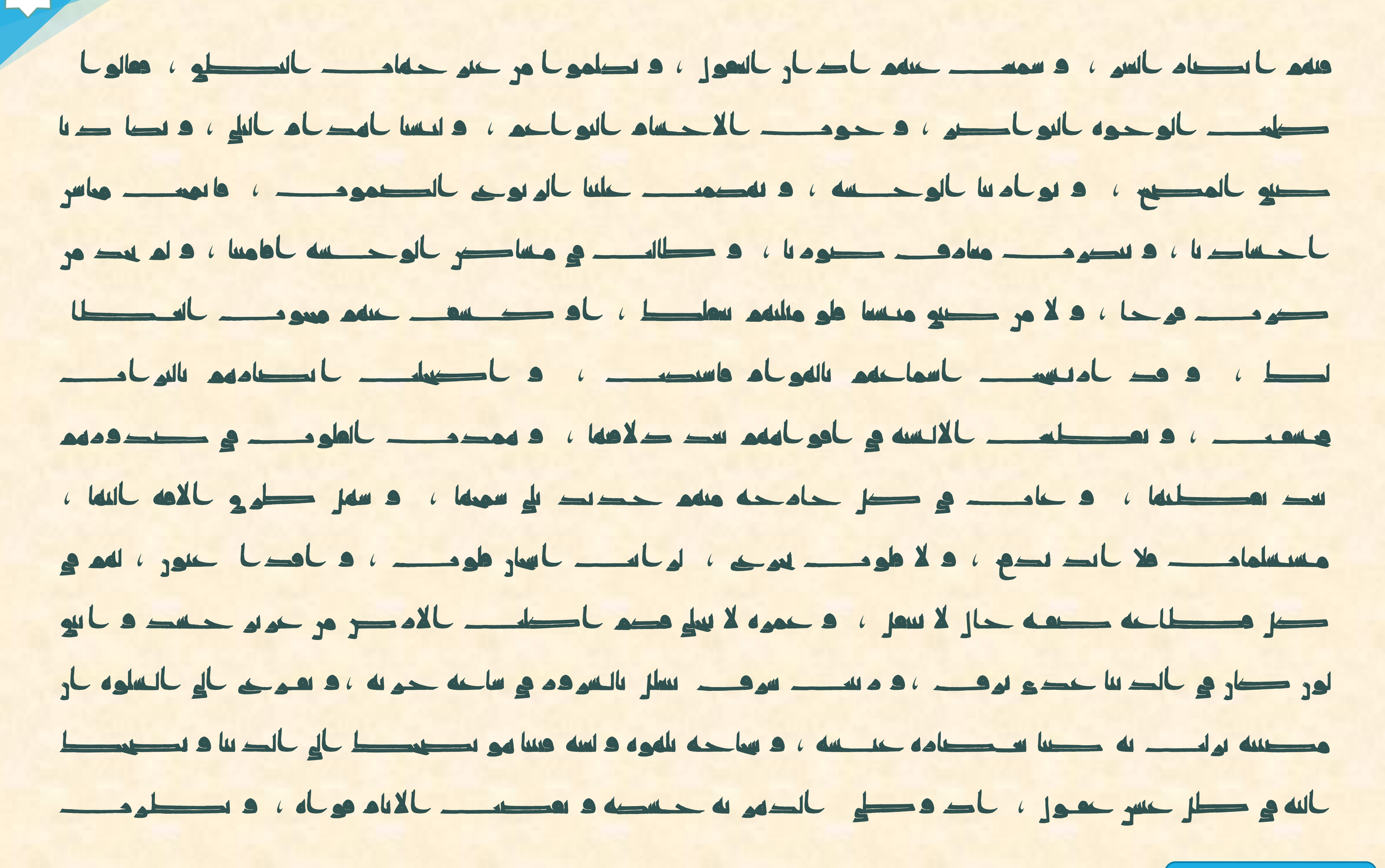
ترجمه خطبه



از سخنان امام علیه السلام این سخن در توصیف پوینده راه خدا است عقلش رازنده ساخته و شهواتش را میرانده است تا آنجا که جسمش به لاغری گرائیده و خشونت و غلظت اخلاقش به لطافت تبدیل شده برقی پر نور در وجودش درخشیده و راه هدایت را برایش روشن ساخته و در طریق الهی او را به راه انداخته همواره در مسیر تکامل از بابی به باب دیگر منتقل شده تا به باب سلامت و سرای زندگی جاودانی راه یافته و در قرار امن و راحت با آرامش و اعتماد قرار گرفته است   اینها همه به خاطر آن است که عقل و قلبش را به کار واداشته و پروردگارش را راضی ساخته است

خطبه شماره ۱۲۳

يوالي عليهم أولياءهم سلف خاسهم ، و يرابطوا ساحاتهم ، الذين كانت لهم معاوية الناس ، و
حلفاء الفتن ، ملوكا و سوقا سلطوا في بطون الوحي سلا سلطات الامر عليهم فيه ،
فاطلب من لومهم ، و سوية من دمائهم ، فاصبوا في هواك هوذهم حماد لا سمون ، و
حماه لا يوحدون ، لا يعرفهم وجود الاموال ، و لا يريهم سير الاحوال ، و لا يطفون
بالزواحف ، و لا يادون للعواقب عسا لا يتطلبون ، و سهود لا يسرون ، و انما كانوا
حمسا فسسوا ، و الالا فافرقوا ، و ما عن طول عهدهم ، ولا سد ملهم ، عمس احنادهم و
حمس دنادهم ، و لصهم سعوا كاسا ندلهم بالطلو حوسا ، و بالسمع صمما ، و بالبوكات
سعوبا ، فصائهم في امثال الصفة صوري ساف حوار لا يانسون ، و احيا لا يراودون ليس
سهم حوا السادف ، و اعطاء منهم اساف الاحا ، فطلهم و حيد وهم حمع ، و بهاس
البعد و هم احلا ، لا يامون للبر ساحا ، و لا لهاد مسا اي الدهر طلوا فيه كان عليهم
سوهدا ، ساهدوا من احطاء دنادهم امطلع مما حافوا ، و راوا من الايام اعطم مما
قدروا ، فعلما الاسار مدى لهم الى مبا ه فاسد مباح الخوف و الرحا فلو كانوا ينطقون بها
لسوا بصفه ما ساهدوا و ما عاسوا و لئن عمس اثارهم ، و انقطعت احنادهم ، لقد رجعت

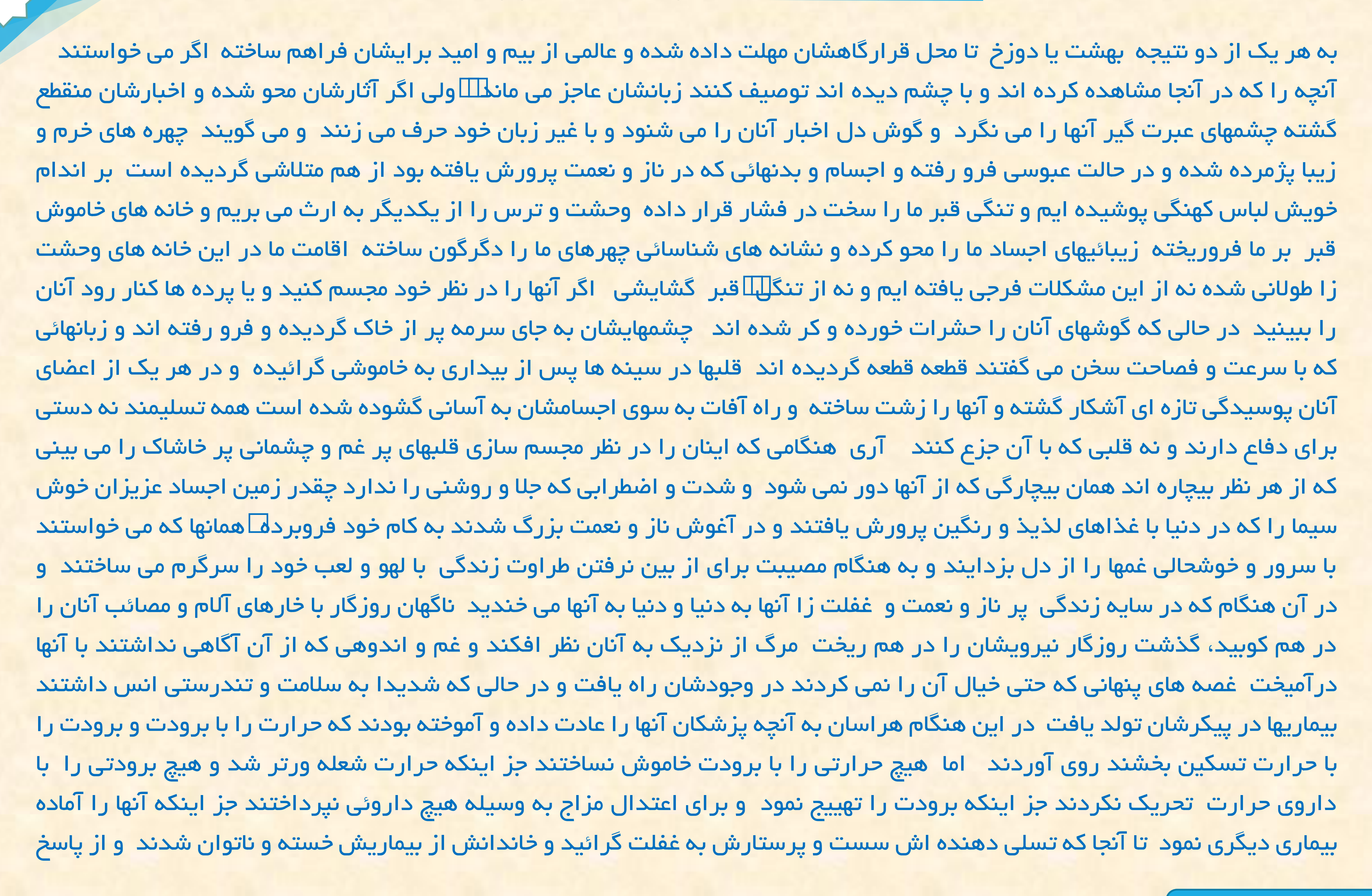


فيهم أبصار العبر ، وسمعت عنهم آذان العقول ، وتكلموا من غير جهات النطق ، فقالوا
كلحت الوجوه النواضر ، وخوت الأجسام النواعم ، ولبسنا أهدام البلى ، وتكاءدنا
ضيق المضجع ، وتوارثنا الوحشة ، وتهكمت علينا الربوع الصموت ، فانمحت محاسن
أجسادنا ، وتنكرت معارف صورنا ، وطالت في مساكن الوحشة إقامتنا ، ولم نجد من
كرب فرجا ، ولا من ضيق متسعا ، فلو مثلتهم بعقلك ، أو كشف عنهم محجوب الغطاء
لك ، وقد ارتسخت أسماعهم بالهوام فاستكت ، واكتحلت أبصارهم بالتراب
فخسفت ، وتقطعت الألسنة في أفواههم بعد ذلاقتها ، وهمدت القلوب في صدورهم
بعد يقظتها ، وعاث في كل جارحة منهم جديد بلى سمجها ، وسهل طرق الآفة إليها ،
مستسلمات فلا أيد تدفع ، ولا قلوب تجزع ، لرأيت أشجان قلوب ، وأقذاء عيون ، لهم في
كل فظاعة صفة حال لا تنتقل ، وغمرة لا تنجلي فكم أكلت الأرض من عزيز جسد وأنيق
لون كان في الدنيا غذي ترف ، وربيب شرف ، يتعلل بالسرور في ساعة حزنه ، ويفزع إلى السلوة إن
مصيبة نزلت به ضنا بغضارة عيشه ، وشحاحة بلهوه ولعبه ، فبينا هو يضحك إلى الدنيا وتضحك
إليه في ظل عيش غفول ، إذ وطئ الدهر به حسكه ، ونقضت الأيام قواه ، ونظرت

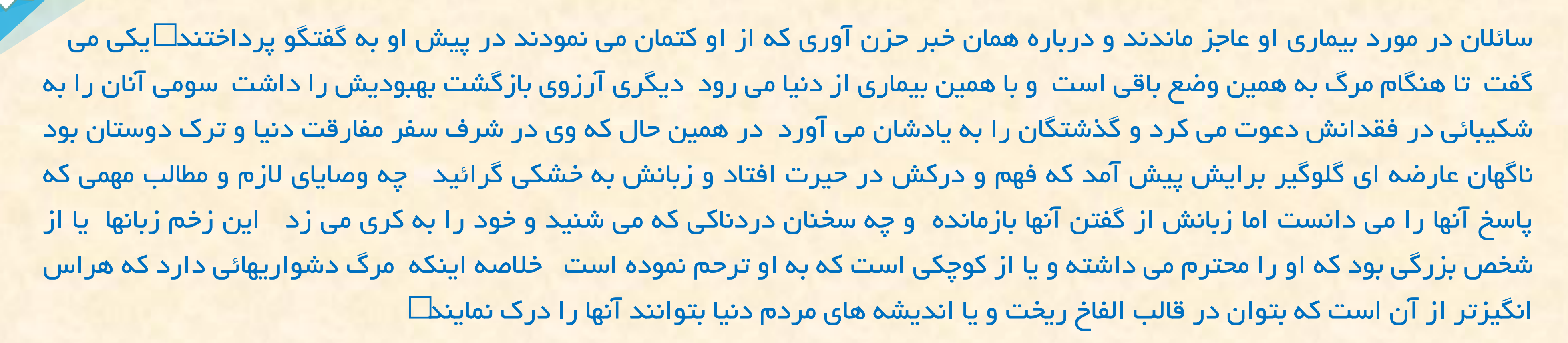
الله السوف مر صـ ، ڡالطه سـ لا سوڡه ، و لى مه ما كار لحده ، و لولد ڡه
ڡوماڡ حلر ، ماسر ما كار صسه ، ڡهوحى الى ما كار حوده الاطا مر صر الحاه ىالعاه ، و
لولط الساهد ىالماه ، ڡلم طعى ساهد الا لوه حوماده ، و لا حوط لماه الامى لوده ، و لا
ماحدل لمماحى لىلط الطام الا ماهد مىما كر دماڡ دما ، حى ڡو مىالله ، و دمر
ڡموصه ، و ىاىا امله ىصڡه دماه ، و حوسوا حر حوماڡ الساىلر حه ، و ىاحوما دوه سو
حىر صموه ڡعاىر ىعول مولما ه ، و ممر لمم اماڡ حاڡسه ، و مصر لمم ڡعده ، ىدكومم ماسى
الماىر مر ڡله ڡساىو كدلطا على حماى مر ڡوماى الدىا ، و لوط الاحىه اد حور له
حاهر مر حصه ، ڡسوڡ لوماڡد ڡطلسه ، و ىسس ڡطوله لساىه ڡصم مر مىمم مر حوماىه
حوڡه ڡى حر ڡدده ، و دحا مولم ىطلىه سمىه ڡصام حىه ، مر صىو كار سطمه ، او ىسو
كار لوحمه و ار للموڡ لسموماڡ ى امطلح مر ار ىسسو ىصڡه ، او ىسدل على ععول
امل الدىا

ترجمه خطبه

از سخنان امام علیه السلام این سخن را پس از تلاوت این آیات الهاکم التکاثر حتی زرتم المقابر بیان فرمود شگفتا چه هدف بسیار دوری و چه زیارت کنندگان غافلی و چه افتخار موهوم و رسوائی به یاد استخوانهای پوسیده کسانی افتاده اند که سالها است خاک شده اند آن هم چه یادآوری آنها با این فاصله به یاد تفاخر به کسانی افتاده اند که هیچگونه سودی به حالشان نخواهد داشت   آیا به خوابگاه ابدی پدران خویش افتخار می کنند و یا با شمارش تعداد مردگان و نابودشدگان خود را بسیار می شمرند   گوئی خواهان بازگشت اجسادی هستند که تار و پودشان از هم گسیخته و حرکاتشان به سکون تبدیل یافته   این اجساد پوسیده اگر مایه عبرت باشند سزاوارتر است تا باعث افتخار اگر با توجه به وضع آنان به آستانه تواضع فرود آیند عاقلانه تر است تا آنان را وسیله سربلندی قرار دهند   اما به آنها با چشمان کم سو نگاه انداختند و در اثر این کوته بینی در دریای جهل و غرور فرورفتند   اگر شرح حال آنان را از عرصه های ویران آن دیار و خانه های خالی بپرسند پاسخ خواهند داد در زمین گم شدند و بدنهاشان خاک و خاک آنها معلوم نیست در کجا پراکنده و جزء چه موجودی شده است شما نیز بعد از آنان در غرور و جهل قرار گرفته اید بر جمجمه آنها قدم می گذارید و بر اجساد آنها زراعت می کنید و از آنچه باقی گذارده اند می خورید و در کهنه خانه های آنها سکونت می گزینید و زمان در فاصله بین شما و آنها بر شما نوحه گری و زاری می کنند آنها پیش از شما به کام مرگ فرورفتند و برای تعیین آب خورگاه از شما پیشی گرفتند   آری همانها که دارای مقامهای عزت و درجات افتخار بودند سلاطین بودند و یا رعایای آنها   پس از مرگ در درون قبرها خزیدند و زمین بر آنها مسلط شد از گوشتشان خورد و از خونهایشان آشامید در حفره های گورستان به صورت جمادی بی رشد و ناپیدا که امید یافت شدن آن هرگز نیست قرار گرفتند   دیگر وقوع حوادث هراس انگیز آنها را به وحشت نمی اندازد و دگرگونیها آنها را محزون نمی سازد به زلزله ها و اضطرابات اعتنائی ندارند و به سر و صداهای شدید گوش فرانمی دهند غائبانی هستند که انتظارشان کشیده نمی شود و حاضرانی هستند که حضور نمی یابند جمع بودند و پراکنده شدند به یکدیگر الفت داشتند و جدا گردیدند اگر اخبارشان به دست فراموشی سپرده شده و دیارشان در سکوت فرورفته است براثر طول زمان و بعد محل سکونت آنان نیست بلکه جامی به آنها نوشانده اند که به جای سخن گفتن گنگ و به جای شنوائی کر شدند و حرکاتشان به سکون تبدیل یافته است و در دید نخست پنداری که به خواب رفته اند همسایگانی هستند که با یکدیگر انس نمی گیرند دوستانی هستند که به دیدار یکدیگر نمی روند پیوندهای شناسائی در میان آنها به کهنگی گرائیده و اسباب برادری قطع گردیده همه با اینکه جمعند تنهایند و با اینکه دوستند از یکدیگر دورند نه برای شب صحبگاهی می شناسند و نه برای روز شامگاهی شب یا روزی که رخت سفر مرگ در آن بسته اند برای آنها جاودان شده خطرات آن جهان را وحشتناک تر از آنچه می ترسیدند یافتند و نشانه های آن را بزرگتر از آنچه در نظر داشتند مشاهده کردند برای وصول



به هر یک از دو نتیجه بهشت یا دوزخ تا محل قرارگاهشان مهلت داده شده و عالمی از بیم و امید برایشان فراهم ساخته اگر می خواستند آنچه را که در آنجا مشاهده کرده اند و با چشم دیده اند توصیف کنند زبانشان عاجز می ماند ولی اگر آثارشان محو شده و اخبارشان منقطع گشته چشمهای عبرت گیر آنها را می نگرد و گوش دل اخبار آنان را می شنود و با غیر زبان خود حرف می زنند و می گویند چهره های خرم و زیبا پژمرده شده و در حالت عبوسی فرو رفته و اجسام و بدنهائی که در ناز و نعمت پرورش یافته بود از هم متلاشی گردیده است بر اندام خویش لباس کهنگی پوشیده ایم و تنگی قبر ما را سخت در فشار قرار داده وحشت و ترس را از یکدیگر به ارث می بریم و خانه های خاموش قبر بر ما فروریخته زیبائیهای اجساد ما را محو کرده و نشانه های شناسائی چهرهای ما را دگرگون ساخته اقامت ما در این خانه های وحشت زا طولانی شده نه از این مشکلات فرجی یافته ایم و نه از تنگی قبر گشایشی اگر آنها را در نظر خود مجسم کنید و یا پرده ها کنار رود آنان را ببینید در حالی که گوشهای آنان را حشرات خورده و کر شده اند چشمهایشان به جای سرمه پر از خاک گردیده و فرو رفته اند و زبانهائی که با سرعت و فصاحت سخن می گفتند قطعه قطعه گردیده اند قلبها در سینه ها پس از بیداری به خاموشی گرائیده و در هر یک از اعضای آنان پوسیدگی تازه ای آشکار گشته و آنها را زشت ساخته و راه آفات به سوی اجسامشان به آسانی گشوده شده است همه تسلیمند نه دستی برای دفاع دارند و نه قلبی که با آن جزع کنند آری هنگامی که اینان را در نظر مجسم سازی قلبهای پر غم و چشمانی پر خاشاک را می بینی که از هر نظر بیچاره اند همان بیچارگی که از آنها دور نمی شود و شدت و اضطرابی که جلا و روشنی را ندارد چقدر زمین اجساد عزیزان خوش سیما را که در دنیا با غذاهای لذیذ و رنگین پرورش یافتند و در آغوش ناز و نعمت بزرگ شدند به کام خود فروبرده همانها که می خواستند با سرور و خوشحالی غمها را از دل بزدایند و به هنگام مصیبت برای از بین نرفتن طراوت زندگی با لهو و لعب خود را سرگرم می ساختند و در آن هنگام که در سایه زندگی پر ناز و نعمت و غفلت زا آنها به دنیا و دنیا به آنها می خندید ناگهان روزگار با خارهای آلام و مصائب آنان را در هم کوبید، گذشت روزگار نیرویشان را در هم ریخت مرگ از نزدیک به آنان نظر افکند و غم و اندوهی که از آن آگاهی نداشتند با آنها درآمیخت غصه های پنهانی که حتی خیال آن را نمی کردند در وجودشان راه یافت و در حالی که شدیدا به سلامت و تندرستی انس داشتند بیماریها در پیکرشان تولد یافت در این هنگام هراسان به آنچه پزشکان آنها را عادت داده و آموخته بودند که حرارت را با برودت و برودت را با حرارت تسکین بخشند روی آوردند اما هیچ حرارتی را با برودت خاموش نساختند جز اینکه حرارت شعله ورتر شد و هیچ برودتی را با داروی حرارت تحریک نکردند جز اینکه برودت را تهییج نمود و برای اعتدال مزاج به وسیله هیچ داروئی نپرداختند جز اینکه آنها را آماده بیماری دیگری نمود تا آنجا که تسلی دهنده اش سست و پرستارش به غفلت گرائید و خاندانش از بیماریش خسته و ناتوان شدند و از پاسخ



سائلان در مورد بیماری او عاجز ماندند و درباره همان خبر حزن آوری که از او کتمان می نمودند در پیش او به گفتگو پرداختند□یکی می گفت تا هنگام مرگ به همین وضع باقی است و با همین بیماری از دنیا می رود دیگری آرزوی بازگشت بهبودیش را داشت سومی آنان را به شکیبائی در فقدانش دعوت می کرد و گذشتگان را به یادشان می آورد در همین حال که وی در شرف سفر مفارقت دنیا و ترک دوستان بود ناگهان عارضه ای گلوگیر برایش پیش آمد که فهم و درکش در حیرت افتاد و زبانش به خشکی گرائید چه وصایای لازم و مطالب مهمی که پاسخ آنها را می دانست اما زبانش از گفتن آنها بازمانده و چه سخنان دردناکی که می شنید و خود را به کری می زد این زخم زبانها یا از شخص بزرگی بود که او را محترم می داشته و یا از کوچکی است که به او ترحم نموده است خلاصه اینکه مرگ دشواریهائی دارد که هراس انگیزتر از آن است که بتوان در قالب الفاظ ریخت و یا اندیشه های مردم دنیا بتوانند آنها را درک نمایند□

خطبه شماره ۱۲۴

و من كلام له عليه السلام قاله عند تلاوته يسبح له فيها بالغدو و الآصال رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن
ذكر الله إن الله سبحانه و تعالى جعل الذكر جلاء للقلوب ، تسمع به بعد الوقرة ، و تبصر به
بعد العشوة ، و تنقاد به بعد المعاندة ، و ما برح لله عزت آلاؤه في البرهة بعد البرهة ، و في أزمان
الفترات ، عباد ناجاهم في فكرهم ، و كلمهم في ذات عقولهم فاستصبحوا بنور يقظة في
الأبصار و الأسماع و الأفئدة ، يذكرون بأيام الله ، و يخوفون مقامه ، بمنزلة الأدلة في الفلوات
من أخذ القصد حمدوا إليه طريقه ، و بشروه بالنجاة ، و من أخذ يمينا و شمالا ذموا إليه
الطريق ، و حذروه من الهلكة ، و كانوا كذلك مصابيح تلك الظلمات و أدلة

تلك الشبهات و إنّ للذكر لأهلاً أخذوه من الدنيا بدلاً، فلم تشغلهم تجارة و لا بيع عنه، يقطعون به أيام الحياة، و يهتفون بالزواجر عن محارم الله، في أسماع الغافلين، و يأمرون بالقسط و يأتمرون به، و ينهون عن المنكر و يتناهون عنه، فكأنما قطعوا الدنيا إلى الآخرة و هم فيها فشاهدوا ما وراء ذلك، فكأنما اطلعوا غيوب أهل البرزخ في طول الإقامة فيه، و حققت القيامة عليهم عداتها، فكشفوا غطاء ذلك لأهل الدنيا، حتى كأنهم يرون ما لا يرى الناس، و يسمعون ما لا يسمعون فلو مثلتهم لعقلك في مقاومهم المحمودة، و مجالسهم المشهودة، و قد نشروا دواوين أعمالهم، و فرغوا لمحاسبة أنفسهم على كل صغيرة و كبيرة أمروا بها فقصروا عنها، أو نهوا عنها ففرطوا فيها، و حملوا ثقل أوزارهم ظهورهم، فضعفوا عن الاستقلال بها، فنشجوا نشيجا و تجاوبوا نحيبا، يعجون إلى ربهم من مقام ندم و اعتراف، لرأيت أعلام هدى، و مصابيح دجى، قد حفت بهم الملائكة، و تنزلت عليهم السكينة، و فتحت لهم أبواب السماء، و أعدت لهم مقاعد الكرامات، في مقعد اطلع الله عليهم فيه، فرضي سعيهم، و حمد مقامهم، يتنسمون بدعائه روح التجاوز، رهائن فاقة إلى فضله، و أسارى ذلة لعظمته، جرح طول الأسى قلوبهم، و طول البكاء عيونهم، لكل باب رغبة إلى الله منهم يد قارعة، يسألون من لا



ترجمه خطبه

از سخنان امام علیه السلام این سخن را به هنگام تلاوت این آیه فرموده یسبح له فیها بالغدو و الاصال رجال لاتلهیهم تجاره و لا بیع عن ذکر اللّه خداوند یاد خویش را جلای قلبها قرارداده که در اثر آن گوش پس از سنگینی می شنود و چشم پس از کم سوئی می بیند و بدین وسیله پس از لجاجت و دشمنی منقاد و رام می گردد خداوند که نعمتهایش بزرگ باد در هر عصر و زمانی همواره بندگانی داشته که به فکر آنها الهام می کرده و در وادی عقل و اندیشه با آنان سخن می گفته است این بندگان با نور بیداری عقول چراغ فهم و بینائی در چشمها گوشها و دلها روشن می ساخته اند انسانها را به یاد روزهای خاص الهی می انداختند و از مقام عظمت پروردگار آنان را بیم می دادند این افراد به منزله راهنمایان بیابانها بودند کسانی که راه مستقیم وسط را پیش گرفته طریقشان را می ستودند و آنان را به نجات بشارت می دادند و افرادی که به جانب چپ و راست متمایل می شدند از آنها انتقاد کرده و از هلاکت بیمشان می دادند بدینگونه این بندگان پاک چراغ آن تاریکیها و راهنمای آن پرتگاهها بودند یاد خدا اهلی دارد که آن را به جای زرق و برق دنیا برگزیده اند لذا هیچ تجارت و داد و ستدی آنها را از یاد خدا بازنداشته است با همین وضع زندگی خود را ادامه می دهند و غافلان را با فریادهای خود متوجه کیفر محرمات الهی می کنند به عدالت فرمان می دهند و خود به آن عمل می نمایند مردم را از بدی باز می دارند و خود به گرد آن نمی چرخند با اینکه در دنیا هستند گویا آن را رها کرده و به آخرت پیوسته اند آنها ماورای دنیا را مشاهده کرده گویا از پشت دیوار این جهان سر برآورده و به جهان برزخیان می نگرند و اقامت طولانی آنجا را مشاهده می کنند و گویا رستاخیز وعده های خود را برای آنها عملی ساخته است آنها این پرده ها را برای جهانیان کنار زده حتی گویا چیزهائی را می بینند که دیگران نمی بینند و مطالبی را می شنوند که دیگران نمی شنوند اگر آنان را در پیشگاه عقل خود مجسم سازید و مقامات ستوده و مجالس آشکار آنان را بنگرید می بینید که نامه های اعمال خویش را گشوده و برای حسابرسی اعمال خود آماده شده اند برای حساب هر کار کوچک و بزرگی که به آن دستور داشته اند و کوتاهی کرده اند و یا از آن نهی شده و مرتکب گردیده اند سنگینی بار

گناهانشان را به دوش گرفته نمی توانند کمر راست کنند گریه گلویشان را گرفته و با فریاد می گریند و گریان با هم گفتگو می کنند و با صدای بلند در پیشگاه پروردگار خویش در مقام پشیمانی و اعتراف به تقصیرند آری اگر آنها را در پیشگاه عقلتان مجسم کنید خواهید یافت که آنها نشانه های هدایتند و چراغهای تاریکی فرشتگان آنان را در میان گرفته آرامش بر آنها نازل گردیده درهای آسمان به رویشان گشوده شده و مقام محترمی برایشان فراهم آمده است   مقامی که خداوند به آن نظر رحمت انداخته آنها را می نگرد از سعی و کوشش آنان راضی و موقعیتشان را می ستاید   با دعای خود از او آرامش عفو و گذشت می طلبند اینان گروگانان نیازمندی فضل و کرم اویند و اسیران عظمت او غم و اندوه طولانی قلبشان را مجروح ساخته و گریه های بسیار چشمهایشان را، به هر دری که امیدواری به خدا در آن وجود دارد دستی برای کوبیدن از سوی آنان دراز است از کسی درخواست می کنند که سختی و تنگی برایش معنی ندارد و امیدواران را محروم نمی سازد   اکنون به خاطر خود حساب خویشتن را برس زیرا دیگران حسابرسی غیر از تو دارند□

□

خطبه شماره ۱۲۵

[illegible]

حلدك على مصاٮك ، و عواطك مں اٮسا على ٮڡسك و ڡى احو الاٮسں علٮك و
صٮعڡ لا ٮوصلك حوڡ ساٮ ٮعمه ، و ٯد ٮوصلك ٮماٮسه مدامى سلواٮه
ڡداه مں ٮدا ٮالٯوه ڡى طلٮ سومه ، و مں حٮى ٮاسٮله ڡى ٮاطولك ٮعصله ، و حر له
مطلٮا ، و ٮدحوه ٮاٮسا و ٮمر ڡى حال ٮولٮك عٮه ٮاماله علٮك ، ٮدعوك الى عڡوه ، و
ٮسٮمدك ٮعصله ، و ٮاٮ ممول عٮه الى عڡوه ڡسالى مں ڡوى ما ٮاصومه و ٮواصٮ مں صٮڡ
ما ٮاحواطك على مصٮٮه و ٮاٮ ڡى صٮڡ سوه معهم ، و ڡى سٮه وصله مطلٮ لم ٮمسك وصله
، و لم ٮمسك حٮٮ سوه ، ٮل لم ٮحر مں لطڡه مطوڡ حٮى ڡى سمه ٮحد ٮها لك ، ٮاٮه سٮه ٮسوها
علٮك ، ٮاٮه ٮٮه ٮحوها حٮٮ ڡما طلٮ ٮه لو ٮاطٮه و ٮاٮه ٮالله لو ٮاٮ مده ٮالصڡه طاٮٮ
ڡى مععر ڡى ٮالٯوه ، مٮوادس ڡى ٮالعده ، لصٮ ٮاول حاصم على ٮڡسك ٮدمم الاحلاٯ ، و
مساوى الاعمال و حعلها ٮاٯول ما ٮالدٮٮا حولك ، ولكں لها ٮاحرومه ، و اٯد طاعٮك
ٮالسطاٮ ، و ٮادلك على سوا و لهى ٮما سدك مں ٮوول الٮلا ٮمسكك ، و ٮالعصر ڡى
ڡوٮك ، ٮاصدٯ و ٮاٯوى مں ٮاٮ ٮصدٯك ، ٮاٮ سوءك و لوڡ ٮاصٮى لها عٮدك مٮهم ، و
ٮادو مں حوها مصدٯ و لں سوٯها ڡى ٮالدٮٮا ٮالٮاٯٮه ، و ٮاٮ ٮوى ٮالٮاله ، لٮدٮها مں حسں

نهج البلاغة

[illegible]

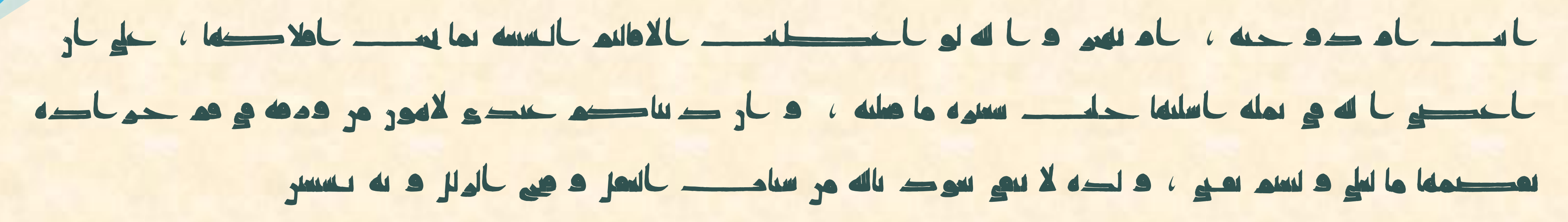
ترجمه خطبه

از سخنان امام علیه السلام این سخن را به هنگام تلاوت این آیه فرموده یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم این آیه کوبنده ترین دلیل در برابر شنونده و قطع کننده ترین عذر شخص مغرور است همو که جهالت و نادانیش او را خوشحال ساخته می فرماید ای انسان چه چیز تو را بر گناه جرئت داده و چه چیز تو را در برابر پروردگارت مغرور ساخته و چه چیز تو را بر هلاکت خویشتن علاقمند نموده است مگر این بیماری تو بهبودی نمی یابد و یا این خوابت بیداری ندارد چرا همانگونه که به دیگری رحم می کنی به خود رحم نمی کنی تو که هرگاه کسی را در دل آفتاب سوزان بیابی بر او سایه می افکنی و هرگاه بیماری را ببینی که سخت ناتوان گشته از روی رحم بر او می گریی پس چه چیز تو را بر این بیماریت شکیبائی بخشیده و بر این مصائبت صبور ساخته و چه چیز تو را از گریه بر خویشتن تسلی داده در حالی که هیچ چیز برای تو عزیزتر از خودت نیست و چگونه ترس از فرودآمدن بلا شب هنگام تو را بیدار نکرده با اینکه در درون معصیت و گناه غوطه وری و

در زیر سلطه و قدرت خداوند قرار داری بیا این بیماری دوری از خدا را با داروی تصمیم و عزم راسخ مداوا کن و این خواب غفلتی که چشمت را فراگرفته با بیداری برطرف ساز بیا مطیع خداوند شو و به یاد او انس گیر خوب تصور کن که به هنگام روی گردانیدنت از خدا او با دادن نعمت به تو روی می آورد به عفو و بخشش خویش دعوتت می کند و تو را در زیر پوشش فضل و برکات خود قرار می دهد اما در عین حال تو همچنان به او پشت کرده و به دیگری روی می آوری بلند مرتبه باد خداوندی که با این قدرت عظیم کریم است و اما تو با این ضعف و حقارت چه بر معصیت او جرات ورزیده ای در صورتی که تو در کنف نعمتش قرار داری و در فراخنای فضل و رحمتش در حرکتی اما او فضل خویش را از تو منع نکرده و پرده گناهانت را ندریده است بلکه حتی یک چشم برهم زدن از دائره لطفش بیرون نبوده ای یا در نعمتی قرار داری که به تو بخشیده یا در گناهی که از آن پرده پوشی کرده و یا بلا و مصیبتی که از تو برطرف ساخته است بنگر اگر از در اطاعتش در می آمدی دیگر چگونه بود سوگند بخدا اگر این وضع بین دو نفر که در نیرو و توان مساویند وجود داشت تو نخستین حاکمی بودی که خود بر مذمومیت اخلاق و بدی کردارت حکم می کردی حقا باید بگویم دنیا مغرورت نساخته و این تو هستی که به آن مغرور شده ای در حالی که پندهای فراوانی در آن می یابی و تو را به عدل و انصاف دعوت کرده است دنیا به هشدارهائی که در مورد ریختن بلا به جانت و کاستن از نیرو و قدرتت به تو می دهد راستگوتر و وفادارتر است از اینکه به تو دروغ گوید و یا مغرورت سازد چه بسیار نصیحت کننده و پنددهنده ای است که نزد تو متهم است و چه بسیار راستگویانی در مورد دنیا که تو آنها را دروغگو می شماری اگر دنیا را از روی شهرهای ویران شده و خانه های در هم فروریخته بشناسی آن را یادآوری کننده ای دلسوز و واعظی گویا همچون دوستی مهربان که در رسیدن اندوه به تو بخل می ورزد خواهی یافت دنیا چه خوب سرائی است اما برای آنها که آن را خانه همیشگی ندانند و چه خوب محلی است برای کسی که آن را وطن برنگزینند سعادتمندان به وسیله دنیا در قیامت کسانی هستند که امروز از زرق و برق آن فرار می کنند هنگامی که نفخه صور بدمد و قیامت آشکار گردد و اهل هر معبدی به آن ملحق و بندگان هر معبودی به او بپیوندند و مطیعان به مطاع خود برسند در آن هنگام نه چشمی بر خلاف حق و عدالت در هوا گشوده و نه قدمی آهسته در زمین جز به حق برداشته شود و در آن روز چه دلیلهائی که ابطال نمی گردد و چه عذرهائی که قطع نمی شود بنابراین در جستجوی چیزی باشید که عذر خویش را با آن مدلل دارید و حجت و دلیل خود را با آن استوار سازید و آنچه باقی ماندنی است از میان آنچه باقی نمی ماند انتخاب کنید و وسیله ای برای سفر آخرت آماده نمائید و چشم به جرقه های برق نجات بدوزید و بار و بنه این سفر را محکم بر پشت مرکبها ببندید

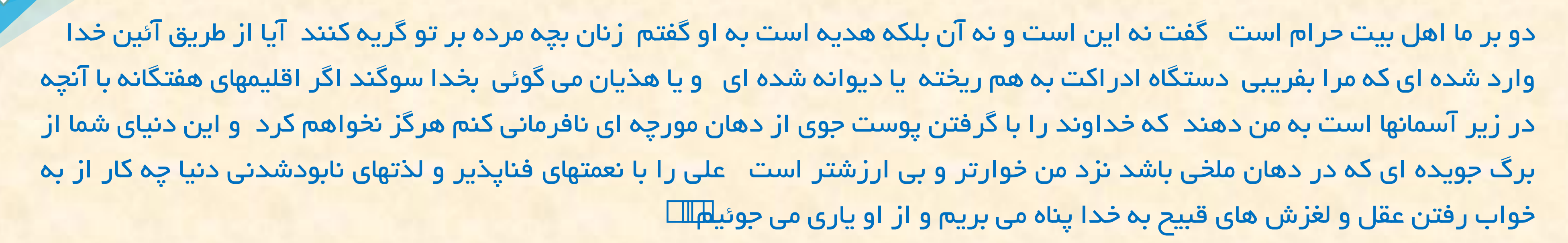
خطبه شماره ۱۲۶

و من كلام له عليه السلام يتبرأ من الظلم و الله لان ابيت على حسك السعدان مسهدا ،
او اجر في الاغلال مصفدا ، احب الي من ان القى الله و رسوله يوم القيامه ظالما لبعض
العباد ، و غاصبا لشي من الحطام ، و كيف اظلم احدا لنفس يسرع الى البلى قفولها و
يطول في الثرى حلولها و الله لقد رايت عقيلا و قد املق حتى استماحني من بركم صاعا ، و
رايت صبيانه شعث الشعور ، غبر الالوان من فقرهم ، كانما سودت وجوههم بالعظلم ، و
عاودني مؤكدا ، و كرر علي القول مرددا ، فاصغيت اليه سمعي ، فظن اني ابيعه
ديني ، و اتبع قياده مفارقا طريقتي ، فاحميت له حديده ، ثم ادنيتها من جسمه ليعتبر بها ، فضج
ضجيج ذي دنف من المها ، و كاد ان يحترق من ميسمها ، فقلت له ثكلتك الثواكل ، يا عقيل
اتئن من حديده احماها انسانها للعبه ، و تجرني الى نار سجرها جبارها لغضبه اتئن من الاذى و لا ائن من
لظى و اعجب من ذلك طارق طرقنا بملفوفه في وعائها ، و معجونه شنئتها ، كانما عجنت
بريق حيه او قيئها ، فقلت اصله ، ام زكاة ، ام صدقه ، فذلك محرم علينا اهل البيت فقال
لا ذا و لا ذاك ، و لكنها هديه فقلت هبلتك الهبول اعن دين الله اتيتني لتخدعني امختبط



ترجمه خطبه

از سخنان امام علیه السلام که در آن از ظلم و ستم تبری می جوید وداستان آهن تفتیده و برادرش عقیل را بازگو می کند سوگند بخدا اگر شب را بر روی خارهای سعدان بیدار بسر برم و یا در غلها و زنجیرها بسته و کشیده شوم برایم محبوبتر است از اینکه خدا و رسولش را روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم کرده و چیزی از اموال دنیا را غصب نموده باشم چگونه به کسی ستم روا دارم آنهم برای جسمی که تار و پودش به سرعت بسوی کهنگی پیش می رود و از هم می پاشد و مدتهای طولانی در میان خاکها می ماند سوگند بخدا عقیل برادرم را دیدم که به شدت فقیر شده بود و از من می خواست که یک من از گندمهای شما را به او ببخشم کودکانش را دیدم که از گرسنگی موهایشان ژولیده و رنگشان بر اثر فقر دگرگون گشته گویا صورتشان با نیل رنگ شده بود عقیل باز هم اصرار کرد و چند بار خواسته خود را تکرار نمود من به او گوش فرادادم خیال کرد من دینم را به او می فروشم و به دلخواه او قدم برمی دارم و از راه و رسم خویش دست می کشم اما من برای بیداری و هشداریش آهنی را در آتش گداختم سپس آن را به بدنش نزدیک ساختم تا با حرارت آن عبرت گیرد ناله ای همچون بیمارانی که از شدت درد می نالند سر داد و چیزی نمانده بود که از حرارت آن بسوزد به او گفتم هان ای عقیل زنان سوگمند در سوگ تو بگریند از آهن تفتیده ای که انسانی آن را به صورت بازیچه سرخ کرده ناله می کنی اما مرا به سوی آتشی می کشانی که خداوند جبار با شعله خشم و عضبش آنرا برافروخته است تو از این رنج می نالی و من از آتش سوزان نالان نشوم از این سرگذشت شگفت آورتر داستان کسی است که نیمه شب ظرفی سرپوشیده پر از حلوای خوش طعم و لذیذ به درب خانه ما آورد ولی این حلوا معجونی بود که من از آن متنفر شدم گویا آن را با آب دهان مار یا استفراغش خمیر کرده بودند به او گفتم هدیه است یا زکات و یا صدقه که این



دو بر ما اهل بیت حرام است   گفت نه این است و نه آن بلکه هدیه است به او گفتم زنان بچه مرده بر تو گریه کنند آیا از طریق آئین خدا وارد شده ای که مرا بفریبی دستگاه ادراکت به هم ریخته یا دیوانه شده ای   و یا هذیان می گوئی بخدا سوگند اگر اقلیمهای هفتگانه با آنچه در زیر آسمانها است به من دهند که خداوند را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه ای نافرمانی کنم هرگز نخواهم کرد و این دنیای شما از برگ جویده ای که در دهان ملخی باشد نزد من خوارتر و بی ارزشتر است   علی را با نعمتهای فناپذیر و لذتهای نابودشدنی دنیا چه کار از به خواب رفتن عقل و لغزش های قبیح به خدا پناه می بریم و از او یاری می جوئیم

خطبه شماره ۱۲۷

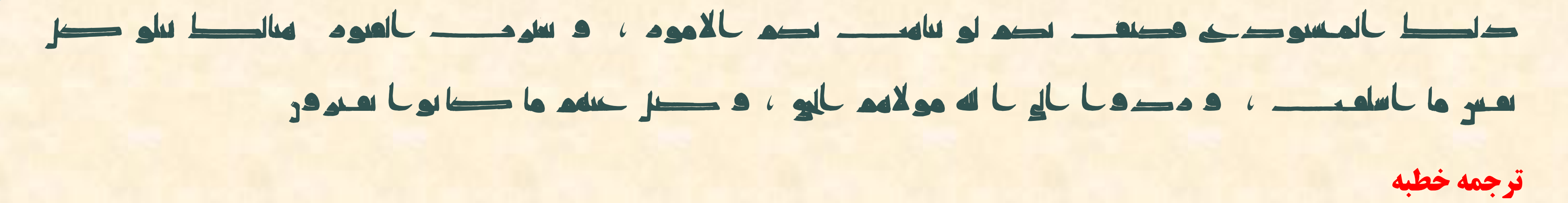
و مر دعا له علیه السلام [illegible] ، و لا [illegible] ،
[illegible] ، و [illegible] ، و [illegible] ، و [illegible]
[illegible] ، و [illegible] ، [illegible]

ترجمه خطبه

از دعاهای امام علیه السلام که با آن از خدا می خواهد از همگان بی نیازش کند پروردگارا آبرویم را با بی نیازی نگهدار و شخصیتم را در اثر فقر ساقط مگردان   که از روزی خواران تو درخواست روزی کنم و از اشخاص پست خواستار عطوفت و بخشش باشم به ستودن آن کس که کمکم می کند مبتلا گردم و به مذمت و بدگوئی از آنکه به من نمی بخشد آزمایش شوم و تو در ماورای همه اینها سرپرست منی که ببخشی و یا منع نمائی و تو بر همه چیز قادری انک علی کل شی قدیر

خطبه شماره ۱۲۸

و من خطبة له عليه السلام في التنفير من الدنيا دار بالبلاء محفوفة ، و بالغدر معروفة ، لا تدوم احوالها ، و لا يسلم نزالها احوال مختلفة ، و تارات متصرفة ، العيش فيها مذموم ، و الامان منها معدوم ، و انما اهلها فيها اغراض مستهدفة ، ترميهم بسهامها ، و تفنيهم بحمامها و اعلموا عباد الله انكم و ما انتم فيه من هذه الدنيا على سبيل من قد مضى قبلكم ، ممن كان اطول منكم اعمارا ، و اعمر ديارا ، و ابعد آثارا ، اصبحت اصواتهم هامدة ، و رياحهم راكدة ، و اجسادهم بالية ، و ديارهم خالية ، و آثارهم عافية فاستبدلوا بالقصور المشيدة ، و النمارق الممهدة ، الصخور و الاحجار المسندة ، و القبور اللاطئة الملحدة ، التي قد بني على الخراب فناؤها و شيد بالتراب بناؤها ، فمحلها مقترب ، و ساكنها مغترب ، بين اهل محلة موحشين ، و اهل فراغ متشاغلين ، لا يستانسون بالاوطان ، و لا يتواصلون تواصل الجيران ، على ما بينهم من قرب الجوار ، و دنو الدار ، و كيف يكون بينهم تزاور و قد طحنهم بكلكله البلى ، و اكلتهم الجنادل و الثرى و كان قد صرتم الى ما صاروا اليه ، و ارتهنكم ذلك المضجع و ضمكم



ترجمه خطبه

از خطبه های امام علیه السلام که در تنفر از زرق و برق دنیا ایراد فرموده دنیا سرائی است که بلاها آن را احاطه کرده و به بی وفائی و مکر معروف است حالاتش یکنواخت نمی ماند و ساکنانش ایمن نیستند احوالش گوناگون و حالاتش گذرنده زندگی در آن مذموم و امنیت در آن غیر ممکن است اهل آن همواره هدف تیرهای بلا هستند که مرتبا به سوی آنها پرتاب می شود و با مرگ نابودشان می سازد ای بندگان خدا بدانید شما و آنچه در آن از این دنیا هستید در همان راهی قرار دارید که پیشینیان شما بودند همانها که عمرشان از شما طولانی تر و سرزمینشان آبادتر و آثارشان از شما بیشتر بود ناگاه صداهایشان خاموش نیروها و حرکتهاشان راکد اجسادشان کهنه سرزمینشان خالی و آثارشان مندرس گردید قصرهای بلند و محکم و بساط عیش و پشتیهای نرم و راحت آنها به سنگ و آجر و لحدهای گورستان تبدیل شد همان گورهائی که بنای آن بر خرابی گذارده شده و با خاک آن را محکم کرده اند محل قبرها به هم نزدیک و ساکنان آنها از هم غریب و دور در میان محله وحشت زدگان و فارغ بالهای گرفتار و مشغول قرار دارند با وطنهای خود انس نمی گیرند و همچون همسایگان با هم ارتباطی ندارند با اینکه به هم نزدیکند و خانه هایشان در کنار هم قرار دارد چگونه می توانند با هم دیدار کنند در حالی که فنا و فرسودگی با سینه خود آنها را در هم کوبیده و سنگ و خاکها آنان را خورده اند در پیش خود مجسم سازید که شما نیز مانند آنها خواهید شد و در گرو همان قبر و در دل همان ودیعه گاه قرار خواهید گرفت چگونه خواهید بود آنگاه که امور پایان پذیرد و دوران برزخ تمام شود مردگان از قبرها برخیزند آنجا است که هر کس از آنچه از پیش فرستاده آگاه می شود و به سوی خداوند که مولا و سرپرست همگان است باز می گردند و افتراها و سخنهای نابجائی که در دنیا دست آویزشان بود به دردشان نمی خورد

خطبه شماره ۱۲۹

و مر دـعـا له علـه السلام لما فه الي ا له سعدـه الي الوسـاد اللهم ا اطـا اس الالسر لاولىاىط ، و

احـصـرهم بالصعاله للمـوكـلىر علـىط ، و اطـلع علـهم في سـرائرهم ، و سـادمهم في ضمائرهم ، و

سلم ملع بصائرهم فاسرارهم لط مكـسـوفه ، و طوسهم الـىط ملهوفه ار اوحـسـهم الـعربه انسهم

ذكـرط ، و ار صـسـت علـهم المصاىب لحـوا الي الاسـاده بط ، علما بار ازمه الامور

سدط ، و مصادرها عر قصـاىط اللهم ار فهـهـت عر مسالي ، او عمـسـت عر طلبي فدلي علي

مصالحي ، و حـد يـطـي الي مراسدي ، فلـس دلـط سـكـر مر هداىاىط ، و لا سـدـع مر كـفاىاىط

اللهم احملي علي عـفـوط ، و لا تحملي علي عدلط

ترجمه خطبه

از دعاهای امام علیه السلام که در آن از خداوند تقاضای هدایت به خیر وسعادت می کند پروردگارا تو برای دوستانت مانوس ترین مونس هائی و برای توکل کنندگانت بهترین برطرف کننده مشکلات درون دل آنان را می دانی و از اسرار ضمیرشان آگاهی و از اندازه دید چشمانشان باخبری اسرار آنها برایت مکشوف و قلوبشان به تو متوجه است و اگر غربت آنان را به وحشت اندازد یاد تو مونس تنهائی آنهاست و اگر مصائب و مشکلات بر آنان فروبارد به تو پناه می آورند چه اینکه می دانند زمام امور به دست تو است و سرچشمه آنها به فرمان تو پروردگارا اگر از بیان خواسته خود عاجز شوم و یا در پیداکردن راه و رسم درخواست خود نابینا گردم تو مرا بر مصالح خویش راهنمائی کن و قلبم را به سوی آنچه رشد و صلاح من است رهبری فرما که این کار از هدایتهای تو به دور نیست و برآوردن چنین خواسته هائی برای تو تازگی ندارد پروردگارا با عفو و بخشش خود با من رفتار کن نه با عدل و دادگریت



خطبه شماره ۱۳۰

و من كلام له عليه السلام يريد به بعض اصحابه لله بلاء فلان ، فلقد قوم الاود ، و داوى العمد ، و اقام السنة ، و خلف الفتنة ، ذهب نقي الثوب ، قليل العيب ، اصاب خيرها ، و سبق شرها ، ادى الى الله طاعته ، و اتقاه بحقه ، رحل و تركهم في طرق متشعبة لا يهتدي بها الضال ، و لا يستيقن المهتدي

ترجمه خطبه

از سخنان امام علیه السلام که به بعضی از اصحابش اشاره می کند   خداوندبه او خیر دهد که کژیها را راست کرد و بیماریها را مداوا نمود سنت را به پاداشت و فتنه را پشت سر گذاشت با جامه ای پاک و کم عیب از این جهان رخت بربست به خیر و نیکی آن رسید از شر و بدی آن رهائی یافت وظیفه خویش را نسبت به خداوند انجام داد و آنچنان که باید از مجازات او می ترسید خود رفت و مردم را بر سر چندراهی باقی گذاشت که نه گمراهان در آن هدایت می یافتند و نه جویندگان هدایت به یقین راه خویش را پیدا می کردند

خطبه شماره ۱۳۱

و من كلام له عليه السلام في وصف بيعته بالخلافة و قد تقدم مثله بألفاظ مختلفة و بسطتم يدي فكففتها ، و مددتموها فقبضتها ، ثم تداككتم علي تداك الإبل الهيم على حياضها يوم ورودها ، حتى انقطعت النعل ، و سقط الرداء ، و وطئ الضعيف ، و بلغ من سرور الناس ببيعتهم إياي أن ابتهج بها الصغير ، و هدج إليها الكبير ، و تحامل نحوها العليل ، و حسرت إليها الكعاب

ترجمه خطبه

از سخنان امام علیه السلام پیرامون بیعت مردم با او در امر خلافت شریف رضی می گوید نظیر این سخن با تعبیرهای دیگری قبلا گذشت شما برای بیعت دستم را گشودید و من بستم شما آن را به سوی خود کشیدید و من آن را برگرفتم پس از آن همچون شتران تشنه که روز وعده آب به آبخورگاه حمله کنند و به یکدیگر پهلو زنند به گردم ریختید آنچنانکه بند کفشم پاره شد عبا از دوشم افتاد و ضعیفان پایمال گردیدند سرور و خوشحالی مردم آن روز به خاطر بیعت با من چنان شدت داشت که کودکان به وجد آمده و پیران خانه نشین با پای لرزان خود برای دیدار منظره این بیعت به راه افتاده بودند بیماران برای مشاهده بر دوش افراد سوار شده و دوشیزگان نو رسیده بر اثر عجله و شتاب بدون نقاب در مجمع حاضر شده بودند

خطبه شماره ۱۳۲

ومن خطبة له عليه السلام في مقاصد أخرى فإن تقوى الله مفتاح سداد، وذخيرة معاد،
وعتق من كل ملكة، ونجاة من كل هلكة، بها ينجح الطالب، وينجو الهارب، وتنال الرغائب
فاعملوا والعمل يرفع، والتوبة تنفع، والدعاء يسمع، والحال هادئة، والأقلام جارية. و
بادروا بالأعمال عمرا ناكسا، أو مرضا حابسا، أو موتا خالسا، فإن الموت هادم لذاتكم،
ومكدر شهواتكم، ومباعد طياتكم، زائر غير محبوب، وقرن غير مغلوب، وواتر غير
مطلوب، قد أعلقتكم حبائله، وتكنفتكم غوائله، وأقصدتكم معابله، وعظمت
فيكم سطوته، وتتابعت عليكم عدوته، وقلت عنكم نبوته، فيوشك أن تغشاكم دواجي
ظلله، واحتدام علله، وحنادس غمراته، وغواشي سكراته، وأليم إرهاقه، ودجو أطباقه
، وجشوبة مذاقه، فكأن قد أتاكم بغتة فأسكت نجيكم، وفرق نديكم، وعفى آثاركم،
وعطل دياركم، وبعث وراثكم، يقتسمون تراثكم، بين حميم خاص لم ينفع، وقريب
محزون لم يمنع، وآخر شامت لم يجزع، فعليكم بالجد والاجتهاد، والتأهب و
الاستعداد، والتزود في منزل الزاد، ولا تغرنكم الحياة الدنيا كما غرت من كان قبلكم من
الأمم الماضية، والقرون الخالية، الذين احتلبوا درتها، وأصابوا غرتها، وأفنوا عدتها، و

ترجمه خطبه

از خطبه های امام علیه السلام پیرامون مسائل گوناگون تقوا و ترس از خداکلید گشایش هر دری است و ذخیره رستاخیز و سبب آزادی از هر گونه بردگی شیطان و نجات از هر گونه هلاکت در پرتو تقوا طالبان پیروز و فرارگنندگان رهائی می یابند و با آن به هر هدف و آرزوئی می توان رسید ارزش عمل عمل کنید تا هنگامی عمل شما به پیشگاه خدا بالا می رود و توبه نفع می بخشد و به دعاهای شما ترتیب اثر داده می شود عمل کنید تا زمانی که احوال آرام و قلمهای فرشتگان برای نوشتن اعمال در جریان است به انجام اعمال صالح مبادرت ورزید پیش از آنکه عمرتان پایان یابد یا بیماری مانع گردد و یا تیر مرگ شما را هدف قرار دهد چه اینکه مرگ از بین برنده لذات است و مکدرکننده تمایلات و فاصله افکن میان شما و اهدافتان دیدارکننده ای است دوست نداشتنی حریفی است مغلوب ناشدنی جنایتکاری است تعقیب نکردنی هم اکنون دامهایش بر دست و پای شما آویخته و ناراحتیها و مشکلاتش شما را احاطه نموده تیرهایش شما را هدف قرار داده تسلطش بر شما ع ظیم است و حملاتش پی درپی کمتر ممکن است تیرش به هدف اصابت نکند و ضربه اش کارگر نشود چقدر نزدیک است که سایه های مرگ و شدت دردهای آن و تیرگی بیهوشی ها و ظلمت سکرات و تالمات خروج روح از تن و تاریکی زمان چشم به هم گذاشتن و ناگواری

آن شما را فراگیرد   خوب پیش خود مجسم سازید که ناگهان مرگ به شما حمله ور می شود و شما را حتی از گفتن سخن آهسته ساکت می سازد دوستان مشاورتان را از گردتان پراکنده می کند آثارتان را محو و خانه هایتان را معطل می گذارد وارثان شما را برمی انگیزاند تا ارث شما را تقسیم کنند اینها یا دوستان خاصی هستند که نمی توانند به هنگام مرگ به شما نفعی ببخشند و یا نزدیکان غمزده ای که نمی توانند جلوی مرگ را بگیرند و یا مسروران و شماتت کنندگانی که از مرگ شما غم به خاطر راه نمی دهند تلاش و کوشش با جدیت و کوشش□در انجام اعمال نیک بپردازید برای این سفر آماده شوید و زاد و توشه از این منزل فراوان برگیرید دنیا شما را مغرور نسازد چنانکه پیشینیان و امتهای گذشته را در اعصار و قرون قبل مغرور ساخت همانها که شیر از پستان دنیا دوشیدند و به غفلتهای آن گرفتار شدند مدت آن را به پایان بردند و تازه های آن را کهنه ساختند ولی سرانجام مسکنهای آنها گورستان□و ثروتهاشان میراث برای دیگران گردید هم اکنون کسی که نزد آنان برود وی را نمی شناسند و به آنها که برایشان می گریند اهمیت نمی دهند و به کسانی که آنان را می خوانند پاسخ نمی گویند از زرق و برق دنیا برحذر باشید که غدار است و مکار فریبنده است و حیله گر بخشنده ای است منع کننده پوشنده ای است برهنه سازنده آرامش آن بی دوام مشکلاتش بی سرانجام و بلاهایش جاودانی و قطع ناشدنی قسمتی دیگر از این خطبه که در توصیف زاهدان است آنها گروهی از مردم دنیا بودند اما اهل آن نبودند یعنی در دنیا بودند اما همچون کسانی که در آن نبودند به آنچه درک می کردند عمل می نمودند و از آنچه باید برحذر باشند پیشی می گرفتند آنها جز با کسانی که اهل آخرت بودند نشست و برخاست نداشتند می دیدند که دنیاپرستان مرگ اجساد را بزرگ می شمرند اما اینها مرگ قلبهای زندگان را بزرگتر می دانند□

خطبه شماره ۱۳۳

و من خطبة له عليه السلام خطبها بذي قار، و هو متوجه الى البصرة، ذكرها الواقدي في كتاب الجمل فصدع بما امر به، و بلغ رسالات ربه، فلم الله به الصدع و رتق به الفتق



ترجمه خطبه

از خطبه های امام علیه السلام این خطبه را امام در ذی قار هنگام حرکت به سوی بصره ایراد فرمود واقدی این خطبه را در کتاب الجمل آورده است   پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم برای انجام فرمان خداوند قیام کرد و رسالتهای پروردگارش را ابلاغ نمود به وسیله او شکافهای اجتماعی را پر کرد و فاصله ها را پیوستگی بخشید بین خویشاوندان یگانگی برقرار ساخت بعد از آنکه آتش دشمنی در سینه ها و کینه های برافروخته در دلها جایگزین شده بود

خطبه شماره ۱۳۴

و من كلام له عليه السلام كلم به عبد الله بن زمعه ، و هو من شيعته ، و ذلك انه قدم عليه في خلافته يطلب منه مالا ، فقال عليه السلام : ان هذا المال ليس لي و لا لك ، و انما هو فيء للمسلمين ، و جلب اسيافهم ، فان شركتهم في حربهم ، كان لك مثل حظهم ، و الا فجناة ايديهم لا تكون لغير افواههم

نهج البلاغه

ترجمه خطبه

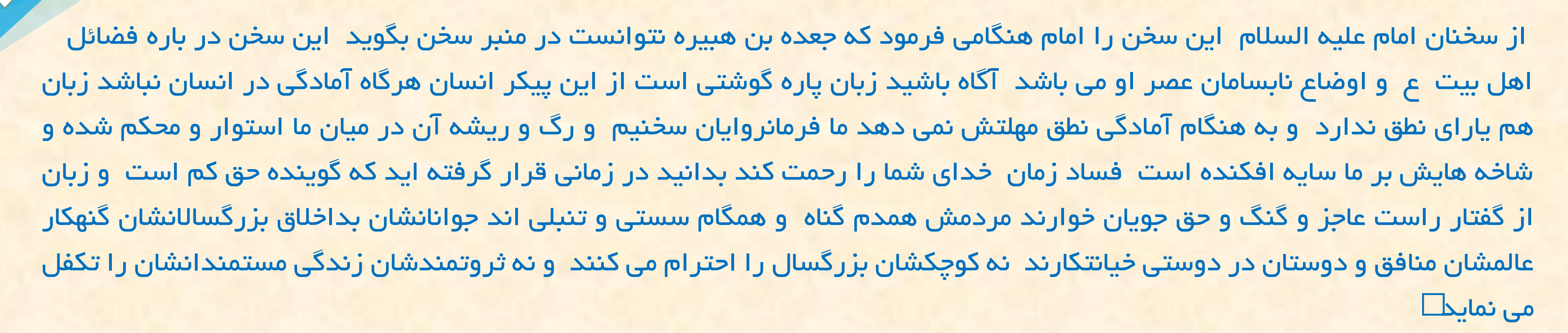
□ از سخنان امام علیه السلام عبداللّه ابن زمعه که از شیعیان آن حضرت بود به هنگام خلافتش نزد امام آمد و از او درخواست مالی کرد امام علیه السلام سخنان ذیل را در پاسخش فرمود این ثروت نه مال من است و نه از آن تو غنیمتی است مربوط به مسلمانان که با شمشیرهاشان به دست آورده اند اگر تو در نبرد همراهشان بوده ای سهمی همچون سهم آنان داری وگرنه دستچین آنها برای غیر دهان آنان نخواهد بود□

خطبه شماره ۱۳۵

و من كلام له عليه السلام سد ار اوده احدهم على الصلاه وهو ، و هو في وصر امر سـ ،
ووصف فساد الوقار الا و ار اللسار بسه مر الاسار ، فلا يستدره الهول ادا امسع ، و لا نمهله
السلو ادا انس و انا لامو ا الصلاه ، وسا سسـ حروه ، و علا لهدا حصوبه فساد
الوقار و اعلموا دحمصم ا الله الصم في دمار الهالر فه نالبو طلر ، و اللسار حر الصدو طلر ، و
الاده لليو دلر امله مسصور على السار ، مسطور على الادمار ، فامه عاده ، و ساسه ام
، و عالمه مالهو ، و فاد نهم مماد و لا سـطـه صـورمه ، و لا سول حسه معومه

ترجمه خطبه

نهج البلاغه



از سخنان امام علیه السلام این سخن را امام هنگامی فرمود که جعده بن هبیره نتوانست در منبر سخن بگوید این سخن در باره فضائل اهل بیت ع و اوضاع نابسامان عصر او می باشد آگاه باشید زبان پاره گوشتی است از این پیکر انسان هرگاه آمادگی در انسان نباشد زبان هم یارای نطق ندارد و به هنگام آمادگی نطق مهلتش نمی دهد ما فرمانروایان سخنیم و رگ و ریشه آن در میان ما استوار و محکم شده و شاخه هایش بر ما سایه افکنده است فساد زمان خدای شما را رحمت کند بدانید در زمانی قرار گرفته اید که گوینده حق کم است و زبان از گفتار راست عاجز و گنگ و حق جویان خوارند مردمش همدم گناه و همگام سستی و تنبلی اند جوانانشان بداخلاق بزرگسالانشان گنهکار عالمشان منافق و دوستان در دوستی خیانتکارند نه کوچکشان بزرگسال را احترام می کنند و نه ثروتمندشان زندگی مستمندانشان را تکفل می نماید□

خطبه شماره ۱۳۶

و من كلام له عليه السلام رواه ذعلب اليماني عن احمد بن قتيبة ، عن عبد الله بن يزيد ، عن مالك بن دحية ، قال : كنا عند امير المومنين عليه السلام ، وقد ذكر عنده اختلاف الناس فقال : انما فرق بينهم مبادئ طينهم ، وذلك انهم كانوا فلقة من سبخ ارض وعذبها ، وحزن تربة وسهلها ، فهم على حسب قرب ارضهم يتقاربون ، وعلى قدر اختلافها يتفاوتون ، فتام الرواء ناقص العقل ، وماد القامة قصير الهمة ، وزاكي العمل قبيح المنظر ، وقريب القعر بعيد السبر ، ومعروف الضريبة منكر الجليبة ، وتائه القلب متفرق اللب ، وطليق اللسان حديد الجنان



ترجمه خطبه

 از سخنان امام علیه السلام ذعلب یمانی از احمدبن قتیبه ازعبداللّه بن یزید از مالک بن دحیه نقل می کند که خدمت امیرمؤمنان ع بودیم درآنجا سخن از تفاوتهای مردم به میان آمد امام علیه السلام فرمود آنچه بین آنها تفاوت به وجود آورده آغاز سرشت آنها است چه اینکه آنها از قطعه ای از زمین شور و شیرین سفت و سست ترکیب یافته اند و بر حسب نزدیک بودن خاکشان با هم نزدیکند و به مقدار فاصله خاکشان با یکدیگر متفاوتند افراد خوش منظر غالبا سست عقلند بلندقدان کم همت پاکیزه عملان بدمنظرند و کوتاه قدان خوشفکر و عمیقند آنها که نهادی پاک دارند اعمالشان نیز پاک است کسانی که عقلشان حیران است افکارشان پراکنده است و سخنوران قوی القلب اند

خطبه شماره ۱۳۷

و من كلام له عليه السلام قاله و هو يلي غسل رسول الله صلى الله عليه و آله ، و تجهيزه بأبي أنت و أمي يا رسول الله لقد انقطع بموتك ما لم ينقطع بموت غيرك من النبوة والانباء و أخبار السماء خصصت حتى صرت مسليا عمن سواك ، و عممت حتى صار الناس فيك سواء و لولا أنك أمرت بالصبر و نهيت عن الجزع ، لأنفدنا عليك ماء الشؤون و لكان الداء مماطلا والكمد محالفا ، و قلا لك و لكنه ما لا يملك رده ، و لا يستطاع دفعه بأبي أنت و أمي اذكرنا عند ربك ، واجعلنا من بالك



ترجمه خطبه

از سخنان امام علیه السلام این سخن را هنگامی که پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم راغسل می داد و او را برای دفن مهیا می ساخت فرموده است   پدر و مادرم فدایت ای پیامبر خدا با مرگ تو چیزی قطع شد که با مرگ دیگری قطع نگشت و آن نبوت و اخبار و آگاهی از آسمان بود مصیبت تو این امتیاز را دارد که از ناحیه ای تسلی دهنده است یعنی پس از مصیبت تو دیگر مرگها اهمیتی ندارد و از سوی دیگر این یک مصیبت همگانی است که عموم مردم به خاطر تو در سوگند اگر نبود که امر به صبر و شکیبائی فرموده ای و از بیتابی نهی نموده ای آنقدر گریه می کردم که اشکهایم تمام شود و این درد جانکاه همیشه برای من باقی بود و حزن و اندوهم دائمی و تازه اینها در مصیبت تو کم بود اما حیف نمی توان مرگ را بازگرداند و آن را دفع نمود پدر و مادرم فدایت باد ما را در پیشگاه پروردگارت یاد کن و ما را هرگز فراموش منما

خطبه شماره ۱۳۸

و من كلام له عليه السلام اقتص فيه ذكر ما كان منه بعد هجرة النبي صلى الله عليه و آله ثم لحاقه به فجعلت اتبع مأخذ رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لى الله عليه و آله فأطأ ذكره ، حتى انتهيت الى العرج قال السيد الشريف رضي الله عنه في كلام طويل قوله عليه السلام فأطأ ذكره ، من الكلام الذي رمى به الى غايتي الايجاز و الفصاحة ، اراد اني كنت

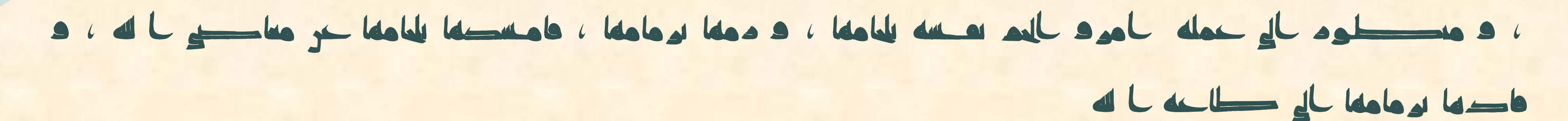


ترجمه خطبه

از سخنان امام علیه السلام که پیرامون حوادث بعد از هجرت پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم و ملحق شدنش به آن حضرت بحث می کند خود را در همان راهی قرار دادم که پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم رفته بود همه جا در سراغش بودم و در گذرگاههای یادش قدم می زدم تا اینکه به منزلگاه عرج رسیدم این سخن از یک کلام طولانی از آن حضرت گرفته شده است سیدرضی می گوید جمله فاطا ذکره در گذرگاههای یاد او قدم می زدم از سخنانی است که در نهایت ایجاز و اختصار و فصاحت است و منظور امام علیه السلام این است که خبر پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم از ابتداء حرکت تا پایان مسیر به من داده می شد امام از این معنی با آن کنایه عجیب یاد کرده است

خطبه شماره ۱۳۹

و من خطبة له عليه السلام في المسارعة الي العمل فاعملوا و انتم في نفس البقاء ، و الصحف منشورة ، و التوبة مبسوطة ، و المدبر يدعى ، و المسيء يرجى ، قبل ان يخمد العمل ، و ينقطع المهل ، و ينقضي الاجل ، و يسد باب التوبة ، و تصعد الملائكة فاخذ امرؤ من نفسه لنفسه ، و اخذ من حي لميت ، و من فان لباق ، و من ذاهب لدائم امرؤ خاف الله و هو معمر الي اجله



ترجمه خطبه

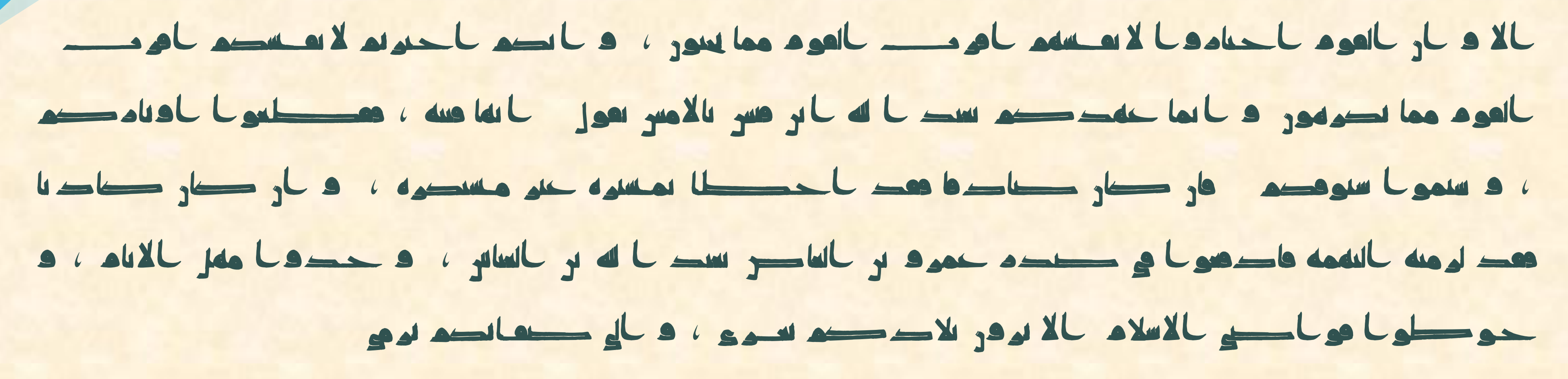
از خطبه های امام علیه السلام که یارانش را در آن به تسریع مبارزه دربرابر شورشیان جمل دعوت می کند حال که در متن زندگی و حیات هستید به عمل پردازید پرونده ها باز بساط توبه گسترده فراریان از اطاعت خدا به سوی آن خوانده می شوند بدکاران امید بازگشت و پاک شدن دارند پیش از آنکه چراغ عمل خاموش گردد مهلت قطع شود اجل پایان گیرد در توبه بسته شود و فرشتگان به آسمان روند سخت بکوشید و فرصت را غنیمت بشمرید هر انسانی باید برای خویش از خویشتن و از حیاتش برای پس از مرگش از جهان فانی برای جهان باقی و از این سفرش برای اقامتگاه آخرتش توشه برگیرد و نیز انسان باید در تمام طول عمر از خدا بترسد زیرا به او مهلت عمل داده است و همچنین انسان باید نفس سرکش را زمام کند و آن را از طغیان نگاه دارد و از همین راه او را از نافرمانی به اطاعت خداوند بکشاند

خطبه شماره ۱۴۰

و مر ـــلام له عله السلام في سار الـصمر و ـده امر الـــاه حماه ـــطــاه ، و ـــســد امو اه ، ـحموا

مر ـــر اوـــــ ، و اما ـــــطوامر ـــر سوـــــ ، ممر ســـي ار ىعه و بو ـــ ، و سام و ىدو ـــ

، و بولى علله و بوحـــد على ىدىه لىسوا مر المطاحور و الا ـــاه ، و لا مر الدر سووا الـداه و الا ىمار



ترجمه خطبه

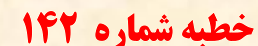
از سخنان امام علیه السلام که درباره حکمین و نکوهش شامیان و پیروان معاویه فرموده است آنها سنگدلان اوباش و بردگانی اراذلند که از هر سو گرد آمده اند و از گروههای مختلف ترکیب یافته اند   اینان از کسانی هستند که سزاوار است بفهمند، ادب شوند، آموخته گردند و تربیت شوند از کسانی هستند که باید برایشان قیم و سرپرستی تعیین کرد و دستشان را گرفت و از تصرف در اموالشان ممنوع کرد نه از مهاجران هستند و نه از انصار و نه از آنان که خانه و زندگی خود را برای مهاجران آماده کرده اند و از جان و دل ایمان را پذیرفتند   آگاه باشید شامیان برای خویش نزدیکترین افرادی را که دوست داشتند عمروعاص به حکمیت برگزیده اند و شما نزدیکترین فرد از میان کسانی که از آنها ناخشنود بودید ابوموسی به حکمیت انتخاب کرده اید سر و کار شما با امثال عبداللّه بن قیس است همان کسی که دیروز می گفت جنگ فتنه است بند کمانها را ببرید و شمشیرها را در نیام کنید اگر راستگو است پس چرا خود بدون اجبار در میدان نبرد شرکت کرد و اگر دروغگو است پس متهم است سینه عمروعاص را با مشت گره کرده عبداللّه بن عباس بشکنید و از مهلت روزگار استفاده نمائید و مرزهای اسلام را در اختیار بگیرید مگر نمی بینید شهرهای شما را میدان نبرد کرده اند و سرزمین حیات و زندگی شما هدف تیر دشمن قرار گرفته است

خطبه شماره ۱۴۱

و من خطبة له علیه السلام یذکر فیها آل محمد صلی الله علیه و آله هم عیش العلم ، و موت الجهل ، یخبرکم حلمهم عن علمهم ، و ظاهرهم عن باطنهم ، و صمتهم عن حکم منطقهم لا یخالفون الحق و لا یختلفون فیه و هم دعائم الاسلام ، و ولائج الاعتصام بهم عاد الحق الی نصابه ، و انزاح الباطل عن مقامه ، و انقطع لسانه عن منبته ، عقلوا الدین عقل وعایة و رعایة ، لا عقل سماع و روایة فان رواة العلم کثیر ، و رعاته قلیل

ترجمه خطبه

از خطبه های امام علیه السلام که در آن از آل محمد ص سخن به میان آورده است آل محمد ص مایه حیات علم و دانشند و مرگ نادانی ، حلمشان شما را از علم و دانششان آگاه می سازد و ظاهرشان از باطنشان ، سکوتشان از حکمت و منطقشان شما را مطلع می گرداند هرگز با حق مخالفت نمی کنند و در آن اختلاف ندارند آنها ارکان اسلامند و پناهگاه مردم به وسیله آنان حق به نصاب خود رسید و باطل ریشه کن گردید و زبان باطل از بن برکنده شد دین را درک کردند درکی توام با فراگیری و عمل نه تنها شنیدن و نقل کردن زیرا راویان علم فراوانند و رعایت کنندگان و عمل کنندگان کم



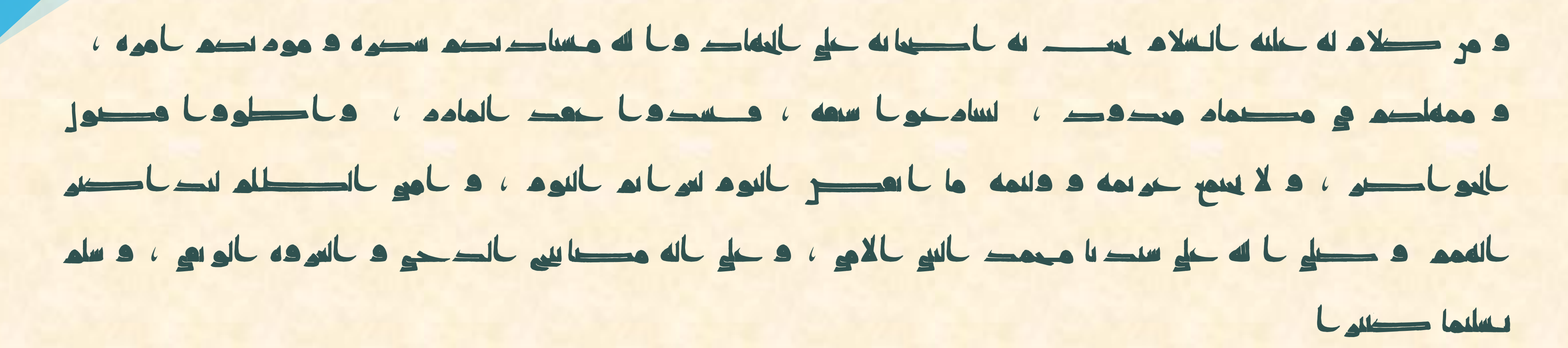
خطبه شماره ۱۴۲

و من كلام له عليه السلام قاله لعبد الله بن العباس ، و قد جاءه برسالة من عثمان ، و هو محصور يسأله فيها الخروج إلى ماله بينبع ، ليقل هتف الناس باسمه للخلافة ، بعد أن كان سأله مثل ذلك من قبل ، فقال عليه السلام يا ابن عباس ، ما يريد عثمان إلا أن يجعلني جملا ناضحا بالغرب أقبل و أدبر ، بعث إلي أن أخرج ، ثم بعث إلي أن أقدم ، ثم هو الآن يبعث إلي أن أخرج و الله لقد دفعت عنه حتى خشيت أن أكون آثما

ترجمه خطبه

از سخنان امام علیه السلام عبداللّه بن عباس به هنگامی که عثمان درمحاصره بود از ناحیه او این پیام را برای امام علیه السلام آورد که پیشنهاد می کرد امام علیه السلام از مدینه خارج شود و به ملک خود ینبع برود تا مردم شعار خلافت به نام او ندهند و این بار دوم بود که عثمان از آن حضرت چنین درخواستی می کرد این بار امام علیه السلام در پاسخ عبداللّه بن عباس فرمود ای ابن عباس عثمان مقصودی جز این ندارد که مرا همچون شتر آبکش قرار دهد گاهی بروم و گاه بازگردم یک بار فرستاد که از مدینه خارج شوم و باز فرستاد که بازگردم و هم اکنون نیز فرستاده است که بیرون رو بخدا سوگند من آنقدر از او دفاع کردم که ترسیدم گناهکار باشم

خطبه شماره ۱۴۳



ترجمه خطبه

از سخنان امام علیه السلام که در آن اصحابش را به جهاد تشویق فرموده است خداوند از شما ادای شکر و سپاس خویش را می طلبد و فرمان خویش را به دست شما می سپارد و در این سرای آزمایش و تمرین به شما فرصت می دهد تا کوشش کنید و برنده جایزه او بهشت برین شوید بنابراین کمربندها را محکم ببندید و آماده شوید و دامنها را به کمر زنید تا دست و پایتان را نگیرد و مانع تلاش شما نشود به مقامهای بلندرسیدن با هوسرانی و لذت سازگار نیست بسا خوابهای شب است که تصمیمهای روز را از بین برده و تاریکیها است که یاد همتهای بلند را از خاطر محو کرده است درود بر سید و سرور ما محمد پیامبر صلی اللّه علیه و آله وسلم و بر خاندانش چراغهای روشنی بخش تاریکیها و رشته های محکم الهی و سلام فراوان بر آنها باد



نامه شماره یک

و من كتاب له ع إلى أهل الكوفة عند مسيره من المدينة إلى البصرة من عبد الله علي أمير المؤمنين إلى أهل الكوفة جبهة الأنصار و سنام العرب أما بعد فإني أخبركم عن أمر عثمان حتى يكون سمعه كعيانه إن الناس طعنوا عليه فكنت رجلا من المهاجرين أكثر استعتابه و أقل عتابه و كان طلحة و الزبير أهون سيرهما فيه الوجيف و أرفق حدائهما العنيف و كان من عائشة فيه فلتة غضب فأتيح له قوم فقتلوه و بايعني الناس غير مستكرهين و لا مجبرين بل طائعين مخيرين و اعلموا أن دار الهجرة قد قلعت بأهلها و قلعوا بها و جاشت جيش المرجل و قامت الفتنة على القطب فأسرعوا إلى أميركم و بادروا جهاد عدوكم إن شاء الله عز و جل

ترجمه

نامه‌ای به مردم کوفه هنگام حرکتش از مدینه به بصره از بنده خدا ، علی ، امیر المؤمنین به مردم کوفه که بزرگواران یاران و ارجمندان عرب اند اما بعد شما را از کار عثمان خبر می دهم ، به گونه‌ای که شنیدنش چون دیدن باشد مردم بر او خرده گرفتند و من که مردی از مهاجران بودم ، همواره خشنودی او را می‌خواستم و کمتر سرزنش می کردم ولی طلحه و زبیر در باره او شیوه دیگر داشتند و آسانترین کارشان ، تاختن بر او بود و نرمترین رفتارشان ، رفتاری ناهموار بود بناگاه ، عایشه بی‌تأمل بر او خشم گرفت و مردمی بر او شوریدند و کشتندش آنگاه مردم با من بیعت کردند نه از روی اکراه یا اجبار ، بل به رضا و اختیار بدانید که سرای هجرت مدینه مردمش را از خود راند و مردم نیز از آنجا رفتند ناگاه ، چون دیگی که بر آتش باشد ، جوشیدن گرفت و فتنه سر برداشت پس به سوی امیرتان بشتابید و اگر خدا خواهد ، برای جهاد با دشمن ، به پیش تازید

نامه شماره دو

و من كتاب له عليه السلام بعد فتح البصرة

و جزاكم الله من اهل مصر عن اهل بيت نبيكم احسن ما يجزي العاملين بطاعته و الشاكرين لنعمته فقد سمعتم و اطعتم و دعيتم فاجبتم

ترجمه

نامه‌ای از آن حضرت علیه السلام پس از فتح بصره به مردم کوفه نوشته است



خداوند به شما مردم شهر از جانب خاندان پیامبرتان پاداش نیکو دهد ، همان پاداش که به فرمانبران و سپاسگویان نعمتش می دهد شما شنیدید و اطاعت کردید ، فراخوانده شدید و پاسخ دادید

نامه شماره سه

و من كتاب له عليه السلام لشريح بن الحارث قاضيه

و روي ان شريح بن الحارث قاضي امير المؤمنين عليه السلام اشترى على عهده دارا بثمانين دينارا فبلغه
ذلك فاستدعى شريحا و قال له بلغني انك ابتعت دارا بثمانين دينارا و كتبت لها كتابا و
اشهدت فيه شهودا فقال له شريح قد كان ذلك يا امير المؤمنين قال فنظر اليه نظر
المغضب ثم قال له يا شريح اما انه سياتيك من لا ينظر في كتابك و لا يسالك عن بينتك حتى
يخرجك منها شاخصا و يسلمك الى قبرك خالصا فانظر يا شريح لا تكون ابتعت هذه الدار
من غير مالك او نقدت الثمن من غير حلالك فاذا انت قد خسرت دار الدنيا و
دار الآخرة اما انك لو كنت اتيتني عند شرائك ما اشتريت لكتبت لك كتابا على
هذه النسخة فلم ترغب في شراء هذه الدار بدرهم فما فوق و النسخة هذه هذا ما اشترى عبد ذليل من

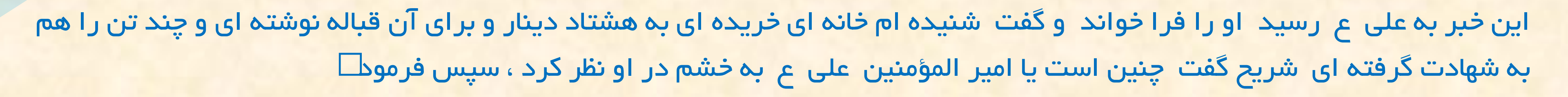
نهج البلاغه

ميت قد أزعج للرحيل اشترى منه دارا من دار الغرور من جانب الفانين و خطة الهالكين و تجمع هذه الدار حدود أربعة الحد الأول ينتهي إلى دواعي الآفات و الحد الثاني ينتهي إلى دواعي المصيبات و الحد الثالث ينتهي إلى الهوى المردي و الحد الرابع ينتهي إلى الشيطان المغوي و فيه يشرع باب هذه الدار اشترى هذا المغتر بالأمل من هذا المزعج بالأجل هذه الدار بالخروج من عز القناعة و الدخول في ذل الطلب و الضراعة فما أدرك هذا المشتري فيما اشترى منه من درك فعلى مبلبل أجسام الملوك و سالب نفوس الجبابرة و مزيل ملك الفراعنة مثل كسرى و قيصر و تبع و حمير و من جمع المال على المال فأكثر و من بنى و شيد و زخرف و نجد و ادخر و اعتقد و نظر بزعمه للولد إشخاصهم جميعا إلى موقف العرض و الحساب و موضع الثواب و العقاب إذا وقع الأمر بفصل القضاء و خسر هنالك المبطلون شهد على ذلك العقل إذا خرج من أسر الهوى و سلم من علائق الدنيا

ترجمه

نامه‌ای از آن حضرت علیه السلام به قاضی اش شریح بن الحارث

گویند که شریح بن الحارث قاضی امیر المؤمنین ع در زمان او خانه ای خرید به هشتاد دینار



این خبر به علی ع رسید او را فرا خواند و گفت شنیده ام خانه ای خریده ای به هشتاد دینار و برای آن قباله نوشته ای و چند تن را هم به شهادت گرفته ای شریح گفت چنین است یا امیر المؤمنین علی ع به خشم در او نظر کرد ، سپس فرمود

ای شریح ، زودا که کسی بر سر تو آید که در قباله ات ننگرد و از شاهدانت نپرسد ، تا از آنجا براندت و بی هیچ مال و خواسته ای به گورت سپارد پس ، ای شریح ، بنگر ، نکند که این خانه را از دارایی خود نخریده باشی ، یا نقدی که بر شمرده ای از حلال به دست نیامده باشد که اگر چنین باشد هم در دنیا زیان کرده ای و هم در آخرت

اما اگر آنگاه که این خانه را می خریدی نزد من آمده بودی ، برایت قباله ای می نوشتم به این نسخت و تو حتی یک درهم و چه جای بیش از آن رغبت نمی کردی که به بهای این خانه دهی و نسخه آن قباله چنین است

این خانه ای است که بنده ای ذلیل ، از مرده ای که برای کوچ کردن او را از جای خود برانگیخته اند ، خریده است خانه‌ای از سرای فریب در کوی از دست شدگان و محلت به هلاکت رسیدگان این خانه را چهار حدّ است

حد نخستین ، منتهی می شود به آنجا که آفات کمین گرفته اند ، و حدّ دوم به آنجا که مصیبتها را سبب است و حدّ سوم به خواهشهای تباه کننده نفسانی ، و حدّ چهارم به شیطان اغواگر

و در آن از حد چهارم باز می شود خریدار که فریب خورده آمال خویش است آن را از فروشنده ای که اجل او را برانگیخته تا براندش ، به بهای خارج شدن از عزّ قناعت و دخول در ذلّ طلب و خواری خریده است در این معامله ضرر و زیان خریدار در آنچه خریده است ، بر عهده کسی است که اندامهای پادشاهان را ویران سازد و جان از تن جباران بیرون کند و پادشاهی از فرعونان چون شهریاران ایران و قیصرهای روم و تبّعهای یمن و حمیرها بستانده است ، و نیز آن کس که دارایی خود را گرد آورد و همواره بر آن در افزود و کاخهای استوار برآورد و آنها را بیاراست و آرایه‌ها ساخت و اندوخته ها نهاد تا به گمان خود برای فرزند ، مرده ریگی نهد همه اینان را برای عرضه در پیشگاه حسابگران و آنجا که ثواب و عقاب را معین می کنند ، حاضر آورد در آنجا حکم قطعی صادر شود و کار داوری به پایان آید « در آنجا تبهکاران زیانمند شوند

» عقل هر گاه که از اسارت هوس بیرون آید و از علایق دنیوی در امان ماند ، به این رسند گواهی دهد

نامه شماره چهار

و مر صاب له ي الي سر امرا حيسه

فار عادوا الي ظل الطاعه فداك الدي يحب وار بوافب الامور بالقوم الي السفاو و العصيار فايهد بمر اطاعك الي مر عصاك واسعر بمر ايقاد معك عمر يفاعس عيك فار المتكاره معيبه حير مر مسهده و فعوده اعيي مر يهوصه

ترجمه

نامه‌ای از آن حضرت علیه السلام به یکی از فرماندهان سپاهش

اگر در سایه فرمانبرداری باز آیند ، این چیزی است که ما خواستار آنیم و اگر حوادث و پیشامدها ، آنان را به جدایی و نافرمانی کشانید ، باید به یاری کسانی که از تو فرمان می برند ، به خلاف آنکه فرمانت نمی برند ، برخیزی و به پایمردی آنکه مطیع توست از آنکه به یاریت برنمی خیزد ، بی نیاز باشی زیرا ، آنکه به اکراه همراه تو به نبرد می آید ، غیبت او بهتر از حضور اوست و در خانه نشستنش ، بهتر است از به یاری برخاستنش

نامه شماره پنج

و من کتاب له علیه السلام الی الاشعث بن قیس عامل اذربیجان

و ان عملک لیس لک بطعمة و لکنه فی عنقک امانة و انت مسترعی لمن فوقک لیس لک ان تفتات فی رعیة و لا تخاطر الا بوثیقة و فی یدیک مال من مال الله عز و جل و انت من خزانه حتی تسلمه الی و لعلی الا اکون شر ولاتک لک و السلام

ترجمه

نامه‌ای از آن حضرت علیه السلام به اشعث بن قیس ، عامل خود در آذربایجان نوشته است

حوزه فرمانروایی طعمه تو نیست ، بلکه امانتی است بر گردن تو ، و از تو خواسته‌اند که فرمانبردار کسی باشی که فراتر از توست

تو را نرسد که خود هر چه خواهی رعیت را فرمان دهی یا خود را درگیر کاری بزرگ کنی ، مگر آنکه ، دستوری به تو رسیده باشد در دستان تو مالی است از اموال خداوند ، عزّ و جلّ ، و تو خزانه دار هستی تا آن را به من تسلیم کنی امید است که من برای تو بدترین والیان نباشم و السلام

نامه شماره شش

نهج البلاغه



انه بايعني القوم الذين بايعوا ابا بكر وعمر وعثمان علي ما بايعوهم عليه فلم يكن للشاهد ان يختار ولا للغائب ان يرد و انما الشوري للمهاجرين والانصار فان اجتمعوا علي رجل و سموه اماما كان ذلك لله رضا فان خرج عن امرهم خارج بطعن او بدعه ردوه الي ما خرج منه فان ابي قاتلوه علي اتباعه غير سبيل المومنين و ولاه الله ما تولي و لعمري يا معاويه لئن نظرت بعقلك دون هواك لتجدني ابرا الناس من دم عثمان و لتعلمن اني كنت في عزله عنه الا ان تتجني فتجن ما بدا لك و السلام

ترجمه

نامه‌ای از آن حضرت علیه السلام به معاویه

این مردمی که با ابو بکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند ، به همان شیوه با من بیعت کردند پس آن را که حاضر است ، نرسد که دیگری را اختیار کند و آن را که غایب بوده است نرسد که آنچه حاضران پذیرفته اند نپذیرد شورا از آن مهاجران و انصار است اگر آنان بر مردی همرأی شدند و او را امام خواندند ، کارشان برای خشنودی خدا بوده است ، و اگر کسی از فرمان شورا بیرون آمد و بر آن عیب گرفت یا بدعتی نهاد باید او را به جمعی که از آن بیرون شده است باز آورند اگر سر بر تافت با او پیکار کنند ، زیرا راهی را برگزیده که خلاف راه مؤمنان است و خدا نیز در گردن او کند ، گناه آنچه را خود متولی آن شده است



ای معاویه ، به جان خودم سوگند ، که اگر به دیده خرد بنگری ، نه از روی هوا و هوس ، در خواهی یافت که من از هر کس دیگر از کشتن عثمان بیزارتر بودم و من از آن کناری جسته بودم ، مگر آنکه بخواهی جنایت را به گردن من نهی و چیزی را که بر تو آشکار است پنهان داری و السلام

نامه شماره هفت

و من كتاب منه عليه السلام اليه ايضا

اما بعد فقد اتتني منك موعظة موصلة و رسالة محبرة نمقتها بضلالك و امضيتها بسوء رايك

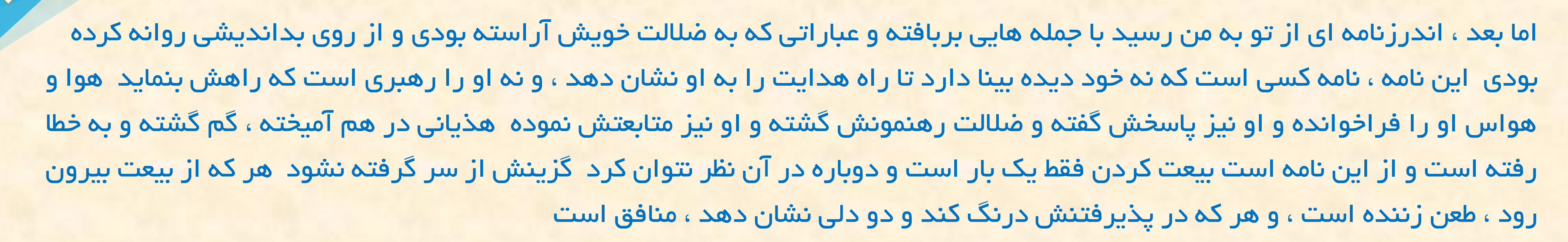
و كتاب امرئ ليس له بصر يهديه و لا قائد يرشده قد دعاه الهوى فاجابه و قاده الضلال فاتبعه

فهجر لاغطا و ضل خابطا

و منه لانها بيعة واحدة لا يثنى فيها النظر و لا يستانف فيها الخيار الخارج منها طاعن و المروي فيها مداهن

ترجمه

نامه‌ای دیگر از آن حضرت علیه السلام به معاویه



اما بعد ، اندرزنامه ای از تو به من رسید با جمله هایی برباقته و عباراتی که به ضلالت خویش آراسته بودی و از روی بداندیشی روانه کرده بودی این نامه ، نامه کسی است که نه خود دیده بینا دارد تا راه هدایت را به او نشان دهد ، و نه او را رهبری است که راهش بنماید هوا و هواس او را فراخوانده و او نیز پاسخش گفته و ضلالت رهنمونش گشته و او نیز متابعتش نموده هذیانی در هم آمیخته ، گم گشته و به خطا رفته است و از این نامه است بیعت کردن فقط یک بار است و دوباره در آن نظر نتوان کرد گزینش از سر گرفته نشود هر که از بیعت بیرون رود ، طعن زننده است ، و هر که در پذیرفتنش درنگ کند و دو دلی نشان دهد ، منافق است

نامه شماره هشت

ومن كتاب له عليه السلام الى جرير بن عبد الله البجلي لما ارسله الى معاويه

اما بعد فاذا اتاك كتابي فاحمل معاويه على الفصل و خذه بالامر الجزم ثم خيره بين حرب مجليه

او سلم مخزيه فان اختار الحرب فانبذ اليه و ان اختار السلم فخذ بيعته و السلام

ترجمه

به جریر بن عبد اللّه البجلی هنگامی که او را نزد معاویه فرستاده بود

اما بعد چون نامه من به تو رسد ، معاویه را وادار که کارش را با ما یکسره کند و بخواه که به طور جزم تصمیم بگیرد آنگاه مخیّرش کن میان جنگی که مردم را از خانه هایشان براند یا صلحی که به خواری بپذیرد اگر جنگ را اختیار کرد ، همانند خودش عمل کن و اعلان جنگ نمای و اگر صلح را اختیار کرد ، از او بیعت بستان والسلام

نامه شماره نه

و من کتاب له علیه السلام الی معاویه

فاراد قومنا قتل نبینا و اجتیاح اصلنا و هموا بنا الهموم و فعلوا بنا الافاعیل و منعونا العذب و احلسونا الخوف و اضطرونا الی جبل وعر و اوقدوا لنا نار الحرب فعزم الله لنا علی الذب عن حوزته و الرمی من وراء حرمته مومننا یبغی بذلک الاجر و کافرنا یحامی عن الاصل و من اسلم من قریش خلو مما نحن فیه بحلف یمنعه او عشیره تقوم دونه فهو من القتل بمکان امن و کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا احمر الباس و احجم الناس قدم اهل بیته فوقی بهم اصحابه حر السیوف و الاسنه فقتل عبیده بن الحارث یوم بدر و قتل حمزه یوم احد و قتل جعفر یوم موته و اراد من لو شئت ذکرت اسمه مثل الذی ارادوا من الشهاده و لکن آجالهم عجلت و منیته اجلت فیا عجبا للدهر اذ صرت یقرن بی من لم یسع بقدمی و لم تکن له کسابقتی التی لا یدلی احد بمثلها الا ان یدعی مدع ما لا اعرفه و لا اظن الله یعرفه و الحمد لله علی کل حال و اما ما سالت من دفع قتله عثمان الیک فانی نظرت فی هذا الامر فلم اره یسعنی دفعهم الیک و لا



ترجمه

از نامه آن حضرت علیه السلام به معاویه

قوم ما قریش آهنگ کشتن پیامبر ما کردند و خواستند که ریشه ما برکنند پس درباره ما بارها نشستند و رأی زدند و بسا کارها کردند از زندگی شیرین منعمان نمودند و با وحشت دست به گریبانمان ساختند ما را وادار کردند که بر کوهی صعب زیستن گیریم ، سپس ، برای ما آتش جنگ افروختند ولی خداوند خواسته بود که ما از آیین بر حق او نگهداری کنیم و نگذاریم که کس به حریم حرمتش دست یازد در میان ما ، آنان که ایمان آورده بودند ، خواستاران پاداش آن جهانی بودند و آنان که ایمان نیاورده بودند از خاندان و تبار خود حمایت می‌کردند از قریشیان هر که ایمان می آورد از آن آزار که ما گرفتارش بودیم در امان بود زیرا یا هم سوگندی بود که از او دفاع می کرد و یا عشیره‌اش به یاریش برمی خاست به هر حال ، از کشته شدن در امان بود

چون کارزار سخت می شد و مردم پای واپس می نهادند ، رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله اهل بیت خود را پیش می داشت و آنها را سپر اصحاب خود از ضربتهای سخت شمشیر و نیزه می نمود چنانکه عبیدهٔ بن الحارث در روز بدر به شهادت رسید و حمزه در روز احد ، و جعفر در جنگ موته یکی دیگر بود که اگر خواهم نامش را بیاورم او نیز چون آنان خواستار شهادت می بود ، ولی مرگ آنها زودتر فرا رسید و مرگ او به تأخیر افتاد و شگفتا از این روزگار که مرا قرین کسی ساخته که هرگز چون من برای اسلام قدمی برنداشته و او را در دین سابقه ای چون

سابقه من نبوده است سابقه ای که کس را بدان دسترس نیست ، مگر کسی ادعایی کند که من او را نمی شناسم و نپندارم که خدا هم او را بشناسد در هر حال ، خدا را می ستایم

و اما از من خواسته بودی که قاتلان عثمان را نزد تو فرستم ، من در این کار اندیشیدم دیدم برای من میسر نیست که آنها را به تو یا به دیگری سپارم به جان خودم سوگند ، که اگر از این گمراهی بازنیایی و از تفرقه و جدایی باز نایستی ، بزودی آنها را خواهی شناخت که تو را می جویند و تو را به رنج نمی‌افکنند که در بیابان و دریا و کوه و دشت به سراغشان روی البته تو در پی یافتن چیزی هستی که یافتنش برای تو خوشایند نیست و اینان کسانی هستند که دیدارشان تو را شادمان نخواهد کرد سلام بر آنکه شایسته سلام باشد

نامه شماره ده

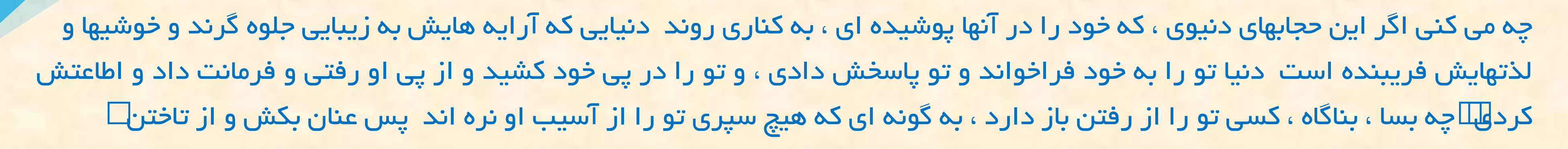
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

كنتم يا معاويه ساسه الرعيه و ولاه امر الامه بغير قدم سابق و لا شرف باسق و نعوذ بالله من لزوم سوابق
الشقاء و احذرك ان تكون متماديا في غره الامنيه مختلف العلانيه و السريره و قد دعوت الي
الحرب فدع الناس جانبا و اخرج الي و اعف الفريقين من القتال ليعلم اينا المرين علي قلبه
والمغطي علي بصره فانا ابوحسن قاتل جدك و خالك و اخيك شدخا يوم بدر و
ذلك السيف معي و بذلك القلب القي عدوي ما استبدلت دينا و لا استحدثت نبيا و اني لعلي
المنهاج الذي تركتموه طائعين و دخلتم فيه مكرهين و زعمت انك جئت ثائرا بدم عثمان
ولقد علمت حيث وقع دم عثمان فاطلبه من هناك ان كنت طالبا فكاني قد رايتك تضج
من الحرب اذا عضتك ضجيج الجمال بالاثقال و كاني بجماعتك تدعوني جزعا من
الضرب المتتابع و القضاء الواقع و مصارع بعد مصارع الي كتاب الله و هي كافره
جاحده او مبايعه حائده

ترجمه

از نامه آن حضرت علیه السلام به معاویه



چه می کنی اگر این حجابهای دنیوی ، که خود را در آنها پوشیده ای ، به کناری روند دنیایی که آرایه هایش به زیبایی جلوه گرند و خوشیها و لذتهایش فریبنده است دنیا تو را به خود فراخواند و تو پاسخش دادی ، و تو را در پی خود کشید و از پی او رفتی و فرمانت داد و اطاعتش کردی چه بسا ، بناگاه ، کسی تو را از رفتن باز دارد ، به گونه ای که هیچ سپری تو را از آسیب او نره اند پس عنان بکش و از تاختن

باز ایست ، و برای روز حساب توشه‌ای برگیر ، و برای رویارویی با حادثه ای که در راه است ، دامن بر کمر زن ، و به سخن گمراهان گوش فرامده و اگر نکنی تو را از چیزی که از آن غافل مانده ای ، می آگاهانم تو مردی هستی غرقه در ناز و نعمت شیطانت به بند کشیده و آرزوی خویش در تو یافته است و اینک در سراسر وجود تو چون روح و خون در جریان است

ای معاویه ، از چه زمان شما زمامداران رعیّت و والیان امر امّت بوده اید و حال آنکه ، نه در دین سابقه ای دیرین دارید و نه در شرف مقامی رفیع پناه می بریم به خدا از شقاوتی دامنگیر و تو را بر حذر می‌دارم از اینکه ، همچنان ، مفتون آرزوهای خویش باشی و نهانت چون آشکارت نباشد

مرا به جنگ فراخواندی مردم را به یکسو نه ، خود به تن خویش به پیکار من آی دو سپاه را از آن معاف دار تا همگان بدانند که کدامیک از ما قلبش را زنگ گناه تیره کرده است و پرده غفلت بر دیدگانش افتاده

من ابو الحسنم کشنده نیای تو و دایی تو و برادر تو در روز بدر سرشان شکافتم اکنون همان شمشیر با من است و با همان دل با دشمن روبرو می شوم نه دین دیگری برگزیده ام و نه پیامبری نو بر همان راه و روشی هستم که شما به اختیار ترکش کردید و به اکراه در آن داخل شدید

پنداشته ای که برای خونخواهی عثمان آمده ای ، می دانی که خون عثمان در کجا ریخته شده ، پس آن را از همانجا بطلب ، اگر به خونخواهی او آمده ای گویی چنان است که می بینمت که چون جنگ بر تو دندان فرو برد ، می نالی آنسان ، که شتران گرانبار از سنگینی بار خود می نالند



و می بینم که سپاهیانت درگیر و دار ضربتهای پیاپی و حوادث دردناک و سرنگون شدنها می نالند و مرا به کتاب خدا می‌خوانند ، حال آنکه ، مشتی کافرند و منکر یا بیعت کرده و بیعت شکسته□

نامه شماره یازده□

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ترجمه

[illegible]

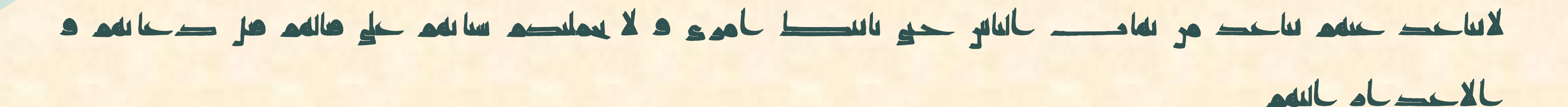
سفارشی از آن حضرت علیه السلام هنگامی که سپاهی بر سر دشمن می فرستاد

چون بر دشمن فرود آمدید یا دشمن بر شما فرود آمد ، باید که لشکرگاهتان بر فراز بلندیها یا دامنه کوهها یا در بین رودخانه‌ها باشد تا شما را پناهگاه بود و دشمن را مانع و باید که جنگتان در یک سو باشد یا دو سو و دیده‌بانها بر سر کوهها و تپه ها بگمارید تا مباد ، که دشمن از جایی که می ترسید یا خود را در امان می دانید ، بناگاه ، بر شما تاخت آورد بدانید که مقدمه لشکر ، همان چشمان لشکر است ، و چشمان مقدمه ، طلایه داران هستند از پراکندگی بپرهیزید چون فرود می آیید همه فرود آیید ، و چون کوچ می کنید همه کوچ کنید هنگامی که شب در رسید ، نیزه‌ها را گرداگرد خود قرار دهید به خواب مروید یا اندک اندک بخوابید

نامه شماره دوازده

و من وصية له ع وصى بها معقل بن قيس الرياحي حين انفذه الى الشام في ثلاثة الاف مقدمة له

اتق الله الذي لا بد لك من لقائه و لا منتهى لك دونه و لا تقاتلن الا من قاتلك و سر البردين و غور بالناس و رفه في السير و لا تسر اول الليل فان الله جعله سكنا و قدره مقاما لا ظعنا فارح فيه بدنك و روح ظهرك فاذا وقفت حين ينبطح السحر او حين ينفجر الفجر فسر على بركة الله فاذا لقيت العدو فقف من اصحابك وسطا و لا تدن من القوم دنو من يريد ان ينشب الحرب و



ترجمه

سفارشی از آن حضرت علیه السلام به معقل بن قیس الریاحی فرمود ، آنگاه که او را به سه‌هزار سپاهی بر مقدمه به شام می فرستاد

از خدایی که بناچار ، روزی با او دیدار خواهی کرد و جز درگاه او پایانی نداری ، بترس جنگ مکن مگر با آنکه با تو بجنگد و لشکرت را در ابتدا یا انتهای روز به حرکت درآور و به هنگام گرمای نیمروز فرود آر و مرکبها را خسته مدار ، و در آغاز شب ، لشکر را به حرکت در میاور که خداوند شب را برای آسودن قرار داده و آن را برای درنگ کردن مقرر کرده نه سیر و سفر به هنگام شب خود و مرکبت را از خستگی برآور و چون برآسودی ، یا هنگام سحر و یا زمان دمیدن سپیده به برکت خداوندی حرکت کن هرگاه با دشمن رویاروی شدی ، خود در میانه لشکرت قرار گیر و به دشمن چنان نزدیک مشو که پندارد قصد حمله داری و چندان دور مایست که چون کسی باشی که از جنگ بیمناک است تا فرمان من به تو رسد کینه آنان تو را وادار نکند که پیش از آنکه به اطاعتشان فراخوانی و حجّت را بر آنان تمام کنی ، جنگ را بیاغازی

نامه شماره سیزده



و قد امرت عليكما و على من في حيزكما مالك بن الحارث الاشتر فاسمعا له و اطيعا و اجعلاه درعا و مجنا فانه ممن لا يخاف وهنه ولاسقطته و لا بطوه عما الاسراع اليه احزم و لا اسراعه الى ما البطء عنه امثل

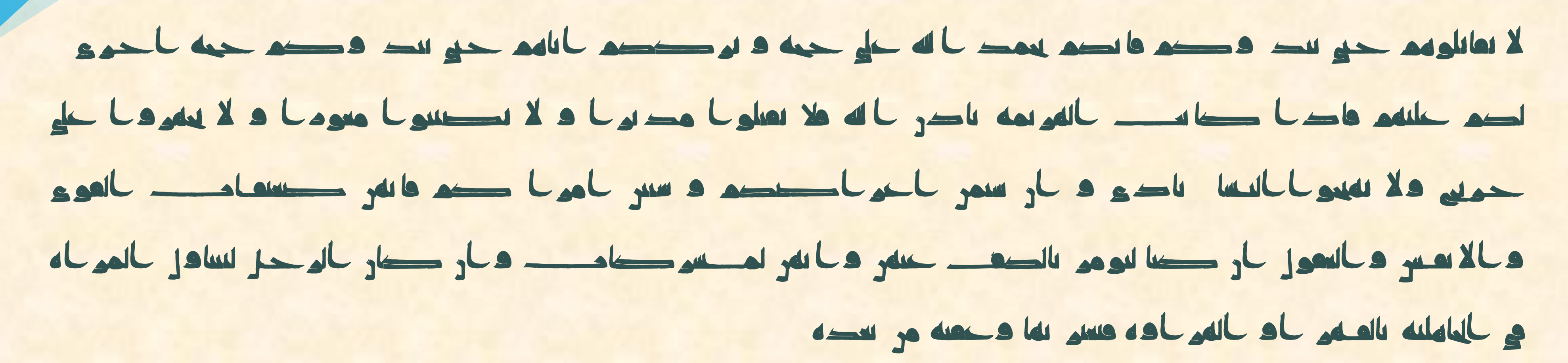
ترجمه

از نامه آن حضرت علیه السلام به دو تن از امیران لشکرش

من ، مالک بن الحارث الاشتر را بر شما و همه سپاهیانی که در فرمان شماست امیر کردم به سخنش گوش دهید و فرمانش برید او را زره و سپر خود قرار دهید زیرا مالک کسی است که نه در کار سستی می کند و نه خطا و نه آنجا که باید درنگ کند ، شتاب می ورزد و نه آنجا که باید شتاب ورزد ، درنگ می کند

نامه شماره چهارده

و من وصيه له ع لعسكره قبل لقاء العدو بصفين



ترجمه

سفارشی از آن حضرت علیه السلام به سپاهش پیش از دیدار با دشمن در صفین

با آنان مجنگید تا آنان جنگ را بیاغازند سپاس خدا را ، که حجت با شماست و اگر واگذارید تا آنان جنگ را آغاز کنند ، این هم حجتی دیگر است به سود شما و زیان ایشان هرگاه ، به اذن خدا ، روی به هزیمت نهادند ، کسی را که پشت کرده و می گریزد ، مکشید و آن را که از پای افتاده است ، آسیب مرسانید و مجروح را زخم مزنید و زنان را میازارید و آنان را به خشم میاورید ، هرچند ، آبروی شما بریزند یا امیرانتان را دشنام دهند که زنان به جسم ناتوان اند و به نفس و عقل ضعیف حتی در زمانی که زنان مشرک بودند ، ما را گفته بودند که از آنان دست باز داریم در زمان جاهلیت ، رسم بر آن بود که اگر مردی با سنگ یا چوبدستی به زنی تعرض می کرد او را و فرزندانش را ، که پس از او می آمدند ، عیب می کردند و سرزنش می‌نمودند

نامه شماره پانزده

[illegible]

[illegible]

ترجمه

هنگامی که آن حضرت علیه السلام به عزم جنگ ، با دشمن روبرو می شد چنین می فرمود

بارخدایا ، دلها به تو نزدیک شده و گردنها به سوی تو کشیده شده و چشمها به درگاه تو خیره و پاها به آستان تو به راه افتاده و بدنها نزار گردیده بار خدایا ، کینه های پنهان آشکار گشته و دیگ کینه ها به جوشش آمده بارخدایا ، به تو شکوه می کنم ، نبودن پیامبرمان را و فراوانی دشمنانمان را و پراکندگی خواستهایمان را « ای پروردگار ، ما میان ما و قوم ما بحق راهی بگشا که تو بهترین راهگشایان هستی

نامه شماره شانزده

وكان يقول عليه السلام لأصحابه عند الحرب

لا تشتدّنّ عليكم فرّة بعدها كرّة، ولا جولة بعدها حملة، وأعطوا السيوف حقوقها، ووطّئوا للجنوب مصارعها، واذمروا أنفسكم على الطعن الدّعسيّ والضرب الطّلحفيّ، وأميتوا الأصوات فإنّه أطرد للفشل. فوالذي فلق الحبّة وبرأ النسمة ما أسلموا ولكن استسلموا، وأسرّوا الكفر فلمّا وجدوا أعوانا عليه أظهروه

ترجمه

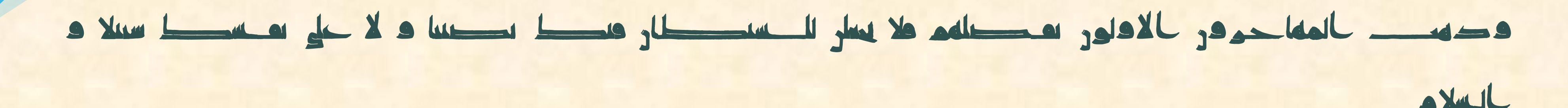
هنگام جنگ به یاران خود می فرمود

بر شما گران نیاید ، گریختنی که پس از آن بازگشتنی باشد ، یا واپس نشستنی که از پی آن حمله‌ای بود حقّ شمشیرهاتان را ادا کنید و پهلوهای دشمن را بر خاک هلاک آورید همواره آزمند آن باشید که نیزه‌هایتان تن‌ها را بشکافد و ضربتهایتان سخت و کشنده باشد آوازها را در سینه ها حبس کنید ، که این سکوت سستی را از مرد جنگجو دور می کند سوگند به کسی که دانه را شکافته و جانداران را آفریده ، که اینان اسلام را نپذیرفته‌اند بلکه تسلیم شده اند و کفر را در دل نهان داشته‌اند و چون یارانی بیابند ، آشکارش سازند

نامه شماره هفده

و من كتاب له عليه السلام الى معاويه جوابا عن كتاب منه اليه

و اما طلبك الي الشام فاني لم اكن لاعطيك اليوم ما منعتك امس و اما قولك ان الحرب قد اكلت العرب الا حشاشات انفس بقيت الا و من اكله الحق فالي الجنه و من اكله الباطل فالي النار و اما استواونا في الحرب و الرجال فلست بامضي على الشك مني على اليقين و ليس اهل الشام باحرص على الدنيا من اهل العراق على الاخره و اما قولك انا بنو عبد مناف فكذلك نحن و لكن ليس اميه كهاشم ولا حرب كعبد المطلب و لا ابو سفيان كابي طالب ولا المهاجر كالطليق ولا الصريح كاللصيق ولا المحق كالمبطل ولا المؤمن كالمدغل و لبئس الخلف خلف يتبع سلفا هوى في نار جهنم و في ايدينا بعد فضل النبوه التي اذللنا بها العزيز و نعشنا بها الذليل و لما ادخل الله العرب في دينه افواجا و اسلمت له هذه الامه طوعا و كرها كنتم ممن دخل في الدين اما رغبه و اما رهبه على حين فاز اهل السبق بسبقهم



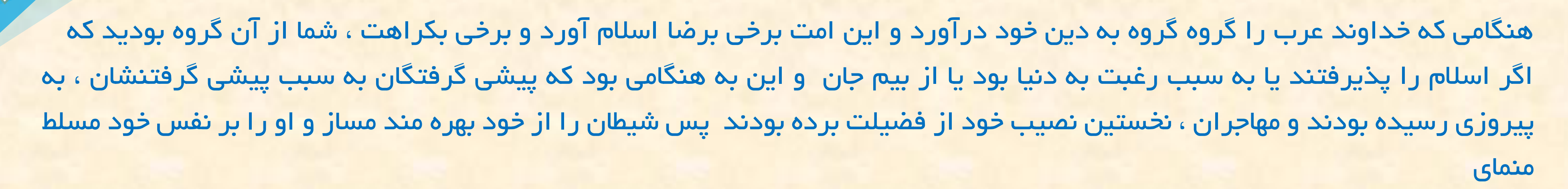
ترجمه

از نامه آن حضرت علیه السلام در پاسخ نامه معاویه

شام را از من می خواهی و من چیزی را که دیروز از تو منع می کرده ام امروز به تو نخواهم داد

امّا اینکه می گویی که جنگ ، عرب را خرد و تباه کرد و اکنون او را جز نیم نفسی نمانده است ، بدان که هر کس که در راه حق کشته شده به بهشت رفته و هر که در راه باطل جان باخته به جهنم اما این سخن تو که ما در جنگ و مردان جنگی برابریم ، نه چنین است تو اهل شکی و من مرد یقینم و آن قدر که مردم شام به دنیا آزمندند ، بیشتر از آن مردم عراق به آخرت دلبسته اند

اما این سخنت که گویی ، ما فرزندان عبد مناف هستیم ، آری ما نیز چنین هستیم ، ولی امیه کجا و هاشم کجا حرب کجا و عبد المطلب کجا ابو سفیان کجا و ابو طالب کجا مهاجر در راه خدا را با آزاد کردها چه نسبت و آنکه نسبی صریح و آشکار دارد ، با آنکه خود را به خاندانی بسته است ، هرگز برابر نباشد آنکه بر حق است همتای آنکه بر باطل است نبود ، و مؤمن کجا و دغلکار کجا و چه بد فرزندی است ، آنکه پیرو پدرانی است که همه در دوزخ سرنگون شده اند افزون بر اینها ، ما را فضیلت نبوّت است که به نیروی آن عزیزان را ذلیل کردیم و ذلیلان را نیرو و توان بخشیدیم



هنگامی که خداوند عرب را گروه گروه به دین خود درآورد و این امت برخی برضا اسلام آورد و برخی بکراهت ، شما از آن گروه بودید که اگر اسلام را پذیرفتند یا به سبب رغبت به دنیا بود یا از بیم جان و این به هنگامی بود که پیشی گرفتگان به سبب پیشی گرفتنشان ، به پیروزی رسیده بودند و مهاجران ، نخستین نصیب خود از فضیلت برده بودند پس شیطان را از خود بهره مند مساز و او را بر نفس خود مسلط منمای

نامه شماره هجده

و من كتاب له عليه السلام الى عبد الله بن عباس و هو عامله على البصرة

واعلم أن البصرة مهبط إبليس و مغرس الفتن فحادث أهلها بالإحسان إليهم و احلل عقدة الخوف عن قلوبهم و قد بلغني تنمرك لبني تميم و غلظتك عليهم و إن بني تميم لم يغب لهم نجم إلا طلع لهم آخر و إنهم لم يسبقوا بوغم في جاهلية و لا إسلام و إن لهم بنا رحما ماسة و قرابة خاصة نحن مأجورون على صلتها و مأزورون على قطيعتها فاربع أبا العباس رحمك الله فيما جرى على لسانك و يدك من خير و شر فإنا شريكان في ذلك و كن عند صالح ظني بك و لا يفيلن رأيي فيك و السلام

ترجمه

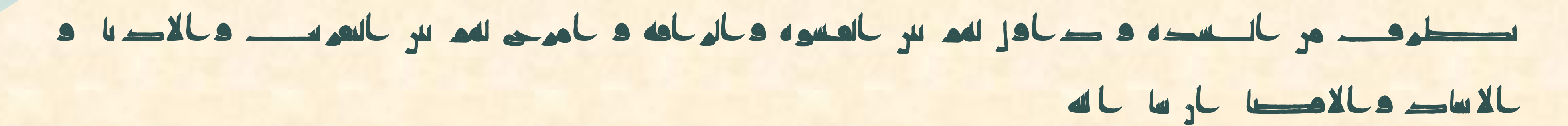
از نامه آن حضرت علیه السلام به ابن عباس ، عامل او در بصره بدان ، که بصره جایگاه فرود آمدن ابلیس است و کشتگاه فتنه‌ها و آشوبها پس ،

مردم آنجا را به نیکی کردن خوشدل نمای و گره وحشت از دلهایشان بگشای به من خبر رسیده که با بنی تمیم بدخویی و درشتی کرده ای از میان بنی تمیم ستاره ای غروب نکرد ، مگر آنکه در میان آنها ستاره دیگری طلوع نمود در جاهلیت و اسلام ، در کینه جویی ، کس همانند آنها نبوده است ایشان را با ما پیوند خویشاوندی و قرابت خاص است ، که اگر آن را مراعات کنیم ، پاداش یابیم و اگر نکنیم ، مرتکب گناه شده ایم پس ای ابو العباس خدایت رحمت کناد ، در آنچه از نیکی و بدی بر دست تو جاری می شود ، مدارا کن ، که ما هر دو در آن شریکیم و چنان باش که گمانم به تو نیکو گردد و اندیشه ام درباره تو بد نگردد

نامه شماره نوزده

و من كتاب له ع الى بعض عماله

اما بعد فان دهاقين اهل بلدك شكوا منك غلظة و قسوة و احتقارا و جفوة و نظرت فلم ارهم اهلا لان يدنوا لشركهم و لا ان يقصوا و يجفوا لعهدهم فالبس لهم جلبابا من اللين تشوبه



ترجمه

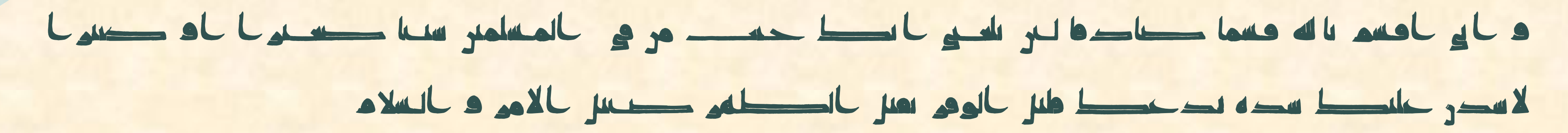
هنگام جنگ به یاران خود می فرمود

بر شما گران نیاید ، گریختنی که پس از آن بازگشتنی باشد ، یا واپس نشستنی که از پی آن حمله ای بود حقّ شمشیرهاتان را ادا کنید و پهلوهای دشمن را بر خاک هلاک آورید همواره آزمند آن باشید که نیزه هایتان تن‌ها را بشکافد و ضربت هایتان سخت و کشنده باشد آوازها را در سینه ها حبس کنید ، که این سکوت سستی را از مرد جنگجو دور می کند سوگند به کسی که دانه را شکافته و جانداران را آفریده ، که اینان اسلام را نپذیرفته اند بلکه تسلیم شده اند و کفر را در دل نهان داشته اند و چون یارانی بیابند ، آشکارش سازند

نامه شماره بیست

[illegible]

[illegible]



و إني أقسم بالله قسما صادقا لئن بلغني أنك خنت من فيء المسلمين شيئا صغيرا أو كبيرا لأشدن عليك شدة تدعك قليل الوفر ثقيل الظهر ضئيل الأمر و السلام

ترجمه

این نامه را به زیاد بن ابیه نوشته است که از سوی عبد اللّه بن عباس بر بصره فرمان می راند و ابن عباس خود از جانب علی ع فرمانروایی اهواز و فارس و کرمان را داشت

به خدا سوگند می خورم ، سوگندی راست که اگر به من خبر رسد که در غنایم مسلمانان به اندک یا بسیار خیانت کرده ای ، چنان بر تو سخت گیرم که کم مایه مانی و بار هزینه عیال بر دوشت سنگینی کند و حقیر و خوار شوی و السلام

نامه شماره بیست و یک

و من كتاب له عليه السلام إلى زياد أيضا فدع الاسراف مقتصدا ، واذكر في اليوم غدا ، و امسك من المال بقدر ضرورتك ، و قدم الفضل ليوم حاجتك اترجو ان يعطيك الله اجر المتواضعين و انت عنده من المتكبرين و تطمع و انت متمرغ في النعيم ، تمنعه الضعيف و الارملة ان يوجب لك ثواب المتصدقين و انما المرء مجزي بما اسلف ، وقادم على ما قدم ، والسلام



ترجمه

نیز از نامه های امام علیه السلام به زیاد اسراف را کنار بگذار و میانه روی را پیشه کن از امروز به فکر فردا باش و از اموال دنیا به مقدار ضرورت برای خویش نگاه دار و زیادی را برای روز نیازت از پیش بفرست و برای قیامت ذخیره کن   آیا امید داری خداوند ثواب متواضعان را به تو دهد در حالیکه در پیشگاهش از متکبران باشی و آیا طمع داریکه ثواب انفاق کنندگان را به تو عنایت کند در صورتی که در زندگی پر نعمت و ناز قرار داری و مستمندان و بیوه زنان را از آن منع میکنی بدان انسان با آنچه از پیش فرستاده پاداش داده می شود و به آنچه قبلا برای خود نزد خدا ذخیره کرده وارد می گردد والسلام

نامه شماره بیست و دو

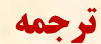
و مر ـطاـ له ـعله السلام الي ـعـد ا له ر الـاسر رحمه ا له ـسالي ، و ـطار ـعـد ا له ـعول ما الـعـ ـطلام ـسد ـطلام رسول ا له ـصلي ا له ـعله و اله و سلم لي ا له ـعله و اله ، ـطاـعاـعي ـهـدا الـطلام اما ـسد ، ـفار المر ـقد ـسره درـط ما لم ـطر لـعوله و ـسوءه ـفوـ ما لم ـطر لـدرـطه ، ـفلـطر سرورـط ـما ـلـ مر احرـطـ و لـطر اسـعـط ـعلي ما ـفاـطـ مـها ، و ما ـلـ مر دـساـط ـفلا ـطر ـه ـفرحا ، و ما ـفاـطـ مـها ـفلا ـاسر ـعله حرعا ، ولـطر ـهمـط ـفما ـسد الموـ

ترجمه

از نامه های امام علیه السلام به عبداله بن عباس عبداله ابن عباس همواره می گفت پس از سخنان پیامبر اسلام ص هیچ سخنی را به اندازه این سخن سودمند نیافتم اما بعد انسان گاهی مسرور می شود به خاطر رسیدن به چیزیکه هرگز از دستش نمی رفت و گاهی ناراحت می شود به خاطر از دست دادن چیزیکه هرگز به آن نمی رسید خوشحالی تو باید از چیزی باشد که در طریق آخرت نائل شده ای و تاسف تو باید از اموری باشد که مربوط به آخرت است و از دست داده ای به آنچه از دنیا می رسی آنقدر خوشحال مباش و آنچه را که از دنیا از دست می دهی بر آن تاسف مخور و جزع مکن همتت در آن باشد که پس از مرگ به آن خواهی رسید

نامه شماره بیست و سه

و من كلام له عليه السلام قاله قبل موته على سبيل الوصيه لما ضربه ابن ملجم لعنه الله وصيتكم ان لا تشركوا بالله شيئا ، و محمد صلى الله عليه و اله فلا تضيعوا سنته اقيموا هذين العمودين ، و اوقدوا هذين المصباحين ، و خلاكم ذم انا بالامس صاحبكم ، و اليوم عبره لكم ، و غدا مفارقكم ان ابق فانا ولي دمي ، و ان افن فالفنا ميعادي ، و ان اعف فالعفو لي قربه ، و هو لكم حسنه ، فاعفوا الا تحبون ان يغفر الله لكم و الله ما فجانى من الموت وارد كرهته ، و لا طالع انكرته ، و ما كنت الا كقارب ورد ، و طالب وجد ، و ما عند الله خير للابرار قال السيد الشريف رضي الله عنه اقول و قد مضى بعض هذا الكلام فيما تقدم من الخطب ، الا ان فيه ها هنا زياده اوجبت تكريره



ترجمه

از سخنان امام علیه السلام هنگامی که ابن ملجم ویرا ضربت زدسخنان ذیل را پیش از مرگش به عنوان وصیت فرمود وصیت من به شما این است که بخدا شرک نورزید و سنت محمد ص را ضایع مگردانید این دو ستون دین را استوار برپا دارید و این دو چراغ را روشن نگهدارید و دیگر از هیچ ملامت و مذمتی نترسید من دیروز همچون شما بودم امروز باعث عبرت شما و فردا از شما جدا خواهم شد اگر زنده بمانم خود ولی خون خویشم و اگر بمیرم مرگ میعاد و قرارگاه من است اگر عفو کنم عفو برای من موجب تقرب به خدا است و برای شما نیکی و حسنه است بنا براین عفو کنید آیا دوست ندارید خدا شما را مشمول عفو و آمرزش خویش قرار دهد به خدا سوگند چیزی از نشانه های مرگ ناگهان به من روی نیاورده که من از آن ناخشنود باشم و طلایه ای از آن آشکار نشده که من آن را زشت بشمارم من نسبت به مرگ همچون کسی هستم که شب هنگام در جستجوی آب باشد و ناگهان به آن برسد و یا همچون کسی که گمشده خویش را پیدا کند و آنچه نزد خدا است برای نیکان بهتر است سیدرضی می گوید قسمتی از این سخن در گذشته در ضمن خطبه ها کلام گذشت ولی به خاطر اضافه ای که در اینجا بود آن را تکرار کردیم

نامه شماره بیست و چهار

و من وصيه له عليه السلام بما يعمل في امواله ، كتبها بعد منصرفه من صفين هذا ما امر به عبد الله علي بن ابي طالب امير المؤمنين في ماله ، ابتغاء وجه الله ، ليولجه به الجنه ، و يعطيه به الامنه منها فانه يقوم بذلك الحسن بن علي ياكل منه بالمعروف ، و ينفق منه بالمعروف ، فان حدث بحسن حدث و حسين حي ، قام بالامر بعده ، و اصدره مصدره و ان لابني فاطمه من صدقه علي

منه الذى لس على ، و ابى ابما حسب ابهاه بدلسا ابى ابى هاطمه اسا وحه ا له ، و مو ه الى رسول ا له صلى ا له عله و اله و سلم لى ا له عله و اله ، و بصونما لمومه ، و بسوها لوصله و بسوط على الذى سله الله ار سوط المال على اصوله ، و سو مر موه حسب امو به ومدى له و الا سر مر اولاد سر مده الهوى ودبه حو بسطر امدها حواسا و مر كار مر امامو الالى اطوف علهر لها و لد ، او هو حامل ، فمسط على ولدها و هو مر حطه ، فار مات ولدها و هو حبه فهو عسعه ، قد اوحى عسها الور ، و حودها السو فار السوعد فوله عله السلام و مده الوصه و الا سر مر سلما ودبه ، الودبه و حمسها ودى و فوله عله السلام حو بسطر امدها حواسا مو مر اوصى الصلاه ، و الموات به ار الامر بصو فها حواسر السر حو بواما الاسطو على حو بلسا الصه الى حوفها بما فسطر عله امومها و بحسها حومها

ترجمه

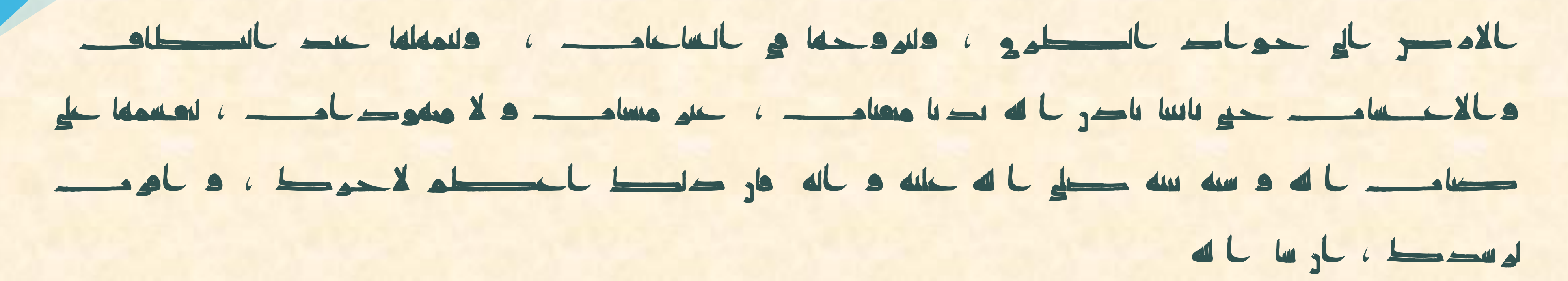
☐ از وصیتهای امام علیه السلام در مورد مصرف اموالش بعد از وفات او است این وصیت را پس از بازگشت از صفین مرقوم فرموده است این دستوری است که بنده خدا علی ابن ابیطالب امیرمؤمنان در مورد چگونگی تصرف در اموالش به خاطر خشنودی خدا داده است تا از این طریق خداوند وی را قرین رحمت و دمساز بهشت سازد و امنیت و آرامش در سرای دیگر به او عنایت کند از آن جمله است سرپرستی آن به عهده حسن بن علی است که به طور شایسته از آن مصرف کند و به طور شایسته از آن انفاق نماید اگر برای حسن پیش آمدی کند و حسین زنده

است او سرپرستی آن را به عهده بگیرد و به جای وی وظیفه را انجام دهد پسران فاطمه همان مقدار سهم از این مال دارند که پسران علی ع و اینکه سرپرستی آن را به پسران فاطمه واگذاردم به خاطر خدا و به خاطر تقرب به رسول اللّه ص و بزرگداشت حرمت او و احترام پیوند خویشاوندیش می باشد و با کسیکه این اموال در دست او است شرط می کنم که اصل مال را حفظ کند و تنها از میوه و درآمدش در آن راهیکه به او دستور داده ام انفاق نماید و از نهالهای نخل چیزی نفروشد تا همه این سرزمین یک پارچه زیر پوشش نخل قرار گیرد و آباد شود و هر کدام از کنیزانم که با او هم بستر شده ام و صاحب فرزند یا حامله است از فروش او بخاطر سهم فرزندش خودداریشود و اگر کودکش مرد و او زنده است آزاد باشد بند بردگی از گردنش برداشته و جزو آزادشدگان قرار گیرد سیدرضی می گوید در سخن امام علیه السلام و الا یبیج من نخلها ودیه ودیه به معنی نهال نخل و جمع آن ودی بر وزن علی می باشد و جمله دیگر امام که حتی تشکل ارضها غراسا فصیحترین سخن است و منظور این است که زمین پر از نخل شود که جز نخل چیز دیگری به چشم نیاید

نامه شماره بیست و پنج

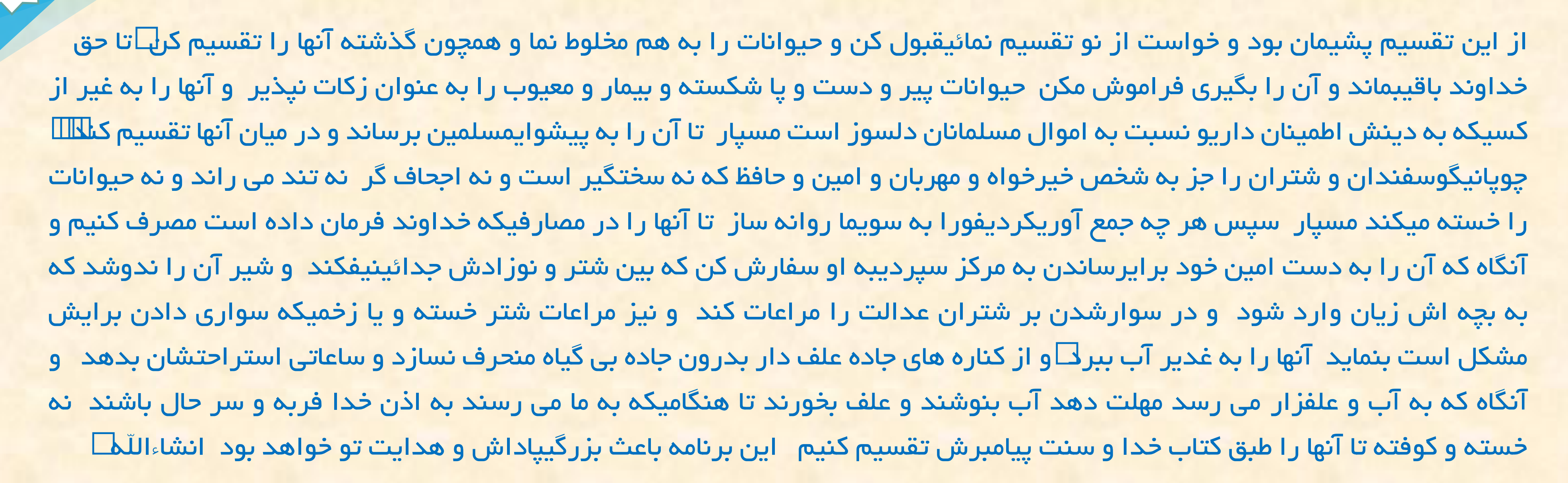
و من وصية له عليه السلام كان يكتبها لمن يستعمله على الصدقات قال الشريف و انما ذكرنا ها هنا جملا ليعلم بها انه عليه السلام كان يقيم عماد الحق ، و يشرع امثلة العدل ، في صغير الامور و كبيرها و دقيقها و جليلها انطلق على تقوى الله وحده لا شريك له ، و لا تروعن مسلما و لا تجتازن عليه كارها ، و لا تأخذن منه اكثر من حق الله في ماله ، فاذا قدمت على الحي فانزل بمائهم من غير ان تخالط ابياتهم ، ثم امض اليهم بالسكينة والوقار ، حتى تقوم بينهم فتسلم عليهم ، و لا تخدج بالتحية لهم ، ثم تقول عباد الله ، ارسلني اليكم ولي الله و خليفته ، لآخذ منكم حق الله في اموالكم ، فهل

لله في أموالكم من حق فتؤدوه إلى وليه، فإن قال قائل: لا فلا تراجعه، وإن أنعم لك منعم فانطلق معه من غير أن تخيفه أو توعده أو تعسفه أو ترهقه، فخذ ما أعطاك من ذهب أو فضة، فإن كان له ماشية أو إبل فلا تدخلها إلا بإذنه، فإن أكثرها له، فإذا أتيتها فلا تدخل عليها دخول متسلط عليه ولا عنيف به، ولا تنفرن بهيمة ولا تفزعنها، ولا تسوءن صاحبها فيها، واصدع المال صدعين ثم خيره، فإذا اختار فلا تعرضن لما اختاره، ثم اصدع الباقي صدعين، ثم خيره، فإذا اختار فلا تعرضن لما اختاره، فلا تزال كذلك حتى يبقى ما فيه وفاء لحق الله في ماله، فاقبض حق الله منه، فإن استقالك فأقله، ثم اخلطهما ثم اصنع مثل الذي صنعت أولا حتى تأخذ حق الله في ماله، و لا تأخذن عودا و لا هرمة و لا مكسورة و لا مهلوسة، و لا ذات عوار، و لا تأمنن عليها إلا من تثق بدينه، رافقا بمال المسلمين حتى يوصله إلى وليهم فيقسمه بينهم، و لا توكل بها إلا ناصحا شفيقا و أمينا حفيظا، غير معنف و لا مجحف و لا ملغب، و لا متعب، ثم احدر إلينا ما اجتمع عندك نصيره حيث أمر الله به، فإذا أخذها أمينك فأوعز إليه ألا يحول بين ناقة و بين فصيلها، و لا يمصر لبنها فيضر ذلك بولدها، و لا يجهدنها ركوبا، وليعدل بين صواحباتها في ذلك و بينها، و ليرفه على اللاغب، وليستأن بالنقب و الظالع، وليوردها ما تمر به من الغدر، و لا يعدل بها عن نبت



ترجمه

از سفارشهای امام علیه السلام به افرادی که مامور جمع آوری زکات ازطرف او می شدند شریف رضیمی گوید ما قسمتی از این وصیت را در اینجا آوردیم تا معلوم گردد امام علیه السلام همواره ارکان حق را بپامی داشت و فرمان به عدل را صادر می کرد در کارهای کوچک یا بزرگ پرارزش یا کم ارزش با تقوا و احساس مسک ولیت در برابر خداوند یکتا و بی شریک حرکت کن و در این راه هیچ مسلمانی را مترسان و بر سرزمین او ناخشنود مگذر بیش از آنچه از حق خداوند در اموالش است از او مگیر پس آنگاه که به آبادی قبائل رسیدی در کنار آب فرود آیو داخل خانه هاشان مشو سپس با آرامش و وقار به سوی آنان برو تا در میان آنها قرار گیری به آنها سلام کن و از اظهار تحیت بخل مورز پس از آن به آنان می گوئی ای بندگان خدا مرا ولی خدا و خلیفه اش به سوی شما فرستاده تا حق خدا را که در اموالتان است بگیرم آیا در اموال شما حقی از خدا هست که آنرا به نماینده اش بپردازید اگر کسی گفت نه دیگر به او مراجعه مکن و اگر کسی پاسخ داد بلی همراهش برو اما نه اینکه او را بترسانیبا تهدید کنی یا او را به کار مشکلیمکلف سازی هر چه از طلا یا نقره به تو داد بستان و اگر دارایگوسفند یا شتر بود بدون اذن او داخل آن مشو زیرا بیشتر آنها از آن او است و آنگاه که داخل شدی همچون شخص مسلط و سختگیر رفتار مکن حیوانیرا فرار مده و ناراحت مساز و در میان آنها صاحبش را ناراحت مکن به هنگام گرفتن حق خدا حیوانات را دو قسمت کن و صاحبش را مخیر ساز که یک قسمت را انتخاب کند و در انتخابش به او اعتراض مکن بعد قسمت باقیمانده را دو نیمه کن و ویرا مخیر ساز یکیرا انتخاب کند باز هم به او در این گزینش خرده مگیر به همین گونه تقسیم کن تا آنجا که باقیمانده به اندازه حق خداوند باشد آن را بگیر باز هم مواظب باش اگر



از این تقسیم پشیمان بود و خواست از نو تقسیم نمائیقبول کن و حیوانات را به هم مخلوط نما و همچون گذشته آنها را تقسیم کن تا حق خداوند باقیبماند و آن را بگیری فراموش مکن حیوانات پیر و دست و پا شکسته و بیمار و معیوب را به عنوان زکات نپذیر و آنها را به غیر از کسیکه به دینش اطمینان داریو نسبت به اموال مسلمانان دلسوز است مسپار تا آن را به پیشوایمسلمین برساند و در میان آنها تقسیم کنند چوپانیگوسفندان و شتران را جز به شخص خیرخواه و مهربان و امین و حافظ که نه سختگیر است و نه اجحاف گر نه تند می راند و نه حیوانات را خسته میکند مسپار سپس هر چه جمع آوریکردیفورا به سویما روانه ساز تا آنها را در مصارفیکه خداوند فرمان داده است مصرف کنیم و آنگاه که آن را به دست امین خود برایرساندن به مرکز سپردیبه او سفارش کن که بین شتر و نوزادش جدائینیفکند و شیر آن را ندوشد که به بچه اش زیان وارد شود و در سوارشدن بر شتران عدالت را مراعات کند و نیز مراعات شتر خسته و یا زخمیکه سواری دادن برایش مشکل است بنماید آنها را به غدیر آب ببرد و از کناره های جاده علف دار بدرون جاده بی گیاه منحرف نسازد و ساعاتی استراحتشان بدهد و آنگاه که به آب و علفزار می رسد مهلت دهد آب بنوشند و علف بخورند تا هنگامیکه به ما می رسند به اذن خدا فربه و سر حال باشند نه خسته و کوفته تا آنها را طبق کتاب خدا و سنت پیامبرش تقسیم کنیم این برنامه باعث بزرگیپاداش و هدایت تو خواهد بود انشاءاللّه

نامه شماره بیست و شش

و من عهد له عليه السلام إلى بعض عماله و قد بعثه على الصدقة آمره بتقوى الله في سرائر أمره و خفيات عمله ، حيث لا شهيد غيره ، و لا وكيل دونه و آمره ألا يعمل بشيء من طاعة الله فيما ظهر فيخالف إلى غيره فيما أسر ، و من لم يختلف سره و علانيته ، و فعله و مقالته ، فقد أدى الأمانة ، و أخلص العبادة و آمره ألا يجبههم و لا يعضههم ، و لا يرغب عنهم تفضلا بالإمارة عليهم ، فإنهم الإخوان في الدين ، و الأعوان على استخراج الحقوق و إن لك في هذه الصدقة نصيبا مفروضا

، وحقا معلوما، وشركاء أهل مسكنة، وضعفاء ذوي فاقة، وإنا موفوك حقك، فوفهم
حقوقهم، وإلا تفعل فإنك من أكثر الناس خصوما يوم القيامة، وبؤسا لمن خصمه عند الله
الفقراء والمساكين والسائلون والمدفوعون والغارم وابن السبيل! ومن استهان بالأمانة، ورتع في
الخيانة، ولم ينزه نفسه ودينه عنها، فقد أحل بنفسه الذل والخزي في الدنيا، وهو في الآخرة أذل
وأخزى. وإن أعظم الخيانة خيانة الأمة، وأفظع الغش غش الأئمة، والسلام.

ترجمه

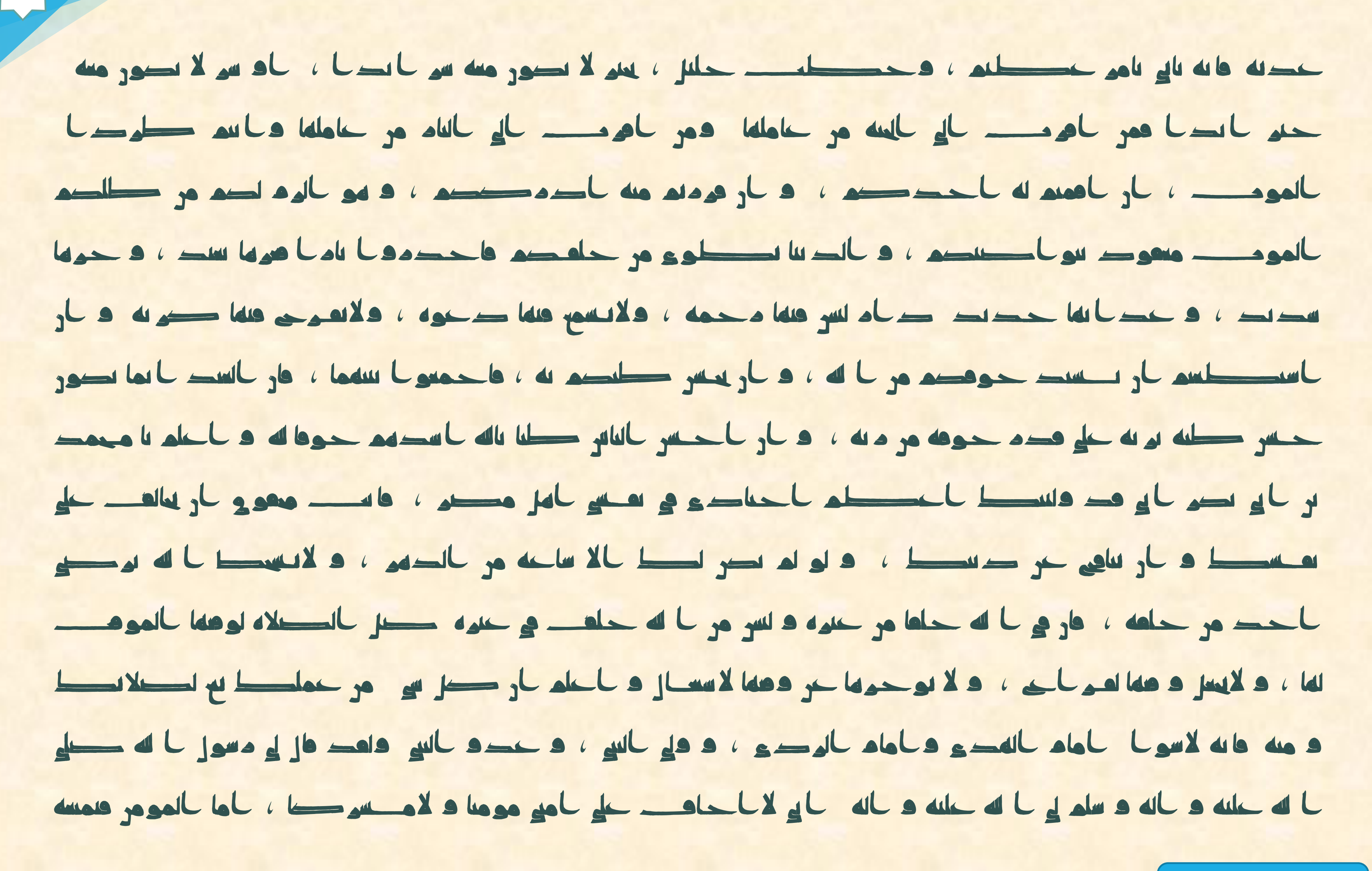
□ از سفارشهای امام علیه السلام به بعضی از کارمندانی که برای گردآوری زکات می فرستاده است او را به تقوا و ترس از خدا در امور پنهانی و اعمال مخفی فرمان می دهد در آنجا که هیچکس جز خدا شاهد و گواه و احدی غیر از او وکیل نمی باشد و نیز به او فرمان داده عملی را آشکارا از اطاعت های خدا انجام ندهد که در پنهانی خلاف آنرا انجام میدهد   و باید بدانند آن کس که پنهانی و آشکارش ، کردار و گفتارش با هم مخالفت نداشته باشد امانت الهی را ادا کرده و عبارت را خالصانه انجام داده است   و به او فرمان داده که با مردم با چهره عبوس روبرو نشود آنها را بهتان نزند و به آنها به حساب برتری جوئی به خاطر اینکه رئیس است بی اعتنائی نکند چه اینکه آنها برادران دینی هستند و کمک کاران در استخراج حقوق   بدان برای تو در این زکات نصیب مشخص و حق معینی است و شریکانی از مستمندان و ضعیفان بینوا داری همانگونه که ما حق تو را می دهیم تو هم باید نسبت به حقوق آنها وفادار باشی اگر چنین نکنیاز مردمی خواهی بود که در رستاخیز بیش از همه دشمن و شکایت کننده داری بدا به حال آنکه در پیشگاه خداوند فقرا و مساکین و سائلان و آنها که از حقشان محروم مانده اند و بدهکاران و ورشکستگان و در راه ماندگان خصم و شاکی او باشند   کسیکه امانت را خوار شمارد و دست به خیانت آلاید و خویشتن و دینش

را از آن منزه نسازد درهای ذلت و رسوائی را در دنیا به روی خود گشوده و در قیامت خوارتر و رسواتر خواهد بود و بزرگترین خیانت به ملت است و رسواترین تقلب تقلب به پیشوایان مسلمین والسلام



نامه شماره بیست و هفت

ومن عهد له عليه السلام إلى محمد بن أبي بكر رضي الله عنه حين قلده مصر فاخفض لهم جناحك، وألن لهم جانبك، وابسط لهم وجهك، وآس بينهم في اللحظة والنظرة، حتى لا يطمع العظماء في حيفك لهم، ولا ييأس الضعفاء من عدلك عليهم، فإن الله تعالى يسائلكم معشر عباده عن الصغيرة من أعمالكم والكبيرة، والظاهرة والمستورة، فإن يعذب فأنتم أظلم، وإن يعف فهو أكرم، واعلموا عباد الله أن المتقين ذهبوا بعاجل الدنيا وآجل الآخرة، فشاركوا أهل الدنيا في دنياهم، ولم يشاركوا أهل الدنيا في آخرتهم، سكنوا الدنيا بأفضل ما سكنت، وأكلوها بأفضل ما أكلت، فحظوا من الدنيا بما حظي به المترفون، وأخذوا منها ما أخذه الجبابرة المتكبرون، ثم انقلبوا عنها بالزاد المبلغ، والمتجر الرابح، أصابوا لذة زهد الدنيا في دنياهم، وتيقنوا أنهم جيران الله غدا في آخرتهم لا ترد لهم دعوة، ولا ينقص لهم نصيب من لذة فاحذروا عباد الله الموت وقربه، وأعدوا له



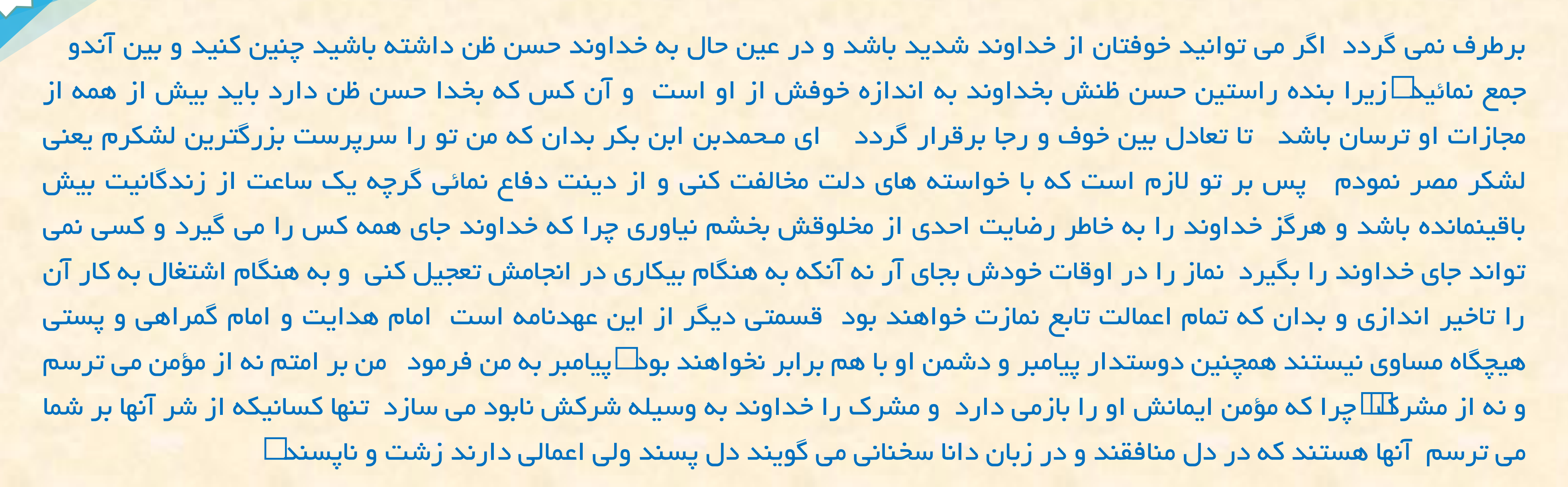
عدته فإنه يأتي بأمر عظيم، وخطب جليل، بخير لا يكون معه شر أبدا، أو شر لا يكون معه خير أبدا فمن أقرب إلى الجنة من عاملها ومن أقرب إلى النار من عاملها وأنتم طرداء الموت، إن أقمتم له أخذكم، وإن فررتم منه أدرككم، وهو ألزم لكم من ظلكم الموت معقود بنواصيكم، والدنيا تطوى من خلفكم فاحذروا نارا قعرها بعيد، وحرها شديد، وعذابها جديد، دار ليس فيها رحمة، ولا تسمع فيها دعوة، ولا تفرج فيها كربة وإن استطعتم أن يشتد خوفكم من الله، وأن يحسن ظنكم به، فاجمعوا بينهما، فإن العبد إنما يكون حسن ظنه بربه على قدر خوفه من ربه، وإن أحسن الناس ظنا بالله أشدهم خوفا لله واعلم يا محمد بن أبي بكر أني قد وليتك أعظم أجنادي في نفسي أهل مصر، فأنت محقوق أن تخالف على نفسك، وأن تنافح عن دينك، ولو لم يكن لك إلا ساعة من الدهر، ولا تسخط الله برضى أحد من خلقه، فإن في الله خلفا من غيره وليس من الله خلف في غيره صل الصلاة لوقتها الموقت لها، ولا تعجل وقتها لفراغ، ولا تؤخرها عن وقتها لاشتغال واعلم أن كل شيء من عملك تبع لصلاتك

ومنه فإنه لا سواء إمام الهدى وإمام الردى، وولي النبي، وعدو النبي ولقد قال لي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لي الله عليه وآله إني لا أخاف على أمتي مؤمنا ولا مشركا، أما المؤمن فيمنعه



ترجمه

از عهدنامه های امام علیه السلام به محمدبن ابی بکر هنگامی که ویرا به حکومت مصر منصوب کرد بالهای محبتت را برای آنها بگستر و پهلوی نرمش و ملایمت را بر زمین بگذار چهره خویش را برای آنها گشاده دار و تساوی در بین آنها حتی در نگاههایت را مراعات کن تا بزرگان کشور در حمایت بی دلیل تو طمع نورزند وضعفاء در انجام عدالت از تو مایوس نشوند که خداوند از شما بندگان درباره اعمال کوچک و بزرگ و آشکار و پنهان بازخواست خواهد کرد اگر کیفرتان کند شما استحقاق بیش از آن را دارید و اگر عفوتان کند او کریمتر است ای بندگان خدا آگاه باشید که پرهیزکاران هم از دنیای زودگذر و هم از سرای آخرت بهره گرفتند با اهل دنیا در دنیایشان شرکت جستند در حالیکه اهل دنیا در آخرت با آنها شرکت نکردند در دنیا بهترین مسکن ساده ترین مسکنها را برگزیدند و بهترین خوراکها خوراک ساده و حلال را تناول کردند با همان زندگی ساده و پاک همان لذتی را که متنعمان از دنیا بردند نصیبشان شد و هم آنچه جباران مستکبر از آن برگرفتند بهره آنها گشت و زندگی ظاهرا محقرشان لذت بخشتر از زندگی پر زرق و برق دنیا پرستان بود از این جهان با زاد و توشه ای وافر و تجارتی پر سود به سوی سفر آخرت شتافتند لذت بی علاقگی به دنیا را در دنیای خویش بردند و یقین کردند که در آخرت همسایگان خدایند در سرائی که هر چه تقاضا کنند اجابت می شود و هر گونه لذت در اختیار آنان خواهد بود ای بندگان خدا از مرگ و نزدیک بودنش بترسید آمادگی های لازم را برای آن فراهم سازید که امری عظیم و جریانی پر اهمیت به همراه می آورد یا خیری بهمراه دارد که هرگز آلوده به شر نیست و یا شریکه هیچگاه نیکی با آن نخواهد بود پس چه کسی از عمل کننده برای بهشت به بهشت نزدیکتر است و کدام کس از عمل کننده برای آتش به آتش و عذاب شما تبعی دشدگان مرگی د اگر بایستید دستگیرتان خواهد کرد و اگر از آن فرار کنید به شما خواهد رسید مرگ از سایه شما با شما همراه تر است و در پیشانی شما مهر مرگ زده شده دنیا پشت سر شما درهم می پیچد پس برحذر باشید از آتشی که عمقش زیاد و حرارتش شدید و عذابش تازه است جایگاهی است که رحمت در آن وجود ندارد و گوش به سخن کسی داده نمی شود و ناراحتیها در آن



برطرف نمی گردد اگر می توانید خوفتان از خداوند شدید باشد و در عین حال به خداوند حسن ظن داشته باشید چنین کنید و بین آندو جمع نمائید زیرا بنده راستین حسن ظنش بخداوند به اندازه خوفش از او است و آن کس که بخدا حسن ظن دارد باید بیش از همه از مجازات او ترسان باشد تا تعادل بین خوف و رجا برقرار گردد   ای محمدبن ابن بکر بدان که من تو را سرپرست بزرگترین لشکرم یعنی لشکر مصر نمودم   پس بر تو لازم است که با خواسته های دلت مخالفت کنی و از دینت دفاع نمائی گرچه یک ساعت از زندگانیت بیش باقینمانده باشد و هرگز خداوند را به خاطر رضایت احدی از مخلوقش بخشم نیاوری چرا که خداوند جای همه کس را می گیرد و کسی نمی تواند جای خداوند را بگیرد نماز را در اوقات خودش بجای آر نه آنکه به هنگام بیکاری در انجامش تعجیل کنی و به هنگام اشتغال به کار آن را تاخیر اندازی و بدان که تمام اعمالت تابع نمازت خواهند بود قسمتی دیگر از این عهدنامه است امام هدایت و امام گمراهی و پستی هیچگاه مساوی نیستند همچنین دوستدار پیامبر و دشمن او با هم برابر نخواهند بود پیامبر به من فرمود من بر امتم نه از مؤمن می ترسم و نه از مشرک چرا که مؤمن ایمانش او را بازمی دارد و مشرک را خداوند به وسیله شرکش نابود می سازد تنها کسانیکه از شر آنها بر شما می ترسم آنها هستند که در دل منافقند و در زبان دانا سخنانی می گویند دل پسند ولی اعمالی دارند زشت و ناپسند

نامه شماره بیست و هشت

و من كتاب له عليه السلام إلى معاوية جواباً ، قال الشريف : و هو من محاسن الكتب ، أما بعد ،
فقد أتاني كتابك تذكر فيه اصطفاء الله محمداً صلى الله عليه و آله لدينه و تأييده إياه
لمن أيده من أصحابه ، فلقد خبأ لنا الدهر منك عجباً إذ طفقت تخبرنا ببلاء الله تعالى عندنا ، و
نعمته علينا في نبينا ، فكنت في ذلك كناقل التمر إلى هجر ، أو داعي مسدده إلى النضال و
زعمت أن أفضل الناس في الإسلام فلان و فلان ، فذكرت أمراً إن تم اعتزلك نهج البلاغه و

كله ، و ان نقص لم يلحقك ثلمه و ما انت و الفاضل و المفضول ، و السائس و المسوس و ما للطلقاء و ابناء الطلقاء ، و التمييز بين المهاجرين الاولين ، و ترتيب درجاتهم ، و تعريف طبقاتهم هيهات لقد حن قدح ليس منها ، و طفق يحكم فيها من عليه الحكم لها الا تربع ايها الانسان على ظلعك ، و تعرف قصور ذرعك ، و تتاخر حيث اخرك القدر فما عليك غلبة المغلوب ، و لا ظفر الظافر و انك لذهاب في التيه ، رواغ عن القصد الا ترى غير مخبر لك و لكن بنعمة الله احدث ان قوما استشهدوا في سبيل الله تعالى من المهاجرين و الانصار ، و لكل فضل ، حتى اذا استشهد شهيدنا قيل سيد الشهداء ، و خصه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم صلى الله عليه و آله بسبعين تكبيرة عند صلاته عليه اولا ترى ان قوما قطعت ايديهم في سبيل الله و لكل فضل حتى اذا فعل بواحدنا ما فعل بواحدهم ، قيل الطيار في الجنة و ذو الجناحين و لولا ما نهى الله عنه من تزكية المرء نفسه ، لذكر ذاكر فضائل جمة ، تعرفها قلوب المؤمنين ، و لا تمجها آذان السامعين فدع عنك من مالت به الرمية فانا صنائع ربنا و الناس بعد صنائع لنا لم يمنعنا قديم عزنا و لا عادي طولنا على قومك ان خلطناكم بانفسنا ، فنكحنا و انكحنا ، فعل الاكفاء و لستم هناك و انى يكون ذلك و منا النبي و منكم

الصـدـ ، و مما اسـد ا لله و مـصـم اسـد الاحلاڡـ ، و مما سـدـا سالا امر الهه و مـصـم ـسـه

الناس ، ومما حىو ـسا السامر و مـصـم حماله الحـطـ في ـطـو مما لنا و علىصم ڡاسلاما ڡد سمع ، و

حاملسا لا ىدع و ـصاـ ا لله ىحم لنا ما سد ـحـا ، و مو ڡوله سىانه و ىالي و اولو الاـحام ـسـصهم اولي

ـسـر ڡي ـصاـ ا لله و ڡوله ىالي ار اولي الـاسر ىاـ اهىم للـدر اىـىوه و ـمـدا الـىي و الـدر امـوا

و ا لله ولي المومىر ڡمر موه اولي ىالقرابه ، و ىاده اولي ىالـطـاعه و لما احىي المهاحرور على الاـصاد

ىوم السقىڡه ىرسول ا لله ـصلي ا لله علىه و اله و سلم لي ا لله علىه و اله ڡلحوا علىهم ، ڡار ـىـر الڡلى ىه ڡالحو

لنا دوـىـم ، و ار ـىـر ـىـىوه ڡالاـصاد على دعواهم و ڡي ـدلـا ىـلـڡ الحلىڡه حـسـدـ ، و

على ـصـلهم ـسـ ، ڡار ـىـر ـدلـا ـىـدلـا ڡلىـس الـاله علـىـا ، ڡصور اـسـده الـىـا و

ـىلـا ـسـاه ـطـامو عـىـط عادما و ڡلـ اىي ـصـ اـاد ـىما ىعاد الحمر المحـىـوىـر حىو اىام

، و اىـمو ا لله ىعد اـامـدـ ار ـىـده ڡمـدـحـىـ ، و ار ىعـصي ڡاـصـىـ و ما على المسلم مر

عـصـاىـه ڡي ار ـىـصور مـطـلوما ما لم ىـصـر ـىاـصـا ڡي دىـىه ، و لا مـوىـا ىـىـسـه و مـدـه حـىـي الى عـىوـط

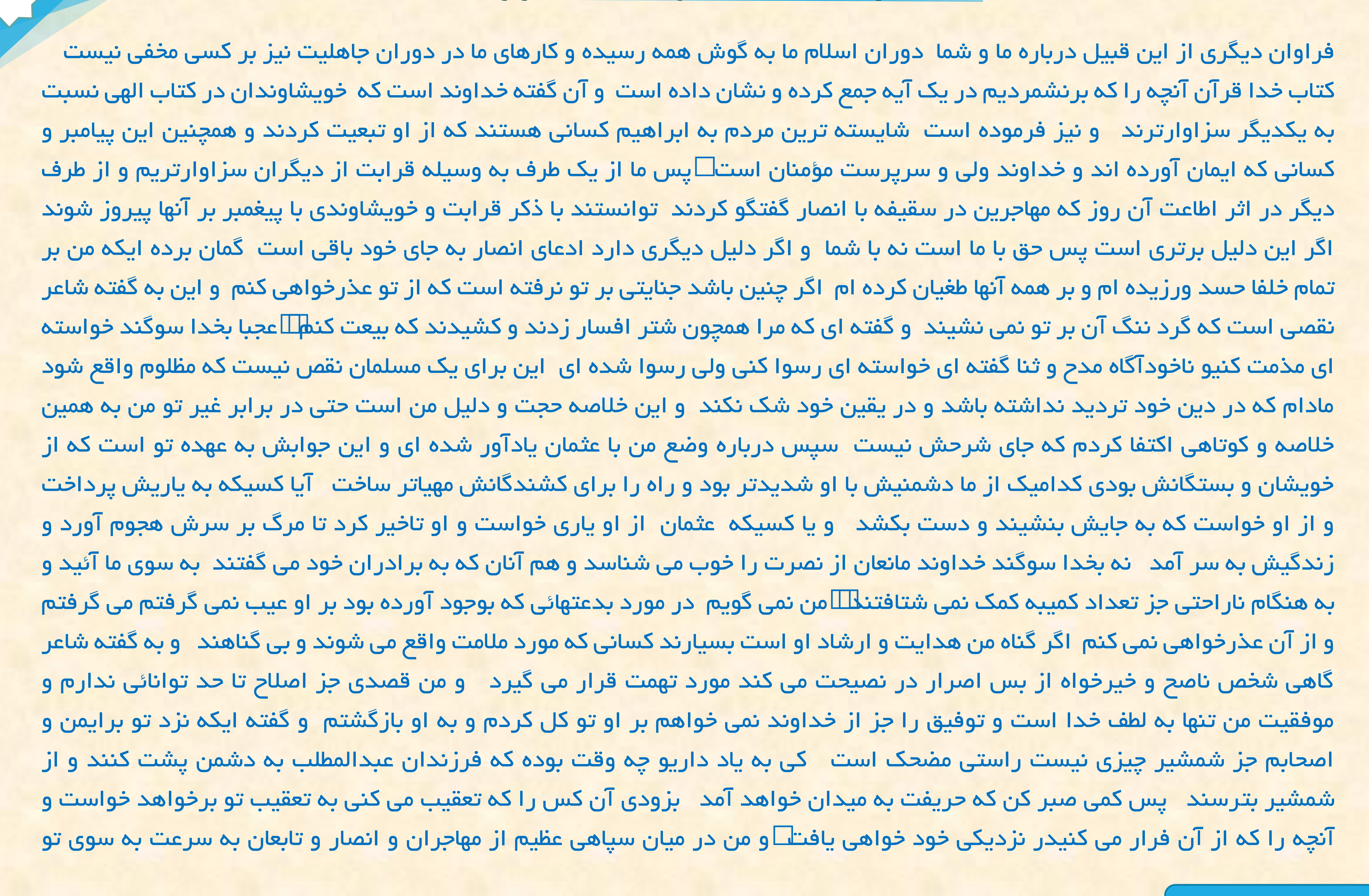
ـمـدـما ، و لىـس اـطـالـه لـىـط منها ىعده ما ىـىـي مر ـدـىـوىـها ىه ـدـىـوىـ ما ـىـار مر امـوىـ

و امو عـىمار ، ڡلـىـط ار ىىاـىـ عر ـمـدـه لو ـحـىـط مـىه ، ڡاىا ـىـار اىـىـدى له ، و امـدى الي مـعـالـله

أمن بذل له نصرته فاستقعده و استكفه ، أم من استنصره فتراخى عنه و بث المنون إليه حتى أتى قدره عليه كلا و الله لقد علم الله المعوقين منكم و القائلين لإخوانهم هلم إلينا و لا يأتون البأس إلا قليلا و ما كنت لأعتذر من أني كنت أنقم عليه أحداثا ، فإن كان الذنب إليه إرشادي و هدايتي له ، فرب ملوم لا ذنب له ، و قد يستفيد الظنة المتنصح ، و ما أردت إلا الإصلاح ما استطعت ، و ما توفيقي إلا بالله عليه توكلت و إليه أنيب و ذكرت أنه ليس لي و لأصحابي عندك إلا السيف ، فلقد أضحكت بعد استعبار ، متى ألفيت بني عبد المطلب عن الأعداء ناكلين ، و بالسيف مخوفين فلبث قليلا يلحق الهيجا حمل فسيطلبك من تطلب ، و يقرب منك ما تستبعد ، و أنا مرقل نحوك في جحفل من المهاجرين و الأنصار ، و التابعين لهم بإحسان ، شديد زحامهم ، ساطع قتامهم ، متسربلين سرابيل الموت ، أحب اللقاء إليهم لقاء ربهم ، و قد صحبتهم ذرية بدرية ، و سيوف هاشمية ، قد عرفت مواقع نصالها في أخيك و خالك و جدك و أهلك و ما هي من الظالمين ببعيد

ترجمه

□ از نامه های امام علیه السلام در پاسخ معاویه شریف رضی می گوید این از نامه های بسیار جالب است   اما بعد نامه ات رسید در آن یادآور شده ایکه خداوند محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم را برای دینش برگزید و با اصحابش وی را تایید کرد راستی دنیا چه شگفتی هائی دارد تو می خواهی ما را از آنچه خداوند به ما عنایت فرموده آگاه سازی و از نعمت وجود پیغمبر در میان ما به ما خبر دهی تو در این راه به کسی میمانی که زیره به کرمان برد و یا همچون شاگرد تیرانداز که بخواهد به استادش درس تیراندازی دهد   و گمان کرده ایکه برترین اشخاص در اسلام فلان و فلانند مطلبی را یادآور شده ای که اگر راست باشد ابدا مربوط به تو نیست□و اگر دروغ باشد کاری به تو ندارد تو را با برتر و غیر برتر و رئیس سیاسی اسلام و زیر دستانش چکار   اسیران آزاد شده کفار جاهلیت و فرزندان شان را با امتیازات بین مهاجران نخستین و ترتیب درجات و تعریف طبقاتشان چه نسبت   هیهات خود را در صفی قرار می دهی که از آن بیگانه ایکار به جائی رسیده که محکومان حاکم شده اند ای انسان چرا سر جایت نمی نشینی و چرا از کوتاهی و ناتوانی خویش آگاه نمی شوی و چرا به جای خودت بازنمی گردی غلبه مغلوب و پیروزی پیروزمند در اسلام با تو چه ارتباطی دارد   تو همان کسی هستی که همواره در بیابان گمراهی سرگردانی و از راه راست و حد اعتدال منحرفی مگر نمی بینیه اینکه بخواهم خبرت دهم بلکه به عنوان شکر و سپاسگزاری نعمت خداوند می گویم جمعیتی از مهاجران و انصار در راه خدا شربت شهادت نوشیدند و هر کدام دارای مقام و مرتبتی بودند اما هنگامیکه شهید ما حمزه شربت شهادت نوشید به او گفته شد سیدالشهداء آقای شهیدان و رسول اللّه هنگام نماز بر وی به جای پنج تکبیر هفتاد تکبیر گفت   و نیز مگر نمی دانی گروهی دستشان در میدان جهاد قطع شد که هر کدام مقام و منزلتی دارند ولی هنگامی که این جریان درباره یکی از ما انجام شد لقب طیار به او داده شد آن کس که در آسمان بهشت با دو بال خود پرواز می کند و اگر نه این بود که خداوند نهی کرده که انسان خویشتن را بستاید فضائل فراوانی را بر می شمردم که دلهای آگاه مؤمنان با آن آشنا است و گوشهای شنوندگان از شنیدن آنها تحاشی ندارد□به هر حال دست از این سخنها بردار که تو همچون شخصی هستی که تیرش به خطا رفته ما ساخته و پرورش یافته و رهین منت پروردگار خویش هستیم ولی مردم پرورش یافته و تربیت شده مایند آمیزش و اختلاط ما با شما هرگز عزت و عطاهای ما را بر شما از بین نمی برد   ما از طائفه شما همسر گرفتیم و به طائفه شما همسر دادیم همچون اقوام هم طراز در حالیکه شما هرگز در این پایه نبودید و چگونه ممکن است چنین باشد در حالیکه پیغمبر□□محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم از ما است و تکذیب کننده ابوجهل از شما اسداللّه حمزه از ما است و اسدالاحلاف یعنی ابوسفیان جمع کننده و قسم دهنده احزاب برای جنگ با پیامبر از شما دو سید و آقای جوانان بهشت حسن و حسین از مایند و کودکان آتش اولاد مروان یا فرزندان عقبه بن ابی معیط از شما بهترین زنان جهان فاطمه از ما است و حماله الحطب همسر ابولهب از شما و چیزهای



فراوان دیگری از این قبیل درباره ما و شما دوران اسلام ما به گوش همه رسیده و کارهای ما در دوران جاهلیت نیز بر کسی مخفی نیست کتاب خدا قرآن آنچه را که برنشمردیم در یک آیه جمع کرده و نشان داده است و آن گفته خداوند است که خویشاوندان در کتاب الهی نسبت به یکدیگر سزاوارترند و نیز فرموده است شایسته ترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او تبعیت کردند و همچنین این پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند و خداوند ولی و سرپرست مؤمنان است پس ما از یک طرف به وسیله قرابت از دیگران سزاوارتریم و از طرف دیگر در اثر اطاعت آن روز که مهاجرین در سقیفه با انصار گفتگو کردند توانستند با ذکر قرابت و خویشاوندی با پیغمبر بر آنها پیروز شوند اگر این دلیل برتری است پس حق با ما است نه با شما و اگر دلیل دیگری دارد ادعای انصار به جای خود باقی است گمان برده ایکه من بر تمام خلفا حسد ورزیده ام و بر همه آنها طغیان کرده ام اگر چنین باشد جنایتی بر تو نرفته است که از تو عذرخواهی کنم و این به گفته شاعر نقصی است که گرد ننگ آن بر تو نمی نشیند و گفته ای که مرا همچون شتر افسار زدند و کشیدند که بیعت کنم عجبا بخدا سوگند خواسته ای مذمت کنیو ناخودآگاه مدح و ثنا گفته ای خواسته ای رسوا کنی ولی رسوا شده ای این برای یک مسلمان نقص نیست که مظلوم واقع شود مادام که در دین خود تردید نداشته باشد و در یقین خود شک نکند و این خلاصه حجت و دلیل من است حتی در برابر غیر تو من به همین خلاصه و کوتاهی اکتفا کردم که جای شرحش نیست سپس درباره وضع من با عثمان یادآور شده ای و این جوابش به عهده تو است که از خویشان و بستگانش بودی کدامیک از ما دشمنیش با او شدیدتر بود و راه را برای کشندگانش مهیاتر ساخت آیا کسیکه به یاریش پرداخت و از او خواست که به جایش بنشیند و دست بکشد و یا کسیکه عثمان از او یاری خواست و او تاخیر کرد تا مرگ بر سرش هجوم آورد و زندگیش به سر آمد نه بخدا سوگند خداوند مانعان از نصرت را خوب می شناسد و هم آنان که به برادران خود می گفتند به سوی ما آئید و به هنگام ناراحتی جز تعداد کمیبه کمک نمی شتافتند من نمی گویم در مورد بدعتهائی که بوجود آورده بود بر او عیب نمی گرفتم می گرفتم و از آن عذرخواهی نمی کنم اگر گناه من هدایت و ارشاد او است بسیارند کسانی که مورد ملامت واقع می شوند و بی گناهند و به گفته شاعر گاهی شخص ناصح و خیرخواه از بس اصرار در نصیحت می کند مورد تهمت قرار می گیرد و من قصدی جز اصلاح تا حد توانائی ندارم و موفقیت من تنها به لطف خدا است و توفیق را جز از خداوند نمی خواهم بر او تو کل کردم و به او بازگشتم و گفته ایکه نزد تو برایمن و اصحابم جز شمشیر چیزی نیست راستی مضحک است کی به یاد داریو چه وقت بوده که فرزندان عبدالمطلب به دشمن پشت کنند و از شمشیر بترسند پس کمی صبر کن که حریفت به میدان خواهد آمد بزودی آن کس را که تعقیب می کنی به تعقیب تو برخواهد خواست و آنچه را که از آن فرار می کنیدر نزدیکی خود خواهی یافت و من در میان سپاهی عظیم از مهاجران و انصار و تابعان به سرعت به سوی تو

خواهم آمد با کسانی که جمعیتشان به هم فشرده است به هنگام حرکتشان غبار آسمان را تیره و تار می کند لباس شهادت در تن دارند بهترین ملاقات برایشان ملاقات با پروردگارشان است همراه این لشکر فرزندان بدرند و شمشیرهای هاشمی که می دانیل به تیز آنها چگونه بر پیکر برادر، دائی ، جد و خاندانت قرار گرفت و ما هی من الظالمین ببعید و این از ستمگران دور نیست

نامه شماره بیست و نه

و من كتاب له عليه السلام الى اهل البصره و قد كان من انتشار حبلكم و شقاقكم ما لم تغبوا عنه ، فعفوت عن مجرمكم و رفعت السيف عن مدبركم ، و قبلت من مقبلكم فان خطت بكم الامور المرديه ، و سفه الاراء الجائره الى منابذتي و خلافي ، فها انا ذا قد قربت جيادي ، و رحلت ركابي و لئن الجاتموني الى المسير اليكم لاوقعن بكم وقعه لا يكون يوم الجمل اليها الا كلعقه لاعق ، مع اني عارف لذي الطاعه منكم فضله ، و لذي النصيحه حقه ، غير متجاوز متهما الى بري ، و لا ناكثا الى وفي ،

ترجمه

از نامه های امام علیه السلام به اهل بصره گسستن ریسمان اتحاد و پراکندگی شما طوری بود که خود از آن آگاهید من از مجرم شما گذشتم و شمشیر از فراری شما برداشتم و آنان که به جانب من آمدند پذیرفتم و از تقصیرشان صرف نظر کردم   اگر هم اکنون افکار مهلک و نظریات ضعیف و فاسد شما را به مخالفت و ستیزه با من بکشاند سپاه من آماده و پا در رکابند و اگر مرا مجبور به حرکت سازید   حمله ایبه شما بیاورم



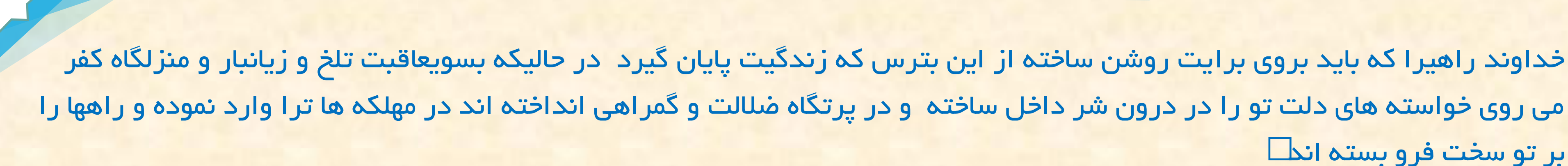
که جنگ جمل در برابر آن بسیار کوچک باشد با اینکه به فضائل مطیعان شما عارفم و حق ناصحان شما را می شناسم و هرگز به خاطر متهمی به شخص خوبی تجاوز روا نمی دارم و هیچگاه پیمان وفادار را نقض نخواهم کرد

نامه شماره سی

[illegible]

ترجمه

از نامه های امام علیه السلام به معاویه از خداوند در مورد آنچه دراختیار داری بترس و در حقوق خداوند بر خود نظر کن از معرفت و شناسائی چیزیکه در ندانستن آن معذور نیستی خود داریمکن اطاعت نشانه ها یواضح راههائی نورانی طرق واسع و آشکار و سرانجام خواستنی دارد هوشمندان در این راه گام می نهند و فرومایگان و نابخردان خویش را از آن منحرف می سازند کسیکه از آن روی برتابد از حق رو برتافته و در بیابان حیرت و سرگردانی افتاده است خدا نعمتش را از او می گیرد و بلایش را بر او می فرستد زنهار زنهار خویشتن را نگاهدار که

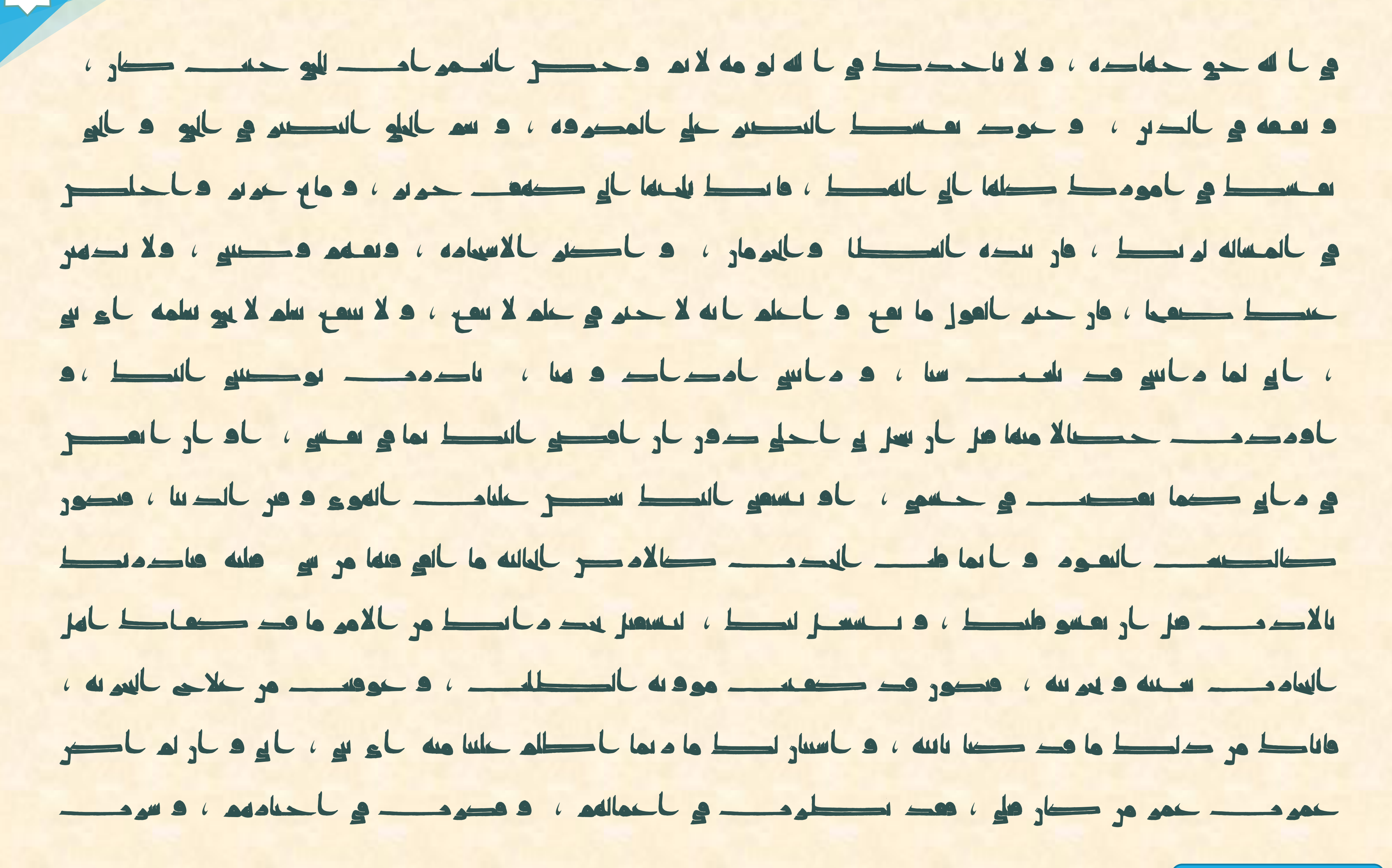


خداوند راهیرا که باید بروی برایت روشن ساخته از این بترس که زندگیت پایان گیرد در حالیکه بسویعاقبت تلخ و زیانبار و منزلگاه کفر می روی خواسته های دلت تو را در درون شر داخل ساخته و در پرتگاه ضلالت و گمراهی انداخته اند در مهلکه ها ترا وارد نموده و راهها را بر تو سخت فرو بسته اند

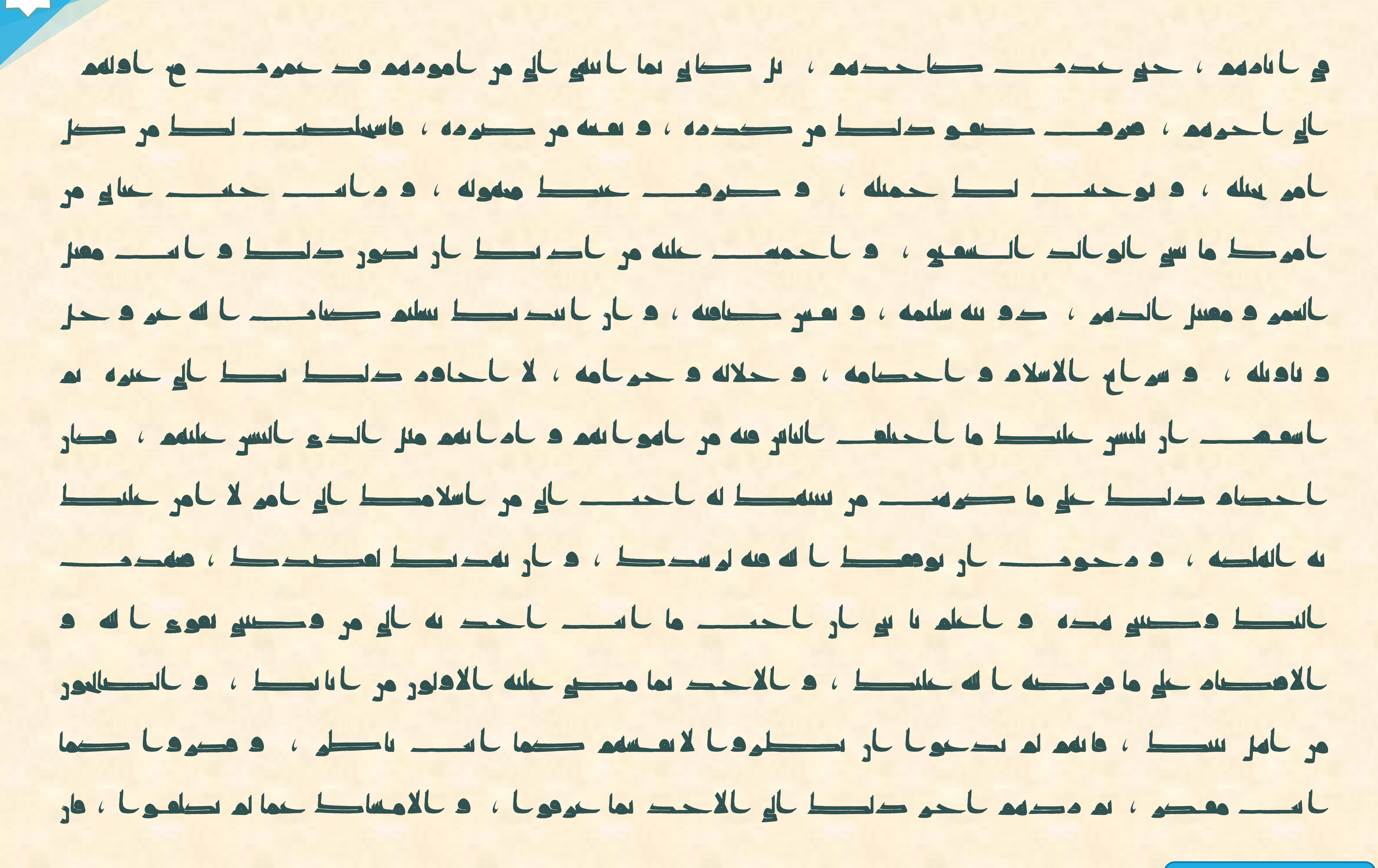
نامه شماره سی و یکم

و من وصية له عليه السلام للحسن بن علي عليهما السلام، كتبها إليه بحاضرين عند انصرافه من صفين من الوالد الفان، المقر للزمان، المدبر العمر، المستسلم للدنيا، الساكن مساكن الموتى، و الظاعن عنها غدا، إلى المولود المؤمل ما لا يدرك، السالك سبيل من قد هلك، غرض الأسقام، و رهينة الأيام، و رمية المصائب، و عبد الدنيا، و تاجر الغرور، و غريم المنايا، و أسير الموت، و حليف الهموم، و قرين الأحزان، و نصب الآفات، و صريع الشهوات، و خليفة الأموات، أما بعد، فإن فيما تبينت من إدبار الدنيا عني، و جموح الدهر علي، و إقبال الآخرة إلي، ما يزعني عن ذكر من سواي، و الاهتمام بما ورائي، غير أني حيث تفرد بي دون هموم الناس هم نفسي، فصدفني رأيي، و صرفني عن هواي، و صرح لي محض

أمري، فأفضى بي إلى جد لا يكون فيه لعب، وصدق لا يشوبه كذب، ووجدتك بعضي، بل وجدتك كلي، حتى كأن شيئاً لو أصابك أصابني، وكأن الموت لو أتاك أتاني، فعناني من أمرك ما يعنيني من أمر نفسي، فكتبت إليك كتابي مستظهراً به إن أنا بقيت لك أو فنيت. فإني أوصيك بتقوى الله أي بني ولزوم أمره، وعمارة قلبك بذكره، والاعتصام بحبله، وأي سبب أوثق من سبب بينك وبين الله إن أنت أخذت به. أحي قلبك بالموعظة، وأمته بالزهادة، وقوّه باليقين، ونوّره بالحكمة، وذلّله بذكر الموت، وقرّره بالفناء، وبصّره فجائع الدنيا، وحذّره صولة الدهر وفحش تقلب الليالي والأيام، واعرض عليه أخبار الماضين، وذكّره بما أصاب من كان قبلك من الأولين، وسر في ديارهم وآثارهم، فانظر فيما فعلوا وعمّا انتقلوا، وأين حلّوا ونزلوا، فإنك تجدهم قد انتقلوا عن الأحبة، وحلّوا ديار الغربة، وكأنك عن قليل قد صرت كأحدهم، فأصلح مثواك، ولا تبع آخرتك بدنياك، ودع القول فيما لا تعرف، والخطاب فيما لم تكلّف، وأمسك عن طريق إذا خفت ضلالته، فإن الكف عند حيرة الضلال خير من ركوب الأهوال. وأمر بالمعروف تكن من أهله، وأنكر المنكر بيدك ولسانك، وباين من فعله بجهدك، وجاهد



في الله حق جهاده، ولا تأخذك في الله لومة لائم، وخض الغمرات للحق حيث كان، وتفقه في الدين، وعوّد نفسك التصبر على المكروه، ونعم الخلق التصبر في الحق، وألجئ نفسك في أمورك كلها إلى إلهك، فإنك تلجئها إلى كهف حريز، ومانع عزيز، وأخلص في المسألة لربك، فإن بيده العطاء والحرمان، وأكثر الاستخارة، وتفهم وصيتي، ولا تذهبن عنها صفحاً، فإن خير القول ما نفع، واعلم أنه لا خير في علم لا ينفع، ولا ينتفع بعلم لا يحق تعلمه. أي بني، إني لما رأيتني قد بلغت سناً، ورأيتني أزداد وهناً، بادرت بوصيتي إليك، وأوردت خصالاً منها قبل أن يعجل بي أجلي دون أن أفضي إليك بما في نفسي، أو أن أنقص في رأيي كما نقصت في جسمي، أو يسبقني إليك بعض غلبات الهوى وفتن الدنيا، فتكون كالصعب النفور، وإنما قلب الحدث كالأرض الخالية ما ألقي فيها من شيء قبلته، فبادرتك بالأدب قبل أن يقسو قلبك، ويشتغل لبك، لتستقبل بجد رأيك من الأمر ما قد كفاك أهل التجارب بغيته وتجربته، فتكون قد كفيت مؤونة الطلب، وعوفيت من علاج التجربة، فأتاك من ذلك ما قد كنا نأتيه، واستبان لك ما ربما أظلم علينا منه، أي بني، إني وإن لم أكن عمرت عمر من كان قبلي، فقد نظرت في أعمالهم، وفكرت في أخبارهم، وسرت



في آثارهم ، حتى عدت كأحدهم ، بل كأني بما انتهى إلي من أمورهم قد عمرت مع أولهم إلى آخرهم ، فعرفت صفو ذلك من كدره ، و نفعه من ضرره ، فاستخلصت لك من كل أمر نخيله ، و توخيت لك جميله ، و صرفت عنك مجهوله ، و رأيت حيث عناني من أمرك ما يعني الوالد الشفيق ، و أجمعت عليه من أدبك أن يكون ذلك و أنت مقبل العمر و مقتبل الدهر ، ذو نية سليمة ، و نفس صافية ، و أن أبتدئك بتعليم كتاب الله عز و جل و تأويله ، و شرائع الإسلام و أحكامه ، و حلاله و حرامه ، لا أجاوز ذلك بك إلى غيره ثم أشفقت أن يلتبس عليك ما اختلف الناس فيه من أهوائهم و آرائهم مثل الذي التبس عليهم ، فكان إحكام ذلك على ما كرهت من تنبيهك له أحب إلي من إسلامك إلى أمر لا آمن عليك به الهلكة ، و رجوت أن يوفقك الله فيه لرشدك ، و أن يهديك لقصدك ، فعهدت إليك وصيتي هذه و اعلم يا بني أن أحب ما أنت آخذ به إلي من وصيتي تقوى الله و الاقتصار على ما فرضه الله عليك ، و الأخذ بما مضى عليه الأولون من آبائك ، و الصالحون من أهل بيتك ، فإنهم لم يدعوا أن نظروا لأنفسهم كما أنت ناظر ، و فكروا كما أنت مفكر ، ثم ردهم آخر ذلك إلى الأخذ بما عرفوا ، و الإمساك عما لم يكلفوا ، فإن

أبت نفسك أن تقبل ذلك دون أن تعلم كما علموا فليكن طلبك ذلك بتفهم و تعلم ، لا بتورط الشبهات ، و علو الخصومات و ابدأ قبل نظرك في ذلك بالاستعانة بإلهك ، و الرغبة إليه في توفيقك ، و ترك كل شائبة أولجتك في شبهة ، أو أسلمتك إلى ضلالة فإن أيقنت أن قد صفا قلبك فخشع ، و تم رأيك فاجتمع و كان همك في ذلك هما واحدا ، فانظر فيما فسرت لك ، و إن لم يجتمع لك ما تحب من نفسك ، و فراغ نظرك و فكرك ، فاعلم أنك إنما تخبط العشواء ، و تتورط الظلماء ، و ليس طالب الدين من خبط أو خلط ، و الإمساك عن ذلك أمثل ، فتفهم يا بني وصيتي ، و اعلم أن مالك الموت هو مالك الحياة ، و أن الخالق هو المميت ، و أن المفني هو المعيد ، و أن المبتلي هو المعافي ، و أن الدنيا لم تكن لتستقر إلا على ما جعلها الله عليه من النعماء ، و الابتلاء ، و الجزاء في المعاد ، أو ما شاء مما لا تعلم ، فإن أشكل عليك شيء من ذلك فاحمله على جهالتك ، فإنك أول ما خلقت به جاهلا ثم علمت ، و ما أكثر ما تجهل من الأمر ، و يتحير فيه رأيك ، و يضل فيه بصرك ثم تبصره بعد ذلك فاعتصم بالذي خلقك و رزقك و سواك ، و ليكن له تعبدك ، و إليه رغبتك ، و منه شفقتك و اعلم يا بني أن أحدا لم ينبئ عن الله سبحانه كما أنبأ عنه الرسول صلى الله عليه و آله

فارض به رائداً ، وإلى النجاة قائداً ، فإني لم آلك نصيحة وإنك لن تبلغ في النظر لنفسك
وإن اجتهدت مبلغ نظري لك وأعلم يا بني أنه لو كان لربك شريك لأتتك رسله ، و
لرأيت آثار ملكه وسلطانه ، ولعرفت أفعاله وصفاته ، ولكنه إله واحد كما وصف
نفسه ، لا يضاده في ملكه أحد ، ولا يزول أبداً ولم يزل أول قبل الأشياء بلا أولية ، وآخر بعد
الأشياء بلا نهاية عظم عن أن تثبت ربوبيته بإحاطة قلب أو بصر فإذا عرفت ذلك فافعل
كما ينبغي لمثلك أن يفعله في صغر خطره ، وقلة مقدرته ، وكثرة عجزه ، وعظيم
حاجته إلى ربه ، في طلب طاعته ، والخشية من عقوبته ، والشفقة من سخطه فإنه لم يأمرك
إلا بحسن ، ولم ينهك إلا عن قبيح يا بني إني قد أنبأتك عن الدنيا وحالها ، وزوالها وانتقالها ، و
أنبأتك عن الآخرة وما أعد لأهلها فيها ، وضربت لك فيهما الأمثال ، لتعتبر بها ، وتحذو عليها
إنما مثل من خبر الدنيا كمثل قوم سفر نبا بهم منزل جديب ، فأموا منزلاً خصيباً وجناباً مريعاً ،
فاحتملوا وعثاء الطريق ، وفراق الصديق ، وخشونة السفر ، وجشوبة المطعم ،
ليأتوا سعة دارهم ، ومنزل قرارهم ، فليس يجدون لشيء من ذلك ألماً ، ولا يرون نفقة فيه مغرماً ولا شيء
أحب إليهم مما قربهم من منزلهم ، وأدناهم من محلتهم ومثل من اغتر بها كمثل قوم كانوا بمنزل

جديب، فنبا بهم إلى منزل جديب، فليس شيء أكره إليهم ولا أفظع عندهم من مفارقة ما كانوا فيه، إلى ما يهجمون عليه، ويصيرون إليه. يا بني اجعل نفسك ميزانا فيما بينك وبين غيرك، فأحبب لغيرك ما تحب لنفسك، واكره له ما تكره لها، ولا تظلم كما لا تحب أن تظلم، وأحسن كما تحب أن يحسن إليك، واستقبح من نفسك ما تستقبحه من غيرك، وارض من الناس بما ترضاه لهم من نفسك، ولا تقل ما لا تعلم وإن قل ما تعلم، ولا تقل ما لا تحب أن يقال لك، واعلم أن الإعجاب ضد الصواب، وآفة الألباب، فاسع في كدحك، ولا تكن خازنا لغيرك، وإذا أنت هديت لقصدك فكن أخشع ما تكون لربك، واعلم أن أمامك طريقا ذا مسافة بعيدة، ومشقة شديدة، وأنه لا غنى بك فيه عن حسن الارتياد، وقدر بلاغك من الزاد، مع خفة الظهر، فلا تحملن على ظهرك فوق طاقتك، فيكون ثقل ذلك وبالا عليك، وإذا وجدت من أهل الفاقة من يحمل لك زادك إلى يوم القيامة، فيوافيك به غدا حيث تحتاج إليه فاغتنمه وحمله إياه، وأكثر من تزويده وأنت قادر عليه فلعلك تطلبه فلا تجده، واغتنم من استقرضك في حال غناك، ليجعل قضاءه لك في يوم عسرتك، واعلم أن أمامك عقبة كؤودا، المخف فيها أحسن حالا من المثقل، والمبطئ

عليها ناصى حالا من المستوى ، و ان مسلطها بها لا ماله اما على جنبه او على باه ، فاولد لهم سطا من بولها ، ووطى المول من حلولها ، فسر سد الموحـ مسسـ ، و لا ابى الدسا مسوف و اعلم ان الدى سده حوابر السموات و الارض قد ادرلها في الدعا ، و يصعر لها بالاحابه ، و اموطا ان بساله لسلطها ، و بسوحمه لوحمطا ، و لم يسر سا و سه من سسطها حبه و لم يلسطها ابى من سسع لها باله ، و لم يمسها ان اساف من البوبه و لم ساحلها بالعمه ، و لم سوطها بالابابه ، و لم بعصمها حسب الفصيه بها اولى ، و لم يسدد عليها في صول الابابه ، و لم سافسها بالسويه و لم يوسطها من الوحمه ، بل جعل يوصفها حر الدس حسبه ، و حسب سسطها واحده ، و حسب حسسطها عسوا ، و هى لها باب المباب ، و باب الاسباب ، فادا بادسه سمع بداها ، و ادا باحسه علم بحواها ، فاوصسـ الله باحسطها ، و باسه دعاب بعسطها ، و سصوف الله مموصطا ، و اسصسعه صووسطا ، و اسسه على اموطها ، و ساله من حوابر رحمته ما لا بعده على اعطائه عبوه ، من ساده الاعمار ، و سه الابدار ، و سه الادواو بم حعل في بدها مفاتيح حوابه بما ادن لها فيه من مساله ، فمى سمـ اسعسـ بالدعا ابواب سمه ، و

اسمطوف ساس دحمه ، فلا بصطلها ابطا احاسه ، فان اسطله على فده
الله و د بما احوف عسا الاحاله ، لصور دلطا اعطم لاحو السائر ، و احول اسطا
الامر و د بما سال الس فلا بوباه ، و اوس حو ا مه عاحلا او احلا ، او صرف عسا
لما مو حو لسا ، طوف امو فد طاله فه ملاط دسا لو او سه ، فاصر مسالسا فما سو لسا
حماله ، و سو عسا و باله ، فالمال لا سو لسا و لا سو له و اعلم ا بو اسا اما حاصه للاحوه لا
للدسا ، و للعا لا للعا ، و للموف لا للساه ، و اسا و طه و دساه سه ، و طو الى الاحوه ، و
اسا طو د الموف الدى لا سو مه هادته ، و لا بعوبه طالبه ، و لا بد ابه مدوكه ، فصر
مه على حدد ان بدوكسا و اس على حال سه ، فد كس بحدث بعسا مها بالبوبه
، فحول سا و بر دلسا ، فاذا ا اس فد املصت بعسا دحر الموف ا بو اصو
من دحر الموف ، و دحر ما تهم علمه ، و تعصى سد الموف الله ، حو باسا و فد
احدف مه حدوطا ، و سددف له ادوطا ، و لا اسا سه فسوطا و اسا ان سو
لما بوى من احلاد امر الدسا الها ، و طالهم علمها ، فعد سا ا اله عما ، و س هو لسا عر
بعسها ، و بصعف لسا عن مساوبها ، فانما املها طلاب عاوبه ، و سا على صادله ، بمو سها

على بعض، ويأكل عزيزها ذليلها، ويقهر كبيرها صغيرها، نعم معقلة، وأخرى مهملة، قد أضلت عقولها، وركبت مجهولها، سروح عاهة بواد وعث، ليس لها راع يقيمها، ولا مسيم يسيمها، سلكت بهم الدنيا طريق العمى، وأخذت بأبصارهم عن منار الهدى، فتاهوا في حيرتها، وغرقوا في نعمتها، واتخذوها ربا، فلعبت بهم ولعبوا بها، ونسوا ما وراءها التروّي في الطلب

رويدا يسفر الظلام، كأن قد وردت الأظعان، يوشك من أسرع أن يلحق، واعلم يا بني أن من كانت مطيته الليل والنهار، فإنه يسار به وإن كان واقفا، ويقطع المسافة وإن كان مقيما وادعا، واعلم يقينا أنك لن تبلغ أملك، ولن تعدو أجلك، وأنك في سبيل من كان قبلك، فخفض في الطلب، وأجمل في المكتسب، فإنه رب طلب قد جر إلى حرب، فليس كل طالب بمرزوق، ولا كل مجمل بمحروم، وأكرم نفسك عن كل دنية وإن ساقتك إلى الرغائب، فإنك لن تعتاض بما تبذل من نفسك عوضا ولا تكن عبد غيرك وقد جعلك الله حرا وما خير خير لا ينال إلا بشر، ويسر لا ينال إلا بعسر وإياك أن توجف بك مطايا الطمع، فتوردك مناهل نهج البلاغة م الهلكة وإن استطعت ألا يكون بينك وبين الله ذو نعمة فافعل، فإنك مدرك قسمك وآخذ سهمك، وإن اليسير من الله

سياسة الحكم و الصوم من البؤس من حاجته و إن كان لكل منه وجدانا شيء و تلافيها ما فرط
من تضمينها الناس من أبناء الحكمة ما فاته و من متطلعها ، و حفظها ما في الوعاء بيد
الوفاء ، و حفظها ما في يديها الخمسة التي من طالبه فأي يدي عنوها و موالاة الناس حتى
من السلطة إلى الناس ، و المودة مع الشعب حتى من الشيء مع الفحوى ، و الموت الحفظ لنفسه ،
و دون ساعي فيما يتلوه من الشكوى الهوى ، و من نفعو الشكوى فأين الأمر الحق لكن منهم ، و نار الأمر
الشيء بين حقهم ، بين السلطان الهوى و ظلم السفك الفقير السلطة الأدنى كان الوفي
حوطة كان الهوى دهاء دنيا كان الدولة دنيا ، و الدنيا دولة و دنيا بغي على الناس ، و
بين المسلمين و الأمانة و الإيثار على الحق فإنها تضاع الوصي ، و الشعر حفظه الشهادة ، و
حتى ما حوله ما و خططنا بأيدي الفوضى فمن أن يكون حفظه لسر كل طالب بيته
، و لا كل عامل يوقن و من الفساد الطاعة الولاة ، و مفسدة المباد و لكن الأمر عامة
، سوف يأتينا ما قد لقينا بالأمس ما خطر ، و دون يسير الأمر من كل لا حق في مصر مصر ، و لا
في تحديد كثير سامر الدهر ما دل لنا هوده ، و لا يتأطر بشيء دحا الشكوى منه ، و الأمانة
إن يمنع بها مطلقة الأشياء احمل نفسها من الحساب عند حدوده على السلطة ، و عند

صدوده على اللطف و المقاربة ، و عند جموده على البذل ، و عند تباعده على الدنو ، و عند شدته على اللين ، و عند جرمه على العذر ، حتى كانك له عبد ، و كانه ذو نعمة عليك و اياك ان تضع ذلك في غير موضعه ، او ان تفعله بغير اهله لا تتخذن عدو صديقك صديقا فتعادي صديقك ، و امحض اخاك النصيحة ، حسنة كانت او قبيحة ، و تجرع الغيظ فاني لم ار جرعة احلى منها عاقبة ، و لا الذ مغبة و لن لمن غالظك ، فانه يوشك ان يلين لك ، و خذ على عدوك بالفضل فانه احلى الظفرين و ان اردت قطيعة اخيك فاستبق له من نفسك بقية يرجع اليها ان بدا له ذلك يوما ما و من ظن بك خيرا فصدق ظنه ، و لا تضيعن حق اخيك اتكالا على ما بينك و بينه ، فانه ليس لك باخ من اضعت حقه و لا يكن اهلك اشقى الخلق بك ، و لا ترغبن فيمن زهد عنك ، و لا يكونن اخوك اقوى على قطيعتك منك على صلته ، و لا تكونن على الاساءة اقوى منك على الاحسان ولا يكبرن عليك ظلم من ظلمك ، فانه يسعى في مضرته و نفعك ، و ليس جزاء من سرك ان تسوءه و اعلم يا بني ان الرزق رزقان رزق تطلبه ، و رزق يطلبك ، فان انت لم تاته اتاك ما اقبح الخضوع عند الحاجة ، و الجفاء عند الغنى انما لك من دنياك ، ما اصلحت

ىه ملواطا ، و ار ـــــ حامعا على ما ىعلمـــ مر ىدىــط ، فاحوى على كـــل ما له ىطىر

السـط اسىدل على ما له ىطىر ىما قد كار ، فار الامور اشاه ، و لا ىصور ممر لا ىعىه الشـىـله الا

ادا اسـعـــى فى الالامه ، فار الشاهر ىسىط بالادــاـــ ، و الشاهد لا ىسىط الا بالىــروـــ اطوى

عىـــط واوداـــ المموه سواهد الىـــو و حسر الىهر مر ىوط ىالقىصد حاد ، و

الصاحىـــ مىاســـ ، و الىـــدىو مر ـــدىو حىه و الهوى ىوـــط الىمى ، و ددـــ ىىد

اوىـــ مر ىومـــ ، و ىومـــ اســـد مر ىىد ، و اسـوـــ مر له ىصر له حسىـــ مر ىىدى الىو ــاو

مدىىه ، و مر اىصر على قدمه كار اىى له و اوىو سىـــ احدـــ ىه سىـــ سىــط و ىر ا الله

سىاىه و مر له ىالىـــط فهو ىحـــوط قد ىصور الىاىر احداىا ، اذا كار الىــلـــم ملاطا لىىر

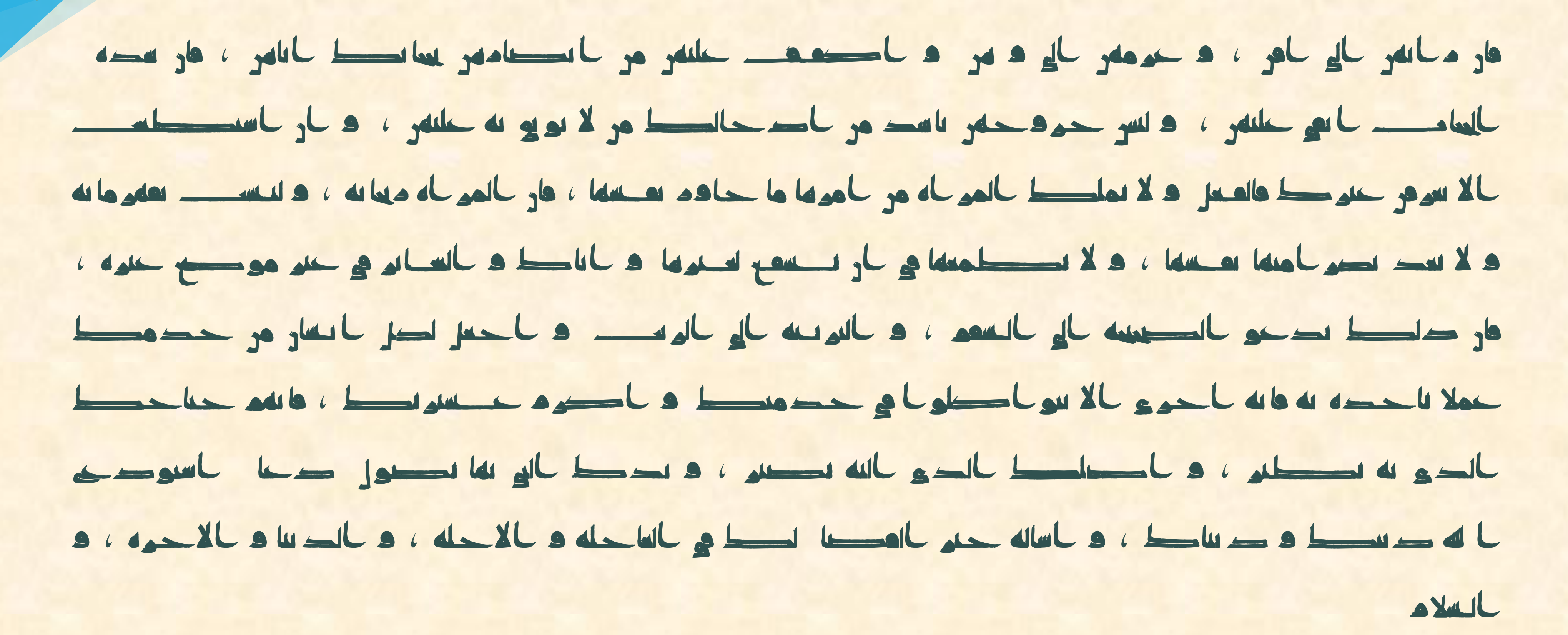
كـــل حوده ىىطهو لا كـــل وحىه ىىاىـــ ، و دىما احطا الىصىر قىصده ، و

اىاىـــ الاعمى رىىده احو الىسر ىاىط اذا سىـــ ىىله ، و قــطىه الحاىر ىىدل ىىله

الشاهر مر اىر الومار حاىه و مر احــطــىه اماىه لىر كـــل مر دهى اىـاىـــ اذا سىى الىلطار

ىىو الومار لىر حىر الوفىو هر الىــطـــوىو ، و حىر الماه هر الىدىاه ، اىىاط ار ىىدص مر الاطلاه ما

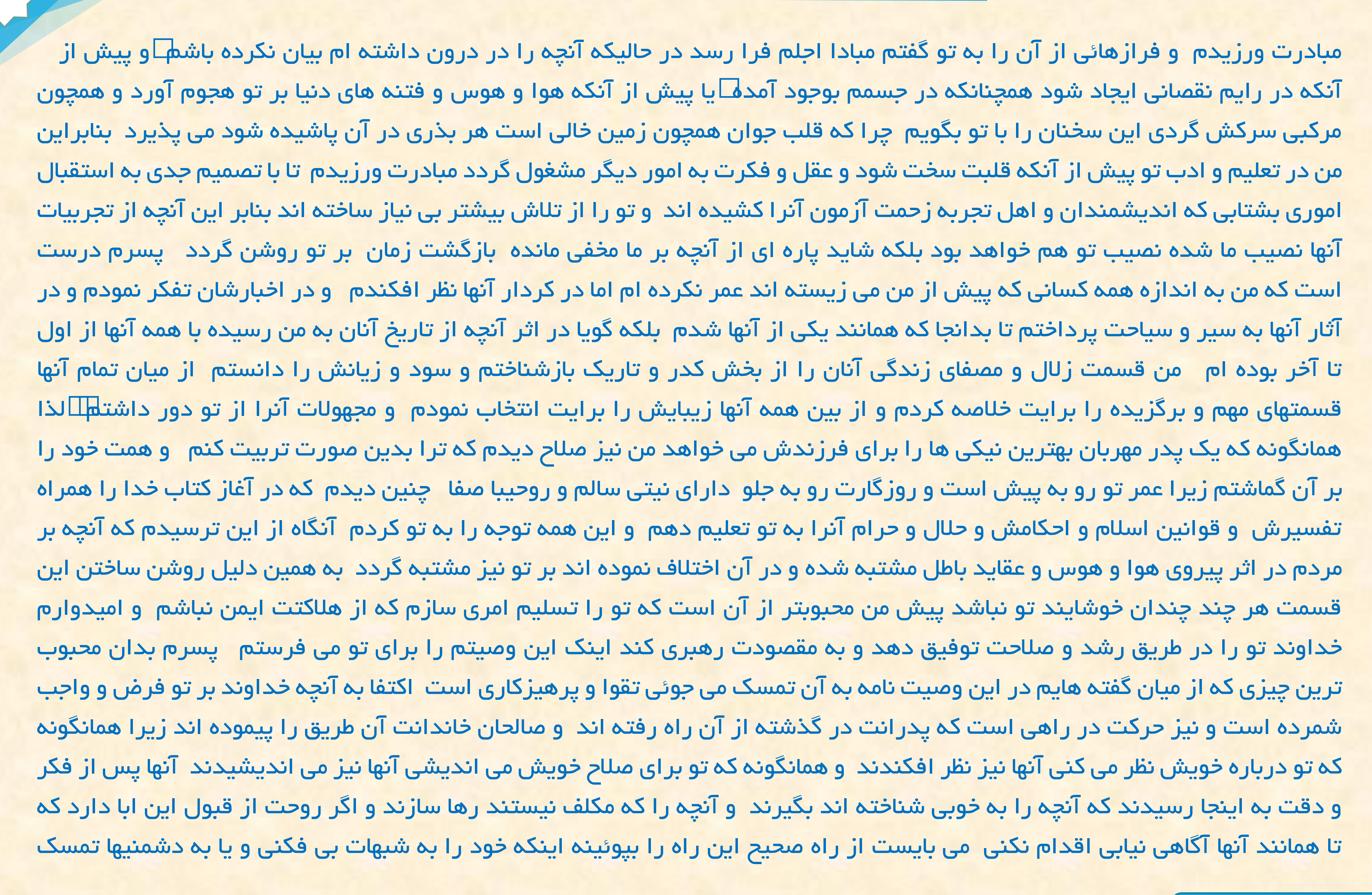
ىىونه مىىصطا ، و ار حىـــىىـــ دىلـــ حىر حوىط الوراى فى المواله و اىاىط و مساوده الىىسا



ترجمه

از وصایای امام علیه السلام به امام حسن مجتبی این نامه را امام ازسرزمین حاضرین هنگام بازگشت از صفین به او نوشته است این نامه ای است از پدری فانی معترف به سختگی ریزمان که آفتاب عمرش رو به غروب است و خواه ناخواه تسلیم گذشت دنیاست هم او که در منزلگاه پیشینیان سکنی گرفته و فردا از آن کوچ خواهد کرد به فرزندی آرزومند ،آرزومند چیزی که هرگز به دست نمی آید و در راهی گام می نهد که دیگران در آن گام نهادند و هلاک شدند به کسیکه هدف بیماری ها است گروگان روزگار در تیررس مصائب بنده دنیا بازرگان غرور

بدهکار و اسیر مرگ ، هم پیمان اندوهها، قرین غمها، آماج آفات و بلاها مغلوب شهوات و جانشین مردگان اما بعد آگاهی من از پشت کردن دنیا و چیرگی روزگار و رویآوردن آخرت به سویم مرا از یاد غیر خودم بازداشته و تمام اهتمامم را به سوی آخرت جلب کرده است و از آنجا که به خویشتن مشغولم از غیر خودم روی برتافته ام این وضع هوا و هوسم را کنار زده و نظر خالص و نهائی را برایمن آشکار ساخته لذا مرا به مرحله ای رسانده که سراسر جدی است و شوخی در آن راه ندارد و به راستی و صداقتی کشانده که در آن دروغ نیست و چون تو را جزئی از خود بلکه همه خودم یافتم آن چنانکه اگر ناراحتی بتو رسد به من رسیده و اگر مرگ دامنت را بگیرد گویا دامن مرا گرفته به این جهت اهتمام کار تو را اهتمام کار خود یافتم لذا این نامه را برایتو نوشتم تا تکیه گاه تو باشد خواه من زنده باشم یا نباشم پسرم تو را به تقوا و التزام به فرمان خدا آبادکردن قلب و روح با ذکر او و چنگ زدن به ریسمان الهی توصیه می کنم و چه وسیله ای می تواند مطمئن تر از رابطه ایکه بین تو و خدا است اگر به آن چنگ زنی باشد قلبت را با موعظه و اندرز زنده کن و هوای نفست را با زهد و بی اعتنائی بمیران دل را با یقین نیرومند ساز و با حکمت و دانش نورانی نما و با یاد مرگ رام کن و آن را به اقرار به فناء دنیا وادار و با نشان دادن فجایع دنیا او را بصیر گردان و از حملات روزگار و زشتیهای گردش شب و روز برحذرش دار اخبار گذشتگان را بر او عرضه نما و آنچه را که به پیشینیان رسیده است یادآوریش کن در دیار و آثار مخروبه آنها گردش نما و درست بنگر آنها چه کرده اند ببین از کجا منتقل شده اند و در کجا فرود آمده اند خواهی دید از میان دوستان منتقل شده و به دیار غربت بار انداخته اند گویا طولی نکشد که تو هم یکی از آنها خواهی بود بنابراین منزلگاه آینده خود را اصلاح کن آخرتت را به دنیایت مفروش و در موردآنچه نمی دانی سخن مگو در آنچه موظف نیستی کسی را مخاطب نساز و در راهی که ترس گمراهی در آن داری قدم مگذار چه اینکه خودداری به هنگام بیم از گمراهی بهتر از آن است که انسان خود را در مسیرهای خطرناک بیفکند امر به معروف کن تا خود اهل معروف باشی با دست و زبانت منکرات را انکار نما و از کسیکه عمل بد انجام می دهد به سختی دوریگزین و در راه خدا تا سرحد توان تلاش کن و هرگز سرزنش سرزنش گران تو را از تلاش در راه خدا باز ندارد در دریای شدائد و مشکلات در راه حق هر جا که باشد فرو رو در دین تفقه کن خویشتن را بر استقامت در برابر مشکلات عادت ده که شکیبائی در راه حق از اخلاق نیک به شمار می رود در تمام کارها خویشتن را بخدا بسپار که خود را به پناهگاهی مطمئن و نیرومند سپرده ای بهنگام دعا با اخلاص پروردگارت را بخوان که بخشش و حرمان بدست او است و همواره از خدا بخواه که آنچه خیر و نیک است برایت پیش آورد در وصیتم دقت کن و آن را سرسری مگیر چه اینکه بهترین گفته آنست که سودمند باشد آگاه باش دانشی که نفع نبخشد در آن خیری نیست و دانشی که سزاوار فراگرفتن نیست سود نمی بخشد پسرم هنگامی که یافتم به سن پیری رسیده ام و دیدم قوایم بسستی می گراید به این وصیت



مبادرت ورزیدم و فرازهائی از آن را به تو گفتم مبادا اجلم فرا رسد در حالیکه آنچه را در درون داشته ام بیان نکرده باشم و پیش از آنکه در رایم نقصانی ایجاد شود همچنانکه در جسمم بوجود آمده یا پیش از آنکه هوا و هوس و فتنه های دنیا بر تو هجوم آورد و همچون مرکبی سرکش گردی این سخنان را با تو بگویم چرا که قلب جوان همچون زمین خالی است هر بذری در آن پاشیده شود می پذیرد بنابراین من در تعلیم و ادب تو پیش از آنکه قلبت سخت شود و عقل و فکرت به امور دیگر مشغول گردد مبادرت ورزیدم تا با تصمیم جدی به استقبال اموری بشتابی که اندیشمندان و اهل تجربه زحمت آزمون آنرا کشیده اند و تو را از تلاش بیشتر بی نیاز ساخته اند بنابر این آنچه از تجربیات آنها نصیب ما شده نصیب تو هم خواهد بود بلکه شاید پاره ای از آنچه بر ما مخفی مانده بازگشت زمان بر تو روشن گردد پسرم درست است که من به اندازه همه کسانی که پیش از من می زیسته اند عمر نکرده ام اما در کردار آنها نظر افکندم و در اخبارشان تفکر نمودم و در آثار آنها به سیر و سیاحت پرداختم تا بدانجا که همانند یکی از آنها شدم بلکه گویا در اثر آنچه از تاریخ آنان به من رسیده با همه آنها از اول تا آخر بوده ام من قسمت زلال و مصفای زندگی آنان را از بخش کدر و تاریک بازشناختم و سود و زیانش را دانستم از میان تمام آنها قسمتهای مهم و برگزیده را برایت خلاصه کردم و از بین همه آنها زیبایش را برایت انتخاب نمودم و مجهولات آنرا از تو دور داشتم لذا همانگونه که یک پدر مهربان بهترین نیکی ها را برای فرزندش می خواهد من نیز صلاح دیدم که ترا بدین صورت تربیت کنم و همت خود را بر آن گماشتم زیرا عمر تو رو به پیش است و روزگارت رو به جلو دارای نیتی سالم و روحیبا صفا چنین دیدم که در آغاز کتاب خدا را همراه تفسیرش و قوانین اسلام و احکامش و حلال و حرام آنرا به تو تعلیم دهم و این همه توجه را به تو کردم آنگاه از این ترسیدم که آنچه بر مردم در اثر پیروی هوا و هوس و عقاید باطل مشتبه شده و در آن اختلاف نموده اند بر تو نیز مشتبه گردد به همین دلیل روشن ساختن این قسمت هر چند چندان خوشایند تو نباشد پیش من محبوبتر از آن است که تو را تسلیم امری سازم که از هلاکتت ایمن نباشم و امیدوارم خداوند تو را در طریق رشد و صلاحت توفیق دهد و به مقصودت رهبری کند اینک این وصیتم را برای تو می فرستم پسرم بدان محبوب ترین چیزی که از میان گفته هایم در این وصیت نامه به آن تمسک می جوئی تقوا و پرهیزکاری است اکتفا به آنچه خداوند بر تو فرض و واجب شمرده است و نیز حرکت در راهی است که پدرانت در گذشته از آن راه رفته اند و صالحان خاندانت آن طریق را پیموده اند زیرا همانگونه که تو درباره خویش نظر می کنی آنها نیز نظر افکندند و همانگونه که تو برای صلاح خویش می اندیشی آنها نیز می اندیشیدند آنها پس از فکر و دقت به اینجا رسیدند که آنچه را به خوبی شناخته اند بگیرند و آنچه را که مکلف نیستند رها سازند و اگر روحت از قبول این ابا دارد که تا همانند آنها آگاهی نیابی اقدام نکنی می بایست از راه صحیح این راه را بپوئینه اینکه خود را به شبهات بی فکنی و یا به دشمنیها تمسک

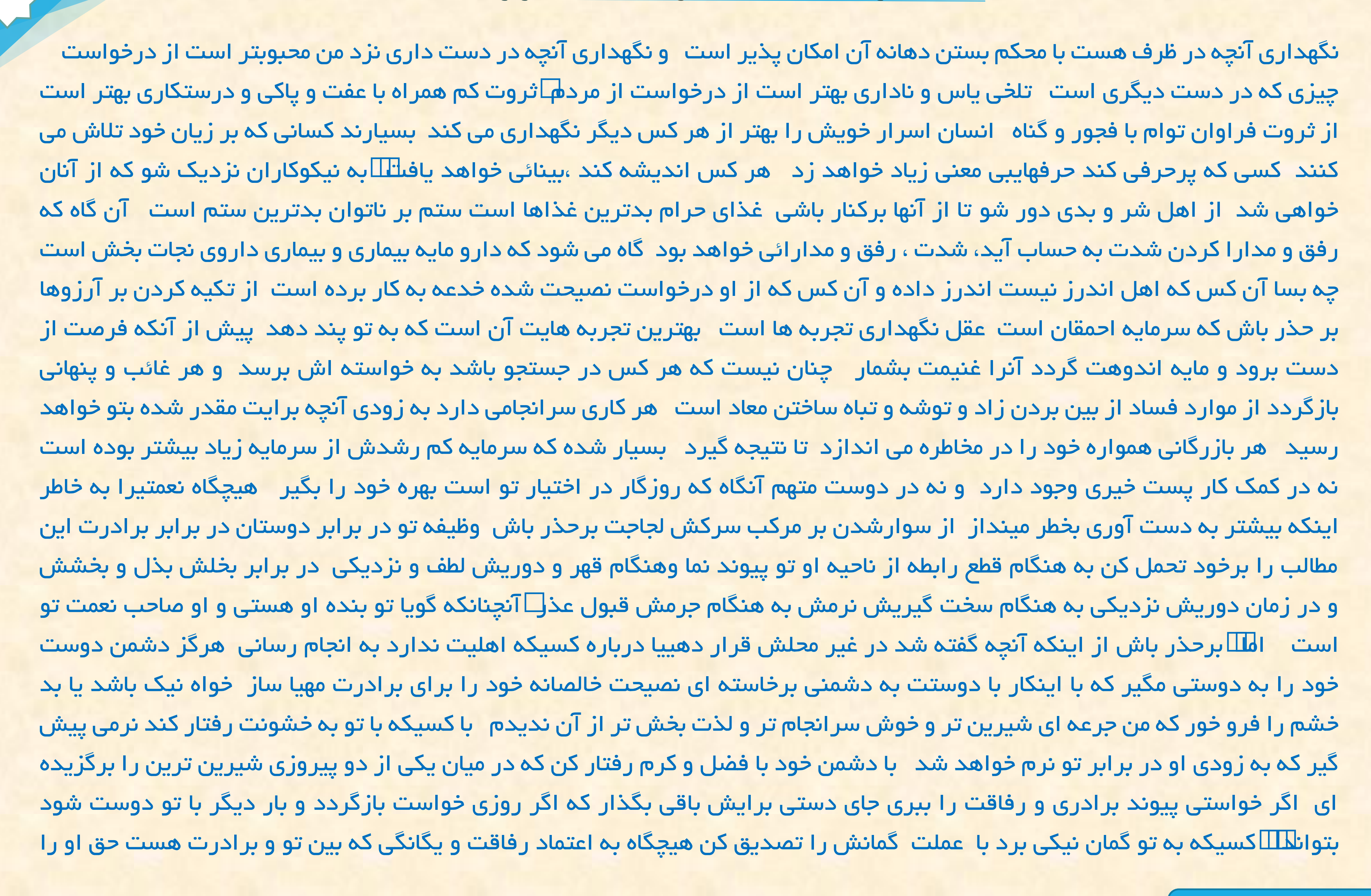


جوئی اما پیش از آنکه در طریق آگاهی در این باره گام نهیاز خداوندت استعانت بجوی و در توفیقت در این راه رغبت و میل نشان ده و هر گونه عاملی را که موجب خلل در افکارت می شود یا تو را در شبهه می افکند یا تو را تسلیم گمراهی می سازد رها ساز پس آنگاه که یقین کردی قلبت صفا یافته و در برابر حق خاضع شده و نظرت تکامل یافته و اراده ات تمرکز یافته در آنچه برایت تفسیر می کنم نظر افکن و اگر آنچه را در این زمینه دوست می داری برایت فراهم نشد و فراغت خاطر حاصل نکردی بدانکه در طریقی که ایمن از سقوط نیستی گام برمی داری و در دل تاریکیها قدم می زنی چرا که آن کسیکه در اشتباه یا در حال تحیر و تردید است طالب دین نیست و در چنین موقعی امساک و خودداری از چنین راههائی بهتر است   پسرم در فهم وصیتم دقت نما بدان مالک مرگ همو مالک حیات است و آفریننده همان کسی است که می میراند و فانی کننده همو است که جهان هستی را از نو نظام می بخشد همان کسیکه بیماری می دهد شفا نیز عطا می کند و بدانکه دنیا پا برجا نمی ماند مگر به همان گونه که خداوند آنرا قرار داده است گاه نعمت و گاه ابتلاء و پاداش در رستاخیز یا آنچه که او بخواهد و تو نمی دانی اگر درباره جهان و حوادثش مشکل و بغرنجی برای تو پیش آمد آن را بر نادانی خود حمل کن زیرا تو در نخست جاهل و نادان آفریده شدیو سپس عالم و آگاه گردیدی و چه بسیار است آنچه را که نمیدانی و فکرت در آن سرگردان و چشمت در آن گمراه می گردد اما پس از مدتی آن را می بینی   بنابراین به آن کس که تو را آفریده و روزیت داده و آنچه لازمه خلقتت بوده به تو بخشیده پناه ببر و پرستش تو ویژه او باشد میل و رغبتت به سوی او و تنها از او بترس   پسرم بدان هیچکس از خدا همچون پیامبر اسلام خبر نیاورده است   بنابراین رهبری او را بپذیر و در طریق نجات و رستگاری او را قائد خویش انتخاب کن من از هیچ اندرزی درباره ات کوتاهی نکرده ام و تو هر قدر هم کوشش کنی و صلاح خویش را در نظر بگیری مصالح خود را آن اندازه که من درباره تو تشخیص داده ام تشخیص نخواهی داد پسرم بدان اگر پروردگارت شریکی داشت رسولان او نیز بسوی تو می آمدند آثار ملک و قدرتش را می دیدی و افعال و صفاتش را می شناختی اما او خداوندی است یکتا همانگونه که خویش را توصیف کرده است   هیچکس در ملک و مملکتش قادر به ضدیت با او نیست هرگز از بین نخواهد رفت و همواره بوده است او سرسلسله هستی است بدون اینکه آغازی داشته باشد و آخرین آنها است بدون اینکه پایانی برایش تصور شود بزرگ مرتبه تر از آن است که ربوبیتش در احاطه فکر قرار گیرد   حال که این حقیقت را شناختی در عمل بکوش آنچنان که سزاوار مانند توئی در کوچکی قدر منزلت و کمی قدرت و فزونی عجز و نیاز شدید به پروردگار است در راه طاعتش کوشش نما از عقوبتش ترسان باش و از خشمش بیمناک چرا که او تو را جز به نیکی امر نکرده و جز از قبیح و زشتی باز نداشته است   فرزندم من تو را از دنیا و حالات آن و زوال و دگرگونیش آگاه ساختم و از آخرت و آنچه برای اهلش در آن مهیا شده مطلع گردانیدم و درباره هر دو برایت مثلها زدم تا به وسیله آنها عبرت گیری و در

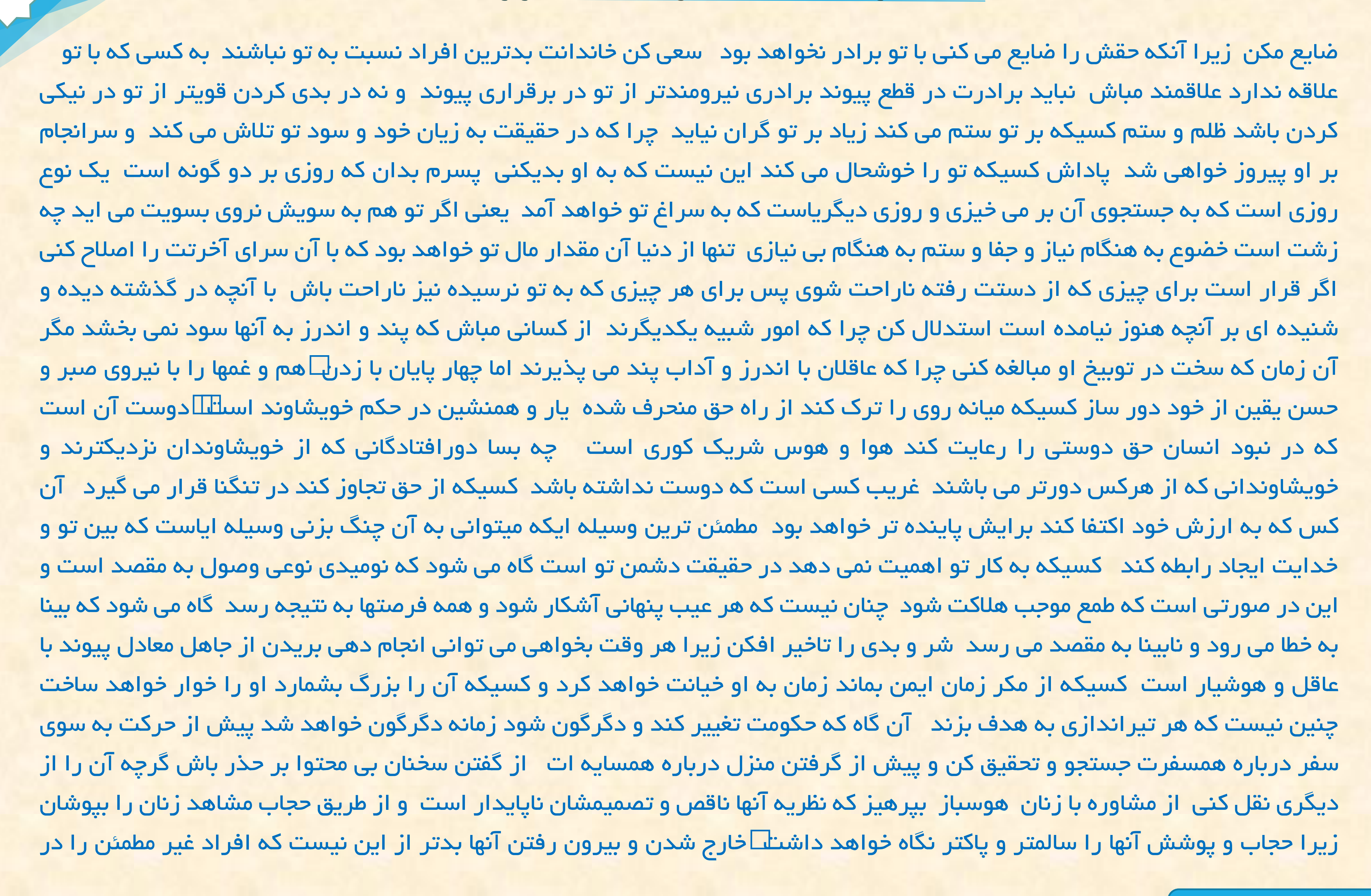
راه صحیح آن گام نهی کسانی که دنیا را خوب آزموده اند همانند مسافرانی هستند که در سرمنزلی بی آب و آبادی و پر مشقت که قابل ماندن نیست قرار گرفته و قصد کوچ بسوی منزلی پر نعمت و به ناحیه ایکه در آن آسایش و راحتی است نموده اند اینها برای رسیدن به آن منزل مشقتهای راه را متحمل شده اند فراق دوستان را پذیرفته سختی مسافرت و غذاهای ناگوار را با جان و دل قبول نموده اند تا بخانه وسیع خویش و سرمنزل قرار و آرامش خود گام نهند از هیچکدام از این ناراحتیها و مشکلات در این راه احساس درد و رنجی نمی کنند هزینه های مصرف شده را غرامت نمی انگارند و هیچ چیز برایشان محبوبتر از آن نیست که آنان را به منزلشان نزدیک و به محل آرامششان برساند اما کسانیکه به دنیا مغرور شده اند همانند مسافرانی هستند که در منزلی پر نعمت قرار داشته سپس به آنها اعلام می شود که باید بسوی منزلی خشک و خالی از نعمت حرکت کنند نزد آنان هیچ چیز ناخوش آیندتر و ناراحت کننده تر از مفارقت آنچه در آن بوده اند و حرکت به سوی ناراحتیهائی که باید تحمل کنند و در آن قرار گیرند نیست پسرم خویشتن را معیار و مقیاس قضاوت بین خود و دیگران بگیر پس آنچه را که برایخود دوست می داری برای دیگران دوست دار و آنچه را که برای خود نمی پسندیبر دیگران نیز مپسند ستم مکن همانگونه که دوست نداری به تو ستم شود نیکی کن همانطور که دوست داری نسبت به تو نیکی کنند برای خویشتن چیزی را زشت بدان که همان را برای دیگری قبیح می شماری به همان چیز برای مردم راضی باش که برای خود می پسندی آنچه نمی دانی مگو اگر چه آنچه می دانی بسیار اندک است و آنچه را که دوست نداری به تو بگویند به دیگران نیز مگو بدان که عجب و غرور ضد صواب و راستی و آفت عقل است نهایت کوشش و تلاش را در زندگی داشته باش و از آنچه به دست آورده ای انفاق کن و برای دیگران اندوخته مکن و آن گاه که در راه راست هدایت یافتیدر برابر پروردگارت سخت خاضع و خاشع باش بدان راهی بس طولانی و پر مشقت در پیش داری و نیز بدان در این راه از کوشش صحیح تلاش فراوان و اندازه گیری توشه و راحله به مقدار کافی بی نیاز نخواهی بود و با توجه به اینکه باید در این راه سبکبار باشی بیش از تاب و تحمل خود بار بر دوش مگیر که سنگینی آن برای تو و بال خواهد بود و هر گاه نیازمندی را یافتیکه می تواند زاد و توشه تو را تا رستاخیز بر دوش گیرد و فردا که به آن نیازمند شوی به تو پس دهد آنرا غنیمت بشمار و این زاد را بر دوش او بگذار و اگر قدرت بر جمع آوری چنین زاد و توشه ای را داری هر چه بیشتر فراهم ساز و همراه او بفرست چرا که ممکن است روزی در جستجوی چنین شخصی برآئی ولی پیدایش نکنی هنگامی که بی نیاز هستی اگر کسی قرض بخواهد غنیمت بشمار تا در روز سختی و تنگدستی ات ادا نماید بدان که پیش روی تو گردنه هائی صعب العبور وجود دارد که برای عبور از آنها سبکباران حالشان به مراتب بهتر از سنگین باران است و کندروان حالشان بسیار بدتر از سرعت کنندگان بدان که نزول تو سرانجام یا در بهشت است یا در دوزخ بنابراین برای خویش پیش از رسیدنت به آن

جهان وسائلی مهیا ساز و منزل را پیش از آمدنت آماده نما   زیرا پس از مرگ عذر پذیرفته نمی شود و راه بازگشتی به دنیا وجود ندارد بدان همان کسیکه گنجهای آسمانها و زمین را در اختیار دارد به تو اجازه دعا و درخواست را داده است و اجابت آن را نیز تضمین نموده به تو امر کرده که از او بخواهی تا به تو عطا کند و از او درخواست رحمت نمائی تا رحمتش را بر تو فروفرستد   خداوند بین تو و خودش را کسی قرار نداده که حجاب و فاصله باشد و تو را مجبور نساخته که به شفیع و واسطه ایپناه ببری و مانعت نشده که اگر کار خلافی نمودی توبه کنیدر کیفر تو تعجیل ننموده و در انابه و بازگشت بر تو عیب نگرفته است در آنجا که فضاحت و رسوائی سزاوار تو است تو را رسوا نساخته و برای بازگشت و قبول توبه شرائط سنگینی قائل نشده است در جریمه با تو به مناقشه نپرداخته و تو را از رحمتش مایوس نساخته است بلکه بازگشت تو را از گناه حسنه و نیکی قرار داده گناه و بدیت را یک و نیکیت را ده به حساب آورده است و در توبه و بازگشت و عذرخواهی را به رویت گشوده است پس آنگاه که ندایش کنی بشنود و آن زمان که با او نجوا نمائی سخنت را می داند پس حاجتت را به سوی او می بری و آن چنانکه هستی در پیشگاه او خود را نشان می دهی هرگاه بخواهی با او درد دل می کنی و ناراحتی و مشکلاتت را در برابر او قرار می دهی از او در کارهایت استعانت می جوئی و از خزائن رحمتش چیزهائی را می خواهی که جز او کسی قادر به اعطاء آن نیست□مانند عمر بیشتر تندرستی بدن و وسعت روزی بار دیگر تاکید می کنم که خداوند کلیدهای خزائنش را در دست تو قرار داده زیرا به تو اجازه داده که از او درخواست کنی بنابراین هرگاه خواستی می توانی به وسیله دعا درهای نعمت خدا را بگشائی و باران رحمت خدا را فرود آوری اما هرگز نباید از تاخیر در اجابت دعا مایوس گردی زیرا بخشش به اندازه نیت است گاه می شود که اجابت به تاخیر می افتد تا اجر و پاداش و عطای درخواست کننده بیشتر گردد و گاه می شود که درخواست می کنی اما اجابت نمی گردد در حالیکه بهتر از آن بزودی و یا در موعد مقرری به تو عنایت خواهد شد و یا اینکه به خاطر چیز بهتری این خواسته ات برآورده نمی شود زیرا چه بسا چیزیرا می خواهی که اگر به تو داده شود موجب هلاکت دین تو می شود روی این اصل باید خواسته تو همیشه چیزی باشد که جمال و زیبائیش برایت باقی و وبال و بدیش از تو رخت بربندد مال برای تو باقینمی ماند و تو نیز برای آن باقی نخواهی ماند   پسرم بدان تو برای آخرت آفریده شده اینه برای دنیا برای فنا نه بقای در این جهان برای مرگ نه برای زندگی و بدان که تو در منزلی قرار داری که هر آن ممکن است از آن کوچ کنی در منزلی که باید زاد و توشه از آن برگیری تو در طریق آخرتی تو طرید مرگی همان مرگی که هرگز فرارکننده از آن نجات نمی یابد و از دست جوینده اش بیرون نمی رود و سرانجام او را می گیرد بنابراین از مرگ بر حذر باش نکند زمانیتو را به چنگ آورد که در حال بدیباشی و تو پیشتر با خود می گفتی که از این حال توبه خواهی کرد اما او میان تو و توبه ات حائل می گردد و این جا است که تو خویشتن را به هلاکت انداخته ای یاد مرگ پسرم بسیار به

یاد مرگ باش و به یاد آنچه به سوی آن می روی و پس از مرگ در آن قرار میگیری تا اینکه هنگامیکه مرگ به نزد تو آید تو خود را از هر جهت مهیا کرده باشی نیروی خویش را تقویت و دامن همت بر کمر زده و آماده باشی نکند ناگهان بر تو وارد شود و مغلوبت سازد پسرم از این سخت برحذر باش که علاقه شدید مردم به دنیا و حمله حریصانه شان به آن تو را مغرور سازد چرا که خداوند تو را از وضع دنیا آگاه کرده و دنیا نیز خود از فنا و زوالش تو را خبر داده و بدیهای خود را آشکارا بتو نشان داده است بدان دنیاپرستان هم چون سگانی هستند که بی صبرانه همواره صدا می کنند و درندگانی که در پی دریدن یکدیگرند زورمندان ضعیفان را می خورند و بزرگترها کوچکترها را یا همچون چهار پایانیکه گروهی از آنان پاهایشان بسته و گروهی دیگر رها شده اند راههای صحیح را گم کرده و براههای نامعلوم گام گذارده اند در وادی پر از آفات رها شده اند در سرزمینی شنزار که حرکت در آن به کندی امکان پذیر است نه چوپانی دارند که آنها را جمع کند و نه کسیکه آنها را به منزل برساند دنیا آنان را در طریق کوری به راه انداخته و چشمهاشان را از دیدن نشانه های هدایت بربسته در حیرت و سرگردانی دنیا مانده و در نعمتهای آن غرق گردیده اند آنها را مالک و پروردگار خویشتن برگزیده اند دنیا آنها را و آنها دنیا را به بازیگرفته و ماورایآنرا فراموش کرده اند در تلاش برای دنیا اندازه نگهدار آرام که به زودی تاریکی برطرف می شود و حقیقت آشکار می گردد گویا مسافران به سرمنزل مقصود رسیده اند آن کس که سریع براند به قافله ملحق خواهد شد پسرم بدان آن کس که مرکبش شب و روز است دائما در حرکت است هر چند خود را ساکن می پندارد و همواره قطع مسافت می کند گر چه ظاهرا متوقف است بدان بطور مسلم هرگز به همه آرزوهایت نخواهی رسید و از اجلت تجاوز نخواهیکرد بیش از آنچه مقرر شده عمر نخواهی نمود و تو در راه همان کسانی هستیکه پیش از تو می زیسته اند بنابراین در طریق به دست آوردن دنیا ملایم باش و در کسب و کار میانه رویرا پیشه کن نه حرص داشته باش و نه طمع زیرا بسیار شده که تلاش بیحد در راه دنیا منجر به نابودی اموال گردیده است چرا که نه هر تلاشگری به روزی رسیده و نه مدارا کننده محروم می شود بزرگوارتر از آن باش که به پستی تن در دهی هر چند تو را به مقصودت برساند زیرا تو نمی توانیدر برابر آنچه از آبرو و شخصیتت در این راه از دست می دهی بهائی به دست آوری بنده دیگری مباش چرا که خداوند تو را آزاد آفریده آن نیکی که جز با شر و بدیبه دست نیاید نیکی نیست و نه آن آسایش و راحتی که با مشقت زیاد نکند مرکبهای طمع با سرعت حرکت کنند و تو را به مهلکه بیندازند اگر توانستیکه بین تو و خداوند صاحب نعمت واسطه ای نباشد انجام ده زیرا تو قسمت خود را دریافت خواهی کرد و سهمت را خواهی گرفت و مقدار کمی که از ناحیه خدا برسد محترمانه تر است از مقدار زیادی که از ناحیه یکی از مخلوقاتش باشد هر چند همه نعمتها از ناحیه او است سفارشهای گوناگون تدارک و جبران آنچه براثر سکوتت از دست داده ای آسانتر است از جبران آنچه در اثر سخنت از دست رفته چرا که



نگهداری آنچه در ظرف هست با محکم بستن دهانه آن امکان پذیر است و نگهداری آنچه در دست داری نزد من محبوبتر است از درخواست چیزی که در دست دیگری است تلخی یاس و ناداری بهتر است از درخواست از مردم ثروت کم همراه با عفت و پاکی و درستکاری بهتر است از ثروت فراوان توام با فجور و گناه انسان اسرار خویش را بهتر از هر کس دیگر نگهداری می کند بسیارند کسانی که بر زیان خود تلاش می کنند کسی که پرحرفی کند حرفهایی معنی زیاد خواهد زد هر کس اندیشه کند ،بینائی خواهد یافت به نیکوکاران نزدیک شو که از آنان خواهی شد از اهل شر و بدی دور شو تا از آنها برکنار باشی غذای حرام بدترین غذاها است ستم بر ناتوان بدترین ستم است آن گاه که رفق و مدارا کردن شدت به حساب آید، شدت ، رفق و مدارائی خواهد بود گاه می شود که دارو مایه بیماری و بیماری داروی نجات بخش است چه بسا آن کس که اهل اندرز نیست اندرز داده و آن کس که از او درخواست نصیحت شده خدعه به کار برده است از تکیه کردن بر آرزوها بر حذر باش که سرمایه احمقان است عقل نگهداری تجربه ها است بهترین تجربه هایت آن است که به تو پند دهد پیش از آنکه فرصت از دست برود و مایه اندوهت گردد آنرا غنیمت بشمار چنان نیست که هر کس در جستجو باشد به خواسته اش برسد و هر غائب و پنهانی بازگردد از موارد فساد از بین بردن زاد و توشه و تباه ساختن معاد است هر کاری سرانجامی دارد به زودی آنچه برایت مقدر شده بتو خواهد رسید هر بازرگانی همواره خود را در مخاطره می اندازد تا نتیجه گیرد بسیار شده که سرمایه کم رشدش از سرمایه زیاد بیشتر بوده است نه در کمک کار پست خیری وجود دارد و نه در دوست متهم آنگاه که روزگار در اختیار تو است بهره خود را بگیر هیچگاه نعمتیرا به خاطر اینکه بیشتر به دست آوری بخطر میانداز از سوارشدن بر مرکب سرکش لجاجت برحذر باش وظیفه تو در برابر دوستان در برابر برادرت این مطالب را برخود تحمل کن به هنگام قطع رابطه از ناحیه او تو پیوند نما وهنگام قهر و دوریش لطف و نزدیکی در برابر بخلش بذل و بخشش و در زمان دوریش نزدیکی به هنگام سخت گیریش نرمش به هنگام جرمش قبول عذر آنچنانکه گویا تو بنده او هستی و او صاحب نعمت تو است اما برحذر باش از اینکه آنچه گفته شد در غیر محلش قرار دهییا درباره کسیکه اهلیت ندارد به انجام رسانی هرگز دشمن دوست خود را به دوستی مگیر که با اینکار با دوستت به دشمنی برخاسته ای نصیحت خالصانه خود را برای برادرت مهیا ساز خواه نیک باشد یا بد خشم را فرو خور که من جرعه ای شیرین تر و خوش سرانجام تر و لذت بخش تر از آن ندیدم با کسیکه با تو به خشونت رفتار کند نرمی پیش گیر که به زودی او در برابر تو نرم خواهد شد با دشمن خود با فضل و کرم رفتار کن که در میان یکی از دو پیروزی شیرین ترین را برگزیده ای اگر خواستی پیوند برادری و رفاقت را ببری جای دستی برایش باقی بگذار که اگر روزی خواست بازگردد و بار دیگر با تو دوست شود بتواند کسیکه به تو گمان نیکی برد با عملت گمانش را تصدیق کن هیچگاه به اعتماد رفاقت و یگانگی که بین تو و برادرت هست حق او را



ضایع مکن زیرا آنکه حقش را ضایع می کنی با تو برادر نخواهد بود سعی کن خاندانت بدترین افراد نسبت به تو نباشند به کسی که با تو علاقه ندارد علاقمند مباش نباید برادرت در قطع پیوند برادری نیرومندتر از تو در برقراری پیوند و نه در بدی کردن قویتر از تو در نیکی کردن باشد ظلم و ستم کسیکه بر تو ستم می کند زیاد بر تو گران نیاید چرا که در حقیقت به زیان خود و سود تو تلاش می کند و سرانجام بر او پیروز خواهی شد پاداش کسیکه تو را خوشحال می کند این نیست که به او بدیکنی پسرم بدان که روزی بر دو گونه است یک نوع روزی است که به جستجوی آن بر می خیزی و روزی دیگریاست که به سراغ تو خواهد آمد یعنی اگر تو هم به سویش نروی بسویت می اید چه زشت است خضوع به هنگام نیاز و جفا و ستم به هنگام بی نیازی تنها از دنیا آن مقدار مال تو خواهد بود که با آن سرای آخرتت را اصلاح کنی اگر قرار است برای چیزی که از دستت رفته ناراحت شوی پس برای هر چیزی که به تو نرسیده نیز ناراحت باش با آنچه در گذشته دیده و شنیده ای بر آنچه هنوز نیامده است استدلال کن چرا که امور شبیه یکدیگرند از کسانی مباش که پند و اندرز به آنها سود نمی بخشد مگر آن زمان که سخت در توبیخ او مبالغه کنی چرا که عاقلان با اندرز و آداب پند می پذیرند اما چهار پایان با زدن هم و غمها را با نیروی صبر و حسن یقین از خود دور ساز کسیکه میانه روی را ترک کند از راه حق منحرف شده یار و همنشین در حکم خویشاوند است دوست آن است که در نبود انسان حق دوستی را رعایت کند هوا و هوس شریک کوری است چه بسا دورافتادگانی که از خویشاوندان نزدیکترند و خویشاوندانی که از هرکس دورتر می باشند غریب کسی است که دوست نداشته باشد کسیکه از حق تجاوز کند در تنگنا قرار می گیرد آن کس که به ارزش خود اکتفا کند برایش پاینده تر خواهد بود مطمئن ترین وسیله ایکه میتوانی به آن چنگ بزنی وسیله ایاست که بین تو و خدایت ایجاد رابطه کند کسیکه به کار تو اهمیت نمی دهد در حقیقت دشمن تو است گاه می شود که نومیدی نوعی وصول به مقصد است و این در صورتی است که طمع موجب هلاکت شود چنان نیست که هر عیب پنهانی آشکار شود و همه فرصتها به نتیجه رسد گاه می شود که بینا به خطا می رود و نابینا به مقصد می رسد شر و بدی را تاخیر افکن زیرا هر وقت بخواهی می توانی انجام دهی بریدن از جاهل معادل پیوند با عاقل و هوشیار است کسیکه از مکر زمان ایمن بماند زمان به او خیانت خواهد کرد و کسیکه آن را بزرگ بشمارد او را خوار خواهد ساخت چنین نیست که هر تیراندازی به هدف بزنند آن گاه که حکومت تغییر کند و دگرگون شود زمانه دگرگون خواهد شد پیش از حرکت به سوی سفر درباره همسفرت جستجو و تحقیق کن و پیش از گرفتن منزل درباره همسایه ات از گفتن سخنان بی محتوا بر حذر باش گرچه آن را از دیگری نقل کنی از مشاوره با زنان هوسباز بپرهیز که نظریه آنها ناقص و تصمیمشان ناپایدار است و از طریق حجاب مشاهده زنان را بپوشان زیرا حجاب و پوشش آنها را سالمتر و پاکتر نگاه خواهد داشت خارج شدن و بیرون رفتن آنها بدتر از این نیست که افراد غیر مطمئن را در

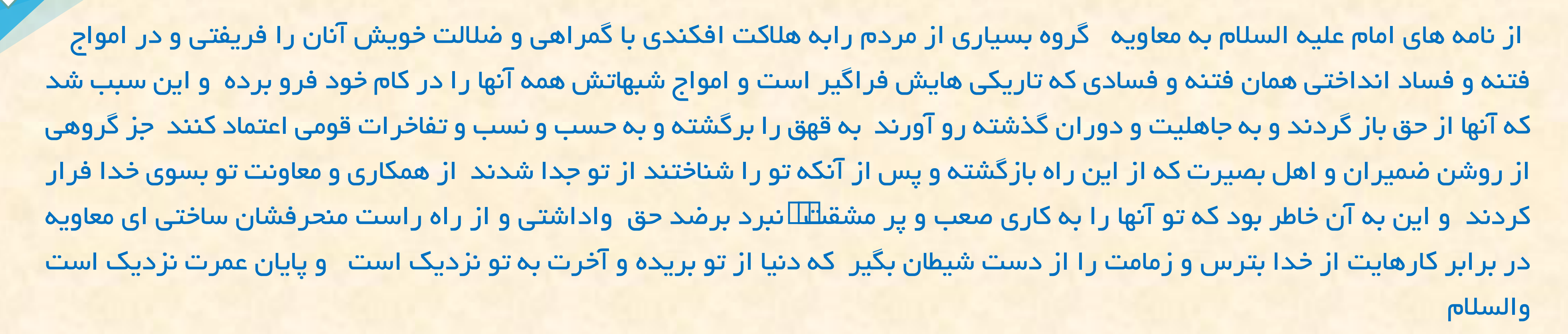
بین آنان راه دهی اگر بتوانی که غیر از تو دیگری را نشناسند این کار را بکن به زن بیش از حد خود تحمیل مکن زیرا زن همچون شاخه گل است نه قهرمان خشن احترامش را به حدی نگهدار که او را به فکر نیندازد که برای دیگری شفاعت کند بر حذر باش از اینکه در غیر جائی که باید غیرت به خرج داد اظهار غیرت کنی که نشانه سوءظن تو نسبت به او باشد زیرا اظهار بی اعتمادی و سوءظن زنان را به ناپاکی و بیگناهان را به آلودگی سوق می دهد برای هر کدام از خدمت گذارانت کاری معین ساز که او را در قبال آن مسک ول بدانی چرا که این سبب می شود کارها را به یکدیگر وانگذارند و در خدمتت سستی نکنند قبیله عشیره ات را گرامی دار زیرا آنها پر و بال توانند که به وسیله آنها پرواز می کنی و اصل و ریشه توانند که به آنها بازمی گردی و دست و نیروی توانند که با آن به دشمن حمله می کنی نیایش دین و دنیایت را نزد خداوند به امانت گذار و از او بهترین مقدرات را هم اکنون و در آینده در دنیا و آخرت مسک لت نما والسلام

نامه شماره سی و دو

و من كتاب له عليه السلام الى معاويه و اردیت جیلا من الناس كثيرا ، خدعتهم بغيك ، و القيتهم في موج بحرك ، تغشاهم الظلمات ، و تتلاطم بهم الشبهات ، فجاروا عن وجهتهم و نكصوا على اعقابهم ، و تولوا على ادبارهم ، و عولوا على احسابهم الا من فاء من اهل البصائر ، فانهم فارقوك بعد معرفتك ، و هربوا الى الله من موازرتك ، اذ حملتهم على الصعب ، و عدلت بهم عن القصد ، فاتق الله يا معاويه في نفسك ، و جاذب الشيطان قيادك ، فان الدنيا منقطعه عنك ، و الاخره قريبه منك ، و السلام

ترجمه

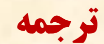
نهج البلاغه



از نامه های امام علیه السلام به معاویه گروه بسیاری از مردم رابه هلاکت افکندی با گمراهی و ضلالت خویش آنان را فریفتی و در امواج فتنه و فساد انداختی همان فتنه و فسادی که تاریکی هایش فراگیر است و امواج شبهاتش همه آنها را در کام خود فرو برده و این سبب شد که آنها از حق باز گردند و به جاهلیت و دوران گذشته رو آورند به قهق را برگشته و به حسب و نسب و تفاخرات قومی اعتماد کنند جز گروهی از روشن ضمیران و اهل بصیرت که از این راه بازگشته و پس از آنکه تو را شناختند از تو جدا شدند از همکاری و معاونت تو بسوی خدا فرار کردند و این به آن خاطر بود که تو آنها را به کاری صعب و پر مشقت نبرد برضد حق واداشتی و از راه راست منحرفشان ساختی ای معاویه در برابر کارهایت از خدا بترس و زمامت را از دست شیطان بگیر که دنیا از تو بریده و آخرت به تو نزدیک است و پایان عمرت نزدیک است والسلام

نامه شماره سی و سه

و من كتاب له عليه السلام إلى قثم بن العباس و هو عامله على مكة ، أما بعد ، فإن عيني بالمغرب كتب إلي يعلمني أنه وجه إلى الموسم أناس من أهل الشام العمي القلوب ، الصم الأسماع ، الكمه الأبصار ، الذين يلبسون الحق بالباطل ، و يطيعون المخلوق في معصية الخالق ، و يحتلبون الدنيا درها بالدين ، و يشترون عاجلها بآجل الأبرار المتقين ، و لن يفوز بالخير إلا عامله ، و لا يجزى جزاء الشر إلا فاعله فأقم على ما في يديك قيام الحازم الصليب ، و الناصح اللبيب ، و التابع لسلطانه ، المطيع لإمامه و إياك و ما يعتذر منه ، و لا تكن عند النعماء بطرا ، و لا عند البأساء فشلا ، و السلام



از نامه های امام علیه السلام به قثم بن عباس فرماندار امام در شهرمکه اما بعد مامور اطلاعات من در مغرب شام برایم نوشته و مرا آگاه ساخته که گروهی از مردم شام به سوی حج گسیل داشته شده اند گروهی کوردل ناشنوا و کور دیده که حق را با باطل مشوب می سازند و در طریق نافرمانی خالق از مخلوق اطاعت می کنند با دادن دین خود شیر از پستان دنیا می دوشند و آخرت را که در انتظار نیکان و پاکان است به متاع این دنیا می فروشند در حالیکه هر کار نیک نتیجه اش عاید عامل آن می شود و جزایش جز به فاعلش نمی رسد بنابراین در مورد آنچه در اختیار داری سخت قیام کن قیام شخصی دوراندیش و نیرومند قیام شخصی عاقل و نصیحت گر قیام کسیکه از سلطان خویش اطاعت می کند و مطیع فرمان امام و پیشوایش می باشد از این بپرهیز که عملی انجام دهی که در برابرش عذر بخواهی نه به هنگام اقبال نعمت مغرور و خوشحال باش و نه به هنگام شدائد سست و ترسو و ضعیف والسلام

نامه شماره سی و چهار

و من كتاب له عليه السلام الى محمد بن ابي بكر ، لما بلغه توجده من عزله بالاشتر عن مصر ، ثم توفي الاشتر في توجهه الى مصر قبل وصوله اليها : اما بعد ، فقد بلغني موجدتك من تسريح الاشتر الى عملك ، و اني لم افعل ذلك استبطاء لك في الجهد ، و لا ازديادا لك في الجد ، و لو نزعت ما تحت يدك من سلطانك ، لوليتك ما هو ايسر عليك مؤونة ، و اعجب اليك ولاية ان الرجل الذي كنت وليته امر مصر كان رجلا لنا ناصحا ، و على عدونا شديدا ناقما ، فرحمه الله فلقد استكمل ايامه ، و لاقى حمامه ، و نحن عنه راضون ، اولاه الله رضوانه ، و

نهج البلاغه

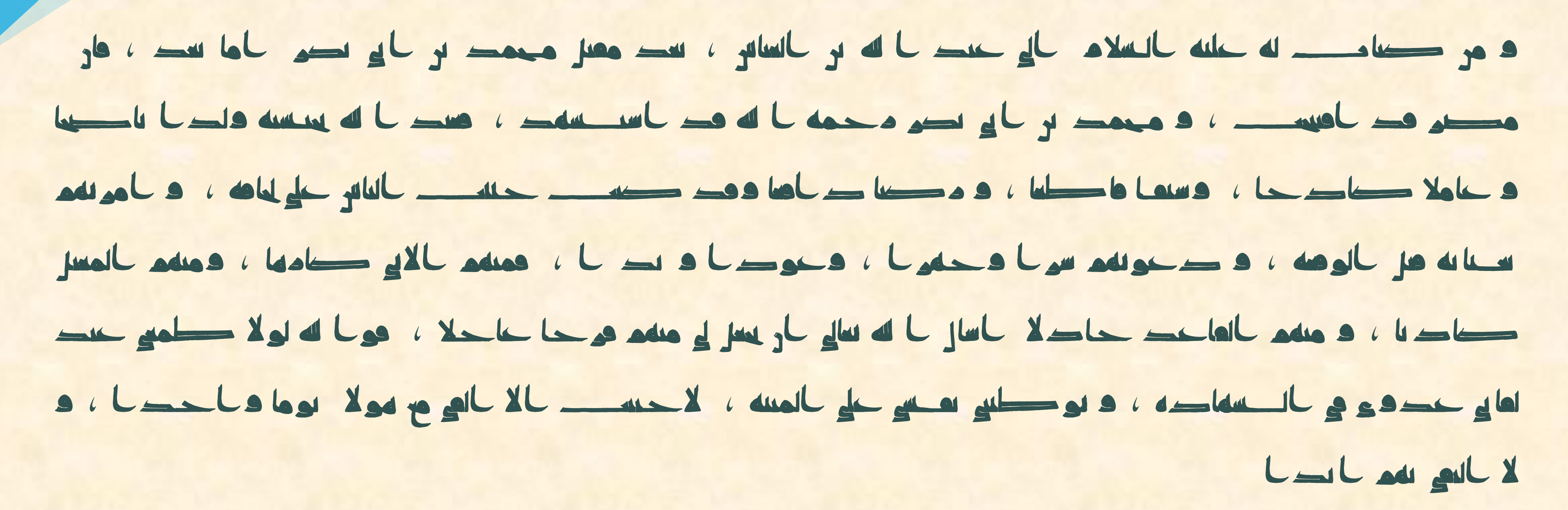
ضاعف الثواب له فاصحر لعدوك و امض على بصيرتك ، و شمر لحرب من حاربك ، و ادع الى سبيل ربك ، و اكثر الاستعانة بالله يكفك ما اهمك ، و يعنك على ما ينزل بك ، ان شاء الله ،

ترجمه

از نامه های امام علیه السلام به محمدابن ابوبکر هنگامی که در اثرعزلش از فرمانداری مصر و قراردادن مالک اشتر به جای او ناراحت شده بود و سرانجام که اشتر در بین راه از دنیا رفت و به آنجا نرسید اما بعد به من خبر رسیده که از فرستاده اشتر به سوی فرمانداریت ناراحت شده ای ولی این کار را من نه به این جهت انجام دادم که تو در تلاش و کوشش کندی ورزیده ایو یا برای این باشد که جدیت بیشتری به خرج دهی اگر آنچه در اختیارت قرار دارد از تو گرفتم تو را والی جائی قرار دادم که هزینه آن بر تو آسانتر و حکومت آن برایت جالب تر است آن مردیکه من او را فرماندار مصر کرده بودم مردی بود که نسبت به ما ناصح و خیرخواه و نسبت به دشمنانمان سختگیر و درهم کوبنده بود خدایا و را رحمت کند که ایام زندگی خود را کامل کرد عمر را به پایان برد و مرگ را ملاقات نمود در حالیکه ما از او راضی بودیم خداوند هم نعمت خشنودیش را بر او ارزانی دارد و پاداشش را مضاعف گرداند اما اکنون تو برای پیکار با دشمنت سپاه را بیرون آر و طبق بصیرت و فهمت در مبارزه با او حرکت کن دامن جنگ را برای کسیکه با تو می جنگد به کمر زن و مردم را در راه پروردگارت به مبارزه دعوت کن از خداوند بسیار یاری طلب که مشکلاتت را حل خواهد کرد و در شدائدی که بر تو نازل میشود یاریت می کند انشاءاللّه

نامه شماره سی و پنج

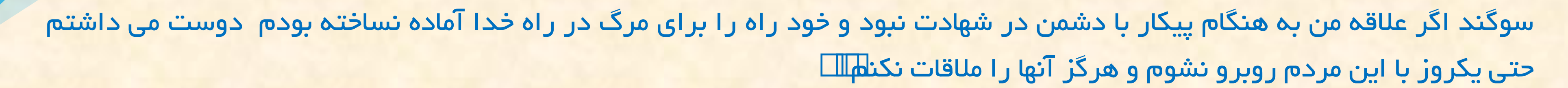
نهج البلاغه



و من كتاب له عليه السلام الى عبد الله بن العباس، بعد مقتل محمد بن ابى بكر بمصر: اما بعد، فان مصر قد افتتحت، و محمد بن ابى بكر رحمه الله قد استشهد، فعند الله نحتسبه ولدا ناصحا، و عاملا كادحا، و سيفا قاطعا، و ركنا دافعا، و قد كنت حثثت الناس على لحاقه، و امرتهم بغياثه قبل الوقعة، و دعوتهم سرا و جهرا، و عودا و بدءا، فمنهم الآتى كارها، و منهم المعتل كاذبا، و منهم القاعد خاذلا، اسال الله ان يجعل لى منهم فرجا عاجلا، فوالله لولا طمعى عند لقائى عدوى فى الشهادة، و توطينى نفسى على المنية، لاحببت الا القى مع هؤلاء يوما واحدا، و لا التقى بهم ابدا

ترجمه

از نامه های امام علیه السلام به عبداللّه بن عباس به شهادت محمدبن ابی بکر پس از شهادت محمدبن ابی بکر اما بعد مصر به دست دشمن گشوده شده و محمدبن ابی بکر که خدا رحمتش کند به شهادت رسیده این مصیبت را به حساب خداوند می گذاریم و اجر آن را از خدا مسالت داریم مصیبت فرزندی ناصح و کارگزاری تلاشگر و کوشا شمشیری برنده و قاطع و ستونی بازدارنده من مردم را به ملحق شدن به او و همکاریش تشویق و تحریض کردم و به آنها فرمان دادم که پیش از وقوع واقعه به فریادش برسند من آنها را آشکارا و پنهانی از آغاز تا انجام در حرکت به سوی او دعوت کردم عده ای هماهنگی خود را با اکراه اعلام و گروهی به طور دروغین خود را به بیماری زدند و گروه سوم افرادی بودند که برای تنها ماندن سپاه حق دست از یاریش کشیدند از خداوند تقاضا می کنم که برای نجات من از میان اینگونه افراد فرجی عاجل قرار دهد بخدا



سوگند اگر علاقه من به هنگام پیکار با دشمن در شهادت نبود و خود راه را برای مرگ در راه خدا آماده نساخته بودم دوست می داشتم حتی یکروز با این مردم روبرو نشوم و هرگز آنها را ملاقات نکنم

نامه شماره سی و شش

و مر ـــكـاــــب له علىه السلام الى احىه عمىل بر ىطالــــب ، ڡى دكـــر حىس ىاىعده الى ىعــــر الاعـدا ، و هو حـواب ـــكـاب ـــكـىه الله عمىل ڡىه حـــال الله حىــىا ـــكىها مر المسلمىر ، ڡلما ىلعه دلـــك سمر هاربا ، و ىكـــص ىادما ، ڡلحموه ىىعص الـطــرىو ، و ڡد طـڡلـــ الــسمىر للاىاىـــــــ ، ڡاڡىلوا ىىا ـــطلا و لا ، ڡما ـــكار الا ـــــــكموڡڡ ساعه حىى ىحا حرىـــىا ىعد ما احـــد مىه ىالمحىو ، و لم ىىو مىه عىر الرمو ، ڡلاىا ىلاى ما ىحا ڡدىى ـــحـــط ڡرىــىا و ىرـــــاڡىهم ڡى الـصـلال ، و حوالهم ڡى الــىىاه ، و حماحهم ڡى الىه ، ڡاىهم ڡد احمعوا على حرىى ــــكاحماعهم على حرىـــــ رسول الله ــــر ملى ، ڡحرى ـــــ ڡرىـــىا عىى الحوادى ڡمد ڡـــطعوا رحمى و سلوىى ىلـــطار اىر امى واما ما ىالـــــــــه مر راىى ڡى المىال ، ڡار راىى ڡىال المحلىر حىى الڡى الله ، لا ىرىدىى ــــكىره الىاس حولى عره ، و لا ىڡرڡهم عىى وحـــــىه ، و لا ىحسىر اىر اىـــىك ولو اسلمه الىاس مىـصرعا مىــىسا ، و لا معرا للصىم واهىا ، ولا سلس الرمام للعاىد ، و لا وطـى الـــطهر للراــــــــــب المىعىد ، ولــــكــىه ـــــكما ڡال احو

ىهج البلاعه



ترجمه

از نامه های امام علیه السلام این نامه را امام به عنوان پاسخ به برادرش عقیل بن ابیطالب در مورد لشکری که به سوی بعضی از دشمنان گسیل داشته نوشته است سپاهی انبوه از مسلمانان را به سوی او گسیل داشتم هنگامی که این خبر به او رسید دامن فرار را به کمر زد و با پشیمانی قدم به عقب گذاشت ولی سپاه در بعضی از راهها به او رسیدند و این هنگامی بود که خورشید به غروب نزدیک می شد لحظه ای نبرد بین آنها درگرفت و این کار به سرعت انجام شد این درست به اندازه توقف ساعتی بیش نبود و پس از آنکه سخت گلویش فشرده شد نیمه جانی از معرکه بدربرد و این در حالی بود که از او رمقی بیش نمانده بود و با سختی تمام نجات یافت قریش را همراه با تلاششان در گمراهی جولانشان در اختلاف و سرکشی آنها در تیه ضلالت واگذار که آنها با هم در نبرد با من همدست شده اند همانگونه که پیش از من در مبارزه با رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم هماهنگ و متحد بودند خدا قریش را به کیفر اعمالشان برساند آنها پیوند خویشاوندیم را بریدند و حکومت فرزند مادرم پیامبر را از من سلب کردند اما آنچه را در مورد جنگ از من پرسیده ای و نظر مرا در این باره خواسته ای عقیده من این است با کسانی که پیکار با ما را حلال می شمارند پیکار کنم تا آنگاه که خداوند را ملاقات نمایم و در این راه نه کثرت جمعیت در اطرافم موجب عزت و قدرت برایم خواهد شد و نه متفرق شدن آنان از اطرافم موجب وحشت هرگز گمان نکنی که فرزند پدرت اگر چه مردم او را رها کنند به تضرع و خشوع افتد و یا در برابر ظلم سستی بخرج دهد و تسلیم و راضی شود و نیز گمان مبر که برادرت زمام خویش را به دست هر کس بسپارد یا به این و آن سواری دهد بلکه بدان گونه است که شاعر قبیله بنی سلیم گفته است اگر از من بپرسی چگونه هستی جواب می دهم در برابر مشکلات زمان صبور و با استقامتم بر من مشقت بار است که حزن واندوهی در چهره ام دیده شود که موجب شماتت دشمن یا ناراحتی دوست گردد

نامه شماره سی و هفت

و من كتاب له عليه السلام الى معاويه فسبحان الله ما اشد لزومك للاهواء المبتدعه ، و الحيره المتبعه ، مع تضييع الحقائق و اطراح الوثائق ، التي هي لله طلبه ، و على عباده حجه فاما اكثارك الحجاج على عثمان وقتلته ، فانك انما نصرت عثمان حيث كان النصر لك ، و خذلته حيث كان النصر له ، و السلام

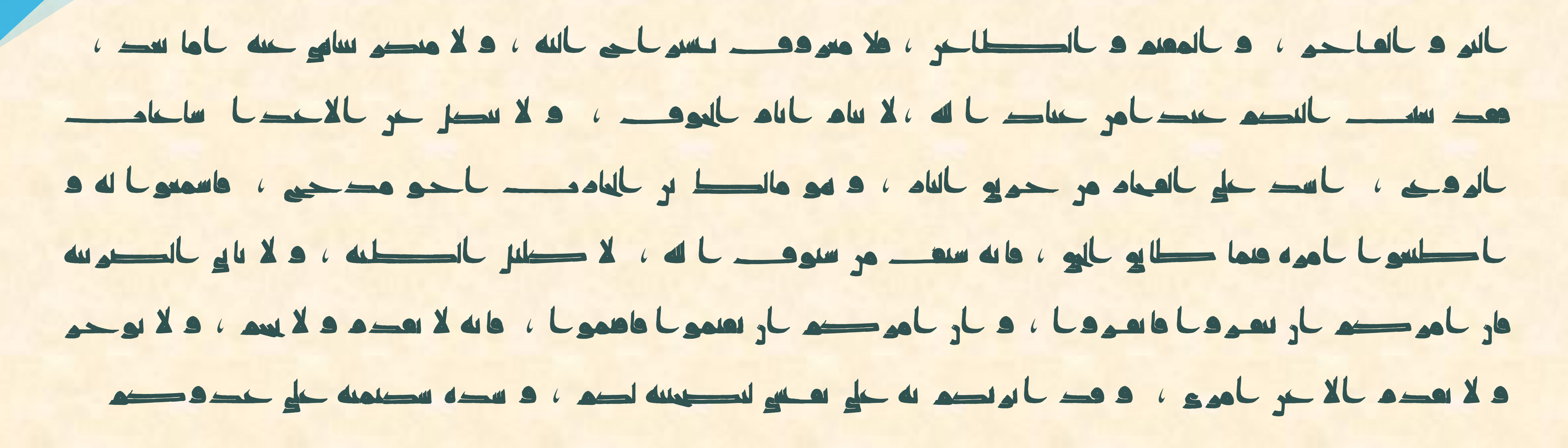
ترجمه

از نامه های امام علیه السلام به معاویه سبحان اللّه چقدر به هوا و هوسهای بدعت آمیز و سرگردان کننده وابسته ای آنهم همراه تضییع حقائق و دورافکندن دلائل مطمئن که مطلوب خداوند است و اتمام کننده حجت اما اینکه بسیار به خون عثمان و نسبت به کشندگان او احتجاج می کنی به روشنی باید بگویم تو آنجا به یاری عثمان برخاستی که در حقیقت یاری خودت بود ولی در آنجا که تنها یاری عثمان بود دست از یاریش برداشتی والسلام

نامه شماره سی و هشت

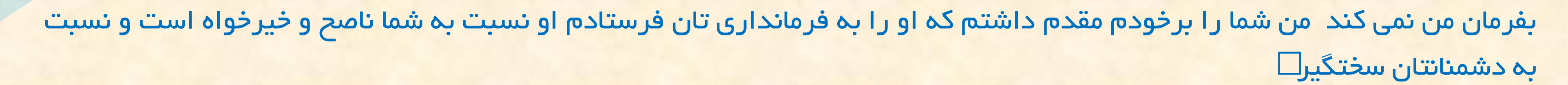
و من كتاب له عليه السلام الى اهل مصر ، لما ولى عليهم الاشتر من عبد الله علي امير المومنين ، الى القوم الذين غضبوا لله حين عصي في ارضه ، و ذهب بحقه ، فضرب الجور سرادقه على

نهج البلاغه



ترجمه

از نامه های امام علیه السلام به ملت مصر آنگاه که مالک اشتر را زمامدار آنها ساخت   از بنده خدا علی امیرمؤمنان به سوی مردمی که خشم و نفرتشان برای خاطر خدا و به خاطر این بود که گروهی از فرمانش سر برتافتند   و بر روی زمین معصیت او می شد حق او از بین رفته بود در آن هنگام که جور و ستم خیمه و سرا پرده خود را بر نیک و بد بر کسانیکه حاضر و مسافر بودند بر سر همگان افراشته بود در آن هنگام که نه معروف و نیکی وجود داشت که انسان در کنار آن احساس آرامش کند و نه از منکر و زشتی اجتناب می شد   اما بعد یکی از بندگان خداوند را بسوی شما فرستادم که به هنگام خوف مردم از جنگ خواب به چشم راه نمی دهد در ساعات ترس و وحشت از دشمن هراس نخواهد داشت و نسبت به بدکاران از شعله آتش سوزنده تر است او مالک بن حارث از قبیله مذحج است سخنش را بشنوید و فرمانش را در آنجا که مطابق حق است اطاعت کنید چرا که او شمشیری است از شمشیرهای خدا که نه تیزش به کندی می گراید و نه ضربتش بی اثر می گردد اگر او فرمان بسیج و حرکت داد حرکت کنید و اگر دستور توقف داد توقف نمائید که او هیچ اقدام هجوم عقب نشینی و پیشروی جز



بفرمان من نمی کند من شما را برخودم مقدم داشتم که او را به فرمانداری تان فرستادم او نسبت به شما ناصح و خیرخواه است و نسبت به دشمنانتان سختگیر

نامه شماره سی و نه

و من كتاب له عليه السلام الى عمرو بن العاص فانك قد جعلت دينك تبعا لدنيا امرئ ظاهر غيه ، مهتوك ستره ، يشين الكريم بمجلسه ، و يسفه الحليم بخلطته ، فاتبعت اثره ، و طلبت فضله ، اتباع الكلب للضرغام يلوذ بمخالبه ، و ينتظر ما يلقى اليه من فضل فريسته ، فاذهبت دنياك و آخرتك و لو بالحق اخذت ادركت ما طلبت ، فان يمكن الله منك و من ابن ابي سفيان اجزكما بما قدمتما ، و ان تعجزا و تبقيا فما امامكما شر لكما ، و السلام

ترجمه

از نامه های امام علیه السلام به عمر و عاص تو دین خود را تابع کسی قرار داده ای که گمراهی و ضلالتش آشکار است و پرده اش دریده افراد با شخصیت و بزرگوار در همنشینی با او ل که دار می شوند و انسان حلیم و عاقل با معاشرت با او به سفاهت و نادانی می گراید   تو گام به جای قدم او گذاشتی و بخشش او را خواستار گردیدی همچون سگی که به دنبال شیری برود به چنگال او متکی شده و منتظر قسمتهای اضافی شکارش باشد که به سوی او اندازد تو با این کار دنیا و آخرتت را تباه کرده ای در حالیکه اگر به حق می پیوستی آنچه می خواستی به آن می رسیدی چرا که استعداد کافی داری اگر خداوند به من امکان دهد و دستم به تو و پسر ابوسفیان برسد کیفر آنچه انجام داده اید به



شما خواهم داد   اما اگر حوادث به صورتی پیش آمد که من آن قدرت را نیافتم و شما باقیماندید آنچه در پیش دارید و در سرای آخرت برای شما مهیا شده بدتر است. والسلام.

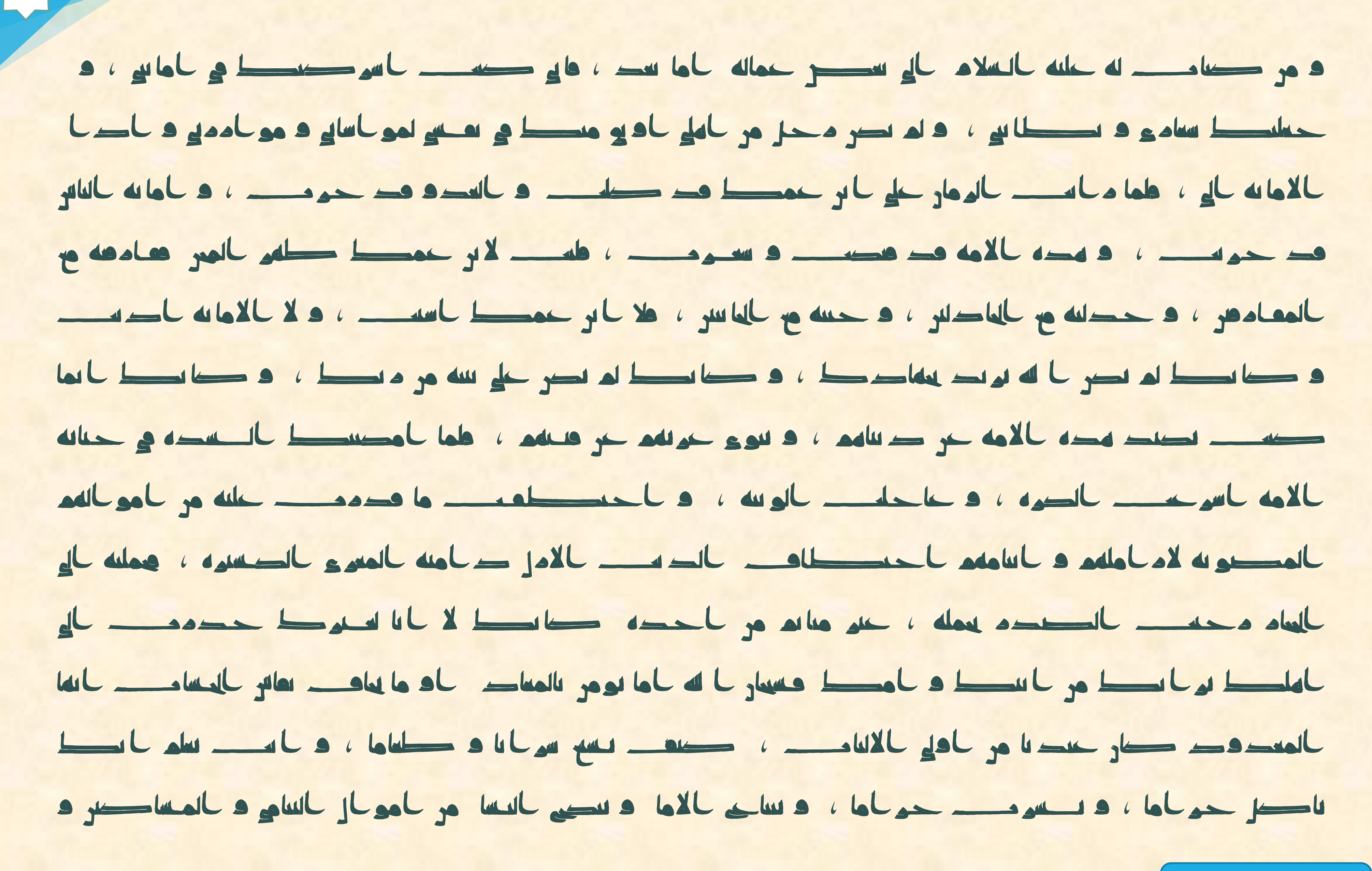
نامه شماره چهل

و من كتاب له عليه السلام الى بعض عماله: اما بعد، فقد بلغني عنك امر، ان كنت فعلته فقد اسخطت ربك، و عصيت امامك، و اخزيت امانتك. بلغني انك جردت الارض فاخذت ما تحت قدميك، و اكلت ما تحت يديك، فارفع الي حسابك، و اعلم ان حساب الله اعظم من حساب الناس، و السلام

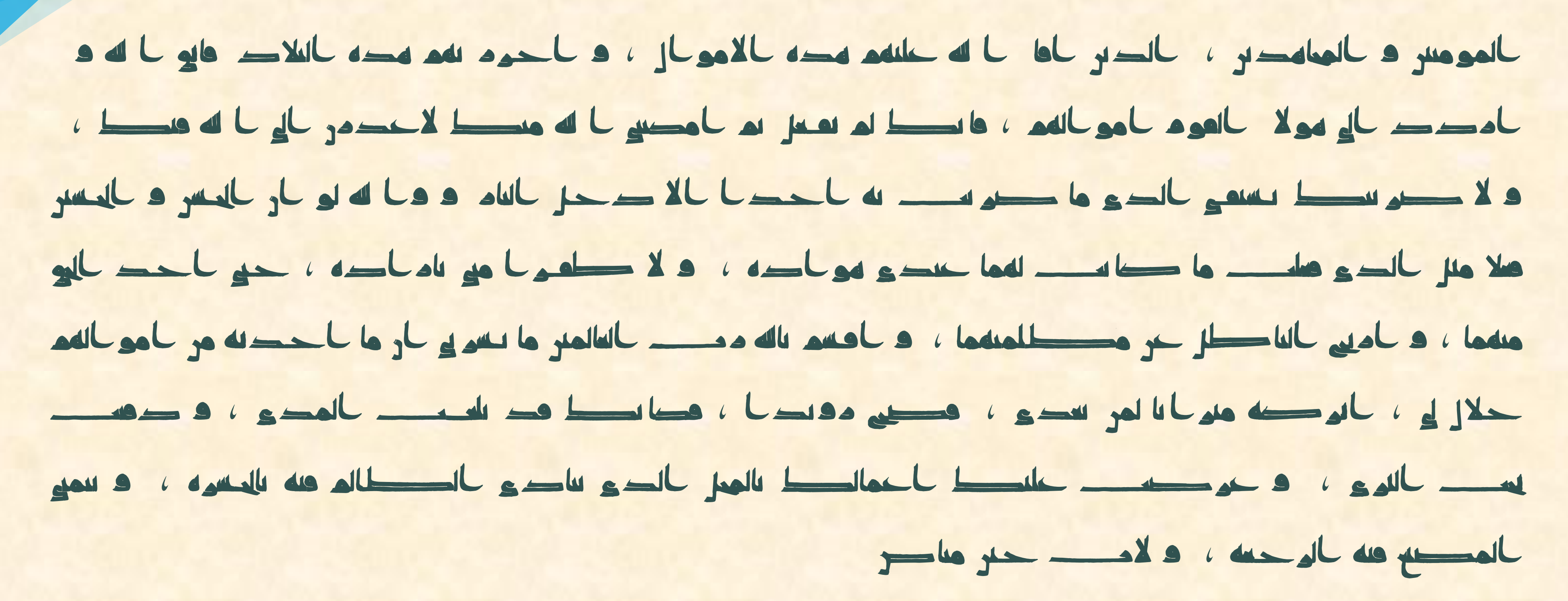
ترجمه

از نامه های امام علیه السلام به یکی از فرمانداران‌اش اما بعددرباره تو به من جریانی گزارش شده است که اگر انجام داده باشی پروردگارت را بخشم آورده ای امامت را عصیان کرده ای و امانت فرمانداری خود را به رسوائی کشیده ای به من خبر رسیده که تو زمینهای آباد را ویران کرده ای و آنچه توانسته ای تصاحب نموده ای و از بیت المال که زیر دستت بوده است به خیانت خورده ای فورا حساب خویش را برایم بفرست و بدان که حساب خداوند از حساب مردم سخت تر است والسلام.

نامه شماره چهل و یک



و من كتاب له عليه السلام إلى بعض عماله أما بعد، فإني كنت أشركتك في أمانتي، و
جعلتك شعاري و بطانتي، و لم يكن رجل من أهلي أوثق منك في نفسي لمواساتي و موازرتي و أداء
الأمانة إلي، فلما رأيت الزمان على ابن عمك قد كلب، و العدو قد حرب، و أمانة الناس
قد خزيت، و هذه الأمة قد فنكت و شغرت، قلبت لابن عمك ظهر المجن ففارقته مع
المفارقين، و خذلته مع الخاذلين، و خنته مع الخائنين، فلا ابن عمك آسيت، و لا الأمانة أديت،
و كأنك لم تكن الله تريد بجهادك، و كأنك لم تكن على بينة من ربك، و كأنك إنما
كنت تكيد هذه الأمة عن دنياهم، و تنوي غرتهم عن فيئهم، فلما أمكنتك الشدة في خيانة
الأمة أسرعت الكرة، و عاجلت الوثبة، و اختطفت ما قدرت عليه من أموالهم
المصونة لأراملهم و أيتامهم اختطاف الذئب الأزل دامية المعزى الكسيرة، فحملته إلى
الحجاز رحيب الصدر بحمله، غير متأثم من أخذه، كأنك لا أبا لغيرك حدرت إلى
أهلك تراثك من أبيك و أمك، فسبحان الله أما تؤمن بالمعاد أو ما تخاف نقاش الحساب، أيها
المعدود كان عندنا من أولي الألباب، كيف تسيغ شرابا و طعاما، و أنت تعلم أنك
تأكل حراما، و تشرب حراما، و تبتاع الإماء و تنكح النساء من أموال اليتامى و المساكين و



ترجمه

از نامه های امام علیه السلام به یکی از فرماندارانش اما بعد من تو را شریک در امانتم حکومت و زمامداری قرار دادم و تو را صاحب اسرار خود ساختم من از میان خاندان و خویشاون دانم مطمئن تر از تو نیافتم به خاطر مواسات یاری و اداء امانتی که در تو سراغ داشتم اما تو همین که دیدی زمان بر پسر عمت سخت گرفته و دشمن در نبرد محکم ایستاده امانت در میان مردم خوار و بی مقدار شده و این امت اختیار را از دست داده و حمایت کننده اینمی یابد عهد و پیمانت را نسبت به پسر عمت دگرگون ساختی و همراه دیگران مفارقت جستی با کسانی که دست از یاریش کشیدند همصدا شدی و با خائنان نسبت به او خیانت ورزیدی نه پسر عمت را یاری کردی و نه حق امانت را ادا نمودی گویا تو جهاد خود را به خاطر خدا انجام نداده ای گویا حجت و بینه ای از طرف پروردگارت دریافت نداشته ای و گویا تو با این امت برای تجاوز و غصب

دنیایشان حیله و نیرنگ به کار می بردی و مقصدت این بود که اینها را بفریبی و غنائمشان را در اختیار گیری پس آنگاه که امکان تشدید خیانت به امت را پیدا کردی تسریع نمودی با عجله به جان بیت المال آنها افتادی و آنچه در قدرت داشتی از اموالشان که برای زنان بیوه و ایتامشان نگهداری می شد ربودی همانند گرگ گرسنه ایکه گوسفند زخمی و استخوان شکسته ای را برباید. سپس آنرا به سوی حجاز با سینه ای گشاده و دل خوش حمل نمودی بی آنکه در این کار احساس گناه کنی بی پدر باد دشمنت گویا میراث پدر و مادرت را بسرعت به خانه خود حمل می کردی سبحان اللّه آیا به معاد ایمان نداری از بررسی دقیق حساب در روز قیامت نمی ترسی ای کسی که در پیش ما از خردمندان بشمار می آمدی چگونه خوردنی و آشامیدنی را در دهان فرو می بری در حالیکه می دانی حرام می خوری و حرام می آشامی چگونه با اموال ایتام و مساکین و مؤمنان و مجاهدان راه خدا کنیز می خری و زنان را به همسری می گیری در حالیکه می دانی این اموال را خداوند به آنان اختصاص داده و به وسیله آن مجاهدین بلاد اسلام را نگهداری و حفظ می نماید. از خدا بترس و اموال اینها را به سویشان بازگردان که اگر این کار را نکنی و خداوند به من امکان دهد وظیفه ام را در برابر خدا درباره تو انجام خواهم داد و با این شمشیرم که هیچکس را با آن نزدم مگر اینکه داخل دوزخ شد بر تو خواهم زد به خدا سوگند اگر حسن و حسین این کار را کرده بودند هیچ پشتی بانی و هوا خواهی از ناحیه من دریافت نمی کردند و در اراده من اثر نمی گذاردند تا آنگاه که حق را از آنها بستانم و ستمهای ناروائی را که انجام داده اند دور سازم به خداوندی که پروردگار جهانیان است سوگند اگر فرضا آنچه تو گرفته ای برای من حلال بود خوشایندم نبود که آنرا میراث برای بازماندگانم بگذارم بنابراین دست نگهدار و اندیشه نما فکر کن به مرحله آخر زندگی رسیده ای در زیر خاکها پنهان شده ای و اعمالت به تو عرضه شده در جائی که ستمگر با صدای بلند ندای حسرت را می دهد. و کسیکه عمر خود را ضایع ساخته درخواست بازگشت می کند ولی راه فرار و چاره مسدود است.

نامه شماره چهل و دو

و من كتاب له عليه السلام الى عمر بن ابي سلمة المخزومي ، و كان عامله على البحرين ، فعزله ، و استعمل النعمان بن عجلان الزرقي مكانه اما بعد ، فاني قد وليت النعمان بن عجلان الزرقي على البحرين ، و نزعت يدك

نهج البلاغه

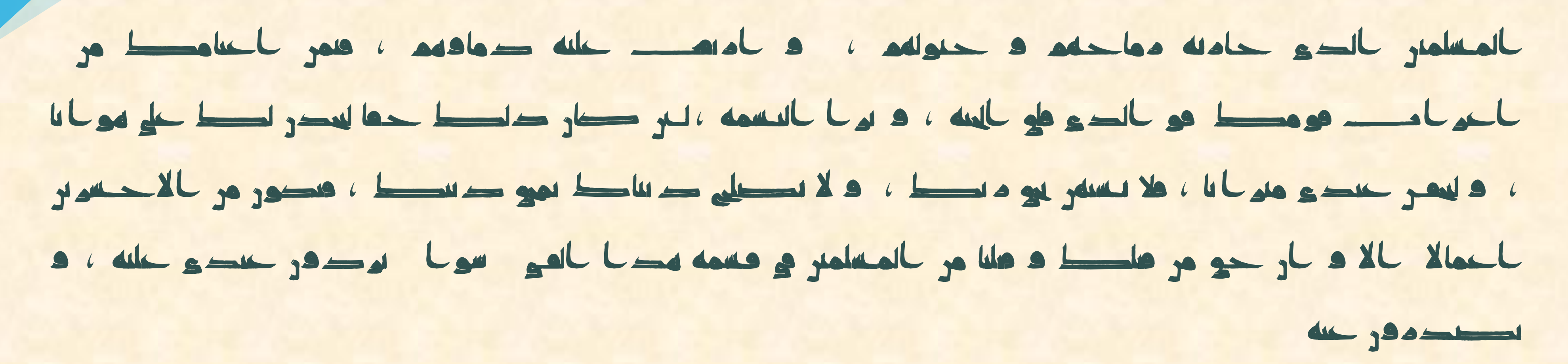
بلا ذم لك ، و لا تثريب عليك ، فقد أحسنت الولاية ، و أديت الأمانة ، فأقبل غير ظنين ، و لا ملوم ، و لا متهم ، و لا مأثوم ، فقد أردت المسير إلى ظلمة أهل الشام و أحببت أن تشهد معي ، فإنك ممن أستظهر به على جهاد العدو ، و إقامة عمود الدين ، إن شاء الله

ترجمه

از نامه های امام علیه السلام به عمربن ابوسلمه مخزومی فرماندار بحرین که بدین وسیله او را برکنار و نعمان بن عجلان زرقی را به جایش منصوب فرمود اما بعد من نعمان ابن عجلان زرقی را فرماندار بحرین قرار دادم و اختیار تو را از فرمانداری آنجا برگرفتم بدون اینکه این کار برای تو مذمت و یا ملامت در برداشته باشد چرا که تو زمامداری را به نیکی انجام دادی و حق امانت را اداء نمودی بنابراین بسوی ما حرکت کن بی آنکه مورد سوءظن یا ملامت یا متهم و یا گناهکار باشی زیرا من تصمیم گرفته ام به سوی ستمگران اهل شام حرکت کنم و دوست دارم تو با من باشی چرا که تو از کسانی هستی که من در جهاد با دشمن و برپاداشتن ستونهای دین از آنها استعانت می جویم انشاءاللّه

نامه شماره چهل و سه

و من كتاب له عليه السلام إلى مصقلة بن هبيرة الشيباني ، و هو عامله على أردشير خرة بلغني عنك أمر إن كنت فعلته فقد أسخطت إلهك ، و عصيت إمامك : أنك تقسم في



ترجمه

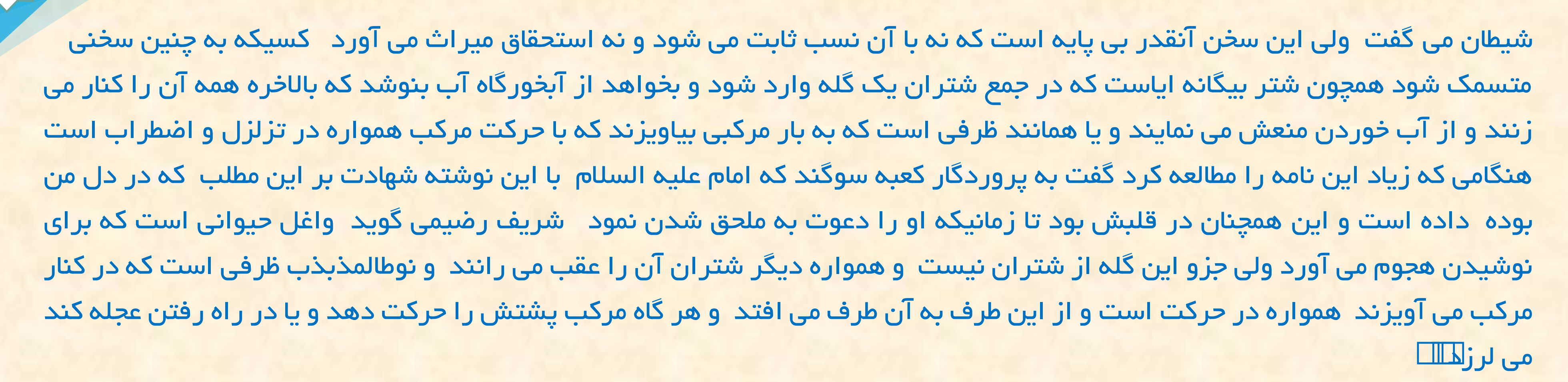
از نامه های امام علیه السلام به مصقله ابن هبیره شیبانی فرماندار اردشیرخره یکی از شهرهای فارس به من درباره تو گزارشی رسیده که اگر درست باشد و این کار را انجام داده باشی پروردگارت را به خشم آورده و امامت را عصیان کرده ای گزارشی رسیده که تو غنائم مربوط به مسلمانان که به وسیله اسلحه و اسبهایشان به دست آمده و خونهایشان در این راه ریخته شده در بین افرادی از بادیه نشینان قبیله ات که خود برگزیده ای تقسیم میکنی سوگند به کسیکه دانه را در زیر خاک شکافت و روح انسانی را آفرید اگر این گزارش درست باشد تو در نزد من خوار خواهی شد و ارزش و مقدارت کم خواهد بود حق پروردگارت را سبک مشمار و دنیایت را با نابودیدینت اصلاح مکن که از زیانکارترین افراد خواهی بود آگاه باش حق مسلمانانی که نزد من و یا پیش تو هستند در تقسیم این اموال مساوی است باید همه آنها به نزد من آیند و سهمیه خود را از من بگیرند

نامه شماره چهل و چهار

ومن كتاب له عليه السلام إلى زياد بن أبيه، وقد بلغه أن معاوية كتب إليه يريد خديعته
باستلحاقه وقد عرفت أن معاوية كتب إليك يستزل لبك، ويستفل غربك، فاحذره، فإنما
هو الشيطان يأتي المرء من بين يديه ومن خلفه، وعن يمينه وعن شماله، ليقتحم غفلته، ويستلب غرته
وقد كان من أبي سفيان في زمن عمر بن الخطاب فلتة من حديث النفس، ونزغة من نزغات
الشيطان لا يثبت بها نسب ولا يستحق بها إرث، والمتعلق بها كالواغل المدفع، والنوط
المذبذب فلما قرأ زياد الكتاب قال شهد بها ورب الكعبة، ولم تزل في نفسه حتى ادعاه
معاوية قال الرضي قوله عليه السلام الواغل هو الذي يهجم على الشرب ليشرب معهم وليس
منهم، فلا يزال مدفعا محاجزا والنوط المذبذب هو ما يناط برحل الراكب من قعب
أو قدح أو ما أشبه ذلك، فهو أبدا يتقلقل إذا حث ظهره واستعجل سيره

ترجمه

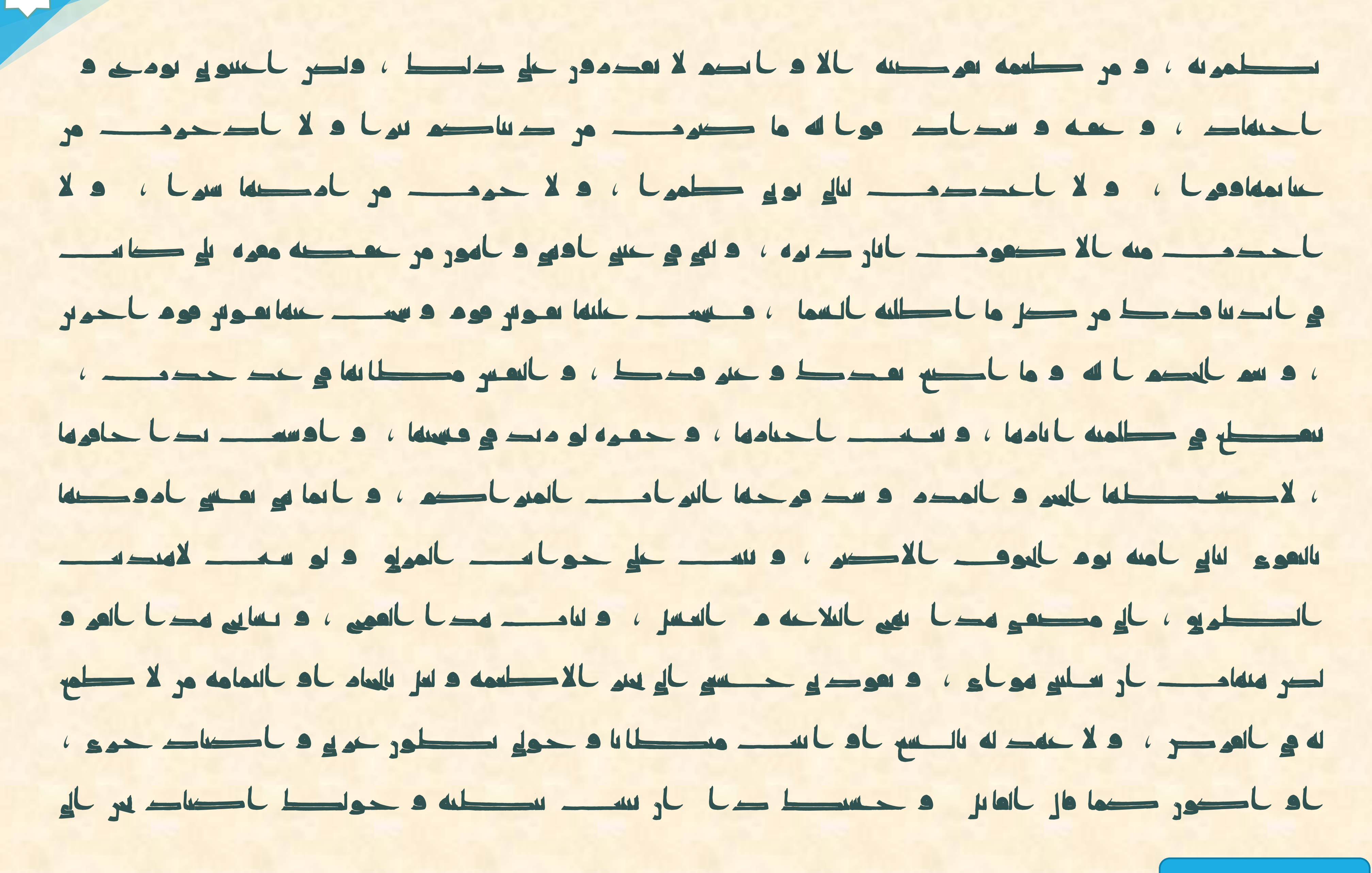
از نامه های امام علیه السلام به زیادابن ابیه و این هنگامی بود که به او گزارش رسید معاویه می خواهد با ملحق ساختن زیاد به فرزندان ابوسفیان ویرا بفریبد چون در نسب زیاد سخن بود من اطلاع یافتم که معاویه نامه ای برایت نوشته تا عقلت را بدزدد و عزم و تصمیمت را درهم بشکند از او برحذر باش که شیطان است از هر طرف به سراغ انسان می آید از پیش رو پشت سر از راست و چپ می آید تا در حال غفلت او را تسلیم خود سازد و درک و شعورش را بدزدد آری ابوسفیان در زمان عمرابن خطاب سخنی بدون اندیشه از پیش خود و با تحرکات



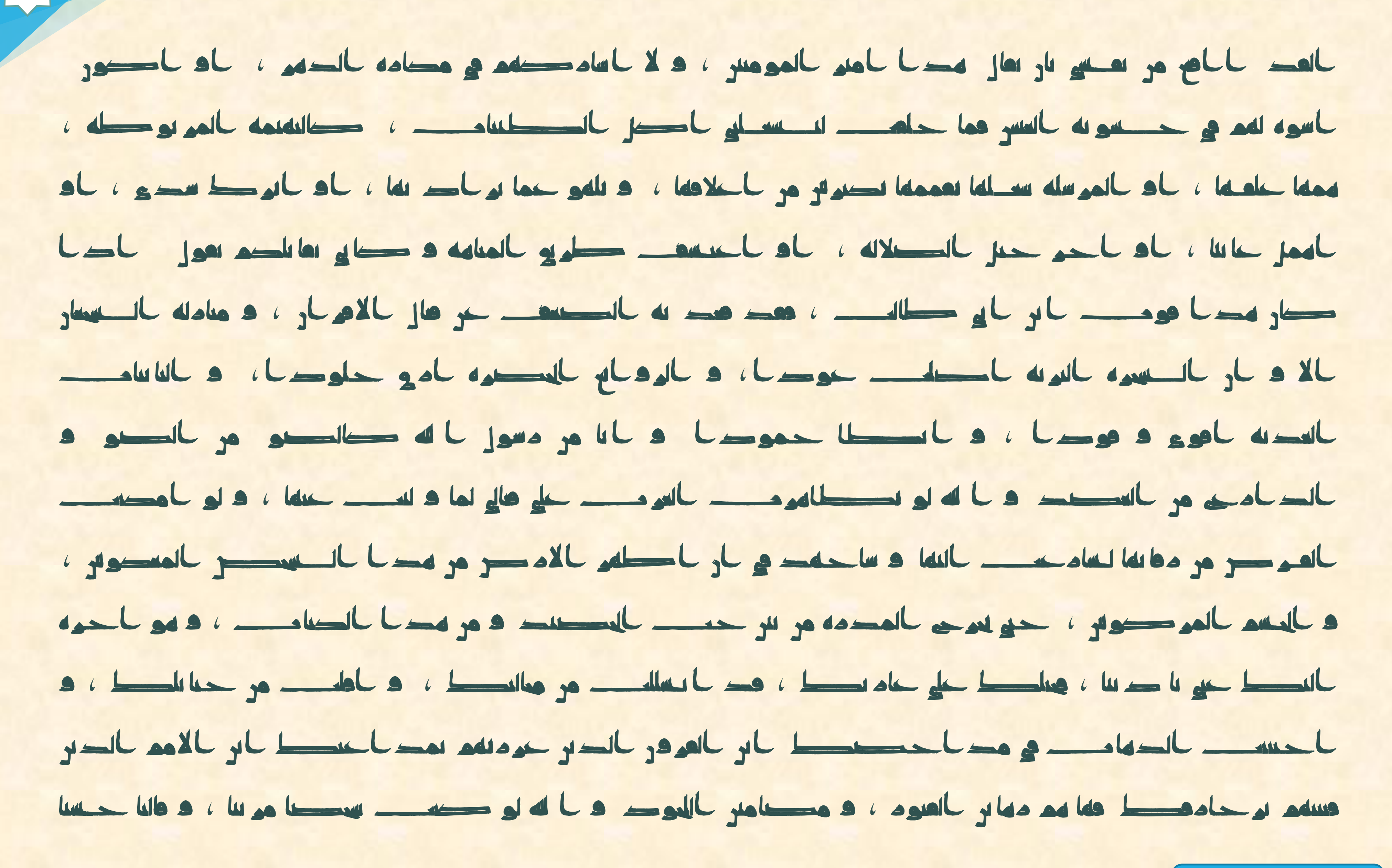
شیطان می گفت ولی این سخن آنقدر بی پایه است که نه با آن نسب ثابت می شود و نه استحقاق میراث می آورد   کسیکه به چنین سخنی متسمک شود همچون شتر بیگانه ایاست که در جمع شتران یک گله وارد شود و بخواهد از آبخورگاه آب بنوشد که بالاخره همه آن را کنار می زنند و از آب خوردن منعش می نمایند و یا همانند ظرفی است که به بار مرکبی بیاویزند که با حرکت مرکب همواره در تزلزل و اضطراب است هنگامی که زیاد این نامه را مطالعه کرد گفت به پروردگار کعبه سوگند که امام علیه السلام با این نوشته شهادت بر این مطلب که در دل من بوده داده است و این همچنان در قلبش بود تا زمانیکه او را دعوت به ملحق شدن نمود   شریف رضیمی گوید واغل حیوانی است که برای نوشیدن هجوم می آورد ولی جزو این گله از شتران نیست و همواره دیگر شتران آن را عقب می رانند و نوطالمذبذب ظرفی است که در کنار مرکب می آویزند همواره در حرکت است و از این طرف به آن طرف می افتد و هر گاه مرکب پشتش را حرکت دهد و یا در راه رفتن عجله کند می لرزد

نامه شماره چهل و پنج

و من كتاب له عليه السلام إلى عثمان بن حنيف الانصاري و كان عامله على البصرة و قد بلغه
انه دعي الى وليمة قوم من اهلها ، فمضى اليها قوله اما بعد ، يا ابن حنيف فقد بلغني ان رجلا من فتية
اهل البصرة دعاك الى مادبة فاسرعت اليها تستطاب لك الالوان ، و تنقل اليك الجفان
و ما ظننت انك تجيب الى طعام قوم ، عائلهم مجفو و غنيهم مدعو فانظر الى ما تقضمه من
هذا المقضم ، فما اشتبه عليك علمه فالفظه ، و ما ايقنت بطيب وجوهه فنل منه الا و
ان لكل ماموم اماما ، يقتدي به و يستضيء بنور علمه ، الا و ان امامكم قد اكتفى من دنياه



بطونه ، و من خلقه يوصله بالا و بأنهم لا يقدرون على ذلك ، ولكن باحسوني يومئ و
الحسنات ، و حقه و سداد قوله ما خوف من دنياهم شيئا و لا الخوف من
سابقهم ، و لا الحدث الى نوى ظلموا ، و لا خوف من آخرتها شيئا ، و لا
الحدث منه الا الخوف آثار ذنوبه ، ولهم في حق ذوي و أمور من حقيقته يعرفه بلى كتاب
في الذي يجد من حظ ما ناله السما ، فيسبب علمها يعرفون قومه و يسبب حسابهم قومه الجور
، و من الحكم الله و ما الشيخ بعد ذلك و حق قد ذلك ، و الغير مطالبها في عهد حدود ،
يقطع في ظلمه آبائها ، و يسبب الحياة ، و حقوق لو ... في قضيتها ، و الوسيلة بذا حاولها
، لا يستطيعها الا من و المدد و قد وجدها الوراثة المرابطة ، و انما في نفسي اذ وجدها
بالقوى لنا امه يوم الوقت الاصر ، و يسبب على جوانب المولى و لو سعى لا يحدث
الطول ، أي مصطفى هذا في نهج البلاغة ه الغير ، و لنا هذا الغي ، و نسالني هذا الهوى و
لكن مقامات بان سلبي مواي ، و يعودني حسين الى بعد الاخطبه و لئن بالناء او النمامه من لا يطمع
له في الغرض ، و لا يقعد له بالسبع او انسان مطلقا و حولي يسطون عوي و اصحاب حوى ،
او اسور حمل فان الغابر و حسبنا بذا بان سبيله و حولنا اصحاب بني الي



أأقنع من نفسي بأن يقال: هذا أمير المؤمنين، ولا أشاركهم في مكاره الدهر، أو أكون أسوة لهم في جشوبة العيش، فما خلقت ليشغلني أكل الطيبات، كالبهيمة المربوطة، همها علفها، أو المرسلة شغلها تقممها، تكترش من أعلافها، وتلهو عما يراد بها، أو أترك سدى، أو أهمل عابثا، أو أجر حبل الضلالة، أو أعتسف طريق المتاهة، وكأني بقائلكم يقول: إذا كان هذا قوت ابن أبي طالب، فقد قعد به الضعف عن قتال الأقران، ومنازلة الشجعان، ألا وإن الشجرة البرية أصلب عودا، والروائع الخضرة أرق جلودا، والنابتات العذية أقوى وقودا، وأبطأ خمودا، وأنا من رسول الله كالضوء من الضوء والذراع من العضد، والله لو تظاهرت العرب على قتالي لما وليت عنها، ولو أمكنت الفرص من رقابها لسارعت إليها، وسأجهد في أن أطهر الأرض من هذا الشخص المعكوس، والجسم المركوس، حتى تخرج المدرة من بين حب الحصيد، ومن هذا الكتاب، وهو آخره: إليك عني يا دنيا، فحبلك على غاربك، قد انسللت من مخالبك، وأفلت من حبائلك، واجتنبت الذهاب في مداحضك، أين القرون الذين غررتهم بمداعبك، أين الأمم الذين فتنتهم بزخارفك، فها هم رهائن القبور، ومضامين اللحود، والله لو كنت شخصا مرئيا، وقالبا حسيا

، لا ڡمىـــــ ـعلىـــــط حــدود ا لله ڡى عــىاد حــودىهم ىالاماىى ، و امر الڡسمه ڡى المهاوى ، و ملوط

اسلمهم الى التلڡـــ ، و اوردهم موارد البلا ، اد لا ڡود و ـــحــدود مىماٮـــــ مں وطں

دحـــحـــط ملو ، و مں دحـــــــ لىســط حــرو ، و مں ادوه عں حىاىلـــط ڡهو ، و السالم مىـط لا

سالى اں ســـاو له مىاحه ، و الدىىا عىده صــوم حار اىسلاحه احوى عں ڡو ا لله لا ادل لـــط ڡىسىدلى

، ولا اىسر لـــط ڡىعودىو و امر ا لله ىمىا اسىو ڡىها ىمـــىسه ا لله لا دوحـــر ىعــى دىاصه ىعس مىها الى

الامـــور اذا ادىرت ڡىـــــ ـعلىه مصـــطلوما ، و ىعم ىالملى مادوما ، و لا ىدحر مطلى حـــسر ما ، ىىصـــــ

مىها ، مسموحه دموعها الملى السالمه مں دحىها ڡىوط و ىــسح الوىــصــه مں عـــىسها ڡوىــصــر و

ىاصـر على مں داده ڡىهم ڡوحــــ اذا ا عىه اذا ا اصدى ىىد السىر المىطــاوله ىالىعمه الهالمه ،

و السالمه الموجعه طــوى لىعس ادحـــــ الى دىىا ڡوحـــىها ، و حــوصـــــ ىىسها ىوسها ، و ىمـــوحــــ ڡى

اللىل حمىصــها ، حى اذا ا حلــــ الدوى علىها اڡوىـــــ ادصــها ، و ىوسدحـــ صـعها ، ڡى

ىعـــىىو اسڡو حىوىهم حوڡـــ معادهم ، و ىلاڡـــ عں مصاحعهم حىوىهم ، و همهمــــ ىدحــر دىهم

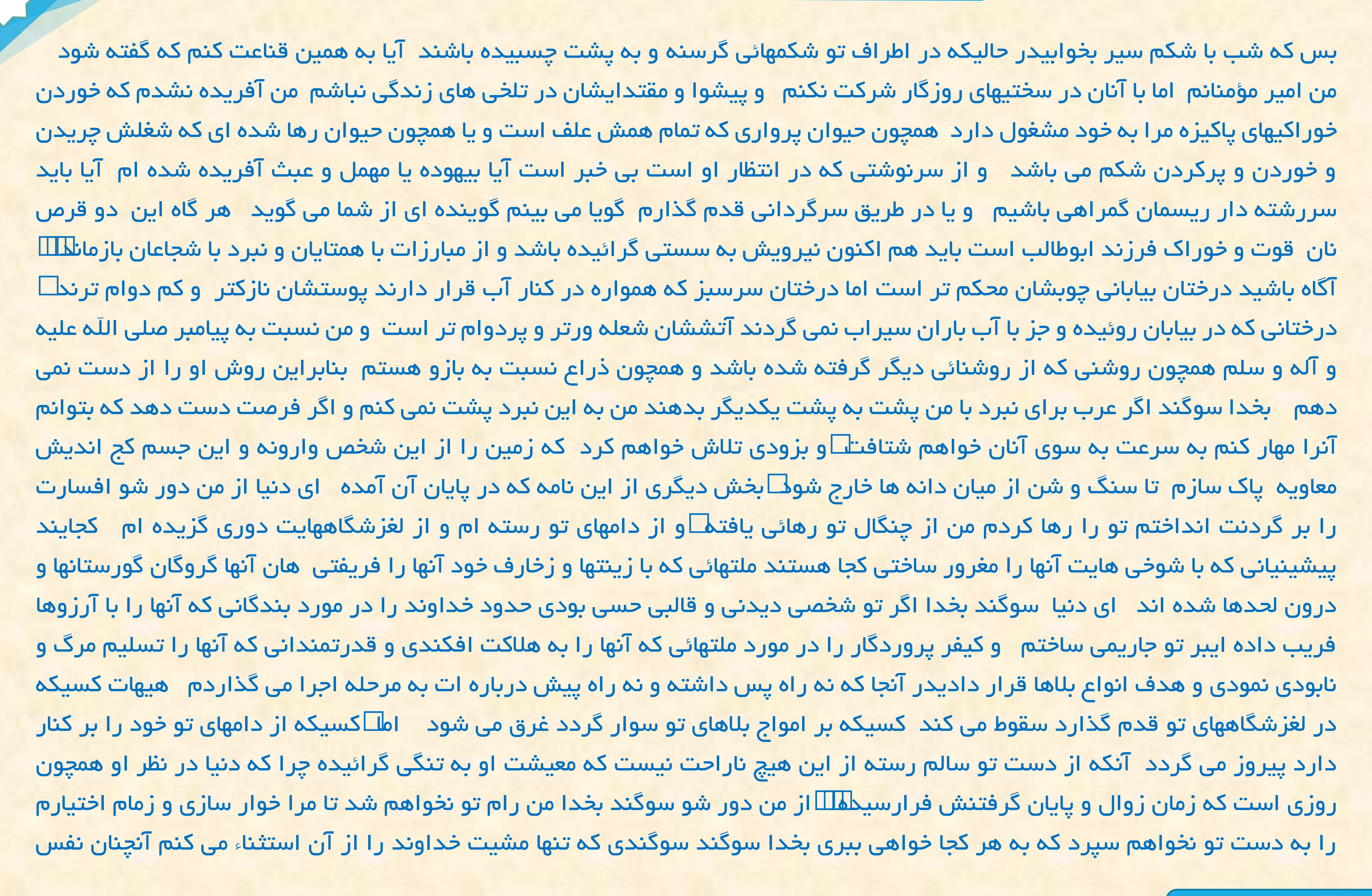
سڡاهم ، و ىڡـــسعـــ ىىطـــول اسىعـڡادهم دىوىهم ، اولىــــط حــرىـــ ا لله الا اں حــرىـــ ا لله

هم المڡلحوں ڡاىو ا لله ىاں حسعـــ ، و اصــعــــ امرا ىـــطـــ ، ىىصـــوں مں الله حلاصـــــط



ترجمه

از نامه های امام علیه السلام به عثمان بن حنیف انصاری فرماندار بصره پس از آن که به حضرت گزارش داده شد که یکی از ثروتمندان بصره وی را به میهمانی دعوت کرده و او پذیرفته است اما بعد ای پسر حنیف به من گزارش داده شده که مردی از متمکنان اهل بصره تو را به خوان میهمانیش دعوت کرده و تو به سرعت به سوی آن شتافته ایدر حالیکه طعامهای رنگارنگ و ظرفهای بزرگ غذا یکی بعد از دیگری پیش تو قرار داده می شد من گمان نمی کردم تو دعوت جمعیتی را قبول کنی که نیازمندانشان ممنوع و ثروتمندانشان دعوت شوند به آنچه می خوری بنگر آیا حلال است یا حرام آنگاه آنچه حلال بودنش برای تو مشتبه بود از دهان بینداز و آنچه را یقین به پاکیزگی و حلیتش داری تناول کن آگاه باش هر ماموی امام و پیشوائیدارد که باید به او اقتدا کند و از نور دانشش بهره گیرد بدان امام شما از دنیایش به همین دو جامه کهنه و از غذاها به دو قرص نان اکتفا کرده است آگاه باش شما توانائی آنرا ندارید که چنین باشید اما مرا با ورع تلاش عفت پاکی و پیمودن راه صحیح یاری دهید بخدا سوگند من از دنیای شما طلا و نقره ای نیندوخته ام و از غنائم و ثروتهای آن مالی ذخیره نکرده ام و برای این لباس کهنه ام بدلی مهیا نساخته ام و از زمین آن حتییک وجب در اختیار نگرفته ام و از این دنیا بیش از خوراک مختصر و ناچیزی برنگرفته ام این دنیا در چشم من بی ارزشتر و خوارتر از دانه تلخی است که بر شاخه درخت بلوطی بروید آری از میان آنچه آسمان بر آن سایه افکنده تنها فدک در اختیار ما بود که آن هم گروهی بر آن بخل و حسادت ورزیدند و گروه دیگری آن را سخاوتمندانه رها کردند و از دست ما خارج گردید و بهترین حاکم خدا است مرا با فدک و غیر فدک چکار در حالی که جایگاه فردای هر کس قبر او است که در تاریکی آن آثارش محو و اخبارش ناپدید می شود قبر حفره ای است که هر چه بر وسعت آن افزوده شود و دست حفرکننده بازتر باشد سرانجام سنگ و کلوخ آنرا پر می کند و جاهای خالی آنرا خاکهایانباشته مسدود می نماید من نفس سرکش را با تقوا تمرین می دهم و رام می سازم تا در آن روز بزرگ و خوفناک با ایمنی وارد صحنه قیامت شود در آنجا که همه می لغزند او ثابت و بی تزلزل بماند فکر نکن من قادر به تحصیل لذتهای دنیا نیستم بخدا سوگند اگر می خواستم می توانستم از عسل مصفا و مغز این گندم و بافته های این ابریشم برای خود خوراک و لباس تهیه کنم اما هیهات که هوا و هوس بر من غلبه کند و حرص و طمع مرا وادار کند تا طعامهای لذیذ را برگزینم در حالیکه ممکن است در سرزمین حجاز یا یمامه کسی باشد که حتیامید به دست آوردن یک قرص نان نداشته باشد و نه هرگز شکمی سیر خورده باشد آیا من با شکمی سیر بخوابم در حالیکه در اطرافم شکمهای گرسنه و کبدهای سوزانی باشند و آیا آنچنان باشم که آن شاعر گفته است این درد تو را



بس که شب با شکم سیر بخوابیدر حالیکه در اطراف تو شکمهائی گرسنه و به پشت چسبیده باشند آیا به همین قناعت کنم که گفته شود من امیر مؤمنانم اما با آنان در سختیهای روزگار شرکت نکنم و پیشوا و مقتدایشان در تلخی های زندگی نباشم من آفریده نشدم که خوردن خوراکیهای پاکیزه مرا به خود مشغول دارد همچون حیوان پرواری که تمام همش علف است و یا همچون حیوان رها شده ای که شغلش چریدن و خوردن و پرکردن شکم می باشد و از سرنوشتی که در انتظار او است بی خبر است آیا بیهوده یا مهمل و عبث آفریده شده ام آیا باید سررشته دار ریسمان گمراهی باشیم و یا در طریق سرگردانی قدم گذارم گویا می بینم گوینده ای از شما می گوید هر گاه این دو قرص نان قوت و خوراک فرزند ابوطالب است باید هم اکنون نیرویش به سستی گرائیده باشد و از مبارزات با همتایان و نبرد با شجاعان بازماند آگاه باشید درختان بیابانی چوبشان محکم تر است اما درختان سرسبز که همواره در کنار آب قرار دارند پوستشان نازکتر و کم دوام ترند درختانی که در بیابان روئیده و جز با آب باران سیراب نمی گردند آتششان شعله ورتر و پردوام تر است و من نسبت به پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم همچون روشنی که از روشنائی دیگر گرفته شده باشد و همچون ذراع نسبت به بازو هستم بنابراین روش او را از دست نمی دهم بخدا سوگند اگر عرب برای نبرد با من پشت به پشت یکدیگر بدهند من به این نبرد پشت نمی کنم و اگر فرصت دست دهد که بتوانم آنرا مهار کنم به سرعت به سوی آنان خواهم شتافت و بزودی تلاش خواهم کرد که زمین را از این شخص وارونه و این جسم کج اندیش معاویه پاک سازم تا سنگ و شن از میان دانه ها خارج شود بخش دیگری از این نامه که در پایان آن آمده ای دنیا از من دور شو افسارت را بر گردنت انداختم تو را رها کردم من از چنگال تو رهائی یافتم و از دامهای تو رسته ام و از لغزشگاههایت دوری گزیده ام کجایند پیشینیانی که با شوخی هایت آنها را مغرور ساختی کجا هستند ملتهائی که با زینتها و زخارف خود آنها را فریفتی هان آنها گروگان گورستانها و درون لحدها شده اند ای دنیا سوگند بخدا اگر تو شخصی دیدنی و قالبی حسی بودی حدود خداوند را در مورد بندگانی که آنها را با آرزوها فریب داده ایبر تو جاریمی ساختم و کیفر پروردگار را در مورد ملتهائی که آنها را به هلاکت افکندی و قدرتمندانی که آنها را تسلیم مرگ و نابودی نمودی و هدف انواع بلاها قرار دادیدر آنجا که نه راه پس داشته و نه راه پیش درباره ات به مرحله اجرا می گذاردم هیهات کسیکه در لغزشگاههای تو قدم گذارد سقوط می کند کسیکه بر امواج بلاهای تو سوار گردد غرق می شود اما کسیکه از دامهای تو خود را بر کنار دارد پیروز می گردد آنکه از دست تو سالم رسته از این هیچ ناراحت نیست که معیشت او به تنگی گرائیده چرا که دنیا در نظر او همچون روزی است که زمان زوال و پایان گرفتنش فرارسیدها از من دور شو سوگند بخدا من رام تو نخواهم شد تا مرا خوار سازی و زمام اختیارم را به دست تو نخواهم سپرد که به هر کجا خواهی ببری بخدا سوگند سوگندی که تنها مشیت خداوند را از آن استثناء می کنم آنچنان نفس

خویش را به ریاضت وادارم که به یک قرص نان هر گاه به آن دست یابم کاملا متمایل شود□و به نمک به جای خورش قناعت نماید و آنقدر از چشمهایم اشک بریزم که همچون چشمه ای خشکیده دیگر اشگم جاری نگردد آیا همانگونه که گوسفندان در بیابان شکم را پر می کنند و می خوابند و یا دسته دیگری از آنها در آغلها از علف سیر می شوند و استراحت می کنند علی علیه السلام هم باید از این زاد و توشه بخورد و به استراحت پردازد در این صورت چشمش روشن باد که پس از سالها عمر به چهارپایان رهاشده و گوسفندانی که در بیابان می چرند اقتدا کرده است خوشا بحال آن کس که وظیفه واجبش را نسبت به پروردگارش ادا کرده سختی و مشکلات را تحمل نموده خواب را در شب کنار گذارده تا آنگاه که بر او غلبه کند روی زمین دراز بکشد و دست زیر سر بگذارد و استراحت کند در میان گروهی باشد که از خوف معاد چشم هایشان خواب ندارد پهلوهای شان برای استراحت در خوابگاهشان قرار نگرفته همواره لبهایشان به ذکر پروردگار در حرکت است گناهانشان براثر استغفار از بین رفته□آنها حزب اللّه اند آگاه باشید که حزب اللّه رستگارانند بنابراین ای پسر حنیف از خدا بترس و به همان قرص هاینان اکتفا کن تا خلاصی تو از آتش جهنم امکان پذیر گردد□□□

نامه شماره چهل و شش□

و مر صاب له عله السلام الی سر عماله اما سد ، فاط ممر استطهر به علی اامه الدر

، وامع به بحوه الاىم ، و اسد به لهاه الىسر المحوف فاسعر بالله علی ما اهمط ، و احلط السده

بصعب مر اللر ، و ارو ما كار الرو ارو ، و اعرم بالسده حر لا سى عط الا السده

، و احفص للرعه حاحط ، و ابسط لهم وحهط ، و ارل لهم حاسط ، و اسر سهم ى

اللحطه و السطره ، و الاساره و اليه ، حى لا سطمع العطما ى حمط ، و لا ىاس

الصعا مر عدلط ، و السلام

بهى البلاعه

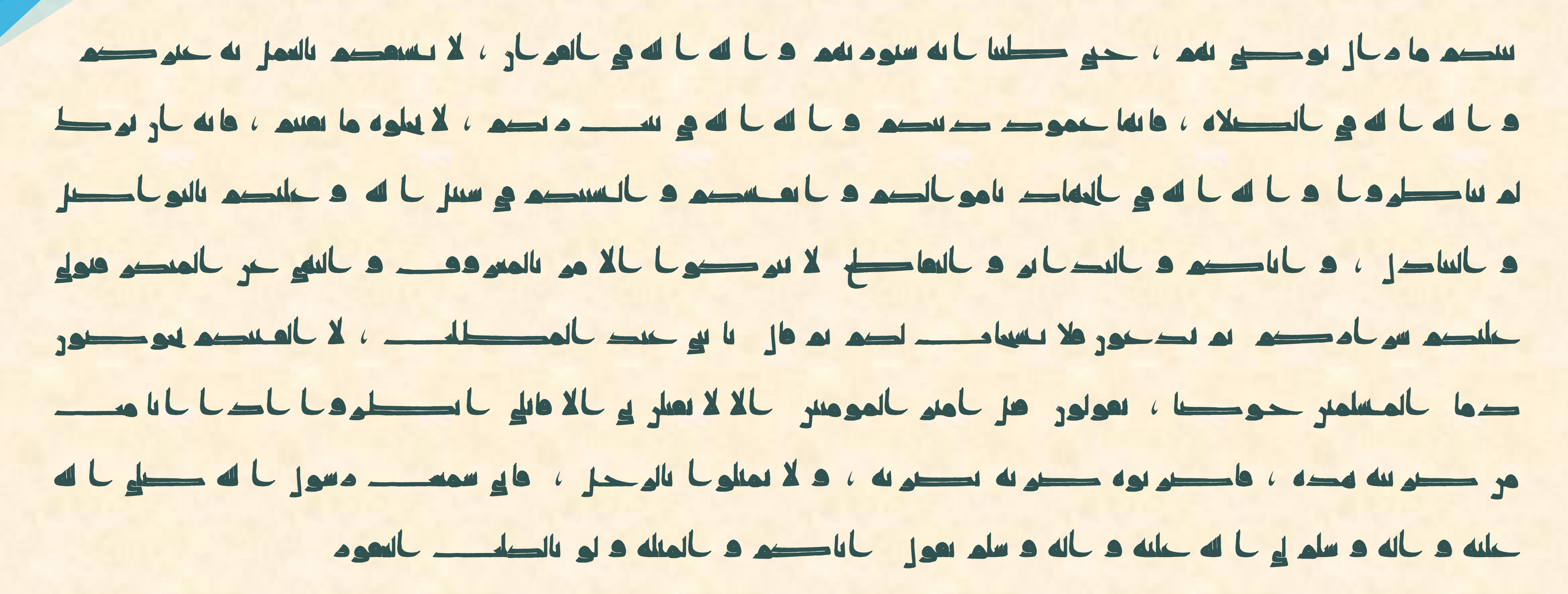


ترجمه

از نامه های امام علیه السلام به بعضی از فرماندارانش اما بعد تواز کسانی هستیکه من برای به پاداشتن دین از آنها کمک می گیرم سرکشی و تکبر گناهکاران را به وسیله آنان در هم می کوبم و مرزهائیرا که در معرض خطر قرار دارد به وسیله آنها حفظ می کنم بنابراین تو در مورد آنچه برایت مهم است از خدا استعانت جوی و شدت و سختگیری را با کمی نرمش درهم آمیز در آنجا که مدارا کردن بهتر است مدارا کن اما آنجائی که جز با شدت عمل کار از پیش نمی رود شدت را به کار بند پر و بالت را برای مردم بگستر و با چهره گشاده با آنان روبرو شو نرمش را نسبت به آنها نصب العین خود گردان و در نگاه اشاره و تحیت و درود میان آنها مساوات را رعایت کن تا زورمندان در تبعیض طمع نورزند و ضعیفان از عدالت تو مایوس نگردند والسلام

نامه شماره چهل و هفت

و من وصیه له علیه السلام للحسن و الحسین علیهما السلام لما ضربه ابن ملجم لعنه الله اوصیکما بتقوی
الله ، و الا تبغیا الدنیا و ان بغتکما ، و لا تاسفا علی شیء منها زوی عنکما ، و قولا بالحق ، و اعملا للاجر
، و کونا للظالم خصما ، و للمظلوم عونا اوصیکما ، و جمیع ولدی و اهلی و من بلغه
کتابی ، بتقوی الله ، و نظم امرکم ، و صلاح ذات بینکم ، فانی سمعت جدکما
صلی الله علیه و آله و سلم یقول صلاح ذات البین افضل من عامه الصلاه و الصیام الله
الله فی الایتام ، فلا تغبوا افواههم ، و لا یضیعوا بحضرتکم ، و الله الله فی جیرانکم ، فانهم وصیه



ترجمه

از وصایای امام علیه السلام به حسن و حسین علیه السلام هنگامی که ابن ملجم لعنه اللّه آن حضرت را ضربت زد شما را به تقوا و پرهیزکاری و ترس از خداوند سفارش می کنم در پی دنیا پرستی نباشید گر چه به سراغ شما آید بر آنچه از دنیا از دست می دهید تاسف مخورید سخن حق بگوئید و برای اجر و پاداش الهی کار کنید دشمن سرسخت ظالم و یاور و همکار مظلوم باشید من شما و تمام فرزندان و خاندانم و کسانی را که این وصیت نامه ام به آنها می رسد به تقوا و ترس از خداوند نظم امور خود و اصلاح ذات البین سفارش می کنم زیرا که من از جد شما صلی اللّه علیه و آله شنیدم می فرمود اصلاح بین مردم از نماز و روزه برتر است خدا را خدا را در مورد یتیمان نکند آنها گاهی سیر و گاهی گرسنه بمانند نکند آنها در حضور شما در اثر عدم رسیدگی از بین بروند خدا را خدا را که در مورد همسایگان خود خوش رفتاری کنید چرا

که آنان مورد توصیه و سفارش پیامبر شما هستند وی همواره نسبت به همسایگان سفارش می فرمود تا آنجا که ما گمان بردیم به زودی سهمیه ای از ارث برایشان قرار خواهد داد خدا را خدا را در توجه به قرآن نکند دیگران در عمل به آن از شما پیشی گیرند   خدا را خدا را در مورد نماز چرا که ستون دین شما است خدا را خدا را در مورد خانه پروردگارتان تا آن هنگام که هستید آنرا خالی نگذارید که اگر خالی گذارده شود مهلت داده نمی شوید و بلای الهی شما را فرا خواهد گرفت   خدا را خدا را در مورد جهاد با اموال جانها و زبانهای خویش در راه خدا که باید همه اینها را در این راه به کار گیرید و بر شما لازم است پیوندهای دوستی و محبت را محکم دارید و بذل و بخشش را فراموش نکنید و از پشت کردن به هم و قطع رابطه برحذر باشید   امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که اشرار بر شما مسلط می شوند سپس هر چه دعا کنید مستجاب نمی گردد سپس فرمود   ای نوادگان عبدالمطلب نکند شما بعد از شهادت من دست خود را از آستین بیرون آورده و در خون مسلمانان فرو برید و بگوئید امیرمؤمنان کشته شد و این بهانه ای برای خونریزی شود   آگاه باشید به خاطر من تنها قاتلم را باید بکشید بنگرید هر گاه من از این ضربت جهان را بدرود گفتم او را تنها یک ضربت بزنید تا ضربتی در برابر ضربتی باشد این مرد را مثله نکنید گوش و بینیو اعضاء او را نبرید   که من از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم شنیدم می فرمود از مثله کردن بپرهیزید گر چه نسبت به سگ گزنده باشد

نامه شماره چهل و هشت

و من کتاب له علیه السلام الی معاویه و ان البغی و الزور یوتغان المرء فی دینه و دنیاه ، و یبدیان خلله عند من یعیبه ، وقد علمت انک غیر مدرک ما قضی فواته ، و قد رام اقوام امرا بغیر الحق فتاولوا علی الله فاکذبهم ، فاحذر یوما یغتبط فیه من احمد عاقبة عمله ، و یندم من امکن



ترجمه

از نامه های امام علیه السلام به معاویه ظلم و ستم و کارهای خلاف حق انسان را در دین و دنیایش به هلاکت می اندازد و نقائص و عیوب او را نزد عیب جویان آشکار می سازد من می دانم که آنچه از دست رفته به دست نتوانی آورد گروهی در مطالبه امریبه ناحق برخاسته اند و در این راه سوگند یاد کرده اند خداوند هم این سوگندشان را تکذیب کرده است ای معاویه از روزی برحذر باش که افرادی که کارهای پسندیده انجام داده اند خوشحالند و تاسف می خورند چرا کم عمل کرده اند و کسانی که شیطان را زمامدار خود قرار داده اند سخت پشیمان می گردند تو ما را به حکم قرآن دعوت کردیدر حالی که خود اهل قرآن نیستی و ما هم پاسخ مثبت به تو ندادیم بلکه به قرآن پاسخ دادیم و حکمش را پذیرفتیم و به آن تن در دادیم والسلام

نامه شماره چهل و نه



ترجمه

از نامه های امام علیه السلام به معاویه به معاویه اما بعد دنیا انسان رابه خود مشغول و از غیر خود بیگانه می سازد دنیا پرستان به چیزی از دنیا نمی رسند مگر اینکه دری از حرص به رویشان گشوده می شود و آتش عشق آنان تندتر می گردد کسیکه به دنیا برسد هرگز به آنچه دارد قانع نیست و به دنبال آن فراق و جدائی و پنبه کردن بافته ها است و اگر از آنچه گذشته است عبرت گیری آنچه را باقی است حفظ خواهی کرد والسلام

نامه شماره پنجاه

و من كتاب له عليه السلام الى امرائه على الجيش من عبد الله علي بن ابي طالب امير المومنين
الى اصحاب المسالح اما بعد ، فان حقا على الوالي الا يغيره على رعيته فضل ناله ، و لا طول
خص به ، و ان يزيده ما قسم الله له من نعمه دنوا من عباده ، و عطفا على اخوانه الا و ان
لكم عندي الا احتجز دونكم سرا الا في حرب ، و لا اطوي دونكم امرا الا في حكم ،
و لا اوخر لكم حقا عن محله ، و لا اقف به دون مقطعه ، و ان تكونوا عندي في الحق سواء ،
فاذا فعلت ذلك وجبت لله عليكم النعمة ، ولي عليكم الطاعة ، و الا تنكصوا عن
دعوة ، و لا تفرطوا في صلاح و ان تخوضوا الغمرات الى الحق ، فان انتم لم تستقيموا لي على
ذلك لم يكن احد اهون علي ممن اعوج منكم ، ثم اعظم له العقوبة ، و لا يجد عندي فيها



السلام

ترجمه

از نامه های امام علیه السلام به سران سپاهش از جانب بنده خداعلی بن ابیطالب امیرمؤمنان علیه السلام به نیروهای مسلح و نگهدارنده مرزها اما بعد حقی که بر والی و زمامدار انجام آن لازم است این است فضل و برتری که به او رسیده و مقام خاصی که به او داده شده نباید او را نسبت به رعیت دگرگون کند و این نعمتی که خداوند به او ارزانی داشته باید هر چه بیشتر او را به بندگان خدا نزدیک و نسبت به برادرانش رئوف و مهربان سازد آگاه باشید حق شما بر من این است که جز اسرار جنگی هیچ سری را از شما پنهان نسازم و در اموری که پیش می آید جز حکم الهی کاری بدون مشورت شما انجام ندهم هیچ حقیرا از شما به تاخیر نیندازم بلکه آنرا در وقت و سررسیدن آن پرداخت کنم و نیز حق شما بر من این است که همه شما در پیشگاه من مساوی باشید آنگاه که این وظائف را انجام دادم و نعمت خداوند بر شما مسلم و حق اطاعت من بر شما لازم گردید موظفید که از فرمان من سرپیچی نکنید در کارهائی که انجام آنها به صلاح و مصلحت است سستی و تفریط روا مدارید و در دریاهای شدائد بخاطر حق فرو روید اگر این وظائف را نسبت به من انجام ندهید آن کس که راه کج برود از همه نزد من خوارتر است□سپس او را به سختی کیفر می کنم و هیچ راه فراری نزد من نخواهد داشت□این فرمان را از امرای خود بپذیرید و آمادگی خود را در راه اصلاح امورتان در اختیارشان بگذارید والسلام□

نامه شماره پنجاه و یک

و من كتاب له عليه السلام إلى عماله على الخراج من عبد الله علي أمير المؤمنين إلى أصحاب الخراج أما بعد ، فإن من لم يحذر ما هو صائر إليه لم يقدم لنفسه ما يحرزها و اعلموا أن ما كلفتم به يسير ، و أن ثوابه كثير ، و لو لم يكن فيما نهى الله عنه من البغي و العدوان عقاب يخاف لكان في ثواب اجتنابه ما لا عذر في ترك طلبه فأنصفوا الناس من أنفسكم ، و اصبروا لحوائجهم ، فإنكم خزان الرعية ، و وكلاء الأمة ، و سفراء الأئمة و لا تحسموا أحدا عن حاجته ، و لا تحبسوه عن طلبته ، و لا تبيعن للناس في الخراج كسوة شتاء و لا صيف ، و لا دابة يعتملون عليها ، و لا عبدا و لا تضربن أحدا سوطا لمكان درهم ، و لا تمسن مال أحد من الناس ، مصل و لا معاهد ، إلا أن تجدوا فرسا أو سلاحا يعدى به على أهل الإسلام ، فإنه لا ينبغي للمسلم أن يدع ذلك في أيدي أعداء الإسلام ، فيكون شوكة عليه و لا تدخروا أنفسكم نصيحة ، و لا الجند حسن سيرة ، و لا الرعية معونة ، و لا دين الله قوة و أبلوا في سبيل الله ما استوجب عليكم ، فإن الله سبحانه قد اصطنع عندنا و عندكم أن نشكره بجهدنا ، و أن ننصره بما بلغت قوتنا ، و لا قوة إلا بالله العلي العظيم

ترجمه

نهج البلاغه

از نامه های امام علیه السلام به کارگزاران بیت المال این نامه ای است از بنده خدا علی علیه السلام امیرمؤمنان به کارگزاران بیت المال و جمع آوری خراج اما بعد کسیکه از آنچه به سوی آن در حرکت است قیامت ترس نداشته باشد چیزی از پیش برای خویشتن نمی فرستد بدانید آنچه به آن مکلف شده اید کم اما ثواب آن بسیار است اگر برای آنچه خداوند از آن نهی کرده یعنی ستم و دشمنی عقاب و کیفری وجود نداشت باز برای درک ثواب در اجتناب از آنها عذری باقی نمی ماند خودتان انصاف را نسبت به مردم روا دارید و در برابر انجام نیازمندی هایشان که طبعا مشکلاتی بهمراه دارد صبر و استقامت بخرج دهید شما خزانه داران رعیت وکلایامت و سفیران ائمه و پیشوایان هستید بر هیچکس بخاطر نیازمندیش بخاطر موقعیت خود خشم نگیرید هیچ کس را از خواسته های مشروعش باز مدارید و به خاطر گرفتن خراج از بدهکار لباس تابستانی یا زمستانی و مرکبی را که با آن به کارهایش می رسد و نیز برده اش را به فروش نرسانید و نیز به خاطر گرفتن درهمی کسی را تازیانه نزنید همچنین برای حق جمع آوری بیت المال به مال احدی چه مسلمان و چه غیر مسلمانی که در پناه اسلام است دست نزنید مگر اینکه اسب یا اسلحه ای باشد که برای تجاوز به مسلمانها به کار گرفته می شود چرا که برای مسلمان درست نیست بگذارد چنین اسلحه ای در اختیار دشمنان اسلام باشد و در نتیجه آنها نیرومندتر از سپاه اسلام گردند از نصیحت و اندرز به خویشتن و از خوشرفتاری با سپاهیان و کمک به رعایا و تقویت دین خداوند خودداری مکنید در راه خداوند آنچه بر شما واجب است انجام دهید زیرا که خداوند از ما و شما خواسته است که با کوششهای خود از او سپاسگزاری کنیم و به مقدار قدرت خود یاریش نمائیم در حالیکه هیچ قدرت و نیروئی جز از ناحیه خداوند بزرگ وجود ندارد و لا قوه الا باللّه العلیالعظیم

نامه شماره پنجاه و دو

و مر ـــــاـــ له علىه الـسلاه الى امرا الـبلاد فى معنى الـصلاه ، اما سد ، فـصلوا بالناس الـظهر

حتى تفى الـشمس مر مر ـــ الـسر ، و ـــلوا بهم الـعـصر و الـشمس سا حيه فى عـصو مر

الـنهار حير ىسار فيها فرسخار ، و ـــلوا بهم الـمـغـرب حير ىعـطر الـصائم ، و ىدفع الـحاح الى مى



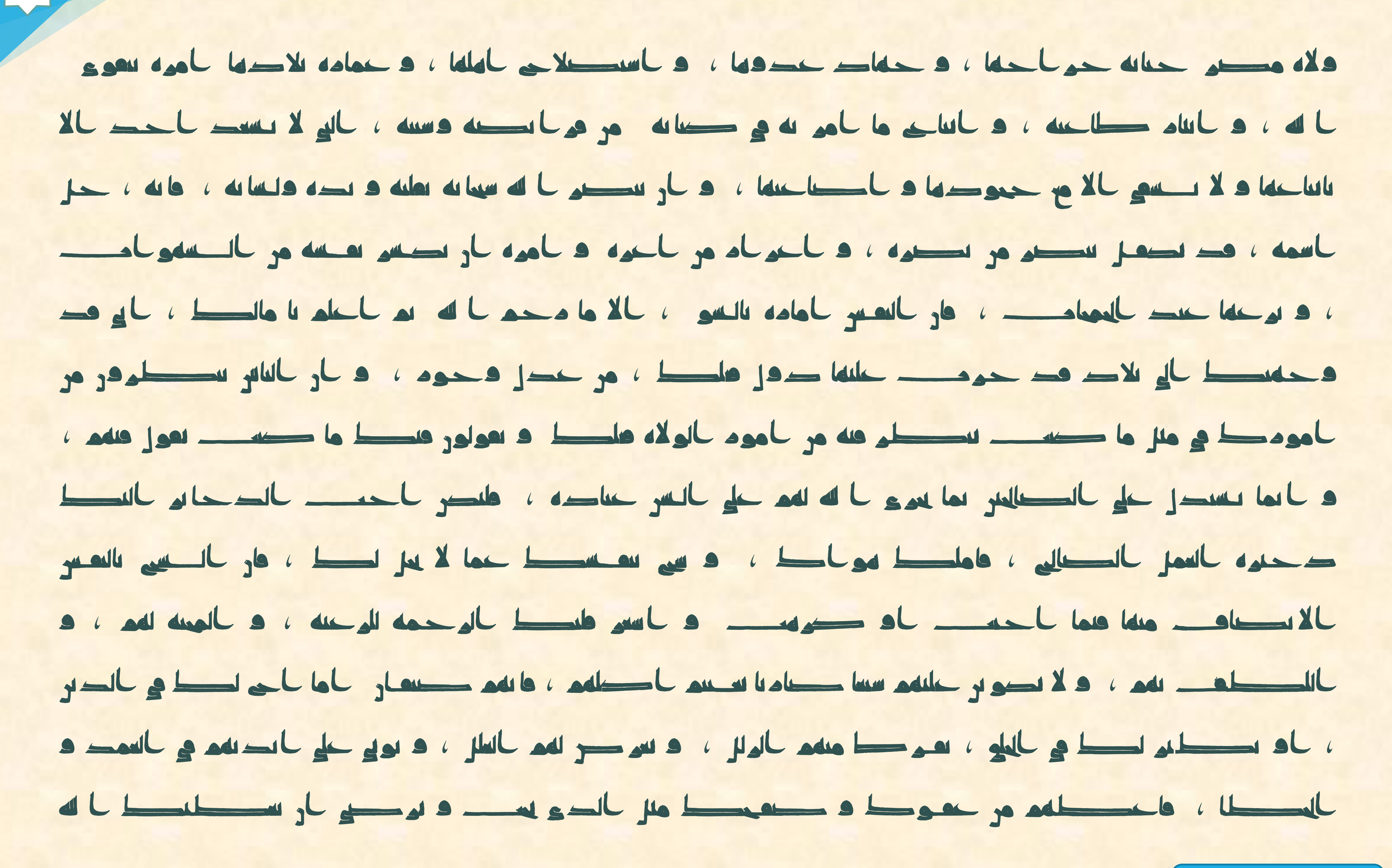
ترجمه

از نامه های امام علیه السلام به فرمانداران شهرها درباره معنی نماز اما بعد نماز ظهر را تا هنگامی که خورشید به اندازه طول خوابگاه گوسفندی از نصف النهار گذشته باشد با مردم بخوانید و نماز عصر را هنگامی برایشان به جا آورید که خورشید هنوز کاملا زنده و قسمتی از روز باقیاست به گونه ایکه می توان تا غروب دو فرسخ راه را طیکرد نماز مغرب را برایشان موقعی انجام دهید که روزه دار افطار می کند و حاجی از عرفات به جانب مشعرالحرام و از آن جا به سوی منی حرکت می نماید و نماز عشاء را از هنگامی که شفق پنهان می گردد تا یک ثلث از شب با آنان انجام دهید و اما نماز صبح را وقتی باید برایشان بخوانید که شخص می تواند صورت رفیقش را ببیند و او را بشناسد اما چگونگی نماز جماعت در زودخواندن و یا طول دادن آن باید مانند نمازی باشد که ناتوان ترین مامومین می تواند بخواند و هرگز فتنه گر مباشید که با طول دادن نماز و دعاهای آن افراد را بفریبید

نامه شماره پنجاه و سه

و من كتاب له عليه السلام كتبه للاشتر النخعي ، لما ولاه على مصر و اعمالها حين اضطرب امر اميرها محمد بن ابي بكر ، و هو اطول عهد كتبه و اجمعه للمحاسن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

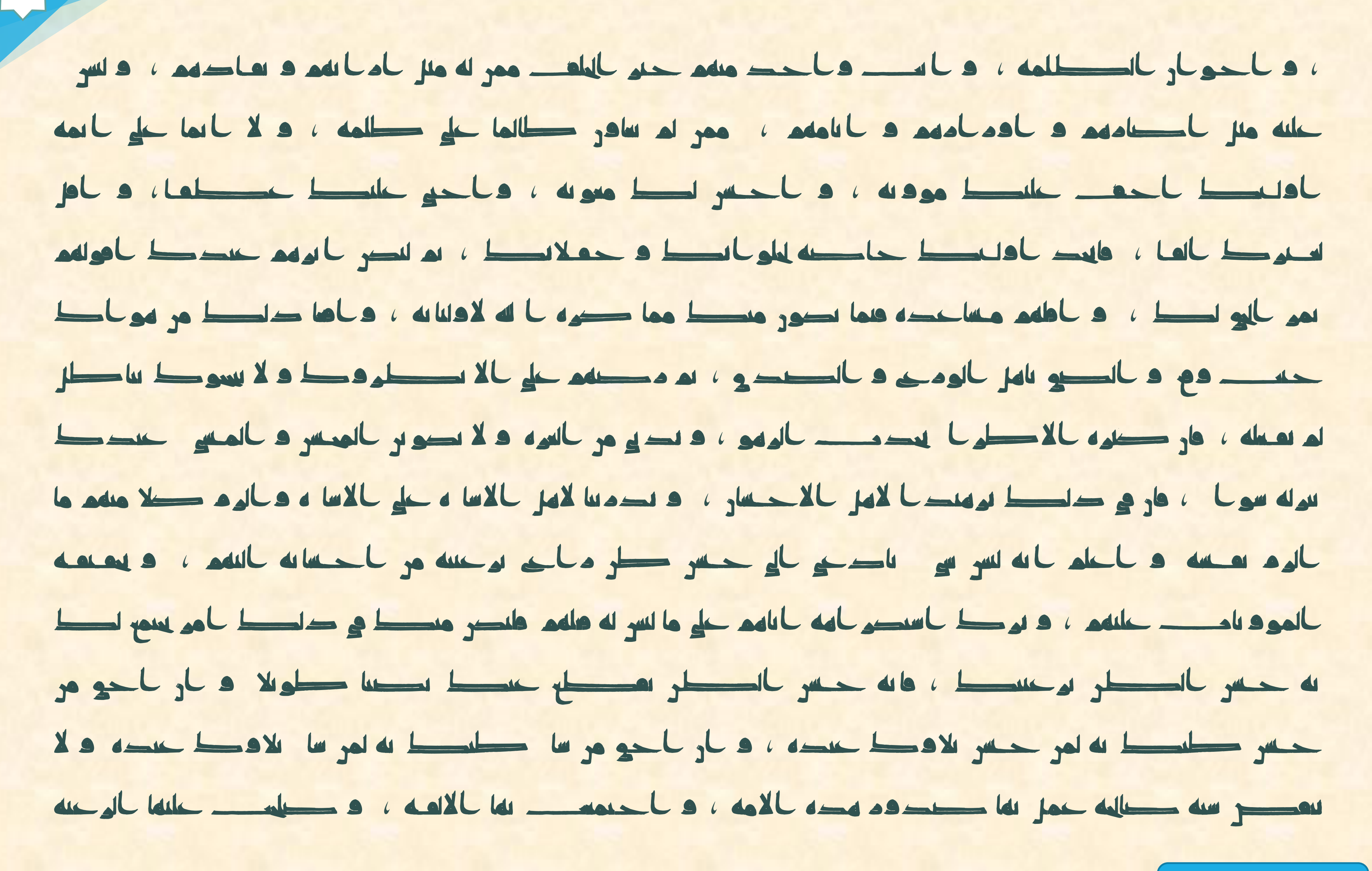
هذا ما امر به عبد الله علي امير المؤمنين ، مالك بن الحارث الاشتر في عهده اليه ، حين



ولاه مصر جباية خراجها ، و جهاد عدوها ، و استصلاح أهلها ، و عمارة بلادها أمره بتقوى
الله ، و إيثار طاعته ، و اتباع ما أمر به في كتابه من فرائضه وسننه ، التي لا يسعد أحد إلا
باتباعها و لا يشقى إلا مع جحودها و إضاعتها ، و أن ينصر الله سبحانه بقلبه و يده ولسانه ، فإنه ، جل
اسمه ، قد تكفل بنصر من نصره ، و إعزاز من أعزه و أمره أن يكسر نفسه من الشهوات
، و يزعها عند الجمحات ، فإن النفس أمارة بالسوء ، إلا ما رحم الله ثم اعلم يا مالك ، أني قد
وجهتك إلى بلاد قد جرت عليها دول قبلك ، من عدل وجور ، و أن الناس ينظرون من
أمورك في مثل ما كنت تنظر فيه من أمور الولاة قبلك و يقولون فيك ما كنت تقول فيهم ،
و إنما يستدل على الصالحين بما يجري الله لهم على ألسن عباده ، فليكن أحب الذخائر إليك
ذخيرة العمل الصالح ، فاملك هواك ، و شح بنفسك عما لا يحل لك ، فإن الشح بالنفس
الإنصاف منها فيما أحبت أو كرهت و أشعر قلبك الرحمة للرعية ، و المحبة لهم ، و
اللطف بهم ، و لا تكونن عليهم سبعا ضاريا تغتنم أكلهم ، فإنهم صنفان إما أخ لك في الدين
، أو نظير لك في الخلق ، يفرط منهم الزلل ، و تعرض لهم العلل ، و يؤتى على أيديهم في العمد و
الخطأ ، فأعطهم من عفوك و صفحك مثل الذي تحب و ترضى أن يعطيك الله

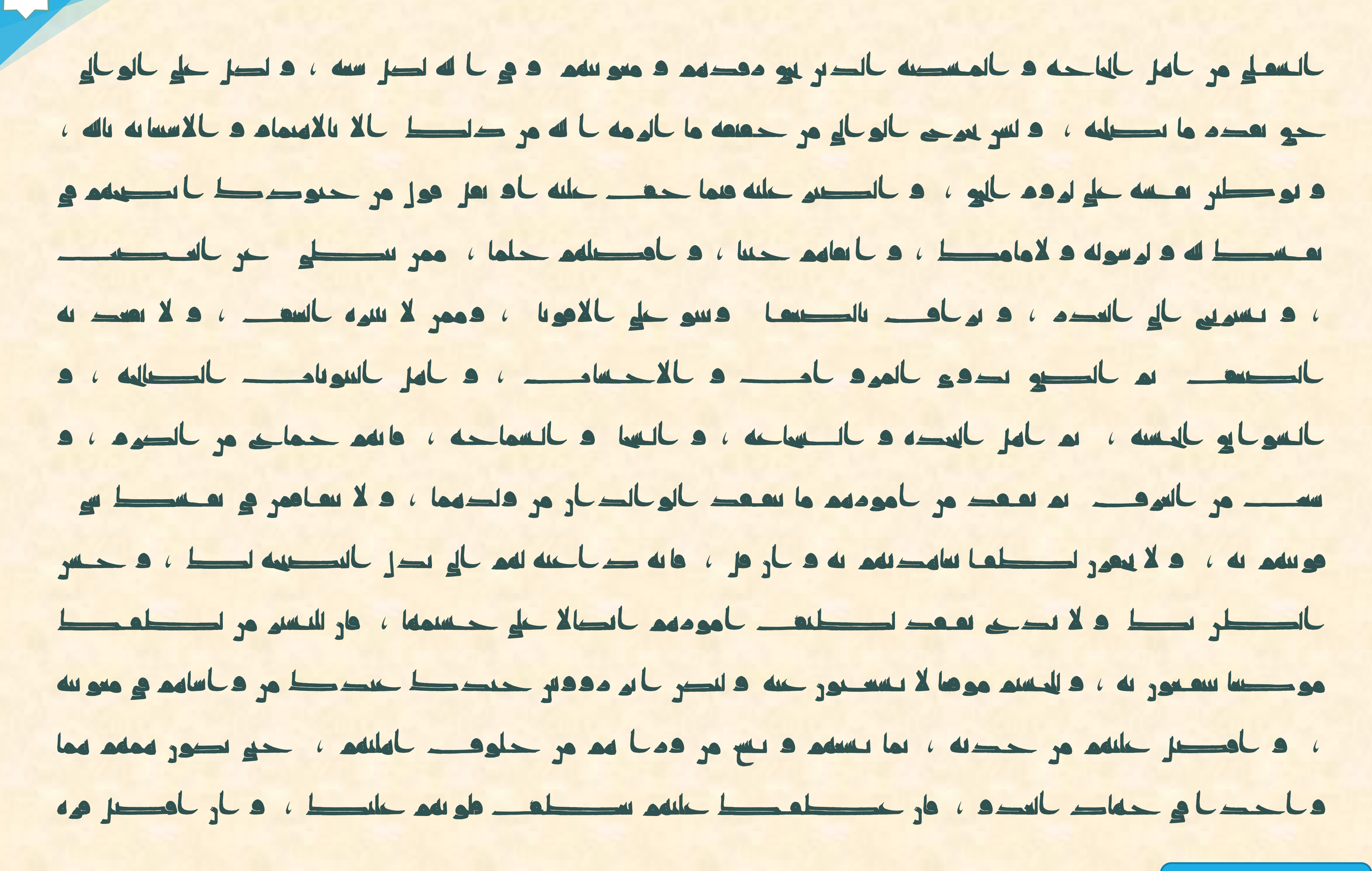
من عفوه و صفحه ، فانك فوقهم ، و والي الامر عليك فوقك و الله فوق من ولاك وقد استكفاك امرهم ، و ابتلاك بهم و لا تنصبن نفسك لحرب الله فانه لا يدي لك بنقمته ، و لا غنى بك عن عفوه و رحمته و لا تندمن على عفو ، و لا تبجحن بعقوبة ، و لا تسرعن الى بادرة وجدت منها مندوحة ، و لا تقولن اني مؤمر آمر فاطاع ، فان ذلك ادغال في القلب ، و منهكة للدين ، و تقرب من الغير و اذا احدث لك ما انت فيه من سلطانك ابهة او مخيلة ، فانظر الى عظم ملك الله فوقك ، و قدرته منك على ما لا تقدر عليه من نفسك ، فان ذلك يطامن اليك من طماحك ، و يكف عنك من غربك ، و يفي اليك بما عزب عنك من عقلك اياك و مساماة الله في عظمته ، و التشبه به في جبروته ، فان الله يذل كل جبار ، و يهين كل مختال انصف الله و انصف الناس من نفسك ، و من خاصة اهلك ، و من لك فيه هوى من رعيتك ، فانك الا تفعل تظلم و من ظلم عباد الله كان الله خصمه دون عباده ، و من خاصمه الله ادحض حجته ، و كان لله حربا حتى ينزع او يتوب و ليس شي ادعى الى تغيير نعمة الله و تعجيل نقمته من اقامة على ظلم ، فان الله سميع دعوة المضطهدين ، و هو للظالمين بالمرصاد و ليكن احب الامور اليك اوسطها في الحق ، و اعمها في العدل

، وأجمعها لرضى الرعية ، فإن سخط العامة يجحف برضى الخاصة ، وإن سخط الخاصة يغتفر مع رضى العامة ، وليس أحد من الرعية أثقل على الوالي مؤونة في الرخاء ، وأقل معونة له في البلاء ، وأكره للإنصاف ، وأسأل بالإلحاف ، وأقل شكرا عند الإعطاء ، وأبطأ عذرا عند المنع ، وأضعف صبرا عند ملمات الدهر من أهل الخاصة ، وإنما عماد الدين وجماع المسلمين ، والعدة للأعداء ، العامة من الأمة ، فليكن صغوك لهم ، وميلك معهم ، وليكن أبعد رعيتك منك ، وأشنأهم عندك ، أطلبهم لمعايب الناس ، فإن في الناس عيوبا الوالي أحق من سترها ، فلا تكشفن عما غاب عنك منها ، فإنما عليك تطهير ما ظهر لك ، والله يحكم على ما غاب عنك ، فاستر العورة ما استطعت يستر الله منك ما تحب ستره من رعيتك ، أطلق عن الناس عقدة كل حقد ، واقطع عنك سبب كل وتر ، وتغاب عن كل ما لا يضح لك ، ولا تعجلن إلى تصديق ساعي ، فإن الساعي غاش ، وإن تشبه بالناصحين ، ولا تدخلن في مشورتك بخيلا يعدل بك عن الفضل ، ويعدك الفقر ، ولا جبانا يضعفك عن الأمور ، ولا حريصا يزين لك الشره بالجور ، فإن البخل والجبن والحرص غرائز شتى يجمعها سوء الظن بالله إن شر وزرائك من كان للأشرار قبلك وزيرا ، ومن شركهم في الآثام فلا يكونن لك بطانة ، فإنهم أعوان الأثمة

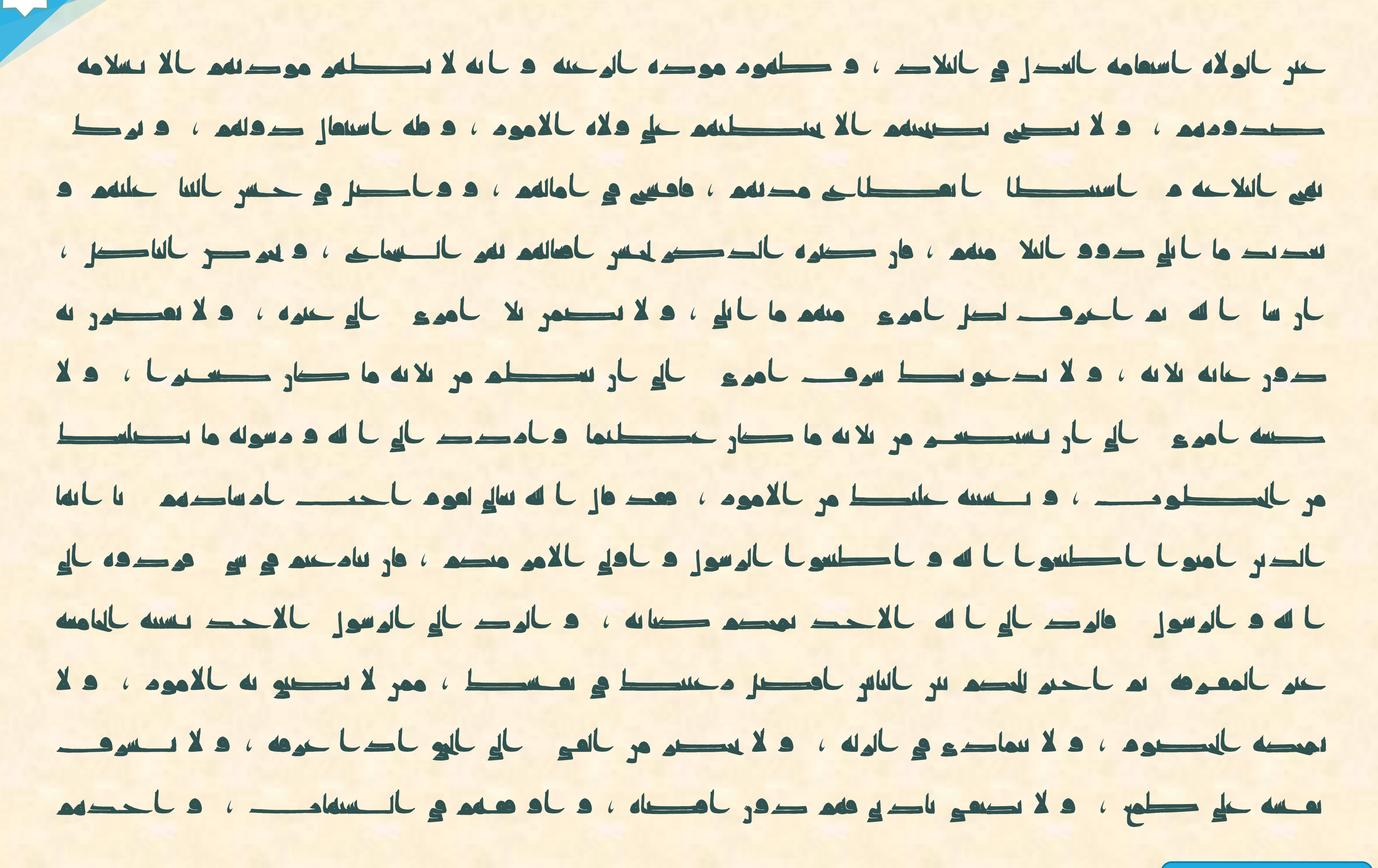


، و اخوان الظلمة ، و انت واجد منهم خير الخلف ممن له مثل آرائهم و نفاذهم ، و ليس عليه مثل آصارهم و أوزارهم و آثامهم ، ممن لم يعاون ظالما على ظلمه ، و لا آثما على إثمه أولئك أخف عليك مؤونة ، و أحسن لك معونة ، و أحنى عليك عطفا، و أقل لغيرك إلفا ، فاتخذ أولئك خاصة لخلواتك و حفلاتك ، ثم ليكن آثرهم عندك أقولهم بمر الحق لك ، و أقلهم مساعدة فيما يكون منك مما كره الله لأوليائه ، واقعا ذلك من هواك حيث وقع و الصق بأهل الورع و الصدق ، ثم رضهم على ألا يطروك و لا يبجحوك بباطل لم تفعله ، فإن كثرة الإطراء تحدث الزهو ، و تدني من العزة و لا يكونن المحسن و المسيء عندك بمنزلة سواء ، فإن في ذلك تزهيدا لأهل الإحسان في الإحسان ، و تدريبا لأهل الإساءة على الإساءة و ألزم كلا منهم ما ألزم نفسه و اعلم أنه ليس شيء بأدعى إلى حسن ظن راع برعيته من إحسانه إليهم ، و تخفيفه المؤونات عليهم ، و ترك استكراهه إياهم على ما ليس له قبلهم فليكن منك في ذلك أمر يجتمع لك به حسن الظن برعيتك ، فإن حسن الظن يقطع عنك نصبا طويلا و إن أحق من حسن ظنك به لمن حسن بلاؤك عنده ، و إن أحق من ساء ظنك به لمن ساء بلاؤك عنده و لا تنقض سنة صالحة عمل بها صدور هذه الأمة ، و اجتمعت بها الألفة ، و صلحت عليها الرعية

، و لا تحدثن سنة تضر بشيء من ماضي تلك السنن ، فيكون الأجر لمن سنها ، و الوزر عليك بما نقضت منها و أكثر مدارسة العلماء ، و منافثة الحكماء ، في تثبيت ما صلح عليه أمر بلادك ، و إقامة ما استقام به الناس قبلك و اعلم أن الرعية طبقات لا يصلح بعضها إلا ببعض ، و لا غنى ببعضها عن بعض فمنها جنود الله ، و منها كتاب العامة و الخاصة ، و منها قضاة العدل ، ومنها عمال الإنصاف و الرفق ، و منها أهل الجزية و الخراج من أهل الذمة و مسلمة الناس ، و منها التجار و أهل الصناعات و منها الطبقة السفلى من ذوي الحاجة و المسكنة و كل قد سمى الله له سهمه ، و وضع على حده فريضة في كتابه أو سنة نبيه صلى الله عليه و آله و سلم عهدا منه عندنا محفوظا فالجنود ، بإذن الله ، حصون الرعية ، وزين الولاة ، و عز الدين ، و سبل الأمن ، و ليس تقوم الرعية إلا بهم ثم لا قوام للجنود إلا بما يخرج الله لهم من الخراج الذي يقوون به على جهاد عدوهم ، و يعتمدون عليه فيما يصلحهم ، و يكون من وراء حاجتهم ثم لا قوام لهذين الصنفين إلا بالصنف الثالث من القضاة و العمال و الكتاب ، لما يحكمون من المعاقد ، و يجمعون من المنافع ، و يؤتمنون عليه من خواص الأمور و عوامها ، و لا قوام لهم جميعا إلا بالتجار و ذوي الصناعات ، فيما يجتمعون عليه من مرافقهم ، و يقيمونه من أسواقهم ، و يكفونهم من الترفق بأيديهم ما لا يبلغه رفق غيرهم ثم الطبقة



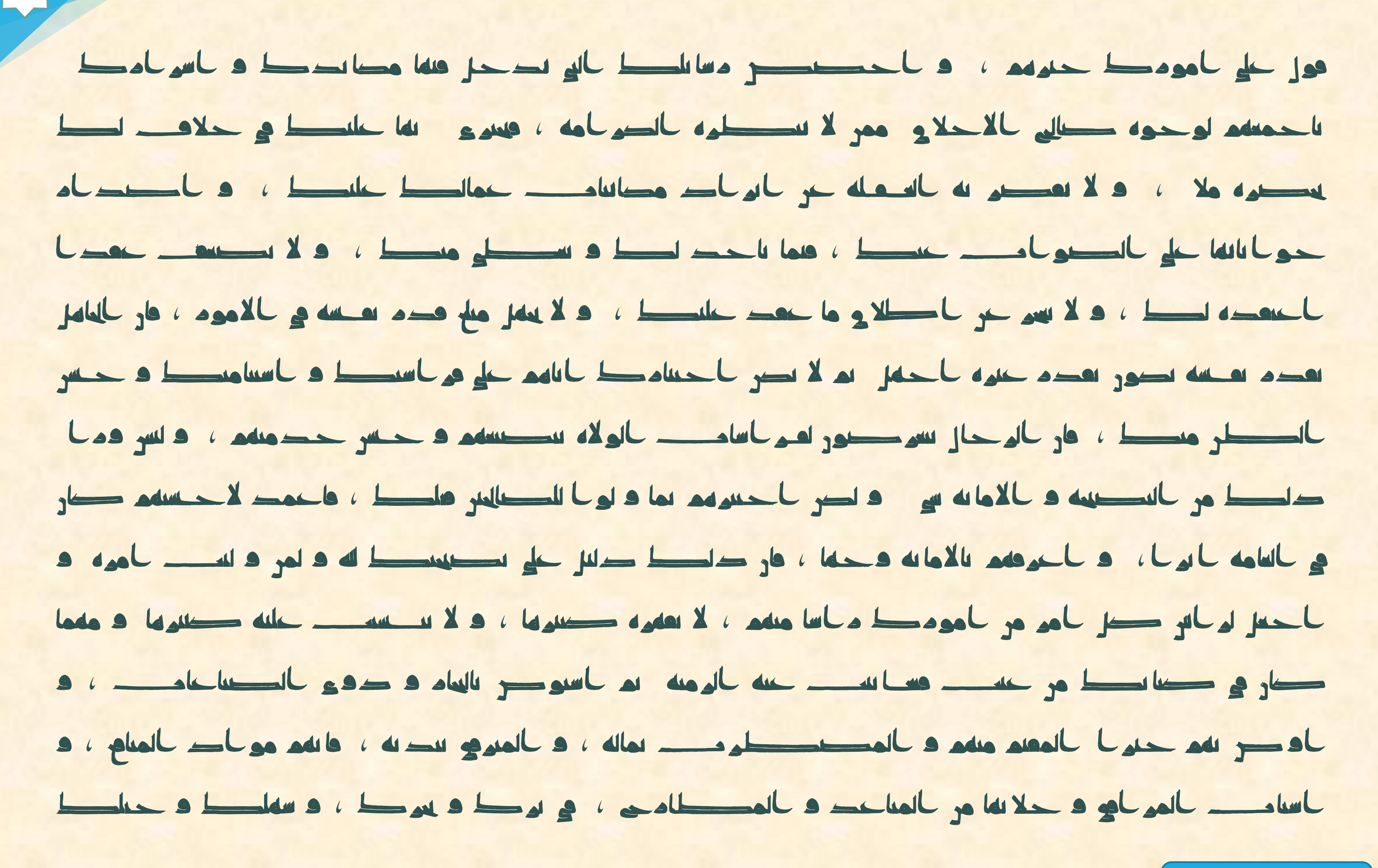
السفلى من أهل الحاجة والمسكنة الذين يحق رفدهم ومعونتهم وفي الله لكل سعة، ولكل على الوالي
حق بقدر ما يصلحه، وليس يخرج الوالي من حقيقة ما ألزمه الله من ذلك إلا بالاهتمام والاستعانة بالله،
وتوطين نفسه على لزوم الحق، والصبر عليه فيما خف عليه أو ثقل فول من جنودك أنصحهم في
نفسك لله ولرسوله ولإمامك، وأنقاهم جيبا، وأفضلهم حلما، ممن يبطئ عن الغضب
، ويستريح إلى العذر، ويرأف بالضعفاء وينبو على الأقوياء، وممن لا يثيره العنف، ولا يقعد به
الضعف ثم الصق بذوي المروءات والأحساب، وأهل البيوتات الصالحة، و
السوابق الحسنة، ثم أهل النجدة والشجاعة، والسخاء والسماحة، فإنهم جماع من الكرم، و
شعب من العرف ثم تفقد من أمورهم ما يتفقد الوالدان من ولدهما، ولا يتفاقمن في نفسك شيء
قويتهم به، ولا تحقرن لطفا تعاهدتهم به وإن قل، فإنه داعية لهم إلى بذل النصيحة لك، وحسن
الظن بك ولا تدع تفقد لطيف أمورهم اتكالا على جسيمها، فإن لليسير من لطفك
موضعا ينتفعون به، وللجسيم موقعا لا يستغنون عنه وليكن آثر رؤوس جندك عندك من واساهم في معونته
، وأفضل عليهم من جدته، بما يسعهم ويسع من وراءهم من خلوف أهليهم، حتى يكون همهم هما
واحدا في جهاد العدو، فإن عطفك عليهم يعطف قلوبهم عليك، وإن أفضل قرة



عين الولاة استقامة العدل في البلاد، وظهور مودة الرعية، وإنه لا تظهر مودتهم إلا بسلامة صدورهم، ولا تصح نصيحتهم إلا بحيطتهم على ولاة الأمور، وقلة استثقال دولهم، وترك نهج البلاغة م استبطاء انقطاع مدتهم، فافسح في آمالهم، وواصل في حسن الثناء عليهم، وتعديد ما أبلى ذوو البلاء منهم، فإن كثرة الذكر لحسن أفعالهم تهز الشجاع، وتحرض الناكل، إن شاء الله. ثم اعرف لكل امرئ منهم ما أبلى، ولا تضمن بلاء امرئ إلى غيره، ولا تقصرن به دون غاية بلائه، ولا يدعونك شرف امرئ إلى أن تعظم من بلائه ما كان صغيرا، ولا ضعة امرئ إلى أن تستصغر من بلائه ما كان عظيما واردد إلى الله ورسوله ما يضلعك من الخطوب، ويشتبه عليك من الأمور، فقد قال الله سبحانه لقوم أحب إرشادهم يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولي الأمر منكم، فإن تنازعتم في شيء فردوه إلى الله والرسول فالرد إلى الله الأخذ بمحكم كتابه، والرد إلى الرسول الأخذ بسنته الجامعة غير المفرقة ثم اختر للحكم بين الناس أفضل رعيتك في نفسك، ممن لا تضيق به الأمور، ولا تمحكه الخصوم، ولا يتمادى في الزلة، ولا يحصر من الفيء إلى الحق إذا عرفه، ولا تشرف نفسه على طمع، ولا يكتفي بأدنى فهم دون أقصاه، وأوقفهم في الشبهات، وآخذهم

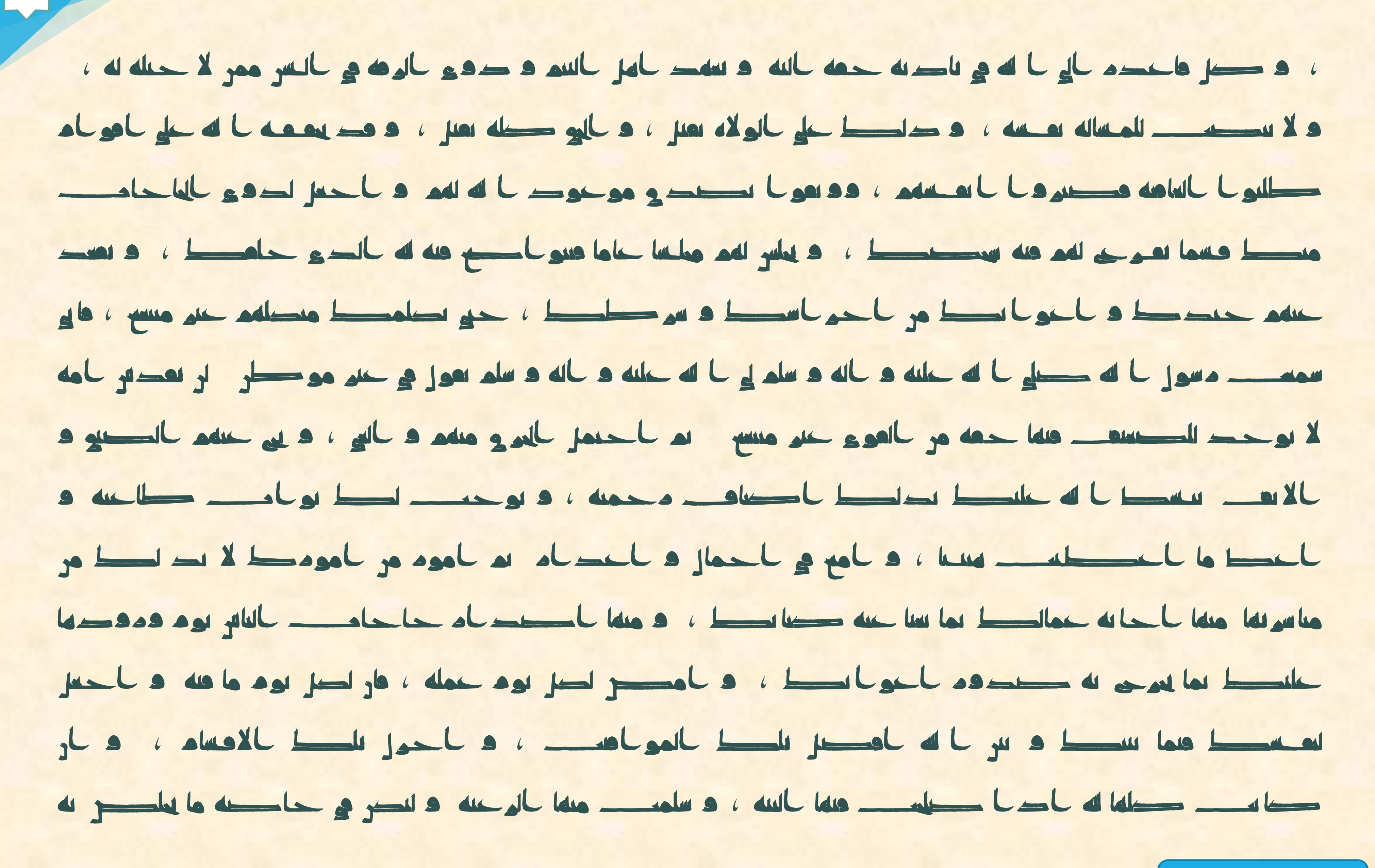
بالبس ، و أعظمهم تبرما بمراجعة الخصم ، و أصبرهم على تكشف الأمور ، و أصرمهم عند اتضاح الحكم ، ممن لا يزدهيه إطراء ، و لا يستميله إغراء ، و أولئك قليل ثم أكثر تعاهد قضائه ، و أفسح له في البذل ما يزيل علته و تقل معه حاجته إلى الناس و أعطه من المنزلة لديك ما لا يطمع فيه غيره من خاصتك ، ليأمن بذلك اغتيال الرجال له عندك فانظر في ذلك نظرا بليغا ، فإن هذا الدين قد كان أسيرا في أيدي الأشرار يعمل فيه بالهوى ، و تطلب به الدنيا ثم انظر في أمور عمالك فاستعملهم اختبارا ، و لا تولهم محاباة و أثرة ، فإنهما جماع من شعب الجور و الخيانة ، و توخ منهم أهل التجربة و الحياء ، من أهل البيوتات الصالحة ، و القدم في الإسلام المتقدمة ، فإنهم أكرم أخلاقا ، و أصح أعراضا ، و أقل في المطامع إشرافا ، و أبلغ في عواقب الأمور نظرا ، ثم أسبغ عليهم الأرزاق ، فإن ذلك قوة لهم على استصلاح أنفسهم ، و غنى لهم عن تناول ما تحت أيديهم ، و حجة عليهم إن خالفوا أمرك أو ثلموا أمانتك ثم تفقد أعمالهم ، و ابعث العيون من أهل الصدق و الوفاء عليهم ، فإن تعاهدك في السر لأمورهم حدوة لهم على استعمال الأمانة ، و الرفق بالرعية ، و تحفظ من الأعوان ، فإن أحد منهم بسط يده إلى خيانة اجتمعت بها عليه عندك أخبار عيونك ، اكتفيت بذلك شاهدا ،

فبسطت عليه العقوبة في بدنه، وأخذته بما أصاب من عمله، ثم نصبته بمقام المذلة، ووسمته بالخيانة، وقلدته عار التهمة، وتفقد أمر الخراج بما يصلح أهله، فإن في صلاحه وصلاحهم صلاحاً لمن سواهم، ولا صلاح لمن سواهم إلا بهم، لأن الناس كلهم عيال على الخراج وأهله، وليكن نظرك في عمارة الأرض أبلغ من نظرك في استجلاب الخراج، لأن ذلك لا يدرك إلا بالعمارة، ومن طلب الخراج بغير عمارة أخرب البلاد، وأهلك العباد، ولم يستقم أمره إلا قليلاً فإن شكوا ثقلاً أو علة، أو انقطاع شرب، أو بالة، أو إحالة أرض اغتمرها غرق، أو أجحف بها عطش، خففت عنهم بما ترجو أن يصلح به أمرهم، ولا يثقلن عليك شيء خففت به المؤونة عنهم، فإنه ذخر يعودون به عليك في عمارة بلادك، وتزيين ولايتك، مع استجلابك حسن ثنائهم، وتبجحك باستفاضة العدل فيهم، معتمداً فضل قوتهم، بما ذخرت عندهم من إجمامك لهم، والثقة منهم بما عودتهم من عدلك عليهم ورفقك بهم، فربما حدث من الأمور ما إذا عولت فيه عليهم من بعد احتملوه طيبة أنفسهم به، فإن العمران محتمل ما حملته، وإنما يؤتى خراب الأرض من إعواز أهلها، وإنما يعوز أهلها لإشراف أنفس الولاة على الجمع، وسوء ظنهم بالبقاء، وقلة انتفاعهم بالعبر، ثم انظر في حال كتابك،

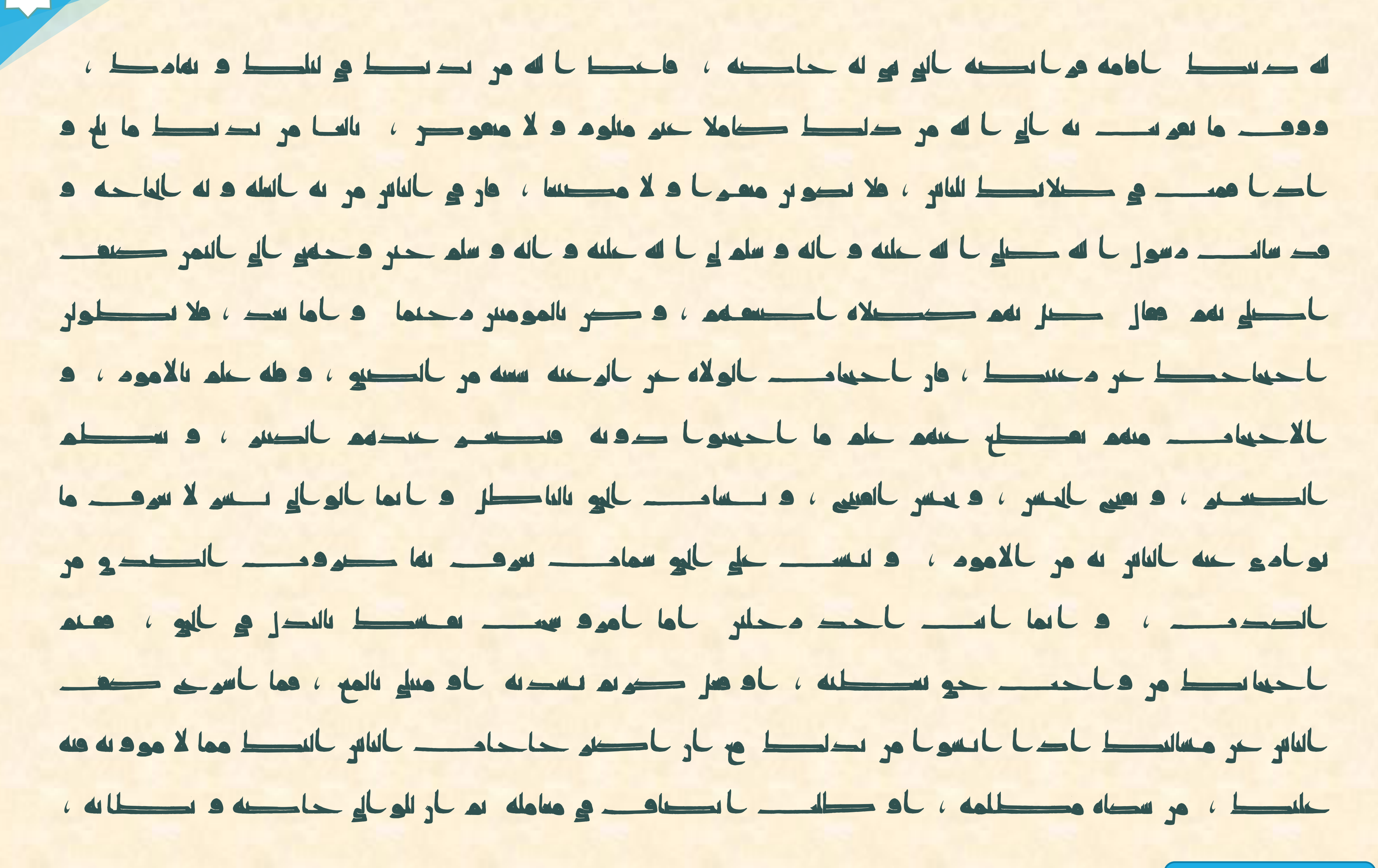


فول على أمورك خيرهم، واخصص برسائلك التي تدخل فيها مكائدك وأسرارك بأجمعهم لوجوه صالح الأخلاق ممن لا تبطره الكرامة، فيجترئ بها عليك في خلاف لك بحضرة ملأ، ولا تقصر به الغفلة عن إيراد مكاتبات عمالك عليك، وإصدار جواباتها على الصواب عنك، فيما يأخذ لك ويعطي منك، ولا يضعف عقدا اعتقده لك، ولا يعجز عن إطلاق ما عقد عليك، ولا يجهل مبلغ قدر نفسه في الأمور، فإن الجاهل بقدر نفسه يكون بقدر غيره أجهل. ثم لا يكن اختيارك إياهم على فراستك واستنامتك وحسن الظن منك، فإن الرجال يتعرضون لفراسات الولاة بتصنعهم وحسن خدمتهم، وليس وراء ذلك من النصيحة والأمانة شيء، ولكن اختبرهم بما ولوا للصالحين قبلك، فاعمد لأحسنهم كان في العامة أثرا، وأعرفهم بالأمانة وجها، فإن ذلك دليل على نصيحتك لله ولمن وليت أمره. واجعل لرأس كل أمر من أمورك رأسا منهم، لا يقهره كبيرها، ولا يتشتت عليه كثيرها، ومهما كان في كتابك من عيب فتغابيت عنه ألزمته. ثم استوص بالتجار وذوي الصناعات، وأوص بهم خيرا المقيم منهم والمضطرب بماله، والمترفق ببدنه، فإنهم مواد المنافع، وأسباب المرافق، وجلابها من المباعد والمطارح، في برك وبحرك، وسهلك وجبلك

و جنس لا يلتئم الناس لمواضعها، و لا يجترئون عليها، فإنهم سلم لا تخاف بائقته، و صلح لا تخشى غائلته و تفقد أمورهم بحضرتك و في حواشي بلادك. و اعلم مع ذلك أن في كثير منهم ضيقا فاحشا، و شحا قبيحا، و احتكارا للمنافع، و تحكما في البياعات، و ذلك باب مضرة للعامة، و عيب على الولاة فامنع من الاحتكار، فإن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم إلى الله عليه و آله و سلم منع منه و ليكن البيع بيعا سمحا بموازين عدل، و أسعار لا تجحف بالفريقين من البائع و المبتاع فمن قارف حكرة بعد نهيك إياه فنكل به، و عاقبه في غير إسراف. ثم الله الله في الطبقة السفلى من الذين لا حيلة لهم، من المساكين و المحتاجين و أهل البؤسى و الزمنى، فإن في هذه الطبقة قانعا و معترا، و احفظ لله ما استحفظك من حقه فيهم، و اجعل لهم قسما من بيت مالك، و قسما من غلات صوافي الإسلام في كل بلد، فإن للأقصى منهم مثل الذي للأدنى، و كل قد استرعيت حقه، فلا يشغلنك عنهم بطر، فإنك لا تعذر بتضييعك التافه لإحكامك الكثير المهم، فلا تشخص همك عنهم، و لا تصعر خدك لهم، و تفقد أمور من لا يصل إليك منهم ممن تقتحمه العيون، و تحقره الرجال، ففرغ لأولئك ثقتك من أهل الخشية و التواضع، فليرفع إليك أمورهم، ثم اعمل فيهم بالإعذار إلى الله يوم تلقاه، فإن هؤلاء من بين الرعية أحوج إلى الإنصاف من غيرهم



، وكل فاعذر إلى الله في تأدية حقه إليه، وتعهد أهل اليتم وذوي الرقة في السن ممن لا حيلة له، ولا ينصب للمسألة نفسه، وذلك على الولاة ثقيل، والحق كله ثقيل، وقد يخففه الله على أقوام طلبوا العاقبة فصبروا أنفسهم، ووثقوا بصدق موعود الله لهم، واجعل لذوي الحاجات منك قسما تفرغ لهم فيه شخصك، وتجلس لهم مجلسا عاما فتتواضع فيه لله الذي خلقك، وتقعد عنهم جندك وأعوانك من أحراسك وشرطك، حتى يكلمك متكلمهم غير متتعتع، فإني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لى الله عليه وآله وسلم يقول في غير موطن: لن تقدس أمة لا يؤخذ للضعيف فيها حقه من القوي غير متتعتع، ثم احتمل الخرق منهم والعي، ونح عنهم الضيق والأنف يبسط الله عليك بذلك أكناف رحمته، ويوجب لك ثواب طاعته، وأعط ما أعطيت هنيئا، وامنع في إجمال وإعذار، ثم أمور من أمورك لا بد لك من مباشرتها: منها إجابة عمالك بما يعيا عنه كتابك، ومنها إصدار حاجات الناس يوم ورودها عليك بما تحرج به صدور أعوانك، وأمض لكل يوم عمله، فإن لكل يوم ما فيه، واجعل لنفسك فيما بينك وبين الله أفضل تلك المواقيت، وأجزل تلك الأقسام، وإن كانت كلها لله إذا صلحت فيها النية، وسلمت منها الرعية، وليكن في خاصة ما تخلص به



له دينك إقامة فرائضه التي هي له خاصة، فأعط الله من بدنك في ليلك و نهارك، ووفِّ ما تقربت به إلى الله من ذلك كاملاً غير مثلوم و لا منقوص، بالغاً من بدنك ما بلغ و إذا قمت في صلاتك للناس، فلا تكونن منفراً و لا مضيعاً، فإن في الناس من به العلة و له الحاجة و قد سألت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لى الله عليه و آله و سلم حين وجهني إلى اليمن كيف أصلي بهم؟ فقال: صلّ بهم كصلاة أضعفهم، و كن بالمؤمنين رحيماً. و أما بعد، فلا تطولن احتجابك عن رعيتك، فإن احتجاب الولاة عن الرعية شعبة من الضيق، و قلة علم بالأمور، و الاحتجاب منهم يقطع عنهم علم ما احتجبوا دونه فيصغر عندهم الكبير، و يعظم الصغير، و يقبح الحسن، و يحسن القبيح، و يشاب الحق بالباطل. و إنما الوالي بشر لا يعرف ما توارى عنه الناس به من الأمور، و ليست على الحق سمات تعرف بها ضروب الصدق من الكذب، و إنما أنت أحد رجلين: إما امرؤ سخت نفسك بالبذل في الحق، ففيم احتجابك من واجب حق تعطيه، أو فعل كريم تسديه، أو مبتلى بالمنع، فما أسرع كف الناس عن مسألتك إذا أيسوا من بذلك، مع أن أكثر حاجات الناس إليك مما لا مؤونة فيه عليك، من شكاة مظلمة، أو طلب إنصاف في معاملة. ثم إن للوالي خاصة و بطانة،

فيهم استئثار و تطاول ، و قلة انصاف في معاملة ، فاحسم مادة اولئك بقطع اسباب تلك الاحوال و لا تقطعن لاحد من حاشيتك و حامتك قطيعة ، و لا يطمعن منك في اعتقاد عقدة ، تضر بمن يليها من الناس ، في شرب او عمل مشترك ، يحملون مؤونته على غيرهم ، فيكون مهنأ ذلك لهم دونك ، و عيبه عليك في الدنيا و الآخرة و الزم الحق من لزمه من القريب و البعيد ، و كن في ذلك صابرا محتسبا ، واقعا ذلك من قرابتك و خاصتك حيث وقع ، و ابتغ عاقبته بما يثقل عليك منه ، فان مغبة ، ذلك محمودة و ان ظنت الرعية بك حيفا فاصحر لهم بعذرك ، و اعدل عنك ظنونهم باصحارك فان في ذلك رياضة منك لنفسك ، و رفقا برعيتك ، و اعذارا تبلغ به حاجتك من تقويمهم على الحق و لا تدفعن صلحا دعاك اليه عدوك و لله فيه رضى فان في الصلح دعة لجنودك ، و راحة من همومك ، و امنا لبلادك ، و لكن الحذر كل الحذر من عدوك بعد صلحه ، فان العدو ربما قارب ليتغفل ، فخذ بالحزم ، و اتهم في ذلك حسن الظن و ان عقدت بينك و بين عدوك عقدة ، او البسته منك ذمة ، فحط عهدك بالوفاء ، و ارع ذمتك بالامانة ، و اجعل نفسك جنة دون ما اعطيت ، فانه ليس من فرائض الله شيء الناس اشد عليه اجتماعا ، مع تفرق اهوائهم ، و تشتت آرائهم ، من

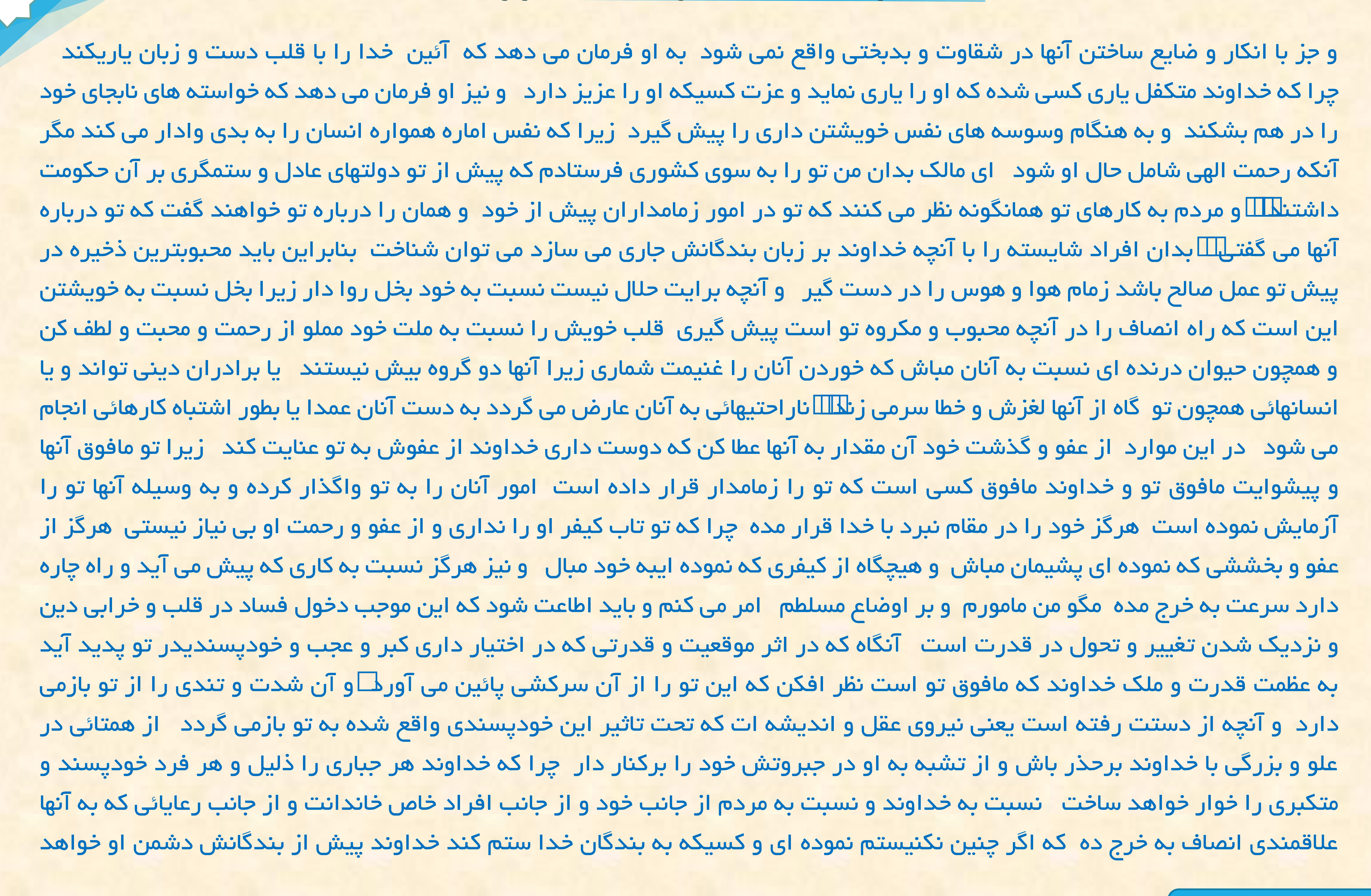
تعظيم الوفاء بالعهود، وقد لزم ذلك المشركون فيما بينهم دون المسلمين لما استوبلوا من عواقب الغدر، فلا تغدرن بذمتك، ولا تخيسن بعهدك، ولا تختلن عدوك، فإنه لا يجترئ على الله إلا جاهل شقي، وقد جعل الله عهده وذمته أمنا أفضاه بين العباد برحمته، وحريما يسكنون إلى منعته ويستفيضون إلى جواره، فلا إدغال ولا مدالسة ولا خداع فيه، ولا تعقد عقدا تجوز فيه العلل، ولا تعولن على لحن قول بعد التأكيد والتوثقة، ولا يدعونك ضيق أمر، لزمك فيه عهد الله، إلى طلب انفساخه بغير الحق، فإن صبرك على ضيق أمر ترجو انفراجه وفضل عاقبته، خير من غدر تخاف تبعته، وأن تحيط بك من الله فيه طلبة، لا تستقيل فيها دنياك ولا آخرتك، إياك والدماء وسفكها بغير حلها، فإنه ليس شيء أدعى لنقمة، ولا أعظم لتبعة، ولا أحرى بزوال نعمة، وانقطاع مدة، من سفك الدماء بغير حقها، والله سبحانه مبتدئ بالحكم بين العباد، فيما تسافكوا من الدماء يوم القيامة، فلا تقوين سلطانك بسفك دم حرام، فإن ذلك مما يضعفه ويوهنه، بل يزيله وينقله، ولا عذر لك عند الله ولا عندي في قتل العمد، لأن فيه قود البدن، وإن ابتليت بخطأ وأفرط عليك سوطك أو سيفك أو يدك بالعقوبة، فإن في الوكزة فما فوقها مقتلة، فلا تطمحن بك نخوة سلطانك عن أن تؤدي إلى أولياء المقتول

جمعهم و إياك و الإعجاب بنفسك، و الثقة بما يعجبك منها، و حب الإطراء، فإن ذلك من أوثق فرص الشيطان في نفسه ليمحق ما يكون من إحسان المحسنين و إياك و المن على رعيتك بإحسانك، أو التزيد فيما كان من فعلك، أو أن تعدهم فتتبع موعدك بخلفك، فإن المن يبطل الإحسان، و التزيد يذهب بنور الحق، و الخلف يوجب المقت عند الله و الناس قال الله تعالى كبر مقتا عند الله أن تقولوا ما لا تفعلون و إياك و العجلة بالأمور قبل أوانها، أو التسقط فيها عند إمكانها، أو اللجاجة فيها إذا تنكرت، أو الوهن عنها إذا استوضحت فضع كل أمر موضعه، و أوقع كل أمر موقعه، و إياك و الاستئثار بما الناس فيه أسوة، و التغابي عما تعنى به مما قد وضح للعيون، فإنه مأخوذ منك لغيرك، و عما قليل تنكشف عنك أغطية الأمور، و ينتصف منك للمظلوم، املك حمية أنفك، و سورة حدك، و سطوة يدك، و غرب لسانك، و احترس من كل ذلك بكف البادرة، و تأخير السطوة، حتى يسكن غضبك فتملك الاختيار و لن تحكم ذلك من نفسك حتى تكثر همومك بذكر المعاد إلى ربك و الواجب عليك أن تتذكر ما مضى لمن تقدمك من حكومة عادلة، أو سنة فاضلة، أو أثر عن نبينا صلى الله عليه و آله و سلم أو فريضة في كتاب

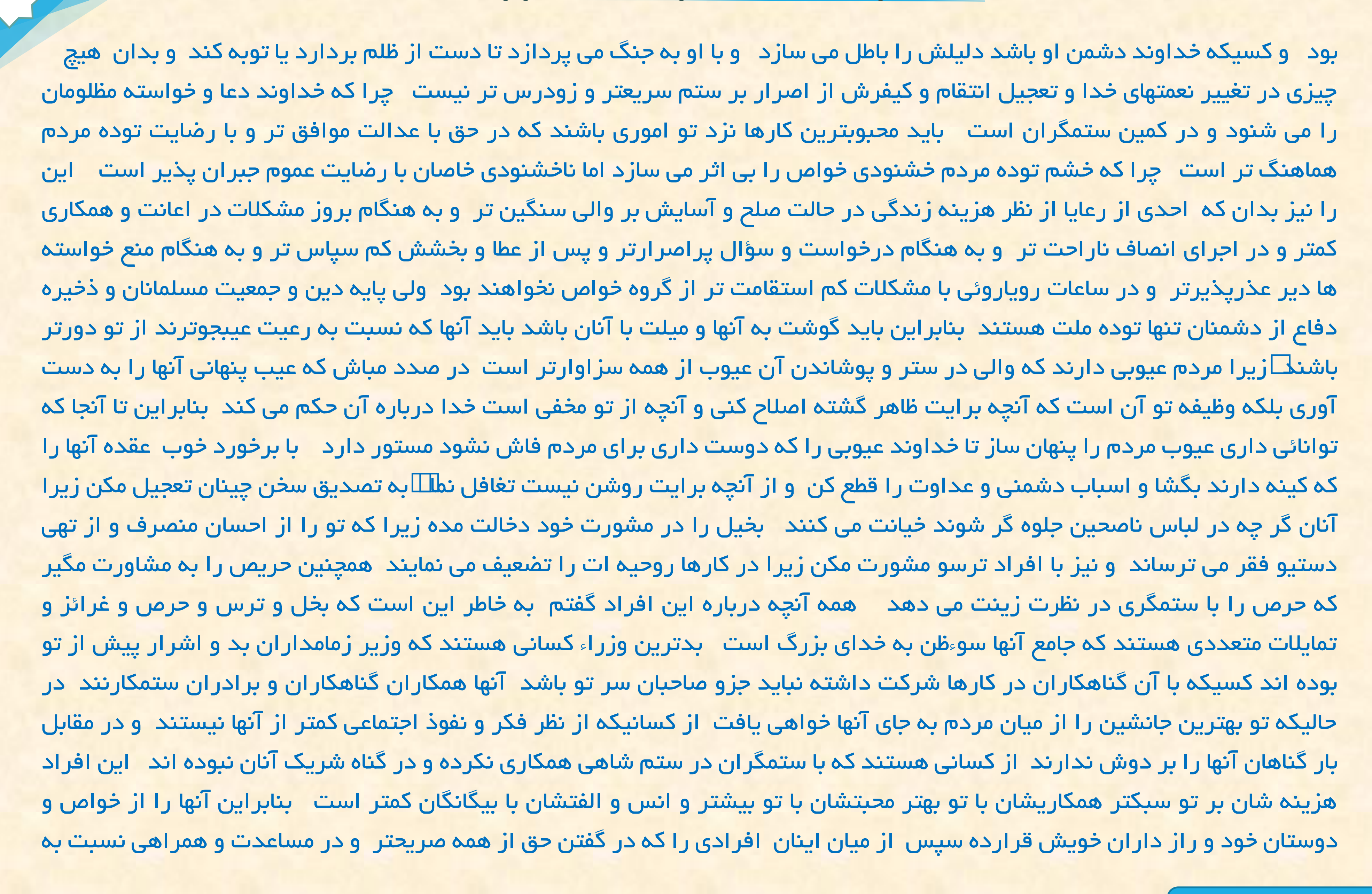
[illegible]

ترجمه

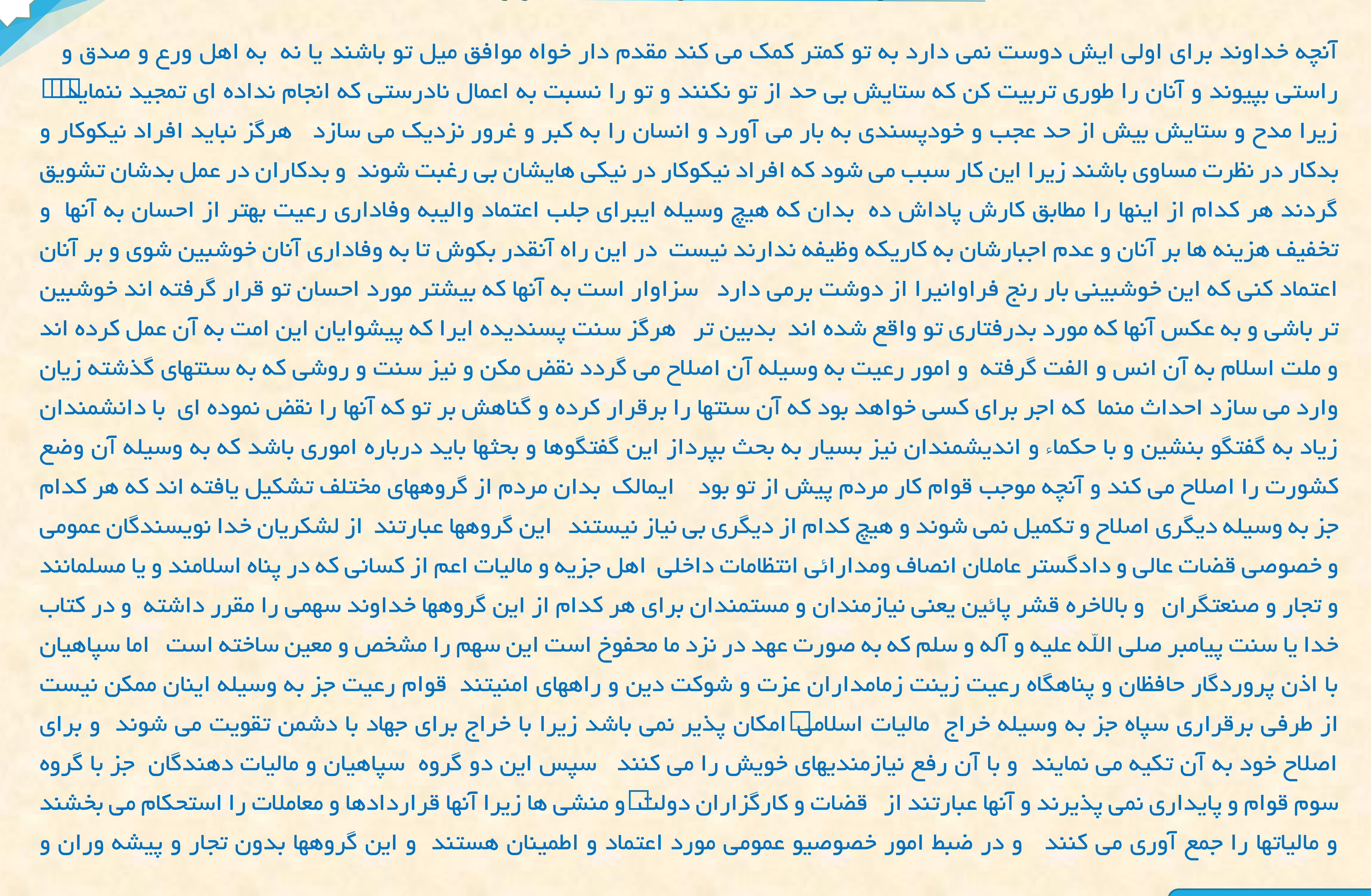
فرمان مبارک امام علیه السلام به مالک اشتر این فرمان را امام علیه السلام برای اشترنخعی به هنگامی که او را فرماندار مصر قرار داد نوشته است و این زمانی بود که وضع زمامدار مصر محمدبن ابوبکر درهم ریخته و متزلزل شده بود این فرمان از طولانی ترین و جامعترین فرمانهای امام علیه السلام می باشد بسم اللّه الرحمن الرحیم این دستوری است که بنده خدا علیعلیه السلام به مالک بن حارث اشتر در فرمانش به او صادر فرموده است   و این فرمان را هنگامی نوشت که ویرا زمامدار و والی کشور مصر قرار داد تا مالیاتهای آن سرزمین را جمع آوریکند با دشمنان آن کشور بجنگد به اصلاح اهل آن همت گمارد و به عمران و آبادی شهرها قصبات و روستاها و قریه های آن بپردازد نخست او را به تقوا و ترس از خداوند ایثار و فداکاری در راه اطاعتش و متابعت از آنچه در کتاب خدا قرآن به آن امر شده است فرمان می دهد   به متابعت او امری که در کتاب اللّه آمده فرائض و واجبات و سنتها همان دستوراتی که هیچکس جز با متابعت آنها روی سعادت نمی بینند



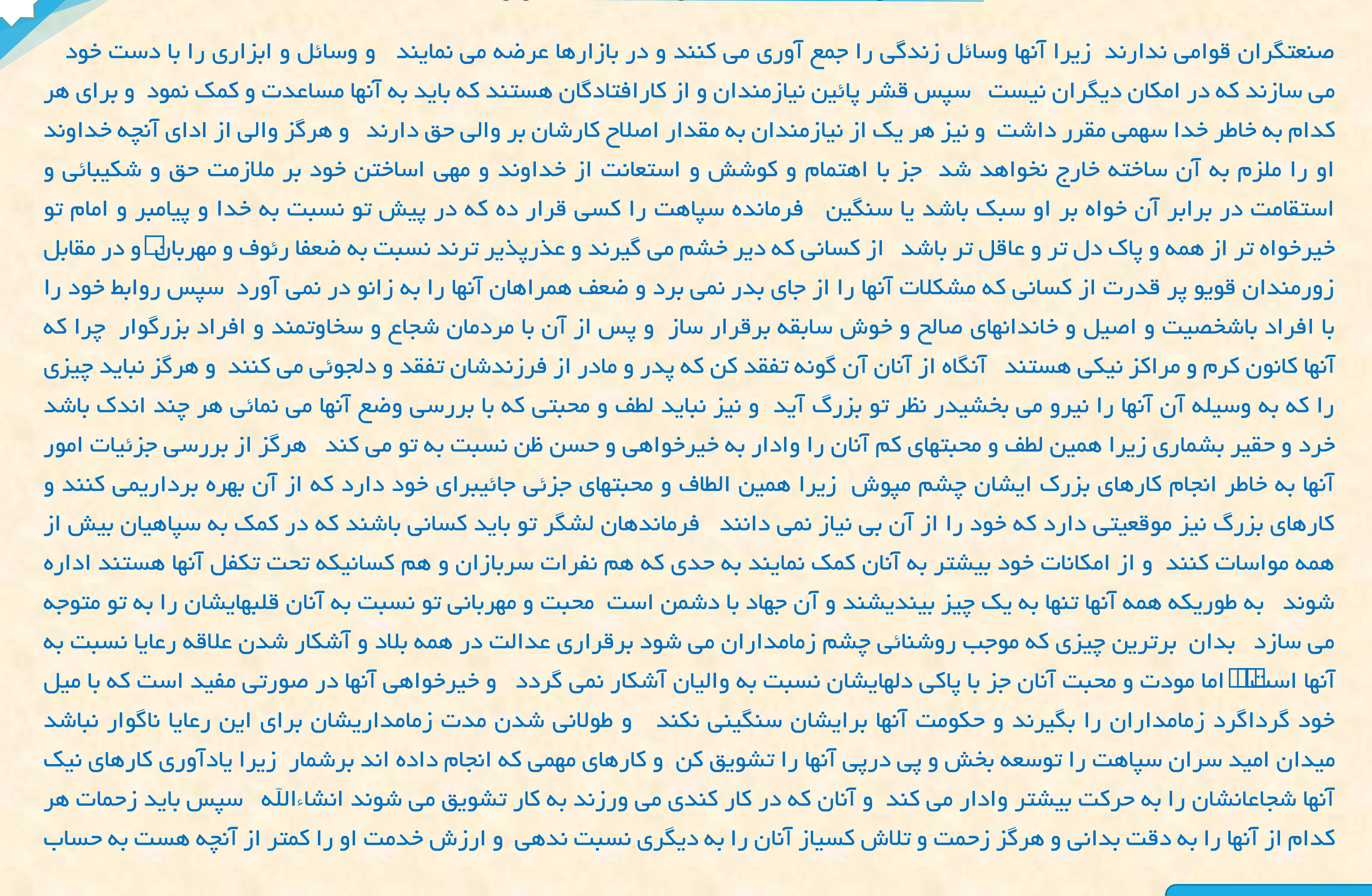
و جز با انکار و ضایع ساختن آنها در شقاوت و بدبختی واقع نمی شود به او فرمان می دهد که آئین خدا را با قلب دست و زبان یاریکند چرا که خداوند متکفل یاری کسی شده که او را یاری نماید و عزت کسیکه او را عزیز دارد و نیز او فرمان می دهد که خواسته های نابجای خود را در هم بشکند و به هنگام وسوسه های نفس خویشتن داری را پیش گیرد زیرا که نفس اماره همواره انسان را به بدی وادار می کند مگر آنکه رحمت الهی شامل حال او شود ای مالک بدان من تو را به سوی کشوری فرستادم که پیش از تو دولتهای عادل و ستمگری بر آن حکومت داشتند و مردم به کارهای تو همانگونه نظر می کنند که تو در امور زمامداران پیش از خود و همان را درباره تو خواهند گفت که تو درباره آنها می گفتی بدان افراد شایسته را با آنچه خداوند بر زبان بندگانش جاری می سازد می توان شناخت بنابراین باید محبوبترین ذخیره در پیش تو عمل صالح باشد زمام هوا و هوس را در دست گیر و آنچه برایت حلال نیست نسبت به خود بخل روا دار زیرا بخل نسبت به خویشتن این است که راه انصاف را در آنچه محبوب و مکروه تو است پیش گیری قلب خویش را نسبت به ملت خود مملو از رحمت و محبت و لطف کن و همچون حیوان درنده ای نسبت به آنان مباش که خوردن آنان را غنیمت شماری زیرا آنها دو گروه بیش نیستند یا برادران دینی تواند و یا انسانهائی همچون تو گاه از آنها لغزش و خطا سرمی زند ناراحتیهائی به آنان عارض می گردد به دست آنان عمدا یا بطور اشتباه کارهائی انجام می شود در این موارد از عفو و گذشت خود آن مقدار به آنها عطا کن که دوست داری خداوند از عفوش به تو عنایت کند زیرا تو مافوق آنها و پیشوایت مافوق تو و خداوند مافوق کسی است که تو را زمامدار قرار داده است امور آنان را به تو واگذار کرده و به وسیله آنها تو را آزمایش نموده است هرگز خود را در مقام نبرد با خدا قرار مده چرا که تو تاب کیفر او را نداری و از عفو و رحمت او بی نیاز نیستی هرگز از عفو و بخششی که نموده ای پشیمان مباش و هیچگاه از کیفری که نموده ابیه خود مبال و نیز هرگز نسبت به کاری که پیش می آید و راه چاره دارد سرعت به خرج مده مگو من مامورم و بر اوضاع مسلطم امر می کنم و باید اطاعت شود که این موجب دخول فساد در قلب و خرابی دین و نزدیک شدن تغییر و تحول در قدرت است آنگاه که در اثر موقعیت و قدرتی که در اختیار داری کبر و عجب و خودپسندیدر تو پدید آید به عظمت قدرت و ملک خداوند که مافوق تو است نظر افکن که این تو را از آن سرکشی پائین می آورد و آن شدت و تندی را از تو بازمی دارد و آنچه از دستت رفته است یعنی نیروی عقل و اندیشه ات که تحت تاثیر این خودپسندی واقع شده به تو بازمی گردد از همتائی در علو و بزرگی با خداوند برحذر باش و از تشبه به او در جبروتش خود را برکنار دار چرا که خداوند هر جباری را ذلیل و هر فرد خودپسند و متکبری را خوار خواهد ساخت نسبت به خداوند و نسبت به مردم از جانب خود و از جانب افراد خاص خاندانت و از جانب رعایائی که به آنها علاقمندی انصاف به خرج ده که اگر چنین نکنیستم نموده ای و کسیکه به بندگان خدا ستم کند خداوند پیش از بندگانش دشمن او خواهد



بود و کسیکه خداوند دشمن او باشد دلیلش را باطل می سازد و با او به جنگ می پردازد تا دست از ظلم بردارد یا توبه کند و بدان هیچ چیزی در تغییر نعمتهای خدا و تعجیل انتقام و کیفرش از اصرار بر ستم سریعتر و زودرس تر نیست چرا که خداوند دعا و خواسته مظلومان را می شنود و در کمین ستمگران است باید محبوبترین کارها نزد تو اموری باشند که در حق با عدالت موافق تر و با رضایت توده مردم هماهنگ تر است چرا که خشم توده مردم خشنودی خواص را بی اثر می سازد اما ناخشنودی خاصان با رضایت عموم جبران پذیر است این را نیز بدان که احدی از رعایا از نظر هزینه زندگی در حالت صلح و آسایش بر والی سنگین تر و به هنگام بروز مشکلات در اعانت و همکاری کمتر و در اجرای انصاف ناراحت تر و به هنگام درخواست و سؤال پراصرارتر و پس از عطا و بخشش کم سپاس تر و به هنگام منع خواسته ها دیر عذرپذیرتر و در ساعات رویاروئی با مشکلات کم استقامت تر از گروه خواص نخواهند بود ولی پایه دین و جمعیت مسلمانان و ذخیره دفاع از دشمنان تنها توده ملت هستند بنابراین باید گوشت به آنها و میلت با آنان باشد باید آنها که نسبت به رعیت عیبجوترند از تو دورتر باشند زیرا مردم عیوبی دارند که والی در ستر و پوشاندن آن عیوب از همه سزاوارتر است در صدد مباش که عیب پنهانی آنها را به دست آوری بلکه وظیفه تو آن است که آنچه برایت ظاهر گشته اصلاح کنی و آنچه از تو مخفی است خدا درباره آن حکم می کند بنابراین تا آنجا که توانائی داری عیوب مردم را پنهان ساز تا خداوند عیوبی را که دوست داری برای مردم فاش نشود مستور دارد با برخورد خوب عقده آنها را که کینه دارند بگشا و اسباب دشمنی و عداوت را قطع کن و از آنچه برایت روشن نیست تغافل نما به تصدیق سخن چینان تعجیل مکن زیرا آنان گر چه در لباس ناصحین جلوه گر شوند خیانت می کنند بخیل را در مشورت خود دخالت مده زیرا که تو را از احسان منصرف و از تهی دستیو فقر می ترساند و نیز با افراد ترسو مشورت مکن زیرا در کارها روحیه ات را تضعیف می نمایند همچنین حریص را به مشاورت مگیر که حرص را با ستمگری در نظرت زینت می دهد همه آنچه درباره این افراد گفتم به خاطر این است که بخل و ترس و حرص و غرائز و تمایلات متعددی هستند که جامع آنها سوءظن به خدای بزرگ است بدترین وزراء کسانی هستند که وزیر زمامداران بد و اشرار پیش از تو بوده اند کسیکه با آن گناهکاران در کارها شرکت داشته نباید جزو صاحبان سر تو باشد آنها همکاران گناهکاران و برادران ستمکارنند در حالیکه تو بهترین جانشین را از میان مردم به جای آنها خواهی یافت از کسانیکه از نظر فکر و نفوذ اجتماعی کمتر از آنها نیستند و در مقابل بار گناهان آنها را بر دوش ندارند از کسانی هستند که با ستمگران در ستم شاهی همکاری نکرده و در گناه شریک آنان نبوده اند این افراد هزینه شان بر تو سبکتر همکاریشان با تو بهتر محبتشان با تو بیشتر و انس و الفتشان با بیگانگان کمتر است بنابراین آنها را از خواص و دوستان خود و راز داران خویش قرارده سپس از میان اینان افرادی را که در گفتن حق از همه صریحتر و در مساعدت و همراهی نسبت به



آنچه خداوند برای اولی ایش دوست نمی دارد به تو کمتر کمک می کند مقدم دار خواه موافق میل تو باشند یا نه به اهل ورع و صدق و راستی بپیوند و آنان را طوری تربیت کن که ستایش بی حد از تو نکنند و تو را نسبت به اعمال نادرستی که انجام نداده ای تمجید ننمایند زیرا مدح و ستایش بیش از حد عجب و خودپسندی به بار می آورد و انسان را به کبر و غرور نزدیک می سازد   هرگز نباید افراد نیکوکار و بدکار در نظرت مساوی باشند زیرا این کار سبب می شود که افراد نیکوکار در نیکی هایشان بی رغبت شوند و بدکاران در عمل بدشان تشویق گردند هر کدام از اینها را مطابق کارش پاداش ده   بدان که هیچ وسیله ایبرای جلب اعتماد والیبه وفاداری رعیت بهتر از احسان به آنها و تخفیف هزینه ها بر آنان و عدم اجبارشان به کاریکه وظیفه ندارند نیست در این راه آنقدر بکوش تا به وفاداری آنان خوشبین شوی و بر آنان اعتماد کنی که این خوشبینی بار رنج فراوانیرا از دوشت برمی دارد   سزاوار است به آنها که بیشتر مورد احسان تو قرار گرفته اند خوشبین تر باشی و به عکس آنها که مورد بدرفتاری تو واقع شده اند بدبین تر   هرگز سنت پسندیده ایرا که پیشوایان این امت به آن عمل کرده اند و ملت اسلام به آن انس و الفت گرفته و امور رعیت به وسیله آن اصلاح می گردد نقض مکن و نیز سنت و روشی که به ستتهای گذشته زیان وارد می سازد احداث منما که اجر برای کسی خواهد بود که آن ستتها را برقرار کرده و گناهش بر تو که آنها را نقض نموده ای با دانشمندان زیاد به گفتگو بنشین و با حکماء و اندیشمندان نیز بسیار به بحث بپرداز این گفتگوها و بحثها باید درباره اموری باشد که به وسیله آن وضع کشورت را اصلاح می کند و آنچه موجب قوام کار مردم پیش از تو بود   ایمالک بدان مردم از گروههای مختلف تشکیل یافته اند که هر کدام جز به وسیله دیگری اصلاح و تکمیل نمی شوند و هیچ کدام از دیگری بی نیاز نیستند   این گروهها عبارتند از لشکریان خدا نویسندگان عمومی و خصوصی قضات عالی و دادگستر عاملان انصاف ومدارائی انتظامات داخلی اهل جزیه و مالیات اعم از کسانی که در پناه اسلامند و یا مسلمانند و تجار و صنعتگران   و بالاخره قشر پائین یعنی نیازمندان و مستمندان برای هر کدام از این گروهها خداوند سهمی را مقرر داشته و در کتاب خدا یا سنت پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم که به صورت عهد در نزد ما محفوظ است این سهم را مشخص و معین ساخته است   اما سپاهیان با اذن پروردگار حافظان و پناهگاه رعیت زینت زمامداران عزت و شوکت دین و راههای امنیتند قوام رعیت جز به وسیله ایشان ممکن نیست از طرفی برقراری سپاه جز به وسیله خراج مالیات اسلامی امکان پذیر نمی باشد زیرا با خراج برای جهاد با دشمن تقویت می شوند و برای اصلاح خود به آن تکیه می نمایند و با آن رفع نیازمندیهای خویش را می کنند   سپس این دو گروه سپاهیان و مالیات دهندگان جز با گروه سوم قوام و پایداری نمی پذیرند و آنها عبارتند از   قضات و کارگزاران دولتی و منشی ها زیرا آنها قراردادها و معاملات را استحکام می بخشند و مالیاتها را جمع آوری می کنند   و در ضبط امور خصوصیو عمومی مورد اعتماد و اطمینان هستند و این گروهها بدون تجار و پیشه وران و

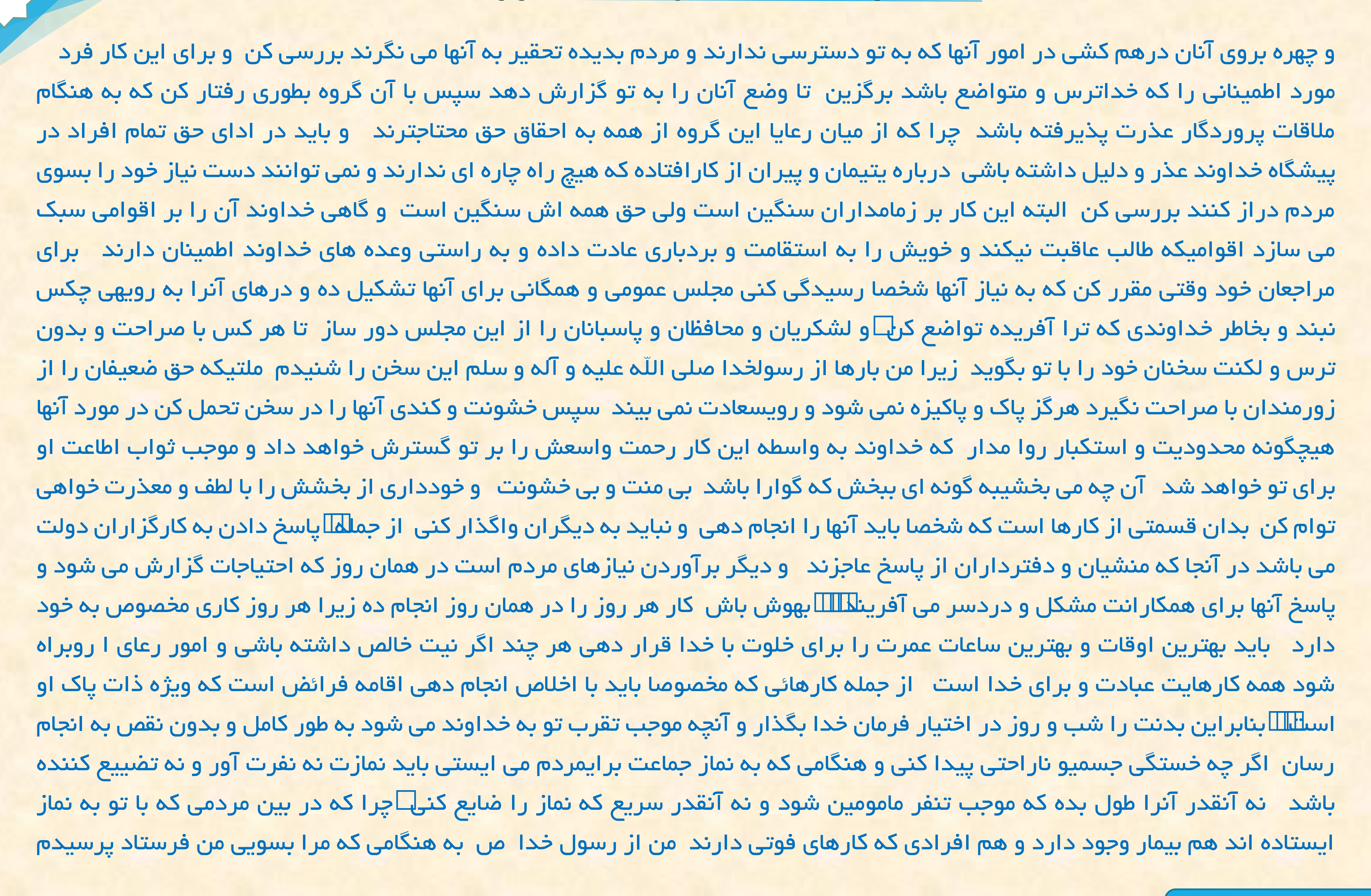


صنعتگران قوامی ندارند زیرا آنها وسائل زندگی را جمع آوری می کنند و در بازارها عرضه می نمایند و وسائل و ابزاری را با دست خود می سازند که در امکان دیگران نیست سپس قشر پائین نیازمندان و از کارافتادگان هستند که باید به آنها مساعدت و کمک نمود و برای هر کدام به خاطر خدا سهمی مقرر داشت و نیز هر یک از نیازمندان به مقدار اصلاح کارشان بر والی حق دارند و هرگز والی از ادای آنچه خداوند او را ملزم به آن ساخته خارج نخواهد شد جز با اهتمام و کوشش و استعانت از خداوند و مهی اساختن خود بر ملازمت حق و شکیبائی و استقامت در برابر آن خواه بر او سبک باشد یا سنگین فرمانده سپاهت را کسی قرار ده که در پیش تو نسبت به خدا و پیامبر و امام تو خیرخواه تر از همه و پاک دل تر و عاقل تر باشد از کسانی که دیر خشم می گیرند و عذرپذیر ترند نسبت به ضعفا رئوف و مهربان و در مقابل زورمندان قویو پر قدرت از کسانی که مشکلات آنها را از جای بدر نمی برد و ضعف همراهان آنها را به زانو در نمی آورد سپس روابط خود را با افراد باشخصیت و اصیل و خاندانهای صالح و خوش سابقه برقرار ساز و پس از آن با مردمان شجاع و سخاوتمند و افراد بزرگوار چرا که آنها کانون کرم و مراکز نیکی هستند آنگاه از آنان آن گونه تفقد کن که پدر و مادر از فرزندشان تفقد و دلجوئی می کنند و هرگز نباید چیزی را که به وسیله آن آنها را نیرو می بخشیدر نظر تو بزرگ آید و نیز نباید لطف و محبتی که با بررسی وضع آنها می نمائی هر چند اندک باشد خرد و حقیر بشماری زیرا همین لطف و محبتهای کم آنان را وادار به خیرخواهی و حسن ظن نسبت به تو می کند هرگز از بررسی جزئیات امور آنها به خاطر انجام کارهای بزرک ایشان چشم مپوش زیرا همین الطاف و محبتهای جزئی جائیبرای خود دارد که از آن بهره برداریمی کنند و کارهای بزرگ نیز موقعیتی دارد که خود را از آن بی نیاز نمی دانند فرماندهان لشگر تو باید کسانی باشند که در کمک به سپاهیان بیش از همه مواسات کنند و از امکانات خود بیشتر به آنان کمک نمایند به حدی که هم نفرات سربازان و هم کسانیکه تحت تکفل آنها هستند اداره شوند به طوریکه همه آنها تنها به یک چیز بیندیشند و آن جهاد با دشمن است محبت و مهربانی تو نسبت به آنان قلبهایشان را به تو متوجه می سازد بدان برترین چیزی که موجب روشنائی چشم زمامداران می شود برقراری عدالت در همه بلاد و آشکار شدن علاقه رعایا نسبت به آنها است اما مودت و محبت آنان جز با پاکی دلهایشان نسبت به والیان آشکار نمی گردد و خیرخواهی آنها در صورتی مفید است که با میل خود گرداگرد زمامداران را بگیرند و حکومت آنها برایشان سنگینی نکند و طولانی شدن مدت زمامداریشان برای این رعایا ناگوار نباشد میدان امید سران سپاهت را توسعه بخش و پی درپی آنها را تشویق کن و کارهای مهمی که انجام داده اند برشمار زیرا یادآوری کارهای نیک آنها شجاعانشان را به حرکت بیشتر وادار می کند و آنان که در کار کندی می ورزند به کار تشویق می شوند انشاءاللّه سپس باید زحمات هر کدام از آنها را به دقت بدانی و هرگز زحمت و تلاش کسیاز آنان را به دیگری نسبت ندهی و ارزش خدمت او را کمتر از آنچه هست به حساب

نیاوری و از سوی دیگر شرافت و آبروی کسی موجب این نشود که کار کوچکش را بزرگ بشماری و همچنین حقارت و کوچکی کسی موجب نگردد که خدمت پرارجش را کوچک به حساب آوری مشکلاتی که در احکام برایت پیش می آید و اموریکه بر تو مشتبه می شود به خدا و پیامبرش ارجاع ده چرا که خداوند بزرگ به گروهی که علاقه داشته ارشادشان کند فرموده ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت خداوند کنید و اطاعت پیامبرش و اطاعت اولی الامریکه از خود شما و اگر در چیزینزاع کردید آنرا به خدا و رسولش بازگردانید بازگرداندن چیزی به خداوند متمسک شدن بقرآن کریم و یافتن دستور از آیات محکم آن است و بازگرداندن به پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم همان تمسک به سنت قطعی و مورد اتفاق آن حضرت است سپس از میان مردم برترین فرد در نزد خود را برای قضاوت برگزین از کسانی که مراجعه فراوان آنها را در تنگنا قرار ندهد و برخورد مخالفان با یکدیگر او را به خشم و کج خلقی واندارد در اشتباهاتش پافشاری نکند و بازگشت به حق هنگامی که برایآنها روشن شد بر آنها سخت نباشد طمع را از دل بیرون کرده و در فهم مطالب به اندک تحقیق اکتفا نکند از کسانی که در شبهات از همه محتاطتر و در یافتن و تمسک به حجت و دلیل از همه مصرتر باشند با مراجعه مکرر شکایت کنندگان کمتر خسته شوند و در کشف امور شکیباتر و به هنگام آشکارشدن حق در فصل خصومت از همه قاطعتر باشند از کسانیکه ستایش فراوان آنها را فریب ندهد و تمجیدهای بسیار آنان را متمایل به جانب مدح کننده نسازد ولی البته این افراد بسیار کمند آنگاه با جدیت هر چه بیشتر قضاوتهای قاضی خویش را بررسی کن و در بذل و بخشش به او سفره سخاوتت را بگستر آنچنان که نیازمندیش از بین برود و حاجت و نیازی به مردم پیدا نکند و از نظر منزلت و مقام آنقدر مقامش را نزد خودت بالا ببر که هیچکدام از یاران نزدیکت به نفوذ در او طمع نکنند و از توطئه این گونه افراد در نزد تو در امان باشد و بداند که موقعیتش از او بالاتر نیست که بخواهد از او شکایتی بکند در آنچه گفتم با دقت بنگر چرا که این دین اسیر دست اشرار و وسیله هوسرانی و دنیاطلبی گروهی بوده است سپس در کارهای کارمندانت بنگر و آنها را با آزمایش و امتحان به کار وادار و از روی میل و استبداد آنها را به کاری واندار زیرا استبداد و تسلیم تمایل شدن کانونی از شعبه های جور و خیانت است و از میان آنها افرادی که با تجربه تر و پاکتر و پیشگامتر در اسلامند برگزین زیرا اخلاق آنها بهتر و خانواده آنها پاکتر و همچنین کم طمعتر و در سنجش عواقب کارها بی ناترند سپس حقوق کافی به آنها بده زیرا این کار آنها را در اصلاح خویش تقویت می کند و از خیانت در اموالی که زیر دست آنها است بی نیاز می سازد بعلاوه این حجتی در برابر آنها است اگر از دستورت سرپیچی کنند یا در امانت خیانت ورزند سپس با فرستادن ماموران مخفی راستگو و با وفا کارهای آنان را زیر نظر بگیر زیرا بازرسی مداوم پنهانی سبب می شود که آنها به امانت داریو مداراکردن به زیر دستان ترغیب شوند اعوان و انصار خویش را سخت زیر نظر بگیر اگر یکی از آنها دست به خیانت زد و ماموران سری تو

متفقا چنین گزارشی را دادند به همین مقدار از شهادت قناعت کن و او را زیر تازیانه کیفر بگیر و به مقدار خیانتیکه انجام داده او را کیفر نما سپس ویرا در مقام خواری و مذلت بنشان و نشانه خیانت را بر او بنه و گردن بند ننگ و تهمت را به گردنش بیفکن و او را به جامعه چنان معرفی کن که عبرت دیگران گردد خراج و مالیات را دقیقا زیر نظر بگیر به گونه ای که صلاح مالیات دهندگان مالیات و بهبودی حال مالیات دهندگان بهبودی حال دیگران نیز نهفته است و هرگز دیگران به صلاح و آسایش نمی رسند جز اینکه خراج دهندگان در صلاح و بهبودی بسر برند چرا که مردم همه عیال و نان خور خراج وخراج گذاران هستند باید کوشش تو در آبادی زمین بیش از کوشش در جمع آوری خراج باشد زیرا که خراج جز با آبادانی بدست نمی آید و آن کس که بخواهد مالیات را بدون عمران و آبادانی مطالبه کند شهرها را خراب و بندگان خدا را نابود می سازد و حکومتش بیش از مدت کمی دوام نخواهد داشت اگر رعایا از سنگینی مالیات و یا رسیدن آفات یا خشک شدن آب چشمه ها و یا کمی باران و یا دگرگونی زمین در اثر آب گرفتن و فساد بذرها و یا تشنگی بسیار برای زراعت و فاسدشدن آن به تو شکایت آورند مالیات را به مقداری که حال آنها بهبود یابد تخفیف ده و هرگز این تحفیف بر تو گران نیاید زیرا که آن ذخیره و گنجینه ایاست که آنها بالاخره آنرا در عمران و آبادی کشورت به کار می بندند و موجب عمران سرزمینهای تو و زینت حکومت و ریاست تو خواهد بود و از تو به خوبی ستایش می کنند و در گسترش عدالت از ناحیه تو با خرسندی سخن می گویند و تو نیز خود در این میان مسرور و شادمان خواهی بود بعلاوه تو می توانی با تقویت آنها از طریق ذخیره ای که بر ایشان نهاده ای اعتماد کنی و نیز می توانی با این عمل که آنها را به عدالت و مهربانی عادت داده ایبه آنان مطمئن باشی چرا که گاهی برای تو گرفتاری هائی پیش می آید که باید بر آنها تکیه کنی و در این حال آنها با طیب خاطر پذیرا خواهند شد و عمران و آبادی تحمل همه اینها را دارد و اما ویرانی زمین تنها به این علت است که کشاورزان و صاحبان زمین فقیر می شوند و بیچارگی و فقر آنها بخاطر آن است که زمامداران به جمع اموال می پردازند و نسبت به بقای حکومتشان بدگمانند و از تاریخ زمامداران گذشته عبرت نمی گیرند سپس در وضع منشی ان و کارمندانت دقت کن و کارهایت را به بهترین آنها بسپار و نامه های سری و نقشه ها و طرحهای مخفی خود را در اختیار کسی بگذار که دارای اساسی ترین اصول اخلاقی باشد از کسانی که موقعیت و مقام آنها را مست و مغرور نسازد که در حضور بزرگان و سران مردم نسبت به تو مخالفت و گستاخی کنند و در اثر غفلت در رساندن نامه های کارمندانت به تو و گرفتن جوابهای صحیحش از تو کوتاهی ننمایند خواه در اموری باشد که از طرف تو دریافت می دارند و یا از سوی تو می بخشند باید قراردادهائی که برای تو تنظیم می کنند سست و آسیب پذیر نباشی هرگاه قراردادی به زیان تو باشد از یافتن راه حل عاجز نمانند و نسبت به ارزش و منزلت خویش ناآگاه و بی اطلاع نباشند که شخص ناآگاه از منزلت خویش از ارزش و مقام دیگری ناآگاهتر خواهد بود سپس در انتخاب این منشیان هرگز

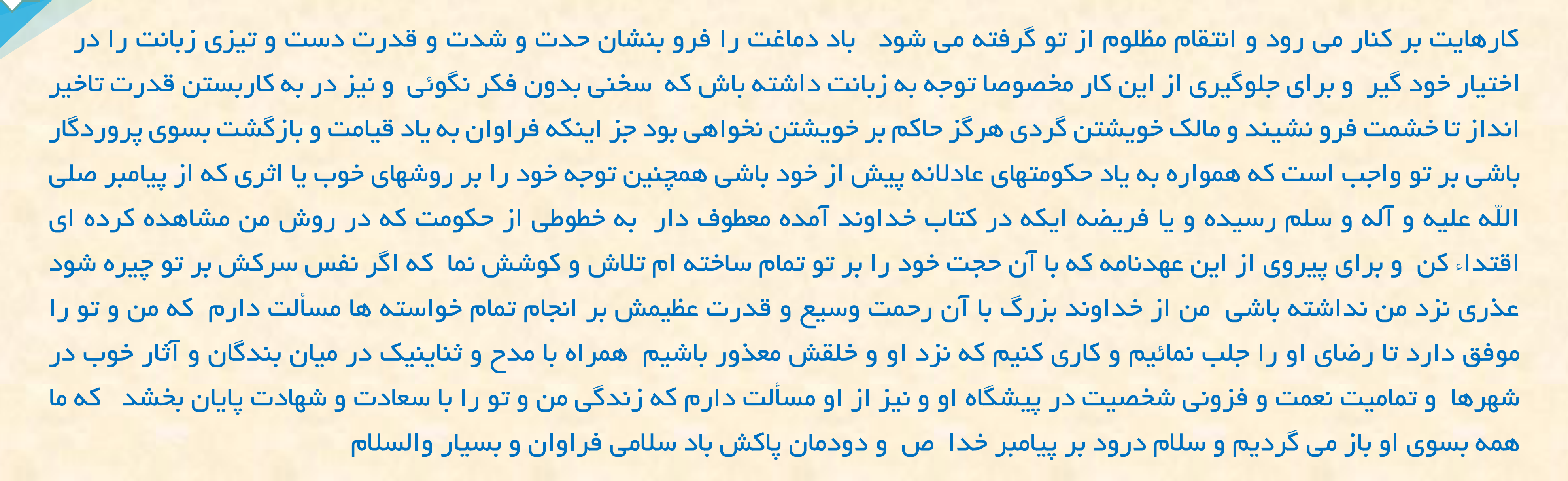
به فراست و خوشبینی و خوش گمانی خود تکیه مکن چرا که مردان زرنگ طریقه جلب نظر و خوشبینی زمامداران را با ظاهرسازی و تظاهر به خوش خدمتی خوب می دانند در حالیکه در ماوراء این ظاهر جالب هیچگونه امانت داریو خیرخواهی وجود ندارد بلکه آنها را از طریق پستهائی که برای حکومتهای صالح پیش از تو داشته اند بیازمای بنابراین بر کسانی اعتماد کن که در میان مردم خوش سابقه تر و در امانت داری معروفند و این خود دلیل آنست که تو برای خدا و کسانیکه والی بر آنان هستی خیرخواه می باشی باید برای هر نوعیاز کارها یک رئیس انتخاب کنیرئی سیکه کارهای مهم وی را مغلوب و درمانده نسازد و کثرت کارها او را پریشان و خسته نکند و به خوبی باید بدانی هر عیبی در منشیان تو یافت شود که تو از آن بی خبر باشی شخصا مسؤول آن خواهی بود به تجار و صاحبان صنایع توصیه کن و آنها را به خیر و نیکی سفارش نما و در این توصیه بین بازرگانانی که در شهر و یا ده هستند و دارای مرکز ثابت و تجارتخانه اند و آنها که سیار و در گردشند و نیز صنعتگرانی که با نیروی جسمانی خویش بکار صنعت می پردازند تفاوت مگذار چرا که آنها منابع اصلی منافع و اسباب آسایش جامعه به شمار میروند آنها هستند که از سرزمینهای دور دست از پرتگاهها و کوهستانها و دریاها و سرزمینهای هموار و ناهموار مواد مورد نیاز را گرد می آورند از مناطقی که عموم مردم با آن سر و کاری ندارند و جرئت رفتن به آن سامان را نمی کنند توجه داشته باش بازرگانان و پیشه وران و صنعتگران مردمی سالمند و از نیرنگ و شورش آنها بیمی نیست آنها صلح دوست و آرامش طلبند اما باید از وضع آنان چه آنها که در مرکز فرمانداری تو زندگی می کنند و چه آنها که در گوشه و کنار هستند جستجو و بازرسی کنی ولی بدان با همه آنچه گفتم در میان آنها گروهی تنگ نظر و بخیل آنهم به صورت قبیح و زشت آن می باشند که همواره در پی احتکار مواد مورد نیاز مردم و تسلط یافتن بر تمام معاملات هستند و این موجب زیان توده مردم و عیب و ننگ بر زمامداران است از احتکار به شدت جلوگیری کن که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم از آن منع فرمود باید معاملات با شرائط آسان صورت گیرد با موازین عدل و نرخهائی که نه به فروشنده زیان رساند و نه به خریدار و هرگاه کسی پس از نهی تو از احتکار به چنین کاری دست بزند او را کیفر کن و در مجازات او بکوش ولی این مجازات نباید بیش از حد باشد خدا را خدا را در مورد طبقه پائین آنها که راه چاره ندارند یعنی مستمندان و نیازمندان و تهیدستان و از کارافتادگان در این طبقه هم کسانی هستند که دست سؤال دارند و هم افرادیکه باید به آنها بدون پرسش بخشش شود بنابراین به آنچه خداوند در مورد آنان به تو دستور داده عمل نما قسمتی از بیت المال و قسمتی از غلات خالصه جات اسلامی را در هر محل به آنها اختصاص ده و بدان آنها که دورند به مقدار کسانی که نزدیکند سهم دارند و باید حق همه آنها را مراعات کنی بنابراین هرگز نباید سرمستی زمامداری تو را به خود مشغول سازد و به آنها رسیدگی نکنی چرا که هرگز بخاطر کارهای فراوان و مهمی که انجام می دهیاز انجام نشدن کارهای کوچک معذور نیستی نباید دل از آنها برگیری



و چهره بروی آنان درهم کشی در امور آنها که به تو دسترسی ندارند و مردم بدیده تحقیر به آنها می نگرند بررسی کن و برای این کار فرد مورد اطمینانی را که خداترس و متواضع باشد برگزین تا وضع آنان را به تو گزارش دهد سپس با آن گروه بطوری رفتار کن که به هنگام ملاقات پروردگار عذرت پذیرفته باشد چرا که از میان رعایا این گروه از همه به احقاق حق محتاجترند و باید در ادای حق تمام افراد در پیشگاه خداوند عذر و دلیل داشته باشی درباره یتیمان و پیران از کارافتاده که هیچ راه چاره ای ندارند و نمی توانند دست نیاز خود را بسوی مردم دراز کنند بررسی کن البته این کار بر زمامداران سنگین است ولی حق همه اش سنگین است و گاهی خداوند آن را بر اقوامی سبک می سازد اقوامیکه طالب عاقبت نیکند و خویش را به استقامت و بردباری عادت داده و به راستی وعده های خداوند اطمینان دارند برای مراجعان خود وقتی مقرر کن که به نیاز آنها شخصا رسیدگی کنی مجلس عمومی و همگانی برای آنها تشکیل ده و درهای آنرا به رویهی چکس نبند و بخاطر خداوندی که ترا آفریده تواضع کن و لشکریان و محافظان و پاسبانان را از این مجلس دور ساز تا هر کس با صراحت و بدون ترس و لکنت سخنان خود را با تو بگوید زیرا من بارها از رسولخدا صلی اللّه علیه و آله و سلم این سخن را شنیدم ملتیکه حق ضعیفان را از زورمندان با صراحت نگیرد هرگز پاک و پاکیزه نمی شود و رویسعادت نمی بیند سپس خشونت و کندی آنها را در سخن تحمل کن در مورد آنها هیچگونه محدودیت و استکبار روا مدار که خداوند به واسطه این کار رحمت واسعش را بر تو گسترش خواهد داد و موجب ثواب اطاعت او برای تو خواهد شد آن چه می بخشیبه گونه ای ببخش که گوارا باشد بی منت و بی خشونت و خودداری از بخشش را با لطف و معذرت خواهی توام کن بدان قسمتی از کارها است که شخصا باید آنها را انجام دهی و نباید به دیگران واگذار کنی از جمله پاسخ دادن به کارگزاران دولت می باشد در آنجا که منشیان و دفترداران از پاسخ عاجزند و دیگر برآوردن نیازهای مردم است در همان روز که احتیاجات گزارش می شود و پاسخ آنها برای همکارانت مشکل و دردسر می آفرین بهوش باش کار هر روز را در همان روز انجام ده زیرا هر روز کاری مخصوص به خود دارد باید بهترین اوقات و بهترین ساعات عمرت را برای خلوت با خدا قرار دهی هر چند اگر نیت خالص داشته باشی و امور رعای ا روبراه شود همه کارهایت عبادت و برای خدا است از جمله کارهائی که مخصوصا باید با اخلاص انجام دهی اقامه فرائض است که ویژه ذات پاک او است بنابراین بدنت را شب و روز در اختیار فرمان خدا بگذار و آنچه موجب تقرب تو به خداوند می شود به طور کامل و بدون نقص به انجام رسان اگر چه خستگی جسمیو ناراحتی پیدا کنی و هنگامی که به نماز جماعت برایمردم می ایستی باید نمازت نه نفرت آور و نه تضییع کننده باشد نه آنقدر آنرا طول بده که موجب تنفر مامومین شود و نه آنقدر سریع که نماز را ضایع کنی چرا که در بین مردمی که با تو به نماز ایستاده اند هم بیمار وجود دارد و هم افرادی که کارهای فوتی دارند من از رسول خدا ص به هنگامی که مرا بسویی من فرستاد پرسیدم

چگونه با آنان نماز بخوانم در پاسخ فرمود نمازی بخوان همچون نمازی که ناتوانترین آنها می خواند و نسبت به مؤمنان رحیم و مهربان باش هیچگاه خود را در زمانی طولانی از رعیت پنهان مدار چرا که دوربودن زمامداران از چشم رعایا خود موجب نوعی محدودیت و بی اطلاعی نسبت به امور مملکت است و این چهره پنهان داشتن زمامداران آگاهی آنها را از مسائل نهانی قطع می کند در نتیجه بزرگ در نزد آنان کوچک و کوچک بزرگ ، کار نیک زشت و کاربد نیکو و حق با باطل آمیخته می شود چرا که زمامدار بهر حال بشر است و اموری که از او پنهان است نمی داند از طرفی حق همیشه علامت مشخصی ندارد تا بشود راست را از دروغ تشخیص داد از این گذشته تو از دو حال خارج نیستی یا مردی هستیکه خود را آماده جانبازی در راه حق ساخته ای بنابراین نسبت به حق واجبی که باید بپردازی یا کار نیکی که باید انجام دهی چرا خود را در اختفا نگه می داری یا مردی هستی بخیل و تنگ نظر در این صورت مردم چون تو را ببینند مایوس می شوند و از حاجت خواستن صرف نظر می کنند بعلاوه بیشتر حوائج مراجعان برای تو چندان زحمتی ندارد از قبیل شکایت از ستمی یا درخواست انصاف در داد و ستدی سپس بدان برای زمامدار خاصان و صاحب اسراری است که خودخواه و دست درازند و در داد و ستد با مردم عدالت و انصاف را رعایت نمی کنند ریشه ستم آنان را با قطع وسائل از بیخ برکن و به هیچ یک از اطرافیان و بستگان خود زمینی از اراضی مسلمانان وامگذار و باید طمع نکنند که قراردادی به سود آنها منعقد سازی که مایه ضرر سایر مردم باشد خواه در آبیاری و یا عمل مشترک دیگر به طوری که هزینه های آنرا بر دیگران تحمیل کنند که در این صورت سودش برای آنها است و عیب و ننگش برایت و در دنیا و آخرت حق را درباره آنها که خواهان حقند چه خویشاوند و چه بیگانه رعایت کن و در این باره صابر باش و به حساب خدا بگذار و پاداش این کار را از او بخواه هر چند اینکار موجب فشار بر یاران نزدیکت شود و سنگینی این راه را بخاطر سرانجام ستوده آن تحمل کن و هرگاه رعایا نسبت به تو گمان بد ببرند افشاگری کن و عذر خویش را درمورد آنچه موجب بدبینی شده آشکارا با آنان در میان گذار و با صراحت بدبینی آنها را از خود برطرف ساز چه اینکه اینگونه صراحت موجب تربیت اخلاقی تو و ارفاق و ملاطفت برای رعیت است و این بیان عذر تو را به مقصودت در وادار ساختن آنها به حق می رساند هرگز صلحی را که از جانب دشمن پیشنهاد می شود و رضای خدا در آن است رد مکن که در صلح برای سپاهت آسایش و تجدید نیرو و برای خودت آرامش از هم و غمها و برای ملتت امنیت است اما زنهار زنهار سخت از دشمنت پس از بستن پیمان صلح برحذر باش چرا که دشمن گاهی نزدیک می شود که غافلگیر سازد بنابراین دوراندیشی را به کار گیر و در این موارد روح خوش بینیرا کنار بگذار اگر پیمانی بین تو و دشمنت بسته شد و یا تعهد پناه دادن را به او دادی جامه وفاء را بر عهد خویش بپوشان و تعهدات خود را محترم بشمار و جان خود را سپر تعهدات خویش قرار ده زیرا هیچیک از فرائض الهی نیست که همچون وفای به عهد و پیمان مردم جهان با تمام اختلافاتی که دارند

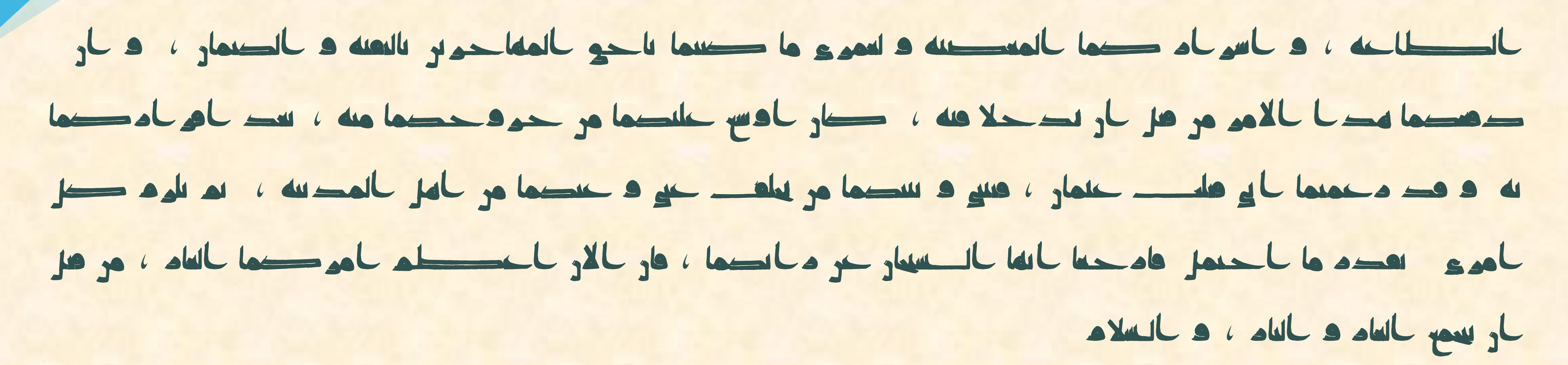
نسبت به آن این چنین اتفاق نظر داشته باشند حتیمشرکان زمان جاهلیت علاوه بر مسلمانان آن را مراعات می کردند چرا که عواقب پیمان شکنی را آزموده بودند بنابراین هرگز پیمان شکنی مکن و در عهد خود خیانت روا مدار و دشمنت را مفریب زیرا غیر از شخص جاهل و شقی کسی گستاخیبر خداوند را روا نمی دارد خداوند عهد و پیمانی را که با نام او منعقد می شود با رحمت خود مایه آسایش بندگان و حریم امنی برایشان قرار داده تا به آن پناه برند و برای انجام کارهای خود به جوار او متمسک می شوند بنابراین فساد خیانت و فریب در عهد و پیمان راه ندارد هرگز پیمانی را مبند که در تعبیرات آن جایگفتگو باقی بماند و بعد از تاکید و عبارات محکم عبارات سست و قابل توجیه بکار مبر که اثر آنرا ختثیمی کند هرگز نباید قرارگرفتن در تنگنا بخاطر الزامهایالهی پیمانها تو را وادار سازد که برایفسخ آن از راه ناحق اقدام کنی زیرا شکیبائی تو در تنگنای پیمانها که امید گشایش و پیروزی در عاقبت آن داری بهتر است از پیمان شکنی و خیانت که از مجازات آن می ترسی همان پیمان شکنیکه موجب مسؤلیتی از ناحیه خداوند می گردد که نه در دنیا و نه در آخرت نتوانی پاسخ گوی آن باشی زنهار از ریختن خون به ناحق بپرهیز زیرا هیچ چیز در نزدیک ساختن کیفر انتقام ، بزرگ ساختن مجازات ، سرعت زوال نعمت و پایان بخشیدن به زمامداری همچون ریختن خون ناحق نیست و خداوند سبحان در دادگاه قیامت قبل از هر چیز در میان بندگان خود در مورد خونهائی که ریخته شده دادرسی خواهد کرد بنابراین زمامداریت را با ریختن خون حرام تقویت مکن چرا که آنرا تضعیف و سست می کند بلکه بنیاد آنرا می کند و آنرا به دیگران منتقل می نماید و هیچگونه عذری نزد خدا و نزد من در قتل عمد پذیرفته نیست چرا که کیفر آن قصاص است و اگر به قتل خطا مبتلا گشتی و شمشیر و تازیانه و دستت به ناروا کسی را کیفر کرد چون ممکن است با یک مشت و بیشتر قتلی واقع گردد مبادا غرور زمامداری مانع از آن شود که حق اولیاء مقتول را بپردازی و رضایت آنها را جلب کنی خویشتن را از خودپسندی برکنار دار و نسبت به نقاط قوت خویش خودبین مباش مبادا تملق را دوست بداری زیرا که آن مطمئن ترین فرصت برای شیطان است تا نیکوکاری نیکان را محو و نابود سازد از منت بر رعیت به هنگام احسان بپرهیز و بیش از آنچه انجام داده ای کار خود را بزرگ مشمار و از اینکه به آنها وعده دهی و سپس تخلف کنی برحذر باش زیرا منت احسان را باطل می سازد و بزرگ شمردن خدمت نور حق را می برد و خلف وعده موجب خشم خدا و خلق است خداوند می فرماید این موجب خشم بزرگ نزد خدا است که بگوئید و انجام ندهید از عجله در مورد کارهائی که وقتشان نرسیده یا سستی در کارهائیکه امکان عمل آن فراهم شده یا لجاجت در اموری که مبهم است یا سستی در کارها هنگامی که واضح و روشن است برحذر باش و هر امری را در جای خویش و هر کاری را به موقع خود انجام ده از امتیازخواهی برای خود در آنچه مردم در آن مساوی هستند بپرهیز و از تغافل از آنچه مربوط به توست و برای همه روشن است برحذر باش چرا که به هر حال نسبت به آن در برابر مردم مسؤلی و بزودی پرده از روی



کارهایت بر کنار می رود و انتقام مظلوم از تو گرفته می شود   باد دماغت را فرو بنشان حدت و شدت و قدرت دست و تیزی زبانت را در اختیار خود گیر و برای جلوگیری از این کار مخصوصا توجه به زبانت داشته باش که سخنی بدون فکر نگوئی و نیز در به کاربستن قدرت تاخیر انداز تا خشمت فرو نشیند و مالک خویشتن گردی هرگز حاکم بر خویشتن نخواهی بود جز اینکه فراوان به یاد قیامت و بازگشت بسوی پروردگار باشی بر تو واجب است که همواره به یاد حکومتهای عادلانه پیش از خود باشی همچنین توجه خود را بر روشهای خوب یا اثری که از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم رسیده و یا فریضه ایکه در کتاب خداوند آمده معطوف دار به خطوطی از حکومت که در روش من مشاهده کرده ای اقتداء کن و برای پیروی از این عهدنامه که با آن حجت خود را بر تو تمام ساخته ام تلاش و کوشش نما که اگر نفس سرکش بر تو چیره شود عذری نزد من نداشته باشی من از خداوند بزرگ با آن رحمت وسیع و قدرت عظیمش بر انجام تمام خواسته ها مسألت دارم که من و تو را موفق دارد تا رضای او را جلب نمائیم و کاری کنیم که نزد او و خلقش معذور باشیم همراه با مدح و ثنایینک در میان بندگان و آثار خوب در شهرها و تمامیت نعمت و فزونی شخصیت در پیشگاه او و نیز از او مسألت دارم که زندگی من و تو را با سعادت و شهادت پایان بخشد   که ما همه بسوی او باز می گردیم و سلام درود بر پیامبر خدا ص و دودمان پاکش باد سلامی فراوان و بسیار والسلام

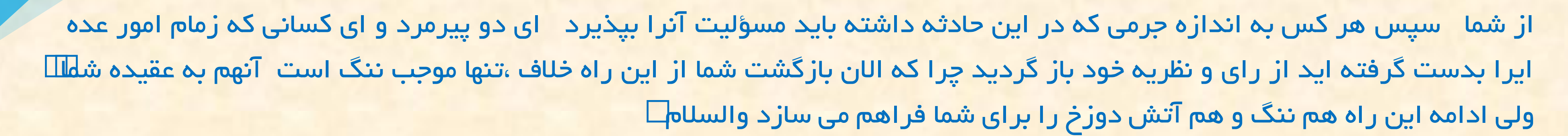
نامه شماره پنجاه و چهار

و من کتاب له علیه السلام الی طلحه و الزبیر مع عمران بن الحصین الخزاعی ذکره ابو
جعفر الاسکافی فی کتاب المقامات فی مناقب امیر المؤمنین علیه السلام اما بعد ، فقد علمتما
، و ان کتمتما ، انی لم ارد الناس حتی ارادونی و لم ابایعهم حتی بایعونی و انکما ممن ارادنی و
بایعنی ، و ان العامه لم تبایعنی لسلطان غالب ، و لا لعرض حاضر ، فان کنتما بایعتمانی طائعین ، فارجعا
و توبا الی الله من قریب ، و ان کنتما بایعتمانی کارهین ، فقد جعلتما لی علیکما السبیل باظهارکما



ترجمه

از نامه های امام علیه السلام این نامه را امام علیه السلام همراه عمران ابن حصین خزاعی برای طلحه و زبیر فرستاد و ابو جعفراسکافی در کتاب مقامات در بخش فضائل امیرمؤمنان ع آن را آورده است اما بعد شما می دانید گر چه کتمان می کنید که من به دنبال مردم نرفتم آنها به سراغ من آمدند من دست بیعت را به سوی آنان نگشودم آنها با اصرار زیاد با من بیعت کردند شما دو نفر از کسانی بودید که مرا خواستید و با من بیعت کردید حقیقت این است و شما نیز به خوبی آگاهید که عموم مردم با من بخاطر زور و یا متاع دنیا بیعت ننمودند حال شما دو نفر اگر از روی میل با من بیعت نموده اید باید برگردید و فورا در پیشگاه خداوند توبه کنید و اگر از روی اکراه و نارضائی بوده یعنی در قلب خود به این امر راضی نبوده اید شما با دست خود این راه را برای من گشوده و بیعت مرا به گردن خود ثابت کرده اید زیرا اطاعت خویش را آشکار و نارضائی خویش را پنهان داشته اید و در کاریکه هیچ اجباری نباشد ادعای اینکه در دل از بیعت خود راضی نبوده اید پذیرفته نیست به جان خودم سوگند شما از سایر مهاجران سزاوارتر به تقیه و کتمان عقیده نیستید زیرا هیچ کس در آن روز مجبور به اطاعت از من نبود هر گاه از آغاز کناره گیری کرده بودید کار شما آسان تر بود تا اینکه نخست بیعت کنید و بعد به بهانه ای سر باز زنید شما پنداشته اید که من قاتل عثمان هستم بیائید میان من و شما کسانی حکم کنند که هم اکنون در مدینه اند نه به طرفداری من برخاسته اند و نه به طرفداری



از شما سپس هر کس به اندازه جرمی که در این حادثه داشته باید مسؤلیت آنرا بپذیرد ای دو پیرمرد و ای کسانی که زمام امور عده ایرا بدست گرفته اید از رای و نظریه خود باز گردید چرا که الان بازگشت شما از این راه خلاف ،تنها موجب ننگ است آنهم به عقیده شما ولی ادامه این راه هم ننگ و هم آتش دوزخ را برای شما فراهم می سازد والسلام

نامه شماره پنجاه و پنج

و من كتاب له عليه السلام الى معاويه اما بعد ، فان الله سبحانه قد جعل الدنيا لما بعدها ، وابتلى فيها اهلها ، ليعلم ايهم احسن عملا ، ولسنا للدنيا خلقنا ، ولا بالسعي فيها امرنا ، وانما وضعنا فيها لنبتلى بها ، وقد ابتلاني الله بك وابتلاك بي فجعل احدنا حجة على الآخر ، فعدوت على الدنيا بتاويل القرآن ، فطلبتني بما لم تجن يدي ولا لساني ، وعصيته انت واهل الشام بي ، والب عالمكم جاهلكم ، وقائمكم قاعدكم ، فاتق الله في نفسك ، ونازع الشيطان قيادك ، واصرف الى الآخرة وجهك ، فهي طريقنا وطريقك ، واحذر ان يصيبك الله منه بعاجل قارعة تمس الاصل وتقطع الدابر ، فاني اولي لك بالله الية غير فاجرة ، لئن جمعتني واياك جوامع الاقدار لا ازال بباحتك حتى يحكم الله بيننا وهو خير الحاكمين

ترجمه

از نامه های امام علیه السلام به معاویه اما بعد خداوند سبحان دنیا رامقدمه برای مابعد آن آخرت قرار داده و اهل دنیا را در بوته امتحان در آورده تا روشن شود کدام یک بهتر عمل می کنند ما برای دنیا آفریده نشده ایم و تنها برای کوشش و تلاش در آن مامور نگشته ایم ما در دنیا آمده ایم تا به وسیله آن آزمایش شویم خداوند مرا به تو و تو را به وسیله من در معرض امتحان در آورده و هر کدام ما را حجت بر دیگری ساخته تو به دنیا رو آوردی و تفسیر قرآن را بر خلاف حق وسیله رسیدن به دنیا ساختی و مرا در برابر چیزی مؤاخذه می کنی که دست و زبانم هرگز به آن آلوده نشده اشاره به قتل عثمان است تو و اهل شام آن را دست آویز کرده اید و به من نسبت داده اید تا آنجا که عالمان شما جاهلانتان را و آنها که سر کارند از کارافتادگان شما را به آن تشویق می کنند از خدابترس و با شیطان که در رام کردنت می کوشد ستیزه کن و روی خویش را به سوی آخرت که راه من و تو است بگردان و بترس از آنکه خداوند تو را بزودی به یک بلای کوبنده که ریشه ات را بزند و دنباله ات را قطع کند دچار سازد من برای تو سوگند یاد می کنم سوگندی که تخلف ندارد براینکه اگر خداوند من و تو را در میدان نبرد گرد آورد و مقدرات من و تو را در پیکار با یکدیگر کشاند آنقدر در برابر تو بمانم تا خداوند میان ما حکم فرماید که او بهترین حاکمان است اشاره به اینکه از دست من نجات نخواهی یافت

نامه شماره پنجاه و شش

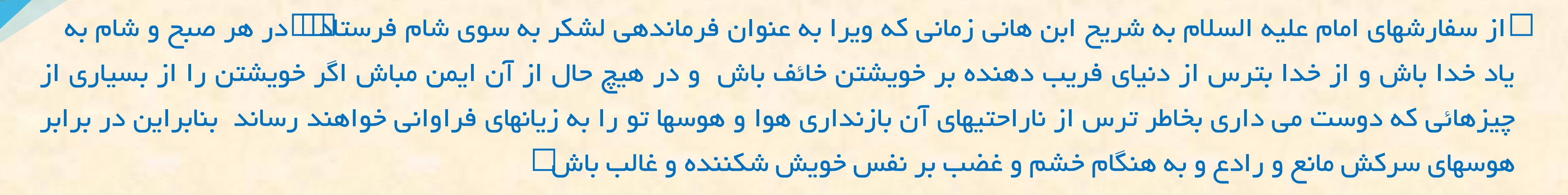
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ترجمه



از سفارشهای امام علیه السلام به شریح ابن هانی زمانی که ویرا به عنوان فرماندهی لشکر به سوی شام فرستاد در هر صبح و شام به یاد خدا باش و از خدا بترس از دنیای فریب دهنده بر خویشتن خائف باش و در هیچ حال از آن ایمن مباش اگر خویشتن را از بسیاری از چیزهائی که دوست می داری بخاطر ترس از ناراحتیهای آن بازنداری هوا و هوسها تو را به زیانهای فراوانی خواهند رساند بنابراین در برابر هوسهای سرکش مانع و رادع و به هنگام خشم و غضب بر نفس خویش شکننده و غالب باش

نامه شماره پنجاه و هفت

و من کتاب له علیه السلام الی اهل الکوفه ، عند مسیره من المدینه الی البصره ، اما بعد ، فانی خرجت من حیی هذا اما ظالما و اما مظلوما ، و اما باغیا ، و اما مبغیا علیه ، و انا اذکر الله من بلغه کتابی هذا لما نفر الی ، فان کنت محسنا اعاننی ، و ان کنت مسیئا استعتبنی

ترجمه

از نامه های امام علیه السلام به اهل کوفه هنگام حرکت از مدینه به سوی بصره اما بعد من از این سرزمین و قبیله ام خارج شدم در حالیکه از دو حال بیرون نیست یا ستمکارم و یا مظلوم یا متجاوزم و یا بر من تجاوز رفته است لذا من به تمام کسانی که نامه ام به آنها می رسد بخاطر خدا تاکید می کنم فورا به سویمن حرکت کنند تا اگر نیکوکارم یاریم دهند و اگر گناهکارم مانع کار من شوند این سخن را امام علیه السلام در اینجا برای این خاطر به مردم کوفه گفت که سم پاشیها را خنثی کند و بر آنها اتمام حجت نماید که در هر حال به سوی او بروند و در میدان جمل حاضر شوند

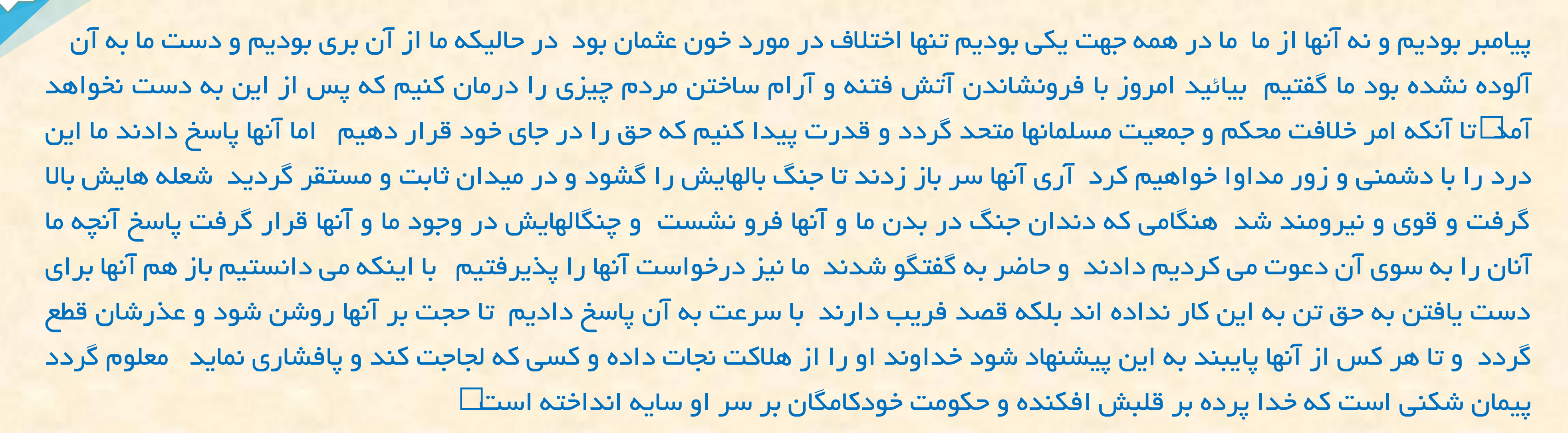
نامه شماره پنجاه و هشت

ومن كتاب له عليه السلام كتبه إلى أهل الأمصار، يقص فيه ما جرى بينه وبين أهل صفين وكان بدء أمرنا أنا التقينا والقوم من أهل الشام، والظاهر أن ربنا واحد، ونبينا واحد، ودعوتنا في الإسلام واحدة، ولا نستزيدهم في الإيمان بالله والتصديق برسوله ولا يستزيدوننا. الأمر واحد إلا ما اختلفنا فيه من دم عثمان، ونحن منه براء فقلنا تعالوا نداو ما لا يدرك اليوم بإطفاء النائرة، وتسكين العامة، حتى يشتد الأمر ويستجمع، فنقوى على وضع الحق مواضعه، فقالوا بل نداويه بالمكابرة فأبوا حتى جنحت الحرب وركدت، ووقدت نيرانها وحمست فلما ضرستنا وإياهم، ووضعت مخالبها فينا وفيهم، أجابوا عند ذلك إلى الذي دعوناهم إليه، فأجبناهم إلى ما دعوا، وسارعناهم إلى ما طلبوا، حتى استبانت عليهم الحجة، وانقطعت منهم المعذرة، فمن تم على ذلك منهم فهو الذي أنقذه الله من الهلكة، ومن لج وتمادى فهو الراكس الذي ران الله على قلبه، وصارت دائرة السوء على رأسه.

ترجمه

از نامه های امام علیه السلام که به اهالی شهرها نوشته و جریان صفین را بیان داشته است آغاز کار این بود که ما با اهل شام روبرو شدیم و ظاهر حال این بود که پروردگار ما یکی پیامبرمان یکی و در دعوت به اسلام متحدیم نه ما از آنها خواستار بیش از ایمان به خدا و تصدیق

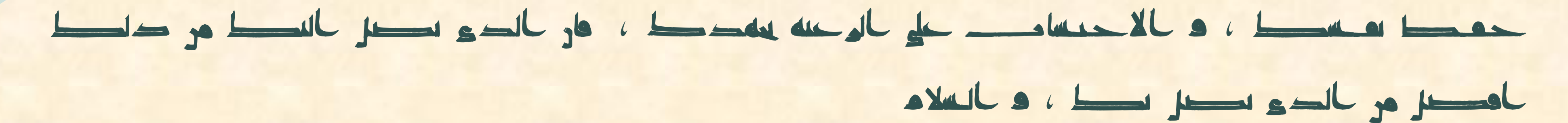
نهج البلاغه



پیامبر بودیم و نه آنها از ما ما در همه جهت یکی بودیم تنها اختلاف در مورد خون عثمان بود در حالیکه ما از آن بری بودیم و دست ما به آن آلوده نشده بود ما گفتیم بیائید امروز با فرونشاندن آتش فتنه و آرام ساختن مردم چیزی را درمان کنیم که پس از این به دست نخواهد آمد تا آنکه امر خلافت محکم و جمعیت مسلمانها متحد گردد و قدرت پیدا کنیم که حق را در جای خود قرار دهیم اما آنها پاسخ دادند ما این درد را با دشمنی و زور مداوا خواهیم کرد آری آنها سر باز زدند تا جنگ بالهایش را گشود و در میدان ثابت و مستقر گردید شعله هایش بالا گرفت و قوی و نیرومند شد هنگامی که دندان جنگ در بدن ما و آنها فرو نشست و چنگالهایش در وجود ما و آنها قرار گرفت پاسخ آنچه ما آنان را به سوی آن دعوت می کردیم دادند و حاضر به گفتگو شدند ما نیز درخواست آنها را پذیرفتیم با اینکه می دانستیم باز هم آنها برای دست یافتن به حق تن به این کار نداده اند بلکه قصد فریب دارند با سرعت به آن پاسخ دادیم تا حجت بر آنها روشن شود و عذرشان قطع گردد و تا هر کس از آنها پایبند به این پیشنهاد شود خداوند او را از هلاکت نجات داده و کسی که لجاجت کند و پافشاری نماید معلوم گردد پیمان شکنی است که خدا پرده بر قلبش افکنده و حکومت خودکامگان بر سر او سایه انداخته است

نامه شماره پنجاه و نه

ومن كتاب له عليه السلام إلى الأسود بن قطبة صاحب جند حلوان أما بعد، فإن الوالي إذا اختلف هواه منعه ذلك كثيرا من العدل، فليكن أمر الناس عندك في الحق سواء، فإنه ليس في الجور عوض من العدل، فاجتنب ما تنكر أمثاله، وابتذل نفسك فيما افترض الله عليك، راجيا ثوابه، ومتخوفا عقابه واعلم أن الدنيا دار بلية لم يفرغ صاحبها فيها قط ساعة إلا كانت فرغته عليه حسرة يوم القيامة، وأنه لن يغنيك عن الحق شيء أبدا، ومن الحق عليك

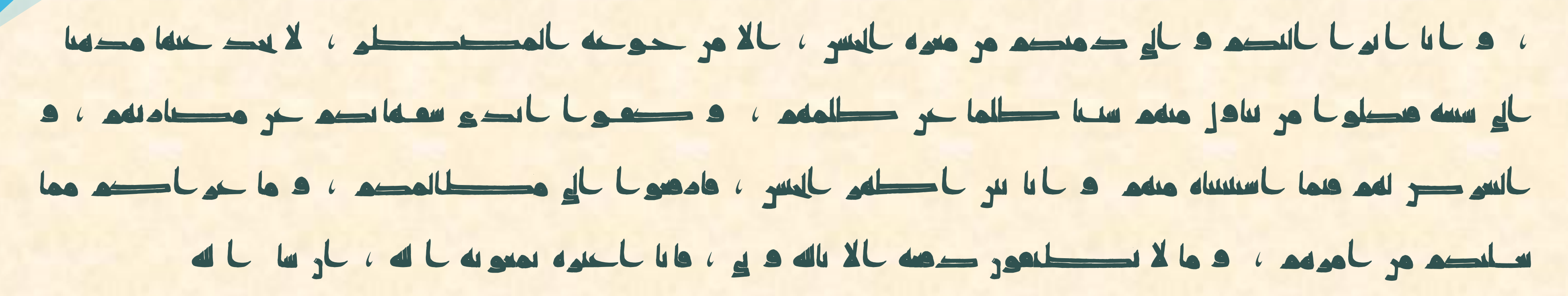

حفظ نفسك، و الاحتساب على الرعية بجهدك، فإن الذي يصل إليك من ذلك
أفضل من الذي يصل بك، و السلام

ترجمه

از نامه های امام علیه السلام به اسودبن قطبه رئیس سپاه حلوان از ایالات فارس   اما بعد زمامدار اگر دنبال هوا و هوسهای پی در پی خویش باشد غالبا او را از عدالت باز می دارد بنابراین امور مردم از نظر حقوق باید نزد تو مساوی باشد چرا که هیچگاه جور و ستم جانشین عدالت نخواهد شد از آنچه برایخود نمی پسندیداجتناب کن و نفس خویش را در برابر آنچه خداوند بر تو واجب ساخته به امید ثوابش و همچنین از ترس کیفرش به خضوع و تسلیم وادار و بدان که دنیا سرای آزمایش است که هر کس ساعتی در آن فراغت یابد و دست از کار بکشد همین ساعت بیکاری موجب حسرت و پیشمانی او در قیامت خواهد شد   و بدان که هیچ چیز تو را از حق بی نیاز نخواهد ساخت   از جمله حقوقی که بر تو فرض و واجب است کنترل هوسهای خویش مواظبت رعایا و رسیدگی توام با تلاش به کارهای آنهاست در این راه آنچه از منافع عاید تو می شود برای تو از مشکلات و ناراحتیهائی که متحمل می گردی به مراتب سودمندتر است والسلام

نامه شماره شصت

و من كتاب له عليه السلام إلى العمال الذين يطأ الجيش عملهم من عبد الله علي أمير المؤمنين إلى
من مر به الجيش من جباة النواحي و عمال البلاد نهج البلاغه أما بعد، فإني قد سيرت جنودا هي
مارة بكم إن شاء الله، و قد أوصيتهم بما يجب لله عليهم من كف الأذى، و صرف الشذى



ترجمه

از نامه های امام علیه السلام به فرماندارن و بخشداران شهرهائی که لشکر از آنها عبور می کند فرمانی است از ناحیه بنده خدا علی امیرمؤمنان علیه السلام به تمام کارگزاران خراج و فرمانداران شهرستانهائی که سپاه از منطقه آنها گذر می کند اما بعد من سپاهیانی را برای نبرد بسیج کردم که با خواست خدا از آبادیهای شما می گذرند و آنها را به آنچه خداوند بر آنها واجب کرده توصیه نموده ام به آنان گفته ام که از آزار مردم و ایجاد ناراحتیها و مشکلات خودداری کنند و من بدین وسیله در برابر شما و کسانی که در پناه شما هستند از مشکلاتی که سپاهیان به وجود می آورند از خود رفع مسک ولیت می کنم که آنها حق رساندن هیچگونه زیان را به کسی ندارند جز اینکه آنها سخت گرسنه شوند و راهی برای سیرکردن خود نیابند بنابراین اگر کسی از آنها چیزی را از روی ستم از افراد گرفت وظیفه دارید او را در برابر عملش کیفر کنید و شما را نیز توصیه می کنم که جلوی زیانهای اشرار و بی خردان منطقه خود را نسبت به سپاهیان بگیرید و جز در آن موارد که استثنا کردم متعرض آنان نشوید من خود پشت سر سپاه در حرکتم شکایات خود را پیش من آورید در آن مواردی که آنها بر شما چیره شده اند و شما قدرت دفع آن را جز با کمک خداوند و من ندارید به من مراجعه کنید که من به کمک خداوند آنرا تغییر می دهم و دگرگون می سازم انشاءاللّه

نامه شماره شصت و یک

ومن كتاب له عليه السلام إلى كميل بن زياد النخعي، وهو عامله على هيت، ينكر عليه تركه دفع من
يجتاز به من جيش العدو طالبا للغارة : أما بعد، فإن تضييع المرء ما ولي، وتكلفه ما كفي، لعجز حاضر
، ورأي متبر ، وإن تعاطيك الغارة على أهل قرقيسيا ، وتعطيلك مسالحك التي وليناك ليس لها
من يمنعها ، ولا يرد الجيش عنها ، لرأي شعاع ، فقد صرت جسرا لمن أراد الغارة من أعدائك
على أوليائك ، غير شديد المنكب ، ولا مهيب الجانب ، ولا ساد ثغرة ، ولا كاسر لعدو
شوكة ، ولا مغن عن أهل مصره ، ولا مجز عن أميره

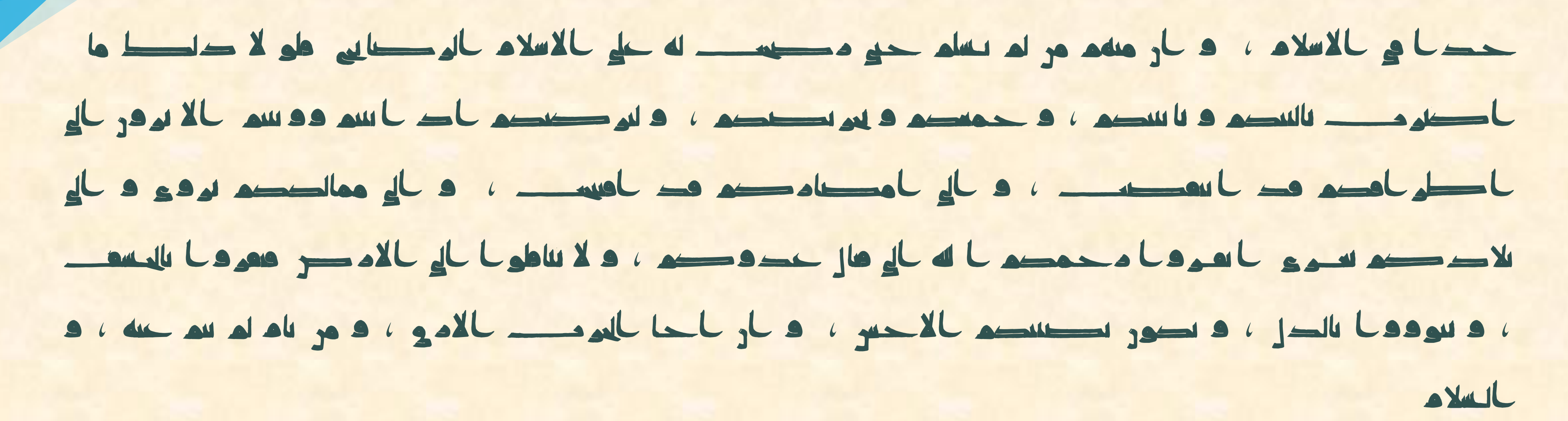
ترجمه

از نامه های امام علیه السلام به کمیل ابن زیادنخعی فرماندار هیت از آبادی های کشور عراق و امام در این نامه او را ملامت می کند که چرا با لشکریان غارتگر دشمن که از آن منطقه عبور کرده اند مقابله نکرده است اما بعد سستی انسان در انجام آنچه بر عهده او گذارده شده و اصرار برانجام آنچه در وظیفه او نیست یک ناتوانی روشن و نظریه باطل و هلاک کننده است تو به اهل قرقی سا حمله کرده ایولی مرزهائی را که حفظش بر عهده تو گذارده ایم بی دفاع رها ساخته ای این کار یک فکر نادرست و بیهوده است تو در حقیقت پلی شده ای برای دشمنانیکه می خواهند بر دوستانت دست غارت بگشایند نه بازوی توانائی داری نه هیبت و ترسی در دل دشمن ایجاد می کنی نه مرزی را حفظ می کنی و نه شوکت دشمنی را درهم می شکنی نه اهل شهر و دیارت را کفایت می کنی و از آنان به خوبی دفاع می نمائی و نه امیر و پیشوایت را از دخالت در آنجا بی نیاز می سازی

نامه شماره شصت و دو

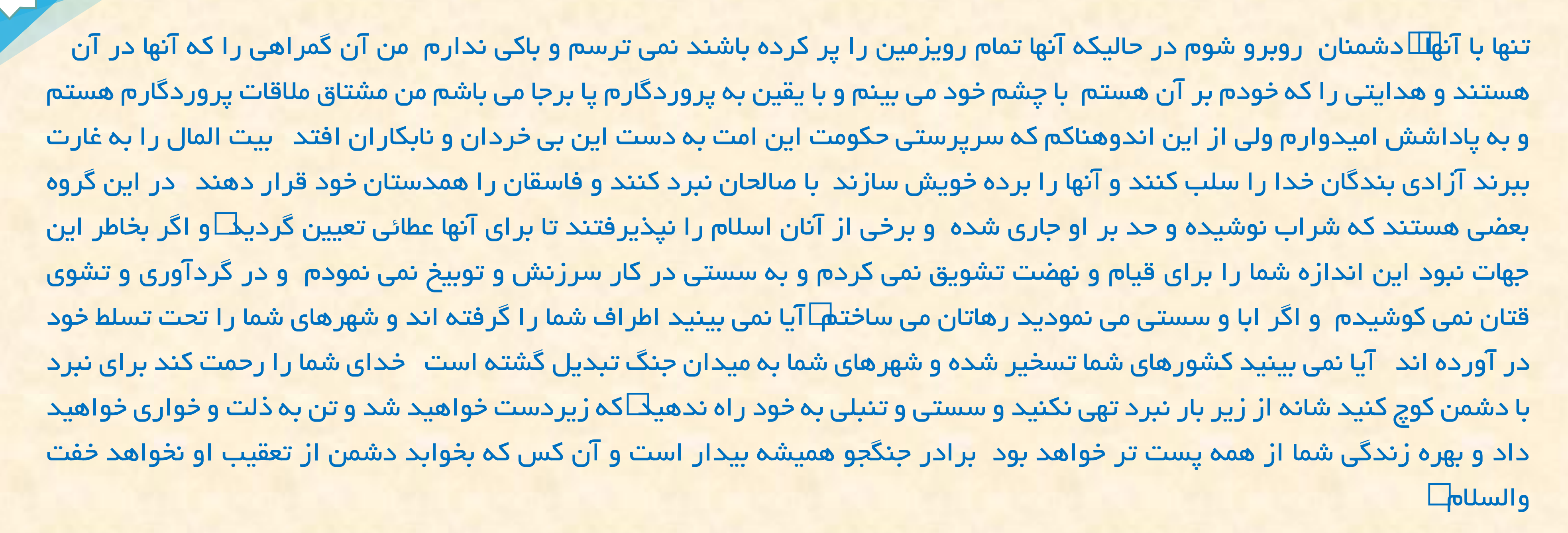
نهج البلاغه

و من كتاب له عليه السلام إلى أهل مصر ، مع مالك الأشتر لما ولاه إمارتها أما بعد ، فإن الله سبحانه بعث محمدا صلى الله عليه و آله و سلم نذيرا للعالمين ، و مهيمنا على المرسلين فلما مضى عليه السلام تنازع المسلمون الأمر من بعده فوالله ما كان يلقى في روعي و لا يخطر ببالي ، أن العرب تزعج هذا الأمر من بعده صلى الله عليه و آله و سلم عن أهل بيته ، و لا أنهم منحوه عني من بعده فما راعني إلا انثيال الناس على فلان يبايعونه ، فأمسكت يدي حتى رأيت راجعة الناس قد رجعت عن الإسلام ، يدعون إلى محق دين محمد صلى الله عليه و آله و سلم فخشيت إن لم أنصر الإسلام و أهله أن أرى فيه ثلما أو هدما ، تكون المصيبة به علي أعظم من فوت ولايتكم التي إنما هي متاع أيام قلائل ، يزول منها ما كان ، كما يزول السراب ، أو كما يتقشع السحاب ، فنهضت في تلك الأحداث حتى زاح الباطل و زهق ، و اطمأن الدين و تنهنه و منه إني و الله لو لقيتهم واحدا و هم طلاع الأرض كلها ما باليت و لا استوحشت ، و إني من ضلالهم الذي هم فيه و الهدى الذي أنا عليه لعلى بصيرة من نفسي و يقين من ربي و إني إلى لقاء الله لمشتاق ، و حسن ثوابه لمنتظر راج ، و لكنني آسى أن يلي أمر هذه الأمة سفهاؤها و فجارها ، فيتخذوا مال الله دولا ، و عباده خولا و الصالحين حربا ، و الفاسقين حزبا ، فإن منهم الذي قد شرب فيكم الحرام ، و جلد



ترجمه

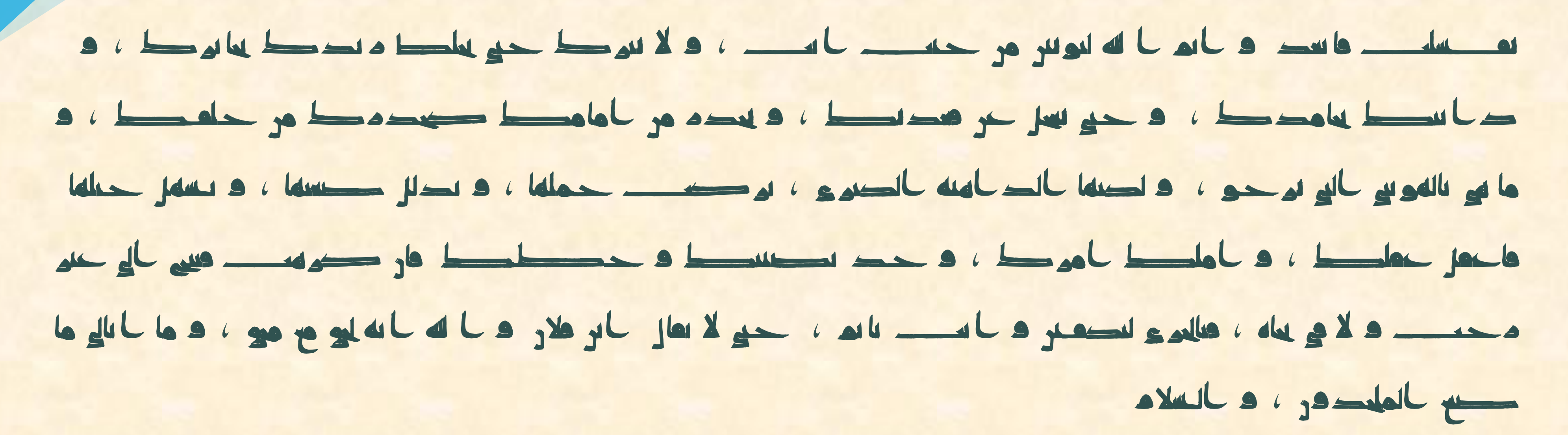
از نامه های امام علیه السلام که همراه مالک برای اهل مصر فرستادزمانی که استانداری آنجا را به او واگذار نمود   اما بعد خداوند سبحان محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم را فرستاد تا بیم دهنده جهانیان و گواه و حافظ آئین انبیای او باشد   چون او که درود بر او باد از جهان رخت بربست مسلمانان درباره امارت و خلافت بعد از او به منازعه برخاستند   به خدا سوگند هرگز فکر نمی کردم و به خاطرم خطور نمی کرد   که عرب بعد از پیامبر امر امامت و رهبری را از اهل بیت او بگردانند   و در جای دیگر قرار دهند و باور نمی کردم   آنها آن را از من دور سازند تنها چیزی که مرا ناراحت کرد اجتماع مردم اطراف فلان بود که با او بیعت کنند   دست بر روی دست گذاردم تا اینکه با چشم خود دیدم گروهی از اسلام بازگشته   و می خواهند دین محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم را نابود سازند   در اینجا بود که ترسیدم   اگر اسلام و اهلش را یاری نکنم باید شاهد نابودیو شکاف در اسلام باشم   که مصیبت آن برایمن از رهاساختن خلافت و حکومت بر شما بزرگتر بود چرا که این بهره دوران کوتاه زندگی دنیا است   که زایل و تمام می شود   همانطور که سراب تمام می شود و یا همچون ابرهائی که از هم می پاشند   پس برای دفع این حوادث به پا خاستم تا باطل از میان رفت و نابود شد و دین پابرجا و محکم گردید قسمتی دیگر از این نامه است   به خدا سوگند اگر من



تنها با آنها دشمنان روبرو شوم در حالیکه آنها تمام رویزمین را پر کرده باشند نمی ترسم و باکی ندارم من آن گمراهی را که آنها در آن هستند و هدایتی را که خودم بر آن هستم با چشم خود می بینم و با یقین به پروردگارم پا برجا می باشم من مشتاق ملاقات پروردگارم هستم و به پاداشش امیدوارم ولی از این اندوهناکم که سرپرستی حکومت این امت به دست این بی خردان و نابکاران افتد بیت المال را به غارت ببرند آزادی بندگان خدا را سلب کنند و آنها را برده خویش سازند با صالحان نبرد کنند و فاسقان را همدستان خود قرار دهند در این گروه بعضی هستند که شراب نوشیده و حد بر او جاری شده و برخی از آنان اسلام را نپذیرفتند تا برای آنها عطائی تعیین گردید و اگر بخاطر این جهات نبود این اندازه شما را برای قیام و نهضت تشویق نمی کردم و به سستی در کار سرزنش و توبیخ نمی نمودم و در گردآوری و تشوی قتان نمی کوشیدم و اگر ابا و سستی می نمودید رهاتان می ساختم آیا نمی بینید اطراف شما را گرفته اند و شهرهای شما را تحت تسلط خود در آورده اند آیا نمی بینید کشورهای شما تسخیر شده و شهرهای شما به میدان جنگ تبدیل گشته است خدای شما را رحمت کند برای نبرد با دشمن کوچ کنید شانه از زیر بار نبرد تهی نکنید و سستی و تنبلی به خود راه ندهید که زیردست خواهید شد و تن به ذلت و خواری خواهید داد و بهره زندگی شما از همه پست تر خواهد بود برادر جنگجو همیشه بیدار است و آن کس که بخوابد دشمن از تعقیب او نخواهد خفت والسلام

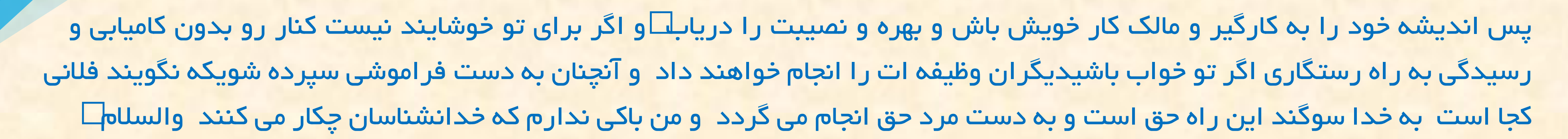
نامه شماره شصت و سه

ومن كتاب له عليه السلام إلى أبي موسى الأشعري، وهو عامله على الكوفة، وقد بلغه عنه تثبيطه الناس عن الخروج إليه لما ندبهم لحرب أصحاب الجمل من عبد الله علي أمير المؤمنين إلى عبد الله بن قيس، أما بعد، فقد بلغني عنك قول هو لك وعليك، فإذا قدم رسولي عليك فارفع ذيلك، واشدد مئزرك، واخرج من جحرك، واندب من معك، فإن حققت فانفذ، وإن



ترجمه

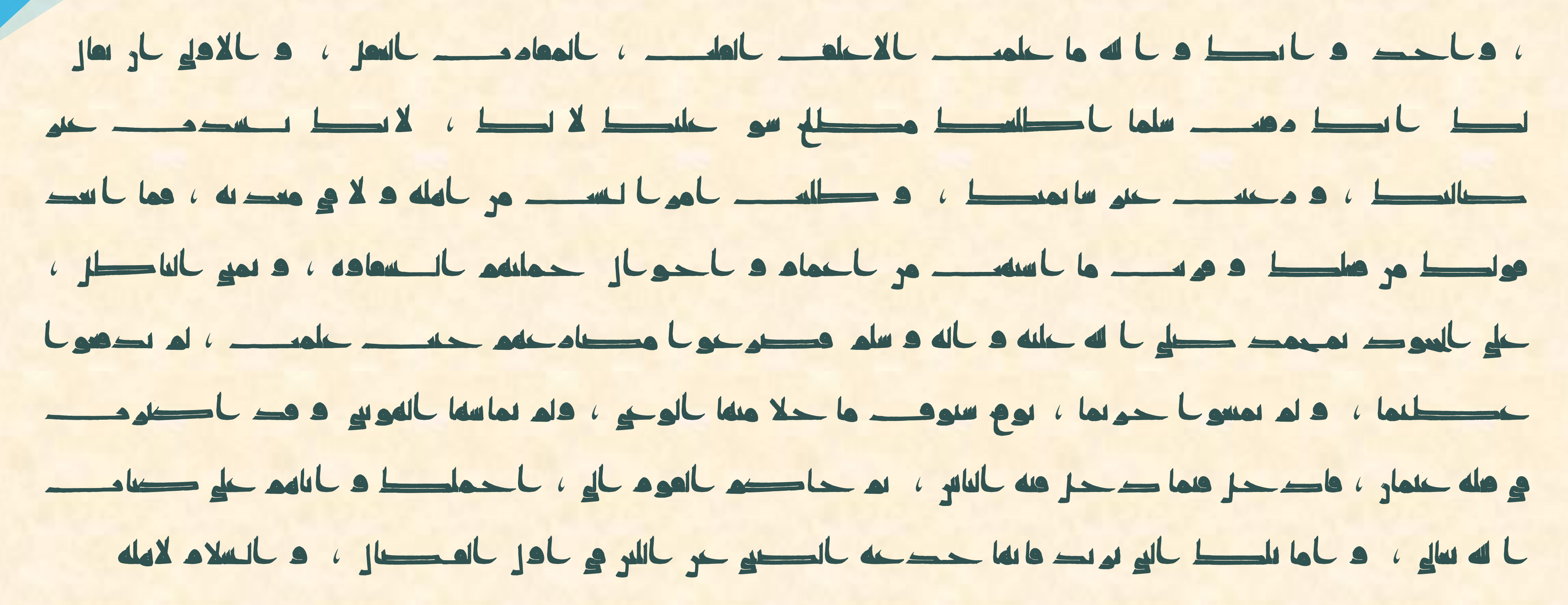
از نامه های امام علیه السلام این نامه را امام علیه السلام به ابوموسی اشعری فرماندار کوفه به هنگامی نوشت که به او خبر رسید ابوموسی اهل کوفه را از حرکت در همراهی آن حضرت برای جنگ جمل باز داشته است از بنده خدا علی امیرمؤمنان به عبداللّه بن قیس ابوموسی اشعری اما بعد سخنی از تو به من گزارش داده اند که هم به سود تو است و هم به زیان تو هنگامی که فرستاده من بر تو وارد می شود فورا دامن بر کمر زن و کمربندت را محکم ببند و از خانه ات بیرون آی از کسانیکه با تو هستند دعوت نما، اگر حق را یافتی و تصمیم خود را گرفتی آنها را بسوی ما بفرست و اگر سستی را پیشه کردی از مقام خود دور شو به خدا سوگند هر کجا و هر چه باشی به سراغت خواهند آمد دست از تو بر نخواهند داشت و رهایت نخواهند ساخت تا گوشت و استخوان و تر و خشکت را به هم درآمیزند این کار را انجام ده پیش از آنکه در بازنشستگی و برکناریت تعجیل گردد و از آنچه پیش روی توست همانگونه خواهی ترسید که از پشت سر آنچنان برتو سخت گیرند که سراسر وجودت را خوف و ترس فراگیرد و در دنیا همانقدر وحشتزده خواهیشد که در آخرت این حادثه آنچنان که فکر می کنی کوچک و ساده نیست بلکه حادثه بسیار بزرگیاست که باید بر مرکبش سوار شد و مشکلات و سختی هایش را هموار ساخت و کوههای ناصافش را صاف نمود



پس اندیشه خود را به کارگیر و مالک کار خویش باش و بهره و نصیبت را دریاب و اگر برای تو خوشایند نیست کنار رو بدون کامیابی و رسیدگی به راه رستگاری اگر تو خواب باشیدیگران وظیفه ات را انجام خواهند داد و آنچنان به دست فراموشی سپرده شویکه نگویند فلانی کجا است به خدا سوگند این راه حق است و به دست مرد حق انجام می گردد و من باکی ندارم که خدانشناسان چکار می کنند والسلام

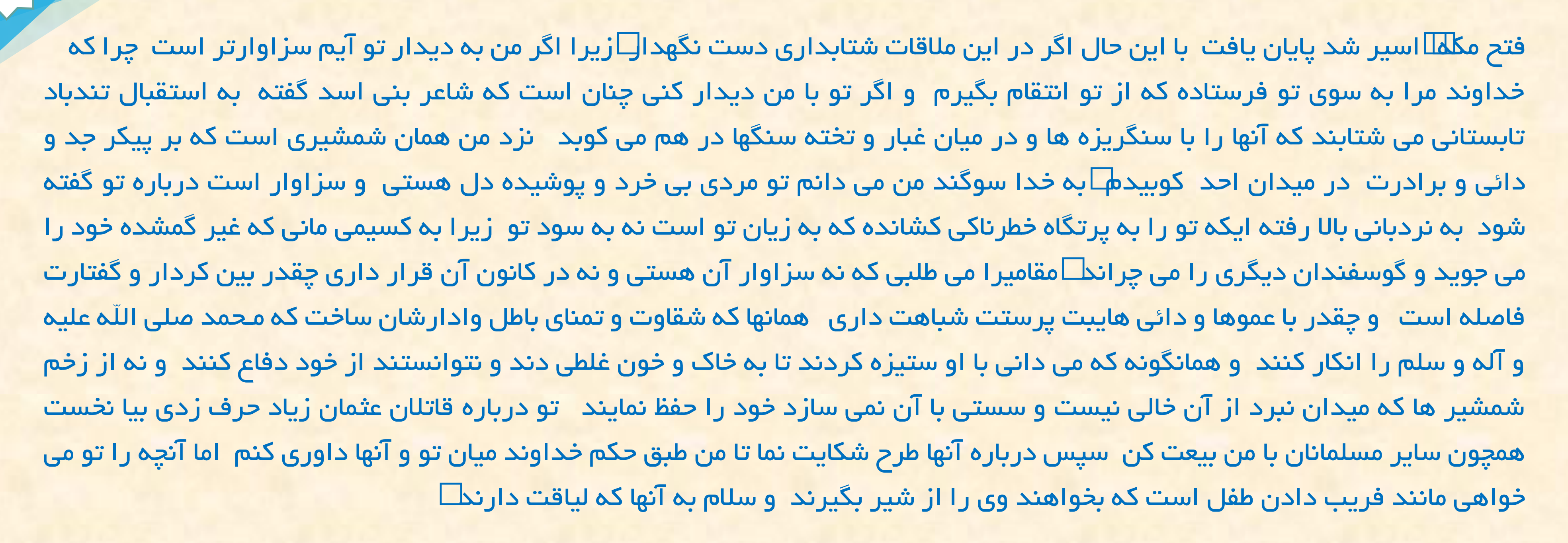
نامه شماره شصت و چهار

و من كتاب له عليه السلام إلى معاويه، جوابا أما بعد، فإنا كنا نحن و أنتم على ما ذكرت من الالفه و الجماعه، ففرق بيننا و بينكم أمس أنا آمنا و كفرتم، و اليوم أنا استقمنا و فتنتم، و ما أسلم مسلمكم إلا كرها، و بعد أن كان أنف الاسلام كله لرسول الله صلى الله عليه و آله و سلم إلى الله عليه و آله و سلم إلى الله عليه و آله و سلم، حربا و ذكرت أني قتلت طلحه و الزبير، و شردت بعائشه، و نزلت بين المصرين و ذلك أمر غبت عنه فلا عليك، و لا العذر فيه إليك و ذكرت أنك زائري في المهاجرين و الانصار، و قد انقطعت الهجره يوم أسر أخوك، فإن كان فيه عجل فاسترفه، فإني إن أزرك فذلك جدير أن يكون الله إنما بعثني إليك للنقمه منك، و إن تزرني فكما قال أخو بني أسد مستقبلين رياح الصيف تضربهم بحاصب بين أغوار و جلمود و عندي السيف الذي أعضضته بجدك و خالك و أخيك في مقام



ترجمه

از نامه های امام علی علیه السلام در پاسخ معاویه اما بعد ما وشما همانطوری که یادآوری نموده ای گرد هم جمع و با هم انس داشتیم ولی در گذشته از هم جدا شدیم زیرا ما ایمان آوردیم و شما به کفر خود باقی ماندید امروز هم ما به راه راست می رویم و شما پیرامون فتنه هستید آنها که از گروه شما اسلام را پذیرا شدند از روی میل نبود بلکه در حالی بود که همه بزرگان عرب در برابر رسول خدا ص تسلیم شدند و در حزب او در آمدند نوشته بودی که من طلحه و زبیر را کشته و عایشه را تبعید کرده ام و در کوفه و بصره اقامت گزیده ام این مربوط به تو نیست و لزومی ندارد عذر آنرا از تو بخواهم این تنها مربوط به امت اسلامی و من است که امیرمؤمنانم تو یادآور شده بودی که با گروهی از مهاجران و انصار به مقابله با من خواهی شتافت کدام مهاجر و کدام انصار هجرت از آن روزی که برادرت یزیدبن ابوسفیان روز



فتح مکه اسیر شد پایان یافت با این حال اگر در این ملاقات شتابداری دست نگهدار زیرا اگر من به دیدار تو آیم سزاوارتر است چرا که خداوند مرا به سوی تو فرستاده که از تو انتقام بگیرم و اگر تو با من دیدار کنی چنان است که شاعر بنی اسد گفته به استقبال تندباد تابستانی می شتابند که آنها را با سنگریزه ها و در میان غبار و تخته سنگها در هم می کوبد نزد من همان شمشیری است که بر پیکر جد و دائی و برادرت در میدان احد کوبیدم به خدا سوگند من می دانم تو مردی بی خرد و پوشیده دل هستی و سزاوار است درباره تو گفته شود به نردبانی بالا رفته ایکه تو را به پرتگاه خطرناکی کشانده که به زیان تو است نه به سود تو زیرا به کسیمی مانی که غیر گمشده خود را می جوید و گوسفندان دیگری را می چراند مقامیرا می طلبی که نه سزاوار آن هستی و نه در کانون آن قرار داری چقدر بین کردار و گفتارت فاصله است و چقدر با عموها و دائی هایبت پرستت شباهت داری همانها که شقاوت و تمنای باطل وادارشان ساخت که محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم را انکار کنند و همانگونه که می دانی با او ستیزه کردند تا به خاک و خون غلطی دند و نتوانستند از خود دفاع کنند و نه از زخم شمشیر ها که میدان نبرد از آن خالی نیست و سستی با آن نمی سازد خود را حفظ نمایند تو درباره قاتلان عثمان زیاد حرف زدی بیا نخست همچون سایر مسلمانان با من بیعت کن سپس درباره آنها طرح شکایت نما تا من طبق حکم خداوند میان تو و آنها داوری کنم اما آنچه را تو می خواهی مانند فریب دادن طفل است که بخواهند وی را از شیر بگیرند و سلام به آنها که لیاقت دارند

نامه شماره شصت و پنج

و من كتاب له عليه السلام الى معاوية اما بعد ، فقد آن لك ان تنتفع باللمح الباصر من عيان الامور ، فقد سلكت مدارج اسلافك بادعائك الاباطيل ، و اقتحامك غرور المين و الاكاذيب ، و بانتحالك ما قد علا عنك ، و ابتزازك لما قد اختزن دونك ، فرارا من الحق ، و جحودا لما هو الزم لك من لحمك و دمك ، مما قد وعاه سمعك ، و ملئ به

صدرك، فماذا بعد الحق إلا الضلال المبين، و بعد البيان إلا اللبس، فاحذر الشبهة و اشتمالها على لبستها، فإن الفتنة طالما أغدفت جلابيبها، و أعشت الأبصار ظلمتها، و قد أتاني كتاب منك ذو أفانين من القول ضعفت قواها عن السلم، و أساطير لم يحكها منك علم و لا حلم، أصبحت منها كالخائض في الدهاس، و الخابط في الديماس، و ترقيت إلى مرقبة بعيدة المرام، نازحة الأعلام، تقصر دونها الأنوق، و يحاذى بها العيوق، و حاش لله أن تلي للمسلمين بعدي صدراً أو ورداً، أو أجري لك على أحد منهم عقداً أو عهداً، فمن الآن فتدارك نفسك، و انظر لها، فإنك إن فرطت حتى ينهد إليك عباد الله أرتجت عليك الأمور، و منعت أمراً هو منك اليوم مقبول، و السلام

ترجمه

از نامه های امام علیه السلام به معاویه اما بعد زمان آن فرارسیده که از مشاهده امور با چشم صحیح بهره مند گردی تو با ادعاهای باطل همان راه نیاکان خود را می پیمائی خود را در دروغ و فریب می افکنی آنچه بالاتر از شان تو است به خود نسبت می دهی و به آنچه نمی رسی و از تو منع شده دست می افکنی همه این کارها بخاطر فرار از زیر بار حق و انکارکردن آنچه از گوشت و خون برای تو لازمتر است می باشد یعنی ایمان و بیعت با امام معصوم همان چیزی که گوش تو شنیده و به خوبی از آن آگاهی آیا بعد از روشن شدن راه حق جز گمراهی آشکار چیزی هست و آیا بعد از بیان واضح چیزی جز مغلطه اندازی و اشتباه کاری تصور می شود از اشتباه اندازی و غلطکاری ها بپرهیز زیرا از دیر زمان فتنه پرده های سیاه خود را گسترده و با تاریکی خود دیده هائی را نابینا کرده است نامه ای از تو به من رسیده که سراسر آن پشت هم

اندازی بود در آن از صلح و خیرخواهی خبری نبود در اساطیر و سخنان افسانه ای ات هیچ اثری از دانش و بردباری به چشم نمی خورد تو همچون کسی هستی که در زمین سست و صعب العبور گام گذارده و یا همچون کسیکه در تاریکی دخمه های زیرزمینی راه خود را گم می کند تو می خواهی به نقطه ابیرسی که از مرتبه ات بسیار برتر است و مرغان لاشخور را یارای پرواز به آن نیست چرا که در اوج ستارگان آسمان همچون عیوق است پناه به خدا که تو بعد از من سرپرست مسلمانان برای جلب منفعت یا دفع ضرر گردی یا من در این باره برای تو نسبت به یک تن از آنان قرار و تعهدی امضاء کنم از هم اکنون خود را دریاب و برای خویش چاره اندیش زیرا اگر کوتاهی کنی و برای کوبیدنت بندگان خدا بپاخیزند درهای چاره به رویت بسته خواهد شد و چیزی که امروز از تو مورد قبول است فردا نخواهند پذیرفت والسلام

نامه شماره شصت و شش

و من كتاب له عليه السلام الى عبد الله بن العباس ، و قد تقدم ذكره بخلاف هذه الرواية اما بعد فان العبد ليفرح بالشي الذي لم يكن ليفوته ، و يحزن على الشي الذي لم يكن ليصيبه ، فلا تكن افضل ما نلت في نفسك من دنياك بلوغ لذة او شفاء غيظ ، و لكن اطفاء باطل او احياء حق و ليكن سرورك بما قدمت ، و اسفك على ما خلفت ، و همك فيما بعد الموت

ترجمه

از نامه های امام علیه السلام به عبداللّه ابن عباس این نامه به صورت دیگری نیز قبلا آمده است   اما بعد بسیار می شود که انسان از یافتن چیزی که هرگز از او فوت نمی شد خشنود می گردد   و بعکس از فوت منفعتی که هرگز نصیب او نمی گردید اندوهناک می شود مواظب باش که بهترین و برترین چیز نزد تو رسیدن به لذات دنیا و یا انتقام از دشمن نباشد بلکه باید بهترین امور نزد تو خاموش کردن آتش باطل و یا



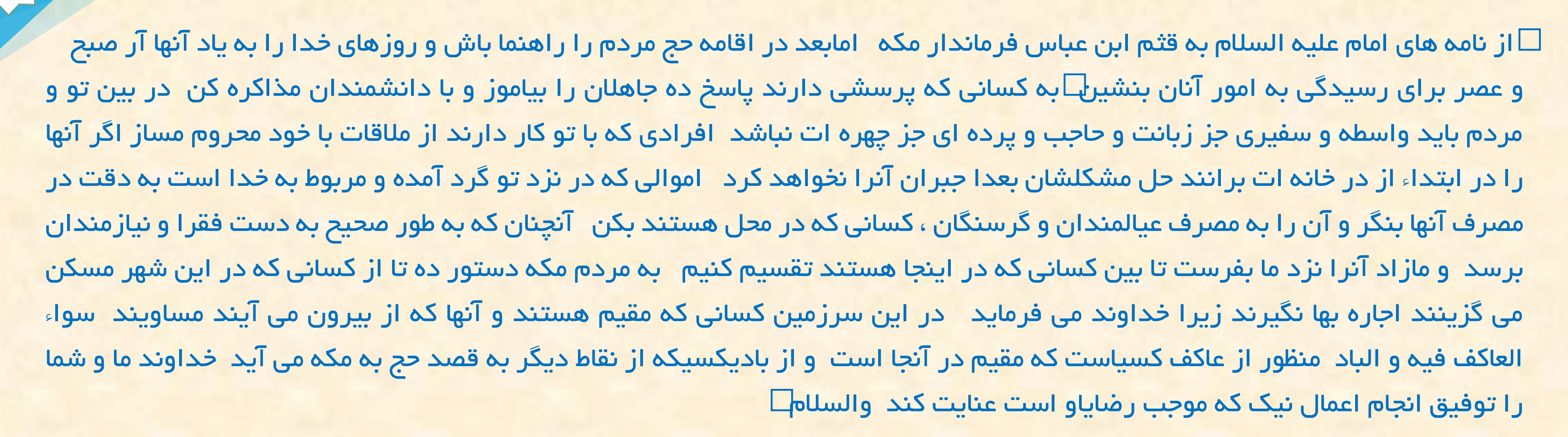
زنده کردن حق باشد تنها به چیزی که از پیش فرستاده ای خوشحال باش و تاسفت از آن چیزی که به جای می گذاری و باید تمام هم تو معطوف به جهان پس از مرگ باشد

نامه شماره شصت و هفت

و من كتاب له عليه السلام إلى قثم بن العباس، و هو عامله على مكة أما بعد، فأقم للناس الحج، و ذكرهم بأيام الله، و اجلس لهم العصرين، فأفت المستفتي، و علم الجاهل، و ذاكر العالم، و لا يكن لك إلى الناس سفير إلا لسانك، و لا حاجب إلا وجهك، و لا تحجبن ذا حاجة عن لقائك بها، فإنها إن ذيدت عن أبوابك في أول وردها لم تحمد فيما بعد على قضائها، و انظر إلى ما اجتمع عندك من مال الله فاصرفه إلى من قبلك من ذوي العيال و المجاعة، مصيبا به مواضع الفاقة و الخلات، و ما فضل عن ذلك فاحمله إلينا لنقسمه فيمن قبلنا، و مر أهل مكة ألا يأخذوا من ساكن أجرا، فإن الله سبحانه يقول سواء العاكف فيه و البادي، فالعاكف المقيم به، و البادي الذي يحج إليه من غير أهله، وفقنا الله و إياكم لمحابه، و السلام

ترجمه

نهج البلاغه


از نامه های امام علیه السلام به قثم ابن عباس فرماندار مکه امابعد در اقامه حج مردم را راهنما باش و روزهای خدا را به یاد آنها آر صبح و عصر برای رسیدگی به امور آنان بنشین به کسانی که پرسشی دارند پاسخ ده جاهلان را بیاموز و با دانشمندان مذاکره کن در بین تو و مردم باید واسطه و سفیری جز زبانت و حاجب و پرده ای جز چهره ات نباشد افرادی که با تو کار دارند از ملاقات با خود محروم مساز اگر آنها را در ابتداء از در خانه ات برانند حل مشکلشان بعدا جبران آنرا نخواهد کرد اموالی که در نزد تو گرد آمده و مربوط به خدا است به دقت در مصرف آنها بنگر و آن را به مصرف عیالمندان و گرسنگان ، کسانی که در محل هستند بکن آنچنان که به طور صحیح به دست فقرا و نیازمندان برسد و مازاد آنرا نزد ما بفرست تا بین کسانی که در اینجا هستند تقسیم کنیم به مردم مکه دستور ده تا از کسانی که در این شهر مسکن می گزینند اجاره بها نگیرند زیرا خداوند می فرماید در این سرزمین کسانی که مقیم هستند و آنها که از بیرون می آیند مساویند سواء العاکف فیه و الباد منظور از عاکف کسیاست که مقیم در آنجا است و از بادیکسیکه از نقاط دیگر به قصد حج به مکه می آید خداوند ما و شما را توفیق انجام اعمال نیک که موجب رضایاو است عنایت کند والسلام

نامه شماره شصت و هشت

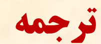
و مر ڪـتـاب لـه علـه الـسلام الي سلمار الفارسي رحمه الله مر اناه حلافه اما بعد ، فانما مثل الدنيا

مثل الحيه لين مسها ، قاتل سمها ، فاعرض عما يعجبك فيها ، لقله ما يصحبك منها ، وضع عنك همومها ،

لما ايقنت به من فراقها ، و تصرف حالاتها ، و كن آنس ما تكون بها ، احذر ما تكون منها ، فان

صاحبها كلما اطمان فيها الي سرور اشخصته عنه الي محذور ، او الي ايناس ازالته عنه الي ايحاش

و السلام

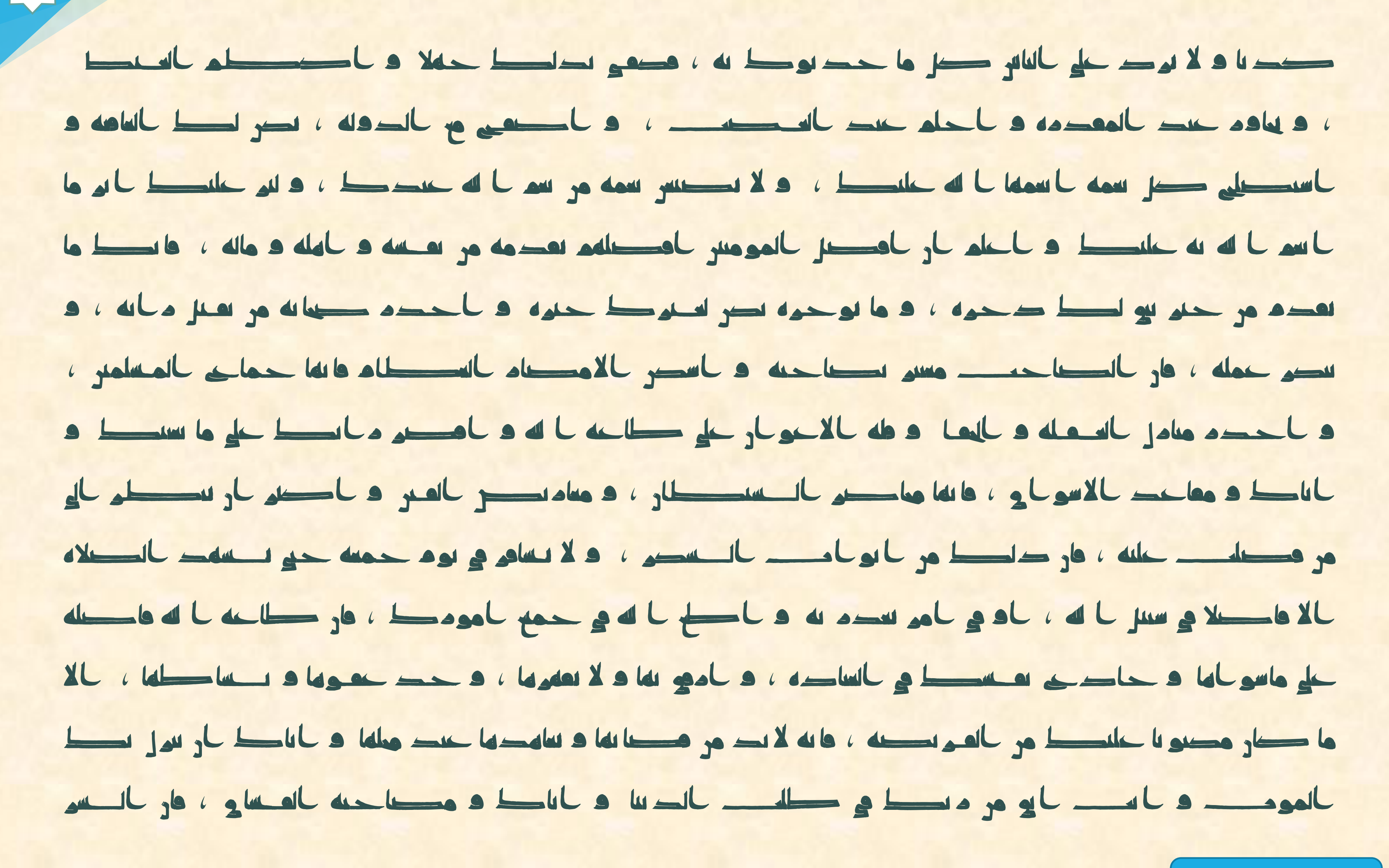


ترجمه

از نامه های امام علیه السلام به سلمان فارسی پیش از خلافتش اما بعد دنیا به مار می ماند ظاهرش نرم و زیبا ولی زهرکشنده در درون دارد بنابراین از هر چیزی از دنیا که جلب توجه تو را می کند اعراض کن زیرا بزودی از تو جدا خواهد شد و مدت کمی مصاحب تو بیش نخواهد بود هم و غم آنرا از خود بنه چرا که یقین به فراق و دگرگونی حالات آن داری آنگاه که به آن سخت انس گرفتی در همان حال به شدت از آن بر حذر باش زیرا در همان زمان که انسان در آن به خوشحالی مطمئن می شود او را به طرف محذور و مشکلات می فرستد و هر زمان که به آن سخت انس می گیرد او را در وحشت و هراس قرار خواهد داد والسلام

نامه شماره شصت و نه

و من كتاب له عليه السلام الى الحارث الهمداني و تمسك بحبل القرآن و استنصحه ، و احل حلاله ، و حرم حرامه ، و صدق بما سلف من الحق ، و اعتبر بما مضى من الدنيا لما بقي منها ، فإن بعضها يشبه بعضا ، و آخرها لاحق بأولها و كلها حائل مفارق و عظم اسم الله أن تذكره الا على حق ، و أكثر ذكر الموت و ما بعد الموت ، و لا تتمن الموت الا بشرط وثيق و احذر كل عمل يرضاه صاحبه لنفسه ، و يكره لعامة المسلمين و احذر كل عمل يعمل به في السر ، و يستحي منه في العلانية ، و احذر كل عمل إذا سئل عنه صاحبه أنكره أو اعتذر منه و لا تجعل عرضك غرضا لنبال القول ، و لا تحدث الناس بكل ما سمعت به ، فكفى بذلك



كذباً و لا ترد على الناس كل ما حدثوك به، فكفى بذلك جهلاً و اكظم الغيظ

، و تجاوز عند المقدرة و احلم عند الغضب، و اصفح مع الدولة، تكن لك العاقبة و

استصلح كل نعمة أنعمها الله عليك، و لا تضيعن نعمة من نعم الله عندك، و لير عليك أثر ما

أنعم الله به عليك و اعلم أن أفضل المؤمنين أفضلهم تقدمة من نفسه و أهله و ماله، فإنك ما

تقدم من خير يبق لك ذخره، و ما تؤخره يكن لغيرك خيره، و احذر صحابة من يفيل رأيه، و

ينكر عمله، فإن الصاحب معتبر بصاحبه، و اسكن الأمصار العظام فإنها جماع المسلمين،

و احذر منازل الغفلة و الجفاء و قلة الأعوان على طاعة الله و اقصر رأيك على ما يعنيك و

إياك و مقاعد الأسواق، فإنها محاضر الشيطان، و معاريض الفتن، و أكثر أن تنظر إلى

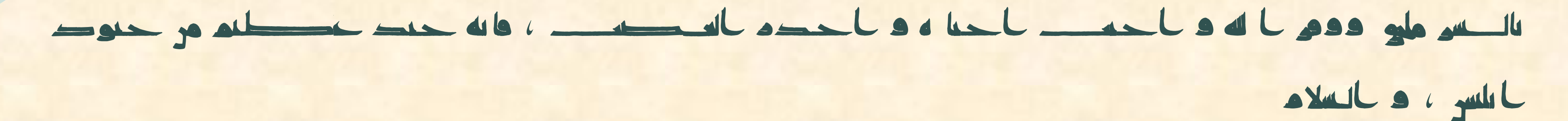
من فضلت عليه، فإن ذلك من أبواب الشكر، و لا تسافر في يوم جمعة حتى تشهد الصلاة

إلا فاصلاً في سبيل الله، أو في أمر تعذر به و أطع الله في جميع أمورك، فإن طاعة الله فاضلة

على ما سواها و خادع نفسك في العبادة، و ارفق بها و لا تقهرها، و خذ عفوها و نشاطها، إلا

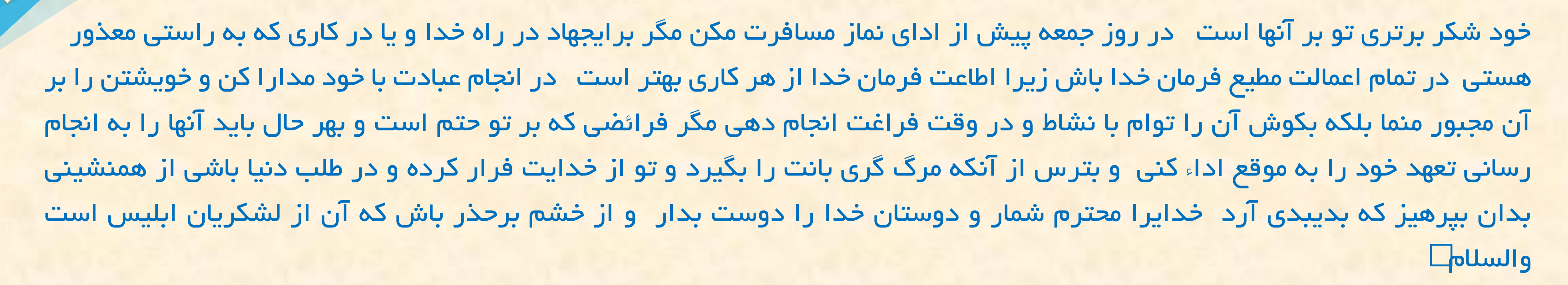
ما كان مكتوباً عليك من الفريضة، فإنه لا بد من قضائها و تعاهدها عند محلها و إياك أن ينزل بك

الموت و أنت آبق من ربك في طلب الدنيا و إياك و مصاحبة الفساق، فإن الشر



ترجمه

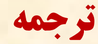
از نامه های امام علیه السلام به حارث همدانی به ریسمان قرآن چنگ زن و از آن اندرز بخواه حلالش را حلال بشمر و حرامش را حرام آنچه از حقایق زندگی پیشینیان در قرآن آمده است تصدیق کن از حوادث گذشته دنیا برای باقیمانده آن عبرت گیر چرا که بعضی از آن شبیه بعضی دیگر است و پایانش به نخستین آن ملحق می گردد اما تمام آن گذرا و ناپایدار است نام خدا را بزرگ شمار و جز به حق از او نام مبر بسیار زیاد به یاد مرگ و عالم بعد از آن باش هرگز آرزوی مرگ مکن مگر با شرائط مورد اعتماد به این شرط که خود را از اهل نجات بدانی از هر عملیکه تو را خشنود و مسلمانان را ناپسند آید بر حذر باش و از هر کاریکه پنهانی انجام می شود و در ظاهر از آن شرم داری پرهیز کن از اعمالی که اگر از کننده اش پرسش شود انکار می کند و یا پوزش می طلبد اجتناب نما آبروی خود را هدف تیرهای سخنان مردم قرار مده و تمام آنچه را می شنوی برای مردم بازگو مکن چرا که راست و دروغ با هم مخلوط است این تو را به دروغ آلوده می کند و نیز تمام آنچه را برای تو نقل می کنند تکذیب منما زیرا این برای نادانی تو بس است خشمت را فرو خور به هنگام قدرت گذشت پیشه کن و هنگام خشم بردبار آنگاه که حکومت در دست تو است عفو و مدارا کن تا عاقبت خوب برای تو باشد هر نعمتی که به تو داد نیکو دار و هیچ نعمتی از نعمتها را ضایع و تباه مساز و باید اثر نعمتهائی که خدا به تو داده در تو دیده شود بدان برترین مؤمنان کسانی هستند که خود خاندان و اموالشان را در راه خدا تقدیم کنند و از همه در این راه پیشگام تر باشند زیرا هر چه از کارهای خیر را پیش فرستی برای تو ذخیره خواهد شد و آنچه باقی گذاری خیرش برای دیگران خواهد بود از یارانی که در فکر و نظر ضعی فند و عمل آنها ناشایسته است برحذر باش زیرا مقیاس سنجش شخصیت هر کس را یارانش تشکیل می دهند در شهرهای بزرگ مسکن گزین زیرا آنجا مرکز اجتماع مسلمانان است و از اقامتگاههائی که اهل غفلت و جفا هستند و یاران مطیع خدا در آن کمند بپرهیز فکرت را به چیزی مشغول دار که از آن بهره می بری از مراکز نشستن عمومی در بازارها بپرهیز زیرا آنجا محل حضور شیطان و انگیزش فتنه ها است به افراد پائین تر از خود توجه داشته باش که این



خود شکر برتری تو بر آنها است در روز جمعه پیش از ادای نماز مسافرت مکن مگر برایجهاد در راه خدا و یا در کاری که به راستی معذور هستی در تمام اعمالت مطیع فرمان خدا باش زیرا اطاعت فرمان خدا از هر کاری بهتر است در انجام عبادت با خود مدارا کن و خویشتن را بر آن مجبور منما بلکه بکوش آن را توام با نشاط و در وقت فراغت انجام دهی مگر فرائضی که بر تو حتم است و بهر حال باید آنها را به انجام رسانی تعهد خود را به موقع اداء کنی و بترس از آنکه مرگ گری بانت را بگیرد و تو از خدایت فرار کرده و در طلب دنیا باشی از همنشینی بدان بپرهیز که بدیبدی آرد خدایرا محترم شمار و دوستان خدا را دوست بدار و از خشم برحذر باش که آن از لشکریان ابلیس است والسلام

نامه شماره هفتاد

ومن كتاب له عليه السلام إلى سهل بن حنيف الأنصاري، وهو عامله على المدينة، في معنى قوم من أهلها لحقوا بمعاوية: أما بعد، فقد بلغني أن رجالا ممن قبلك يتسللون إلى معاوية، فلا تأسف على ما يفوتك من عددهم، ويذهب عنك من مددهم، فكفى لهم غيا، ولك منهم شافيا، فرارهم من الهدى والحق، وإيضاعهم إلى العمى والجهل، وإنما هم أهل دنيا مقبلون عليها، ومهطعون إليها، وقد عرفوا العدل ورأوه، وسمعوه ووعوه، وعلموا أن الناس عندنا في الحق أسوة، فهربوا إلى الأثرة، فبعدا لهم وسحقا. إنهم والله لم ينفروا من جور، ولم يلحقوا بعدل، وإنا لنطمع في هذا الأمر أن يذلل الله لنا صعبه، ويسهل لنا حزنه، إن شاء الله، والسلام



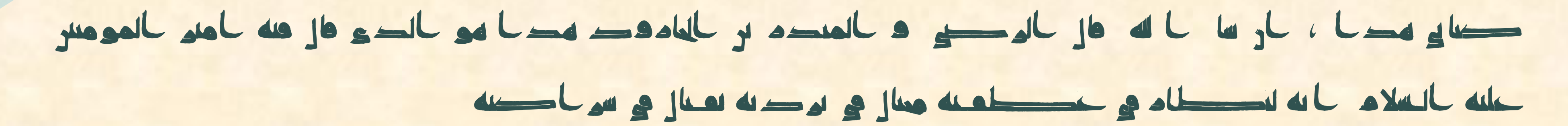
ترجمه

از نامه های امام علیه السلام به سهل بن حنیف فرماندار مدینه درباره گروهی که به معاویه ملحق شده بودند اما بعد به من خبر رسیده که افرادی از قلمرو تو مخفیانه به معاویه پیوسته اند بر این تعداد که از دست داده ای و از کمک آنان بی بهره مانده ای افسوس مخور برای آنها همین گمراهی بس که از هدایت حق به سوی کوردلی و جهل شتافته اند و این برای تو مایه آرامش خاطر است آنها دنیا پرستانی هستند که با سرعت به آن روی آورده اند در حالیکه عدالت را به خوبی شناخته و دیده و گزارش آنرا شنیده اند و بخاطر سپرده اند که همه مردم در نزد ما و در آئین حکومت ما حقوق برابر دارند آنها از این برابری به سوی خودخواهی و تبعیض و منفعت طلبی گریخته اند دور باشند از رحمت خدا

نامه شماره هفتاد و یک

و من كتاب له عليه السلام الى المنذر بن الجارود العبدي ، و قد خان في بعض ما ولاه من أعماله

أما بعد ، فإن صلاح أبيك غرني منك ، و ظننت أنك تتبع هديه ، و تسلك سبيله ، فإذا أنت فيما رقي إلي عنك لا تدع لهواك انقيادا ، و لا تبقي لآخرتك عتادا ، تعمر دنياك بخراب آخرتك ، و تصل عشيرتك بقطيعة دينك ، و لئن كان ما بلغني عنك حقا ، لجمل أهلك و شسع نعلك خير منك ، و من كان بصفتك فليس بأهل أن يسد به ثغر ، أو ينفذ به أمر ، أو يعلى له قدر ، أو يشرك في أمانة ، أو يؤمن على خيانة ، فأقبل إلي حين يصل إليك كتابي



ترجمه

از نامه های امام علیه السلام به منذربن جارود عبدی که در کارفرمانداری خویش خیانت کرده بود   اما بعد شایستگی پدرت مرا نسبت به تو گرفتار خوشبینی ساخت و گمان کردم تو هم پیرو هدایت او هستی و از راه او می روی ناگهان به من خبر دادند که تو در پیروی از هوا و هوس فروگذار نمی کنی و برای آخرتت چیزی باقی نگذاشته ای دنیایت را با ویرانی آخرت آباد می سازی و پیوندت را با خویشاوندانت به قیمت قطع دینت برقرار می کنی اگر آنچه از تو به من رسیده درست باشد شتر بارکش خانواده ات و بند کفشت از تو بهتر است و کسی که همچون تو باشد نه شایستگی این را دارد که حفظ مرزی را به او بسپارند و نه کاری به وسیله او اجرا شود یا قدرش را بالا برند و یا در امانتی شریکش سازند و یا در جمع آوری حقوق بیت المال به او اعتماد کنند به مجرد رسیدن این نامه به سوی من حرکت کن انشاءاللّه   شریف رضی می گوید منذر این جارود همان کسی است که امیرمؤمنان علیه السلام درباره اش فرمود او آدم متکبری است پی در پی به این طرف و آن طرفش می نگرد همچون متکبران گام برمی دارد و مواظب است بر کفشش گرد و غبار ننشیند

نامه شماره هفتاد و دو

و من كتاب له عليه السلام الى عبد الله بن العباس ، اما بعد ، فانك لست بسابق اجلك ، و لا

مرزوق ما ليس لك ، و اعلم بان الدهر يومان يوم لك و يوم عليك ، و ان الدنيا دار دول ، فما

كان منها لك اتاك على ضعفك ، و ما كان منها عليك لم تدفعه بقوتك

ترجمه

□ از نامه های امام علیه السلام به عبداللّه بن عباس اما بعد تو براجل و سرآمدت پیشینمی گیری و از آنچه روزی تو نیست قسمت تو نمی گردد بدان دنیا دو روز است روزی به سود تو و روزی به زیانت دنیا خانه متغیر و پر تحولیاست   آنچه از منافع قسمت توست به سراغ تو می آید هر چند ضعیف باشی و آنچه هم بر زیان توست گریبانت را می گیرد هر چند قوی باشی و قدرت دفع آن را نخواهی داشت□

نامه شماره هفتاد و سه□

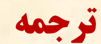
و من كتاب له عليه السلام إلى معاوية أما بعد، فإني على التردد في جوابك، و الاستماع إلى
كتابك، لموهن رأيي، و مخطئ فراستي و إنك إذ تحاولني الأمور و تراجعني السطور
كالمستثقل النائم تكذبه أحلامه، و المتحير القائم يبهظه مقامه، لا يدري أله ما يأتي أم عليه، و
لست به، غير أنه بك شبيه، و أقسم بالله إنه لولا بعض الاستبقاء، لوصلت إليك مني قوارع
، تقرع العظم، و تهلس اللحم، و اعلم أن الشيطان قد ثبطك عن أن تراجع أحسن
أمورك، و تأذن لمقال نصيحتك، و السلام لأهله

ترجمه

از نامه های امام علیه السلام به معاویه اما بعد من در اینکه مکرر گوش به نامه های تو فراداده و پاسخ نوشته ام خود را تخطئه و سرزنش می نمایم در آن هنگام که تو از من خواسته هائی همچون حکومت شام داری و مرتبا نامه نگاری می کنی به کسی می مانی که به خواب سنگینی فرو رفته و خوابهای دروغی نش او را تکذیب می کنند و یا همچون کسی که مقام بر دوشش سنگینی می نماید و نمی داند که آینده به سود اوست یا به زیانش گر چه تو آن شخص نیستی اما شبیه او هستی به خدا سوگند اگر نبود علاقه به باقی ماندن مؤمنان پاک دل ضربه کوبنده ای از من به تو می رسید که استخوانت را خرد و گوشتت را آب کند بدان که شیطان تو را از اینکه به کارهای خوب بپردازی بازداشته و نمی گذارد به اندرزها گوش فرادهی سلام بر آنها که شایسته سلامند

نامه شماره هفتاد و چهار

ومن حلف له عليه السلام كتبه بين ربيعة واليمن ونقل من خط هشام بن الكلبي: هذا ما اجتمع عليه أهل اليمن حاضرها وباديها، وربيعة حاضرها وباديها، أنهم على كتاب الله يدعون إليه، ويأمرون به، ويجيبون من دعا إليه وأمر به، لا يشترون به ثمنا، ولا يرضون به بدلا، وأنهم يد واحدة على من خالف ذلك وتركه، أنصار بعضهم لبعض، دعوتهم واحدة، لا ينقضون عهدهم لمعتبة عاتب، ولا لغضب غاضب، ولا لاستذلال قوم قوما، ولا لمسبة قوم قوما، على ذلك شاهدهم وغائبهم، وسفيههم وعالمهم، وحليمهم وجاهلهم، ثم إن عليهم بذلك عهد الله وميثاقه، إن عهد الله كان مسئولا. وكتب علي بن أبي طالب



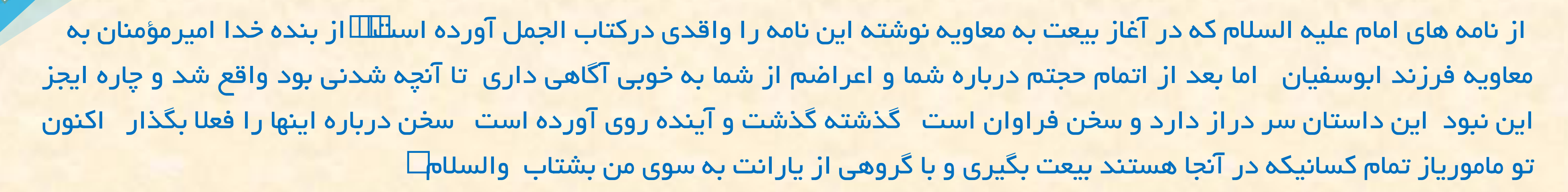
ترجمه

از عهدنامه هائی است که امام علیه السلام برای قبیله ربیعه وی من تنظیم فرموده و از خط هشام کلبی نقل شده است این پیمانی است که اهل یمن شهریان و بیابان نشینهای آنها و ربیعه اعم از شهرنشین و بیابانی بر آن اتفاق کرده اند که قانون قرآن را پایبند باشند و به سوی آن دعوت کنند و به آن امر نمایند و هر کس آنها را به قرآن دعوت نمود به او پاسخ مثبت دهند آنرا به هیچ بهائی نفروشند و چیزی را به جای آن نپذیرند و متحد باشند بر ضد کسیکه آنرا ترک کند و به مخالفت با آن برخیزد و یاور یکدیگر باشند همه یکصدا هرگز پیمان خویش را بخاطر گله بعضی و یا خشم کسی و یا خوارشمردن و یا دشنام دادن بیکدیگر نشکنند بر این عهد و پیمان حاضران و غایبان دانایان و غیر دانایان بردباران و نابردباران آنها پایبندند و به آن احترام می گذارند آنها با این پیمان در برابر خداوند متعهد و مسک ولند ان عهد اللّه کان مسؤلا پیمان الهی مورد بازخواست قرار خواهد گرفت این عهدنامه را علی بن ابیطالب نوشته است

نامه شماره هفتاد و پنج

و من كتاب له عليه السلام الى معاوية في اول ما بويع له ذكره الواقدي في كتاب الجمل من عبد الله علي امير المؤمنين الى معاوية بن ابي سفيان اما بعد ، فقد علمت اعذاري فيكم ، و اعراضي عنكم ، حتى كان ما لا بد منه و لا دفع له ، و الحديث طويل ، و الكلام كثير ، و قد ادبر ما ادبر ، و اقبل ما اقبل ، فبايع من قبلك ، و اقبل الي في وفد من اصحابك و السلام

ترجمه



از نامه های امام علیه السلام که در آغاز بیعت به معاویه نوشته این نامه را واقدی درکتاب الجمل آورده است از بنده خدا امیرمؤمنان به معاویه فرزند ابوسفیان اما بعد از اتمام حجتم درباره شما و اعراضم از شما به خوبی آگاهی داری تا آنچه شدنی بود واقع شد و چاره ایجز این نبود این داستان سر دراز دارد و سخن فراوان است گذشته گذشت و آینده روی آورده است سخن درباره اینها را فعلا بگذار اکنون تو ماموریاز تمام کسانیکه در آنجا هستند بیعت بگیری و با گروهی از یارانت به سوی من بشتاب والسلام

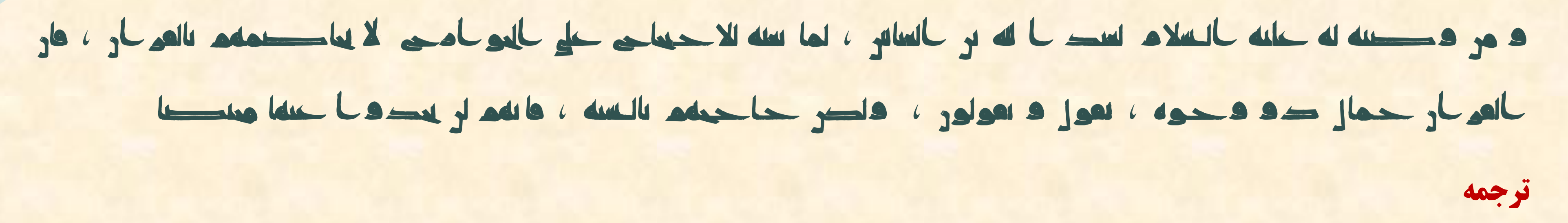
نامه شماره هفتاد و شش

و من وصیة له علیه السلام لعبد الله بن العباس، عند استخلافه إیاه علی البصرة سع الناس بوجهك و مجلسك و حکمك، و إیاك و الغضب فإنه طیرة من الشیطان، و اعلم أن ما قربك من الله یباعدك من النار، و ما باعدك من الله یقربك من النار

ترجمه

از سفارشهای امام علیه السلام به عبداللّه ابن عباس هنگامی که وی را به فرمانداری بصره منصوب فرمود با چهره ای باز در مجلس خود با مردم روبرو شو و با حکم و قضاوت عادلانه آنها را بنگر از خشم و غضب سخت دوریکن که انگیزه ایاست از شیطان بدان آنچه تو را به خدا نزدیک می سازد از دوزخ دور می کند و آنچه تو را از خدا دور می کند به آتش نزدیک می نماید

نامه شماره هفتاد و هفت



و من وصیته له علیه السلام لعبد الله بن العباس ، لما بعثه للاحتجاج علی الخوارج لا تخاصمهم بالقرآن ، فإن القرآن حمال ذو وجوه ، تقول و یقولون ، ولکن حاججهم بالسنة ، فإنهم لن یجدوا عنها محیصا

ترجمه

از سفارشهای امام علیه السلام به عبداللّه بن عباس هنگامیه ویرابرای گفتگو نزد خوارج فرستاد با آیات قرآن با آنها محاجه نکن چرا که قرآن برای این لجوجان تاب معان مختلف و امکان تفسیر گوناگون دارد تو چیزی می گوئی و آنها چیز دیگر و سخن به جائی نمی رسد لکن با سنت پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم با آنها بحث نما که در برابر آن پاسخی نخواهند یافت و مجبور به تسلیمند

نامه شماره هفتاد و هشت

و من کتاب له علیه السلام إلی أبی موسی الأشعری جوابا فی أمر الحکمین ، ذکره سعید بن یحیی الأموی فی کتاب المغازی فإن الناس قد تغیر کثیر منهم عن کثیر من حظهم فمالوا مع الدنیا ، و نطقوا بالهوی و إنی نزلت من هذا الأمر منزلا معجبا ، نهج البلاغه و اجتمع به أقوام أعجبتهم أنفسهم و أنا أداوی منهم قرحا أخاف أن یعود علقا و لیس رجل فاعلم أحرص علی جماعة أمة محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ألفتها منی ، أبتغی بذلک حسن الثواب ، و کرم المآب و سأفی بالذی وأیت علی نفسی ، و إن تغیرت عن صالح ما فارقتنی علیه ، فإن الشقی من



ترجمه

از نامه هایامام علیه السلام به ابوموسی اشعریدر جواب نامه اودرباره حکمین این نامه را سعیدابن یحیی اموی در کتاب المغازی آورده است بسیاریاز مردم از بهره زیادی که ممکن بود در اثر تهذیب نفس در آخرت نصیب آنها گردد باز ماندند به دنیا روی آوردند و از سر هوای نفس سخن گفتند و این کار باعث تعجب من گردیده که اقوامی خودپسند در آن گرد آمده اند من می خواهم زخم درون آنها را مداوا کنم چرا که می ترسم مزمن و غیر قابل علاج گردد ولی آنها مانع می شوند بدان که هیچ کس نیست که نسبت به وحدت و اتحاد امت محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم از من حریصتر و انسش به آن از من بیشتر باشد من در این کار پاداش نیک و سرانجام شایسته را از خدا می طلبم و به آنچه تعهد کرده ام وفادارم هر چند تو از آن شایستگی که به هنگام رفتن از نزد من داشتی تغییر پیدا کرده باشی بدبخت کسی است که از عقل و تجربه ای که نصیب او شده محروم ماند و من از اینکه کسی سخن بیهوده گوید متنفرم و از اینکه کاری را که خدا آنرا اصلاح کرده بر هم زنم بیزارم آنچه را نمی دانیرها کن زیرا که اشرار مردم شایعات زشت و سخنان نادرست درباره من از گوشه و کنار به تو می رسانند والسلام

نامه شماره هفتاد و نه

[illegible]

[illegible]

ترجمه

از نامه های امام علیه السلام به فرماندهان لشکر هنگامی که زمام خلافت را به دست گرفت اما بعد هلاکت و بدبختی کسانی که پیش از شما بودند به دو دلیل بود نخست اینکه آنها مردم را از حق خود باز داشتند لذا ناچار شدند حق خویش را از طریق رشوه و راههای نادرست از ایشان خریداریکنند دیگر اینکه آنها مردم را به باطل سوق دادند و آنان از وی پیروی کردند



حکمت شماره ۱

روش برخورد با فتنه هااخلاقی ، سیاسی

قال عليه السلام كن في الفتنة كابن اللبون لا ظهر فيركب و لا ضرع فيحلب

درود خدا بر او ، فرمود در فتنه ها چونان شتر دو ساله باش، نه پشتی دارد که سواری دهد و نه پستانی تا او را بدوشند

حکمت شماره ۲


شناخت ضد ارزش ها اخلاقی

وقال عليه السلام: أزرى بنفسه من استشعر الطمع، ورضي بالذل من كشف عن ضره، وهانت عليه نفسه من أمّر عليها لسانه

و درود خدا بر او، فرمود آن که جان را با طمع ورزی بپوشاند خود را پست کرده ، و آن که راز سختی های خود را آشکار سازد خود را خوار کرده ، و آن که زبان را بر خود حاکم کند خود را بی ارزش کرده است

حکمت شماره ۳

شناخت ضد ارزش هااخلاقی

وقال عليه السلام: البخل عار، والجبن منقصة، والفقر يخرس الفطن عن حجته، والمقل غريب في بلدته

و درود خدا بر او ، فرمود بُخل ننگ و ترس نقصان است و تهیدستی مرد زیرک را در برهان کند می سازد و انسان تهیدست در شهر خویش نیز بیگانه است

حکمت شماره ۴

ارزش های اخلاقی و ضد ارزش هااخلاقی ، تربیتی

و قال علـه السلام السر افه و الـــصر ساعه و الرهد روه و الودى حنه و سم القور الوــــى

و درود خدا بر او ، فرمود ناتوانی ، آفت و شکیبایی ، شجاعت و زهد ، ثروت و پرهیزکاری ، سپرِ نگه دارنده است و چه همنشین خوبی است راضی بودن و خرسندی

حکمت شماره ۵

شناخت ارزش های اخلاقی اخلاقی،سیاسی،اجتماعی

و قال علـه السلام السلم ودىانه ـــكرىمه و الادات ـــحلل مـدده و الفكر مراه ـــاوىه

و درود خدا بر او ، فرمود دانش، میراثی گرانبها ، و آداب ، زیورهای همیشه تازه ، و اندیشه ، آیینه ای شفاف است

حکمت شماره ۶

ارزش های رازداری و خوشرویی اخلاقی،سیاسی،اجتماعی

و قال علـه السلام ـــــدره العاقل ـــــدوق سره و الـــساسه حباله المودده و الاحتمال قبر العيوب و روى انه قال في العباره عر هدا المعى ايضا المساله حبا العيوب و مر رضى عر نفسه كثر الساحط عليه

نهج البلاغه

و درود خدا بر او ، فرمود سینه خردمند صندوق راز اوست و خوشرویی وسیله دوست یابی ، و شکیبایی ، گورستان پوشاننده عیب هاست و یا فرمود پرسش کردن وسیله پوشاندن عیب هاست ، و انسان از خود راضی ، دشمنان او فراوانند

حکمت شماره ۷

ایثار اقتصادی و آخرت گرایی اخلاقی ، اقتصادی

و قال علیه السلام و الصدقه دواء منجح و اعمال العباد فی عاجلهم نصب اعینهم فی اجالهم

و درود خدا بر او ، فرمود صدقه دادن دارویی ثمر بخش است ، و کردار بندگان در دنیا ، فردا در پیش روی آنان جلوه گر است

حکمت شماره ۸

شگفتی های تن آدمی علمی ، فیزیولوژی انسانی

و قال علیه السلام اعجبوا لهذا الانسان ینظر بشحم و یتکلم بلحم و یسمع بعظم و یتنفس من خرم

و درود خدا بر او ، فرمود از ویژگی های انسان در شگفتی مانید ، که با پاره ای پی می نگرد ، و با گوشت سخن می گوید و با استخوان می شنود ، و از شکافی نفس می کشد!!

حکمت شماره ۹

شناخت ره آورد اقبال و ادبار دنیا اجتماعی، سیاسی

و قال علیه السلام اذا اقبلت الدنیا على احد اعارته محاسن غیره و اذا ادبرت عنه سلبته محاسن نفسه

و درود خدا بر او ، فرمود چون دنیا به کسی روی آورد ، نیکی های دیگران را به او عاریت دهد ، و چون از او روی برگرداند خوبی های او را نیز بربایند

حکمت شماره ۱۰

روش زندگی با مردم اخلاقی، اجتماعی

و قال علیه السلام خالطوا الناس مخالطة ان متم معها بكوا علیكم و ان عشتم حنوا الیكم

و درود خدا بر او ، فرمود با مردم آن گونه معاشرت کنید ، که اگر مْردید بر شما اشک ریزند، و اگر زنده ماندید ، با اشتیاق سوی شما آیند

حکمت شماره ۱۱

روش برخورد با دشمن سیاسی ، اخلاقی

و قال علیه السلام اذا قدرت على عدوك فاجعل العفو عنه شكرا للقدرة علیه

و درود خدا بر او ، فرمود اگر بر دشمنت دست یافتی ، بخشیدن او را شکرانه پیروزی قرار ده

حکمت شماره ۱۲

آیین دوست یابی اخلاقی، اجتماعی، تربیتی

و قال علیه السلام اعجز الناس من عجز عن اکتساب الاخوان و اعجز منه من ضیع من ظفر به منهم

و درود خدا بر او ، فرمود ناتوان ترین مردم کسی است که در دوست یابی ناتوان است ، و از او ناتوان تر آن که دوستان خود را از دست بدهد

حکمت شماره ۱۳

روش استفاده از نعمت ها اخلاقی ، معنوی

و قال علیه السلام اذا وصلت الیکم اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقلة الشکر

و درود خدا بر او ، فرمود چون نشانه های نعمت پروردگار آشکار شد، با ناسپاسی نعمت ها را از خود دور نسازید

حکمت شماره ۱۴

روش برخورد با خویشاوندان اخلاقی ، معنوی



و درود خدا بر او ، فرمود کسی را که نزدیکانش واگذارند ، بیگانه او را پذیرا می گردد

حکمت شماره ۱۵

روش برخورد با فریب خوردگان اخلاقی ، اجتماعی

و قال عليه السلام ما كل مفتون يعاتب

و درود خدا بر او ، فرمود هر فریب خورده ای را نمی شود سرزنش کرد

حکمت شماره ۱۶

شناخت جایگاه جبر و اختیار اعتقادی ، معنوی

و قال عليه السلام تذل الأمور للمقادير حتى يكون الحتف في التدبير

و درود خدا بر او ، فرمود کارها چنان در سیطره تقدیر است که چاره اندیشی به مرگ می انجامد

حکمت شماره ۱۷


ضرورت رنگ کردن موها بهداشتی ، تجمل و زیبایی

و سئل علیه السلام عن قول الرسول ص غیروا الشیب و لا تشبهوا بالیهود فقال ع انما قال ص ذلک و الدین قل فاما الان و قد اتسع نطاقه و ضرب بجرانه فامرؤ و ما اختار

و درود خدا بر او ، فرمود از امام پرسیدند که رسول خدا ص فرمود موها را رنگ کنید و خود را شبیه یهود نسازید یعنی چه فرمود پیامبر ص این سخن را در روزگاری فرمود که پیروان اسلام اندک بودند، اما امروز که اسلام گسترش یافته ، و نظام اسلامی استوار شده ، هر کس آن چه را دوست دارد انجام دهد

حکمت شماره ۱۸

ره آورد شوم فرار از جنگ سیاسی ، اخلاقی ، نظامی

و قال علیه السلام فی الذین اعتزلوا القتال معه خذلوا الحق و لم ینصروا الباطل

و درود خدا بر او ، فرمود درباره آنان که از جنگ کناره گرفتند حق را خوار کرده ، باطل را نیز یاری نکردند

حکمت شماره ۱۹

ره آورد شوم هوا پرستی اخلاقی

و قال علیه السلام من جری فی عنان امله عثر باجله

و درود خدا بر او ، فرمود آن کس که در پی آرزوی خویش تازد ، مرگ او را از پای در آورد

حکمت شماره ۲۰

روش برخورد با جوانمردان اخلاقی ، اجتماعی

و قال علیه السلام اقیلوا ذوی المروءات عثراتهم فما یعثر منهم عاثر الا و ید الله بیده یرفعه

و درود خدا بر او ، فرمود از لغزش جوانمردان در گذیرید، زیرا جوانمردی نمی لغزد جز آن که دست خدا او را بلند مرتبه می سازد

حکمت شماره ۲۱

ارزش ها و ضد ارزش ها اخلاقی

و قال علیه السلام قرنت الهیبة بالخیبة و الحیاء بالحرمان و الفرصة تمر مر السحاب فانتهزوا فرص الخیر

و درود خدا بر او ، فرمود ترس با نا امیدی ، و شرم با محرومیت همراه است ، و فرصت ها چون ابرها می گذرند ، پس فرصت های نیک را غنیمت شمارید

حکمت شماره ۲۲



روش گرفتن حق اخلاقی ، سیاسی

و قال عليه السلام لنا حق فان اعطيناه و الا ركبنا اعجاز الابل و ان طال السرى

قال الرضي و هذا من لطيف الكلام و فصيحه و معناه انا ان لم نعط حقنا كنا اذلاء و ذلك ان الرديف يركب عجز البعير كالعبد و الاسير و من يجري مجراهما

و درود خدا بر او ، فرمود ما را حقّی است اگر به ما داده شود ، و گرنه بر پشت شتران سوار شویم و برای گرفتن آن برانیم هر چند شب روی به طول انجامد

حکمت شماره ۲۳

ضرورت عمل گرایی اخلاقی ، اجتماعی

و قال عليه السلام من ابطا به عمله لم يسرع به نسبه

و درود خدا بر او ، فرمود کسی که کردارش او را به جایی نرساند ، افتخارات خاندانش او را به جایی نخواهد رساند

حکمت شماره ۲۴

روش یاری کردن مردم اخلاقی ، اجتماعی

و قال علیه السلام من کفارات الذنوب العظام اغاثة الملهوف و التنفیس عن المکروب

و درود خدا بر او ، فرمود از کفّاره گناهان بزرگ ، به فریاد مردم رسیدن ، و آرام کردن مصیبت دیدگان است

حکمت شماره ۲۵

ترس از خدا در فزونی نعمت ها اخلاقی

و قال علیه السلام یا ابن آدم اذا رأیت ربک سبحانه یتابع علیک نعمه و انت تعصیه فاحذره

و درود خدا بر او ، فرمود ای فرزند آدم ! زمانی که خدا را می بینی که انواع نعمت ها را به تو می رساند تو در حالی که معصیت کاری ، بترس

حکمت شماره ۲۶

رفتار شناسی و نقش روحیات در تن آدمی علمی،اخلاقی

و قال علیه السلام ما اضمر احد شیئا الا ظهر فی فلتات لسانه و صفحات وجهه

و درود خدا بر او ، فرمود کسی که چیزی را در دل پنهان نکرد جز آن که در لغزش های زبان و رنگ رخسارش ، آشکار خواهد گشت



حکمت شماره ۲۷

روش درمان دردها بهداشتی ، درمانی

و قال علیه السلام امش بدائك ما مشى بك

و درود خدا بر او ، فرمود با درد خود بساز ، چندان که با تو سازگار است

حکمت شماره ۲۸

برترین پارسایی اخلاقی ، معنوی

و قال علیه السلام افضل الزهد اخفاء الزهد

و درود خدا بر او ، فرمود برترین زهد ، پنهان داشت زهد است !

حکمت شماره ۲۹

ضرورت یاد مرگ اخلاقی

و قال علیه السلام اذا کنت فی ادبار و الموت فی اقبال فما اسرع الملتقی

و درود خدا بر او ، فرمود هنگامی که تو زندگی را پْشت سر می گذاری و مرگ به تو روی می آورد، پس دیدار با مرگ چه زود خواهد بود

حکمت شماره ۳۰

پرهیز از غفلت زدگی اخلاقی ، اعتقادی

و قال عليه السلام الحذر الحذر فوالله لقد ستر حتى كانه قد غفر

و درود خدا بر او ، فرمود هشدار ! هشدار ! به خدا سوگند ، چنان پرده پوشی کرده که پنداری تو را بخشیده است !

حکمت شماره ۳۱

معرفةُ اقسام الایمان

و سئل عليه السلام عن الايمان فقال الايمان على اربع دعائم على الصبر و اليقين و العدل و الجهاد و الصبر منها على اربع شعب على الشوق و الشفق و الزهد و الترقب فمن اشتاق الى الجنة سلا عن الشهوات و من اشفق من النار اجتنب المحرمات و من زهد في الدنيا استهان بالمصيبات و من ارتقب الموت سارع الى الخيرات و اليقين منها على اربع شعب على تبصرة الفطنة و تاول الحكمة و موعظة العبرة و سنة الاولين فمن تبصر في الفطنة تبينت له الحكمة و من تبينت له

نهج البلاغه

الحكمة عرف العبرة و من عرف العبرة فكأنما كان في الأولين و العدل منها على أربع شعب على غائص الفهم و غور العلم و زهرة الحكم و رساخة الحلم فمن فهم علم غور العلم و من علم غور العلم صدر عن شرائع الحكم و من حلم لم يفرط في أمره و عاش في الناس حميدا و الجهاد منها على أربع شعب على الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر و الصدق في المواطن و شنآن الفاسقين فمن أمر بالمعروف شد ظهور المؤمنين و من نهى عن المنكر أرغم أنوف الكافرين و من صدق في المواطن قضى ما عليه و من شنئ الفاسقين و غضب لله غضب الله له و أرضاه يوم القيامة و الكفر على أربع دعائم على التعمق و التنازع و الزيغ و الشقاق فمن تعمق لم ينب إلى الحق و من كثر نزاعه بالجهل دام عماه عن الحق و من زاغ ساءت عنده الحسنة و حسنت عنده السيئة و سكر سكر الضلالة و من شاق وعرت عليه طرقه و أعضل عليه أمره و ضاق عليه مخرجه و الشك على أربع شعب على التماري و الهول و التردد و الاستسلام فمن جعل المراء ديدنا لم يصبح ليله و من هاله ما بين يديه نكص على عقبيه و من تردد في الريب وطئته سنابك الشياطين و من استسلم لهلكة الدنيا و الآخرة هلك فيهما قال الرضي و بعد هذا كلام تركنا ذكره خوف الإطالة و الخروج عن الغرض المقصود في هذا الباب

و درود خدا بر او ، فرمود از ایمان پرسیدند ، جواب داد شناخت پایه های ایمان ایمان بر چهار پایه استوار است صبر ، یقین ، عدل و جهاد صبر نیز بر چهار پایه قرار دارد شوق ، هراس ، زهد و انتظار آن کس که اشتیاق بهشت دارد ، شهوت هایش کاستی گیرد ، و آن کس که از آتش جهنّم می ترسد ، از حرام دوری می گزیند ، و آن کس که در دنیا زهد می ورزد ، مصیبت را ساده پندارد ، و آن کس که مرگ را انتظار می کشد در نیکی ها شتاب می کند یقین نیز بر چهار پایه استوار است بینش زیرکانه ، دریافت حکیمانهٔ واقعیت ها ، پند گرفتن از حوادث روزگار ، و پیمودن راه درست پیشینیان پس آن کس که هوشمندانه به واقعیت ها نگریست ، حکمت را آشکارا بیند ، و آن که حکمت را آشکارا دید ، عبرت آموزی را شناسد ، و آن که عبرت آموزی شناخت گویا چنان است که با گذشتگان می زیسته است و عدل نیز بر چهار پایه بر قرار است فکری ژرف اندیش ، دانشی عمیق و به حقیقت رسیده ، نیکو داوری کردن و استوار بودن در شکیبایی پس کسی که درست اندیشد به ژرفای دانش رسید و آن کس که به حقیقت دانش رسید ، از چشمهٔ زلال شریعت نوشید ، پس کسی که شکیبا شد در کارش زیاده روی نکرده با نیکنامی در میان مردم زندگی خواهد کرد و جهاد نیز بر چهار پایه استوار است امر به معروف ، نهی از منکر ، راستگویی در هر حال ، و دشمنی با فاسقان پس هر کس به معروف امر کرد ، پشتوانه نیرومند مؤمنان است ، و آن کس که از زشتی ها نهی کرد ، بینی منافقان را به خاک مالید ، و آن کس که در میدان نبرد صادقانه پایداری کند حقّی را که بر گردن او بوده ادا کرده است ، و کسی که با فاسقان دشمنی کند و برای خدا خشم گیرد ، خدا هم برای او خشم آورد ، و روز قیامت او را خشنود سازد شناخت اقسام کفر و تردید و کفر بر چهار ستون پایدار است کنجکاوی دروغین ستیزه جویی و جدل ، انحراف از حق و دشمنی کردن پس آن کس که دنبال توهم و کنجکاوی دروغین رفت به حق نرسید   و آن کس که به ستیزه جویی و نزاع پرداخت از دیدن حق نابینا شد ، و آن کس که از راه حق منحرف گردید ، نیکویی را زش ، و زشتی را نیکویی پنداشت و سر مست گمراهی ها گشت ، و آن کس که دشمنی ورزید پیمودن راه حق بر او دشوار و کارش سخت ، و نجات او از مشکلات دشوار است و شک چهار بخش دارد جدال در گفتار ، ترسیدن ، دو دل بودن ، و تسلیم حوادث روزگار شدن پس آن کس که جدال و نزاع را عادت خود قرار داد از تاریکی شبهات بیرون نخواهد آمد و آن کس که از هر چیزی ترسید همواره در حال عقب نشینی است ، و آن کس که در تردید و دودلی باشد زیر پای شیطان کوبیده خواهد شد ، و آن کس که تسلیم حوادث گردد و به تباهی دنیا و آخرت گردن نهد ، و هر دو جهان را از کف خواهد داد سخن امام طولانی است چون در این فصل ، حکمت های کوتاه را جمع آوری می کنم از آوردن دنباله سخن خودداری کردم



حکمت شماره ۳۲

ارزش و والایی انجام دهندهٔ کارهای خیر اخلاقی

و قال علیه السلام فاعل الخیر خیر منه و فاعل الشر شر منه

و درود خدا بر او ، فرمود نیکو کار، از کار نیک بهتر و بدکار از کار بد بدتر است

حکمت شماره ۳۳

اعتدال در بخشش و حسابرسی اخلاقی ، اجتماعی ، اقتصادی

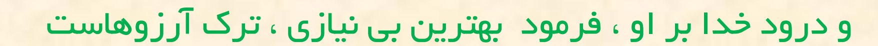
و قال علیه السلام کن سمحا و لا تکن مبذرا و کن مقدرا و لا تکن مقترا

و درود خدا بر او ، فرمود بخشنده باش اما زیاده روی نکن ، در زندگی حسابگر باش اما سخت گیر مباش

حکمت شماره ۳۴

راه بی نیازی اخلاقی

و قال علیه السلام اشرف الغنی ترک المنی



و درود خدا بر او ، فرمود بهترین بی نیازی ، ترک آرزوهاست

حکمت شماره ۳۵

ضرورت موقعیت شناسی اخلاقی ، اجتماعی

و قال عليه السلام من اسرع الى الناس بما يكرهون قالوا فيه بما لا يعلمون

و درود خدا بر او ، فرمود کسی در انجام کاری که مردم خوش ندارند، شتاب کند ، دربارهٔ او چیزی خواهند گفت که از آن اطلاعی ندارند

حکمت شماره ۳۶

آرزوهای طولانی و بزهکاری اخلاقی

و قال عليه السلام من اطال الامل اساء العمل

و دورد خدا بر او ، فرمود کسی که آرزوهایش طولانی است کردارش نیز ناپسند است

حکمت شماره ۳۷

ضرورت ترک آداب جاهلی اخلاقی

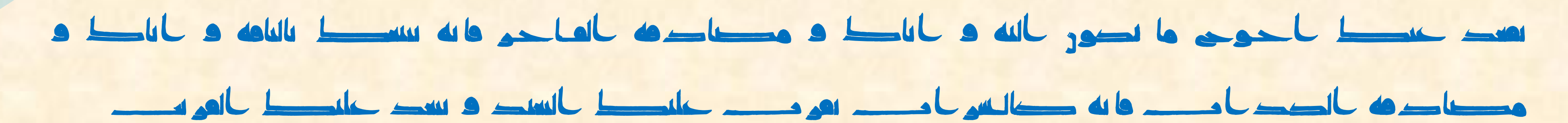
و قال عليه السلام و قد لقيه عند مسيره الى الشام دهاقين الانبار فترجلوا له و اشتدوا بين يديه فقال ما هذا الذي صنعتموه فقالوا خلق منا نعظم به امراءنا فقال و الله ما ينتفع بهذا امراؤكم و انكم لتشقون على انفسكم في دنياكم و تشقون به في آخرتكم و ما اخسر المشقة وراءها العقاب و اربح الدعة معها الامان من النار

و درود خدا بر او ، فرمود در سر راه صفّین دهقانان شهر انبار تا امام را دیدند پیاده شده و پیشاپیش آن حضرت می دویدند فرمود چرا چنین می کنید گفتند عادتی است که پادشاهان خود را احترام می کردیم، فرمود به خدا سوگند که امیران شما از این کار سودی نبردند، و شما در دنیا با آن خود را به زحمت می افکنید ، و در آخرت دچار رنج و زحمت می گردید، وچه زیانبار است رنجی که عذاب در پی آن باشد ، و چه سودمند است آسایشی که با آن ، امان از آتش جهنم باشد

حکمت شماره ۳۸

ارزش ها و آداب معاشرت با مردم اخلاقی، اجتماعی، تربیتی

و قال عليه السلام لابنه الحسن عليه السلام يا بني احفظ عني اربعا و اربعا لا يضرك ما عملت معهن ان اغنى الغنى العقل و اكبر الفقر الحمق و اوحش الوحشة العجب و اكرم الحسب حسن الخلق يا بني اياك و مصادقة الاحمق فانه يريد ان ينفعك فيضرك و اياك و مصادقة البخيل فانه



به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود پسرم ! چهار چیز از من یادگیر در خوبی ها ، و چهار چیز به خاطر بسپار هشدارها، که تا به آن ها عمل می کنی زیان نبینی الف خوبی ها   همانا ارزشمند ترین بی نیازی عقل است   و بزرگ ترین فقر بی خردی است   و ترسناک ترین تنهایی خود پسندی است   و گرامی ترین ارزش خانوادگی ، اخلاق نیکوست ب هشدار ها پسرم ! از دوستی با احمق بپرهیز ، چرا که می خواهد به تو نفعی رساند اما دچار زیانت می کند از دوستی با بخیل بپرهیز ، زیرا آنچه را که سخت به آن نیاز داری از تو دریغ می دارد و از دوستی با بدکار بپرهیز، که با اندک بهایی تو را می فروشد و از دوستی با دروغگو بپرهیز که به سراب ماند دور را به تو نزدیک ، و نزدیک را دور می نمایاند

حکمت شماره ۳۹

جایگاه واجبات و مستحبات عبادت ، معنوی

و دورد خدا بر او ، فرمود عمل مستحب، انسان را به خدا نزدیک نمی گرداند، اگر به واجب زیان رساند

حکمت شماره ۴۰

راه شناخت عاقل و احمق اخلاقی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و درود خدا بر او، فرمود زبان عاقل در پْشت قلب اوست ، و قلب احمق در پْشت زبانش قرار دارد

این سخنان ارزشمند و شگفتی آور است ، که عاقل زبانش را بدون مشورت و فکر و سنجش رها نمی سازد اما احمق هر چه بر زبانش آید می گوید بدون فکر و دقت ، پس زبان عاقل از قلب او و قلب احمق از زبان او فرمان می گیرد

حکمت شماره ۴۱

راه شناخت عاقل و احمق اخلاقی

[illegible]

و معناهما واحد و درود خدا بر او ، فرمود قلب احمق در دهان او ، و زبان عاقل در قلب او قرار دارد

حکمت شماره ۴۲

بیماری و پاک شدن گناهان اخلاقی ، معنوی

[illegible]

و قال عليه السلام لبعض اصحابه في علة اعتلها جعل الله ما كان من شكواك حطا لسيئاتك فان المرض لا اجر فيه و لكنه يحط السيئات و يحتها حت الاوراق و انما الاجر في القول باللسان و العمل بالايدي و الاقدام و ان الله سبحانه يدخل بصدق النية و السريرة الصالحة من يشاء من عباده الجنة قال الرضي و اقول صدق عليه السلام ان المرض لا اجر فيه لانه ليس من قبيل ما يستحق عليه العوض لان العوض يستحق على ما كان في مقابلة فعل الله تعالى بالعبد من الآلام و الامراض و ما يجري مجرى ذلك و الاجر و الثواب يستحقان على ما كان في مقابلة فعل العبد فبينهما فرق قد بينه عليه السلام كما يقتضيه علمه الثاقب و رأيه الصائب

و درود خدا بر او به یکی از یارانش که بیمار بود فرمود خدا آنچه را که از آن شکایت داری بیماری موجب کاستن گناهانت قرار داد ، در بیماری پاداشی نیست اما گناهان را از بین می برد ، آن ها را چونان برگ پاییزی می ریزد و همانا پاداش در گفتار به زبان ، و کردار با دست ها و قدم هاست ، و خدای سبحان به خاطر نیت راست ، و درون پاک ، هرکس از بندگانش را که بخواهم وارد بهشت خواهد کرد می گویم   راست گفت امام علی علیه السلام درود خدا بر او باد که بیماری پاداشی ندارد ، بیماری از چیزهائی است که استحقاق عوض دارد ، و عوض در برابر رفتار خداوند بزرگ است نسبت به بندۀ خود ، در نا ملایمات زندگی و بیماری ها و همانند آن ها ، اما اجر و پاداش در برابر کاری است که بنده انجام می دهد پس بین این دو تفاوت است که امام علیه السلام آن را با علم نافذ و رأی رسای خود ، بیان فرمود

حکمت شماره ۴۳

الگوهای انسانی فضائل اخلاقی یکی از یاران اخلاقی ، تاریخی

و قال علیه السلام فی ذکر خباب بن الأرت یرحم الله خباب بن الأرت فلقد أسلم راغبا و هاجر طائعا و قنع بالکفاف و رضی عن الله و عاش مجاهدا

در یاد یکی از یاران ، خباب بن أرت فرمود خدا خباب بن أرت را رحمت کند ، با رغبت مسلمان شد و از روی فرمانبرداری هجرت کرد ، و با قناعت زندگی گذراند ، و از خدا راضی بود، و مجاهد زندگی کرد

حکمت شماره ۴۴

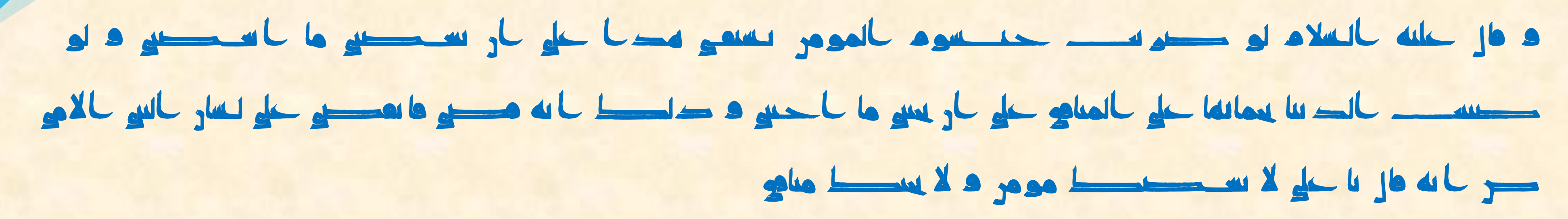
ارزش آخرت گرایی اخلاقی

و قال علیه السلام طوبی لمن ذکر المعاد و عمل للحساب و قنع بالکفاف و رضی عن الله

و درود خدا بر او ، فرمود خوشا به حال کسی که به یاد معاد باشد ، برای حسابرسی قیامت کار کند ، با قناعت زندگی کند ، و از خدا راضی باشد

حکمت شماره ۴۵

راه شناخت مؤمن و منافق اخلاقی ، انسان شناسی ، سیاسی



و قال علیه السلام لو ضربت خیشوم المؤمن بسیفی هذا علی أن یبغضنی ما أبغضنی و لو صببت الدنیا بجماتها علی المنافق علی أن یحبنی ما أحبنی و ذلک أنه قضی فانقضی علی لسان النبی الامی ص أنه قال یا علی لا یبغضک مؤمن و لا یحبک منافق

و درود خدا بر او ، فرمود اگر با شمشیرم بر بینی مؤمن بزنم که دشمن من شود ، با من دشمنی نخواهد کرد ، و اگر تمام دنیا را به منافق ببخشم تا مرا دوست بدارد ، دوست من نخواهد شد و این بدان جهت است که قضای الهی جاری شد ، و بر زبان پیامبر امی ص گذشت که فرمود

ای علی ! مؤمن تو را دشمن نگیرد ، و منافق تو را دوست نخواهد داشت

حکمت شماره ۴۶

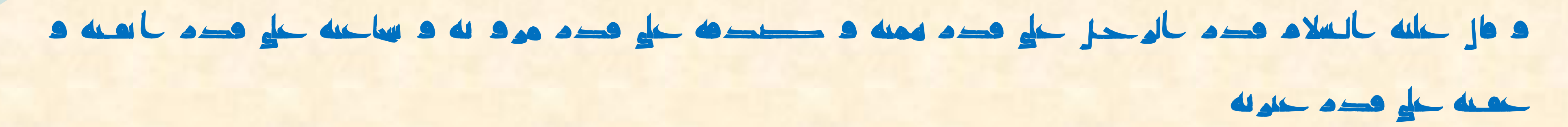
ارزش پشیمانی و زشتی غرور زدگی اخلاقی

و قال علیه السلام سیئة تسوءک خیر عند الله من حسنة تعجبک

دورد خدا بر او ، فرمود گناهی که تو را پشیمان کند بهتر از کار نیکی است که تو را به خود پسندی وا دارد

حکمت شماره ۴۷

شناخت ارزش ها اخلاقی



و قال علیه السلام قدر الرجل علی قدر همته و صدقه علی قدر مروته و شجاعته علی قدر انفته و عفته علی قدر غیرته

و درود خدا بر او ، فرمود ارزش مرد به اندازهٔ همت اوست ، و راستگویی او به میزان جوانمردی اش ، و شجاعت او به قدر ننگی است که احساس می کند ، و پاکدامنی او به اندازهٔ غیرت اوست

حکمت شماره ۴۸

رازداری و پیروزی اخلاقی ، سیاسی

و قال علیه السلام الظفر بالحزم و الحزم باجاله الرای و الرای بتحصین الاسرار

و درود خدا بر او ، فرمود پیروزی در دور اندیشی ، و دور اندیشی در به کار گیری صحیح اندیشه ، و اندیشه صحیح به راز داری است

حکمت شماره ۴۹

شناخت بزرگوار و پست فطرت اخلاقی، اجتماعی

و قال علیه السلام احذروا صوله الکریم اذا جاع و اللئیم اذا شبع

و درود خدا بر او ، فرمود از یورش بزرگوار به هنگام گرسنگی ، و تهاجم انسان پست به هنگام سیری ، بپرهیز

نهج البلاغه



حکمت شماره ۵۰

راه جذب دلها اخلاقی ، اجتماعی

و قال علیه السلام قلوب الرجال وحشیه فمن تالفها اقبلت علیه

و درود خدا بر او ، فرمود دل های مردم گریزان است ، به کسی روی آورند که خوشرویی کند

□

حکمت شماره ۵۱

قدرت و عیب پوشی اخلاقی ، اجتماعی

و قال علیه السلام عیبک مستور ما اسعدک جدک

و درود خدا بر او ، فرمود عیب تو تا آن گاه که روزگار با تو هماهنگ باشد ، پنهان است

حکمت شماره ۵۲

روش برخورد با شکست خوردگان اخلاقی ، سیاسی

و قال علیه السلام اولی الناس بالعفو اقدرهم علی العقوبة

و درود خدا بر او ، فرمود سزاوار ترین مردم به عفو کردن ، تواناترینشان به هنگام کیفر دادن است

- **حکمت شماره ۵۳**

شناخت جایگاه سخاوت و ایثارگری اخلاقی ،اقتصادی، اجتماعی

و قال علیه السلام السخاء ما کان ابتداء فاما ما کان عن مسالة فحیاء و تذمم

و درود خدا بر او، فرمود سخاوت آن است که تو آغاز کنی ، زیرا آنچه با درخواست داده می شود یا از روی شرم و یا از بیم شنیدن سخن نا پسند است

- **حکمت شماره ۵۴**

ارزش های اخلاقی اخلاقی ، اجتماعی

و قال علیه السلام لا غنی کالعقل و لا فقر کالجهل و لا میراث کالادب و لا ظهیر کالمشاورة

و درود خدا بر او ، فرمود هیچ ثروتی چون عقل ، و هیچ فقری چون نادانی نیست هیچ ارثی چون ادب ، و هیچ پشتیبانی چون مشورت نیست

- **حکمت شماره ۵۵**



اقسام بردباری اخلاقی

و قال علیه السلام الصبر صبران صبر علی ما تکره و صبر عما تحب

و درود خدا بر او ، فرمود شکیبایی دو گونه است شکیبایی بر آنچه خوش نمی داری و شکیبایی در آنچه دوست می داری

حکمت شماره ۵۶

تهیدستی و تنهایی اخلاقی ، اجتماعی

و قال علیه السلام الغنی فی الغربة وطن و الفقر فی الوطن غربة

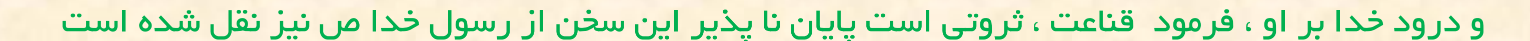
و درود خدا بر او، فرمود ثروتمندی در غربت ، چون در وطن بودن و تهیدستی در وطن ، غربت است

حکمت شماره ۵۷

ارزش قناعت و خودکفایی اخلاقی

و قال علیه السلام القناعة مال لا ینفد

قال الرضی و قد روی هذا الکلام عن النبی ص



و درود خدا بر او ، فرمود قناعت ، ثروتی است پایان نا پذیر این سخن از رسول خدا ص نیز نقل شده است

حکمت شماره ۵۸

توانگری و شهوت هااخلاقی

و قال علیه السلام المال مادة الشهوات

و درود خدا بر او ، فرمود ثروت ، ریشهٔ شهوت هاست

حکمت شماره ۵۹

ارزش تذکّر دادن اشتباهات اخلاقی ، اجتماعی

و قال علیه السلام من حذرك كمن بشرك

و درود خدا بر او فرمود آن که تو را هشدار داد ، چون کسی است که مژده داد

حکمت شماره ۶۰

ضرورت کنترل زبان اخلاقی ، تربیتی



و درود خدا بر او ، فرمود زبان تربیت نشده ، درنده ای است که اگر رهایش کنی می گزد

حکمت شماره۶۱

شیرینی آزار زن اخلاقی

و قال علیه السلام المرأة عقرب حلوة اللبسة

و درود خدا بر او، فرمود نیش زن شیرین است

حکمت شماره ۶۲

روش پاسخ دادن به ستایش ها و نیکی ها اخلاقی ، اجتماعی

و قال علیه السلام اذا حییت بتحیة فحی باحسن منها و اذا اسدیت الیک ید فکافئها بما یربی علیها

و الفضل مع ذلک للبادی

نهج البلاغه



و درود خدا بر او ، فرمود چون تو را ستودند ، بهتر از آنان ستایش کن ، و چون به تو احسان کردند ، بیشتر از آن ببخش ، به هر حال پاداشِ بیشتر از آنِ آغاز کننده است

حکمت شماره ۶۳

ارزش شفاعت اخلاقی ، اجتماعی

و قال علیه السلام الشفیع جناح الطالب

و درود خدا بر او ، فرمود شفاعت کننده چونان بال و پر در خواست کننده است

حکمت شماره ۶۴

غفلت دنیا پرستان اخلاقی

و قال علیه السلام أهل الدنیا کرکب یسار بهم و هم نیام

و درود خدا بر او ، فرمود اهل دنیا سوارانی در خواب مانده اند که آنان را می رانند

حکمت شماره ۶۵

ترک دوستان و تنهایی اخلاقی ، اجتماعی، تربیتی

نهج البلاغه



و قال عليه السلام فقد الاحبة غربة

درود خدا بر او ، فرمود از دست دادن دوستان غربت است

- **حکمت شماره ۶۶**

روش خواستن اخلاقی ، اجتماعی

و قال عليه السلام فوت الحاجة اهون من طلبها الى غير اهلها

و درود خدا بر او ، فرمود از دست دادن حاجت بهتر از درخواست کردن از نا اهل است

- **حکمت شماره ۶۷**

ارزش ایثار اقتصادی اخلاقی ، اقتصادی

و قال عليه السلام لا تستحي من اعطاء القليل فان الحرمان اقل منه

و درود خدا بر او ، فرمود از بخشش اندک شرم مدار که محروم کردن ، از آن کمتر است

- **حکمت شماره ۶۸**



و قال علیه السلام العفاف زینة الفقر و الشکر زینة الغنی

و درود خدا بر او ، فرمود عفّت ورزیدن زینت فقر ، و شکر گزاری زینت بی نیازی است

حکمت شماره ۶۹

حفظ روح امیدواری اخلاقی

و قال علیه السلام اذا لم یکن ما ترید فلا تبل ما کنت

و درود خدا بر او، فرمود اگر به آن چه که می خواستی نرسیدی ، از آنچه هستی نگران مباش

حکمت شماره ۷۰

روانشناسی جاهل اخلاقی ، علمی

و قال علیه السلام لا تری الجاهل الا مفرطا او مفرطا

و درود خدا بر او ، فرمود نادان را یا تندرو و یا کند رو می بینی

حکمت شماره ۷۱

نشانه کمال عقل اخلاقی

و قال علیه السلام اذا تم العقل نقص الکلام

و درود خدا بر او ، فرمود چون عقل کامل گردد ، سخن اندک شود

حکمت شماره ۷۲

رابطه دنیا و انسان اخلاقی،علمی

و قال علیه السلام الدهر یخلق الابدان و یجدد الامال و یقرب المنیه و یباعد الامنیه من ظفر به نصب و من فاته تعب

و درود خدا بر او ، فرمود دنیا بدن ها را فرسوده و آرزوها را تازه می کند ، مرگ را نزدیک و خواسته ها را دور و دراز می سازد ، کسی که به آن دست یافت خسته می شود ، و آن که به دنیا نرسید رنج می برد

حکمت شماره ۷۳

ضرورت خودسازی رهبران و مدیران اخلاقی ، تربیتی ، مدیریتی





و قال علیه السلام من نصب نفسه للناس اماما فلیبدا بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره و لیکن تادیبه بسیرته قبل تادیبه بلسانه و معلم نفسه و مؤدبها احق بالاجلال من معلم الناس و مؤدبهم

و درود خدا بر او ، فرمود کسی که خود را رهبر مردم قرار داد ،باید پیش از آن که به تعلیم دیگران پردازد ، خود را بسازد ، و پیش از آن که به گفتار تربیت کند ، با کردار تعلیم دهد ، زیرا آن کس که خود را تعلیم دهد و ادب کند سزاوار تر به تعظیم است از آن که دیگری را تعلیم دهد و ادب بیاموزد

حکمت شماره ۷۴

ضرورت یاد مرگ اخلاقی

و قال علیه السلام نفس المرء خطاه الی اجله

و درود خدا بر او ، فرمود انسان با نفسی که می کشد ، قدمی به سوی مرگ می رود

حکمت شماره ۷۵

توجه به فناپذیری دنیااخلاقی

و قال علیه السلام کل معدود منقض و کل متوقع آت

نهج البلاغه

و درود خدا بر او ، فرمود هر چیز که شمردنی است پایان می پذیرد ، و هر چه را که انتظار می کشیدی ، خواهد رسید

حکمت شماره ۷۶

روش تحلیل رویدادها روش تجربی اخلاقی ، علمی ، سیاسی

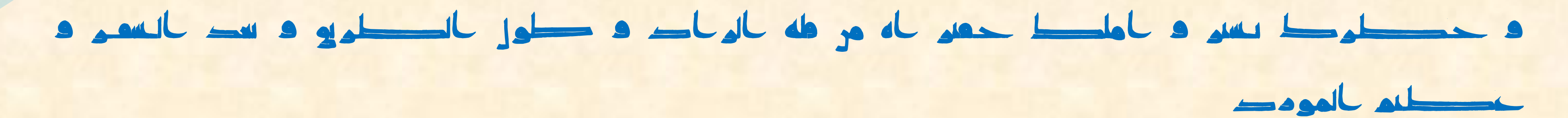
و قال علیه السلام ان الامور اذا اشتبهت اعتبر آخرها باولها

و درود خدا بر او ، فرمود حوادث اگر همانند یکدیگر بودند ، آخرین را با آغازین مقایسه و ارزیابی می کنند

حکمت شماره ۷۷

دنیا شناسی امام و ترک دنیای حرام اخلاقی

و من خبر ضرار بن حمزه الضبائی عند دخوله علی معاویه و مسالته له عن امیر المومنین و قال فاشهد لقد رایته فی بعض مواقفه و قد ارخی اللیل سدوله و هو قائم فی محرابه قابض علی لحیته یتململ تململ السلیم و یبکی بکاء الحزین و یقول یا دنیا یا دنیا الیک عنی ابی تعرضت ام الی تشوقت لا حان حینک هیهات غری غیری لا حاجه لی فیک قد طلقتک ثلاثا لا رجعه فیها فعیشک قصیر



و درود خدا بر او ، فرمود ضرار بن ضمرهٔ ضبابی از یاران امام به شام رفت بر معاویه وارد شد معاویه از او خواست از حالات امام بگوید ، گفت علی علیه السلام را در حالی دیدم که شب ، پرده های خود را افکنده بود ، و او در محراب ایستاده ، محاسن را به دست گرفته ، چون مار گزیده ، به خود می پیچید ، و محزون می گریست و می گفت ای دنیا !!! ای دنیای حرام ! از من دور شو ، آیا برای من خود نمایی می کنی یا شیفتهٔ من شده ای تا روزی در دل من جای گیری هرگز مباد! غیر مرا بفریب ، که مرا در تو هیچ نیازی نیست ، تو را سه طلاقه کرده ام ، تا بازگشتی نباشد ، دوران زندگانی تو کوتاه ، ارزش تو اندک و آرزوی تو پست است آه از توشهٔ اندک ، و درازی راه ، و دوری منزل ، و عظمت روز قیامت !

حکمت شماره ۷۸

شناخت جایگاه جبر و اختیاراعتقادی

و من كلام له عليه السلام للسائل الشامي لما ساله اكان مسيرنا الي الشام بقضاء من الله و قدر بعد كلام طويل هذا مختاره ويحك لعلك ظننت قضاء لازما و قدرا حاتما لو كان ذلك كذلك لبطل الثواب و العقاب و سقط الوعد و الوعيد ان الله سبحانه امر عباده تخييرا و نهاهم تحذيرا و كلف يسيرا و لم يكلف عسيرا و اعطي علي القليل كثيرا و لم يعص

مغلوبا و لم یطع مکرها و لم یرسل الانبیاء لعبا و لم ینزل الکتب للعباد عبثا و لا خلق السماوات و الارض و ما بینهما باطلا ذلک ظن الذین کفروا فویل للذین کفروا من النار

و در جواب مرد شامی فرمود   مرد شامی پرسید آیا رفتن ما به شام ، به قضا و قدر الهی است امام با کلمات طولانی پاسخ او را داد ، که برخی از آن را برگزیدیم وای بر او ! شاید قضاء لازم ، و قدر حتمی را گمان کرده ای اگر چنین بود ، پاداش و کیفر ، بشارت و تهدید الهی ، بیهوده بود ! خداوند سبحان ! بندگان خود را فرمان داد در حالی که اختیار دارند ، و نهی فرمود تا بترسند ، احکام آسانی را واجب کرد ، و چیز دشواری را تکلیف نفرمود ، و پاداش اعمال اندک را فراوان قرار داد با نافرمانی بندگان مغلوب نخواهد شد ، و با اکراه و اجبار اطاعت نمی شود ، و پیامبران را به شوخی نفرستاد ، و فرو فرستادن کتب آسمانی برای بندگان بیهوده نبود و آسمان و زمین و آنچه را در میانشان است بی هدف نیافرید

حکمت شماره ۷۹

ارزش حکمت و بی لیاقتی منافق علمی، معنوی

و قال علیه السلام خذ الحکمة انی کانت فان الحکمة تکون فی صدر المنافق فتلجلج فی صدره حتی تخرج فتسکن الی صواحبها فی صدر المؤمن

و درود خدا بر او ، فرمود حکمت را هر کجا که باشد ، فراگیر ، گاهی حکمت در سینه منافق است بی تابی کند تا بیرون آمده و با همدمانش در سینهٔ مؤمن آرام گیرد



حکمت شماره ۸۰

مؤمن و ارزش حکمت علمی ، معنوی

و قال علیه السلام الحکمة ضالة المؤمن فخذ الحکمة و لو من اهل النفاق

و درود خدا بر او ، فرمود حکمت ،گمشدۀ مؤمن است ، حکمت را فراگیر هر چند از منافقان باشد

حکمت شماره ۸۱

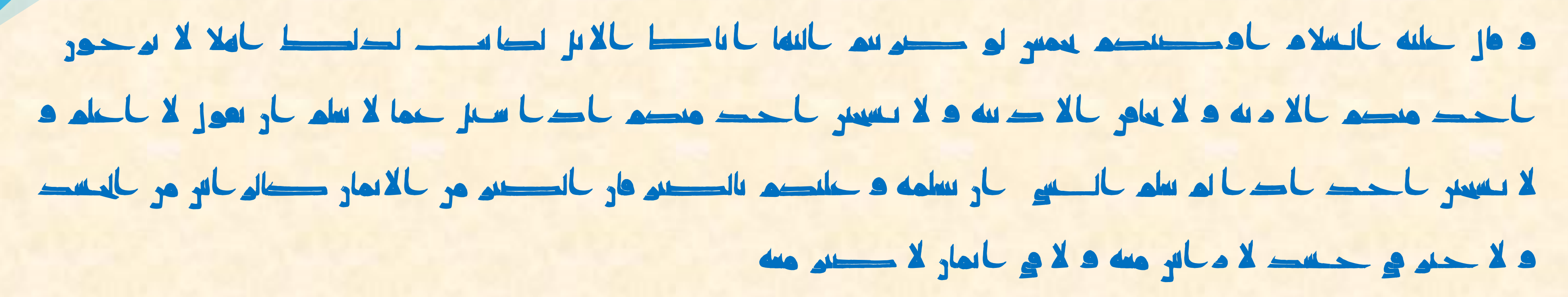
میزان ارزش انسان ها ارزش تخصّص و تجربه اخلاقی،معنوی

و قال علیه السلام قیمة کل امرئ ما یحسنه قال الرضی و هی الکلمة التی لا تصاب لها قیمة و لا توزن بها حکمة و لا تقرن الیها کلمة

و درود خدا بر او ، فرمود ارزش هر کس به مقدار دانایی و تخصّص اوست این از کلماتی است که قیمتی برای آن تصور نمی شود ، و هیچ حکمتی هم سنگ آن نبوده و هیچ سخنی والایی آن را ندارد

حکمت شماره ۸۲

ارزش های والای انسانی اخلاقی



و درود خدا بر او ، فرمود شما را به پنج چیز سفارش می کنم که اگر برای آن ها شتران را پر شتاب برانید و رنج سفر را تحمل کنید سزاوار است کسی از شما جز به پروردگار خود امیدوار نباشد، و جز از گناه خود نترسد، و اگر از یکی سؤال کردند و نمی داند ، شرم نکند و بگوید نمی دانم ، و کسی در آموختن آنچه نمی داند شرم نکند و بر شما باد به شکیبایی که شکیبایی ، ایمان را چون سر است بر بدن و ایمان بدون شکیبایی چونان بدن بی سر ، ارزشی ندارد

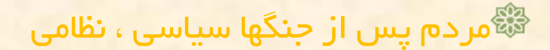
حکمت شماره ۸۳

روش برخورد با چاپلوسان اخلاقی، تربیتی

و قال علیه السلام لرجل افرط في الثناء علیه و کان له متهما انا دون ما تقول و فوق ما في نفسك

و درود خدا بر او ، به شخصی که در ستایش امام افراط کرد ، و آنچه در دل داشت نگفتفرمود من کمتر از آنم که بر زبان آوردی ، و برتر از آنم که در دل داری

حکمت شماره ۸۴


مردم پس از جنگها سیاسی ، نظامی

و قال علیه السلام بقیة السیف ابقی عدداً و اکثر ولداً

و درود خدا بر او ، فرمود باقیماندگان شمشیر و جنگ ، شماره شان با دوام تر ، و فرزندانشان بیشتر است

حکمت شماره ۸۵

پرهیز از ادعاهای علمی علمی اخلاقی

و قال علیه السلام من ترک قول لا ادری اصیبت مقاتله

و درود خدا بر او فرمود کسی که از گفتن نمی دانم روی گردان است ، به هلاکت و نابودی می رسد

حکمت شماره ۸۶

برتری تجربه پیران از قدرتمندی جوانان اخلاقی، تجربی

و قال علیه السلام رأی الشیخ احب الی من جلد الغلام و روی من مشهد الغلام

و درود خدا بر او ، فرمود اندیشه پیر در نزد من از تلاش جوان خوشایندتر است و نقل شده که تجربهٔ پیران از آمادگی رزمی جوانان برتر است

نهج البلاغه

حکمت شماره ۸۷

ارزش استغفار طلب بخشش از خدا اخلاقی، معنوی

و قال علیه السلام عجبت لمن یقنط و معه الاستغفار

و درود خدا بر او ، فرمود در شگفتم از کسی که می تواند استغفار کند و نا امید است

حکمت شماره ۸۸

دو عامل ایمنی مسلمین اخلاقی ، معنوی

و حکی عنه ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام انه قال کان فی الارض امانان من عذاب الله و قد رفع احدهما فدونکم الآخر فتمسکوا به اما الامان الذی رفع فهو رسول الله و اما الامان الباقی فالاستغفار قال الله تعالی و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون قال الرضی و هذا من محاسن الاستخراج و لطائف الاستنباط

و درود خدا بر او امام باقر علیه السلام از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل فرمود   دو چیز در زمین مایهٔ امان از عذاب خدا بود یکی از آن دو برداشته شد ، پس دیگری را دریابید و بدان چنگ زنید ، اما امانی که برداشته شد رسول خدا ص بود و امان باقیمانده ، استغفار

کردن است که خدای بزرگ به رسول خدا فرمود خدا آنان را عذاب نمی کند در حالی که تو در میان آنانی ، و عذابشان نمی کند تا آن هنگام که استغفار می کنند این یک نمونه از بهترین استفاده ها و لطیف ترین استنباط ها از آیات قرآن است

حکمت شماره ۸۹

راه اصلاح دنیا و آخرت اخلاقی، تربیتی، اجتماعی

و قال عليه السلام من أصلح ما بينه و بين الله أصلح الله ما بينه و بين الناس و من أصلح أمر آخرته أصلح الله له أمر دنياه و من كان له من نفسه واعظ كان عليه من الله حافظ

و درود خدا بر او ، فرمود کسی که میان خود و خدا را اصلاح کند ، خداوند میان او و مردم را اصلاح خواهد کرد، و کسی که امور آخرت را اصلاح کند ، خدا امور دنیای او را اصلاح خواهد کرد ، و کسی که از درون جان واعظی دارد ، خدا را بر او حافظی است

حکمت شماره ۹۰

شناخت عالم آگاه علمی ، اعتقادی

و قال عليه السلام الفقيه كل الفقيه من لم يقنط الناس من رحمة الله و لم يؤيسهم من روح الله و لم يؤمنهم من مكر الله



و درود خدا بر او ، فرمود فقیه کامل کسی است که مردم را از آمرزش خدا مأیوس ، و از مهربانی او نومید نکند و از عذاب ناگهانی خدا ایمن نسازد

حکمت شماره ۹۱

راه درمان روان روانکاری ، روانشناسی بالینی علمی،اخلاقی

و قال علیه السلام ان هذه القلوب تمل كما تمل الابدان فابتغوا لها طرائف الحكم

و درود خدا بر او ، فرمود همانا این دل ها همانند بدن ها افسرده می شوند ، پس برای شادابی دل ها ، سخنان زیبای حکمت آمیز را بجویید

حکمت شماره ۹۲

والاترین دانش علمی ، تربیتی

و قال علیه السلام اوضع العلم ما وقف على اللسان و ارفعه ما ظهر في الجوارح و الاركان

و درود خدا بر او ، فرمود بی ارزش ترین دانش ، دانشی است که بر سر زبان است ، و برترین علم ، علمی است که در اعضا و جوارح آشکار است

حکمت شماره ۹۳

فلسفهٔ آزمایشها اخلاقی ، اجتماعی

و قال علیه السلام لا يقولن احدكم اللهم اني اعوذ بك من الفتنة لانه ليس احد الا و هو مشتمل على فتنة و لكن من استعاذ فليستعذ من مضلات الفتن فان الله سبحانه يقول و اعلموا انما اموالكم و اولادكم فتنة و معنى ذلك انه يختبرهم بالاموال و الاولاد ليتبين الساخط لرزقه و الراضي بقسمه و ان كان سبحانه اعلم بهم من انفسهم و لكن لتظهر الافعال التي بها يستحق الثواب و العقاب لان بعضهم يحب الذكور و يكره الاناث و بعضهم يحب تثمير المال و يكره انثلام الحال قال الرضي و هذا من غريب ما سمع منه في التفسير

و درود خدا بر او ، فرمود فردی از شما نگوید ک خدایا از فتنه به تو پناه می برم ، زیرا کسی نیست که در فتنه ای نباشد، لکن آن که می خواهد به خدا پناه برد ، از آزمایش های گمراه کننده پناه ببرد ؛ همانا خدای سبحان می فرماید بدانید که اموال و فرزندان شما فتنه شمایند معنی این آیه این است که خدا انسان ها را با اموال و فرزندانشان می آزماید ، تا آن کس که از روزی خود نا خشنود ، و آن که خرسند است ، شناخته شوند ، گرچه خداوند به احوالاتشان از خودشان آگاه تر است ، تا کرداری که استحقاق پاداش یا کیفر دارد آشکار نماید چه آن که بعضی مردم فرزند پسر را دوست دارند و فرزند دختر را نمی پسندند و بعضی دیگر فراوانی اموال را دوست دارند و از کاهش سرمایه نگرانند

حکمت شماره ۹۴



شناخت نیکی ها و خوبیها اخلاقی،تربیتی

و قال علیه السلام و سئل عن الخیر ما هو فقال لیس الخیر ان یکثر مالک و ولدک و لکن الخیر ان یکثر علمک و ان یعظم حلمک و ان تباهی الناس بعبادة ربک فان احسنت حمدت الله و ان اسأت استغفرت الله و لا خیر فی الدنیا الا لرجلین رجل اذنب ذنوبا فهو یتدارکها بالتوبة و رجل یسارع فی الخیرات

و درود خدا بر او از امام پرسیدند خیر چیست فرمود خوبی آن نیست که مال و فرزندت بسیار شود ، بلکه خیر آن است که دانش تو فراوان و بردباری تو بزرگ و گران مقدار باشد و در پرستش پروردگار در میان مردم سرفراز باشی ، پس اگر کار نیکی انجام دهی شکر خدا به جای آوری ، و اگر بد کردی از خدا آمرزش خواهی در دنیا جز برای دو کس خیر نیست یکی گناهکاری که با توبه جبران کند ، و دیگر نیکوکاری که در کارهای نیکو شتاب ورزد

حکمت شماره ۹۵

تقوی و ارزش اعمال اخلاقی

و قال علیه السلام لا یقل عمل مع التقوی و کیف یقل ما یتقبل

و درود خدا بر او ، فرمود هیچ کاری با تقوا اندک نیست ، و چگونه اندک است آنچه که پذیرفته شود

حکمت شماره ۹۶

ارزش علم و بندگی اخلاقی،علمی

و قال علیه السلام ان اولی الناس بالانبیاء اعلمهم بما جاءوا به ثم تلا ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی و الذین امنوا الایه ثم قال ان ولی محمد من اطاع الله و ان بعدت لحمته و ان عدو محمد من عصی الله و ان قربت قرابته

و درود خدا بر او ، فرمود نزدیک ترین مردم به پیامبران ، دانا ترین آنان است ، به آنچه که آورده اند سپس این آیه را تلاوت فرمود همانا نزدیک ترین مردم به ابراهیم آنانند که پیرو او گردیدند ، و مؤمنانی که به این پیامبر خاتم پیوستند سپس فرموددوست محمد ص کسی است که خدا را اطاعت کند هر چند پیوند خویشاوندی او دور باشد ، و دشمن محمد ص کسی است که خدا را نافرمانی کند ، هر چند خویشاوند نزدیک او باشد

حکمت شماره ۹۷

ارزش یقین اخلاقی ، اعتقادی

و سمع علیه السلام رجلا من الحروریه یتهجد و یقرا فقال نوم علی یقین خیر من صلاه فی شک



و درود خدا بر او صدای مردی از حروراء را شنید که نماز شب می خواند و قرآن تلاوت می کرد فرمود خوابیدن همراه با یقین ، برتر از نمازگزاردن با شک و تردید است

حکمت شماره ۹۸

ضرورت عمل کردن به روایات علمی ،اجتماعی ،تربیتی

و قال علیه السلام اعقلوا الخبر اذا سمعتموه عقل رعایه لا عقل روایه فان رواه العلم کثیر و رعاته قلیل

و درود خدا بر او ، فرمود چون روایتی را شنیدید ، آن را بفهمید عمل کنید ، نه فقط بشنوید و نقل کنید ، زیرا راویان علم فراوان و عمل کنندگان آن اندکند

حکمت شماره ۹۹

نهج البلاغه علمی،تفسیری،اعتقادی

و سمع رجلا یقول انا لله و انا الیه راجعون فقال ان قولنا انا لله اقرار علی انفسنا بالملک و قولنا و انا الیه راجعون اقرار علی انفسنا بالهلک

ترجمه نهج البلاغه و درود خدا بر او ، فرمود شنید که شخصی گفت انا للّه و انا الیه راجعون این سخن ما که می گوییم ، ما همه از آنِ خداییم ، اقراری است به بندگی و اینکه می گوییم بازگشت ما به سوی اوست اعترافی است به نابودی خویش

حکمت شماره ۱۰۰

روش مناجات کردن معنوی

و قال عليه السلام و قد مدحه قوم في وجهه فقال اللهم انك اعلم بي من نفسي و انا اعلم بنفسي منهم اللهم اجعلنا خيرا مما يظنون و اغفر لنا ما لا يعلمون

و درود خدا بر او ، فرمود   آنگاه که گروهی او را ستایش کردند فرمود بار خدایا تو مرا از خودم بهتر می شناسی ، و من خود را بیشتر از آنان می شناسم ، خدایا مرا از آنچه اینان می پندارند ، نیکوتر قرار ده ، و آنچه را نمی دانند بیامرز

حکمت شماره ۱۰۱

روش بر طرف کردن نیازهای مردم اخلاقی، اجتماعی

و قال عليه السلام لا يستقيم قضاء الحوائج الا بثلاث باستصغارها لتعظم و باستكتامها لتظهر و بتعجيلها لتهنؤ

درود خدا بر او ، فرمود بر آوردن نیازهای مردم پایدار مگر به سه چیز ، کوچک شمردن آن تا خود بزرگ نماید ، پنهان داشتن آن تا خود آشکار شود ، و شتاب در بر آوردن آن ، تا گوارا باشد

حکمت شماره ۱۰۲

نهج البلاغه

آینده و مسخ ارزشها سیاسی ، علمی ، تاریخی

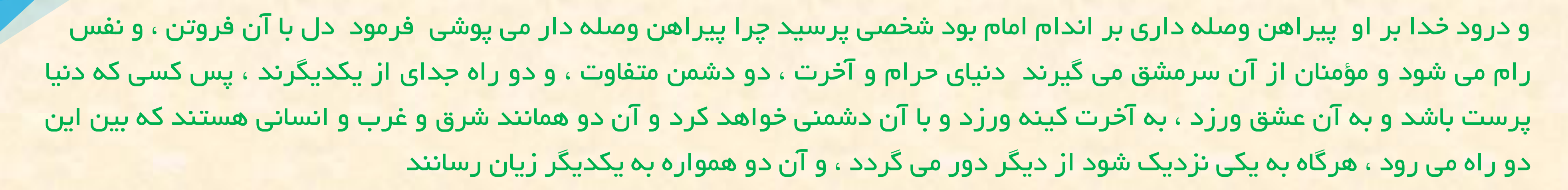
و قال علیه السلام یأتی علی الناس زمان لا یقرب فیه الا الماحل و لا یظرف فیه الا الفاجر و لا یضعف فیه الا المنصف یعدون الصدقة فیه غرما و صلة الرحم منا و العبادة استطالة علی الناس فعند ذلک یکون السلطان بمشورة النساء و امارة الصبیان و تدبیر الخصیان

و درود خدا بر او ، فرمود روزگاری بر مردم خواهد آمد که محترم نشمارند جز سخن چین را ، و خوششان نیاید جز از بدکار هرزه ، و ناتوان نگردد جز عادل در آن روزگار کمک به نیازمندان خسارت ، و پیوند با خویشاوندی منّت گذاری ، و عبادت نوعی برتری طلبی بر مردم محسوب می شود در آن روز حکومت با مشورت زنان ، و فرماندهی خردسالان و تدبیر خواجگان اداره می گردد

حکمت شماره ۱۰۳

روش برخورد با دنیا اخلاقی

و رئی علیه ازار خلق مرقوع فقیل له فی ذلک فقال یخشع له القلب و تذل به النفس و یقتدی به المؤمنون ان الدنیا و الآخرة عدوان متفاوتان و سبیلان مختلفان فمن احب الدنیا و تولاها ابغض الآخرة و عاداها و هما بمنزلة المشرق و المغرب و ماش بینهما کلما قرب من واحد بعد من الآخر و هما بعد ضرتان


و درود خدا بر او پیراهن وصله داری بر اندام امام بود شخصی پرسید چرا پیراهن وصله دار می پوشی فرمود دل با آن فروتن ، و نفس رام می شود و مؤمنان از آن سرمشق می گیرند دنیای حرام و آخرت ، دو دشمن متفاوت ، و دو راه جدای از یکدیگرند ، پس کسی که دنیا پرست باشد و به آن عشق ورزد ، به آخرت کینه ورزد و با آن دشمنی خواهد کرد و آن دو همانند شرق و غرب و انسانی هستند که بین این دو راه می رود ، هرگاه به یکی نزدیک شود از دیگر دور می گردد ، و آن دو همواره به یکدیگر زیان رسانند

حکمت شماره ۱۰۴

وصف الزّاهدین اخلاقی ، تربیتی

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

از نوف بکالی ، نقل شده که در یکی از شب ها ، امام علی علیه السلام را دیدم برای عبادت از بستر بر خاسته ، نگاهی به ستارگان افکند ، و به من فرمود خوابی یا بیدار گفتم بیدارم فرمود ای نوف خوشا به حال آنان که از دنیای حرام چشم پوشیدند ، و دل به آخرت بستند ! آنان مردمی هستند که زمین را تخت ، خاک را بستر ، آب را عطر ،و قرآن را پوشش زیرین ، و دعا را لباس روئین خود قرار دادند ، و با روش عیسای مسیح با دنیا بر خورد کنند ارزش سحر خیزی ای نوف ! همانا داوود پیامبر که درود خدا بر او باد در چنین ساعتی از شب بر می خاست و می گفت این ساعتی است که دعای هر بنده ای به اجابت می رسدد جز باجگیران ، جاسوسان ، شبگردان و نیروهای انتظامی حکومت ستمگر ، و نوازندۀ طنبور و طبل

حکمت شماره ۱۰۵

احترام گذاشتن به مرزها و حدود احکام الهی عبادی

و قال علیه السلام ان الله افترض علیکم فرائض فلا تضیعوها و حد لکم حدودا فلا تعتدوها و نهاکم عن اشیاء فلا تنتهکوها و سکت لکم عن اشیاء و لم یدعها نسیانا فلا تتکلفوها

درود خدا بر او ، فرمود همانا خدا واجباتی را بر شما لازم شمرده ، آن ها را تباه نکنید و حدودی برای شما معین فرموده ، اما از آن ها تجاوز نکنید و از چیزهایی نهی فرمود ، حرکت آن را نگاه دارید و نسبت به چیزهایی سکوت فرمود نه از روی فراموشی پس خود را دربارۀ آنها به رنج و زحمت دچار نسازید

حکمت شماره ۱۰۶

راه آورد شوم دین گریزی اخلاقی ، اعتقادی

و قال علـه السلام لا ـوـط الناس سـا مر امو ـدـهم لاسـصـلاح ـد ـاهم الا فـى الله علـهم ما هو اـصـر مه

درود خدا بر او ، فرمود مردم برای اصلاح دنیا چیزی از دین را ترک نمی گویند ، جز آن که خدا آنان را به چیزی زیانبارتر از آن دچار خواهد ساخت

حکمت شماره ۱۰۷

علل سقوط عالمان بی عمل اخلاقی ، علمی

و قال علـه السلام ـرب عالم قـد ـقـله ـحـهله و ـعلـمه مـعه لا ـيـفعه

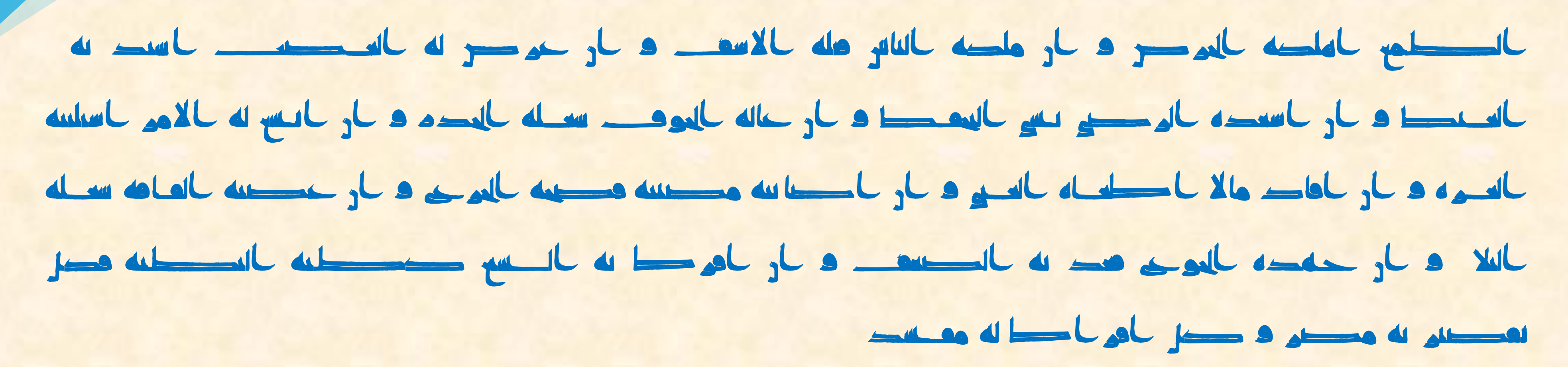
درود خدا بر او ، فرمود چه بسا دانشمندی که جهلش او را از پای در آرد و دانش او همراهش باشد اما سودی به حال او نداشته باشد

حکمت شماره ۱۰۸

شگفتی های روح آدمی علمی

و قال علـه السلام لقد علو ـساط هدا الا ـسار ـصـعه هي ا ـعـحـب ما فـه و ـدلـك الـقلـب و ـدلـك ار له مواد مر الحـكـمه و اـصـداد مر حلافها فار سح له الرحا ادله الـطـمع و ار هاح به

ىقى الحكـمه



درود خدا بر او ، فرمود به رگ های درونی انسان پاره گوشتی آویخته که شگرف ترین اعضای درونی اوست ، و آن قلب است ، که چیزهایی از حکمت ، و چیزهایی متفاوت با آن ، در او وجود دارد پس اگر در دل امیدی پدید آید ، طمع آن را خوار گرداند ، و اگر طمع بر آن هجوم آورد حرص آن را تباه سازد ، و اگر نومیدی بر آن چیره شود ، تأسف خوردن آن را از پای در آورد ، اگر خشمناک شود کینه توزی آن فزونی یابد و آرام نگیرد ، اگر به خشنودی دست یابد ، خویشتن داری را از یاد برد، و اگر ترس آن را فراگیرد پرهیز کردن آن را مشغول سازدو ارگ به گشایشی برسد ، دچار غفلت زدگی شود ، و اگر مالی به دست آورد ، بی نیازی آن را به سرکشی کشاند ، و اگر مصیبت ناگواری به آن رسد ، بی صبری رسوایش کند ، و اگر به تهیدستی مبتلا گردد ، بلاها او را مشغول سازد ، و اگر گرسنگی بی تابش کند ، ناتوانی آن را از پای در آورد ، و اگر زیادی سیر شود ، سیری آن را زیان رساند ، پس هر گونه کندروی برای آن زیانبار ، و هرگونه تندروی برای آن فساد آفرین است

حکمت شماره ۱۰۹

ارزش والای اهل بیت پیامبر ص اعتقادی، سیاسی

و قال علیه السلام نحن النمرقه الوسطی بها یلحق التالی و الیها یرجع الغالی

درود خدا بر او ، فرمود ما تکیه گاه میانه ایم ، عقب ماندگان به ما می رسند ، و تندروان غلو کننده به سوی ما باز می گردند

حکمت شماره ۱۱۰

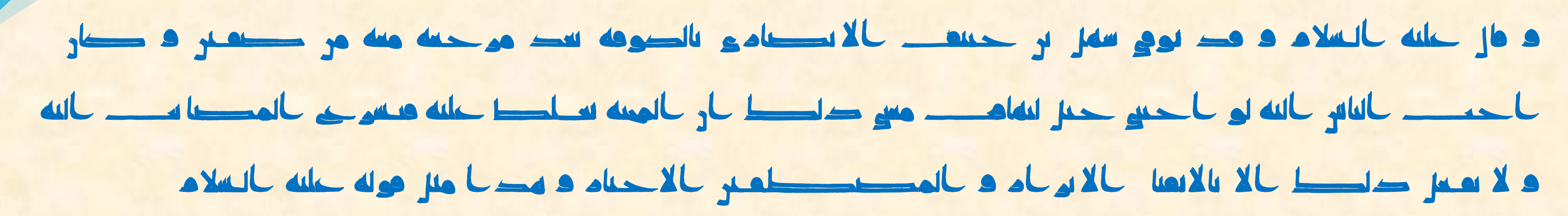
شرائط تحقّق اوامر الهی سیاسی، اعتقادی

و قال علیه السلام لا یقیم امر الله سبحانه الا من لا یصانع و لا یضارع و لا یتبع المطامع

درود خدا براو ، فرمود فرمان خدا را بر پا ندارد ، جز آن کس که در اجرای حق مدارا نکند و به روش اهل باطل عمل نکند و پیرو فرمان طمع نگردد

حکمت شماره ۱۱۱

عشق تحمل ناشدنی امام علی علیه السلام اعتقادی



درود خدا بر او پس از بازگشت از جنگ صفّین ، یکی از یاران دوست داشتنی امام ، سهل بن حُنیف از دنیا رفت فرمود اگر کوهی مرا دوست بدارد ، در هم فرو می ریزد یعنی مصیبت ها به سرعت به سراغ او آید ، که این سرنوشت در انتظار پرهیزکاران و برگزیدگان خداست ، همانند آن در حکمت شماره آمده است

حکمت شماره ۱۱۲

مشکلات شیعه بودن!! اعتقادی ، سیاسی

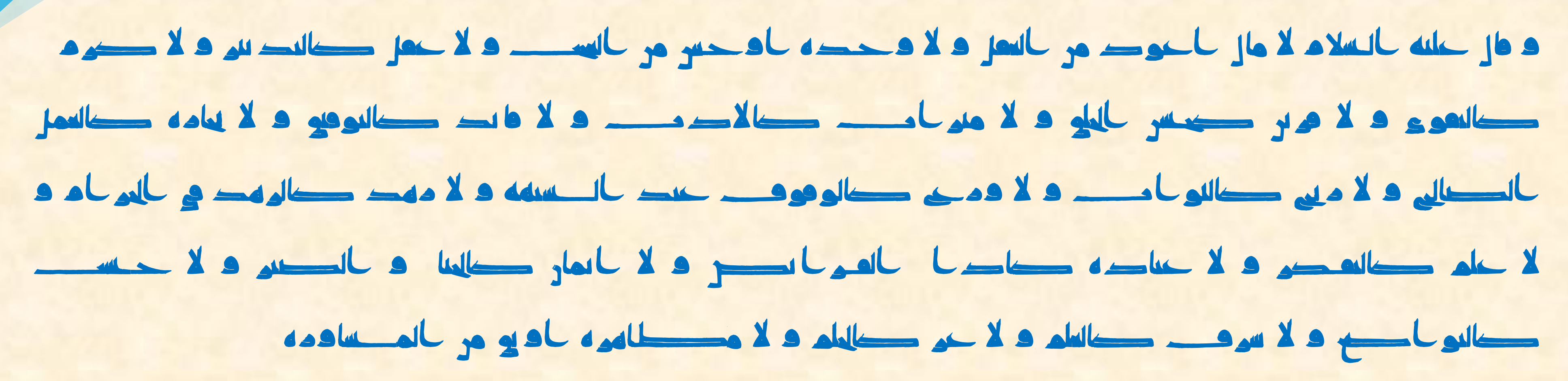
من احبنا اهل البيت فليستعد للفقر جلبابا و قد يؤول ذلك على معنى آخر ليس هذا موضع ذكره

درود خدا بر او ، فرمود هر کس ما آهل بیت پیامبر ص را دوست بدارد ، پس باید فقر را چونان لباس رویین بپذیرد یعنی آمادهٔ انواع محرومیت ها باشد

حکمت شماره ۱۱۳

ارزش های والای اخلاقی اخلاقی

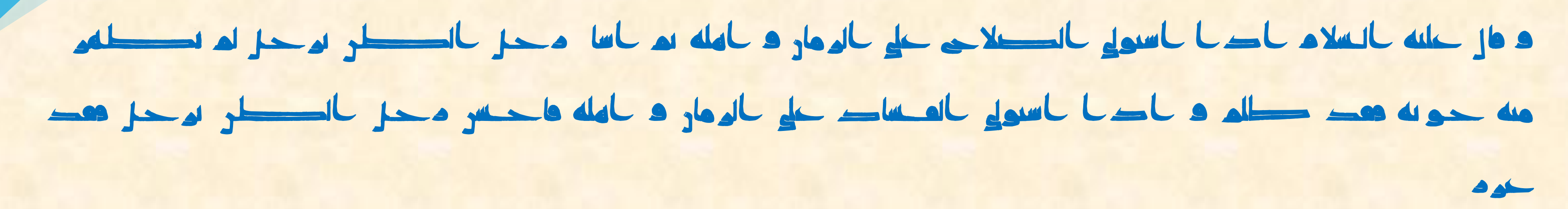
نهج البلاغه



درود خدا بر او ، فرمود سرمایه ای از عقل سودمندتر نیست ، و هیچ تنهایی ترسناک تر از خودبینی ، و عقلی چون دوراندیشی ، و هیچ بزرگواری چون تقوی ، و همنشینی چون اخلاقی خوش ، و میراثی چون ادب ، و رهبری چون توفیق الهی ، و تجارتی چون عمل صالح ، و سودی چون پاداش الهی ، و هیچ پارسایی چون پرهیز از شبهات ، و زهدی همچون بی اعتنایی به دنیای حرام ، و دانشی چون اندیشیدن ، و عبادتی چون انجام واجبات ، و ایمانی چون حیاء و صبر و خویشاوندی چون فروتنی ، و شرافتی چون دانش ، و عزّتی چون بردباری ، و پشتیبانی مطمئن تر از مشورت کردن نیست

حکمت شماره ۱۱۴

جایگاه خوشبینی و بدبینی در جامعه اخلاقی، اجتماعی


و قال علیه السلام اذا استولی الصلاح علی الزمان و اهله ثم اساء رجل الظن برجل لم تظهر منه حوبة فقد ظلم و اذا استولی الفساد علی الزمان و اهله فاحسن رجل الظن برجل فقد غرر

درود خدا بر او ، فرمود هرگاه نیکوکاری بر روزگار و مردم آن غالب آید ، اگر کسی دیگری گمان بد برد ، در حالی که از او عمل زشتی آشکار نشده ستمکار است ، و اگر بدی بر زمانه و مردم آن غالب شود و کسی به دیگری خوش گمان باشد ، خود را فریب داد

- **حکمت شماره ۱۱۵**

❁توجه به پایان پذیری دنیا اخلاقی

و قیل له علیه السلام کیف نجدک یا امیر المومنین فقال علیه السلام کیف یکون حال من یفنی ببقائه و یسقم بصحته و یوتی من مامنه

درود خدا بر او ، فرمود   شخصی از امام پرسید حال شما چگونه است فرمود چگونه خواهد بود حال کسی که در بقای خود ناپایدار ، و در سلامتی بیمار است ، و در آنجا که آسایش دارد مرگ او فرا می رسد!

- **حکمت شماره ۱۱۶**

❁انسان و انواع آزمایش هااعتقادی ، اخلاقی

نهج البلاغه

و قال عليه السلام كم من مستدرج بالاحسان اليه و مغرور بالستر عليه و مفتون بحسن القول فيه و ما ابتلى الله احدا بمثل الاملاء له

درود خدا بر او ، فرمود چه بسا کسی که با نعمت هایی که به او رسیده ، به دام افتد ، و با پرده پوشی بر گناه ، فریب خورد ، و با ستایش شدن ، آزمایش گردد ؛ و خدا هیچ کس را به چیزی همانند مهلت دادن ، نیامرزد

حکمت شماره ۱۱۷

پرهیز از افراط و تفریط در دوستی با امام علیه السلام اعتقادی، اخلاقی

و قال عليه السلام هلك في رجلان محب غال و مبغض قال

درود خدا بر او ، فرمود دو تن به خاطر من به هلاکت رسیدند دوست افراط کننده ، و دشمن دشنام دهنده

حکمت شماره ۱۱۸

استفاده از فرصت ها اخلاقی

و قال عليه السلام اضاعة الفرصة غصة

درود خدا بر او فرمود از دست دادن فرصت ها ، اندوهبار است

حکمت شماره ۱۱۹

ضرورت شناخت دنیا اخلاقی، تربیتی

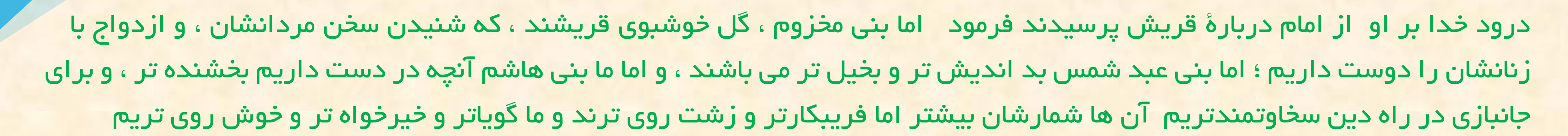
و قال علیه السلام مثل الدنیا کمثل الحیة لین مسها و السم الناقع فی جوفها یهوی الیها الغر الجاهل و یحذرها ذو اللب العاقل

درود خدا بر او ، فرمود دنیای حرام چون مار سمی است ، پوست آن نرم ولی سم کشنده در درون دارد ، نادان فریب خورده به آن می گراید ، و هوشمند عاقل از آن دوری گزینند

حکمت شماره ۱۲۰

روانشناسی قبائل قریش علمی، اجتماعی، تاریخی

و سئل علیه السلام عن قریش فقال اما بنو مخزوم فریحانة قریش تحب حدیث رجالهم و النکاح فی نسائهم و اما بنو عبد شمس فابعدها رایا و امنعها لما وراء ظهورها و اما نحن فابذل لما فی ایدینا و اسمح عند الموت بنفوسنا و هم اکثر و امکر و انکر و نحن افصح و انصح و اصبح


درود خدا بر او از امام دربارهٔ قریش پرسیدند فرمود   اما بنی مخزوم ، گل خوشبوی قریشند ، که شنیدن سخن مردانشان ، و ازدواج با زنانشان را دوست داریم ؛ اما بنی عبد شمس بد اندیش تر و بخیل تر می باشند ، و اما ما بنی هاشم آنچه در دست داریم بخشنده تر ، و برای جانبازی در راه دین سخاوتمندتریم آن ها شمارشان بیشتر اما فریبکارتر و زشت روی ترند و ما گویاتر و خیرخواه تر و خوش روی تریم

حکمت شماره ۱۲۱

روانشناسی قبائل قریش علمی، اجتماعی، تاریخی

و قال علیه السلام شتان ما بین عملین عمل تذهب لذته و تبقی تبعته و عمل تذهب مؤونته و یبقی اجره

درود خدا بر او ، فرمود چقدر فاصلهٔ بین دو عمل دور است عملی که لذتش می رود و کیفر آن می ماند ، و عملی که رنج آن می گذرد و پاداش آن ماندگار است!

حکمت شماره ۱۲۲

عبرت از مرگ یاران اخلاقی، اجتماعی

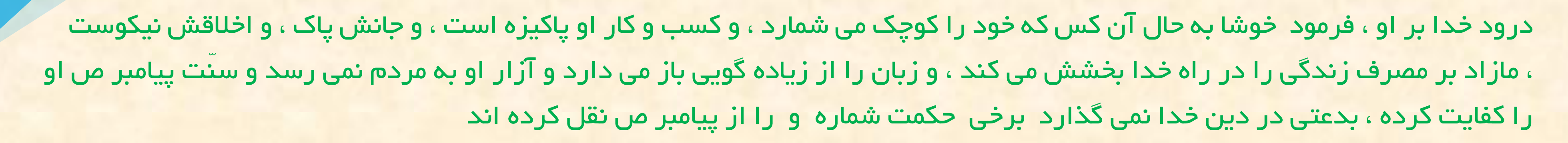
و تبع جنازة فسمع رجلا يضحك فقال كأن الموت فيها على غيرنا كتب و كأن الحق فيها على غيرنا وجب و كأن الذي نرى من الأموات سفر عما قليل إلينا راجعون نبوئهم أجداثهم و نأكل تراثهم كأنا مخلدون بعدهم ثم قد نسينا كل واعظ و واعظة و رمينا بكل فادح و جائحة

درود خدا بر او در پی جنازه ای می رفت و شنید که مردی می خندد فرمود گویی مرگ بر غیر ما نوشته شده ، و حق بر غیر ما واجب گردید ، و گویا این مردگان مسافرانی هستند که به زودی باز می گردند ، در حالی که بدن هایشان را به گورها می سپاریم ، و میراثشان را می خوریم گویا ما پس از مرگ آنان جاودانه ایم !!! آیا چنین است ، که اندرز هر پند دهنده ای از زن و مرد را فراموش می کنیم و در حالی که نشانهٔ تیرهای بلا و آفات قرار گرفته ایم

حکمت شماره ۱۲۳

الگوهای کامل انسانیت اخلاقی

و قال عليه السلام طوبى لمن ذل في نفسه و طاب كسبه و صلحت سريرته و حسنت خليقته و أنفق الفضل من ماله و أمسك الفضل من لسانه و عزل عن الناس شره و وسعته السنة و لم ينسب إلى البدعة قال الرضي أقول و من الناس من ينسب هذا الكلام إلى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم إلى الله عليه و آله و سلم و كذلك الذي قبله



درود خدا بر او ، فرمود خوشا به حال آن کس که خود را کوچک می شمارد ، و کسب و کار او پاکیزه است ، و جانش پاک ، و اخلاقش نیکوست ، مازاد بر مصرف زندگی را در راه خدا بخشش می کند ، و زبان را از زیاده گویی باز می دارد و آزار او به مردم نمی رسد و سنّت پیامبر ص او را کفایت کرده ، بدعتی در دین خدا نمی گذارد برخی حکمت شماره و را از پیامبر ص نقل کرده اند

حکمت شماره ۱۲۴

روانشناسی زن و مرد علمی، اخلاقی

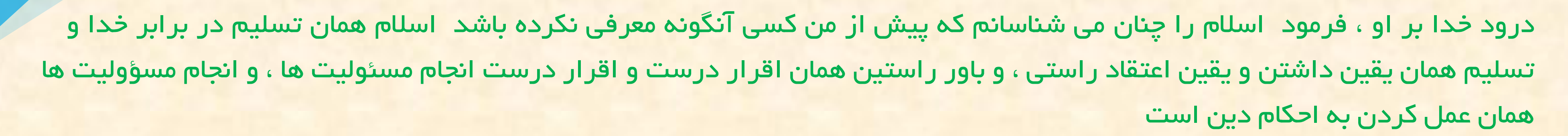
و قال علیه السلام غیرة المراة کفر و غیرة الرجل ایمان

درود خدا بر او ، فرمود غیرت زن ، کفر آور ، و غیرت مرد نشانۀ ایمان اوست

حکمت شماره ۱۲۵

امام و شناساندن اسلام معنوی، اعتقادی

و قال علیه السلام لانسبن الاسلام نسبة لم ینسبها احد قبلی الاسلام هو التسلیم و التسلیم هو الیقین و الیقین هو التصدیق و التصدیق هو الاقرار و الاقرار هو الاداء و الاداء هو العمل



درود خدا بر او ، فرمود اسلام را چنان می شناسانم که پیش از من کسی آنگونه معرفی نکرده باشد اسلام همان تسلیم در برابر خدا و تسلیم همان یقین داشتن و یقین اعتقاد راستی ، و باور راستین همان اقرار درست و اقرار درست انجام مسئولیت ها ، و انجام مسؤولیت ها همان عمل کردن به احکام دین است

حکمت شماره ۱۲۶

شگفتی ضد ارزش ها اخلاقی،اجتماعی،اعتقادی

و قال عليه السلام عجبت للبخيل يستعجل الفقر الذي منه هرب و يفوته الغنى الذي اياه طلب فيعيش في الدنيا عيش الفقراء و يحاسب في الآخرة حساب الاغنياء و عجبت للمتكبر الذي كان بالامس نطفة و يكون غدا جيفة و عجبت لمن شك في الله و هو يرى خلق الله و عجبت لمن نسي الموت و هو يرى الموتى و عجبت لمن انكر النشاة الاخرى و هو يرى النشاة الاولى و عجبت لعامر دار الفناء و تارك دار البقاء

درود خدا بر او ، فرمود در شگفتم از بخیل به سوی فقری می شتابد که از آن می گریزد ، و سرمایه ای را از دست می دهد که برای آن تلاش می کند در دنیا چون تهیدستان زندگی می کند ، اما در آخرت چون سرمایه داران محاکمه می شود و در شگفتم از متکبری که دیروز نطفه ای بر ارزش ، و فردا مرداری گندیده خواهد بود ؛ و در شگفتم از آن کس که آفرینش پدیده ها را می نگرد و در وجود خدا تردید دارد! و در شگفتم از آن کس که مردگان را می بیند و مرگ را از یاد برده است ، و در شگفتم از آن کس که پیدایش دوباره را انکار می کند در حالی که پیدایش آغازین را می نگرد و در شگفتم از آن کس که خانه نابودشدنی ، را آباد می کند اما جایگاه همیشگی را از یاد برده است

حکمت شماره ۱۲۷

نکوهش از سستی در عمل اخلاقی

و قال علیه السلام من قصر في العمل ابتلي بالهم و لا حاجة لله فيمن ليس لله في ماله و نفسه نصيب

درود خدا بر او ، فرمود آن کس که در عمل کوتاهی کند ، دچار اندوه گردد ، و آن را که از مال و جانش بهره ای در راه خدا نباشد خدا را به او نیاز نیست

حکمت شماره ۱۲۸

تأثیر عوامل زیست محیطی در سلامت علمی، بهداشتی

و قال علیه السلام توقوا البرد في اوله و تلقوه في آخره فانه يفعل في الابدان كفعله في الاشجار اوله يحرق و آخره يورق

درود خدا بر او ، فرمود در آغاز سرما خود را بپوشانید ، و در پایانش آن را در یابید ، زیرا با بدن ها همان می کند که با برگ درختان خواهد کرد آغازش می سوزاند ، و پایانش می رویاند

حکمت شماره ۱۲۹

تأثیر عوامل زیست محیطی در سلامت علمی، بهداشتی

و قال عليه السلام عظم الخالق عندك يصغر المخلوق في عينك

درود خدا بر او ، فرمود بزرگی پروردگار در جانت ، پدیده ها را در چشمت کوچک می نمایاند

حکمت شماره ۱۳۰

توجه به فنا پذیری دنیا اخلاقی، معنوی

و قال عليه السلام و قد رجع من صفين فاشرف على القبور بظاهر الكوفة يا اهل الديار الموحشة و المحال المقفرة و القبور المظلمة يا اهل التربة يا اهل الغربة يا اهل الوحدة يا اهل الوحشة انتم لنا فرط سابق و نحن لكم تبع لاحق اما الدور فقد سكنت و اما الازواج فقد نكحت و اما الاموال فقد قسمت هذا خبر ما عندنا فما خبر ما عندكم ثم التفت الى اصحابه فقال اما لو اذن لهم في الكلام لاخبروكم ان خير الزاد التقوى

درود خدا بر او ، فرمود   امام علیه السلام وقتی از جنگ صفین برگشت و به قبرستان پشت دروازه کوفه رسید رو به مردگان کرد فرمود ای ساکنان خانه های وحشت زا ، و محله های خالی و گورهای تاریک ، ای خفتگان در خاک ، ای غریبان ، ای تنها شدگان ، ای وحشت زدگان ، شما پیش از ما رفتید و ما در پی شما روانیم ، و به شما خواهیم رسید اما خانه هایتان ! دیگران در آن سکونت گزیدند ؛ و اما زنانتان ! با دیگران ازدواج کردند؛ و اما اموال شما ! در میان دیگران تقسیم شد ! این خبری است که ما داریم ، حال شما چه خبر دارید   سپس به اصحاب خود رو کرد و فرمود   بدانید که اگر اجازۀ سخن گفتن داشتند ، شما را خبر می دادند که ، بهتین توشه ، تقوا است

حکمت شماره ۱۳۱

توبیخ الذّام لِلدّنیااخلاقی، اجتماعی

و قال علیه السلام و قد سمع رجلا یذم الدنیا ایها الذام للدنیا المغتر بغرورها المخدوع باباطیلها
ا تغتر بالدنیا ثم تذمها انت المتجرم علیها ام هی المتجرمة علیک متی استهوتک ام متی غرتک ا
بمصارع آبائک من البلی ام بمضاجع امهاتک تحت الثری کم عللت بکفیک و کم
مرضت بیدیک تبتغی لهم الشفاء و تستوصف لهم الاطباء غداة لا یغنی عنهم دواؤک
و لا یجدی علیهم بکاؤک لم ینفع احدهم اشفاقک و لم تسعف فیه بطلبتک و لم تدفع عنه
بقوتک و قد مثلت لک به الدنیا نفسک و بمصرعه مصرعک ان الدنیا دار صدق
لمن صدقها و دار عافیة لمن فهم عنها و دار غنی لمن تزود منها و دار موعظة لمن اتعظ بها
مسجد احباء الله و مصلی ملائکة الله و مهبط وحی الله و متجر اولیاء الله اکتسبوا فیها الرحمة و
ربحوا فیها الجنة فمن ذا یذمها و قد آذنت ببینها و نادت بفراقها و نعت نفسها و اهلها فمثلت
لهم ببلائها البلاء و شوقتهم بسرورها الی السرور راحت بعافیة و ابتکرت بفجیعة ترغیبا و ترهیبا و تخویفا



درود خدا بر او شنید مردی دنیا را نکوهش می کندفرمود   توبیخ نکوهش کننده دنیا ای نکوهش کنندۀ دنیا ، که به غرور دنیا مغروری و با باطل های ان فریب خوردی! خود فریفته دنیایی و آن را نکوهش می کنی آیا تو در دنیا جرمی مرتکب شده ای یا دنیا به تو جرم کرده است کی دنیا تو را سرگردان کرد و در چه زمانی تو را فریب داد آیا با گورهای پدرانت که پوسیده اند تو را فریب داد یا با آرامگاه مادرانت که در زیر خاک آرمیده اند آیا با دو دست خویش بیماران را درمان کرده ای و آنان را پرستاری کرده در بسترشان خوابانده ای در خواست شفای آنان را کدره و از طبیبان داروی آن را ها تقاضا کرده ای د ران صبحگاهان که داروی تو به حال آنان سودی نداشت ، و گریه تو فایده نکرد ، و ترس تو آنان را سودی نرساند ، و آنچه می خواستی به دست نیاوردی ، و با نیروی خود نتوانستی مرگ را از آنان دور کنی دنیا برای تو حال آنان را مثال زد ، و با گورهایشان ، گور خودت را به رْخ تو کشید خوبیها و زیبائیهای دنیا همانا دنیا سرای راستی برای راست گویان ، و خانۀ تندرستی برای دنیا شناسان ، و خانه بی نیازی برای توشه گیران ، و خانه پند ، برای پند آموزان است دنیا سجده گاه دوستان خدا ، نماز گاه فرشتگان الهی ، فرودگاه وحی خدا ، و جایگاه تجارت دوستان خداست، که در آن رحمت خدا را به دست آوردند و بهشت را سود بردند چه کسی دنیا را نکوهش می کند و حال آن که دنیا جدا شدنشرا اعلام داشته و فریاد زد که ماندگار نیست، و از نابودی خود و اهلش خبر داده است با بلای خود بلاها را نمونه آورد، و با شادمانی خود آنان را به شادمانی رساند در آغاز شب به سلامت گذشت ، اما در صبحگاهان با مصیبتی جانکاه بازگشت ، تا مشتاق کند ، و تهدید نماید، و بترساند ، و هشدار دهد پس مردمی در بامداد با پشیمانی ، دنیا را نکوهش کنند، و مردمی دیگر در روز قیامت آن را می ستایند ، دنیا حقائق را به یادشان آورد ، یادآور آن شدند ، از رویدادها برایشان حکایت کرد ، او را تصدیق کردند و اندرزشان داد ، پند پذیرفتند

حکمت شماره ۱۳۲



ضرورت یاد مرگ اخلاقی

و قال علیه السلام ان لله ملکا ینادی فی کل یوم لدوا للموت و اجمعوا للفناء و ابنوا للخراب

درود خدا بر او ، فرمود خدا را فرشته ایست که هر روز بانگ می زند بزایید برای مردن ، و فراهم آورید نابود شدن ، و بسازید برای ویران گشتن

حکمت شماره ۱۳۳

اقسام مردم و دنیا اخلاقی

و قال علیه السلام الدنیا دار ممر لا دار مقر و الناس فیها رجلان رجل باع فیها نفسه فاوبقها و رجل ابتاع نفسه فاعتقها

درود خدا بر او ، فرمود دنیا گذرگاه عبور است ، نه جای ماندن ؛ و مردم در آن دو دسته اند یکی آن که خود را فروخت و به تباهی کشاند ، و دیگری آن که خود را خرید و آزاد کرد

حکمت شماره ۱۳۴

حقوق دوستان اخلاقی، اجتماعی



و قال عليه السلام لا يكون الصديق صديقا حتى يحفظ اخاه في ثلاث في نكبته و غيبته و وفاته

درود خدا بر او ، فرمود دوست ، دوست نیست مگر آن که حقوق برادرش را در سه جایگاه نگهبان باشد در روزگار گرفتاری ، آن هنگام که حضور ندارد ، و پس از مرگ

حکمت شماره ۱۳۵

چهار ارزش برتر اخلاقی

و قال عليه السلام من اعطي اربعا لم يحرم اربعا من اعطي الدعاء لم يحرم الاجابه و من اعطي التوبه لم يحرم القبول و من اعطي الاستغفار لم يحرم المغفره و من اعطي الشكر لم يحرم الزياده قال الرضي و تصديق ذلك كتاب الله قال الله في الدعاء ادعوني استجب لكم و قال في الاستغفار و من يعمل سوءا او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفورا رحيما و قال في الشكر لئن شكرتم لازيدنكم و قال في التوبه انما التوبه على الله للذين يعملون السوء بجهاله ثم يتوبون من قريب فاولئك يتوب الله عليهم و كان الله عليما حكيما

درود خدا بر او ، فرمود کسی را که چهار چیز دادند ، از چهار چیز محروم نباشد با دعا از اجابت کردن ، با توبه از پذیرفته شدن ، با استغفار از آمرزش گناه ، با شکرگزاری از فزونی نعمت ها سید رضی می گوید و این حقیقت مورد تصدیق کتاب الهی است که در مورد دعا گفته است

مرا بخوانید تا خواسته های شما را بپردازم قرآن کریم ، سورۀ مؤمن در مورد استغفار گفته است هر آن که به بدی دست یابد یا بر خود ستم روا دارد و آز پس به درگاه خدا استغفار کند ، خدای را آمرزش گر و مهربان یابد قرآن کریم سورۀ نساء در مورد سپاس فرموده است بی شک اگر سپاس گزارید ، نعمت می افزایم قرآن کریم ، سورۀ ابراهیم و در مورد توبه فرموده است تنها توبه را خداوند از کسانی می پذیرد که از سر نادانی به کار زشتی دست می یابند و تا دیر نشده است باز می گردند ، تنها چنین کسانند که خداوند در موردشان تجدید نظر می کند ، که خدا دانا و حکیم است قرآن کریم ،سوره نساء

حکمت شماره۱۳۶

فلسفۀ احکام الهی اخلاقی، معنوی

و قال علیه السلام الصلاة قربان کل تقی و الحج جهاد کل ضعیف و لکل شیء زکاة و زکاة البدن الصیام و جهاد المرأة حسن التبعل

درود خدا بر او فرمود نماز موجب نزدیکی هر پارسایی به خداست ، و حج جهاد هر ناتوان است هر چیزی زکاتی دارد ، و زکات تن ، روزه و جهاد زن ، نیکو شوهر داری است

حکمت شماره ۱۳۷

صدقه را نزول روزی اخلاقی، اقتصادی

و قال علیه السلام استنزلوا الرزق بالصدقة



درود خدا بر او ، فرمود آن که پاداش الهی را باور دارد ، در بخشش سخاوتمند است

حکمت شماره ۱۳۸

نقش پاداش الهی در انفاق اخلاقی، اعتقادی

و قال علیه السلام من ایقن بالخلف جاد بالعطیه

درود خدا بر او ، فرمود آن که پاداش الهی را باور دارد ، در بخشش سخاوتمند است

حکمت شماره ۱۳۹

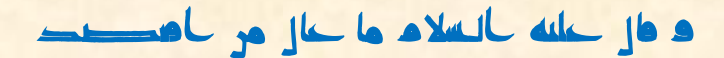
تناسب امداد الهی با نیازها اعتقادی

و قال علیه السلام تنزل المعونه علی قدر المؤونه

درود خدا بر او ، فرمود کمک الهی به اندازه نیاز فرود می آید

حکمت شماره ۱۴۰

قناعت و بی نیازی اقتصادی



درود خدا بر او ، فرمود آن که میانه روی کند تهیدست نخواهد شد

- **حکمت شماره ۱۴۱**

راه آسایش اجتماعی، اقتصادی

و قال عليه السلام قلة العيال أحد اليسارين

درود خدا بر او ، فرمود اندک بودن تعداد زن و فرزند یکی از دو آسایش است

- **حکمت شماره ۱۴۲**

دوستی ها و خردمندی اخلاقی، اجتماعی

و قال عليه السلام التودد نصف العقل

درود خدا بر او ، فرمود دوستی کردن نیمی از خردمندی است

- **حکمت شماره ۱۴۳**

❁غمها و پیری زودرس اخلاقی،بهداشت روانی

و قال علیه السلام الهم نصف الهرم

درود خدا بر او ، فرمود اندوه خوردن ، نیمی از پیری است

حکمت شماره ۱۴۴

❁تناسب بردباری با مصیبتها اخلاقی، معنوی

و قال علیه السلام ینزل الصبر علی قدر المصیبة و من ضرب یده علی فخذه عند مصیبته حبط عمله

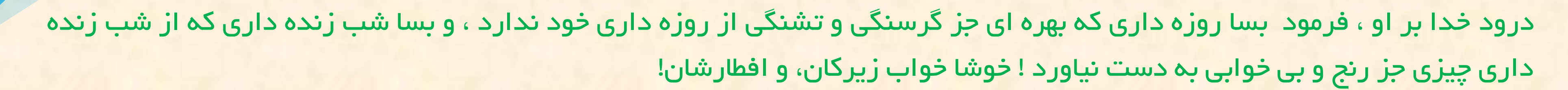
درود خدا بر او ، فرمود صبر با اندازۀ مصیبت فرود آید ، و آن که در مصیبت بی تاب بر رانش زند ، اجرش نابود می گردد

حکمت شماره ۱۴۵

❁عبادتهای بی حاصل اخلاقی،معنوی،عبادی

و قال علیه السلام کم من صائم لیس له من صیامه الا الجوع و الظما و کم من قائم لیس له من قیامه الا السهر و العناء حبذا نوم الاکیاس و افطارهم

نهج البلاغه



درود خدا بر او ، فرمود بسا روزه داری که بهره ای جز گرسنگی و تشنگی از روزه داری خود ندارد ، و بسا شب زنده داری که از شب زنده داری چیزی جز رنج و بی خوابی به دست نیاورد ! خوشا خواب زیرکان، و افطارشان!

حکمت شماره ۱۴۶

ارزش دعا ، صدقه و زکات دادن اخلاقی، اقتصادی

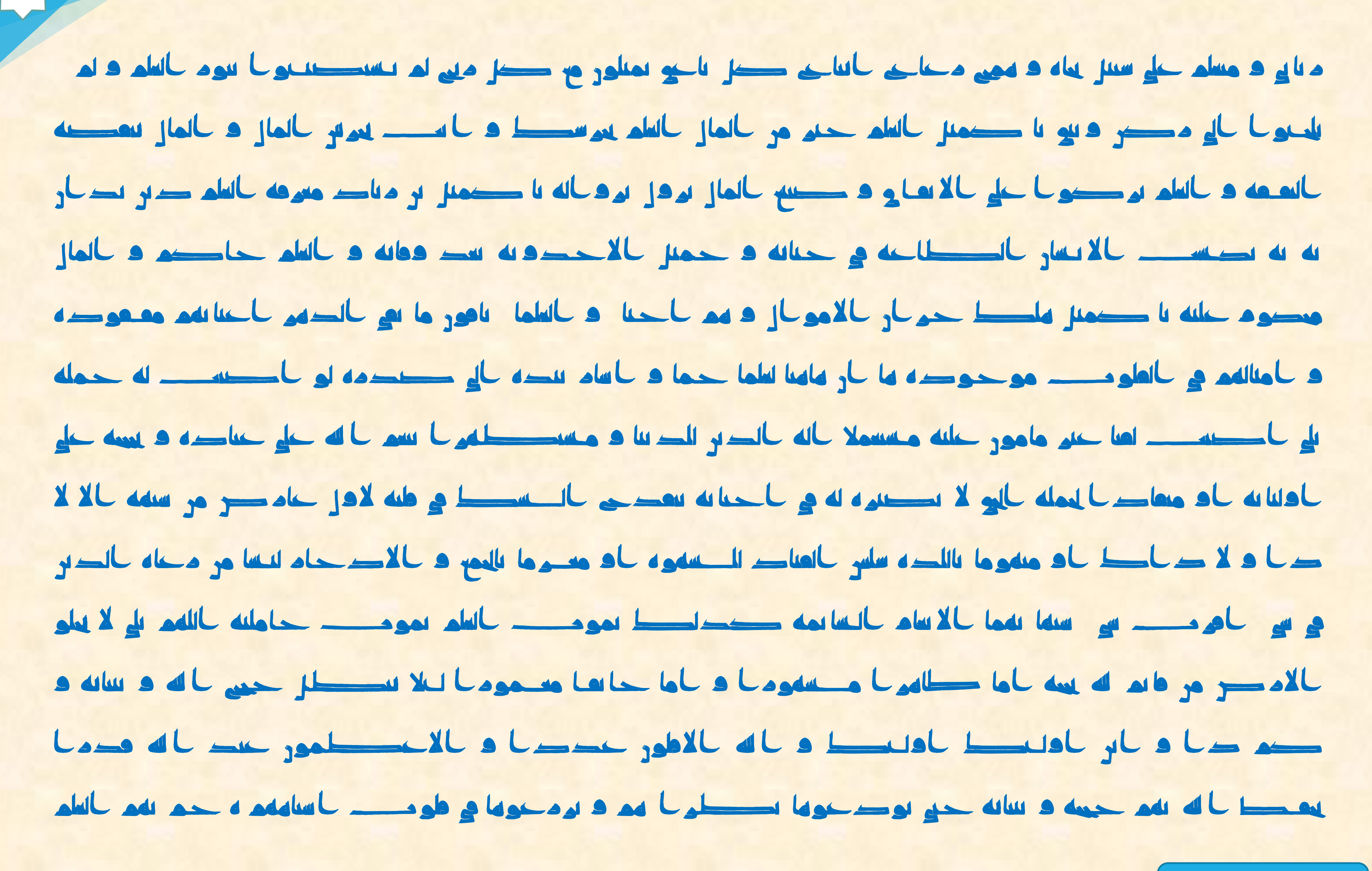
و قال عليه السلام سوسوا ايمانكم بالصدقه و حصنوا اموالكم بالزكاه و ادفعوا امواج البلاء بالدعاء

و درود خدا بر او ، فرمود ایمان خود را با صدقه دادن ، و اموالتان را با زکات دادن نگاهدارید، و امواج بلا را با دعا از خود برانید

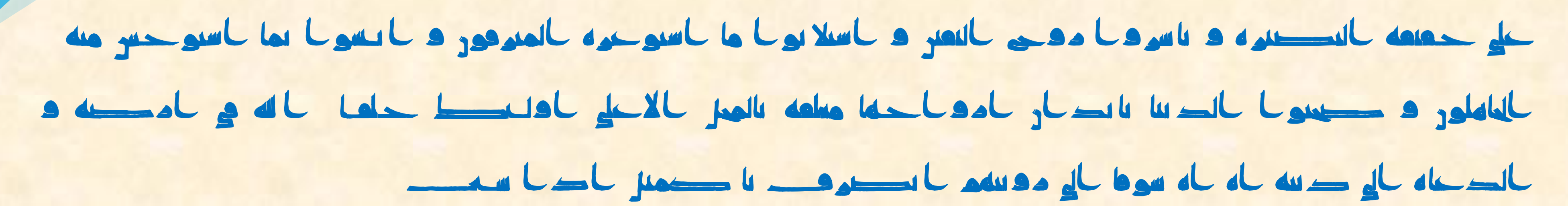
حکمت شماره ۱۴۷

عملی، اخلاقی، اعتقادی

و من كلام له عليه السلام لكميل بن زياد النخعي قال كميل بن زياد اخذ بيدي امير المومنين علي بن ابي طالب عليه السلام فاخرجني الي الجبان فلما اصحر تنفس الصعداء ثم قال يا كميل بن زياد ان هذه القلوب اوعيه فخيرها اوعاها فاحفظ عني ما اقول لك الناس ثلاثه فعالم



د ابي و مسلم على سبيل ىاه و معى دعاى اىاى كل ابى ىمىلون م كل دىن لم ىسىىنوا سوى الاسلام و لم
ىلىوا الى دكر و ىى ىا كمىل الاسلام حىى من الامال الاسلام ىوسطا و اىسا ىوىن الامال و الامال ىعىه
الىعه و الاسلام ىوكوا على الاىعاىي و ىسىع الامال ىوول ىوىاله ىا كمىل ىن دىاى ىىوىه الاسلام ىدىن ىدار
ىه ىه ىكىسى الانسان الىطاىعه في حىاىه و حمىل الاحدوىه ىسد وىاىه و الاسلام حاكم و الامال
مىصوم علىه ىا كمىل ملىطا حوار الاموال و ىم احىا و الىلما ىاىوو ما ىي الدمو احىاىهم ىمىوده
و اىمالهم في العلوى موحوده ما ار ماما لىلما حما و اىاه ىىده الى ىدده لو اىىسى له حمله
ىلى اىس لىا ىىو ماموو علىه مىسىلا ااىه الدىن الدىىا و مىسطىوا ىىم اىله على عىاده و ىىه على
اولىاىه او ىىعاىد اىلمه الىو لا ىىىوه له في احىاىه ىعدى الىسىط في طىه لاول عادىر من ىىىه الا لا
دىا و لا دىاط او ىىوما ااىلده ىلىر الاىىاد الىىىوه او ىىوما ىالىم و الادىحاه لىىا من دىاه الدىن
في ىى اىوىي ىي ىىما ىىما الاىاه الىاىمه كىدلىا ىموى الاسلام ىموى حاملىه اللهم ىلى لا ىلو
الادىن من قاىم لله ىىه اما ظاهرا مىىهودا و اما خاىفا مىمودا لىلا ىىطل حجج الله و ىىاىه و
كم دىا و اىن اولىك اولىك و الله الاقلون عددا و الاعظمون عند الله قدرا
ىحفظ الله ىهم حججه و ىىاىه حىى ىودعوها ىظىرا ىهم و ىزرعوها في قلوب اشىاههم ىهم ىهم الاسلام



و درود خدا بر او ، فرمود کمیل بن زیاد می گوید امام دست مرا گرفت و به سوی قبرستان کوفه برد، آنگاه آه پْر دردی کشید و فرمود ای کمیل بن زیاد ! این قلب ها بسان ظرفهایی هستند ، که بهترین آن ها ، فراگیرترین آن هاست، پس آنچه را می گویم نگاهدار اقسام مردم مردم شناسی مردم سه دسته اند ، دانشمند الهی ، و آموزنده ای بر راه رستگاری ، و پشه های دست خوش باد و طوفان و همیشه سرگردان ، که به دنبال هر سر و صدایی می روند و با وزش هر بادی حرکت می کنند؛ نه از روشنایی دانش نور گرفتند ، و نه به پناهگاه استواری پناه گرفتند ارزش های والای دانش ای کمیل دانش بهتر از مال است زیرا علم ، نگهبان تو است ، ولی تو باید از مال خویش نگهداری کنی؛ مال با بخشیدن کم می شود اما علم با بخشش فزونی گیرد ؛ و مقام و شخصیتی که با مال به دست آمده با نابودی مال ، نابود می گردد ای کمیل بن زیاد! شناخت علم راستین علم الهی آیینی است که با آن پاداش داده می شود و انسان در دوران زندگی با آن خدا را اطاعت می کند ، و پس از مرگ ، نام نیکو به یادگار گذارد دانش فرمانروا؛ و مال، فرمانبر است ارزش دانشمندان ای کمیل!ثروت اندوزانِ بی تقوا، مرده ای به ظاهر زنده اند ، اما دانشمندان تا دنیا بر قرار است زنده اند ، بدن هایشان گرچه در زمین پنهان اما یاد آنان در دل ها همیشه زنده است اقسام دانش پژوهان بدان که در اینجا اشاره به سینه مبارک کرد دانش فراوانی انباشته اتس، ای کاش کسانی را می یافتم که می توانستند آن را بیاموزند آری تیزهوشانی می یابم اما مورد اعتماد نمی باشند دین را وسیله دنیا قرار داده ، و با نعمت های خدا بر بندگان ، و با برهان های الهی بر دوستان خدا فخر می فروشند یا گروهی که تسلیم حاملان حق می باشند اما ژرف انیشیِ لازم را در شناخت حقیقت ندارند، که با اولین شبهه ای ، شک و تردید در دلشان ریشه می زند؛ پس نه آنها ، و نه اینها ، سزاوار آموختن دانش های فراوان من نمی باشند یا فرد دیگری که سخت در پی لذت بوده ، و اختیار خود را به شهوت داده است، یا آن که در ثروت اندوزی حرص می ورزد ، هیچ کدام از آنان نمی توانند از دین پاسداری کنند، و بیشتر به چهارپایان چرنده شباهت دارند، و چنین است که دانش با مرگ دارندگان دانش می میرد

ویژگی های رهبران الهی آری ! خداوندا! زمین هیچ گاه از حجت الهی خالی نیست، که برای خدا با برهان روشن قیام کند، یا آشکار و شناخته شده، یا بیمناک و پنهان ، تا حجت خدا باطل نشود ، و نشانه هایش از میان نرود تعدادشان چقدر و در کجا هستند به خدا سوگند ! که تعدادشان اندک ولی نزد خدا بزرگ مقدارند ، که خدا به وسیله آنان حجت ها و نشان های خود را نگاه می دارد، تا به کسانی که همانندشان هستند بسپارد ، و در دل های آن بکارد، آنان که دانش ، نور حقیقت بینی را بر قلبشان تابیده ، و روح یقین را در یافته اند ، که آنچه را خوشگذران ها دشوار می شمارند ، آسان گرفتند، و آن چه که ناآگاهان از آن هراس داشتند أنس گرفتند در دنیا با بدن هایی زندگی می کنند، که ارواحشان به جهان بالا پیوند خورده است، آنان جانشینان خدا در زمین، و دعوت کنندگان مردم به دین خدایند آه، آه، چه سخت اشتیاق دیدارشان را دارم! کمیل! هرگاه خواستی بازگرد

حکمت شماره ۱۴۸

تنقش سخن در شناخت انسان رفتار شناسی اخلاقی، علمی

و قال عليه السلام المرء مخبوء تحت لسانه

و درود خدا بر او ، فرمود انسان زیر زبان خود پنهان است

حکمت شماره ۱۴۹

ضرورت خود شناسی اخلاقی

و قال عليه السلام هلك امرؤ لم يعرف قدره

و درود خدا بر او ، فرمود نابود شد کسی که ارزش خود را ندانست

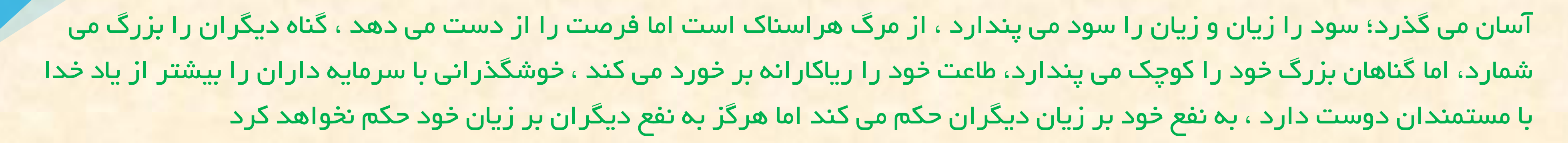
● حکمت شماره ۱۵۰

ضد ارزش ها و هشدارها اخلاقی،اجتماعی،سیاسی

و قال علیه السلام لرجل ساله ان یعظه لا تکن ممن یرجو الاخره بغیر عمل و یرجی التوبه بطول الامل یقول فی الدنیا بقول الزاهدین و یعمل فیها بعمل الراغبین ان اعطی منها لم یشبع و ان منع منها لم یقنع یعجز عن شکر ما اوتی و یبتغی الزیاده فیما بقی ینهی و لا ینتهی و یامر بما لا یاتی یحب الصالحین و لا یعمل عملهم و یبغض المذنبین و هو احدهم یکره الموت لکثره ذنوبه و یقیم علی ما یکره الموت من اجله ان سقم ظل نادما و ان صح امن لاهیا یعجب بنفسه اذا عوفی و یقنط اذا ابتلی ان اصابه بلاء دعا مضطرا و ان ناله رخاء اعرض مغترا تغلبه نفسه علی ما یظن و لا یغلبها علی ما یستیقن یخاف علی غیره بادنی من ذنبه و یرجو لنفسه باکثر من عمله ان استغنی بطر و فتن و ان افتقر قنط و وهن یقصر اذا عمل و یبالغ اذا سال ان عرضت له شهوه اسلف المعصیه و سوف التوبه و ان عرته محنه انفرج عن شرائط المله یصف العبره و لا یعتبر و یبالغ فی الموعظه و لا یتعظ فهو بالقول مدل و من العمل مقل ینافس فیما یفنی و یسامح فیما یبقی یری الغنم مغرما و الغرم مغنما یخشی

الموت و لا يبادر الفوت يستعظم من معصية غيره ما يستقل اكثر منه من نفسه و يستكثر من
طاعته ما يحقره من طاعة غيره فهو على الناس طاعن و لنفسه مداهن اللهو مع الاغنياء احب اليه
من الذكر مع الفقراء يحكم على غيره لنفسه و لا يحكم عليها لغيره يرشد غيره و يغوي نفسه فهو
يطاع و يعصي و يستوفي و لا يوفي و يخشى الخلق في غير ربه و لا يخشى ربه في خلقه قال الرضي و لو لم
يكن في هذا الكتاب الا هذا الكلام لكفى به موعظة ناجعة و حكمة بالغة و بصيرة لمبصر
و عبرة لناظر مفكر

و درود خدا بر او ، فرمود مردی از امام درخواست اندرز کرد از کسانی مباش که بدون عمل صالح به آخرت امیدوار است، و توبه را با آرزوهای دراز به تأخیر می اندازد، در دنیا چونان زاهدان سخن می گوید، اما در رفتار همانند دنیا پرستان است ، اگر نعمت ها به او برسد سیر نمی شود ، و در محرومیت قناعت ندارد ، از آنچه به او رسید شکرگزار نیست و از آنچه مانده ، زیاده طلب است دیگران را پرهیز می دهد اما خود پروا ندارد ، به فرمانبرداری امر می کند اما خود فرمان نمی برد ، نیکوکاران را دوست دارد ، اما رفتارشان را ندارد ، گناهکاران را دشمن دارد اما خود یکی از گناهکاران است ، و با گناهان فراوان مرگ را دوست نمی دارد ، اما در آنچه که مرگ را ناخوشایند ساخت پافشاری دارد، اگر بیمار شود پشیمان می شود ، و اگر مصیبتی به او رسد به زاری خدا را می خواند ؛ اگر به گشایش ، دست یافت مغرورانه از خدا روی بر می گرداند ، نفس به نیروی گمان ناروا بر او چیرگی دارد ، و او با قدرت یقین بر نفس چیره نمی گردد برای دیگران که گناهی کمتر از او دارند نگران ، و بیش ار چه که عمل کرده امیدوار است اگر بی نیاز گردد مست و مغرور شود ، و اگر تهی دست گردد ، مأیوس و سْست شود ، چون کار کند در آن کوتاهی ورزد ، و چون چیزی خواهد زیاده روی نماید ، چون در برابر شهوت قرار گیردگناه را برگزیده ، توبه را به تأخیر اندازد ، و چون رنجی به او رسد از راه ملت اسلام دوری گزینند ، عبرت آموزی را طرح می کند اما خود عبرت نمی گیرد ، در پند دادن مبالغه می کند اما خود پند پذیر نمی باشد سخن بسیار می گوید ، اما کردار خوب او اندک است ! برای دنیای زودگذر تلاش و رقابت دارد اما برای آخرت جاویدان



آسان می گذرد؛ سود را زیان و زیان را سود می پندارد ، از مرگ هراسناک است اما فرصت را از دست می دهد ، گناه دیگران را بزرگ می شمارد، اما گناهان بزرگ خود را کوچک می پندارد، طاعت خود را ریاکارانه بر خورد می کند ، خوشگذرانی با سرمایه داران را بیشتر از یاد خدا با مستمندان دوست دارد ، به نفع خود بر زیان دیگران حکم می کند اما هرگز به نفع دیگران بر زیان خود حکم نخواهد کرد

حکمت شماره ۱۵۱

ضرورت آینده نگری اخلاقی

و قال علیه السلام لکل امرئ عاقبة حلوة او مرة

و درود خدا بر او ، فرمود هر کس را پایانی است ؛ تلخ یا شیرین

حکمت شماره۱۵۲

توجه به فنا پذیری اخلاقی

و قال علیه السلام لکل مقبل ادبار و ما ادبر کأن لم یکن

و درود خدا بر او ، فرمود آنچه روی می آورد ، باز می گردد؛ وچیزی که بازگردد ، گویی هرگز نبوده است!

حکمت شماره۱۵۳

❁صبر و پیروزی اخلاقی، سیاسی

و قال عليه السلام لا يعدم الصبور الظفر و ان طال به الزمان

و درود خدا بر او ، فرمود انسان شکیبا ، پیروزی را از دست نمی دهد ، هر چند زمان آن طولانی شود

حکمت شماره ۱۵۴

❁اهمیت نیت ها اخلاقی، سیاسی

و قال عليه السلام الراضي بفعل قوم كالداخل فيه معهم و على كل داخل في باطل اثمان اثم العمل به و اثم الرضى به

و درود خدا بر او ، فرمود آن کس که از کار مردمی خشنود باشد ، چونان کسی است که همراه آنان بوده و هر کس که به باطلی روی آورد ، دو گناه بر عهده او باشد گناه کردار باطل ، و گناه خشنودی به کار باطل

حکمت شماره ۱۵۵

❁ضرورت پایبندی به عهد و پیمان اخلاق اجتماعی

و قال عليه السلام اعتصموا بالذمم في اوتادها

نهج البلاغه

و درود خدا بر او ، فرمود عهد و پیمان ها را پاس دارید به خصوص با وفاداران

● حکمت شماره۱۵۶

ضرورت خداشناسی و اطاعت اخلاقی،عبادی، اجتماعی

و قال علیه السلام علیکم بطاعة من لا تعذرون بجهالته

و درود خدا بر او ، فرمود خدای را اطاعت کنید که در نشناختن پروردگار عذری ندارید

● حکمت شماره۱۵۷

فراهم بودن راه های هدایت اخلاقی، اقتصادی

و قال علیه السلام قد بصرتم ان ابصرتم و قد هدیتم ان اهتدیتم و اسمعتم ان استمعتم

و درود خدا بر او ، فرمود اگر چشم بینا داشته باشید، حقیقت را نشانتان داده اند ، اگر هدایت می طلبید شما را هدایت کرده اند ، اگر گوش شنوا دارید ، حق را به گوشتان خواندند

● حکمت شماره ۱۵۸

روش برخورد با دوستان بد اخلاق اجتماعی

و قال عليه السلام عاتب أخاك بالإحسان إليه و اردد شره بالإنعام عليه

و درود خدا بر او ، فرمود برادرت را با احسانی که در حق او می کنی سرزنش کن ، و شر او را با بخشش بازگردان

- **حکمت شماره۱۵۹**

پرهیز از مواضع اتهام اخلاق اجتماعی

و قال عليه السلام من وضع نفسه مواضع التهمة فلا يلومن من أساء به الظن

و درود خدا بر او ، فرمود کسی که خود را در جایگاه تهمت قرار داد ، نباید جز خود را نکوهش کند!

- **حکمت شماره ۱۶۰**

قدرت و زورگویی اخلاقی، سیاسی

و قال عليه السلام من ملك استأثر

و درود خدا بر او ، فرمود هر کس قدرت به دست آورد ، زورگویی دارد

- **حکمت شماره ۱۶۱**

ارزش مشورت و پرهیز از خودمحوری اخلاقی،سیاسی،اجتماعی

و قال علیه السلام من استبد برأیه هلک و من شاور الرجال شارکها فی عقولها

و درود خدا بر او ، فرمود هر کس خود رأی شد به هلاکت رسید، و هر کس با دیگران مشورت کرد ، در عقل های آنان شریک شد

حکمت شماره ۱۶۲

ضرورت رازداری اخلاقی، سیاسی

و قال علیه السلام من کتم سره کانت الخیرة بیده

و درود خدا بر او ، فرمود آن کس که راز خود را پنهان دارد ، اختیار آن در دست اوست

حکمت شماره ۱۶۳

فقر و نابودی اقتصادی

و قال علیه السلام الفقر الموت الاکبر

و درود خدا بر او ، فرمود فقر مرگ بزرگ است!



حکمت شماره ۱۶۴

روش برخورد با متجاوزان اخلاقی،سیاسی، اجتماعی

و قال علیه السلام من قضی حق من لا یقضی حقه فقد عبده

و درود خدا بر او ، فرمود رعایت حق کسی که او حقش را محترم نمی شمارد نوعی بردگی است

حکمت شماره ۱۶۵

پرهیز از نافرمانی خدا اخلاقی، اعتقادی

و قال علیه السلام لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق

و درود خدا بر او، فرمود هیچ اطاعتی از مخلوق ، در نافرمانی پروردگار نیست!

حکمت شماره ۱۶۶

پرهیز از تجاوز به حقوق دیگران اخلاقی، اجتماعی

و قال علیه السلام لا یعاب المرء بتأخیر حقه انما یعاب من اخذ ما لیس له



و درود خدا بر او ، فرمود مرد را سرزنش نکنند که چرا حقّش را با تأخیر می گیرد، بلکه سرزنش در آنجاست که آنچه حقش نیست بگیرد

حکمت شماره ۱۶۷

خودپسندی و محرومیت ها اخلاقی

و قال عليه السلام الاعجاب يمنع الازدياد

و درود خدا بر او ، فرمود خود پسندی مانع فزونی است

حکمت شماره ۱۶۸

توجه به فناپذیری دنیا اخلاقی

و قال عليه السلام الامر قريب و الاصطحاب قليل

و درود خدا بر او فرمود آخرت نزدیک ، و زمانِ ماندن در دنیا اندک است

حکمت شماره ۱۶۹

آینده نگری اخلاقی، اعتقادی



و درود خدا بر او ، فرمود صبحگاهان برای آن که دو چشم بینا دارد روشن است

حکمت شماره ۱۷۰

ضرورت ترک گناه اخلاقی

و قال علیه السلام ترک الذنب اهون من طلب المعونه

و درود خدا بر او ، فرمود ترک گناه آسان تر از در خواست توبه است

حکمت شماره ۱۷۱

ره آورد شوم حرام خوری اخلاقی، اجتماعی

و قال علیه السلام کم من اکله منعت اکلات

و درود خدا بر او ، فرمود بسا لقمه ای گلوگیر که لقمه های فراوانی را محروم می کند

حکمت شماره ۱۷۲


نادانی ها و دشمنی ها اخلاقی، علمی

و فال علىه السلام الناس اعدا ما حهلوا

و درود خدا بر او ، فرمود مردم دشمن چیزهایی هستند که نمی دانند

- **حکمت شماره ۱۷۳**

ارزش مشورت ها اخلاقی، اجتماعی

و فال علىه السلام مر اسعىل وحوه الاراء عرف مواقع الحطا

و درود خدا بر او ، فرمود آن کس که از افکار و آراء گوناگون استقبال کند، صحیح را از خطا خوب شناسد

- **حکمت شماره ۱۷۴**

ارزش خشم در راه خدا اخلاقی، سیاسی، عقیدتی

و فال علىه السلام مر احد سار العصب لله فوى على مر اسد الباطل

آن کس که دندان خشم را در راه خدا ب رهم فشارد، بر کشتن باطل گرایان ، توانمند گردد

حکمت شماره ۱۷۵

راه درمان ترس اخلاقی، علمی، تربیتی

و قال علیه السلام: اذا هبت امرا فقع فیه، فان شدة توقیه اعظم مما تخاف منه

و درود خدا بر او ، فرمود هنگامی که از چیزی می ترسی ، خود را در آن بیفکن ، زیرا گاهی ترسیدن از چیزی، از خود آن سخت تر است

حکمت شماره ۱۷۶

ابزار ریاست بردباری فراوان اخلاقی، مدیریتی

و قال علیه السلام: آلة الریاسة سعة الصدر

و درود خدا بر او ، فرمود بردباری و تحمل سختی ها ، ابزار ریاست است

حکمت شماره ۱۷۷

روش بر خورد با بدان اخلاقی، اجتماعی

و قال علیه السلام: ازجر المسیء بثواب المحسن



و درود خدا بر او ، فرمود بدکار را با پاداش دادن به نیکوکر آزار بده!

حکمت شماره ۱۷۸

روش نابود کردن بدی ها اخلاقی، سیاسی،اجتماعی

و قال علیه السلام احصد الشر من صدر غیرک بقلعه من صدرک

و درود خدا بر او ، فرمود بدی را از سینهٔ دیگران ، با کندن آن از سینهٔ خود ، ریشه کن نما!

حکمت شماره ۱۷۹

لجاجت و سُستی اراده اخلاقی، اجتماعی

و قال علیه السلام اللجاجه تسل الرای

و درود خدا بر او فرمود لجاجت تدبیر را سُست می کند

حکمت شماره ۱۸۰

طمع ورزی و بردگی اخلاقی، اجتماعی

و قال علیه السلام الطمع رق مؤبد

و درود خدا بر او ، فرمود طمع ورزی ، بردگیِ همیشگی است

● **حکمت شماره ۱۸۱**

ارزش ، دوراندیشی و پرهیز از کوتاهی اخلاقی

و قال علیه السلام ثمرة التفریط الندامة و ثمرة الحزم السلامة

و درود خدا بر او ، فرمود حاصل کوتاهی ، پشیمانی ؛ و حاصل دوراندیشی، سلامت است

● **حکمت شماره ۱۸۲**

شناخت جایگاه سخن و سکوت اخلاقی

و قال علیه السلام لا خیر فی الصمت عن الحکم کما انه لا خیر فی القول بالجهل

و درود خدا بر او ، فرمود آنجا که باید سخنِ درست گفت، در خاموشی خیری نیست، چنانکه در سخن ناآگاهانه نیز خیری نخواهد بود

● **حکمت شماره ۱۸۳**

باطل گرایی و اختلاف اخلاقی، سیاسی

و قال عليه السلام ما اختلفت دعوتان الا كانت احداهما ضلالة

و درود خدا بر او ، فرمود دو دعوت به اختلاف نرسد جز اینکه یکی باطل باشد!

حکمت شماره۱۸۴

ویژگی های اعتقادی امام علیه السلام اخلاقی

و قال عليه السلام ما شككت في الحق مذ أريته

و درود خدا بر او ، فرمود از روزی که حق برای من نمایان شد، هرگز دچار تردید نشدم!

حکمت شماره۱۸۵

ویژگی های اعتقادی امام علی علیه السلام اخلاقی

و قال عليه السلام ما كذبت و لا كذبت و لا ضللت و لا ضل بي

و درود خدا بر او ، فرمود هرگز دروغ نگفتم و به من دروغ نگفتند ، و هرگز گمراه نشدم ، به کسی به وسیله من گمراه نشده است



● **حکمت شماره ۱۸۶**

آینده سخت ستمکاران اخلاقی، سیاسی

و قال علیه السلام للظالم البادی غدا بکفه عضه

و درود خدا بر او ، فرمود آغاز کنندۀ ستم ، در قیامت ، انگشت به دندان می گزد

● **حکمت شماره ۱۸۹**

ضرورت یاد قیامت اخلاقی

و قال علیه السلام الرحیل وشیک

و درود خدا بر او ، فرمود کوچ کردن نزدیک است!

● **حکمت شماره ۱۹۰**

ضرورت حق گرایی اخلاقی، اعتقادی

و قال علیه السلام من ابدی صفحته للحق هلک

و درود خدا بر او ، فرمود هر کس که با حق در آویزد نابود می گردد

حکمت شماره۱۹۱

ارزش صبر و خطر بی تابی اخلاقی

و قال علیه السلام من لم ینجه الصبر اهلکه الجزع

و درود خدا بر او ، فرمود کسی را که شکیبایی نجات ندهد ، بی تابی او را هلاک گرداند

حکمت شماره۱۹۲

معیار امامت اعتقادی، معنوی

و قال علیه السلام وا عجباه ا تکون الخلافه بالصحابه و القرابه

و درود خدا بر او ، فرمود شگفتا! آیا معیار خلافت ، صحابی بودن و خویشاوندی ملاک نیست از امام، شعری در همین مسئله نقل شد که به ابابکر فرمود اگر ادعا می کنی با شورای مسلمین به خلافت رسیدی، چه شورایی بود که رأی دهندگان حضور نداشتند و اگر خویشاوندی را حجت می آوری ، دیگران از تو به پیامبر نزدیک تر و سزاوار ترند

حکمت شماره۱۹۳


مشکلات دنیا اخلاقی

و قال عليه السلام انما المرء في الدنيا غرض تنتضل فيه المنايا و نهب تبادره المصائب و مع كل جرعة شرق و في كل اكلة غصص و لا ينال العبد نعمة الا بفراق اخرى و لا يستقبل يوما من عمره الا بفراق آخر من اجله فنحن اعوان المنون و انفسنا نصب الحتوف فمن اين نرجو البقاء و هذا الليل و النهار لم يرفعا من شيء شرفا الا اسرعا الكرة في هدم ما بنيا و تفريق ما جمعا

و درود خدا بر او ، فرمود همانا انسان در دنیا تخته نشان تیرهای مرگ ، و ثروتی است دستخوش تاراج مصیبت ها با هر جرعهٔ نوشیدنی، گلو رفتنی، و در هر لقمه ای ، گلو گیر شدنی است ، و بنده نعمتی به دست نیاورد جز آن که نعمتی از دست بدهد ، و روزی به عمرش افزوده نمی گردد جز با کم شدن روزی دیگر! پس ما یاران می گیم، و جان های ما هدف نابودی ها ، پس چگونه به ماندن جاودانه امیدوار باشیم در حالی که گذشت شب و روز بنایی را بالا نبرده جز آن که آن را ویران کرده و به اطراف پراکند!

حکمت شماره۱۹۴

پرهیز از زراندوزی اخلاقی، اقتصادی

و قال عليه السلام يا ابن آدم ما كسبت فوق قوتك فانت فيه خازن لغيرك

و درود خدا بر او ، فرمود ای فرزند آدم ، آنچه را که بیش از نیاز خود فراهم کنی ، برای دیگران اندوخته ای

حکمت شماره۱۹۵

راه به کار گرفتن قلب اخلاقی، علمی، تربیتی

و قال علیه السلام ان للقلوب شهوة و اقبالا و ادبارا فاتوها من قبل شهوتها و اقبالها فان القلب اذا اکره عمی

و درود خدا بر او ، فرمود دل ها را روی آوردن و پشت کردنی است ، پس دل ها را آنگاه به کار وا دارید که خواهشی دارند و روی آوردنی ، زیرا اگر دل را به اجبار به کاری وا داری کور می گردد

حکمت شماره۱۹۶

ضرورت پرهیز از خشم و انتقام اخلاقی، اجتماعی

و قال علیه السلام متی اشفی غیظی اذا غضبت احین اعجز عن الانتقام فیقال لی لو صبرت ام حین اقدر علیه فیقال لی لو عفوت

و درود خدا بر او ، فرمود چون خشم گیرم ، کی آن را فرو نشانم در آن زمان که قدرت انتقام ندارم ، که به من بگویند اگر صبر کنی بهتر است یا آنگاه که قدرت انتقام دارم که به من بگویند اگر عفو کنی خوب است

حکمت شماره۱۹۷



پرهیز از بُخل ورزی اخلاقی

و قال عليه السلام و قد مر بقذر على مزبلة هذا ما بخل به الباخلون و روى في خبر آخر انه قال هذا ما كنتم تتنافسون فيه بالامس

و درود خدا بر او ، فرمود در سر راه ، از کنار مزبله ای عبور می کرداین همان است که بخیلان به آن بخل می ورزند ! و رد روایت دیگری نقل شد که این چیزی است که دیروز بر سر آن رقابت می کردید!

حکمت شماره۱۹۸

عبرت آموزی از إتلاف اموال اخلاقی، اقتصادی

و قال عليه السلام لم يذهب من مالك ما وعظك

و درود خدا بر او ، فرمود مالی که نابودی آن تو را پند می دهد ، از دست نرفته است

حکمت شماره ۱۹۹

روش درمان روح روانشناسی بالینی اخلاقی، علمی

و قال عليه السلام لم يذهب من مالك ما وعظك

نهج البلاغه

و درود خدا بر او ، فرمود این دلها همانند تن ها خسته می شوند ، برای نشاط آن به سخنان تازهٔ حکیمانه روی بیاورید

حکمت شماره ۲۰۰

ضرورت حکومت اعتقادی، سیاسی

و قال علیه السلام لما سمع قول الخوارج لا حکم الا لله کلمة حق یراد بها باطل

و درود خدا بر او، فرمود وقتی شنید که خوارج می گویند حکومت فقط از آنِ خداست سخن حقّی است که از آن اراده باطل دارند

حکمت شماره ۲۰۱

نکوهش اوباش انسان های شروراخلاقی، اجتماعی

و قال علیه السلام فی صفة الغوغاء هم الذین اذا اجتمعوا غلبوا و اذا تفرقوا لم یعرفوا و قیل بل قال علیه السلام هم الذین اذا اجتمعوا ضروا و اذا تفرقوا نفعوا فقیل قد عرفنا مضرة اجتماعهم فما منفعة افتراقهم فقال یرجع اصحاب المهن الی مهنتهم فینتفع الناس بهم کرجوع البناء الی بنائه و النساج الی منسجه و الخباز الی مخبزه

و درود خدا بر او ، فرمود در تعریف جمع اوباش ، فرمود آنان چون گرد هم آیند پیورز شوند ، و چون پراکنده شوند شناخته نگردند و گفته شد که امام فرمود آنان چون گرد هم آیند زیان رسانند و جون پراکنده شوند سود دهند، از امام پرسیدند چون اوباش گرد هم آیند زیان رسانند را دانستیم ، اما چه سودی در پراکندگی آنان است ، فرمود صاحبان کسب و کار ، و پیشه وران به کارهای خود باز می گردند، و مردم از تلاش آنان سود برند ، بنّا به اسختن ساختمان ، و بافنده به کارگاه بافندگی ، و نانوا به نانوایی روی می آورد

حکمت شماره ۲۰۲

نکوهش انسان های شرورِاخلاقی، اجتماعی

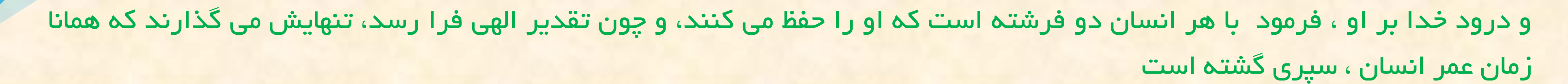
و قال علیه السلام و اتي بجاني و معه غوغاء فقال لا مرحبا بوجوه لا ترى الا عند كل سوأة

و درود خدا بر او ، فرمود جنایتکاری را حضور امام آوردند که جمعی اوباش همراه او بودند مباک مباد ، چهره های که جز به هنگام زشتی ها دیده نمی شوند

حکمت شماره ۲۰۳

امدادهای الهی و حفظ انسان اعتقادی، معنوی

و قال علیه السلام ان مع كل انسان ملكين يحفظانه فاذا جاء القدر خليا بينه و بينه و ان الاجل جنة حصينة



و درود خدا بر او ، فرمود با هر انسان دو فرشته است که او را حفظ می کنند، و چون تقدیر الهی فرا رسد، تنهایش می گذارند که همانا زمان عمر انسان ، سپری گشته است

حکمت شماره ۲۰۴

واقع نگری در مسائل سیاسی سیاسی

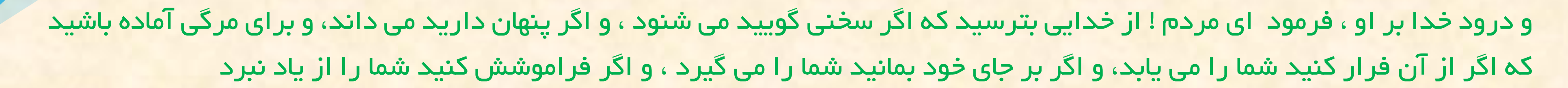
و قال علیه السلام و قد قال له طلحه و الزبیر نبایعک على انا شرکاؤک فی هذا الامر لا و لکنکما شریکان فی القوه و الاستعانه و عونان على العجز و الاود

و درود خدا بر او ، فرمود طلحه و زبیر خدمت امام آمدند و گفتند با تو بیعت کردیم که ما در حکومت شریک تو باشیم ، فرمود نه هرگز! بلکه شما در نیرو بخشیدن ، و یاری خواستن شرکت دارید، و دو یاورید به هنگام ناتوانی و درماندگی در سختی ها

حکمت شماره ۲۰۵

یاد مرگ و پرهیز کاری اخلاقی

و قال علیه السلام ایها الناس اتقوا الله الذی ان قلتم سمع و ان اضمرتم علم و بادروا الموت الذی ان هربتم منه ادرککم و ان اقمتم اخذکم و ان نسیتموه ذکرکم



و درود خدا بر او ، فرمود ای مردم ! از خدایی بترسید که اگر سخنی گویید می شنود ، و اگر پنهان دارید می داند، و برای مرگی آماده باشید که اگر از آن فرار کنید شما را می یابد، و اگر بر جای خود بمانید شما را می گیرد ، و اگر فراموشش کنید شما را از یاد نبرد

حکمت شماره ۲۰۶

بی توجهی به سپاسگذاری مردم اخلاقی، اجتماعی

و قال عليه السلام لا يزهدنك في المعروف من لا يشكره لك فقد يشكرك عليه من لا يستمتع بشي منه و قد تدرك من شكر الشاكر اكثر مما اضاع الكافر و الله يحب المحسن

و درود خدا بر او ، فرمود ناسپاسی مردم تو را از کار نیکو باز ندارد، زیرا هستند کسانی ، بی آن که از تو سودی برند تو را می ستایند، چه بسا ستایش اندک آنان برای تو ، سودمندتر از ناسپاسی ناسپاسان باشد و خداوند نیکوکاران را دوست دارد

حکمت شماره۲۰۷

گنجایش نا محدود ظرف علمعلمی

و قال عليه السلام كل وعاء يضيق بما جعل فيه الا وعاء العلم فانه يتسع به

و درود خدا بر او ، فرمود هر ظرفی با ریختن چیزی در آن پر می شود جز ظرف دانش که هر چه در آن جای دهی ، وسعتش بیشتر می شود

حکمت شماره ۲۰۸

ره آورد حلم و بردباری اخلاقی، اجتماعی

و قال عليه السلام اول عوض الحليم من حلمه ان الناس انصاره على الجاهل

و درود خدا بر او ، فرمود نخستین پاداش بردبار از بردباری اش آن که مردم در برابر نادان ، پشتیبان او خواهند بود

حکمت شماره ۲۰۹

ارزش همانند شدن با خوبان اخلاقی، اجتماعی

و قال عليه السلام ان لم تكن حليما فتحلم فانه قل من تشبه بقوم الا اوشك ان يكون منهم

و درود خدا بر او ، فرمود اگر بردبار نیستی، خود را به بردباری بنمای ، زیرا اندک است که خود را همانند مردمی کند و از جملۀ آنان به حساب نیاید

حکمت شماره ۲۱۰

مراحل خودسازی اخلاقی، تربیتی

و قال عليه السلام من حاسب نفسه ربح و من غفل عنها خسر و من خاف امن و من اعتبر ابصر و من ابصر فهم و من فهم علم

و درود خدا بر او ، فرمود کسی که از خود حساب کشد ، سودی می برد، و آن که از خود غفلت کند زیان می بیند ، و کسی که از خدا بترسد ایمن باشد، و کسی که عبرت آموزد اگاهی یابد، و آن که آگاهی یابد می فهمد ، و آن که بفهمد دانش آموخته است!

حکمت شماره ۲۱۱

خبر از ظهور حضرت مهدی عج اعتقادی، سیاسی

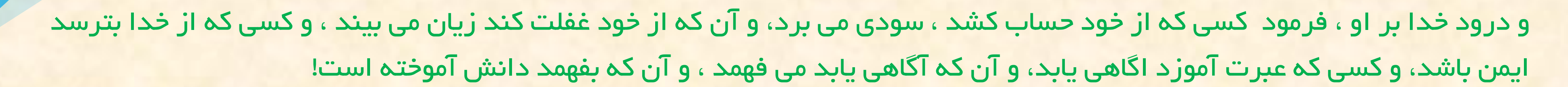
و قال عليه السلام لتعطفن الدنيا علينا بعد شماسها عطف الضروس على ولدها و تلا عقيب ذلك و نريد أن نمن على الذين استضعفوا في الأرض و نجعلهم أئمة و نجعلهم الوارثين

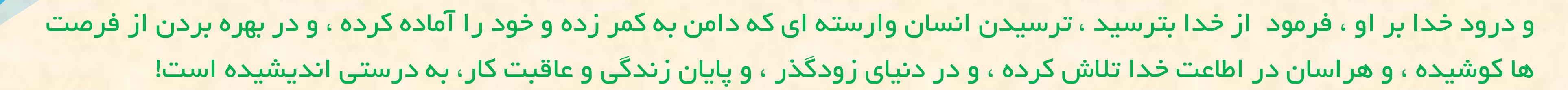
و درود خدا بر او ، فرمود دنیا پس از سرکشی، به ما روی می کند ، چونان شتر مادهٔ بدخو که به بچه خود مهربان گرددسپس این آیه را خواند و اراده کردیم که بر مستضعفین زمین، منّت گذارده آنان را امامان و وارثان حکومت ها گردانیم

حکمت شماره ۲۱۲

الگوهای پرهیزکاری اخلاقی، تربیتی

و قال عليه السلام اتقوا الله تقاة من شمر تجريدا و جد تشميرا و كمش في مهل و بادر عن وجل و نظر في كرة الموئل و عاقبة المصدر و مغبة المرجع





و درود خدا بر او ، فرمود از خدا بترسید ، ترسیدن انسان وارسته ای که دامن به کمر زده و خود را آماده کرده ، و در بهره بردن از فرصت ها کوشیده ، و هراسان در اطاعت خدا تلاش کرده ، و در دنیای زودگذر ، و پایان زندگی و عاقبت کار، به درستی اندیشیده است!

حکمت شماره ۲۱۳

ارزش های اخلاقی اخلاقی،اجتماعی،اقتصادی

**و قال علیه السلام الجود حارس الاعراض و الحلم فدام السفیه و العفو زکاة الظفر و السلو
عوضک ممن غدر و الاستشارة عین الهدایة و قد خاطر من استغنی برأیه و الصبر یناضل
الحدثان و الجزع من اعوان الزمان و اشرف الغنی ترک المنی و کم من عقل اسیر تحت هوی امیر
و من التوفیق حفظ التجربة و المودة قرابة مستفادة و لا تأمنن ملولا**

و درود خدا بر او ، فرمود بخشندگی ، نگاهدارندۀ آبروست ، و شکیبایی با مصیبت های شب و روز و آن کس که با رأی خود احساس بی نیازی کند به کام خطرها افتد ، شکیبایی با مصیبت های شب و روز پیکار کند ، و بی تابی، زمان را در نابودی انسان یاری دهد ، و برترین بی نیازی ترک آروزهاست، و چه بسا عقل که اسیر فرمانروایی هوس است؛ حفظ و به کار گیری تجربه رمز پیروزی است، و دوستی نوعی خویشاوندی به دست آمده است ، و به آن کس که به ستوده آمده و توان تحمل ندارد اعتماد نکن

حکمت شماره ۲۱۴

خود پسندی آفت عقل اخلاقی



و درود خدا بر او، فرمود خود پسندی یکی از حسودان عقل است

● حکمت شماره ۲۱۵

تحمل مشکلات و خشنودی اخلاقی، تربیتی

و قال عليه السلام اغض على القذى و الالم ترض ابدا

و درود خدا بر او، فرمود چشم را از سختیِ خوار و خاشاک و رنج ها فروبند تا همواره خشنود باشی

● حکمت شماره ۲۱۶

نرمخویی و کامیابی اخلاقی، علمی

و قال عليه السلام من لان عوده كثفت اغصانه

و درود خدا بر او ، فرمود کسی که درخت شخصیت او نرم و بی عیب باشد، شاخ و برگش فراوان است

● حکمت شماره ۲۱۷



اختلاف، آفت اندیشه اخلاقی، سیاسی

و قال علیه السلام الخلاف یهدم الرأی

و درود خدا بر او ، فرمود اختلاف نابود کنندۀ اندیشه است

حکمت شماره ۲۱۸

قدرت و تجاوز کاری اخلاقی، سیاسی

و قال علیه السلام من نال استطال

و درود خدا بر او ، فرمود کسی که به نوایی رسید تجاوز کار شد

حکمت شماره ۲۱۹

دگرگونی روزگار و شناخت انسان ها اخلاقی، علمی

و قال علیه السلام فی تقلب الاحوال علم جواهر الرجال

و درود خدا بر او ، فرمود در دگرگونی روزگار، گوهر شخصیت مردان شناخته می شود



حکمت شماره ۲۲۰

حسادت ، آفت دوستی اخلاقی، اجتماعی

و قال علیه السلام حسد الصدیق من سقم المودة

و درود خدا بر او ، فرمود حسادت بر دوست، از آفات دوستی است

حکمت شماره ۲۲۱

آرزوها آفت اندیشه اخلاقی

و قال علیه السلام اکثر مصارع العقول تحت بروق المطامع

و درود خدا بر او ، فرمود قربانگاه اندیشه ها ، زیر برق آرزوهاست

حکمت شماره ۲۲۲

عدالت در قضاوت اخلاقی، قضایی

و قال علیه السلام لیس من العدل القضاء علی الثقة بالظن

و درود خدا بر او ، فرمود داوریِ با گمان بر افراد مورد اطمینان ، دور از عدالت است

حکمت شماره ۲۲۳

آینده دردناک ستمکاران اخلاقی، سیاسی

و قال علیه السلام بئس الزاد الی المعاد العدوان علی العباد

و درود خدا بر او ، فرمود بدترین توشه برای قیامت ، ستم بر بندگان است

حکمت شماره ۲۲۴

بی توجهی به بدی بدکاران ا خلاقی، اجتماعی

و قال علیه السلام من اشرف اعمال الکریم غفلته عما یعلم

و درود خدا بر او ، فرمود خود را به بی خبری نمایاندن از بهترین کارهای بزرگواران است

حکمت شماره ۲۲۵

حیاء و عیب پوشی اخلاقی، اجتماعی

و قال عليه السلام من كساه الحياء ثوبه لم ير الناس عيبه

و درود خدا بر او ، فرمود آن کس که لباس حیاء بپوشد، کسی عیب او را نبیند

حکمت شماره ۲۲۶

برخی از ارزش های اخلاقی اخلاقی، اجتماعی

و قال عليه السلام بكثرة الصمت تكون الهيبة و بالنصفة يكثر المواصلون و بالافضال تعظم الاقدار و بالتواضع تتم النعمة و باحتمال المؤن يجب السودد و بالسيرة العادلة يقهر المناوئ و بالحلم عن السفيه تكثر الانصار عليه

و درود خدا بر او ، فرمود با سکوت بسیار ، وقار انسان بیشتر شود، و با انصاف بودن ، دوستان را فراوان و با بخشش ، قدر و منزلت انسان بالا رود، و با فروتنی ، نعمت کامل شود، و با پرداخت هزینه ها، بزرگی و سروری ثابت گردد، و روش عادلانه ، مخالفان را در هم شکند ، و با شکیبایی در برابر بی خرد، یاران انسان زیاد گردند

حکمت شماره ۲۲۷

حسادت و بیماری اخلاقی، بهداشتی



درود خدا بر او ، فرمود شگفتا که حسودان از سلامتی خود غافل مانده اند!!

حکمت شماره ۲۲۸

طمع ورزی و خواری اخلاقی، اجتماعی

و قال علیه السلام الطامع فی وثاق الذل

و درود خدا بر او ، فرمود طمعکار همواره زبون و خوار است

حکمت شماره ۲۲۹

ارکان ایمان اعتقادی، معنوی

و سئل عن الایمان فقال الایمان معرفة بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان

و درود خدا بر او ، فرمود در مورد ایمان پرسیدندجواب ایمان، بر شناخت با قلب، اقرار با زبان عمل با اعظاء و جوارح استوار است

حکمت شماره ۲۳۰


ارزش ها و ضد ارزش هااخلاقی، اجتماعی

و قال عليه السلام من أصبح على الدنيا حزيناً فقد أصبح لقضاء الله ساخطاً و من أصبح يشكو مصيبة نزلت به فقد أصبح يشكو ربه و من أتى غنياً فتواضع له لغناه ذهب ثلثا دينه و من قرأ القرآن فمات فدخل النار فهو ممن كان يتخذ آيات الله هزواً و من لهج قلبه بحب الدنيا التاط قلبه منها بثلاث هم لا يغبه و حرص لا يتركه و أمل لا يدركه

و درود خدا بر او ، فرمود کسی که از دنیا اندوهناک می باشد، از قضاء الهی خشمناک است، و آن کس که از مصیبت وارد شده شِکْوه کند از خدا شکایت کرده، و کسی که نزد توانگری رفته و به خاطر سرمایه اش برابر او فروتنی کند ، دو سوم دین خود را از دست داده است، و آن کس که قرآن بخواند و وارد آتش جهنم شود حتماً از کسانی است که آیات الهی را بازیچه قرار داده است ، و آن کس که قلب او با دنیا پرستی پیوند خورد، همواره جانش گرفتار سه مشکل است، اندوهی رها نشدنی ، و آرزوئی نایافتنی

حکمت شماره ۲۳۱

ارزش قناعت و خوش خلقی اخلاقی، اقتصادی

و قال عليه السلام كفى بالقناعة ملكاً و بحسن الخلق نعيماً و سئل عليه السلام عن قوله تعالى فلنحيينه حياة طيبة فقال هي القناعة



و درود خدا بر او ، فرمود آدمی را قناعت برای دولتمندی ، و خوش خلقی برای فراوانی نعمت ها کافی است از امام سؤال شد تفسیر آیه ، فلْنحْیینه حیاهٔ طیّبهٔ چیست فرمود آن زندگی با قناعت است

حکمت شماره ۲۳۲

راه به دست آوردن روزیاقتصادی

و قال علیه السلام شارکوا الذی قد اقبل علیه الرزق فانه اخلق للغنی و اجدر باقبال الحظ علیه

و درود خدا بر او ، فرمود با آن کس که روزی به او روی آورده شراکت کنید که او توانگری را سزاوار تر، و روی آمدن روزگار خویش را شایسته تر است

حکمت شماره ۲۳۳

تعریف عدل و إحسان اخلاقی، اقتصادی

و قال علیه السلام فی قوله تعالی ان الله یامر بالعدل و الاحسان العدل الانصاف و الاحسان التفضل

و درود خدا بر او ، فرمود در تفسیر آیه سوره نحل خدا به عدل و احسان فرمان می دهد فرمود عدل ، همان انصاف ، و احسان، همان بخشش است

حکمت شماره ۲۳۴



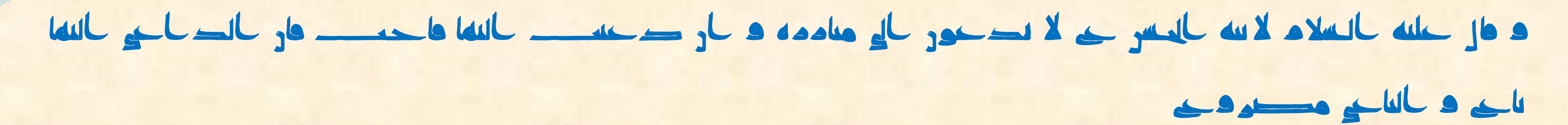
ره آورد إنفاق اخلاقی، اقتصادی

و قال عليه السلام: من يعط باليد القصيرة يعط باليد الطويلة. قال الرضي: و معنى ذلك أن ما ينفقه المرء من ماله في سبيل الخير و البر و إن كان يسيرا فإن الله تعالى يجعل الجزاء عليه عظيما كثيرا و اليدان هاهنا عبارة عن النعمتين ففرق عليه السلام بين نعمة العبد و نعمة الرب تعالى ذكره بالقصيرة و الطويلة فجعل تلك قصيرة و هذه طويلة لأن نعم الله أبدا تضعف على نعم المخلوقين أضعافا كثيرة إذ كانت نعم الله أصل النعم كلها فكل نعمة إليها ترجع و منها تنزع

و درود خدا بر او ، فرمود آن کس که با دست کوتاه ببخشد، از دستی بلند پاداش گیرد می گویم معنی سخن این است که آنچه انسان از اموال خود در راه خیر و نیکی انفاق می کند، هر چند کم باشد، خداوند پاداش او را بسیار می دهد، و منظور از دو دست در اینجا دو نعمت است که امام علیه السلام بین نعمت پروردگار ، و نعمت از ناحیه انسان، را با کوتاهی و بلندی فرق گذاشته است که نعمت و بخشش از ناحیه بنده را کوتاه ، و از ناحیه خداوند را بلند قرار داده است ، بدان جهت که نعمت خدا همیشگی و چند برابر نعمت مخلوق است، چرا که نعمت خداوند اصل و اساس تمام نعمت ها است، بنابراین تمام نعمت ها به نعمت های خدا باز می گردد، و از آن سرچشمه می گیرد

حکمت شماره ۲۳۵

پرهیز از آغاز گری در مبارزه اخلاقی،اجتماعی، سیاسی



و درود خدا بر او ، فرمود به فرزندش امام مجتبی ع فرمود کسی را به پیکار دعوت نکن ، اما اگر تو را دعوت به نبرد خواندند بپذیر، زیرا آغازگر پیکار تجاوزکار شکست خورده است

حکمت شماره ۲۳۶

تفاوت اخلاقی مردان و زنان اخلاقی، علمی

و درود خدا بر او ، فرمود برخی از نیکوترین خلق و خوی زنان، زشت ترین اخلاقی مردان است، مانند تکبر ، ترس ، بخل هرگاه زنی متکبر باشد، بیگانه را به حریم خود راه نمی دهد ، و اگر بخیل باشد اموال خود و شوهرش را حفظ می کند، و چون ترسان باشد از هر چیزی که به آبروی او زیان رساند فاصله می گیرد

حکمت شماره ۲۳۷


نشانهٔ خردمندی اخلاقی

و قيل له صف لنا العاقل فقال هو الذي يضع الشيء مواضعه فقيل فصف لنا الجاهل فقال قد فعلت قال الرضي يعني أن الجاهل هو الذي لا يضع الشيء مواضعه فكأن ترك صفته صفة له إذ كان بخلاف وصف العاقل

و درود خدا بر او ، فرمود به امام گفتند، عاقل را به ما بشناسان ، پاسخ داد خردمند آن است که هر چیزی را در جای خود می نهد گفتند پس جاهل را تعریف کن فرمود با معرفی خردمند، جاهل را نیز شناساندم یعنی جاهل کسی که هر چیزی را در جای خود نمی گذارد ، بنابراین با ترک معرفی مجدد جاهل را شناساند

حکمت شماره ۲۳۸

زشتی دنیای حرام اخلاقی، اعتقادی

و قال عليه السلام و الله لدنياكم هذه أهون في عيني من عراق خنزير في يد مجذوم

و درود خدا بر او ، فرمود به خدا سوگند ! این دنیای شما که به انواع حرام آلوده است ، در دیدهٔ من از استخوان خوکی که در دست بیماری جذامی باشد، پست تر است!

حکمت شماره ۲۳۹


اقسام عبادت عبادی، معنوی

و قال علیه السلام ان قوما عبدوا الله رغبة فتلك عبادة التجار و ان قوما عبدوا الله رهبة فتلك عبادة العبيد و ان قوما عبدوا الله شكرا فتلك عبادة الاحرار

و درود خدا بر او ، فرمود گروهی خدا را به امید بخشش پرستش کردند، که این پرستش بازرگانان است، و گروهی او را از روی ترس عبادت کردند که این عبادت بردگان است، و گروهی خدا را از روی سپاسگذاری پرستیندند و این پرستش آزادگان است

حکمت شماره ۲۴۰

مشکلات تشکیل خانواده ا خلاقی، اجتماعی

و قال علیه السلام المرأة شر كلها و شر ما فيها انه لا بد منها

و درود خدا بر او ، فرمود زن و زندگی همه اش زحمت و دردسر است و زحمت بارتر اینکه چاره ای جز بودن با او نیست

حکمت شماره ۲۴۱

زشتی سُستی و سخن چینی اخلاقی، اجتماعی

و قال علیه السلام من اطاع التوانی ضيع الحقوق و من اطاع الواشی ضيع الصديق

و درود خدا بر او ، فرمود هر کس تن به سستی دهد ، حقوق را پایمال کند ، و هر کس سخن چین را پیروی کند دوستی را به نابودی کشاند

حکمت شماره ۲۴۲

غضب و ویرانی اخلاقی، سیاسی

و قال عليه السلام الحجر الغصيب في الدار رهن على خرابها قال الرضي و يروى هذا الكلام عن النبي ص و لا عجب ان يشتبه الكلامان لان مستقاهما من قليب و مفرغهما من ذنوب

و درود خدا بر او ، فرمود سنگ غضبی در بنای خانه، مایهٔ ویران شدن آن است این سخن از رسول خدا نقل شده است، و اینکه سخن پیامبر ص و علی علیه السلام شبیه یکدیگرند جای شگفتی نیست برای اینکه هر دو از یک جا سرچشمه گرفته و در دو ظرف ریخته شده است

حکمت شماره ۲۴۳

آیندهٔ دردناک ستمکاران سیاسی

و قال عليه السلام يوم المظلوم على الظالم اشد من يوم الظالم على المظلوم

و درود خدا بر او ، فرمود روزی که ستمدیده از ستمکار انتقام کشد، سخت تر از روزی است که ستمکار بر او ستم روا می داشت

حکمت شماره ۲۴۴

❁ارزش ترس از خداونداخلاقی، اعتقادی

و قال علیه السلام اتو اله سر الی و ار م و احعل سـط و س اله سو ا و ار دو

و درود خدا بر او ، فرمود از خدا بترس هر چند اندک ؛ و میان خود و خدا پرده ای قرار ده هر چند نازک!

حکمت شماره ۲۴۵

❁روش صحیح پاسخگویی علمی

و قال علیه السلام اذا اردحم الجواب حفی الصواب

و درود خدا بر او ، فرمود هر گاه پاسخ ها همانند و زیاد شد ، پاسخ درست پنهان گردد

حکمت شماره ۲۴۶

❁مسئولیت نعمت های الهی اعتقادی،اجتماعی

و قال علیه السلام ان لله فی کل نعمه حقا فمن اداه زاده منها و من قصر فیه خاطر بزوال نعمه

و درود خدا بر او ، فرمود خدا را در هر نعمتی حقّی است، هر کس آن را بپردازد ، فزونی یابد، و آن کس که نپردازد و کوتاهی کند، در خطر نابودی قرار گیرد

حکمت شماره ۲۴۷

کاستی قدرت و کنترل شهوت اخلاقی، علمی

و قال علیه السلام اذا کثرت المقدرة قلت الشهوة

و درود خدا بر او ، فرمود هنگامی که توانایی فزونی یابد، شهوت کاستی گیرد

حکمت شماره ۲۴۸

هشدار از پُشت کردن نعمت ها معنوی

و قال علیه السلام احذروا نفار النعم فما کل شارد بمردود

و درود خدا بر او ، فرمود از فرار نعمت ها بپرهیزید ، زیرا هر گریخته ای باز نمی گردد

حکمت شماره ۲۴۹

ره آورد سخاوت اقتصادی، اجتماعی

و قال علیه السلام الکرم اعطف من الرحم



و درود خدا بر او ، فرمود بخشش بیش از خویشاوندی محبت می آورد

- **حکمت شماره ۲۵۰**

تقویت خوش بینی هااخلاقی، اجتماعی

و قال علیه السلام من ظن بک خیرا فصدق ظنه

و درود خدا بر او ، فرمود چون کسی به تو گمان نیک بْرد ، خوشبینی او را تصدیق کن

- **حکمت شماره ۲۵۱**

بهترین عمل هااخلاقی، تربیتی

و قال علیه السلام افضل الاعمال ما اکرهت نفسک علیه

و درود خدا بر او ، فرمود بهترین کارها آن است که با ناخشنودی در انجام آن بکوشی

- **حکمت شماره ۲۵۲**

خداشناسی در حوادث روزگار اعتقادی

و قال علیه السلام عرفت الله سبحانه بفسخ العزائم و حل العقود و نقض الهمم

و درود خدا بر او ، فرمود خدا را از سْست شدن اراده های قوی ، گشوده شدن گره های دشوار ، و درهم شکسته شدن تصمیم ها ، شناختم

● حکمت شماره ۲۵۳

تلخی ها و شیرینی های دنیا و آخرت اخلاقی، اعتقادی

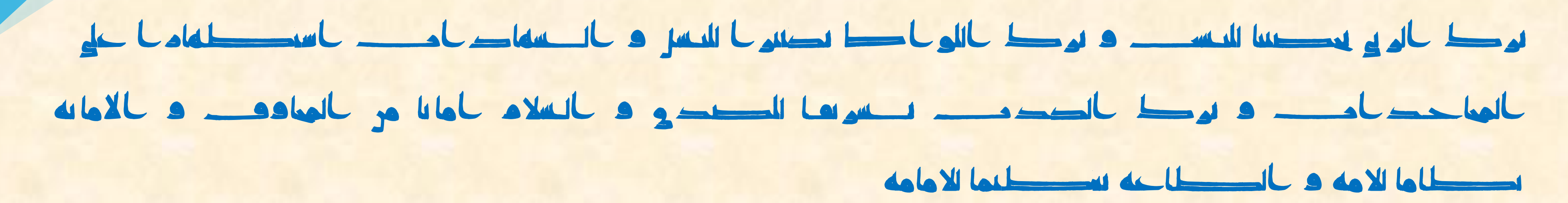
و قال علیه السلام مرارة الدنیا حلاوة الآخرة و حلاوة الدنیا مرارة الآخرة

و درود خدا بر او ، فرمود تلخکامی دنیا، شیرینی آخرت، و شیرینی دنیای حرام، تلخی آخرت است

● حکمت شماره ۲۵۴

فسلفهٔ احکام الهی اخلاقی،اجتماعی،اعتقادی

و قال علیه السلام فرض الله الایمان تطهیرا من الشرک و الصلاة تنزیها عن الکبر و الزکاة تسبیبا للرزق و الصیام ابتلاء لاخلاص الخلق و الحج تقربة للدین و الجهاد عزا للاسلام و الامر بالمعروف مصلحة للعوام و النهی عن المنکر ردعا للسفهاء و صلة الرحم منماة للعدد و القصاص حقنا للدماء و اقامة الحدود اعظاما للمحارم و ترک شرب الخمر تحصینا للعقل و مجانبة السرقة ایجابا للعفة و


و ترک الزنا تحصینا للنسب و ترک اللواط تکثیرا للنسل و الشهادات استظهارا علی المجاحدات و ترک الکذب تشریفا للصدق و السلام امانا من المخاوف و الامامه نظاما للامه و الطاعه تعظیما للامامه

و درود خدا بر او ، فرمود خدا ایمان را برای پاکسازی دل از شرک ، و نماز را برای پاک بودن از کبر و خودپسندی و زکات را عامل فزونی روزی، و روزه را برای آزمودن اخلاص بندگان ، و حج را برای نزدیکی و همبستگی مسلمانان ، و جهاد را برای عزت اسلام، و امر به معروف را برای اصلاح توده های ناآگاه ، و نهی از منکر را برای بازداشتن بی خردان از زشتی ها ، صلهٔ رحم را برای فراوانی خویشاوندان ، و قصاص را برای پاسداری از خون ها، و اجرای حدود را برای تحقق عفّت ، و ترک زنا را برای سلامت نسل آدمی ، و ترک لواط را برای فزونی فرزندان ، و گواهی دادن را برای به دست آوردن حقوق انکار شده ، و ترک دروغ را برای حرمت نگهداشتن راستی ، و سلام کردن را برای امنیت از ترس ها، و امامت را برای سازمان یافتن امور امت، و فرمانبرداری از امام را برای بزرگداشت مقام رهبری، واجب کرد

حکمت شماره ۲۵۵

روش سوگند دادن ستمکار سیاسی، اعتقادی

و کان علیه السلام یقول احلفوا الظالم اذا اردتم یمینه بانه بری من حول الله و قوته فانه اذا حلف بها کاذبا عوجل العقوبه و اذا حلف بالله الذی لا اله الا هو لم یعاجل لانه قد وحد الله تعالی

و درود خدا بر او ، فرمود آنگاه که خواستید ستمکاری را سوگند دهید از او بخواهید که بگوید از جنبش و نیروی الهی بیزار است زیرا اگر به دروغ سوگند خورد، پس از بیزاری ، در کیفر او شتاب شود، اما اگر در سوگند خود بگوید به خدایی که جز او خدایی نیست در کیفرش شتاب نگردد، چه او خدا را به یگانگی یاد کرد

● حکمت شماره ۲۵۶

تلاش در انفاقهای اقتصادی اقتصادی

و قال عليه السلام يا ابن آدم كن وصي نفسك في مالك و اعمل فيه ما تؤثر أن يعمل فيه من بعدك

و درود خدا بر او ، فرمود ای فرزند آدم ! خودت وصی مال خویش باش، امروز به گونه ای عمل کن که دوست داری پس از مرگت عمل کنند

● حکمت شماره ۲۵۷

تندخویی و جنون اخلاقی، اجتماعی

و قال عليه السلام الحدة ضرب من الجنون لأن صاحبها يندم فإن لم يندم فجنونه مستحكم

و درود خدا بر او، فرمود تندخویی بی مرود نوعی دیوانگی است ، زیرا که تندخو پشیمان می شود، و اگر پشیمان نشد پس دیوانگی او پایدار است

● حکمت شماره ۲۵۸



حسادت و بیماری اخلاقی، بهداشتی

و قال علیه السلام صحة الجسد من قلة الحسد

و درود خدا بر او ، فرمود سلامت تن در دوری از حسادت است

حکمت شماره ۲۵۹

راه شاد کردن دیگران اخلاق خانواده اخلاقی، اجتماعی

و قال علیه السلام لکمیل بن زیاد النخعی یا کمیل مر اهلک ان یروحوا فی کسب المکارم و یدلجوا فی حاجة من هو نائم فوالذی وسع سمعه الاصوات ما من احد اودع قلبا سرورا الا و خلق الله له من ذلک السرور لطفا فاذا نزلت به نائبة جری الیها کالماء فی انحداره حتی یطردها عنه کما تطرد غریبة الابل

و درود خدا بر او ، فرمود ای کمیل ! خانواده ات را فرمان ده که روزها در به دست آوردن بزرگواری ، و شب ها در رفع نیاز خفتگان بکوشند سوگند به خدایی که تمام صداها را می شنود، هر کس دلی را شاد کند، خداوند از آن شادی لطفی برای او قرار دهد که به هنگام مصیبت چون آب زلالی بر او باریدن گرفته و تلخی مصیبت را بزداید چنان که شتر غریبه را از چراگاه دورسازند

حکمت شماره ۲۶۰


صدقه و توانگری اخلاقی، اقتصادی

و قال علیه السلام اذا املقتم فتاجروا الله بالصدقه

و درود خدا بر او ، فرمود هرگاه تهیدست شدید ، با صدقه دادن ، با خدا تجارت کنید

حکمت شماره ۲۶۱

شناخت جایگاه وفاداری اخلاقی،اجتماعی، سیاسی

و قال علیه السلام الوفاء لاهل الغدر غدر عند الله و الغدر باهل الغدر وفاء عند الله

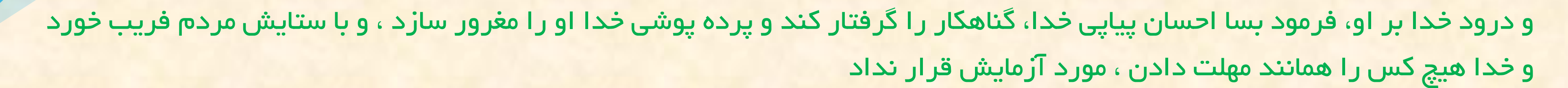
و درود خدا بر او ، فرمود وفاداری با خیانتکاران نزد خدا نوعی خیانت ، و خیانت به خیانتکاران نزد خدا وفاداری است

حکمت شماره ۲۶۲

پرهیز از مهلت دادن هان خدا اعتقادی، معنوی

و قال علیه السلام کم من مستدرج بالاحسان الیه و مغرور بالستر علیه و مفتون بحسن القول فیه و ما ابتلی الله سبحانه احدا بمثل الاملاء له قال الرضی و قد مضی هذا الکلام فیما تقدم الا ان فیه ها هنا زیاده جیده مفیده

نهج البلاغه



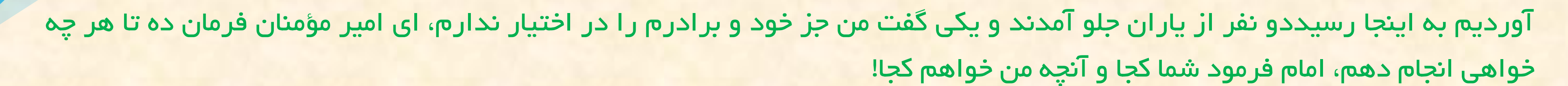
و درود خدا بر او، فرمود بسا احسان پیاپی خدا، گناهکار را گرفتار کند و پرده پوشی خدا او را مغرور سازد ، و با ستایش مردم فریب خورد و خدا هیچ کس را همانند مهلت دادن ، مورد آزمایش قرار نداد

حکمت شماره ۲۶۳

مظلومیت امام علی علیه السلام سیاسی، تاریخی

و قال عليه السلام لما بلغه اغاره اصحاب معاويه على الانبار فخرج بنفسه ماشيا حتى اتى النخيله و ادركه الناس و قالوا يا امير المومنين نحن نكفيكهم فقال ما تكفونني انفسكم فكيف تكفونني غيركم ان كانت الرعايا قبلي لتشكو حيف رعاتها و انني اليوم لاشكو حيف رعيتي كانني المقود و هم القاده او الموزوع و هم الوزعه فلما قال عليه السلام هذا القول في كلام طويل قد ذكرنا مختاره في جمله الخطب تقدم اليه رجلان من اصحابه فقال احدهما اني لا املك الا نفسي و اخي فمر بامرك يا امير المومنين ننفذ له فقال عليه السلام و اين تقعان مما اريد

و درود خدا بر او ، فرمود آن هنگام که تهاجم یاران معاویه به شهر انبار، و غارت کردن آن را شنید ، تنها و پیاده به طرف پادگان نظامی کوفه نخلیه حرکت کرد ، مردم خود را به او رسانده ، گفتند ای امیر مؤمنان ما آنان را کفایت می کنیم، فرمود شما از انجام کار خود درمانده اید! چگونه کار دیگری را برایم کفایت می کنید اگر رعایای پیش از من از ستم حاکمان می نالیدند، امروز از رعیت خود می نالم، گویی من پیرو، وآنان حکمرانند، یا من محکوم و آنان فرمانروایانندوقتی سخن امام در یک سخنرانی طولانی که برخی از آن را در ضمن خطبه های گذشته



آوردیم به اینجا رسیددو نفر از یاران جلو آمدند و یکی گفت من جز خود و برادرم را در اختیار ندارم، ای امیر مؤمنان فرمان ده تا هر چه خواهی انجام دهم، امام فرمود شما کجا و آنچه من خواهم کجا!

حکمت شماره ۲۶۴

فسلفهٔ احکام الهی اعتقادی

و قيل ان الحارث بن حوط اتاه فقال اتراني اظن اصحاب الجمل كانوا على ضلاله فقال عليه السلام يا حارث انك نظرت تحتك و لم تنظر فوقك فحرت انك لم تعرف الحق فتعرف من اتاه و لم تعرف الباطل فتعرف من اتاه فقال الحارث فانى اعتزل مع سعد بن مالك و عبدالله بن عمر فقال عليه السلام ان سعدا و عبدالله بن عمر لم ينصرا الحق و لم يخذلا الباطل

و درود خدا بر او ، فرمود حارث بن حوت نزد امام آمد و گفت آیا چنین پنداری که من اصحاب جمل را گمراه می دانم چنین نیست، امام فرمود ای حارث ! تو زیر پای خود را دیدی ، اما به پیرامونت نگاه نکردی، پس سرگردان شدی، تو حق را نشناختی تا بدانی که اهل حق چه کسانی می باشند و باطل را نیز نشناختی تا باطل گرایان را بدانیحارث گفت من و سعد بن مالک و عبداللّه بن عمر، از جنگ کنار می رویم ، امام فرمودهمانا سعد و عبداللّه بن عمر ، نه حق را یاری کردند، نه باطل را خوار ساختند

حکمت شماره ۲۶۵

مشکل هم نشینی با قدرتمندان سیاسی

و قال عليه السلام صاحب السلطان كراكب الاسد يغبط بموقعه و هو اعلم بموضعه

و درود خدا بر او، فرمود همنشین پادشاه، شیرسواری را ماند که دیگران حسرت منزلت او را دارند، ولی خود می داند که در جای خطرناکی قرار گرفته است

حکمت شماره ۲۶۶

نیکی به بازماندگان دیگران اخلاقی، اجتماعی

و قال عليه السلام احسنوا في عقب غيركم تحفظوا في عقبكم

و درود خدا بر او ، فرمود به بازماندگان دیگران نیکی کنید، تا حرمت بازماندگان شما را نگاه دارند

حکمت شماره ۲۶۷

گفتار حکیمان و درمان علمی، درمانی

و قال عليه السلام ان كلام الحكماء اذا كان صوابا كان دواء و اذا كان خطا كان داء

و درود خدا بر او ، فرمود گفتار حکیمان اگر درست باشد درمان ، و اگر نادرست باشد، درد جان است

حکمت شماره ۲۶۸

روش صحیح پاسخ دادن علمی

و ساله رجل ان يعرفه الايمان فقال عليه السلام اذا كان الغد فاتني حتى اخبرك على اسماع الناس فان نسيت مقالتي حفظها عليك غيرك فان الكلام كالشاردة ينقفها هذا و يخطئها هذا و قد ذكرنا ما اجابه به فيما تقدم من هذا الباب و هو قوله الايمان على اربع شعب

و درود خدا بر او ، فرمود شخصی از امام پرسید که ایمان را تعریف کندر پاسخ فرمودند فردا نزد من بیا تا در جمع مردم پاسخ گویم ، که اگر تو گفتارم را فراموش کنی و دیگری آن را در خاطرش بسپارد ، زیرا گفتار چونان شکار رمنده است، یکی آن را به دست آورد، و دیگری آن را از دست می دهد

حکمت شماره ۲۶۹

پرهیز از حرص ورزی در کسب روزی اعتقادی، معنوی

و قال عليه السلام يا ابن آدم لا تحمل هم يومك الذي لم ياتك على يومك الذي قد اتاك فانه ان يك من عمرك يات الله فيه برزقك

و درود خدا بر او ، فرمود ای فرزند آدم ! اندوه روز نیامده را بر اِمروزت میفزا ، زیرا اگر روزِ نرسیده، از عمر تو باشد خدا روزی تو را خواهد رساند

حکمت شماره ۲۷۰

اعتدال در دوستی ها و دشمنی هااخلاقی،اجتماعی، سیاسی

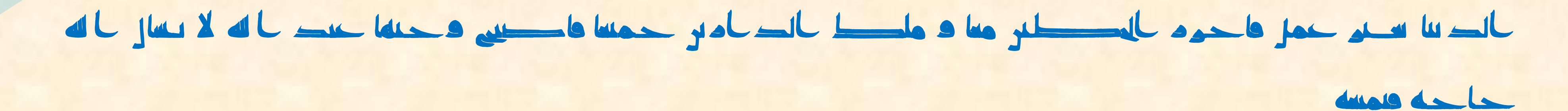
و قال عليه السلام احبب حبيبك هونا ما عسى ان يكون بغيضك يوما ما و ابغض بغيضك هونا ما عسى ان يكون حبيبك يوما ما

و درود خدا بر او ، فرمود در دوستی با دوست مدارا کن، شاید روزی دشمن تو گردد، و در دشمنی با دشمن نیز مدارا کن ، زیرا شاید روزی دوست تو گردد

حکمت شماره ۲۷۱

روش برخورد با دنیااخلاقی، اعتقادی

و قال عليه السلام الناس في الدنيا عاملان عامل عمل في الدنيا للدنيا قد شغلته دنياه عن آخرته يخشى على من يخلفه الفقر و يأمنه على نفسه فيفني عمره في منفعة غيره و عامل عمل في الدنيا لما بعدها فجاءه الذي له من

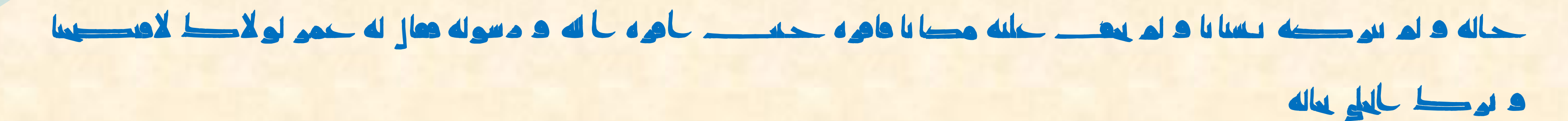


و درود خدا بر او، فرمود مردم در دنیا دو دسته اند یک دسته برای کسانی که در دنیا برای دنیا کار کرد، و دنیا او را از آخرتش باز داشت، بر بازماندگان خویش از تهیدستی هراسان ، و از تهیدستی خویش در امان است، پس زندگانی خود را در راه سود دیگران از دست می دهد و دیگری آن که در نیا برای آخرت کار می کند، و نعمت های دنیا نیز بدون تلاش به او روی می آورد، پس بهرۀ هر دو جهان را چشیده، و مالک هر دو جهان می گردد، و با آبرومندی در پیشگاه خدا صبح می کند، و حاجتی را از خدا در خواست نمی کند جز آن که روا می گردد

حکمت شماره ۲۷۲

ضرورت حفظ اموال کعبه تاریخی، فقهی، اقتصادی

و روی انه ذکر عند عمر بن الخطاب فی ایامه حلی الکعبه و کثرته فقال قوم لو اخذته فجهزت به جیوش المسلمین کان اعظم للاجر و ما تصنع الکعبه بالحلی فهم عمر بذلک و سال عنه امیر المومنین علیه السلام فقال علیه السلام ان القرآن انزل علی النبی ص و الاموال اربعه اموال المسلمین فقسمها بین الورثه فی الفرائض و الفیء فقسمه علی مستحقیه و الخمس فوضعه الله حیث وضعه و الصدقات فجعلها الله حیث جعلها و کان حلی الکعبه فیها یومئذ فترکه الله علی



و درود خدا بر او ، فرمود در زمان حکومت عمر، نسبت به فراوانی زیور و زینت های کعبه صحبت شد، گروهی گفتند آن ها را برای لشگر اسلام مصرف کن، کعبه زر و زیور نمی خواهد، وقتی از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند، فرمود همانا قرآن بر پیامبر ص هنگامی نازل گردید که اموال چهار قسم بود، اموال مسلمانان، که آن را بر اساس سهم هر یک از وارثان ، تقسیم کرد، و غنیمت جنگی که آن را به نیازمندانش رساند، و خمس که خدا جایگاه مصرف آن را تعیین فرمود، و صدقات ، که خداوند راه های بخشش آن را مشخص فرمود و زیور آلات و زینت کعبه از اموالی بودند که خدا آن را به حال خود گذاشت ، نه از روی فراموشی آن را ترک کرد، و نه از چشم خدا پنهان بود، تو نیز آن را به حال خود واگذار چنانکه خدا و پیامبرش آن را به حال خود واگذاشتند

حکمت شماره ۲۷۳

روش صحیح قضاوت قضایی

وروی انه علیه السلام رفع الیه رجلان سرقا من مال الله احدهما عبد من مال الله و الاخر من عروض الناس فقال اما هذا فهو من مال الله و لا حد علیه مال الله اکل بعضه بعضا و اما الاخر فعلیه الحد الشدید فقطع یده

و درود خدا بر او ، فرمود دو نفر دزد را خدمت امام آوردند که از بیت المال دزدی کرده بودند، یکی برده مردم، و دیگری برده ای جزو بیت المال بود، امام فرمود برده ای که از بیت المال است حدی بر او نیست، زیرا مال خدا مقداری از مال خدا را خورده است، اما دیگری باید حد دزدی با شدت بر او اجرا گردد سپس دست راست او را برید

حکمت شماره ۲۷۴

ضرورت استقامت در برداشتن کجی ها سیاسی

و قال عليه السلام لو قد استوت قدماي من هذه المداحض لغيرت اشياء

و درود خدا بر او ، فرمود اگر از این فتنه ها و لغزشگاه با قدرت بگذرم، دگرگونی های بسیار پدید می آورم

حکمت شماره ۲۷۵

ضرورت توکل به خداونداعتقادی

و قال عليه السلام اعلموا علما يقينا ان الله لم يجعل للعبد و ان عظمت حيلته و اشتدت طلبته و قويت مكيدته اكثر مما سمي له في الذكر الحكيم و لم يحل بين العبد في ضعفه و قلة حيلته و بين ان يبلغ ما سمي له في الذكر الحكيم و العارف لهذا العامل به اعظم الناس راحة في منفعة و



و درود خدا بر او ، فرمود به یقین بدانید! خداوند برای بندهٔ خود هر چند با سیاست و سخت کوش و در طرح و نقشه نیرومند باشد، بیش از آنچه که در علم الهدی وعده فرمود قرار نخواهد داد، و میان بنده، هر چند ناتوان و کم سیاست باشد، و آنچه در قرآن برای او رقم زده حایلی نخواهد گذاشت، هر کس این حقیقت را بشناسد و به کار گیرد، از همهٔ مردم آسوده تر است و سود بیشتری خواهد بد و آن که آن را وا گذارد و در آن کش کند، از همه مردم گرفتار تر و زیانکار تر است، چه بسا نعمت شده ای که گرفتار عذتب شود و بسا گرفتاری که در گرفتاری ساخته شده و آزمایش گردد، پس ای کسی که از این گفتار بهده مند می شوی، بر شکرگزاری بیفزای ، و از شتاب بی جا دست بردار ، و به روزیِ رسیده قناعت کن

حکمت شماره ۲۷۶

ضرورت عمل گرایی اخلاقی، تربیتی

[illegible]

و درود خدا بر او ، فرمود علم خود را نادانی ، و یقین خود را شک و تردید مپندارید، پس هر گاه دانستید عمل کنید، و چون به یقین رسیدید اقدام کنید

حکمت شماره ۲۷۷


ضد ارزش های اخلاقی اخلاقی، اجتماعی

و قال علیه السلام ار الطمع مورد عىر مصدر و ضامر عىر وفي و ربما سرو شارب الماء قبل ريه و كلما عظم قدر الشيء المتنافس فيه عظمت الرزية لفقده و الاماني تعمي اعين البصائر و الحظ ياتي من لا ياتيه

و درود خدا بر او ، فرمود طمع انسان را به هلاکت می کشاند و نجات نمی دهد، و به آنچه ضمانت کند، وفادار نیست، و بسا نوشندۀ آبی که پیش از سیراب شدن گلو گیرش شد؛ و ارزش آنچه که بر سر آن رقابت می کنند، هر چه بیشتر باشد، مصیبت از دست دادنش اندوهبارتر خواهد بود، و آرزوها چشم بصیرت را کور می کند، و آنچه روزی هر کسی است بی جستجو خواهد رسید

حکمت شماره ۲۸۸

پرهیز از دو رویی هااخلاقی

و قال علیه السلام اللهم اني اعوذ بك من ان تحسن في لامعة العيون علانيتي و تقبح فيما ابطن لك سريرتي محافظا على رئاء الناس من نفسي بجميع ما انت مطلع عليه مني فابدي للناس حسن ظاهري و افضي اليك بسوء عملي تقربا الى عبادك و تباعدا من مرضاتك

و درود خدا بر او، فرمود خدایا به تو پناه می برم که ظاهر من در برابر دیده ها نیکو و درونم در آنچه که از تو پنهان می دارم، زشت باشد، و بخواهم با اعمال و رفتاری که تو از آن آگاهی ، توجه مردم را به خود جلب نمایم، و چهرۀ ظاهرم را زیبا نشان داده با اعمال نادرستی که درونم را زشت کرده به سوی تو ایم، تا به بندگانت ، نزدیک ، و از خشنودی تو دور گردم

حکمت شماره ۲۸۹

سوگند امام ع اعتقادی

و قال علیه السلام لا و الذی امسینا منه فی غبر لیلة دهماء تکشر عن یوم اغر ما کان کذا و کذا

و درود خدا بر او ، فرمود نه ، سوگند به خدایی که با قدرت او شب تاریک را به سر بردیم که روز سپیدی در پی داشت، چنین و چنان بود!

حکمت شماره ۲۹۰

ارزش تداوم عمل اخلاقی، تربیتی

و قال علیه السلام قلیل تدوم علیه ارجی من کثیر مملول منه

و درود خدا بر او ، فرمود کار اندکی که ادامه یابد، از کار بسیاری که از آن به ستوه آیی امیدوار کننده تر است

حکمت شماره ۲۹۱

شناخت جایگاه واجبات و مستحبات عبادی

و قال علیه السلام اذا اضرت النوافل بالفرائض فارفضوها

و درود خدا بر او ، فرمود هر گاه مستحابت به واجبات زیان رساند آن را ترک کنید

حکمت شماره ۲۹۲

یاد قیامت و آمادگی اخلاقی، اعتقادی

و قال علیه السلام من تذکر بعد السفر استعد

و درود خدا بر او ، فرمود کسی که به یاد سفر طولانی آخرت باشد خود را آماده می سازد

حکمت شماره ۲۹۳

برتری عقل از مشاهدۀ چشم علمی

و قال علیه السلام لیست الرویه کالمعاینه مع الابصار فقد تکذب العیون اهلها و لا یغش العقل من استنصحه



و درود خدا بر او، فرمود اندیشیدن همانند دیدن نیست، زیرا گاهی چشم ها دروغ می نمایاند ، اما آن کس که از عقل نصیحت خواهد به او خیانت نمی کند

● حکمت شماره ۲۹۴

❁غرور ، آفت پندپذیری اخلاقی

و قال علیه السلام بینکم و بین الموعظة حجاب من الغرة

و درود خدا بر او ، فرمود میان شما و پندپذیری ، پرده ای از غرور و خود خواهی وجود دارد

● حکمت شماره ۲۹۵

❁علل سقوط جامعه اجتماعی، سیاسی

و قال علیه السلام جاهلکم مزداد و عالمکم مسوف

و درود خدا بر او ، فرمود جاهلان شما پُر تلاش، و اگاهان شما تن پرور و کوتاهی ورزند!

● حکمت شماره ۲۹۶

❁دانش ، نابود کنندۀ عْذرها اخلاقی، علمی

نهج البلاغه



و درود خدا بر او ، فرمود دانش، راه عذر تراشی را بر بهانه جویان بسته است

حکمت شماره ۲۹۷

ضرورت استفاده از فرصت هااخلاقی

و قال علیه السلام کل معاجل یسأل الانظار و کل مؤجل یتعلل بالتسویف

درود خدا بر او ، فرمود آنان که وقتشان پایان یافته خواستار مهلتند ، و آنان که مهلت دارند کوتاهی می ورزند!

حکمت شماره ۲۹۸

سرانجام خوشی هاسیاسی، اجتماعی

و قال علیه السلام ما قال الناس لشیء طوبی له الا و قد خبأ له الدهر یوم سوء

و درود خدا بر او ، فرمود مردم چیزی را نگفتند خوش باد، جز آن که روزگار، روز بدی را برای او تدارک دید

حکمت شماره ۲۹۹

نهج البلاغه

مشکل درک قضا و قدراعتقادی

وَ سُئِلَ عَنِ الْقَدَرِ فَقَالَ طَرِيقٌ مُظْلِمٌ فَلَا تَسْلُكُوهُ وَ بَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلِجُوهُ وَ سِرُّ اللَّهِ فَلَا تَتَكَلَّفُوهُ

و درود خدا بر او، فرمود از قدر پرسیدند، پاسخ داد راهی است تاریک ، آن را می پیمائید ، و دریایی است ژرف ، وارد آن نشوید ، و رازی است خدایی ، خود را به زحمت نیندازید

حکمت شماره ۳۰۰

جهل و خواری علمی

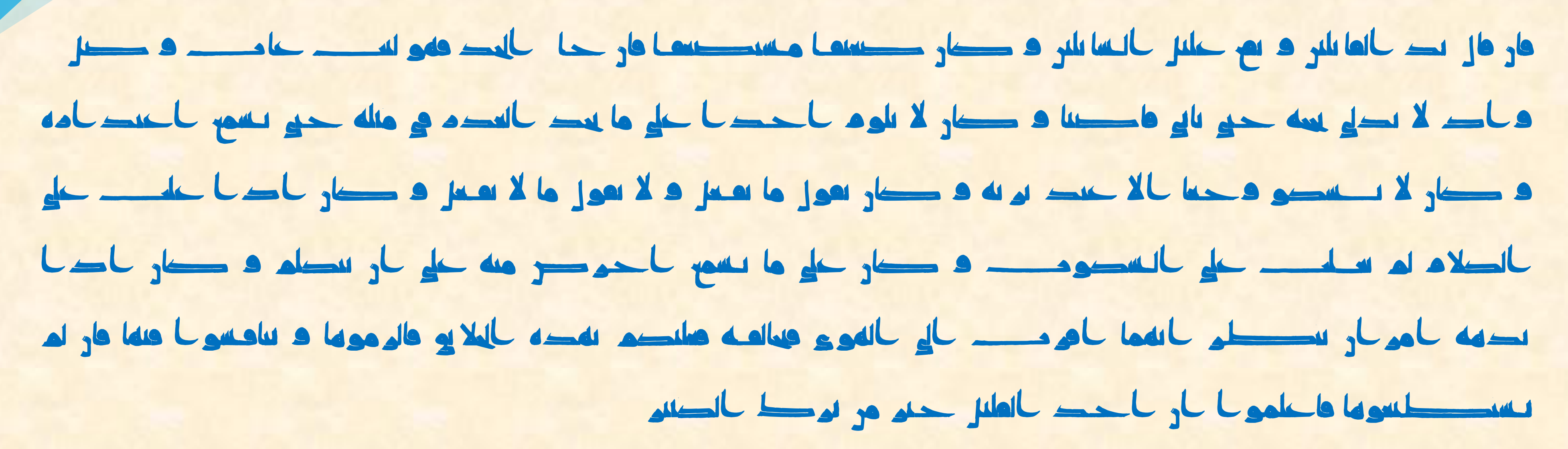
وَ قَالَ عليه السلام إِذَا أَرْذَلَ اللَّهُ عَبْداً حَظَرَ عَلَيْهِ الْعِلْمَ

و درود خدا بر او، فرمود هرگاه خدا بخواهد بنده ای را خوار کند ، دانش را از او دور سازد

حکمت شماره ۳۰۱

الگوی کامل انسانیت اخلاقی، اجتماعی، تربیتی

وَ قَالَ عليه السلام كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ وَ كَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ وَ كَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ فَلَا يَشْتَهِي مَا لَا يَجِدُ وَ لَا يُكْثِرُ إِذَا وَجَدَ وَ كَانَ أَكْثَرَ دَهْرِهِ صَامِتاً



و درود خدا بر او ، فرمود در گذشته برادری دینی داشتم که در چشم من بزرگ مقدار بود، چون دنیای حرام در چشم او بی ارزش می نمود، و از شم بارگی دور بود، پس آنچه را نمی یافت آرزو نمی کرد، و آنچه را می یافت زیاده روی نداشت، در بیشتر عمرش ساکت بود، اما گاهی که لب به سخن می گشود بر دیگر سخنوران برتری داشت، و تشنگی پرسش کنندگان را فرو می نشاند به ظاهر ناتوان و مستضعف می نمود، اما در بر خورد جدی چونان شیر بیشه می خروشید، یا چون مار بیابانی به حرکت در می آمد تا پیش قاضی نمی رفت دلیلی مطرح نمی کرد، و کسی را عذری داشت سرزنش نمی کرد، تا آن عذر او را می شنید، از درد شکوه نمی کرد، نگر پس از تندرسی و بهبودی، آنچه عمل می کرد می گفت، و بدانچه عمل نمی کرد چیزی نمی گفت، اگر در سخن گفتن بر او پیشی می گرفتند در سکوت مغلوب نمی گردید و بر شنیدن بشتر از سخن گفتن حریص بود اگر بر سر دو راهی دو کار قرار می گرفت ، می اندیشید که کدام یک با خواسته نفس نزدیک تر است با آن مخالفت می کرد، پس بر شما باد روی آوردن بهاین گونه از ارزش های اخلاقی، و با یکدیگر در کسب آن ها رقابت کنید، و ارگ نتوانستید ، بدانید که به دست آوردن برخی از آن ارزش های اخلاقی بهتر از رها کردن همه آن هاست

حکمت شماره ۳۰۲


مسؤولیت نعمت ها اخلاقی، اعتقادی

و قال علیه السلام لو لم یتوعد الله علی معصیته لکان یجب الا یعصی شکرا لنعمه

و درود خدا بر او، فرمود اگر خدا بر گناهان وعدهٔ عذاب هم نمی داد ، لازم بود به خاطر سپاسگزاری از نعمت هایش نافرمانی نشود

حکمت شماره ۳۰۳

روش تسلیت گفتن اخلاقی، اجتماعی

و قال علیه السلام و قد عزی الاشعث بن قیس عن ابن له یا اشعث ان تحزن علی ابنک فقد استحقت منک ذلک الرحم و ان تصبر ففی الله من کل مصیبة خلف یا اشعث ان صبرت جری علیک القدر و انت مأجور و ان جزعت جری علیک القدر و انت مأزور یا اشعث ابنک سرک و هو بلاء و فتنة و حزنک و هو ثواب و رحمة

و درود خدا بر او ، فرمود جهت تسلیت گفتن به اشعث بن قیس در مرگ فرزندش ای اشعث ! اگر برای پسرت اندوهناکی ، به خاطر پیوند خویشاوندی سزاواری، اما اگر شکیبا باشی هر مصیبتی را نزد خدا پاداشی است ای اشعث ! اگر شکیبا باشی تقدیر الهی بر تو جاری می شود و تو پاداش داده خواهی شد و اگر بی تابی کنی نیز تقدیر الهی بر تو جاری می شود و تو گناهکاری ای اشعث ! پسرت تو را شاد می ساخت و برای تو گرفتاری و آزمایش بود، و مرگ او تو را اندوهگین کرد در حالی که برای تو پاداش و رحمت است

حکمت شماره ۳۰۴

عزای پیامبر ص و بی تابی ها اعتقادی

و قال ی علی قبر رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم لی الله علیه و اله و سلم ساعه دفنه ان الصبر لجمیل

الا عنک و ان الجزع لقبیح الا علیک و ان المصاب بک لجلیل و انه قبلک و بعدک لجلل

و درود خدا بر او، فرمود به هنگام دفن رسول خدا صهمانا شکیبایی نیکوست جز در غم از دست دادنت، و بی تابی نا پسند است، جز در اندوه مرگ تو، مصیبت تو بزرگ ، و مصیبت های پیش از تو و پس از تو نا چیزند

حکمت شماره ۳۰۵

دوستی با احمق ، هرگز!اخلاقی، اجتماعی

و قال علیه السلام لا تصحب المائق فانه یزین لک فعله و یود ان تکون مثله

و درود خدا بر او ، فرمود همنشین بی خرد مباش، که کار زشت را زیبا جلوه داده ، دوست دارد تو همانند او باشی

حکمت شماره ۳۰۶

فاصله میان شرق و غرب علمی

و قد سئل عن مسافه ما بین المشرق و المغرب فقال ع مسیره یوم للشمس

و درود خدا بر او ، فرمود از فاصله میان مشرق و مغرب پرسیدند ، فرمود به اندازه یک روز حرکت خورشید

حکمت شماره ۳۰۷

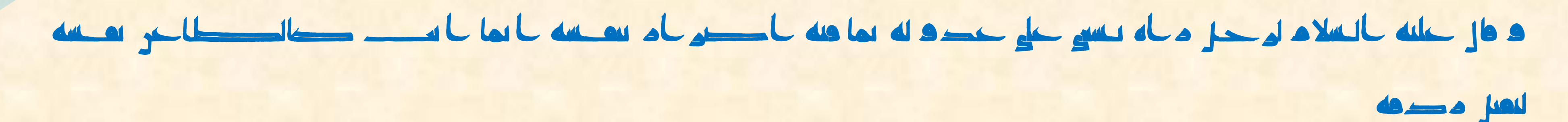
شناخت دوستان و دشمنان اخلاقی، اجتماعی،سیاسی

و قال علیه السلام اصدقاؤک ثلاثه و اعداؤک ثلاثه فاصدقاؤک صدیقک و صدیق صدیقک و عدو عدوک و اعداؤک عدوک و عدو صدیقک و صدیق عدوک

و درود خدا بر او ، فرمود دوستان تو سه گروهند، و دشمنان تو نیز سه دسته اند؛ اما دوستانت دوست تو و دوستِ دوست تو ، و دشمنِ دشمن تو است، و اما دشمنانت دشمن تو ، و دشمن دوست تو ، و دوست دشمن تو است

حکمت شماره ۳۰۸

پرهیز از دشمنی ها اخلاقی


و قال عليه السلام لرجل رآه يسعى على عدو له بما فيه إضرار بنفسه إنما أنت كالطاعن نفسه ليقتل ردفه

و درود خدا بر او ، فرمود شخصی را دید که چنان بر ضد دشمنش می کوشید که به خود زیان می رسانید ، فرمود تو مانند کسی هستی که نیزه در بدن خود فرو برد تا دیگری را که در کنار اوست بکشد!

حکمت شماره ۳۰۹

ضرورت عبرت گرفتن اخلاقی، اجتماعی

و قال عليه السلام ما أكثر العبر و أقل الاعتبار

و درود خدا بر او ، فرمود عبرت ها چقدر فراوانند و عبرت پذیران چه اندک

حکمت شماره ۳۱۰

اعتدال در دشمنی ها

و قال عليه السلام من بالغ في الخصومة أثم و من قصر فيها ظلم و لا يستطيع أن يتقي الله من خاصم



و درود خدا بر او ، فرمود کسی که در دشمنی زیاده روی کند گناهکار ، و آن کس که در دشمنی کوتاهی کند ستمکار است، و هر کس که بی دلیل دشمنی کند نمی تواند با تقوا باشد!

حکمت شماره ۳۱۱

نماز در نگرانی هااعتقادی

و قال عليه السلام ما اهمني ذنب امهلت بعده حتى اصلي ركعتين و اسال الله العافيه

و درود خدا بر او ، فرمود آنچه که بین من و خدا ناروا است اگر انجام دهم و مهلت دو رکعت نماز داشته باشم که خدا عافیت طلبم، مرا اندوهگین نخواهد ساخت

حکمت شماره ۳۱۲

شگفتی روزی بندگان اعتقادی

و سئل عليه السلام كيف يحاسب الله الخلق على كثرتهم فقال عليه السلام كما يرزقهم على كثرتهم فقيل كيف يحاسبهم و لا يرونه فقال عليه السلام كما يرزقهم و لا يرونه



و درود خدا بر او ، فرمود از امام پرسیندند چگونه خدا با فراوانی انسان ها به حسابشان رسیدگی می کند آن چنان که با فراوانی آنان روزیشان می دهد! و باز پرسیدند چگونه به حساب انسان ها رسیدگی می کند که او را نمی بینند، فرمود همان گونه که آنان را روزی می دهد و او را نمی بینند

حکمت شماره ۳۱۳

احتیاط در فرستادن پیک ها و نامه هااجتماعی، سیاسی

و قال علیه السلام رسولک ترجمان عقلک و کتابک ابلغ ما ینطق عنک

و درود خدا بر او ، فرمود فرستاده تو بیانگر میزان عقل تو ، و نامه تو گویاترین سخنگوی تو است!

حکمت شماره ۳۱۴

نیاز انسان به دعا معنوی

و قال علیه السلام ما المبتلی الذی قد اشتد به البلاء باحوج الی الدعاء من المعافی الذی لا یامن البلاء

و درود خدا بر او ، فرمود آن کس که به شدت گرفتار دردی است نیازش به دعا بیشتر از تندرستی است که از بلا در امان است نمی باشد

حکمت شماره ۳۱۵


ارزش دنیا دوستی اخلاقی، تربیتی

و قال عليه السلام الناس ابناء الدنيا و لا يلام الرجل على حب امه

و درود خدا بر او ، فرمود مردم فرزندان دنیا هستند و هیچ کس را بر دوستی مادرش نمی توان سرزنش کرد

حکمت شماره ۳۱۶

ضرورت پاسخ دادن به درخواست هااخلاقی، اقتصادی

و قال عليه السلام ان المسكين رسول الله فمن منعه فقد منع الله و من اعطاه فقد اعطى الله

و درود خدا بر او ، فرمود نیازمندی که به تو روی آورده فرستادهٔ خداست ، کسی که از یاری او دریغ کند، از خدا دریغ کرده، و آن کس که به او بخشش کند، به خدا بخشیده است

حکمت شماره ۳۱۷

غیرتمندی و ترک زنا اخلاقی، اجتماعی

و قال عليه السلام ما زنى غيور قط

و درود خدا بر او ، فرمود غیرتمند هرگز زنا نمی کند



حکمت شماره ۳۱۸

نگهدارندگی أجل اعتقادی

و قال عليه السلام كفى بالاجل حارسا

و درود خدا بر او ، فرمود اجل ، نگهبان خوبی است

حکمت شماره ۳۱۹

مشکل مال غارت شده اقتصادی

و قال عليه السلام ينام الرجل على الثكل و لا ينام على الحرب قال الرضي و معنى ذلك انه يصبر على قتل الاولاد و لا يصبر على سلب الاموال

و درود خدا بر او ، فرمود آدم داغدار می خوابد، اما کسی که مالش غارت شده نمی خوابد می گویم معنای سخن امام، این است که انسان بر کشته شدن فرزندان بردباری می کند اما در غارت ربوده شدن اموال بردبار نیست

حکمت شماره ۳۲۰

ره آورد دوستی پدران اخلاقی، اجتماعی


و قال علیه السلام موده الابا قرابه بین الابنا و القرابه الی الموده احوج من الموده الی القرابه

و درود خدا بر او ، فرمود دوستی میان پدران ، سبب خویشاوندی فرزندان است خویشاوندی به دوستی نیازمندتر است از دوستی به خویشاوندی

حکمت شماره ۳۲۱

ارزش گمان مؤمن اخلاقی، معنوی

و قال علیه السلام اتقوا ظنون المومنین فان الله تعالی جعل الحق علی السنتهم

و درود خدا بر او ، فرمود از گمان مؤمنان بپرهیزید که خدا حق را بر زبان آنان قرار داده است

حکمت شماره ۳۲۲

ضرورت اطمینان به وعده های الهی اعتقادی

و قال علیه السلام لا یصدق ایمان عبد حتی یکون بما فی ید الله اوثق منه بما فی یده

و درود خدا بر او، فرمود ایمان بنده ای درست نباشد جز آن که اعتماد او به آنچه در دست خداست بیشتر از آن باشد که در دست اوست

حکمت شماره ۳۲۳

نفرین امام علیه السلام اعتقادی

و قال علیه السلام لانس بن مالک و قد کان بعثه الی طلحه و الزبیر لما جاء الی البصره یذکرهما شیئا مما سمعه من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الی الله علیه و آله و سلم فی معناهما فلوی عن ذلک فرجع الیه فقال انی انسیت ذلک الامر فقال علیه السلام ان کنت کاذبا فضربک الله بها بیضاء لامعه لا تواریها العمامه قال الرضی یعنی البرص فاصاب انسا هذا الداء فیما بعد فی وجهه فکان لا یری الا مبرقعا

و درود خدا بر او، فرمود چون به شهر بصره رسید خواست انس بن مالک را به سو طلحه و زبیر بفرستد تا آنچه از پیامبر ص دربارۀ آنان شنیده ، یادشان آورد، أنس ، سرباز زد و گفت من آن سخن پیامبر ص را فراموش کردم، فرمود اگر دروغ می گویی خداوند تو را به بیماری برص سفیدی روشن دچار کند که عمامه آن را نپوشاند، پس از نفرین امام ، أنس به بیمار برص در سر و صورت دچار شد ، که همواره نقاب می زد

حکمت شماره ۳۲۴

روانشناسی عبادات علمی، عبادی

و قال علیه السلام ان للقلوب اقبالا و ادبارا فاذا اقبلت فاحملوها علی النوافل و اذا ادبرت فاقتصروا بها علی الفرائض



و درود خدا بر او ، فرمود دل ها را روی آوردن و نشاط ، و پْشت کردن و فراری است؛ پس آنگاه که نشاط دارند آن را بر انجام مستحبات وا دارید ، و آنگاه که پْشت کرده بی نشاط است، به انجام واجبات قناعت کنید

حکمت شماره ۳۲۵

جامعیت قرآن علمی

و قال عليه السلام و في القرآن نبأ ما قبلكم و خبر ما بعدكم و حكم ما بينكم

و درود خدا بر او ، فرمود در قرآن اخبار گذشتگاه ، و آیندگان ، و احکام مورد نیاز زندگی تان وجود دارد

حکمت شماره ۳۲۶

روش برخورد با متجاوز اخلاقی، سیاسی

و قال عليه السلام ردوا الحجر من حيث جاء فإن الشر لا يدفعه إلا الشر

و درود خدا بر او ، فرمود سنگ را از همان جایی که دشمن پرت کرده ، باز گردانید ، که شر را جز شر پاسخی نیست

حکمت شماره ۳۲۷

روش نویسندگی علمی، هنری

و قال علیه السلام لکاتبه عبید الله بن ابی رافع الق دواتك و اطل جلفة قلمك و فرج بین السطور و قرمط بین الحروف فان ذلك اجدر بصباحة الخط

و درود خدا بر او ، فرمود به نویسندهٔ خود عبیداللّه بن ابی رافع دستور داد در دوات، لیقه بینداز ، نوک قلم را بلند بگیر، میان سطرها فاصله بگذار، و حروف را نزدیک به یکدیگر بنویس ، که این شیوه برای زیبایی خط بهتر است

حکمت شماره ۳۲۸

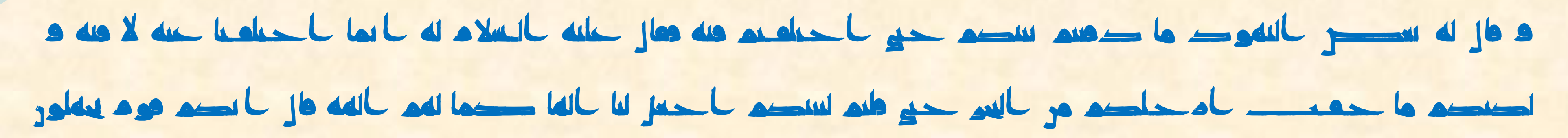
پیشوای مؤمنان و تبهکاران اعتقادی،اقتصادی

و قال علیه السلام انا یعسوب المومنین و المال یعسوب الفجار و معنی ذلك ان المومنین یتبعوننی و الفجار یتبعون المال کما تتبع النحل یعسوبها و هو رئیسها

و درود خدا بر او ، فرمود من پیشوای مؤمنان ، و مال ، پیشوای تبهکاران است می گویم معنای سخن امام ، این است که مؤمنان از من پیروی می کنند و بدکاران پیرو مال می باشند آنگونه که زنبورانِ عسل از رئیس خود اطاعت می کنند

حکمت شماره ۳۲۹

اختلاف مسلمین و انحراف یهودیان اعتقادی، سیاسی



و درود خدا بر او ، فرمود شخصی یهودی ، به امام گفت هنوز پیامبرتان را دفن نکرده، درباره اش اختلاف کردید، امام فرمود ما دربارۀ آنچه که از او رسیده اختلاف کردیم، نه در خود او ؛ اما شما یهودیان ، هنوز پای شما پس از نجات از دریای نیل خشک نشده بود که به پیامبرتان گفتید برای ما خدایی بساز، چنانکه بت پرستان خدایی دارند! و پیامبر شما گفت شما مردمی نادانید

- **حکمت شماره ۳۳۰**

قاطعیت در مبارزات سیاسی، نظامی

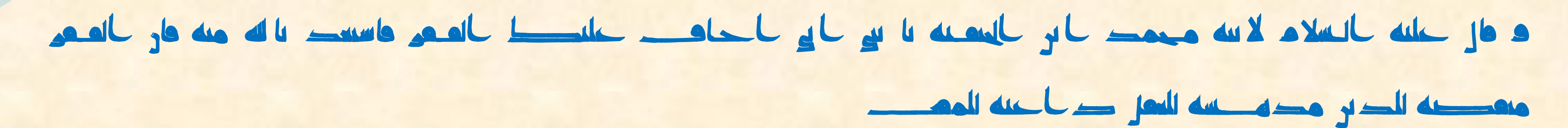
و قيل له بأي شيء غلبت الأقران فقال عليه السلام ما لقيت رجلا إلا أعانني على نفسه

قال الرضي يومئ بذلك إلى تمكن هيبته في القلوب

و درود خدا بر او ، فرمود از امام پرسیدند با کدام نیرو بر حریفان خود پیروز شدی فرمود کسی را ندیدم جز آن که مرا در شکست خود یاری می داد! می گویم امام به این نکته اشاره کرد که هیبت و ترس مولایمان در دلها جای می گرفت

- **حکمت شماره ۳۳۱**

ره آورد شوم تهیدستی اقتصادی



و درود خدا بر او ، فرمود به پسرش محمد حنفیه سفارش کرد ای فرزند! من از تهیدستی بر تو هراسناکم ، از فقر به خدا پناه ببر ، که همانا فقر ، دین انسان را ناقص ، و عقل را سرگردان ، و عامل دشمنی است

حکمت شماره ۳۳۲

روش صحیح پرستیدن علمی

و قال عليه السلام لسائل سأله عن معضلة سل تفقها و لا تسأل تعنتا فان الجاهل المتعلم شبيه بالعالم و ان العالم المتعسف شبيه بالجاهل المتعنت

و درود خدا بر او ، فرمود شخصی مسئلۀ پیچیده ای سؤال کرد، فرمود برای فهمیدن بپرس ، به برای آزار دادن ؛ که نادان آموزش گیرنده، همانند داناست، و همانا دانای بی انصاف چون نادان بهانه جو است!

حکمت شماره ۳۳۳

قاطعیت رهبری در مشورت سیاسی، اجتماعی

نهج البلاغه



و درود خدا بر او ، فرمود عبدالله بن عباس در مسئله ای نظر داد که امام آن را قبول نداشت و فرمود بر تو است که رأی خود را به من بگویی، و من بای پیرامون آن بیندیشم ، آنگاه اگر خلاقی نظر تو فرمان دادم باید اطاعت کنی!

حکمت شماره ۳۲۴

ضرورت تقویت روحیهٔ مردم پس از جنگ سیاسی، اجتماعی

و روي انه عليه السلام لما ورد الكوفه قادما من صفين مر بالشباميين فسمع بكاء النساء على قتلى صفين و خرج اليه حرب بن شرحبيل الشبامي و كان من وجوه قومه فقال عليه السلام له ا تغلبكم نساوكم على ما اسمع ا لا تنهونهن عن هذا الرنين و اقبل حرب يمشي معه و هو عليه السلام راكب فقال عليه السلام ارجع فان مشي مثلك مع مثلي فتنه للوالي و مذله للمومن

و درود خدا بر او ، فرمود وقتی امام از جنگ صفین باز می گشت، به محله شبامیان رسید، او از گریه زنان بر کشتگان جنگ را شنید، ناگاه حرب بن شرحبیل شبامی، بزرگ قبیلهٔ شبامیان خدمت امام رسید به او فرمود آیا آن گونه که می شنوم ، زنان شما بر شما چیره شده اند چرا آنان را از گریه و زاری باز نمی دارید حرب پیاده و امام سوار بر اسب می رفتند ، به او فرمود باز گرد، که پیاده رفتن رییس قبیله ای چون تو پشت سر من ، موجب انحراف زمامدار و زبون مؤمن است

حکمت شماره ۳۳۵

علل انحراف خوارج سیاسی، اعتقادی

و قال علیه السلام و قد مر بقتلی الخوارج یوم النهروان بؤسا لکم لقد ضرکم من غرکم فقیل له من غرهم یا امیر المومنین فقال الشیطان المضل و الانفس الامارة بالسوء غرتهم بالامانی و فسحت لهم بالمعاصی و وعدتهم الاظهار فاقتحمت بهم النار

و درود خدا بر او ، فرمود در جنگ نهروان هنگامی که از کنار کشتگان خوارج می گذشت فرمود وای به حال شما! آن که شما را فریب داد به شما زیان رساند پرسیدند چه کسی آنان را فریفت، ای امیر المؤمنین علیه السلام، در جواب فرمود شیطان گمراه کننده، و نفسی که به بدی فرمان می دهد ، آنان را به آرزوها مغرور ساخت ، و راه گناه را بر ایشان آماده کرد، و به آنان وعدهٔ پیروزی داد ، و سر انجام به آتش جهنم گرفتارشان کرد

حکمت شماره ۳۳۶

خدا ترس در خلوتگاهها اخلاقی، اعتقادی، تربیتی

و قال علیه السلام اتقوا معاصی الله فی الخلوات فان الشاهد هو الحاکم

و درود خدا بر او ، فرمود از نافرمانی خدا در خلوت ها بپرهیزید، زیرا همان که گواه است، داوری می کند

حکمت شماره ۳۳۷

اندوه عزای محمد بن ابی بکرسیاسی

و قال علیه السلام لما بلغه قتل محمد بن ابی بکر ان حزننا علیه علی قدر سرورهم به الا انهم نقصوا بغیضا و نقصنا حبیبا

و درود خدا بر او ، فرمود آنگاه که خبر کشته شدن محمد بن ابی بکر را به او دادند فرمود همانا اندوه ما بر شهادت او ، به اندازه شادی شامیان است، جز آن که از آن یک دشمن ، و از ما یک دوست کم شد

حکمت شماره ۳۳۸

مهلت پذیرش توبه معنوی

و قال علیه السلام العمر الذی اعذر الله فیه الی ابن آدم ستون سنه

و درود خدا بر او ، فرمود عمری که خدا از فرزند آدم پوزش را می پذیرد شصت سال است

حکمت شماره ۳۳۹

پیروزیهای دروغین سیاسی، اخلاقی

و قال علیه السلام ما ظفر من ظفر الاثم به و الغالب بالشر مغلوب

و درود خدا بر او ، فرمود پیروز نشد آن کس که گناه بر او چیرگی یافت، و آن کس که با بدی پیروز شد شکست خورده است

حکمت شماره ۳۴۰

وظیفهٔ سرمایه داران اقتصادی،اجتماعی

و قال علیه السلام ان الله سبحانه فرض فی اموال الاغنیاء اقوات الفقراء فما جاع فقیر الا بما متع به غنی و الله تعالی سائلهم عن ذلک

و درود خدا بر او ، فرمود همانا خدای سبحان روزی فقراء را در اموال سرمایه داران قرار داده است، پس فقیری گرسنه نمی ماند جز به کامیابی توانگران ، و خداوند از آنان دربارهٔ گرسنگی گرسنگان خواهد پرسید

حکمت شماره ۳۴۱

بی نیازی از عذر خواهی اخلاقی، اجتماعی

و قال علیه السلام الاستغناء عن العذر اعز من الصدق به

و درود خدا بر او ، فرمود بی نیازی از عذر خواهی، گرامی تر از عذر راستین است

نهج البلاغه



حکمت شماره ۳۴۲

مسؤلیت نعمت هااعتقادی

و قال علیه السلام أقل ما یلزمکم لله ألا تستعینوا بنعمه علی معاصیه

و درود خدا بر او ، فرمود حق خدا بر عهدهٔ شما اینکه از نعمت های الهی د رگناهان یاری نگیرید

حکمت شماره ۳۴۳

ارزش اطاعت و بندگی عبادی، اقتصادی

و قال علیه السلام إن الله سبحانه جعل الطاعة غنیمة الأکیاس عند تفریط العجزة

و درود خدا بر او ، فرمود خدای سبحان طاعت را غنیمت زیرکان قرار داد آنگاه که مردم ناتوان ، کوتاهی کنند

حکمت شماره ۳۴۴

مسؤلیت رهبری سیاسی

و قال علیه السلام السلطان وزعة الله في أرضه


و درود خدا بر او ، فرمود حاکم اسلامی ، پاسبان خدا در زمین اوست

حکمت شماره ۳۴۵

روانشناسی مؤمن علمی، اجتماعی

وَ قَالَ عليه السلام فِي صِفَةِ الْمُؤْمِنِ الْمُؤْمِنُ بِشْرُهُ فِي وَجْهِهِ وَ حُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ أَوْسَعُ شَيْءٍ صَدْراً وَ أَذَلُّ شَيْءٍ نَفْساً يَكْرَهُ الرِّفْعَةَ وَ يَشْنَأُ السُّمْعَةَ طَوِيلٌ غَمُّهُ بَعِيدٌ هَمُّهُ كَثِيرٌ صَمْتُهُ مَشْغُولٌ وَقْتُهُ شَكُورٌ صَبُورٌ مَغْمُورٌ بِفِكْرَتِهِ ضَنِينٌ بِخَلَّتِهِ سَهْلُ الْخَلِيقَةِ لَيِّنُ الْعَرِيكَةِ نَفْسُهُ أَصْلَبُ مِنَ الصَّلْدِ وَ هُوَ أَذَلُّ مِنَ الْعَبْدِ

و درود خدا بر او ، فرمود در توصیف مؤمن فرمود شادی مؤمن در چهرهٔ او ، و اندوه وی در دلش پنهان است، سینه اش از هر چیزی فراخ تر ، و نفس او از هر چیزی خوارتر است برتری جویی را زشت ، و ریاکاری را دشمن می شمارد، اندوه او طولانی ، و همت او بلند است، سکوتش فراوان ، و وقت او با کار گرفته است، شکر گزار و شکیبا و ژرف اندیش است از کسی در خواست ندارد و نرم خو و فروتن است، نفس او از سنگ خارا سخت تر اما در دینداری از بنده خوارتر است

حکمت شماره ۳۴۶

یاد مرگ و آرزوها اخلاقی

وَ قَالَ عليه السلام لَوْ رَأَى الْعَبْدُ الْأَجَلَ وَ مَصِيرَهُ لَأَبْغَضَ الْأَمَلَ وَ غُرُورَهُ



و درود خدا بر او ، فرمود اگر بندهٔ خدا اجل و پایان کارش را می دید، با آرزو و فریب آن دشمنی می ورزید

حکمت شماره ۳۴۷

آفات اموال اقتصادی

و قال عليه السلام لكل امرئ في ماله شريكان الوارث و الحوادث

و درود خدا بر او ، فرمود برای هر کسی در مال او دو شریک است وارث و حوادث

حکمت شماره ۳۴۸

مسؤلیت وعده دادن اخلاقی، اجتماعی

و قال عليه السلام المسؤول حر حتى يعد

و درود خدا بر او ، فرمود کسی که چیزی از او خواسته اند تا وعده نداده آزاد است

حکمت شماره ۳۴۹

ضرورت عمل گرایی اخلاقی، تربیتی


و قال علیه السلام الداعی بلا عمل کالرامی بلا وتر

و درود خدا بر او ، فرمود دعوت کنندهٔ بی عمل، چون تیر انداز بدون کمان است

- **حکمت شماره ۳۵۰**

اقسام علم علمی

و قال علیه السلام العلم علمان مطبوع و مسموع و لا ینفع المسموع اذا لم یکن المطبوع

و درود خدا بر او ، فرمود علم دو گونه است علم فطری و علم اکتسابی؛ اگر هماهنگ با علم فطری نباشد سودمند نخواهد بود

- **حکمت شماره ۳۵۱**

قدرت و حاکمیت اندیشه سیاسی

و قال علیه السلام صواب الرای بالدول یقبل باقبالها و یذهب بذهابها

و درود خدا بر او ، فرمود استواری رأی با کسی است که قدرت و دارایی دارد، با روی آوردن قدرت، روی آورد، و با پشت کردن آن روی بر تابد

- **حکمت شماره ۳۵۲**



ارزش پاکدامنی و شکر گزاری اخلاقی، سیاسی

و قال علیه السلام العفاف زینه الفقر و الشکر زینه الغنی

و دورد خدا بر او ، فرمود پاکدامنی زیور تهیدستی ، و شکر گزاری زیور بی نیازی ثروتمندی است

حکمت شماره ۳۵۳

روز دردناک ظالم سیاسی

و قال علیه السلام یوم العدل علی الظالم اشد من یوم الجور علی المظلوم

و درود خدا بر او ، فرمود روز انتقام گرفتن از ظالم سخت تر از ستمکاری بر مظلوم است

حکمت شماره ۳۵۴

راه بی نیازیاخلاقی، اجتماعی

و قال علیه السلام الغنی الاکبر الیأس عما فی ایدی الناس

و درود خدا بر او ، فرمود برترین بی نیازی و دارایی، نومیدی است از آنچه در دست مردم است

حکمت شماره ۳۵۵

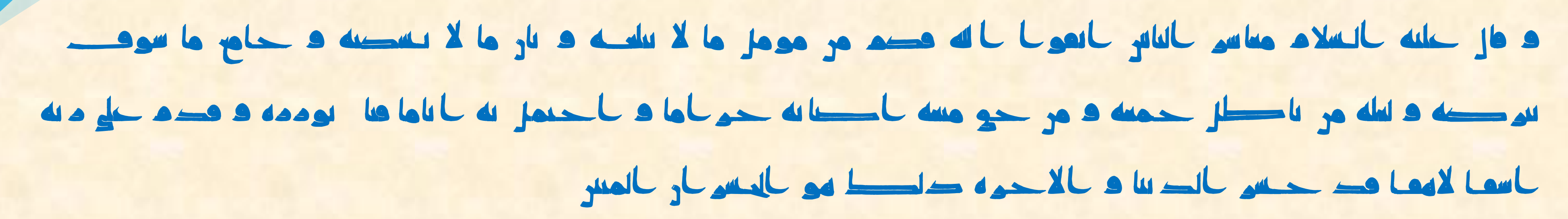
شناخت مردم و ضد ارزش ها سیاسی، علمی

وَ قَالَ عليه السلام الْأَقَاوِيلُ مَحْفُوظَةٌ وَ السَّرَائِرُ مَبْلُوَّةٌ وَ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ وَ النَّاسُ مَنْقُوصُونَ مَدْخُولُونَ إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ سَائِلُهُمْ مُتَعَنِّتٌ وَ مُجِيبُهُمْ مُتَكَلِّفٌ يَكَادُ أَفْضَلُهُمْ رَأْياً يَرُدُّهُ عَنْ فَضْلِ رَأْيِهِ الرِّضَى وَ السُّخْطُ وَ يَكَادُ أَصْلَبُهُمْ عُوداً تَنْكَؤُهُ اللَّحْظَةُ وَ تَسْتَحِيلُهُ الْكَلِمَةُ الْوَاحِدَةُ

و درود خدا بر او، فرمود گفتارها نگهداری می شود، و نهان ها آشکار، و هر کسی در گرو اعمال خویش است، و مردم گرفتار کمبودها و آفت هایند جز آن را که خدا نگهدارد؛ در خواست کنندگانش مردم آزار، و پاسخگویان به زحمت و رنج دچارند ، و آن کس که در اندیشه از همه برتر است با اندک خشنودی یا خشمی از رأی خود باز می گردد و آن کس که از همه استوار تر است از نیک نگاهی ناراحت شود یا کلمه او را دگرگون سازد

حکمت شماره ۳۵۶

ضرورت توجه به فنا پذیری دنیااخلاقی، اقتصادی



و درود خدا بر او ، فرمود ای مردم از خدا بترسید، چه بسا آرزومندی که به آروزی خود نرسید، و سازندهٔ ساختمانی که در آن مسکن نکرد، و گردآورنده ای که زود آنچه را گرد آورده ، رها خواهد کرد شاید که از راه باطل گرد آورده و یا حق دیگران را بازداشته ، و با حرام به هم آمیخته ، که گناهش بر گردن اوست، و با سنگینی بار گناه در می گذرد، و با پشیمانی و حسرت به نزد خدا می رود که در دنیا و آخرت زیان کرده و این است زیانکاری آشکار

حکمت شماره ۳۵۷

یکی از راه های پاک ماندن معنوی

و قال علیه السلام من العصمه تعذر المعاصی

و درود خدا بر او ، فرمود دست نیافتن به گناه نوعی عصمت است

حکمت شماره ۳۵۸

مشکلات در خواست کردن اخلاقی، اجتماعی

نهج البلاغه

و قال علیه السلام ماء وجهک جامد یقطره السؤال فانظر عند من تقطره

و درود خدا بر او ، فرمود آبروی تو چون یخی جامد است که در خواست آن را قطره قطره آب می کند، پس بنگر که آن را نزد چه کسی فرو می ریزی

حکمت شماره ۳۵۹

جایگاه ستایش اخلاقی، اجتماعی

و قال علیه السلام الثناء باکثر من الاستحقاق ملق و التقصیر عن الاستحقاق عی او حسد

و درود خدا بر او ، فرمود ستودن بیش از آنچه که سزاوار است نوعی چاپلوسی ، و کمتر از آن ، درماندگی یا حسادت است

حکمت شماره ۳۶۰

سخت ترین گناه اخلاقی

و قال علیه السلام اشد الذنوب ما استهان به صاحبه

و درود خدا بر او ، فرمود سخت ترین گناه ، آن که گناهکار آن را کوچک بشمارد

حکمت شماره ۳۶۱



الگوی انسان کامل اخلاقی، معنوی

و قال علیه السلام من نظر فی عیب نفسه اشتغل عن عیب غیره و من رضی برزق الله لم یحزن علی ما فاته و من سل سیف البغی قتل به و من کابد الامور عطب و من اقتحم اللجج غرق و من دخل مداخل السوء اتهم و من کثر کلامه کثر خطؤه و من کثر خطؤه قل حیاؤه و من قل حیاؤه قل ورعه و من قل ورعه مات قلبه و من مات قلبه دخل النار و من نظر فی عیوب الناس فانکرها ثم رضیها لنفسه فذلک الاحمق بعینه و القناعه مال لا ینفد و من اکثر من ذکر الموت رضی من الدنیا بالیسیر و من علم ان کلامه من عمله قل کلامه الا فیما یعنیه

و درود خدا بر او ، فرمود آن کس که در عیب خود بنگرد از عیب جویی دیگران باز ماند، و کسی که به روزی خدا خشنود باشد بر آنچه از دست رود اندوهگین نباشد، و کسی که شمشیر ستم بر کشد با آن کشته شود و آن کس که در کارها خود را به رنج اندازد خود را هلاک سازد ، و هر کس خود را در گردابهای بلا افکند عرق گردد، و هر کس به جاهای بدنام قدم گذاشت متهم گردید و کسی که زیاد سخن می گوید زیاد هم اشتباه دارد، و هر کس که بسیار اشتباه کرد، شرم وحیاء او اندک است ، و آن که شرم او اندک ، پرهیزکاری او نیز اندک خواهد بود، و کسی که پرهیزکاری او اندک است دلش مرده، و ان که دلش مرده باشد، در آتش جهنم سقوط خواهد کرد و آن کس که زشتی های مردم را بنگرد، و آن را زشت بشمارد سپس همان زشتی ها را مرتکب شود، پس او احمق واقعی است قناعت ، مالی است که پایان نیابد، و آن کس که فراوان به یاد مرگ باشد در دنیا به اندک چیزی خشنود است، و هر کس بداند که گفتار او نیز از اعمال او به حساب می آید جز به ضرورت سخن نگوید

حکمت شماره ۳۶۲

روانشناسی مردان ستمکارسیاسی، اجتماعی،اخلاقی

و قال عليه السلام للظالم من الرجال ثلاث علامات يظلم من فوقه بالمعصية و من دونه بالغلبة و يظاهر القوم الظلمة

و درود خدا بر او ، فرمود مردم ستمکار را سه نشان است با سرکشی به مافوق خود ستم روا دارد، و به زیر دستان خود با زور و چیرگی ستم می کند، و ستمکاران را یاری می دهد

حکمت شماره ۳۶۳

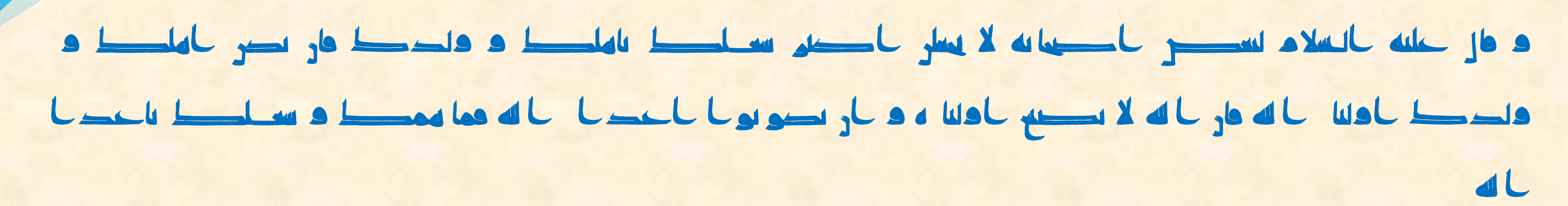
امیدواری در سختی هامعنوی

و قال عليه السلام عند تناهي الشدة تكون الفرجة و عند تضايق حلق البلاء يكون الرخاء

و درود خدا بر او ، فرمود چون سختی ها به نهایت رسد، گشایش پدید آید، و آن هنگام که حلقه های بلا تنگ گردد آسایش فرا رسد

حکمت شماره ۳۶۴

اعتدال در پرداخت به امور خانواده اخلاقی،اجتماعی،خانوادگی



و درود خدا بر او ، فرمود به برخی از یاران خود فرمود بیشترین اوقات زندگی را به زن و فرزندت اختصاص مده ، زیرا اگر زن و فرزندت از دوستان خدا باشند خدا آن ها را تباه نخواهد کرد ، و اگر دشمنان خدایند ، چرا غم دشمنان خدا را می خوری!

• حکمت شماره ۳۶۵

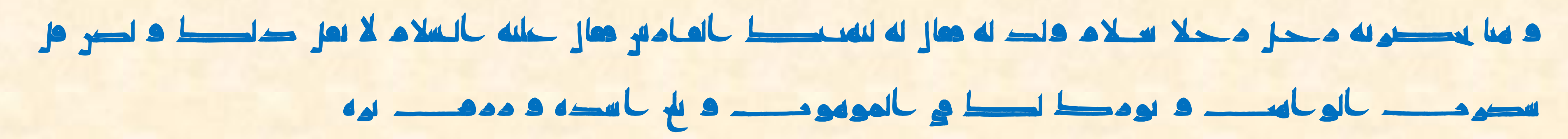
بزرگ ترین عیب اخلاقی

و قال علیه السلام اکبر العیب ان تعیب ما فیک مثله

و درود خدا بر او، فرمود بزرگ ترین عیب آن که چیزی را در خودداری، بر دیگران عیب بشمار!

• حکمت شماره ۳۶۶

روش تبریک گفتن در تولد فرزنداخلاقی، اجتماعی



و درود خدا بر او ، فرمود در حضور امام، شخصی با این عبارت ، تولد نوزادی را تبریک گفت قدم دلاوری یکّه سوار مبارک باد چنین مگو ! بلکه بگو خدای بخشنده را شکر گزار ، و نوزاد بخشیده بر تو مبارک ، امید که بزرگ شود و از نیکو کاری اش بهرمند گردی!

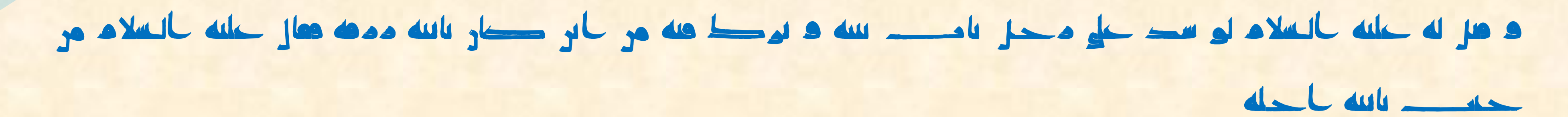
حکمت شماره ۳۶۷

پرهیز از تجمل گرایی اعتقادی، سیاسی

و درود خدا بر او ، فرمود وقتی یکی از کارگزارانِ امام، خانهٔ با شکوهی ساخت به او فرمود سکه های طلا و نقره سر بر آورده خود را آشکار ساختند، همانا ساختن مجلل بی نیازی و ثروتمندی تو را می رساند

حکمت شماره ۳۶۸

قدرت خداوند در روزی رسانی اعتقادی



و درود خدا بر او ، فرمود از امام پرسیدند اگر درِ خانهٔ مردی را به رویش بندند، روزی او از کجا خواهد آمد فرمود از آن جایی که مرگ او می آید!

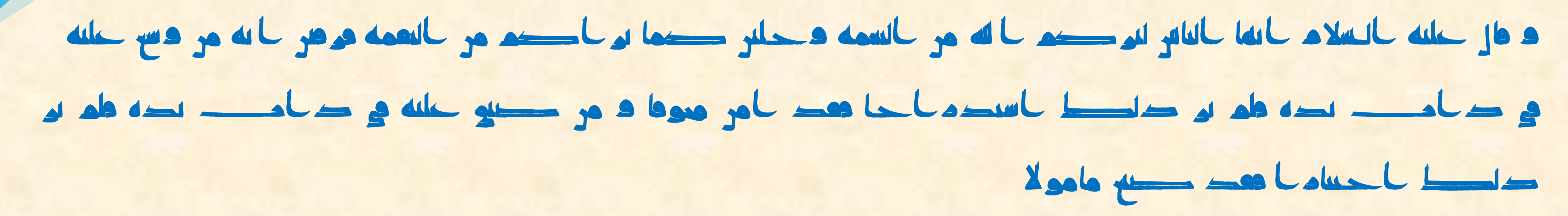
حکمت شماره ۳۶۹

روش تسلیت گفتن اخلاقی، اجتماعی

و درود خدا بر او ، فرمود مردمی را در مرگ یکی از خویشاوندانشان چنین تسلیت گفت مُردن از شما آغاز نشده ، و به شما نیز پایان نخواهد یافت این دوست شما به سفر می رفت، اکنون پندارید که به یکی از سفرها رفته ؛ اگر او باز نگردد شما به سوی او خواهید رفت

حکمت شماره ۳۷۰

مسؤولیت نعمت هااخلاقی، اقتصادی



و درود خدا بر او ، فرمود ای مردم، باید خدا شما را به هنگام نعمت همانند هنگامه کیفر ، ترسان بنگرد ، زیرا کسی که رفاه و گشایش را زمینهٔ گرفتار شدن خویش نداند ، پس خود را از حوادث ترسناک ایمن می پندارد و آن کس که تنگدستی را آزمایش الهی نداند پاداشی را که امیدی به آن بود از دست خواهد داد

حکمت شماره ۳۷۱

راه خود سازی اخلاقی، تربیتی

و قال علیه السلام یا اسری الرغبه اقصروا فان المعرج علی الدنیا لا یروعه منها الا صریف انیاب الحدثان ایها الناس تولوا من انفسکم تادیبها و اعدلوا بها عن ضراوه عاداتها

و درود خدا بر او ، فرمود ای اسیران آرزوها ، بس کنید! زیرا صاحبان مقامات دنیا را تنها دندان حوادث روزگار به هراس افکند، ای مردم کار تربیت خود را خود بر عهده گیرید، و نفس را از عادت هایی که به آن حرص دارد باز گردانید

حکمت شماره ۳۷۲

۞ضرورت پرهیز از بدگمانی اخلاقی، اجتماعی

و قال علیه السلام لا تظنن بکلمة خرجت من احد سوءا و انت تجد لها فی الخیر محتملا

و درود خدا بر او ، فرمود شایسته نیست به سخنی که از دهان کسی خارج شد، گمان بد ببری ، چرا که برای آن برداشت نیکویی می توان داشت



حدیث شماره۱

وقال علیه السلام اذا کانت لک الی الله سبحانه حاجة فابدا بمسالة الصلاة علی رسوله ، ثم سل حاجتک ، فان الله اکرم من ان یسال حاجتین ، فیقضی احداهما و یمنع الاخری

هر گاه نیازی به درگاه حق داری با صلوات بر پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم شروع کن سپس حاجتت را بخواه زیرا خداوند کریمتر از آن است که از دو حاجت یکی را قبول و دیگری را رد کند

نهج البلاغه

حدیث شماره ۲

وقال عليه السلام: من ضن بعرضه فليدع المراء

کسیکه به آبروی خود علاقمند است باید بحثهای لجاجت آمیز رابا مردم ترک کند.

حدیث شماره ۳

وقال عليه السلام: من الخرق المعاجلة قبل الامكان، و الاناة بعد الفرصة

از نادانی شخص عجله کردن پیش از امکان و از دست دادن امکانات پس از فرصت است.

حدیث شماره ۴

وقال عليه السلام: لا تسال عما لا يكون، ففي الذي قد كان لك شغل

از آنچه تحقق نایافته بحث مکن چرا که در آنچه واقع شده به اندازه کافی جای بحث و گفتگو و سؤال و جواب وجود دارد.

حدیث شماره ۵

وقال عليه السلام الفكر مرآة صافية ، و الاعتبار منذر ناصح و كفى أدبا لنفسك تجنبك ما كرهته لغيرك

□

فکر آئینه شفاف و درخشنده ایاست و حوادث عبرت انگیزبیم دهنده و اندرزگو است و برای تادیب خویشتن همین بس که از آنچه برای دیگران نمی پسندی بپرهیزی□

حدیث شماره ۶

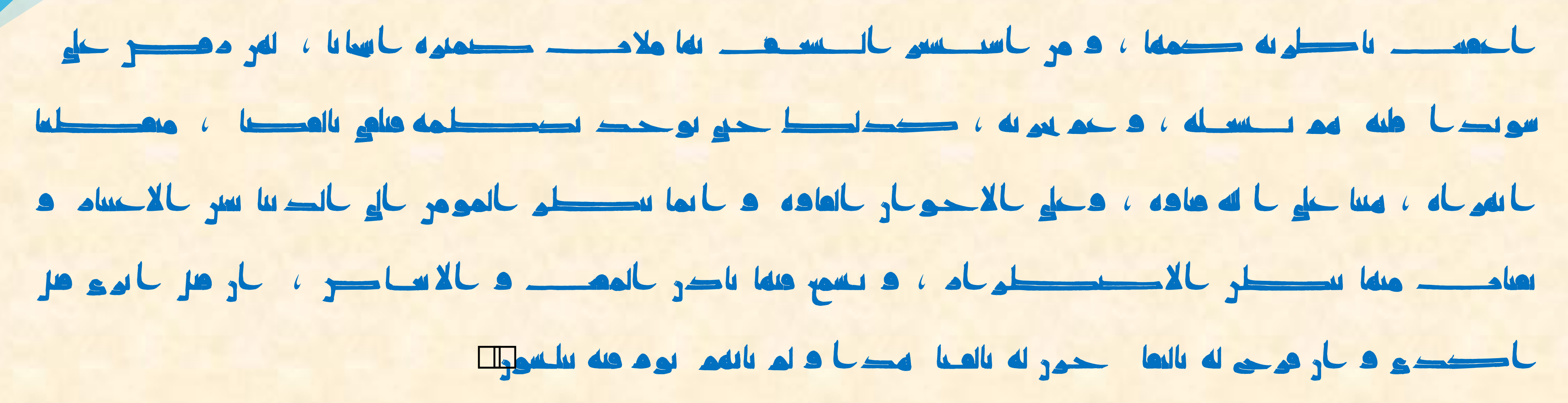
وقال عليه السلام العلم مقرون بالعمل فمن علم عمل ، و العلم يهتف بالعمل ، فإن أجابه و إلا ارتحل عنه

علم از عمل جدا نیست و هر کس به راستی عالم باشد عمل می کندچرا که علم عمل را بانک می زند و به سوی خود می خواند اگر اجابت کرد می ماند والا کوچ می کند□□

حدیث شماره ۷

□وقال عليه السلام يا أيها الناس ، متاع الدنيا حطام موبئ فتجنبوا مرعاه قلعتها أحظى من طمأنينتها

، و بلغتها أزكى من ثروتها حكم على مكثر منها بالفاقة ، و أعين من غني عنها بالراحة من راقه زبرجها



ای مردم کالای دنیا همچون گیاهان خشکیده وباخیزی است ازچنین چراگاهی دوری گزینید دل کندن از آن لذت بخش تر است تا دل بستن و اعتماد بر آن و استفاده از آن به مقدار لازم بهتر است از جمع و انباشتن آن آن کس که فراوان از آن گرد آورد محکوم به فقر و نیازمندیگردد و هر کس از آن بی نیازی گزید به آسایش و راحتیش کمک شده است کسی که زیور و زینتهای دنیا به چشمش شگفت انگیز آید نابینائی قلب بدنبال خواهد داشت و آن کس که عشق آن به دل گرفت درونش پر از غم و اندوه شد و این اندوهها همچنان در قلبش در حرکت خواهند بود اندوهی پیوسته و غمی حزن آفرین تا آنجا که نفسش پایان گیرد به گوشه ای افتاده رگهای حیاتش قطع گردد نابودیش در پیشگاه خداوند بی اهمیت و افکندنش به قبر بر دوستانش آسان باشد انسان مؤمن به دنیا با چشم عبرت می نگرد از لذائذ آن به مقدار ضرورت بهره می گیرد و آهنگ دلربای آن را با گوش بغض و دشمنی می شنود هرگاه گفته شود فلانی توانگر شد می گوید بی خیر و بی نوا گردید اگر از فکر بقاء خوشحال شود از اندیشه فنا محزون می گردد این حال دنیای آنان است و هنوز روزی که در آن متحیر و سرگردان خواهند بود فرا نرسیده است.

حدیث شماره ۸

وقال عليه السلام: إن الله سبحانه وضع الثواب على طاعته، والعقاب على معصيته، ذيادة لعباده عن نقمته، وحياشة لهم إلى جنته

خداوند سبحان ثواب را بر اطاعتش و کیفر و عقاب را برمعصیتش مقرر داشته تا بندگانش را از نقمت و خشمش بازدارد و آنها را به سوی بهشتش سوق دهد

حدیث شماره ۹

وقال عليه السلام: يأتي على الناس زمان لا يبقى فيهم من القرآن إلا رسمه، ومن الإسلام إلا اسمه، ومساجدهم يومئذ عامرة من البنا، خراب من الهدى، سكانها وعمارها شر أهل الأرض، منهم تخرج الفتنة، وإليهم تأوي الخطيئة، يردون من شذ عنها فيها، ويسوقون من تأخر عنها إليها، يقول الله سبحانه: فبي حلفت لأبعثن على أولئك فتنة أترك الحليم فيها حيران، وقد فعل، ونحن نستقيل الله عثرة الغفلة

بر مردم روزگاری خواهد آمد که در بین آنان از قرآن جز خطوطش و از اسلام جز نامش باقینماند مساجدشان از جهت بنا و ساختمان آباد اما از جهت هدایت خراب ساکنان و آبادکنندگان آن بدترین مردم روی زمینند فتنه و فساد از آنان برمیخیزد و خطاها در آنها لانه می کند آن کس که از فتنه ها کناره گیری کرده او را به آن بازمی گردانند و هر کسی که از آن واپس مانده به سوی آن سوقش می دهند خداوند سبحان می فرماید به ذاتم سوگند بر آنان فتنه ای برانگیزم که عاقل و بردبار در آن حیران ماند و هم اکنون این کار انجام شده و ما از خداوند خواستاریم که از لغزش های غفلتهای ما در گذرد

حدیث شماره ۱۰

وقال عليه السلام قلما اعتدل به المنبر الا قال امام الخطبة ايها الناس اتقوا الله ، فما خلق امرؤ عبثا فيلهو ، و لا ترك سدى فيلغو ، و ما دنياه التي تحسنت له بخلف من الآخرة التي قبحها سوء النظر عنده ، و ما المغرور الذي ظفر من الدنيا بأعلى همته كالآخر الذي ظفر من الآخرة بأدنى سهمته

می گویند امام کمتر بر منبر قرار می گرفت مگر اینکه قبل از خطبه این سخن را می فرمود ای مردم از خدا بترسید هیچ کس بیهوده و عبث آفریده نشده که به لهو و بازی پردازد و سرخود رها نگردیده تا به کارهای لغو و بی ارزش مشغول شود دنیای دلپسندش جای آخرتیکه با بدنگری زشت در نظرش جلوه کرده است نگیرد آن مغروری که به دنیا ظفر یافته بلندهمت تر از آن کسی نیست که به کمترین سهم از آخرت دست پیدا کرده است

حدیث شماره ۱۱

وقال عليه السلام لا شرف أعلى من الاسلام ، و لا عز أعز من التقوى ، و لا معقل أحسن من الورع ، و لا شفيع أنجح من التوبة ، و لا كنز أغنى من القناعة ، و لا مال أذهب للفاقة من الرضى بالقوت ، و من اقتصر على بلغة الكفاف فقد انتظم الراحة ، و تبوأ خفض الدعة و الرغبة مفتاح

الســـــــــــــــ ، و مـــــــطــله الســـــــــــ ، و الـــرو ســـر و الســو و الســد ســـد و الـی الي الهمـو ي الدـ بوـــــــــ

، و الـــــســو حـــام مـــساوی الـــسوءـــــــــ

شرافتی برتر از اسلام عزتی عزیزتر از تقوا بازدارنده تری بهتر از ورع شفیعی با نفوذتر از توبه گنجی بی نیازکننده تر از قناعت و هیچ چیزی برای نابودی فقر بهتر از رضا به مقدار حاجت نیست آن کس که به مقدار نیاز اکتفا کند به آسایش و راحتی دست یافته و وسعت و آرامش را به دست آورده است دنیاپرستی کلید رنج و بلا و مرکب تعب و ناراحتی است حرص تکبر و حسد دواعی فرو رفتن در گناهان است و بدکاری جامع تمام عیبها است

حدیث شماره ۱۲

□ وقال عليه السلام لجابر بن عبد الله الانصاری ، با جابر ، قوام الدين و الدنيا بأربعة عالم مستعمل علمه ، و جاهل لا يستنكف أن يتعلم ، و جواد لا يبخل بمعروفه ، و فقير لا يبيع آخرته بدنياه ، فاذا ضيع العالم علمه استنكف الجاهل أن يتعلم ، و اذا بخل الغني بمعروفه باع الفقير آخرته بدنياه ، يا جابر ، من كثرت نعم الله عليه كثرت حوائج الناس اليه ، فمن قام لله فيها بما يجب فيها عرضها للدوام و البقاء ، و من لم يقم فيها بما يجب عرضها للزوال و الفناء

نهج البلاغه

امام به جابربن عبداللّه انصاری فرمود ای جابر ارکان دین ودنیا بر چهار چیز استوار است عالم و دانشمندی که علم خود را به کار گیرد نادانی که از فرا گیری سرباز نزند سخاوتمندی که در کار نیک بخل نورزد و نیازمندی که آخرتش را به دنیا نفروشد هر گاه عالم علمش را ضایع کند و به آن عمل ننماید جاهل از فراگیری علم خودداری می کند و زمانیکه بی نیازان از نیکی بخل ورزند نیازمندان آخرت را به دنیا می فروشند   ای جابر کسیکه نعمت فراوان خداوند به او روی آورد نیاز مردم به او بسیار خواهد بود در این حال آن کس که وظیفه خود را در برابر این نعمتهای خداداد انجام دهد به دوام و بقاء نعمت خویش کمک کرده است و آن کس که چنین نکند آنها را در معرض زوال قرار داده

حدیث شماره ۱۳

ودوی ا ر حور الطوسی فی امالیه عر عد اوحمر ر ا لل الفعه و کار ممر حوی اهل الساحی

م ا ر الاسف ا له قال فماکار سر له الساعلی الهاد ا ی سمس علا مع ا له دمحه فی

الطاهر ، و ا ا له بوا م السعدا و الصد نعر ، نعول بوم لسا امر الساه اا الموموں ،

ا له مر ما ی عدو ا ا سمر له و مصو ا ندعی الله ، فادوه نطه معد سلم و ری ، و مر ادوه للسا له معد

ا حو ، و مو امصر مر صاحبه ، و مر ادوه بالسف لصوں صطمه ا له فی الساا و صطمه

الطالمر فی السعلی ، فدلط الی اماد سر الهدی ، و قام علی الطرو ، و بور فی طله

السعر

ابن جریرطبری در تاریخ خود آورده که عبدالرحمن بن ابی لیلی فقیه همان کسیکه برای مبارزه با حجاج به کمک ابن اشعث برخاست در سخنانی که برای تشویق مردم بر جهاد ایراد کرد چنین گفته: من از علی که خداوند درجاتش را در میان صالحان بالا برد و ثواب شهیدان و صدیقان را به او عنایت کند در روزیکه با شامیان روبرو شدیم شنیدم که می فرمود ای مؤمنان هر کس ظلم و ستمیرا مشاهده کند و یا کار زشتی که مردم را به سوی آن می خوانند اگر تنها به قلبش آن را انکار کند سلامت را اختیار کرده است و گناهی بر او نیست به شرط اینکه بیشتر از آن نتواند و آن کس که با زبان و بیان به مبارزه برخیزد پاداش الهی خواهد داشت و مقامش برتر از گروه نخست است و آن کس که با شمشیر برای بزرگداشت نام خدا و سرنگونی ظالمان به مبارزه برخیزد او به راه هدایت راه یافته و بر جاده حقیقی گام گذارده و نور یقین در قلبش تابیده است.

حدیث شماره ۱۴

و في كلام آخر له يجري هذا المجرى فمنهم المنكر للمنكر بيده و لسانه و قلبه ، فذلك المستكمل لخصال الخير ، و منهم المنكر بلسانه و قلبه و التارك بيده ، فذلك متمسك بخصلتين من خصال الخير و مضيع خصلة ، و منهم المنكر بقلبه و التارك بيده و لسانه ، فذلك الذي ضيع أشرف الخصلتين من الثلاث ، و تمسك بواحدة ، و منهم تارك لإنكار المنكر بلسانه و قلبه و يده ، فذلك ميت الأحياء و ما أعمال البر كلها و الجهاد في سبيل الله ، عند الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر ، إلا كنفثة في بحر لجي ، و إن الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر لا يقربان من أجل ، و لا ينقصان من رزق ، و أفضل من ذلك كله كلمة عدل عند إمام جائر

در سخن دیگری از آن حضرت که در همین معنی است چنین آمده گروهی از مردم با دست و زبان و قلب به مبارزه با منکرات برمی خیزند آنها تمام خصلتهای نیک را به طور کامل در خود جمع کرده اند گروهی دیگر تنها با زبان و قلب به مبارزه برمی خیزند اما با دست نه اینها به دو خصلت نیک تمسک جسته اند و یکی را از دست داده اند گروهی دیگر تنها با قلبشان مبارزه می کنند و اما مبارزه با دست و زبان را ترک کرده اند این گروه بهترین خصلتها را از این سه ترک گفته و تنها یکی را گرفته اند و گروهی دیگر نه با زبان و نه با قلب و نه با دست با منکرات مبارزه نمی کنند اینها در حقیقت مردگان زنده نمایند بدانید تمام اعمال نیک و حتی جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر همچون قطراه ای است در مقابل یک دریای پهناور بدانید امر به معروف و نهیاز منکر نه مرگ کسی را نزدیک می کنند و نه از روزی کسی می کاهند و اما از همه اینها مهمتر سخنی است که برای دفاع از عدالت در برابر پیشوای ستمگری گفته می شود

حدیث شماره ۱۵

و عن ابي جحيفة قال سمعت امير المؤمنين ع يقول اول ما تغلبون عليه من الجهاد الجهاد بايديكم ، ثم بالسنتكم ، ثم بقلوبكم ، فمن لم يعرف بقلبه معروفا ، و لم ينكر منكرا ، قلب فجعل اعلاه اسفله و اسفله اعلاه

ابوجحیفه می گوید از امیرمؤمنان علیه السلام شنیدم می فرمود نخستین چیزی که از جهاد از شما می گیرند جهاد با دست است سپس با زبان و بعد با دل آن کس که حتی با قلبش به طرفداری با نیکی ها و مبارزه با منکرات برنخیزد قلبش واژگونه می شود بالای آن پائین و پائین آن بالا یعنی حس تشخیص نیک و بد را از دست می دهد و آنها را وارونه تشخیص خواهد داد چون چنین عادت کرده است

حدیث شماره ۱۶

نهج البلاغه

وقال علیه السلام: إن الحق ثقیل مریء، و إن الباطل خفیف وبیء

حق سنگین اما گوارا است و باطل سبک اما بلاخیز و مرگ آور

حدیث شماره ۱۷

وقال علیه السلام: لا تأمنن علی خیر هذه الامة عذاب الله، لقوله تعالی: فلا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون

و لا تیأسن لشر هذه الامة من روح الله لقوله تعالی: انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون

بهترین افراد این امت نباید از عذاب ایمن باشند چرا که خداوند می فرماید از مجازات الهی هیچکس جز زیانکاران احساس امنیت نمی کنند و بدترین این امت نباید از رحمت خداوند مایوس گردند زیرا خداوند می فرماید از رحمت خداوند جز کافران مایوس نمی شوند

حدیث شماره ۱۸

وقال علیه السلام: البخل جامع لمساوی العیوب، و هو زمام یقاد به الی کل سوء

بخل جامع تمام عیبها است و این افساری است که انسان را به سوی هر بدی می کشاند

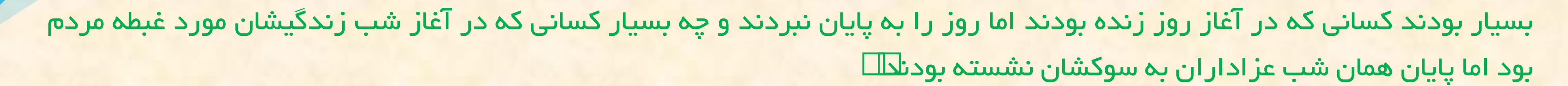
حدیث شماره ۱۹

وقال عليه السلام يا ابن آدم ، الرزق رزقان ، رزق تطلبه ، ورزق يطلبك فإن لم تأته أتاك فلا تحمل
هم سنتك على هم يومك كفاك كل يوم على ما فيه ، فإن تكن السنة من عمرك فإن الله تعالى سيؤتيك
في كل غد جديد ما قسم لك ، وإن لم تكن السنة من عمرك فما تصنع بالهم فيما ليس
لك ، ولن يسبقك إلى رزقك طالب ، ولن يغلبك عليه غالب ، ولن يبطئ عنك ما
قد قدر لك . قال الرضي : وقد مضى هذا الكلام فيما تقدم من هذا الباب ، إلا أنه هاهنا
أوضح وأشرح ، فلذلك كررناه على القاعدة المقررة في أول الكتاب

ای فرزند آدم روزی دو گونه است یکی آنکه تو در جستجوی آن هستی و دیگر آنکه تو را می جوید که اگر به دنبال آن نروی به سراغ تو می آید فکر و اندوه سال آینده را بر فکر واندوه امروز اضافه مکن بنابراین رسیدگی به مشکلات هر روز برای آن روز کافی است اگر سال آینده جزء عمرت باشد خداوند هر روز تازه روزی تازه می دهد و اگر از عمرت نیست چرا غم و اندوه چیزی بخوری که مربوط به تو نیست بدان کسی پیش از تو به روزی تو نمی رسد و آن را از دست تو بیرون نتواند آورد و آنچه برای تو مقدور شده هرگز تاخیر نخواهد کرد شریف رضی می گوید این سخن در همین باب در گذشته تحت شماره   آمد ولی چون در اینجا واضح تر و مشروح تر بود آن را براساس روشی که در آغاز کتاب تذکر دادیم آوردیم

حدیث شماره ۲۰

وقال عليه السلام رب مستقبل يوما ليس بمستدبره ، ومغبوط في أول ليله ، قامت بواكيه في آخره



بسیار بودند کسانی که در آغاز روز زنده بودند اما روز را به پایان نبردند و چه بسیار کسانی که در آغاز شب زندگیشان مورد غبطه مردم بود اما پایان همان شب عزاداران به سوکشان نشسته بودند.

حدیث شماره ۲۱

وقال عليه السلام الكلام في وثاقك ما لم تتكلم به، فإذا تكلمت به صرت في وثاقه، فاخزن لسانك كما تخزن ذهبك وورقك، فرب كلمة سلبت نعمة وجلبت نقمة.

سخن مادام که نگفته ای در اختیار تو است اما همینکه از دهان خارج شد تو در اختیار آن خواهی بود بنابراین زبانت را همچون طلا و نقره ات نگهدار زیرا بسیار شده که یک کلمه نعمت بزرگی را از انسان سلب کرده و یا بلا و دردسری مهم فراهم ساخته است.

حدیث شماره ۲۲

وقال عليه السلام لا تقل ما لا تعلم، بل لا تقل كل ما تعلم، فإن الله فرض على جوارحك كلها فرائض يحتج بها عليك يوم القيامة.

آنچه نمی دانی مگو بلکه همه آنچه را که می دانی نیز مگو زیرا خداوند بر اعضاء و جوارح تو واجباتی قرار داده که در قیامت از آنها بازخواست خواهد کرد اشاره به اینکه بعضی از سخنان اظهارش ممکن است مفسده آفرین و یا ا فشای اسرار مؤمنی باشد.

حدیث شماره ۲۳

وقال عليه السلام احذر ان يراك الله عند معصيته ، و يفقدك عند طاعته فتكون من الخاسرين

، و اذا قويت فاقو على طاعة الله ، و اذا ضعفت فاضعف عن معصية الله

از آن برحذر باش که خداوند تو را نزد معاصی حاضر ببیند و نزدطاعات غائب که از زیانکاران خواهی بود اگر قرار است قدرتمند باشی بر اطاعت خداوند قوی باش و اگر بنا است ضعیف و ناتوان باشی در برابر معصیت پروردگار ضعیف و ناتوان باش

حدیث شماره ۲۴

وقال عليه السلام الركون الى الدنيا مع ما تعاين منها جهل ، و التقصير في حسن العمل اذا وثقت

بالثواب عليه غبن ، و الطمأنينة الى كل احد قبل الاختبار له عجز

اعتماد به دنیا با آنچه با چشم خود از تحولات آن مشاهده می کنی جهل و نادانی است و کوتاهی در حسن عمل با اینکه اطمینان به پاداش داری غبن و خسارت است و اطمینان به هر کس قبل از آزمایش و امتحان او دلیل عجز و ناتوانی تو است

حدیث شماره ۲۵

وقال عليه السلام من هوان الدنيا على الله انه لا يعصى الا فيها ، و لا ينال ما عنده الا بتركها

برای پستی دنیا دنیای پر زرق و برق و فریبنده همین بس که تنها محل معصیت خدا آنجا است و برای رسیدن به پاداش خدا راهی جز ترک آن نیست

حدیث شماره ۲۶

وقال عليه السلام من طلب شيئا ناله او بعضه

آن کس که در تلاش چیزی باشد یا به همه آن و یا لااقل به قسمتی از آن دست خواهد یافت

حدیث شماره ۲۷

وقال عليه السلام ما خير بخير بعده النار، و ما شر بشر بعده الجنة، و كل نعيم دون الجنة فهو محقور، و كل بلاء دون النار عافية

آن خوبی و نیکی که جهنم به دنبال داشته باشد در حقیقت خوبی نیست و آن بدی و مشکلی که بهشت در پشت سرش باشد بدی محسوب نمی شود هر نعمتی در برابر بهشت حقیر و کوچک است و هر بلا و رنجی در برابر جهنم عافیت و تندرستی

حدیث شماره ۲۸

وقال عليه السلام ألا و إن من البلاء الفاقة، و أشد من الفاقة مرض البدن، و أشد من مرض البدن مرض القلب ألا و إن من صحة البدن تقوى القلب



آگاه باشید فقر یکی از بلاها است و بدتر از آن بیماری بدن است و از آن بدتر بیماری قلب است بدانید که تقوای قلب دلیل صحت بدن خواهد بود منظور امام از بیماری قلب فساد اخلاق و انحراف عقیده است.

حدیث شماره ۲۹

وقال عليه السلام: من أبطأ به عمله لم يسرع به نسبه، وفي رواية: من فاته حسب نفسه لم ينفعه حسب آبائه.

کسیکه عملش او را عقب اندازد نسبش او را پیش نخواهد بردو در روایت دیگری آمده آن کس که ارزشهای شخصی ندارد ارزش پدران و نیاکان او را سود نخواهد داشت.

حدیث شماره ۳۰

وقال عليه السلام: للمؤمن ثلاث ساعات: فساعة يناجي فيها ربه، وساعة يرم معاشه، وساعة يخلي بين نفسه وبين لذتها فيما يحل ويجمل. وليس للعاقل أن يكون شاخصا إلا في ثلاث: مرمة لمعاش، أو خطوة في معاد، أو لذة في غير محرم.

انسان مؤمن ساعات زندگی خود را به سه بخش تقسیم می کند قسمتی را صرف مناجات با پروردگارش می نماید قسمت دیگری را در طریق اصلاح معاش و زندگیش به کار می گیرد و قسمت سوم برای بهره گیری از لذتهای حلال و دلپسند و برایشخص عاقل درست نیست که حرکتش جز در یکی از این سه جهت باشد برای اصلاح امور زندگی یا در راه آخرت و یا در لذت غیر حرام.

حدیث شماره ۳۱

وقال عليه السلام ازهد في الدنيا يبصرك الله عيوبها ، ولا تغفل فلست بمغفول عنك

در دنیا زاهد و آزاده باش تا خداوند چشم تو را نسبت به عیوب آن بینا سازد و غافل مباش که مراقب تواند.

حدیث شماره ۳۲

وقال عليه السلام تكلموا تعرفوا ، فإن المرء مخبوء تحت لسانه

سخن بگوئید تا شناخته شوید چرا که انسان در زیر زبان خود پنهان است.

حدیث شماره ۳۳

وقال عليه السلام خذ من الدنيا ما أتاك ، وتول عما تولى عنك ، فإن أنت لم تفعل فأجمل في الطلب



از دنیا همان قدر بگیر که به تو می رسد و آنچه از تو روگردانده به دنبالش مشتاب و اگر چنین نمی کنی لااقل تلاش معقولانه و مشروع کن

حدیث شماره ۳۴

وقال عليه السلام رب قول انفذ من صول

چه بسیار سخنهائی که از اعمال قدرت مؤثرتر است

حدیث شماره ۳۵

وقال عليه السلام كل مقتصر عليه كاف

به هر مقدار که قناعت کنی کافی است   این همه ترغیب امام به قناعت و زهد و بی اعتنائی به دنیا ظاهرا به خاطر این بوده که در آن عصر به دنبال فتوحات اسلامی و افزایش سریع درآمدها یک روح دنیا پرستیو مسابقه در تجمل طلبی در میان مردم پیدا شده بوده است که منشا انواع بدبختیهای مردم و مردن روح آزادگی می شده و گرنه تلاش سازنده و منطقی برای پیشرفت امور زندگی و اقتصادی هرگز ممنوع نیست

حدیث شماره ۳۶

وقال عليه السلام المنية و لا الدنية و التقلل و لا التوسل و من لم يعط قاعدا لم يعط قائما ، و الدهر يومان يوم لك ، و يوم عليك ، فاذا كان لك فلا تبطر ، و اذا كان عليك فاصبر

مرگ آری اما تن دادن به پستینه قناعت به کم آری ولی دست نیاز به سوی دیگری نه آنکس که با احترام و تلاش صحیح چیزی به او نرسد با کوششهای ناصحیح چیزی به او نخواهد رسید دنیا دو روز است روزی به سود توست و روزی به زیان تو آن روز که به سود توست به خوش گذرانی و غرور مپرداز و زمانیکه به زیان تو بود شکیبا باش

حدیث شماره ۳۷

وقال عليه السلام أطيب الطيب المسك ، خفيف محمله ، عطر ريحه

مشک عطر خوبی است حملش سبک و عطرش بسیار خوشبو

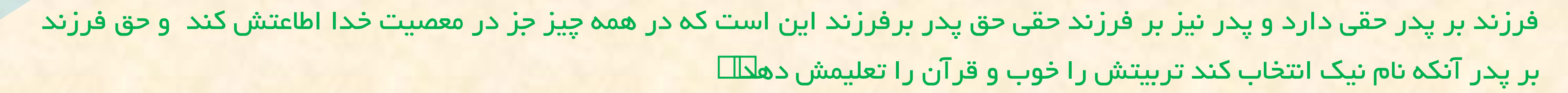
حدیث شماره ۳۸

وقال عليه السلام ضع فخرك ، واحطط كبرك ، واذكر قبرك

تفاخر را کنار بگذار تکبر را فرو ریز و به یاد قبرت باش

حدیث شماره ۳۹

وقال عليه السلام إن للولد على الوالد حقا ، وإن للوالد على الولد حقا ، فحق الوالد على الولد أن يطيعه في كل شيء ، إلا في معصية الله سبحانه ، وحق الولد على الوالد أن يحسن اسمه ، ويحسن أدبه ، ويعلمه القرآن



فرزند بر پدر حقی دارد و پدر نیز بر فرزند حقی حق پدر برفرزند این است که در همه چیز جز در معصیت خدا اطاعتش کند و حق فرزند بر پدر آنکه نام نیک انتخاب کند تربیتش را خوب و قرآن را تعلیمش دهد

حدیث شماره ۴۰

وقال علیه السلام السر حق ، و الوقی حق ، و السحر حق ، و الفال حق ، و الطیره لیسـت بحق ، و السدوی لیست بحق ، و الطـیب نسره ، و العسل نسره ، و الرکوب نسره ، و السطر الی الخضره نسره

چشم زخم حق است و توسل به نیروهای غیر طبیعی حق است سحر حق است فال نیک حق است فال بد حق نیست واگیری خرافی حق نیست بوی خوش و عسل و سواری و نگاه به سبزه حرز و نگهبان و مایه قوت است

حدیث شماره ۴۱

وقال علیه السلام معاربه الناس فی اخلاقهم امن من عوائلهم

هماهنگی با اخلاق و رسوم مردم در موارد مشروع مایه امنیت از دشمنی و کینه های آنان است

حدیث شماره ۴۲

نهج البلاغه

وقال عليه السلام لبعض مخاطبيه ، و قد تكلم بكلمة يستصغر مثله عن قول مثلها لقد طرت شكيرا ، و هدرت سقبا قال الرضي و الشكير هاهنا اول ما ينبت من ريش الطائر ، من قبل ان يقوى و يستحكم و السقب الصغير من الابل ، و لا يهدر الا بعد ان يستفحل

امام به یکی از افراد که در حضورش سخن نامناسب و کوچکی گفت فرمود پیش از پر درآوردن پرواز کردی و هنوز بالغ نشده به بانگ آمدی شریف رضی می گوید منظور از شکیر در اینجا نخستین پرهائی است که بر بال پرنده می روید پیش از آنکه قوی و محکم شود و سقب شتر نابالغ است و شتر معمولا پیش از رسیدن به بلوغ آن فریاد مخصوص را سر نمی دهد

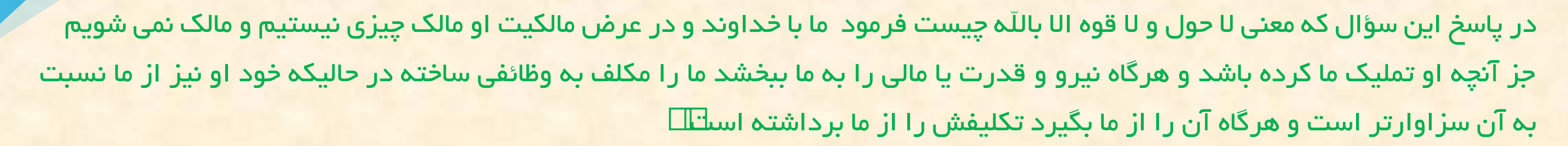
حدیث شماره ۴۳

وقال عليه السلام من اومأ الى متفاوت خذلته الحيل

کسیکه به کارهای مختلف بپردازد نقشه ها و پیش بینی هایش به جائی نمی رسد

حدیث شماره ۴۴

وقال عليه السلام ، و قد سئل عن معنى قولهم لا حول و لا قوة الا بالله انا لا نملك مع الله شيئا ، و لا نملك الا ما ملكنا ، فمتى ملكنا ما هو املك به منا كلفنا ، و متى اخذه منا وضع تكليفه عنا



در پاسخ این سؤال که معنی لا حول و لا قوه الا باللّه چیست فرمود ما با خداوند و در عرض مالکیت او مالک چیزی نیستیم و مالک نمی شویم جز آنچه او تملیک ما کرده باشد و هرگاه نیرو و قدرت یا مالی را به ما ببخشد ما را مکلف به وظائفی ساخته در حالیکه خود او نیز از ما نسبت به آن سزاوارتر است و هرگاه آن را از ما بگیرد تکلیفش را از ما برداشته است

حدیث شماره ۴۵

وقال عليه السلام لعمار بن ياسر ، وقد سمعه يراجع المغيرة بن شعبة كلاما : دعه يا عمار ، فانه لم يأخذ من الدين الا ما قاربه من الدنيا ، وعلى عمد لبس على نفسه ، ليجعل الشبهات عاذرا لسقطاته

امام متوجه شد عمار بن یاسر با مغیره بن شعبه بحث می کند و پاسخ او را می دهد و به او فرمود ای عمار او را رها کن چرا که او از دین به مقدار یاخذ کرده که به دنیا نزدیکش سازد و عملا حق را بر خود مشتبه ساخته تا شبهات را بهانه لغزشها و خلافهایش قرار دهد

حدیث شماره ۴۶

وقال عليه السلام ما احسن تواضع الاغنياء للفقراء طلبا لما عند الله و احسن منه تيه الفقراء على الاغنياء اتكالا على الله

چه خوب است تواضع و فروتنی ثروتمندان در برابر فقرا و برای رسیدن به پاداش الهی و از آن بهتر بی اعتنائی و تکبر مستمندان در برابر اغنیا به خاطر تکیه بخدا است

حدیث شماره ۴۷

وقال علیه السلام ما استودع الله امرأ عقلا الا استنقذه به یوما

خداوند عقل را در وجود کسی ودیعه ننهاده جز اینکه روزی به وسیله آن او را نجات خواهد داد

حدیث شماره ۴۸

وقال علیه السلام من صارع الحق صرعه

آن کس که با حق گلاویز شود حق او را بر زمین خواهد کوبید

حدیث شماره ۴۹

وقال علیه السلام القلب مصحف البصر

قلب ،کتاب دیده است

حدیث شماره ۵۰

وقال علیه السلام التقی رئیس الاخلاق

پرهیزکاری رئیس اخلاق است



حدیث شماره ۵۱

وقال علیه السلام لا تجعلن ذرب لسانک على من انطقک ، و بلاغة قولک على من سددک

لبه تیز زبانت را بر ضد کسی که سخن بر زبانت نهاده به کار مگیر همچنین بلاغت سخنت را بر ضد کسیکه فن سخنوری به تو آموخته صرف مکن

حدیث شماره ۵۲

وقال علیه السلام کفاک ادبا لنفسک اجتناب ما تکرهه من غیرک

در تادیب خویشتن همین بس که از آنچه بر دیگران نمی پسندی اجتناب ورزی

حدیث شماره ۵۳

وقال علیه السلام من صبر صبر الاحرار ، و الا سلا سلو الاغمار

یا شکیبائی آزادگان داشته باش وگرنه همچون جاهلان بی خبر خودرا به فراموشی زن

حدیث شماره ۵۴

و في خبر آخر انه عليه السلام قال للاشعث بن قيس معزيا عن ابنه : ان صبرت صبر الاكارم ، و الا سلوت سلو البهائم

و در خبر دیگری آمده که امام به اشعث بن قیس به عنوان تسلیت فرزندش فرمود یا همچون مردان بزرگوار شکیبائی کن وگرنه همچون بهایم خود را به غفلت زن

حدیث شماره ۵۵

وقال عليه السلام في صفة الدنيا : تغر و تضر و تمر ، ان الله تعالى لم يرضها ثوابا لاوليائه ، و لا عقابا لاعدائه ، و ان اهل الدنيا كركب بيناهم حلوا اذ صاح بهم سائقهم فارتحلوا

امام در توصیف دنیا فرموده است مغرور می کند و زیان می رساند و می گذرد خداوند نه دادن آنرا به عنوان پاداش دوستانش پذیرفته و نه گرفتن آن را به عنوان کیفر دشمنانش اهل دنیا همچون کاروانی هستند که هنوز رحل اقامت نینداخته اند قافله سالار فریاد می زند کوچ کنید

حدیث شماره ۵۶

وقال لابنه الحسن عليهما السلام لا تخلفن وراءك شيئا من الدنيا فانك تخلفه لاحد رجلين : اما رجل عمل فيه بطاعة الله فسعد بما شقيت به ، و اما رجل عمل فيه بمعصية الله فشقي بما جمعته له ،

وصــــعو نا له على مصـسه ، و لسر احـد مدر حمعا ار بويه على نعســا فار الـوصـي و بروى
مدا الـلـسـلـو وحه احو و مو اما سد ، فار الدى و ندط مر الدسا فد كار له امر صلـا
، و مو ـــار ايل امر سدط ، و اما اسـ ـحام لاحد محلر محل عمر هما حمسه ساطه
ا له وسد ما سعسه به ، او محل عمر مه مسسه ا له ، وـسعـــد ما حمسه له و لسر احد
مدر املا ار بويه على نعسـا ، و لا ار سمل له على طهرط ، فامى لمر مصو محمه ا له ، و لمر
بهي مدو ا لا

به فرزندش امام حسن ع فرمود چیزی از دنیا بعد از خودباقی مگذار زیرا آنچه باقی می گذاری برای یکی از دو کس خواهد بود یا شخصی است که آن را در اطاعت خداوند صرف می کند و سعادتمند می گردد به همان چیزی که تو به خاطر آن شقاوت یافته ای و یا آن را در معصیت خداوند به کار می گیرد و به وسیله آن شقاوتمند می شود بنابراین تو معاون او در گناه بوده ای هیچکدام از این دو لیاقت ندارند که تو آنها را بر خود مقدم داری شریف رضیمی گوید این سخن به گونه دیگری نیز نقل شده و آن این است که اما بعد آنچه از دنیا هم اکنون در اختیار توست قبلا در دست دیگری بوده و بعد از تو نیز به دیگران می رسد تو اموال را برای یکی از دو کس گرد می آوری یکی آنکه در طاعت خداوند مصرف می کند و سعادتمندیش به چیزیخواهد بود که تو با آن شقاوتمند شدی و دیگری آنکه آن را در طریق نافرمانی خداوند به کار می اندازد که این موجب شقاوت تو خواهد بود بخاطر آنچه برای او جمع کرده ای و هیچکدام از این دو کس اهلیت آن را ندارند که تو آنان را بر خود مقدم داری و نه اینکه بار او را بر دوش بکشی بنابراین برای گذشتگان رحمت خدا و برای بازماندگان رزق پروردگار را طلب کن

حدیث شماره ۵۷

بهی البلاغه

وقال عليه السلام لقائل قال بحضرته استغفر الله ثكلتك امك ، اتدري ما الاستغفار درجة العليين ، و هو اسم واقع على سته معان اولها الندم على ما مضى ، و الثاني العزم على ترك العود اليه ابدا ، و الثالث ان تؤدي الى المخلوقين حقوقهم حتى تلقى الله املس ليس عليك تبعة ، و الرابع ان تعمد الى كل فريضة عليك ضيعتها فتؤدي حقها ، و الخامس ان تعمد الى اللحم الذي نبت على السحت فتذيبه بالاحزان حتى تلصق الجلد بالعظم ، و ينشا بينهما لحم جديد ، و السادس ان تذيق الجسم الم الطاعة كما اذقته حلاوة المعصية ، فعند ذلك تقول استغفر الله

امام به کسیکه در حضورش از روی غفلت و بی خبری گفت استغفراللّه فرمود مادرت بر تو بگرید آیا می دانی استغفار یعنیچه استغفار مقام بلندمرتبگان است و آن یک کلمه است اما شش معنی و مرحله دارد نخست پشیمانی از گذشته دوم تصمیم بر ترک همیشگی در آینده سوم اینکه حقوقی را که از مردم ضایع کرده ای به آنها بازگردانی به طوریکه هنگام ملاقات پروردگار حقیبر تو نباشد چهارم اینکه هر واجبیکه از تو فوت شده حق آنرا بجای آوری قضا کنی پنجم آنکه گوشتهائی که در اثر حرام بر اندامت روئیده با اندوه بر گناه آب کنی تا چیزی از آن باقینماند و گوشت تازه به جای آن بروید و ششم آنکه به همان اندازه که شیرینی معصیت و گناه را چشیدی زحمت طاعت را نیز بچشی پس از انجام این مراحل می گوئی استغفراللّه

حدیث شماره ۵۸

وقال عليه السلام الحلم عشيرة

نهج البلاغه

حلم و بردباری،قوم و عشیره است□

حدیث شماره ۵۹

[illegible]

بیچاره فرزند آدم سرآمد زندگیش نامعلوم علل بیماریش ناپیدا کردارش در جائی محفوظ پشه او را می آزارد گلوگیری آب و یا غذائی او را می کشد و عرق او را متعفن و بدبو می سازد□

حدیث شماره ۶۰

[illegible]

نقل شده آن حضرت در میان اصحابش نشسته بود زن صاحب جمالی از آنجا عبور کرد چشم حاضران به آن زن افتاد امام فرمود چشمان این مردان سخت در طلب است و این مایه تحریک و هیجان است بنابراین هرگاه یکی از شما نگاهش به زن صاحب جمالی افتاد با همسر خود

آمیزش کند چرا که این زنی است همچون آن یکی از خوارج که حاضر بود گفت خداوند این کافر را بکشد چقدر دانا و فقیه است اصحاب از جای پریدند که او را به قتل برسانند ولی امام فرمود آرام جواب دشنام دشنام است و یا گذشت از گناه نه اعدام

حدیث شماره ۶۱

وقار علیه السلام ـــعاطـــ مر ـعلــــا ما اوـــی لــــا سر حـــا مر دسدـــا

آن مقدار از عقلت تو را کفایت می کند که راههای گمراهی را از راه سعادت برایت واضح سازد

حدیث شماره ۶۲

وقار علیه السلام اصلوا الـو و لا یحروا منه سا ، فار ـــــسوه ــــــو و فلله ـــو ، و لا یقول

احـــدـــم ار احـدـــا اولی ـمر ـالـو مر ، فصور و ا له ــــدلـــا ، ار لـو و الـــو املا ، فمما

ـرـــموه منهما ـــعا ــــموه اماله

کار نیک را انجام دهید و هیچ مقدار از آن را کم مشمارید چرا که کوچک آن بزرگ و کمش بسیار و نباید هیچکدام از شما بگوید فلان کس در انجام کار خیر از من اولیاست که بخدا سوگند چنین خواهد شد زیرا خوب و بد را اهلی است که هرگاه که آن را واگذارید دیگران به جای شما انجام می دهند

حدیث شماره ۶۳

وقال عليه السلام من اصلح سريرته اصلح الله علانيته ، و من عمل لدينه كفاه الله امر دنياه ، و من احسن فيما بينه و بين الله احسن الله ما بينه و بين الناس

آن کس که درونش را اصلاح کند خداوند ظاهرش را اصلاح می نمایدو هر کس برای دینش کار کند خداوند دنیایش را کفایت کند و آن کس که میان خود و خدایش را اصلاح کند خداوند بین او و مردم را اصلاح خواهد کرد

حدیث شماره ۶۴

وقال عليه السلام الحلم غطاء ساتر ، و العقل حسام قاطع ، فاستر خلل خلقك بحلمك ، و قاتل هواك بعقلك

حلم پرده ای است پوشنده و عقل شمشیر ی است برنده بنابراین عیوب اخلاقیت را با حلم بپوشان و هوسهای سرکشت را با عقلت بکش

حدیث شماره ۶۵

وقال عليه السلام ان لله عبادا يختصهم الله بالنعم لمنافع العباد ، فيقرها في ايديهم ما بذلوها ، فاذا منعوها نزعها منهم ، ثم حولها الى غيرهم

خداوند بندگانی دارد که نعمتهای خاصی به آنها بخشیده تا دیگر بندگان از آن بهره گیرند به همین جهت مادام که از این نعمتها بذل می کنند خدا آنها را در دستشان ثابت می دارد اما هنگامی که بخل ورزند از آنها می گیرد و به دیگران می دهد

حدیث شماره ۶۶

وقال عـلـه الـسلام لا ىسعـى للـسد ار ىو ىحـصـلـىر الـعاـفـه و الـعـى ىـىا ىـراه ـمـاـىو اد ىـسـعـم ، و ىـىا ىـراه ـعـىـا اد ـاـفـىـقـر□

شایسته نیست که انسان به دو خصلت اطمینان پیدا کند□سلامت و ثروت چرا که دیده شده انسان تندرست ناگاه بیمار و شخص ثروتمند یکباره فقیر و مستمند شده است□□□

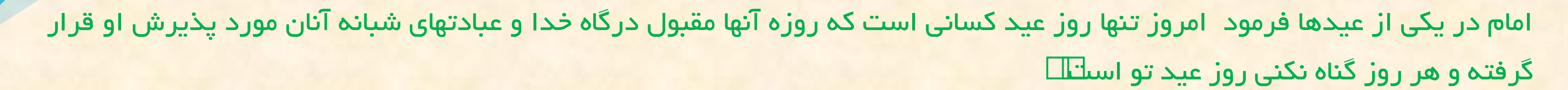
حدیث شماره۶۷

وقال عـلـه الـسلام مر سـكا الـحاحـه الى مومر ، ـفـكاـه سـكاها الى الله ، و مر سـكاها الى كـافـر ، فـكاـىما سـكا الله□□

کسیکه حاجت خود را نزد مؤمنی برد گویا نزد خدا برده و کسی که نزد کافری برد گوئی از خدایش شکایت کرده است□□

حدیث شماره۶۸

وقال عـلـه الـسلام ـفـى سـىـر الاعـىاد ـاىما هو عـىد لمر ـقـىـل الله صـىامه و سـكر ـقـىامه ، و كـل ىوم لا ىـعـصـى الله ـفـىه ـفـهو عـىد□



امام در یکی از عیدها فرمود امروز تنها روز عید کسانی است که روزه آنها مقبول درگاه خدا و عبادتهای شبانه آنان مورد پذیرش او قرار گرفته و هر روز گناه نکنی روز عید تو است.

حدیث شماره۶۹

وقال عليه السلام إن أعظم الحسرات يوم القيامة حسرة رجل كسب مالا في غير طاعة الله ، فورثه رجل فأنفقه في طاعة الله سبحانه ، فدخل به الجنة ، ودخل الأول به النار

بزرگترین حسرتها در روز قیامت حسرت شخصی است که ثروتی راز راه حرام به دست آورده و آن را برای کسی به ارث گذاشته که در راه خدا انفاق کرده است و خدا بخاطر این مال او را داخل بهشت و شخص اول را به خاطر همان وارد جهنم گردانیده است.

حدیث شماره ۷۰

وقال عليه السلام إن أخسر الناس صفقة ، وأخيبهم سعيا ، رجل أخلق بدنه في طلب ماله ، ولم تساعده المقادير على إرادته ، فخرج من الدنيا بحسرته ، وقدم على الآخرة بتبعته

زیانمندترین مردم در معاملات و نومیدترین آنها در تلاش و سعی کسی است که خویشتن را در راه به دست آوردن مال فرسوده کرده ولی مقدرات او را در رسیدن به خواسته اش یاری نکرده اند از دنیا با حسرت آن بیرون رفته و در آخرت با گناه آن گام نهاده است.

حدیث شماره ۷۱

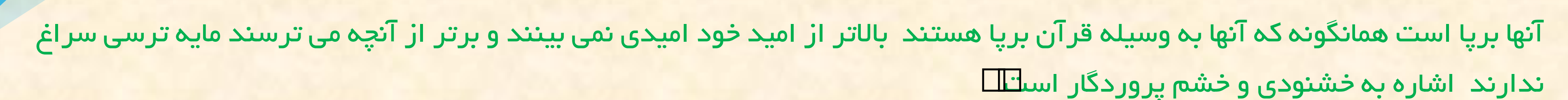
□وقال علیه السلام الرو ووقار طالب ، و مطلوب فمر طلب الد سا طلبه الموت ، حی بحرجه عنها ، و مر طلب الاخره طلبه الد سا حی بسوفی رزقه منها□

روزی بر دو گونه است یکی آنکه انسان را می جوید و دیگری آنکه انسان آن را می جوید کسیکه دنیا را طلب کند مرگ او را می طلبد تا او را از دنیا خارج سازد و کسیکه طالب آخرت است دنیا در طلب او برمی آید تا روزی کامل خود را از آن برگیرد□□

حدیث شماره۷۲

وقال علیه السلام ار اولیا الله هم الد س بطروا الی باطر الد سا ادا بطر الباس الی طاهرها ، و اسبعلوا باحلها ادا اسبعل الباس بعاحلها ، فاماتوا منها ما حسوا ار یمیبهم ، و بر کوا منها ما علموا انه سیبرکهم ، و رأوا اسبکبار عیرهم منها اسبقلالا ، و درکهم لها فوبا ، اعداء ما سالم الباس ، و سلم ما عادی الباس بهم علم الکباب و به علموا ، و بهم قام الکباب و به قاموا ، لا برور مرحوا فوق ما برحور ، و لا مخوفا فوق ما یخافور□

□دوستان خدا کسانی هستند که به باطن دنیا می نگرند زمانیکه مردم به ظاهر آن نگاه می کنند و به آینده آن مشغولند در حالیکه مردم به امروز آن سرگرمند و لذا اموری را که می ترسند سرانجام قاتل آنها باشند از میان می برند و آنچه را می دانند عاقبت آنها را ترک می گوید به دست فراموشی می سپرند آنچه را دیگران بسیار می بینند کم می شمارند و رسیدن به آن را از دست دادن محسوب می کنند دشمنند با آنچه دنیا پرستان صلحند صلحند با آنچه آنها دشمنند قرآن به وسیله آنها فهمیده می شود و آنها نیز به وسیله قرآن می فهمند قرآن به وسیله



آنها برپا است همانگونه که آنها به وسیله قرآن برپا هستند بالاتر از امید خود امیدی نمی بینند و برتر از آنچه می ترسند مایه ترسی سراغ ندارند اشاره به خشنودی و خشم پروردگار است

حدیث شماره ۷۳

وقال علیه السلام اذکروا انقطاع اللذات ، و بقاء التبعات

پیوسته از قطع لذتها و بقاء مسؤولیتهای آن یاد کنید

حدیث شماره ۷۴

وقال علیه السلام اخبر تقله فان الرسول و من الناس من یرى مدا السوی و مما عوی انه من ... الامر الی المومنین ... العرب ان الامور لولا ان العلا فان اخبر تقله ... اطمانه بر

آزمایش کن تا دشمنش داری یعنی بسیار می شود که ظاهراشخاص جلب توجه می کند اما پس از آزمایش مورد نفرت قرار می گیرند شریف رضی می گوید بعضی این سخن را از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم می دانند ولی آنچه تقویت می کند که این سخن از امیر مؤمنان است جریانی است که ثعلب از ابن اعرابی نقل کرده که مامون گفته اگر نه این بود که علی ع فرموده اخبر تقله من می گفتم اقله تخبر دشمنش بدار تا او را بیازمائی

حدیث شماره ۷۵

وقال عليه السلام: ما كان الله ليفتح على عبد باب الشكر و يغلق عنه باب الزيادة ، و لا ليفتح على عبد باب الدعاء و يغلق عنه باب الاجابة و لا ليفتح لعبد باب التوبة و يغلق عنه باب المغفرة

چنین نیست که خداوند در شکر را بر بنده ای بگشاید ولی درفزونی را بر او ببندد و همچنین امکان ندارد که باب دعا را بر کسی بگشاید و در اجابت را بر رویش ببندد و ممکن نیست در توبه را به روی کسی باز کند و در آمرزش را به رویش مسدود سازد

حدیث شماره ۷۶

وقال عليه السلام: اولى الناس بالكرم ، من عرفت به الكرام

شایسته ترین مردم به کرم و بزرگواری کسی است که بزرگواران به واسطه او شناخته شوند معرف بزرگواران خود باید بزرگوارتر باشد

حدیث شماره ۷۷

و سئل عليه السلام: أيهما أفضل العدل أو الجود ، فقال: العدل يضع الامور مواضعها ، و الجود يخرجها من جهتها ، و العدل سائس عام ، و الجود عارض خاص ، فالعدل أشرفهما و أفضلهما

از امام پرسیدند از این دو کدام برترند عدالت یا سخاوت فرمود عدالت هر چیز را در جای خود قرار می دهد ولی سخاوت آنرا از مسیرش فراتر می برد عدالت قانونی همگانی است ولی سخاوت جنبه خصوصی دارد بنابراین عدالت شریف تر و برتر است

حدیث شماره ۷۸

وقال علیه السلام: الناس اعداء ما جهلوا

مردم دشمن آنند که نمی دانند

حدیث شماره۷۹

وقال علیه السلام: الزهد کله بین کلمتین من القرآن قال الله سبحانه: لکیلا تأسوا علی ما فاتکم، ولا تفرحوا بما آتاکم، ومن لم یأس علی الماضی، ولم یفرح بالآتی، فقد أخذ الزهد بطرفیه

تمام زهد در دو جمله از قرآن آمده است خداوند می فرماید تا بر گذشته تاسف مخورید و نسبت به آینده شاد و دلبند نباشید بنابراین آن کس که غم گذشته نمی خورد و نسبت به آینده شاد و دلبند نیست هر دو جانب زهد را در اختیار گرفته اشاره به اینکه حقیقت زهد ترک وابستگی ها و اسارتها در چنگال گذشته و آینده است

حدیث شماره ۸۰

وقال علیه السلام: ما أنقض النوم لعزائم الیوم

بسا خوابهای شب که تصمیم های روز را از بین برد اشاره به اینکه با گذشت یک شب گاهی انسان تغییر عقیده می دهد

حدیث شماره ۸۱

وقال علیه السلام الولایات مضامیر الرجال

پستهای مهم ،میدان مسابقه و آزمایش مردانند اینجاست که کفایت و استعداد و مدیریت افراد آشکار می شود

حدیث شماره۸۲

وقال علیه السلام لیس بلد باحق بک من بلد خیر البلاد ما حملک

هیچ شهری برای تو شایسته تر از شهری دیگر نیست بهترین شهرهاشهری است که تو را پذیرا شود و وسائل پیشرفت تو را فراهم سازد

حدیث شماره۸۳

وقال علیه السلام و قد جاءه نعی الاشتر رحمه الله مالک و ما مالک والله لو کان جبلا لکان فندا ،
و لو کان حجرا لکان صلدا ، لا یرتقیه الحافر ، و لا یوفی علیه الطائر قال الرضی و الفند
المنفرد من الجبال

هنگامی که خبر شهادت مالک اشتر رحمه اللّه به امام رسیدفرمود مالک اما چه مالکی به خدا سوگند اگر کوه بود یکتا بود و اگر سنگ بود سرسخت و محکم بود هیچ مرکبی نمی توانست از کوهسار وجودش بالا رود و هیچ پرنده ای به اوج آن راه نمی یافت شریف رضی می فرماید فند به کوه تک و تنها گفته می شود

حدیث شماره ۸۴

وقال عليه السلام قليل مدوم عليه خير من كثير مملول منه

کار کم اما مستمر و پر نشاط بهتر از کار بسیار و ملالت آور و موقت است

حدیث شماره ۸۵

وقال عليه السلام اذا كان في رجل خلة رائعة فانتظروا اخواتها

هر گاه در انسانی خوی و خصلت برازنده ای باشد انتظاره مانندهای ش را نیز داشته باشید

حدیث شماره ۸۶

وقال عليه السلام لغالب بن صعصعة ابي الفرزدق ، في كلام دار بينهما ما فعلت ابلك الكثيرة قال ذعذعتها الحقوق يا امير المومنين فقال ع ذلك احمد سبلها

امام در سخنی که بین او و غالب ابن صعصعه پدر فرزدق رد وبدل شده چنین فرمود شتران فراوانت چه شدند عرض کرد ای امیرمؤمنان حقوق واجب زکات آنها را پراکنده ساخت امام فرمود این بهترین راه مصرف آنها بود

حدیث شماره ۸۷

وقال عليه السلام من اتجر بغير فقه فقد ارتطم في الربا

نهج البلاغه

آن کس که بدون آگاهی از احکام اسلام به تجارت پردازد درربا غوطه ور خواهد شد

حدیث شماره ۸۸

وقال علیه السلام: من عظم صغار المصائب ابتلاه الله بكبارها

کسیکه مصائب کوچک را بزرگ شمارد خداوند او را به مصیبتهای بزرگ مبتلا می سازد

حدیث شماره ۸۹

وقال علیه السلام: من كرمت علیه نفسه هانت علیه شهواته

کسیکه برای خود شخصیت قائل است شهواتش در پیش او خوار وذلیل خواهند بود اشاره به اینکه تسلیم هوا و هوس شدن شخصیت انسان را خرد می کند

حدیث شماره ۹۰

وقال علیه السلام: ما مزح امرؤ مزحة الا مج من عقله مجة

هر شوخی که انسان می کند مقداریاز عقل خود را با آن از دست می دهد اشاره به افراط و زیاده رویدر مزاح است و گرنه مزاح به صورت معتدل نه تنها مذموم نیست بلکه پیشوایان خود آن را انجام می دادند

حدیث شماره ۹۱



وقال عليه السلام زهدك في راغب فيك نقصان حظ ، و رغبتك في زاهد فيك ذل نفس

بی میلی نسبت به آنکس که به تو علاقه مند است دلیل کمی بهره تو در دوستی است و تمایل تو نسبت به کسیکه بی اعتنا است سبب خواری تو است.

حدیث شماره ۹۲

وقال عليه السلام الغنى و الفقر بعد العرض على الله

غنا و فقر آنگاه آشکار می شود که اعمال ما بر خدا عرضه شود.

حدیث شماره ۹۳

وقال عليه السلام ما زال الزبير رجلا منا أهل البيت حتى نشأ ابنه المشؤوم عبد الله

زبیر همواره از ما اهل بیت بود تا آن زمان که فرزند شومش عبداللّه نشو و نما کرد.

حدیث شماره ۹۴

وقال عليه السلام ما لابن آدم و الفخر أوله نطفة ، و آخره جيفة ، و لا يرزق نفسه ، و لا يدفع حتفه

انسان را با تکبر چکار در آغاز نطفه بود و سرانجام مرداری است نه می تواند به خود روزی دهد و نه مرگ را از خود براند

حدیث شماره ۹۵

وسئل من أشعر الشعراء فقال عليه السلام: إن القوم لم يجروا في حلبة تعرف الغاية عند قصبتها، فإن كان ولا بد فالملك الضليل يريد امرأ القيس

از امام پرسیدند برترین شعرای عرب کیست فرمود شاعران همه یک روش نداشتند و در یک مسیر به مسابقه نپرداخته اند تا پیشگام آنها مشخص شود و اگر بناچار باید به این سؤال پاسخ داد باید گفت آن سلطان گمراه یعنی امرءالقیس بر همه مقدم است

حدیث شماره ۹۶

وقال عليه السلام ألا حر يدع هذه اللماظة لأهلها إنه ليس لأنفسكم ثمن إلا الجنة، فلا تبيعوها إلا بها

آیا آزاد مردی پیدا می شود که این ته مانده دنیا را به اهلش واگذارد بدانید جان شما بهائی جز بهشت ندارد به کمتر از آنش نفروشید

حدیث شماره ۹۷

وقال عليه السلام منهومان لا يشبعان طالب علم و طالب دنيا

دو گرسنه اند که هرگز سیر نمی شوند طالب علم و طالب دنیا

حدیث شماره ۹۸

نهج البلاغه

وقال عليه السلام: الايمان ان تؤثر الصدق حيث يضرك، على الكذب حيث ينفعك، و الا يكون في حديثك فضل عن عملك، و ان تتقي الله في حديث غيرك

ایمان آن است که راستگوئی را در آنجا که به تو زیان می رساند بر دروغ در آنجا که سود دارد مقدم داری و اینکه گفتارت بیش از عملت نباشد و دیگر اینکه به هنگام سخن درباره دیگری از خدا بترسی

حدیث شماره ۹۹

وقال عليه السلام: يغلب المقدار على التقدير، حتى تكون الآفة في التدبير و قد مضى هذا المعنى فيما تقدم برواية تخالف هذه الالفاظ

مقدرات بر نقشه و حسابگری پیروز می گردد تا آنجا که گاهیآفت و بلا در تدبیر است شریف رضی می گوید همین مضمون در گذشته شماره با عبارت دیگری گذشت

حدیث شماره ۱۰۰

وقال عليه السلام: الحلم و الاناة توأمان ينتجهما علو الهمة

بردباری و خونسردی در برابر حوادث فرزندان دو قلوئی هستندکه از همت بلند متولد شده اند

حدیث شماره ۱۰۱

وقال علیه السلام الغیبة جهد العاجز

غیبت آخرین کوشش شخص ناتوان است

حدیث شماره ۱۰۲

وقال علیه السلام رب مفتون بحسن القول فیه

بسیارند کسانی که به خاطر تعریف و تمجید فریب می خورند

حدیث شماره ۱۰۳

وقال علیه السلام الدنیا خلقت لغیرها ، ولم تخلق لنفسها

دنیا برای غیرش آفریده شده نه برای خودش اشاره به اینکه هدف از آفرینش این جهان تکامل و آمادگی برای زیستن در آن جهان است

حدیث شماره ۱۰۴

وقال علیه السلام إن لبنی أمیة مرودا یجرون فیه ، ولو قد اختلفوا فیما بینهم ثم کادتهم الضباع لغلبتهم

والمرود هنا مفعل من الإرواد ، وهو الإمهال والإظهار ، وهذا من أفصح



فكأنه عليه السلام شبه المهلة التي هم فيها بالمضمار الذي يجرون فيه الى الغاية، فاذا بلغوا منقطعها انتقض نظامهم بعدها

بنی امیه زمان معینی مهلت دارند تا به تاخت و تاز خود در آن مشغول باشند و همینکه بین آنها اختلاف افتاد دشمنان کفتارصفتشان آنها را فریب می دهند و بر آنان پیروز می گردند شریف رضی می گوید مرود بر وزن منبر از ماده ارواد به معنی مهلت است و این از فصیح ترین تعبیرات است گویا امام علیه السلام مهلتی را که آنها برای حکومت دارند تشبیه به میدان مسابقه کرده که مسابقه دهندگان با نظم و ترتیب در یک مسیر به سوی هدفی پیش می روند اما هنگامی که به هدف رسیدند نظام آنها به هم می خورد

حدیث شماره ۱۰۵

وقال عليه السلام في مدح الانصار هم والله ربوا الاسلام كما يربى الفلو مع غنائهم، بأيديهم السباط، وألسنتهم السلاط

امام در مدح و ستایش انصار فرموده است به خدا سوگند آنها اسلام را هم چون فرزند در دامانشان پرورش دادند با دستهای گشاده و پر سخاوت و زبانهای گویا و منطق کوبنده با اینکه نیاز مادیبه آن نداشتند

حدیث شماره ۱۰۶

وقال عليه السلام العين وكاء السه قال الرضي و هذه من الاستعارات العجيبة ، كأنه يشبه السه بالوعاء ، و العين بالوكاء فإذا أطلق الوكاء لم ينضبط الوعاء و هذا القول في الأشهر الأظهر من كلام النبي ، و قد رواه قوم لأمير المؤمنين ، و ذكر ذلك المبرد في كتاب المقتضب في باب اللفظ بالحروف و قد تكلمنا على هذه الاستعارة في كتابنا الموسوم بمجازات الآثار النبوية

چشم حافظ نشیمنگاه است اشاره به اینکه چرا هنگامیکه انسان به خواب می رود وضوی او باطل است شریف رضی می گوید این از استعارات شگفت انگیز است امام نشیمنگاه را به مشک تشبیه کرده و چشم را به بندی که سر مشک را به وسیله آن می بندند که هرگاه بند را رها کنند مشک نمی تواند آنچه در آن است نگهدارد مشهور این است که این سخن از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم است ولی عده ای آن را از امیرمؤمنان نقل کرده اند این را مبرد در کتاب مقتضب در باب اللفظ بالحروف آورده و ما در کتاب مجازات آثار النبویه درباره این استعاره سخن گفته ایم

حدیث شماره ۱۰۷

وقال عليه السلام في كلام له ووليهم وال فأقام و استقام ، حتى ضرب الدين بجرانه

امام در ضمن یکی از سخنانش فرمود سرپرستی الهی بر آنهاحکومت کرد حق را برپاداشت و خود بر جاده حق گام بر می داشت تا آنجا که دین گلوگاه خود را بر زمین نهاد اشاره به قیام پیامبر و قدرت و سیطره اسلام است زیرا این تعبیر معمولا درباره شتر به هنگام استراحت می شود که پس از رسیدن به مقصد می خوابد و گردن خود را بر زمین می نهد

حدیث شماره ۱۰۸

وقال علیه السلام : یاتی علی الناس زمان عضوض یعض الموسر فیه علی ما فی یدیه و لم یومر بذلک ، قال الله سبحانه : و لا تنسوا الفضل بینکم ، تنهد فیه الاشرار ، و تستذل الاخیار ، و یبایع المضطرون ، و قد نهی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن بیع المضطرین

زمانی در پیش است سخت که ثروتمندان بر آنچه در دست دارند دندان می فشارند در حالیکه چنین دستوری به آنها دارد نشده است خداوند سبحان می فرماید احسان و بخشش بین خود را فراموش نکنید در آن زمان اشرار و بدان را بلندمرتبه و نیکان را خوار می کنند و مردم بینوا هستی خود را از روی اضطرار به قیمت کم می فروشند و متمکنان از آنها می خرند در حالی که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم از چنین معامله این هی کرده است

حدیث شماره ۱۰۹

وقال علیه السلام : هلک فی رجلان محب مفرط ، و باهت مفتر ، قال و هذا مثل قوله ع : هلک فی رجلان محب غال ، و مبغض قال

دو کس در مورد من هلاک خواهند شد دوست غلو کننده و دشمن بهتان زننده شریف رضی می گوید این عبارت همانند عبارت دیگری است سخن شماره که از امام نقل شده است هلک فیرجلان محب غال و مبغض قال

حدیث شماره ۱۱۰

و سئل عن التوحید و العدل ، فقال ع : التوحید الا تتوهمه ، و العدل الا تتهمه

از امام درباره توحید و عدل سؤال کردند فرمود توحید آنست که خدای را در وهم و اندیشه نیاوری و عدل آنست که او را متهم نسازی اشاره به اینکه ذات خدا در اندیشه هیچکس نمی گنجد و او در تقسیم نعمتهایش کاملا عادل است

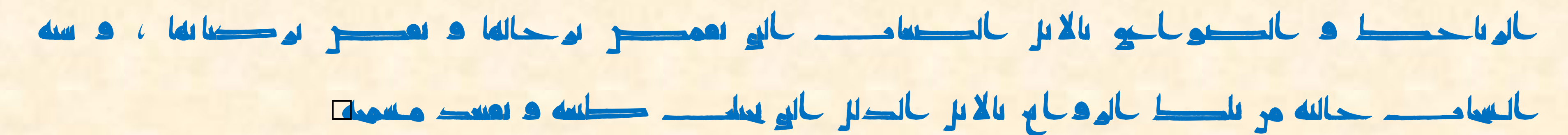
حدیث شماره ۱۱۱

وقال علیه السلام : لا خیر فی الصمت عن الحکم ، کما انه لا خیر فی القول بالجهل

نه سکوت از بیان حق خوب است و نه سخن گفتن با جهل

حدیث شماره ۱۱۲

وقال علیه السلام فی دعاء استسقی به اللهم اسقنا ذلل السحاب دون صعابها قال الرضی و هذا من الکلام العجیب الفصاحه ، و ذلک انه ع شبه السحاب ذوات الرعود و البوارق و



امام در دعائی که برای درخواست باران نموده چنین گفته بار خداوندا به وسیله ابرهای رام به ما باران عنایت کن نه به وسیله ابرهای سرکش شریف رضی می گوید این از کلمات فصیح و شگفت انگیز است زیرا امام ابرهای پر سر و صدا را که توام با رعد و برق و صاعقه و طوفان است تشبیه به شتران سرکشی کرده که بارهای خود را می افکنند و سواران خویش را به زمین می کوبند ولی ابرهای خالی از این هیاهو را به شتران رام تشبیه فرموده که به راحتی می توان شیر آنها را دوشید و بر آنها سوار شد

حدیث شماره ۱۱۳

و قیل له علیه السلام لو غیرت شیبک یا امیر المومنین ، فقال الخضاب زینه و نحن قوم فی مصیبه

یرید وفاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

به آن حضرت عرض شد اگر محاسنت را رنگ و خضاب می کردی بهتر بود در پاسخ فرمود خضاب و رنگ بستن زینت است ولی ما عزاداریم

منظور امام وفات پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم بوده است

حدیث شماره ۱۱۴

وقال علیه السلام: ما المجاهد الشهید في سبيل الله بأعظم أجرا ممن قدر فعف، لكاد العفيف أن يكون ملكا من الملائكة

مجاهد شهید در راه خدا اجرش بیشتر از کسی نیست که قدرت برگناه دارد اما خویشتنداری می کند چنین شخص خویشتندار نزدیک است که فرشته ای از فرشتگان خدا باشد

حدیث شماره ۱۱۵

وقال علیه السلام: القناعة مال لا ینفد. قال الرضي: وقد روى بعضهم هذا الكلام لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

قناعت ثروت پایان ناپذیر است شریف رضی می گوید بعضی این سخن را از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم نقل کرده اند

حدیث شماره ۱۱۶

وقال علیه السلام لزياد ابن أبيه وقد استخلفه لعبد الله بن العباس على فارس وأعمالها، في كلام طويل كان بينهما، نهاه فيه عن تقدم الخراج: استعمل العدل، واحذر العسف والحيف، فإن العسف يعود بالجلاء، والحيف يدعو إلى السيف

امام این سخن را به زیادبن ابیه هنگامی که او را جانشین عبداللّه بن عباس در منطقه فارس قرار داد در ضمن یک سخن طولانی که در زمینه نهی از افزایش خراج و مالیات بیان کرد فرمود عدالت را پیشه کن و از خشونت و سختگیری بیجا و ستمگری بپرهیز چرا که سختگیری موجب فرار مردم از منطقه و ظلم و ستم دعوت به مبارزه مسلحانه می کند

حدیث شماره ۱۱۷

وقال عليه السلام أشد الذنوب ما استهان به صاحبه

بدترین و خطرناک ترین گناه گناهی است که انجام دهنده اش آنراکوچک بشمرد

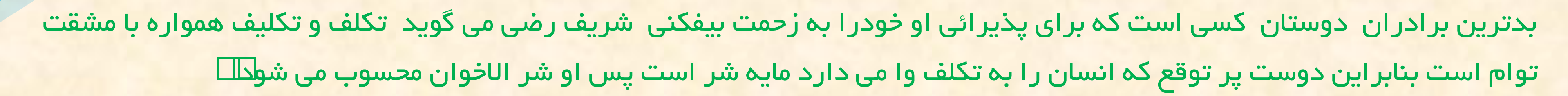
حدیث شماره ۱۱۸

وقال عليه السلام ما أخذ الله على أهل الجهل أن يتعلموا حتى أخذ على أهل العلم أن يعلموا

خداوند از جاهلان پیمان فراگیری علم نگرفته مگر آنکه قبلا ازدانشمندان پیمان تعلیم دادن گرفته است

حدیث شماره ۱۱۹

وقال عليه السلام شر الإخوان من تكلف له لأن التكليف مستلزم للمشقة، وهو شر لازم عن الأخ المتكلف له فهو شر الإخوان وقال عليه السلام شر الإخوان من تكلف له

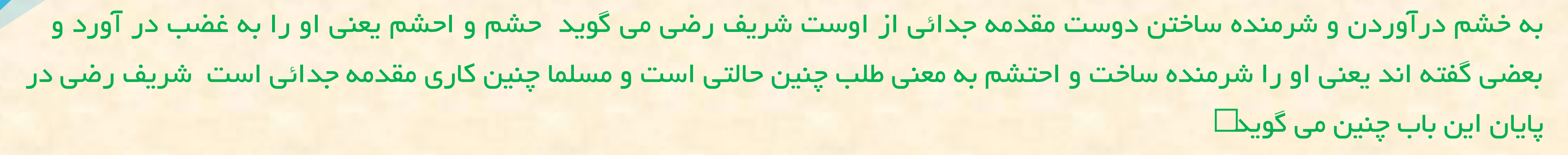


بدترین برادران دوستان کسی است که برای پذیرائی او خودرا به زحمت بیفکنی شریف رضی می گوید تکلف و تکلیف همواره با مشقت توام است بنابراین دوست پر توقع که انسان را به تکلف وا می دارد مایه شر است پس او شر الاخوان محسوب می شود

حدیث شماره ۱۲۰

وقال عليه السلام ادا احسسه الموم احاه فهد فاده فال الوصي نقال حسسمه و احسسمه ادا
احسسه ، و مر احمله ، او احسسمه طالب دلطا له ، و مو مصلله معادمه و مدا حر
اسما اساله سا الي فصلع المساه مر حصلطاماس الموسر ى ، حامدر له سماله على ما مر به مر نوفقا
لصمر ما اسسو مر اسطواله ، و نعوسه ما سد مر افطاده و نعود اسوه صما سوطا اولا على
نعصسر اودماو مر الساسر في احو صر ناف مر الاتواف ، لسور لاصاصر السادف ، و
اسلماو الوامد ، و ما حسي ار سطهو لنا سد السمومر ، و نم الساسد السدود ، و ما نوفقا
الا بالله ، عليه نوطلنا ، و مو حسسا و نم الوصسر و دلطا في محمد سه ادم مه مر الهمره ، و
صلى الله على سد نا محمد خاتم الوسر ، و الهادى الي حو السر ، و اله الطامر ، و اسماله
يوم العمر ند

نهي البلاعه



به خشم درآوردن و شرمنده ساختن دوست مقدمه جدائی از اوست شریف رضی می گوید حشم و احشم یعنی او را به غضب در آورد و بعضی گفته اند یعنی او را شرمنده ساخت و احتشم به معنی طلب چنین حالتی است و مسلما چنین کاری مقدمه جدائی است شریف رضی در پایان این باب چنین می گوید□

□ این آخرین قسمت از سخنان برگزیده امام امیرمؤمنان علیه السلام است که توفیق جمع آوری آن را یافتیم و خداوند سبحان را بر اینکه منت بر ما گذاشت و چنین توفیقی را مرحمت فرمود سپاس می گوئیم توفیق بر گرد آوری این سخنان پراکنده و نزدیک ساختن آنها به یکدیگر در یک مجموعه و ما از آغاز تصمیم گرفتیم که در آخر هر باب صفحات سفیدیرا به کتاب ملحق سازیم تا هر وقت به خطبه تازه ای برخوردیم در آن جای دهیم و یا هر گاه به تفسیر تازه ای درباره سخنان امام دست یافتیم آن را به این بحثها ملحق سازیم تنها از اللّه توفیق می طلبیم و بر او تکیه می کنیم و او ما را کافی است و بهترین سرپرستان است و این در ماه رجب سنه چهارصد هجری است درود خداوند بر سید و مولای ما محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم خاتم پیامبران و هدایت کننده به بهترین راهها و بر آل طاهرین و یارانش باد که ستارگان ایمان و یقینند

الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایه

امیرالمومنین و اولاده المعصومین علیهم السلام